

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حکیم ہمارے فرستادہ سائنس دانان و طبیبان
 بزرگان دین و علمین کرامین

از محققان کتب العلماء اکمل الفضل معلقات طبابت مرکز دارالحدیث الخاطب من جانب سلطان تلج الاطبا
 خلاصہ احکام سیاست بناہ شفاء الدولہ حکیم سید فضل علیخان بہادر مدبر جنگ اودھت شمس افادۃ باز غزہ موسوم بہ



بسمی قصیدہ فضائل ناعبہ الاطبا بقیس علی غلیظہ نقیضہ قف سرکایہ بلدیہ بہار اراکیم صافیغنیانی چونکہ تصنیف ابن الاثیر ان کہ کتبہ شفاء
 سول رحمن نبیاد حکیم صاحب شمس الیہ است چنانکہ از خلاصہ سار فیکت وضع شد و از تصدیق و تصحیح صاحب طبع کردہ شد و اگر بینندگان در کار یادگار ہوئی ہو

در مطبعہ ملی ہندی نوں کشور ہندی مستعین محلہ گریو



M.A. LIBRARY, A.M.U
 PE13347

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 أما بعد سيگوند جان دکاتب این اوراق سید افضل علی الرضوی الخاطب به شفا الدوله بهادر عفی عنه
 که چون از جمیع تحریر کتاب دستور العلل امراض خاصه موسوم به جامع شفا نیکه وافادات کامرینه فارغ شدم خواستم که دستور العلل
 امراض عامه را جمیع نایم تادایت کامل برای طالبان کمال حاصل شود و از من بهیچان یادگاری مانده که بسبب آن معالجین مستعملین
 و حامی خیر مرا یاد فرمایند مَا تَوْفِيقًا لَّيَاكُمُ اللَّهُ الْخَيْرُ هُوَ سَيَرْجِي وَيَرْجِي وَيَرْجِي وَمُوافِقِ کتاب اہل این راہم مرتب میکنم بر چند باب
 و ہر باب شتمل است بر فصول عدیدہ و اولاً باید دانست کہ مراد از امراض عامہ و مرض عام آنست کہ مرض در عرض خود مختص
 بفضو خاص نباشد بلکہ عرض آن در ہر عضو از اعضای انسان ممکن بود اگرچہ وقتی در عضو خاص ہم یافتہ میشود مثل ماہل و
 بخور کہ ہر چند اکثر در عضو احد یافتہ شوند لیکن حصول آن بجمیع اعضا ممکن است یا در وقت واحد و جمیع اعضا عملاً یافتہ شود مثل
 مہی کہ گرمی آن در جمیع اعضا یافتہ میشود و احساس حرارت آن مختص بفضو واحد نباشد **فصل**

باب اول از امراض عامہ و رحیات

فصل اول در تعریف حمی و اقسام آن بدانکہ حمی را بزبان انگلش فیوریکہ فاسکون یا ی شناہ تختانی و فتح و او و سکون را
 بمعنی تب نامند و آن شقی است از لفظ الاثن قرو و یو لفتح فاسکون رای حملہ و کسر و او و ضم یای شناہ تختانی و سکون و او و یو یو فتح
 و آن حاتیست غیر طبیعی برای بدن کہ در آن تغییر در خون و در افعال اعضای خاص واقع میشود مثل آنیکہ در خون جوش و حرارت

باب اول از امراض عامہ و رحیات - فصل اول در تعریف حمی و اقسام آن

از یاده از نسبت حرارت طبیعی پیدا میشود و حرکت قلب زیاد و سریع میگردد و شریانین زیاد و وسیع میشوند که سبب آن خون
 کثیر بسوی لحم و جلد بدن می آید و سبب آن بدن و جلد گرم میشوند و اصل سبب در آن رسیدن صدمه و اذیت است و مانع
 و نخر که از اذیت آن عصب بخوابد و سبب آن عصبی نیک متاخر شده کار زیاد از حاجت میدهند و از آن در بدن تغییر پیدا
 واقع میشود و افعیل بعضی اعضا مثل قلب شریانین زیاد و کار بعضی مثل غده و دست کرده کم میگردد و درین حالت غیر طبیعی همین
 در خون می آید و از یادی آن در خون حرارت و جوش پیدا میشود و هر قدر که اکسیجن در خون زیاد میرود بعضی اشیاء و خون
 مثل کار بانگ ایستاده زیاد پیدا میشوند و از زیاد پیدا شدن آن هم در بدن گرمی زیاد پیدا میشود و از یادی آن محرق شدن
 منقص عضلات است و هم در طی در بدن حرکت کمیابی پیدا میشود و در آن از حرکت بانی و بی انقلاب تبدیل بطوابع است یعنی تبدیل یکیم یکیم
 رطوبت جسم دیگر و چیز دیگر پیدا می شود و سبب آن هم حرارت بدن زیاد میگردد و هم در طی رطوبات از لحوم غده پیدا میشوند
 از جری طبیعی متغیر پیدا میشوند مثل اینکه در دهن آنچه رطوبت همیشه پیدا میشود و در حالت جمعی کم پیدا میگردد و از آن جفا و ذهن
 عارض میشود و گرده بول اکم و شرح پیدا میکنند و چکار خود را که تولید اخراج صفرا از خون است کم پیدا میکنند یا زیاد
 پیدا میکنند و هم سبب آنی که اعمی عضو را آفت میرسد چنانکه از آن گاهی دریم طحال و گاهی دریم جگر و گاهی دریم دماغ و گاهی
 در فقه های کوچک را معاد درم پیدا میشود و سبب آنی که بخی و افسح میشود و جز آنکه گاهی دیده میشود که سبب رسیدن اذیت
 و صدمه به دماغ حادث میشود مثل اینکه از رسیدن ستری تپ پیدا می شود و گاهی از رسیدن قوت بدنی یا قوت نفسانی
 هم تپ حادث میشود مثل چنانچه جمعی غشی و غمی و خیره و گاهی از رسیدن که در تپ در دهن هم تپ پیدا می شود مثل افسح و تپ
 تپ نرزه که از هوای رطب فاسد میشود و اطباء را ورنیکه جمعی از امراض را غایب است یا دمویه احتمالات است چنانچه طائفه میگویند
 که سبب ضعف دماغ صغیر یا از رسیدن صدمه و اذیت بجای که دماغ گیر و گیر طائفی شده اند و هم آنجا ریشته نیو ماکاسک
 و پهلوی نیک با هم شده اند و از یادی قوت حرکت بد را به بر و عصب بگویند دل و شریانین میرسد و چون آنجا ضعف و اذیت
 میرسد سبب آن دل زیاد و ضعیف یا زیاد قوی میشود و در کار خود یا قوی قوی و قوی ضعیف میگردد و با ضعف دل پس گاه
 اول برودت در بدن عارض نمیشود و آن ضعیف میگردد و در هر گاه گرمی در بدن پیدا میشود و زیاد قوی گشته حرکت زیاد میکند و در
 وقت دماغ ضعیف و شرطش به بخوبی حکمرانی بر هر و عصب بگویند که سبب آن حرکات بدن موافق جری طبیعی صادر شوند
 اندا حرکت قلب سریع و شریانین وسیع میگردد و تپ پیدا میشود و برخی قائل اند باینکه تپ از رسیدن زهر در خون حادث می شود
 و شاید که هر دو قول صحیح باشند پس هر جا که زهر در خون دیده شود باید دانست که از زهر خارجی تپ پیدا شده و هر جا که در
 خون کدام زهر یافته نشود از صدمه و اذیت دماغ باید شمر و بکار که می آید و آنستهم میشود و بر و شریان اول گشت و تپ و تپ کاف
 و سکون و سکون بختای هستند و سکون یای تنه تختانی و سکون و خیم یای تنه تختانی و سکون و او و وال نهی
 یعنی تپ لازم دوم آنکه بسبب دوره و نوبه ای که از ابعرب دانه و ناسه گویند اما قسم اول هم بحسب سبب منقسم است

بر دو قسم یکی آنکه سبب در آن رسیدن زهر بخون نباشد و آنرا سبب فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی
 و سکون لام یعنی بخار خالص نامند و آن بر سه قسم است اول سبب که فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی
 و فتح دال هندی و سکون نون و تا سه سبب است یا هیئت فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی
 آن تری است که سبب حرارت هوای خارجی که آتزا سیمایم گویند پیدا میشود سوم سن فیوریکسین مسموم و سکون نون یعنی آتزا
 یعنی تری که از حرارت و تملات آفتاب در راه رونده پیدا میشود و آنرا هیئت ایپ لکسی کسیر بای موصود و سکون یای شناه تخانی
 و تای هندی و فتح و دال الف و فتح بای موصود فارسی اول و سکون نانی و فتح لام و سکون کاف و کسر سین مسموم
 و سکون یای شناه تخانی هم میگویند و این اقسام سه گانه از یکدیگر پیوسته میسرند زیرا که در آن زهر نیست و قسم دوم که سبب
 زهر در خون پیدا میشود و آنهم بر چند قسم است اول تا یکس فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی
 تای هندی و کسر رای مسموم و سکون کاف و سکون سیری بر و اسپیو فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی
 و کسر بای موصود و ضم رای مسموم و سکون و او و کسر الف و سکون سین مسموم و فتح بای موصود فارسی و سکون یای شناه تخانی
 و ضم نون و سکون و او و چهارم که سبب فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی و سکون یای شناه تخانی
 و سکون نون و کاف فارسی پنجم فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی و سکون یای شناه تخانی
 بطور و ورمی آید آنهم چند قسم است اول اسرشتت بکسر الف و سکون نون و فتح تای هندی و سکون رای مسموم و فتح میم و کسر
 تای هندی و سکون نون و تای هندی یعنی ایکیو فیوریکسین مسموم و سکون بای شناه تخانی و کاف فارسی و ضم بای شناه
 تخانی و سکون او و دوم پینت فیوریکسین مسموم و سکون یای شناه تخانی و کسر میم و سکون یای شناه تخانی و فتح تای هندی و سکون نون و تای هندی
 و گاهی این دو را یک نام خوانند باین پسین میم و سکون الف و کسر لام و سکون یای شناه تخانی و کسر رای مسموم و فتح بای شناه تخانی و سکون نون
 مسموم و سکون نون و معنی آن تری است که از رطوبت و گرمی زمین پیدا میشود و این بیان بطور فهرست حیات بود و بیان مفصل این حیات در فصل
 آئینده می آید انشاء الله تعالی فصل دوم در سبب که فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی و سکون یای شناه تخانی
 میسرند و این تب اکثر از یک روز تا ده روز مانده مفارقت میکنند و گاهی زیاده از آن هم بماند السبب اکثر سبب
 رسیدن سردی به بدن و هم از خطای تدبیر غذا مثل آنکه غذای ناموافق یا غذای کثیر یا بی وقت خورد و هم از ضعف و کمبود
 که از کثرت ریاضت بدنی یا نفسانی حاصل شود پیدا میگردد و پوشیده نماند که سبب اسباب بادیه اکثر اقسام حیات بود معطل
 یونانیین درین قسم نمی خوانند اما العلامات یکبار مریض را عیاد و ماندگی و کسل را و در بدن خود احساس میکند و از شدت
 بدنی و نفسانی خود را عاجز و اندک هیچ کار کردن نمیتواند و اشتهای طعام کم بود و از غذا تنفر باشد و گاهی میهم آید و درین
 پیشانی خود شکایت درو میکند و در کمر و ساقین و فخذین و پدیدین قدری درد و اذیت در پادین بعد قدری سردی بر بدن
 بدن احساس کند خصوصاً بر قاع و خا و خیال در یاد که کسی آب سرد بر آن میسزد و درین وقت چون برود زیاده بود و گاهی

فصل دوم در سبب که فیوریکسین مسموم و سکون میم و فتح بای موصود فارسی و سکون یای شناه تخانی میسرند و این تب اکثر از یک روز تا ده روز مانده مفارقت میکنند و گاهی زیاده از آن هم بماند السبب اکثر سبب رسیدن سردی به بدن و هم از خطای تدبیر غذا مثل آنکه غذای ناموافق یا غذای کثیر یا بی وقت خورد و هم از ضعف و کمبود که از کثرت ریاضت بدنی یا نفسانی حاصل شود پیدا میگردد و پوشیده نماند که سبب اسباب بادیه اکثر اقسام حیات بود معطل یونانیین درین قسم نمی خوانند اما العلامات یکبار مریض را عیاد و ماندگی و کسل را و در بدن خود احساس میکند و از شدت بدنی و نفسانی خود را عاجز و اندک هیچ کار کردن نمیتواند و اشتهای طعام کم بود و از غذا تنفر باشد و گاهی میهم آید و درین پیشانی خود شکایت درو میکند و در کمر و ساقین و فخذین و پدیدین قدری درد و اذیت در پادین بعد قدری سردی بر بدن بدن احساس کند خصوصاً بر قاع و خا و خیال در یاد که کسی آب سرد بر آن میسزد و درین وقت چون برود زیاده بود و گاهی

لرزه و هم ناهض عارض میشود و خصوصاً هرگاه تب شدت شدنی باشد و این حالت از دو ساعت تا چهار ساعت می ماند
 من بعد هر دو ناهض بر طرف شده بجای آن حرارت بر جلد ظاهر میشود و جلد بدن خشک بود و درین قسمتی بر جلد بدن
 که رام اثر حرمت یا آید یا بشود نمیناید چنانکه در حسی جدی و حصه و منافیس فیوریا اسکار لیتا یافته میشود و وقت
 ظهور حرارت نبض قوی و سریع میشود حتی که در یک دقیقه از یک صد و بیست تا یک صد و سی مرتبه حرکت میکند
 و در ترمومتر سیاب از یک صد و دو تا یک صد و پنج درجه میسرید و چون حرارت و جوش خون زیاد شود تب
 زیادتی آن در وسر زیاد می شود و آنچه از جلیع و کرم و تخمین و غیره اعضا بودند درین وقت زیاد میشود حتی
 مریض میداند که گویا کسی بدن آن را از ضربات کثیره کوفت رسانیده و قلق بسیار میباشد و برگه رام بهلو آرام
 نبود و قرار نگیرد و خواب نیاید و زبان که رو چرک آلودیده می شود و درین خشک و طبع قبض بود و بول قلیل و
 سرخ رنگ می آید و مریض بزودی لاغر میشود و چه منخرط باشد و گاهی در کلام بی زبان ظاهر شود و صورت
 علیل مثل صورت بیمارانی که از مدتی برهنه می شود و چه مبتلا باشد بود هرگاه درین مرض اجتماع خون و فساد و فاسخ
 یاد کرد یا شود خوف است و الا چندان خوف در تب خاص نباشد و این تب اگر چه لازم است لیکن قدری وقت
 شب زیاد میشود و بسبب آن در شب آرام نمی آید و بجز وقت صبح خواب نیک و این حالت از سه روز تا ده روز
 و گاهی از آن زیاد هم تا دوسه هفته ماند لیکن اکثر است که روز چهارم اول بر تارهای زبان رطوبت و نرمی پیدا میشود
 و از آن خشکی هفت کم گردد و همراه آن علامت شکایات دیگر که بودند هم کم میشود و پس عرق کثیری آید و از آن تب دفع میگردد و از آنجمله
 یا از رحم یا از بواسیر خون جاری میشود یا دفعه اسهال کثیر میشود یا دراز را زاید شده یا متورم میشود بر لبها افتاده دفعه تب
 دفع میگردد و چنانکه در بحران تمام کامل امراض داخل میشود یا آهسته آهسته بتدریج تحلیل و زبردت می شود و کم میشود و درین
 بطور تا همین ضعیف گشته صحت یابد اما هرگاه درین حین از جوش خون ضرر و نقصان زیاد بدماغ رسد تا آنکه قاع
 ورم و غشا و اجتماع خون در آن شود درین وقت آنرا برین فیوریتس بای موحده و سکون بای نشانه تحلیلی
 و نون یعنی تبی که از اذیت دماغ شود میگویند و اگر در معده اجتماع خون و نقصان زائد رسد آنرا گانگرن فیوریتس
 فارسی و سکون الف و شین مجیه و فتح های هندی و سکون کافی یعنی تبی که از اذیت معده بود خوانند و هرگاه اجتماع خون
 و ضرر در کبد زیاد بود آنرا بلینس فیوریتس بای موحده و سکون لام دفع یا می نشانه تحلیلی و سکون سین مسمی
 تب صفراوی نام میکنند و هرگاه در میوکس میبینن الف و قصیه ریه و ریه ورم و اجتماع خون یافته شود آنرا گانگرن
 الف کاف و فتح های هندی و سکون الف و رای مسمی تبی که از زله بود موسوم میسازند العلامات قانون علاج این
 حمیات که با سم سمیل گنیشیو فیور موسوم میشوند مشتمل بر چند آیات است هر یک اول تدبیر کم کردن جوش غریبی است و بر آن
 آن چند تدبیر مفید اند اول یکبار هرگاه بیمار قوی و زبرد بود و بدنش بسیار گرم و نبض قوی و دماغ او وضرات

نمانند و برای استعمال آن بنویسند اگر جلد خشک و یا یسیر باشد آب سرد یا آب پیچیده از پارچه سفید بر بدن مالند و آب سرد بر سر ریخته اند اگر بعد از آنهم ضربه اندامها رخ باقی ماند زانو بر جلد غلظت یا یسیر گوش حساب مناسب چسباندند و اگر آن سهیل قوی دهند از مثل سیاه نشینا سلفاس یعنی از آن روغن سیاه که در بطور کتب و کتب را اندود و در فصل اول ذکر کرده اند

یا یک لول و سفوف چیلپ که پیوند نوشته اند و اگر سبب پیوسته نوشته اند در مسهلان که نماندند و غلظت باقی ماند

یک دو قطره بر زبان مریض مالند تا همراه لعاب و هرن در شکم رفته اسهال نماید و هم درخیال الحاقه های مناسبه اسهال نمایند و در هرن داشتن قطعه بر ف و نوشتن این آب بر زدن درین آب غلیظ است و هم قطعه بر دست را همراه نوشتن در کوفته در مشانه گوسفند پخته کرده سرشانه مذکور را بر سر یا هر جا که جوش خون زیاد بود بمالدن و بر آن گردانیدن بسیار مفید است

و هرگاه درین جمعی ضعف و کمزوری زیاد شود و سبب آن باریک ناخنهای پای قالم گردد و همراه آن در سرگرمی بود و بر آن طرف سر باشد و برین وقت پلاسٹر از خردل درست کرده بر ساقین و مدها تسمه و تالست و دقیقه یا نصف ساعت بماند و بازند

و اگر زیاد ازین مدت دارند از آن زخم و عفونت در لحم و جلد پیدا خواهد شد و از آن باز تپ پیدا میشود و عضلات بدن را بمالند تنها یا از مثل زنجبیل و دیگر ادویه که مسخن جلد باشند و مالش بسیار سازنده و شراب فشرم یا شراب پراگندی یا ایش یا ایونیا کار بناس نوشته اند لیکن نوشتن این ادویه احتیاط نماید که زیاد استعمال نشود و هرگاه پیوسته که بعد استعمال آن رنگ لب و ناخنها بر حال اصلی خود رجوع کرده و اگر نوشتن این ادویه موقوف کنند و الا ازین هم جوش خون پیدا خواهد شد و در حال نمادن پلاسٹر و نوشتن این ادویه مقویه برای دفع کردن گرمی شراب سرد برابر بر آن نهاده نمایند

در حالت کمزوری و ضعف آب که شست فشق بار بار نوشته اند و باقی علاج موافق قانون فصل سابق نمایند فصل چهارم در سسین فیور تینی جمعی که اگر گرمی آفتاب پیدا میشود و این تپ در هر فصل ممکن است که از شستن و راه رفتن و کار کردن زیر آفتاب گرم باز ماندن در خیمه یا که در میان باشند و بخوبی هوادران جاری گردد و پیرایه شود و در بلاد حاره زیاد دیده میشود و سبب قیظ در آن اینست که آب از جلد بدن در آن درم و کم خارج میگردد و ازین سبب جوش خون ا میشود و هرگاه هوای گرم و رطوب باشد و هوای در هوا کم بود درین وقت این نمی زیاده حادث میشود و بعضی اهل تجربه میگویند که مادام در شهر مایه سیاه از گرمی هوا تا در حیه نود نمیرسد این تپ پیدا نمیشود و اسباب معینه آن همان هستند که در فصل سابق یعنی در اسباب آرزو فیور نوشته شد و علل امانت این همی بر سر هیئت پیدا میشود اول آنکه از جوش خون و فتنه تپ پیدا شده مریض بهوش گشته و فتنه بر زمین می افتد و در دست و دقیقه می میرد و آرزو نیست اکتیو لکسی کبیرای هوز و سکون یای تختانی و تالی هندی و فتح الف و ضم بای فارسی و سکون و او و بای موعده فارسی و فتح لاثم سکون کاف و کسرین ممل و بای شانه تختانی نامند یا بعد سقوط و پیوسته چون و دست و دقیقه میگذرد و قدری آشیار میشود و با بطور نامم و رغودگی میباشد لیکن چون او را آواز داده متنبه سازند و احوال میسر شد قدری بهوش می آید و احوال در میگوید

در سسین فیور تینی

در سسین فیور تینی که اگر گرمی آفتاب پیدا میشود و این تپ در هر فصل ممکن است که از شستن و راه رفتن و کار کردن زیر آفتاب گرم باز ماندن در خیمه یا که در میان باشند و بخوبی هوادران جاری گردد و پیرایه شود و در بلاد حاره زیاد دیده میشود و سبب قیظ در آن اینست که آب از جلد بدن در آن درم و کم خارج میگردد و ازین سبب جوش خون ا میشود و هرگاه هوای گرم و رطوب باشد و هوای در هوا کم بود درین وقت این نمی زیاده حادث میشود و بعضی اهل تجربه میگویند که مادام در شهر مایه سیاه از گرمی هوا تا در حیه نود نمیرسد این تپ پیدا نمیشود و اسباب معینه آن همان هستند که در فصل سابق یعنی در اسباب آرزو فیور نوشته شد و علل امانت این همی بر سر هیئت پیدا میشود اول آنکه از جوش خون و فتنه تپ پیدا شده مریض بهوش گشته و فتنه بر زمین می افتد و در دست و دقیقه می میرد و آرزو نیست اکتیو لکسی کبیرای هوز و سکون یای تختانی و تالی هندی و فتح الف و ضم بای فارسی و سکون و او و بای موعده فارسی و فتح لاثم سکون کاف و کسرین ممل و بای شانه تختانی نامند یا بعد سقوط و پیوسته چون و دست و دقیقه میگذرد و قدری آشیار میشود و با بطور نامم و رغودگی میباشد لیکن چون او را آواز داده متنبه سازند و احوال میسر شد قدری بهوش می آید و احوال در میگوید

که تشنگی برین غالب است و دوران سرزاده است و قریب است که غشی طاری شود و درین وقت قیام می آید و بعضی ضعیف
میباشند و بر قلب و صدر ثقل می یابد و در تنفس ضیق و دشواری ظاهر میکنند و در بعضی جلد بدن سرد و تر میباشند و بعد
این حالت بیوش میشود و بعد بیوشی تشنج در اعضای آن ظاهر گردد و در تشنج می میرد ^{بسیار} بیوشی دوم آنست که جلد بدن
گرم و خشک میشود چنانکه در آردت فیور میباشند و چهره ^{بسیار} سرخ میگردد و در اصداع ضربان کثیر بود و بعضی
قوی و سریع و حرکت دل بسیار سریع بود چنانکه در حقیقت میباشند و در کلام قدری ندیان و اختلاط عقل بود و تشنج غلبه
تنگ بود که بسبب آن از بدن روشنی متفرق متناذی میباشند و همراه آن قوی خواب غالب بود و این همه بسبب احتیاج
خون در دماغ و از این دماغ پیدا میشوند و بعد آن چون دماغ از زیادتی خون منفرشت و تشنج غلبه کشاده گردد
و رنگ چهره سیاه گردد و بیوشی غالب شود و آواز غلیظ از حلق پیدا گردد و بعد آن می میرد و گرمی درین تب و بدن بیاد
بعد و بدن هم تازه و دوازده ساعت میماند زیرا که درین مرض در خون گرمی زیاده می آید پس مادام که اثر جوش و گرمی در آن
بماند گرمی بدن قائم میماند سوم آنکه اول جلد بدن گرم و خشک شود و در ابتدا نبض سریع و چهره سرخی غالب گردد
سیاهی هم باشد و بعد نیم ساعت یا یک ساعت ضعف قلب زیاده می شود و همراه آن جلد بدن گرم و تر میگردد و گاهی
جلد سرد و تر بود و بعد آن تشنج عام بدن مثل صرع پیدا میشود و بر لب و ناخنها رنگ نیلینی غالب گردد و بعد این حالت
تشنج موقوف شده بیوشی از انظار دل و دماغ پیدا میگردد و تمام قوت این هر دو عضو ازل میشود پس می میرد
و سبب اختلاف علامات و اعراض درین جمعی آنست که اگر صدمه قوی به دماغ و نخاع دفعه رسید فوراً می میرد و اگر
از آن قدری کم صدمه رسد بیوش میشود و باز قوی بیوش می آید لیکن بعد آن می میرد و اگر صدمه به دماغ و قلب
بهر دو رسد علامات تضرر دماغ و قلب هر دو از اول موجود بود و اگر صدمه قوی اول به دل رسد اول علامات
آفت قلب و کمزوری یافته میشوند و بعد آن دماغ تضرر میشود و مرخص می میرد و از علامات مندره این
جمعی آنست که در بعضی قبل از یک دو روز در ابتلای خود با تیر من بار بار بول میکنند بسبب اذیت دماغ
و نخاع و گاهی یک دو روز قبل حدوث این تب آمدن عرق از جلد بدن بند می شود باقی جمله افعال بطور طبیعی
و صحت صادر می شوند ^{العلاج} علاج آن از علاجات آردت فیور که پیشتر مذکور شد قریب است پس هرگاه
مریض نزد طبیب حاضر شود یا طبیب بر سر این بیمار رسد درین وقت باید که معالجه امر فرماید که آب سرد بر سر و
رو و گردن و سینه و شکم ببارد و چندان ریخته تا جلد بدن سرد شود و بدون آن دست ازین تدبیر نکشد
و اگر اتفاقاً جلد بدن سرد باشد بر سر ببارد که همیشه گرم میماند آب سرد ریخته تا گرمی از آن دفع شود و برای
تقویت ادویه که حرکت دل از یاد میکنند مثل میوه نیا کار بناس یا ایشرا شراب هر قسم یا شراب برانده می آید آنها را
بنوشانند و پیشتر از ضرر دل درست کرده بمقابل معده و قلب بر ساقین چسبانند و از نسبت دقیقه تا نیم ساعت ازین

بیان علامات مندره در این جور

و علامات

و عضلات بدن را با آن از دست تنها یا از نخاع مسحق بردست مالیده بر بدن مالند و ازین تدابیر اکثر مرض صبح
 میشود و لیکن گاهی بعد از این جمیع در ورم دماغ و گاهی در جمیع موسوم با گردن نشو و نما و گاهی در فوج مبتلا میشود
 پس اگر چنین اتفاق افتد هر مرض که پیدا شود علامتش نماید اما درین حال خیال قوت قلب پادیه ملحوظ دارند پس اگر
 حاجت با خرج دم داعی شود خون چند آن بر آنند که مودی بضعف قلب نشود اگر مسهل دهند مسهل قوی مکرر نه نشانند
 بلکه چنانکه در آرذنت فیور میدهند اینجا هم دهند تا ضعف پیدا نشود **فصل پنجم در بیان حمیات که بسبب حاصل**
 شدن زهر در خون پیدا می شود و علامت بودن زهر حیوانی در خون آنست که بشور بر بدن حادث میشوند
 از یک مرض مشخص دیگر که صبح است میرسد و از امراض متعدیه میباشد مهم فوف در امراضیکه بسبب آفتاب و حیوانی
 با خون حادث شوند زیاده میباشد و حمیات که از زهر حیوانی پیدا میشوند لازمه میباشد و حمیات متولد از زهر
 نباتی اکثر در ریه می باشد با جمله کی از ان جمیع موسوم به تائیفیس فیورست و تائیفیس لغت انگریزی است و آن متعلق است
 از تیفیس لفظ یونانی که معنی دخیان است که از نار جد می شود و اینها معنی نقصان عواس و بد عواسی است و این لفظ را
 بطرا نام این جمیع نهاده چه بنا بر تشخیص بقراط و خان از بدن صعود کرده دران در دماغ هم می آید و بسبب آن در هر
 هم نقصان ای باید با جمله ترفیع این جمیع آنست که تائیفیس فیورست است که همراه آن ضعف دماغ و بدن بجای می باشد که بسبب آن مرض
 کم میکند همچنین احساس محسوسات هم کم میشود شاید و یا این جمیع را مطلقه میگویند گفته باشند و از روز پنجم تا ششم بهر
 در بدن پیدا می شوند و از روز هفتم و ازین بشور تا یازده یا دوازده روز بر بدن موجود مانده چنانکه انسان هرگاه در خانه
 کثیر واقع میشود بد عواس گشته ادراک و احساس آن برای معانی و صور بسبب ذیت و بد عواسی کم میشود در ریه جمعی
 هم بسبب ضعف و بد عواسی تقلیل احساس آن کم میگردد و این قسم جمعی در بلاد پاره زیاده حادث میشود و در ناک
 حار و هندوستان دیده نمی شود و بسبب آن انبوه و اجتماع مردمان کثیر در یک مکان که دران راه گرفته
 هوا گشاده نبود و باین حال غذای جمیع موافق خواهش با ایشان میسر نشود تا آنکه از قلت غذا و کثرت مشقت
 ضعیف شده زهر در بدن پیدا شود و از ان این جمعی پیدا گردد و اکثر این حالت عارض میشود برای کسانی که بدست
 فوج مخالف محصور و قلعه بند میشوند چه بسبب خوف اکثر کسان و یک خانه مجتمع میباشد و از نه رسیدن مدد
 غذا از خارج بلکه اکثر لغات کشی و خوردن غذای قلیل اوقات بسر میکنند و ازین سبب ضعیف میشوند و این سبب
 پیدا شدن زهر و این جمعی بطور اقلی است و بعد پیدا شدن این جمعی هوا که از بدن و دهن و بینی مرطوب خارج شده در
 هوای محیط به بدنش می آمیزد و هوای مذکور را فاسد و پراز زهر میسازد و چون این هوای فاسد به بدن جمیع میرسد
 از ان در خون جمیع هم این زهر پیدا و حاصل میشود و از ان این جمعی پیدا میگردد و علامات قبل از حدوث این
 اکثر علامات مندرجه آن یافته میشوند مثل اینکه در عضلات بدن و در بدن سستی و کمزوری یافته میشود و آنها

فصل پنجم در بیان حمیات که بسبب
 حاصل شدن زهر در خون پیدا میشوند

که می باشد و شب بخوبی خواب نیکند و این حالت گاهی سه چهار روز قبل از حمله و اکثر یک روز یا یک دو روز مانده بعد از آن
بر جلد قدری سردی محسوس می شود و یا چنان برزقوی غالب شود که از آن از زده در اندام پدید آید و همراه برودت مذکور
تسوع و قی هم می آید و بعد از آن تب پیدا شود و در یک دو روز درین تب ضعف زیاد پدید می آید و بر چهره قدس
سیاهی و رنگ چشمان سرخ و حرکت اجفان قلیل و در سر درد و در حواس کمی و نقصان ظاهر شود و آهسته آهسته این
تب روز بروز زیاد می گردد تا آنکه چش خون بجدی رسد که در شریای شب از یک صد و دو تا یکصد و شش
درجه می رسد و جلد بدن بسیار گرم می باشد و نبض سریع و ضعیف بود و از سرعت در یک دقیقه از یکصد و پنجاه یکصد
و شصت بار حرکت می کند و بول درین تب هرگاه تب کم بود صاف سفید می باشد و چون زیاد شود سرخ می گردد و اما غلظت
همیشه در بول زیاد می باشد و زبان خشک و طبع باقبض بود لیکن این غلظت شکم نمی باشد و شب خواب کم آید یا نیند و در
اعضا و فقاقرطه زیاد می باشد بسبب متاذی شدن دماغ و شخاع از از پیش از هر که در خون حاصل شده و از روز پنجم
تا هشتم یثور بر بدن پیدا می شوند و رنگ آن مائل سیاهی باشد و هرگاه یثور در یک یا پنج موضع می شود مثل دهان شامهوت خود
دید می شوند و خاصه این یثور بر سینه و شکم زیاد ظاهر می شوند و چون اینها را لمس کنند سختی در یثور مذکور یافته
می شود و اگر از انگشت عمر کنند سیاهی آن بر طرف می شود لیکن بعد از آن باز بر رنگ خود می آیند و تا یازده یا دوازده روز
میانند و هرگاه مرض در ادیا آید بر زبان چرک و رنگ خاکستری غالب شود و بر لب و لثه و لحمی که اندرون آنهاست
سیاهی غالب می شود و چون کمزوری باین حد رسد خواب زیاد آید و زبان زیاد در کلام پدید آید و بسبب
خرابی دماغ لیکن تا این حال اگر مریض را آواز دهند و مشبه سازند و هشیا کنند قدری جواب می دهد و هشیا میگوید
اما باز بیوش می شود و از قوت ضعف چنان کمزور می شود که بادی حرکت او را غش می آید و چون مرض بعد از یازده
و کمال رسد زبان سیاه می شود و آنچه سیاهی که بر لب و لثه و غیره بوده بدرنگ و بدو می شود چه میگویند می بین اعضا
مذکور درین وقت متعفن و فاسد و خراب می گردد و درین وقت مریض بسیار بیوش می شود و بر سینه مستطقی افتاده
و چشم درین کشاده و سر از و پیاده بر زیر افتاده بود و لفظ زیر مثل مریض مرضی سر سام می کند و ارتداد و عضای بعض
ظاهر بود و گاهی از سرانال لب خود را میگیرد و گاهی سر انگشتان را بر سینه و شکم خود میزند و تفحص می کند که اگر چیزی
بدست آید او را بگیرد و با جمله علامات خرابی دماغ و حواس موجود و ظاهر باشند و درین حالت بول و براز گاهی
بی اختیار بر خوابگاه می ریزد و گاهی بول محتبس می شود بسبب تشنج عضله مثانه و نبض چنان سریع و ضعیف می شود
که محسوس نگردد و تنفس کمال تهگی صادر شود و آخر درین حال می میرد و انجام این مرض آنست که هر لایق باطن صحت
است بدو صورت ازین می یابد یکی آنکه از روز دهم تا یازدهم زبان مریض رطب و سترخی می شود و تب کم
گردد و عوارض رفته رفته بدین خفیف گشته زائل می شوند و دوم آنکه گاهی از روز دهم تا سیزدهم تب و یکم درین غلظت بخار

و چون که درین مرض هم نافع میشود و اندک اگر بجای کیسیرین شربت لیموی کاغذی یا شربت قمر بند یا شربک کند جایز باشد
 و برای تسکین جوش خون روزانه سه چهار بار آب سرد یا آب نیلوم انرا سفنج یا پارچه که در آن تر کرده بر بدن مالند بهتر است
 اما اگر جوش خون قلیل بود از مالیدن آب بر بدن در آن نفع ظاهر خواهد شد ولیکن اگر کثیر بود پس در آن باید که چادر گلان
 در آب سرد تر کرده فشرده بر بدن بچسبند و چون خشک شود باز در آب سرد تر کرده فشرده بر بدن بچسبند تا جوش خون کم شود
 این تدبیر را برادر استعمال از د آب سرد و سرکه صورت آف ایونیا با هم حل کرده بر سر نهند و اگر سیورث آف ایونیا یک
 دو درام و اسپریت رکتیفایند سه چهار درام یا شربت یاده اولش آب ساده حل کرده پارچه سبک در آن تر کرده
 بر سر نهند بهتر است و اگر سرکه و آب ساده تنها هم بر سر نهند کافی بود و گاهی این مرض از اذیت بخوابی و جوش خون
 بسیار متنازی و پر قلق میباشد و بنا بر آن بعضی اطباء میگویند که درین وقت مریض در آب گرم که گرمی آن
 بجای باشد که چون شربت را در آن گذارند سیاب تا دو سه درجه از آن متصاعد شود سه چهار ساعت در آن آب
 سرد درین مدت بر سر بچسبند و چون درین مرض ضعف زیاد میشود و زمان منتهی بعید است و مقصود آنست که
 مریض را با بقای قوت زنده داشته تا حد زوال مرض رسانند پس تغذیه تقویت مریض درین مرض بسیار ضرور است
 اما غذای سهل الانضام خوراندند تا در شربت حواض و جوش خون همضم شود پس برین وقت بهتر است شیر و شوربای گوشت
 غذای دیگر نیست لیکن در بخت چهار ساعت شیر یک و دو تا بنوشانند تا بنیکه بعد دو و یا سه ساعت قدری آرد
 از آن بنوشانند تا همضم شود و از آن ضعف بر طرف گردد و چه قلب درین مرض از دیگر اعضا بسیار ضعیف میشود
 و اگر مریض از شیر نفرت خود ظاهر کند بهین طریق شوربای لیمو بنوشانند و هرگاه ضعف زیاد شود و از نفیض دانسته
 شود که ضعیف شده که در هم شربت یا شربت براندی یا شربک شربت و آن از همه بهتر است همراه امیونیا کار بناس
 یا آب ساده یا شوربای لیمو آمیخته بنوشانند باین طریق که اگر ضعف زیاد بود و بعد یک یک ساعت و الا بعد دو
 دو یا سه ساعت موافق ضعف بنوشانند و حال ضعف را از نفیض دانسته باشند و اگر از استعمال این و به
 ندیان و اختلال زیاد شود یا بوی شربت زیاد از یک ساعت دهین مریض باقی ماند ازین دانسته خواهد شد
 که این ادویه زیاد داده شدند پس تا ضرورت یا تعلیل در وزن واجب دانند بچنین اگر بول کم آید باشد یا در
 بول سفیده بیضه بود درین وقت از استعمال هر قسم شربت بهتر است و خاصه ندیان و اختلال زیاد گردد
 انداز درین وقت بنوشانند ادویه مدره بول بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر است پلاس سائراس
 پلاس سائراس دوائی نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض از خواب بیدار کردن نشاید لیکن
 درین مرض چون ضعف زیاد میباشد و از آن گاهی مریض در عالم خواب می میرد و اندک باید که وقت فراوانی
 ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه بنوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خوراند و هم تنه

در این مرض اگر بول سفید بیضه بود درین وقت از استعمال هر قسم شربت بهتر است و خاصه ندیان و اختلال زیاد گردد انداز درین وقت بنوشانند ادویه مدره بول بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر است پلاس سائراس پلاس سائراس دوائی نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض از خواب بیدار کردن نشاید لیکن درین مرض چون ضعف زیاد میباشد و از آن گاهی مریض در عالم خواب می میرد و اندک باید که وقت فراوانی ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه بنوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خوراند و هم تنه

اعراض موفیه درین مرض ضرورتاً تا اذیت مریض کم شود و زیاده از همه بخوابی است پس هرگاه خواب نپایان پذیرد
خوراندن این نحو که اول روزانه بعد چهار چهار ساعت نیم نیم گریز افیون خالص خوراند بعد و وقت شب از یک گریز یک
نیم یا دو گریز افیون بنوشانند تا خواب آید یا افیون خالص بانی سانس بخوراند و اگر لای کار پای سدی میوس
بست قطره و شکرهای سانس نی قطره آب ساده آمیخته نوشانند بهتر بود و بعضی اطباء میگویند که درین وقت
بهتر از شکرهای سانس وای نیست پس اگر تنها دهنه از صدف قطره نادر و دوام شکرهای سانس بنوشانند و کلورال آلیک
هم درین وقت بهتر است اما با احتیاط از ده گریز تا پانزده گریز بعد سه سه ساعت بعد از خواب بنوشانند تا خواب آید لیکن و باید
تا یکم زمانه در هر که آن وقت دماغ را کم میکند و از آنجا که مریض درین مرض از استمار صوت اذیت میشود پس از
شور و غوغا آثر دور دارند و پنبه در گوش آن پر کرده و سینه تا صدای گوشش نرسد و چون اختلال از پدیدان یاده
شود برف ریزه ریزه کرده در مثانه کوفته نهاده بر سر مریض گذارند و نوشانند این دوا بسیار درین وقت نافع است
و این نسخه ترکیب داده حکیم کامل نیست که اسم شان و اگر گریز شکرهای سانس کامل بود و صدف قطره سلوشتن تا از یک یک
بست قطره شکرهای سانس بست و پنج قطره آب کافور از یک اونس تا یک و نیم اونس درین دوا را بعد دو دو یا سه سه
ساعت موافق این مقدار نوشانند و هرگاه ارتفاع بدن و لفظه زخمی و گرفتگی از سر انگشتان بند جامه و غیره را
در عالم بیهوشی زیاده شود درین وقت هم نوشانند این دوا مفید میباشد و چون بیهوشی و غشی درین مرض زیاده
گردد اول پلستر از نیش گس درست کرده پس گوشش بند و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود موی سر تراشیده بر تمام سر
پلستر نیش گس نهاده تا بهشت ساعت یاده ساعت نهاده دارند تا بیهوشی پیدا شود که ازین تدبیر غشی و بیهوشی
رفع میشود و اکثر در عالم بیهوشی بول نمی آید یا قطره قطره خارج میشود و مثانه از بول مثلی میماند و از آن مریض در کمال
اذیت میباشد درین حال از ضرب سرانال بر مثانه و از مثانه مثلی از بول دریا قهقهه قاتا طیر انداخته اخراج بول نمایند
و اگر درین حین درم ری یا ذرات اجنبی یا سرفه سبب ورم مجاری بول عارض شود پس آنچه علاج سخت و امراض مذکوره
که مستطوت اند کرده میشوند آنها را بجل نهند بلکه قهقهه و تقیه مریض در هر حال بخون دارند و برای آنکه برب
و ایمونیا نوشانند و شوره شور بای لخم خوراند و برای امراض مذکوره درین تار پنبه بر پارچه پاشیده بپسینه
جاییکه آفت است بندند یا پلستر از خردل درست کرده بر سینه نهند و نهادن پلستر از تخم کتان بر سینه درین
وقت از همه افضل است و چون درین مرض ضعف و لاغری زیاده میشود و بیمار همیشه بر هیئت استلقا افتاده
میماند ازین سبب اکثر قریب سرین بطن زخمها پیدا میشوند که از آن بسیار متافذی میشود و نه با بای که همیشه
نگران حال مریض باشد و هرگاه در جائیکه ملاقی فرش است سرخی ظاهر شود باید که فوراً و ساده نرم مثل ساو
هوانی با فرش مای که در ولایت ساخته میشود و در آن گویا ساخته میباشند بر آن مریض را خوابانند تا تحمل

برای خوابیدن

در هر حال که در این امراض و افادات کاتب

سرخی در گو باشد و غمزه جای دیگر که صحیح است افتد و جای که سرخی پیدا شده از آنجا که محفوظ ماند و آنجا که سرخی پیدا شده
بر آن سرکه و آب ساده یا شراب براندازی و آب ساده بار بار بر جلد طلا سازند تا از آن در جلد قوت آید و اگر
بعد زخم رسیده باشد بر آن موسوم و غن که هر سه ساده است یا هر یک اوگه یا آب آفتاب که نهاده یا هر چه آنکه آن آلوده بر آن
چسبانند و باید دانست که درین مرض خاص سبب شدت ضعف اکثر مریشی می باشد که اینها را تقریب موت
آن کرده میشود و این در صورت اعراض از یاقوتی ضعف آن نرسند و دست از علاج نکشند و مادام که زنده است
امید حیات آن داشته باشد و در آن و تدبیر آن باشد زیرا که گاهی بعد از اشتغال بر موت باز و فتنه رجوع بسوی حیات
میدانند و قوت در بدنش خود میکند و نه در آن بر طرف میگردد و زبان نرم و کناره های آن صاف میشود و در بدن
اعراض بر طرف شده صحت می یابد و قوتش که فصل ششم در انشکاف فیور و آنرا از قوت می نامند و این را فیور
میگویند یعنی تب مشابه تا نفس فیور را فی الحقیقت مشابه آن نیست چنانکه از ذکر اسباب و علامات واضح
خواهد شد و عدم مشابهت آن از تا نفس فیور از سی سال ظاهر و ثابت شد پس این تا نفس است و گاهی این
آید و مثل تا نفس فیور بفتح الف و سکون بای موحده و ضم دال نهی و سکون و او و کسر میم و فتح نون و سکون
لام هم نامند یعنی تا نفس بطن چو آید و مثل تب یعنی شکم است و چون از تب و شدت اعراض درین جمعی و شکم زیاد
بوده و این نام موسوم ساخته و گاهی این تب نام کرده میشود و بیای تا و چنانکه فیور بفتح بای موحده فارسی
و سکون الف و کسری بای شناه تختانی و ضم ثامی مشابه و سکون و او و کسر میم و سکون بای شناه تختانی و کسر
نون و سکون کات یعنی تبی که از غشوات اشیا عفته پیدا میشود و اما اسم انشکاف فیور از همه اولی است چه در دم
و فساد معادین جمعی ضرور میباشند و در عرف اطباء حال انگشتان هم همین اسم مستعمل است یعنی جمعی بسبب
فساد میو کسین امعا پیدا شود و زیاده اثر هر درین بر میو کسین امعا میرسد و با آنکه انشکاف فیور تبی است
که همیشه لازم بود و همراه آن درد شکم میباشند و خاصه بمقابل و قریب سر استخوان در که شکم درد و او از آب هوا
عند الفخر محسوس میشود و هم با این جمعی اسهال میباشند و در غده های صغار میو کسین امعا صغار هم
پیدا میشود و خصوصاً در غده موسوم به پای پیرس گلاب بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسری بای شناه
تختانی فتح بای شناه تختانی و فتح رای مطه و سکون بیس و کسر کاف فارسی و فتح لام و سکون الف و نون و دال
ضم و ر و ر م میباشند و در میان روز هفتم و دوازدهم درین جمعی بخور بر سینه و هر دو بهای و شکم ظاهر میشوند
و گاهی بر اطراف بهم یافته شوند و این بخور از روز نهم و چهار روز مانده زایل میشوند و بخور دیگر پیدا میشوند
و شاید که از جمعی مطبوعه متناقضه مصطلح یونانیین مراد همین جمعی بوده باشد السبب سبب آن رسیدن زهر بخور
در خون است که بذریع آب و طعام یا هوا در بدن وارد شده با خون می آمیزد و نوزاد این زهر به صورت مختلفه ممکن است

یکی آنکه فصول انسان صحیح مثل بر از جای تعفن و فاسد شده از آن ابتدا و این زهر پیدا شود دوم آنکه غساله بحم یا قطعه کرم یا
 افتاده متعفن و فاسد گردد و از آن هم این زهر پیدا میشود بطور ابتدائی سوم آنکه مرغیلین بن حشی جای بر از کند و بران
 آب جاری شده در چاه یا چشمه افتد یا بعد بر از برای تطهیر در چشمه رفته تطهیر کند و از آن زهر آن در چشمه افتد یا طوطی این
 مرغیلین که زهر آلود از فضا آن باشد در چاه و چشمه انداخته شوند و از آن زهر در آب آید و این آب را انسان صحیح نوشد
 یا حیوانات شیردار از آن آب بنوشند و زهر مذکور در شیر آنها آید و شیر را شخص صحیح نوشد و از آن در بدن صحیح حاصل میشود
 بالجمله این صور و امثال آن این زهر حیوانی در بدن انسان می آید و باید دانست که این مرض باشخاص حشیش العمر
 زیاده عارض میشود و آب آن در کثرت جوانان را می شود و پیران و کسانی که از عمر چهل سال متجاوز شده اند باین مرض
 کم مبتلا میشوند و چنانکه در تائفس فی زهر از بدن برآید و عرق خارج شده در هوای محیط بدن مریض می آید و این
 بزرگواران میرسد درین مرض زهر فقط از جانب اعضاء دریه بر از بدن خارج میشود و لهذا تقدیر این مرض از مریض
 به بدن صحیح اکثر از بوی بر از میشود و چه این زهر از بر از مریض جدا شده در هوای آید و از هوا در بدن صحیح رفته با خون می آمیزد
 نه از هوای محیط بدن علیین آنکه در تائفس فی زهر از بدن برآید و علامات مندره آن چنان بسهولت و خفت شروع
 میشود که مریض هم نداند و کسی ابتدای آن ظاهر نمیشود و لطفه الاعراض مثل آنکه بدن اول از شفت قلیل هم مایه میشود
 و باین سبب آن متعجب نگردد و میگوید که چرا چه شده است که امروز از ادنی شفت مانده شدم و هم از تحریک کردن کار
 متعادل خود مانع متافذی میشود و کار کردن خوش نه نماید و قدری درد سر ماند و بعضی از اعتدال و صحت قدری مایل
 بسیرت میشود و بعد در عضلات بدن قدری درد محسوس گردد و روزانه بارگاهای قدری سردی گاهی می بیند
 ظاهراً میشود و در شکم قدری ازیت محسوس شود و بعد آن یک دو بار اسهال میشود و بعد وجود این علامات مندره پدید
 میگردد و روز بروز این تب آهسته آهسته زیاده میشود و همراه آن اسهال هم زیاده میگردد تا آنکه روزانه از چهار
 بار تا شش بار نوبت با اسهال میرسد و اسهال برنگ زرد و با صفرائی آید و گاهی برنگ خاکستری باشد و اکثر صورت
 و رنگ آن چنان معلوم میشود که گویا دال مشرب رقیق پنجه اند و در آن جسمی مثل دال پنجه محسوس گردد لیکن عفونت در آن
 زیاده بوده شاید این حالت تا یک هفته ماند و تا این حال مریض لائق نشست و برخاست و حرکت میباشد و بعد از آن
 که هفته ثانیه شروع میشود در اعراض شدت ظاهر گردد و در یک دقیقه نبض تا یکصد بست مرتبه حرکت میکند و سیما و در
 شهر میسر تا یکصد و شش درجه میرسد و ضعف کمزوری آن آفتاناً زیاده میشود و در شکم نفخ ظاهر گردد و بمقابل
 استخوان و رک در شکم دروازه از جسم بر آب و هوا محسوس میشود و زبان خشک گردد و گاهی مثل زجاج بر زبان درخشند
 میباشد و گاهی در وسط زبان چرک و برکناره ها و سر زبان سرخی نمودار بود و چون جلد بدن را درین هفته پیچند
 از بعد ششم در میان دوازدهم بثور کوبک علیحدّه علیحدّه از بست عدتاسی عدد بر تمام جسم دیده شود و رنگ این

بشور گلابی میباشد و قدری این بشور مرتفع و سر بر آورد میباشند اما سختی در آن نبود چنانکه در بشور تا نفس فیور بود
 و از غمزدن این بشور با تمام زائل شد و ب زوال اثر غمز قوا ظاهر میشوند و این بشور سه چهار روز مانده زائل گردیده دیگر
 بشور در جای دیگر پیدا میشوند و این حالت زوال ظهور بشور از روز هشتم تا سیم یا سبست و یکم میماند بر این منوال که بشور از
 زائل میشوند و بشور دیگر پیدا میشوند و چون هفته ثالث شروع شود مرض بحد از دیو کامل رسد بر لب و زبان و لحم اندرون آن
 سیاهی ظاهر میشود و درین وقت مریض بهیوش افتاده باشد و اختلال و غریبان در کلامش پیدا میباشند اما هرگاه او را
 آواز دهند و بشیار کنند جواب صاف دهد و بشیر و آب اگر دهند می نوشد و میگردد و باز بهیوش میشود و این تپ اول
 روز کم و قریب شام زاده میشود و تا اگر قریب شام کم شود و اول روز زاده کرد و این را دلیل ردی و علامت
 موت باید شمرد و طحال درین مرض عظیم مستور میگردد و در هفته ثالث نفخ شکم زیاد میشود و اسهال کشید گرد و همه حال
 درین هفته خون هم می آید و پیش درین وقت آنست که گاهی از اجتمع خون در سینه میبیند و معای صغیر که می کشد
 میشود یاد پای بر کلا تا که امی رگ شق شده و زخم پیدا گشته خون می آید و از آمدن خون و شدت اعراض ضعف و
 کمزوری و بزدلی در مریض زیاد میشود و بهیوشی و غشی و ضعف نبض آن نا فائز زاده شده درین شدت یا مریض بخت
 یا شرف موت شده باز خفت در اعراض ظاهر شود و رجوع بسوی حیات و صحت میکند و اما اینجا آنچه علامات این
 نوشته شده با اعتبار اکثریت اند و در بعضی مرضی درین علامات اختلاف هم یافته میشود بطور شد و ذود و ندرت البجمله آنچه
 علامات نوشته شده اند در همه مریضیان این تب برابر یافته نمیشود بلکه در بعضی مریضیان زبان صاف و رطب میباشد
 و گاهی در کدام مریض قشای و قی کمال شدت میباشد و گاهی در کسی اسهال ز اول کشید میباشد و گاهی در کسی قی و
 اسهال هر دو نباشد یا بسیار قلیل بود و گاهی در کسی قبض شکم زیاد میباشد و گاهی بشور که خارج میشوند چنان که حکایت
 بودند که محسوس نمیشوند و گاهی مطلقا بشور یافته نمیشوند و چون اختلاف در وجود بعضی علامات یافته میشود پس
 درین وقت استنباه و اتع میشود که حتی ریشیت فیور است یا انترک فیور و سبب آن تشخیص نشود و میگرد و پس
 درین وقت جمله علامات را جمع کرده غور نمایند که اگر بعضی از آن نباشد بعضی دیگر خواهند بود مثلاً اگر بشور نباشد
 نفخ و درد شکم و آواز آب و هوا که بمقابل سهر استخوان درک در شکم می آید موجود خواهند بود و بوی بد در اسهال موجود بود
 و یا اگر بشور نباشد اسهال خواهد بود و اگر اسهال نباشد بشور خواهند بود و باجمه اگر بعضی علامات مفقود شوند بعضی دیگر
 موجود خواهند بود و از آن مرض مشخص خواهد شد و گاهی این مرض چنان قلیل میباشد که مریض کار و بار بخوبی میکند
 و بر پیکان می افتد و این وقتی است که زخم قلیل باشد و گاهی در ابتدای هفته اولی اعراض شدت میباشد و در هفته
 ثانیه کم میشوند و گاهی در ابتدا قلیل و ضعیف بودند و در هفته ثانیه زائد و قوی میشوند و گاهی از روز هشتم تا چهاردهم
 خفت بین درین مرض ظاهر میشود و اینهم وقتی است که زخم قلیل باشد و اگر زخم زیاد میباشد از سبب روزنامی و زخم

[illegible]

باب حکم ده پس بر دور یکجا کرده بنوشانند و اگر از نیم قی بنوشند و پلستر از خردل درست کرده بر معدله گذارند و بانی در میان
ایستاده اند و سه قطره همراه آب بنوشانند و برای تشنگی در سر سکه آب ساده حکم ده بر سر نهند یا قطعه برف بر سر گذارند و اگر
از نیم قی در سر نعل نشود و چهار روز بر سر نهند و چنانچه است بی شرط پس گرم نهاده بکشد تا خون بجانب مخالف جذب شود و
برقان اگر از خود دفع نشود و ناشر میور یا کاس ایستاده و ایلوت باب آمیخته بنوشانند و او وینه مدینه بول مثل پیاس نثراس پیاس
ایستیناس غیر بنوشانند و اگر در سر هم زیاده باشد درین وقت نوشانیدن پیاس نثراس ده و از ده گرین بسیار نیست
و برای دفع کردن درد اعضا انیون خالص مرکبات آن یا کاکول یا لی ذریه یا بر و ماسد پیاسیم موافق ضرورت نوشانند
اما کین را در علاج این می نیست شاید در آخر مرض برای تقویت عمل شود و مفید گردد و در فندای این مریض
شیر گاو و شوربای کرم یا در روت و غیره آنچه سهل از اعضا منور باشد بخوراند و هرگاه ضعف زیاده بود و بی قوه چاره
مثل میونیا کار بناس یا شراب براندی یا بویست و برین همراه غذا بنوشانند فصل نهم در یاقوتی و این می هم از حیات
لازمه است که بسبب پیدا شدن زهر در فحوت پیدا میگرد و دیگر در هندوستان در بلاد مغرب و شمالیه آن دیده میشود و آنرا
بند و مراد افریقا و امریکا جای که قریب به اقصای شرقی آن آبادند و سکنه آنجا زیاده میشوند و در ملک سیام هم زیاده
میشود و لذا قوم فرانسه نام این مرض مال و سیام میگویند مال یعنی مرضی است یعنی مرض ملک سیام این مرض همیشه
در جای که در شیب واقع است پیشود و در جای بلند مثل کوهنیر سرد و در ملک که سیام در آن از حرارت مدفع میفتاد و در وقت
بلند نشود و پیدائی نشود و در ملک حار زیاده و در بلاد دیگر در از حرارت آنرا حیات و قوت حاصل میشود و از برودت
فانی و زایل میگردد و بسبب آن بخوبی واضح نشود و این قدر دانسته میشود که هر جای که میشود در فصل حار
میشود و در فصل بار در رفع میگردد و از امراض متعدیه است و تعدی آن بسیار قوی است خصوصاً برای کسی که از
ملک غیر در جای آید که آنجا این مرض شایع بود پس این کسی بودی در آن مبتلا میشود بسبب قوت تعدیه آن العمل
اول علامات مندرجه می شود اما از قسم سقوط استداد اذیت و درد اعضا و در سر یافته میشوند و از یک روز تا یک و نیم روز
این علامات یافته شده بعد آن دقیقه بدست میشود و در آن روز بعد آن نماز ظاهر میشود و هر قدر که زمان سردی و شدت آن زیاده
میشود همان قدر در حرارت بدن از ویاد ظاهر میگردد و هر قدر که سردی و لرزه کم بود حرارت هم بعد آن کمتر پیدا گردد و قوت
زیادتی جمعی جوش خون گاهی از کیمه و شش درجه تا هفت درجه میرسد و همراه این جمعی قی و غشایان زیاده میباشد
و هر قدر که قی و غشایان زیاده میشود و در اعضا زیاده میگردد و در سر که درین تب بود اگر چه در پیشانی عام بود لیکن
برکناره هر دو ابرو جای که در و خصا به زیاده میباشد همان جا شدت این درد هم محسوس میشود و در چشمان سر سکه
بود چنانکه در چشمان کسی که از خواب بیدار گردد شود سرخی میباشد و بر و در چشمان حلقه سرخ رنگ بر جلد معلوم میگردد
و ممکن است که تا این حد از ویاد رسیده مرض بر طرف نشود و این وقتی است که زهر کم باشد و اگر ازین حد هم تنگی کنی پس آنچه

در قی می آید سیاه رنگ بر می آید و رنگ بدن رخسارانی شدیداً سیاه میگرد و چنانکه در برقان شدید میباشند و بول بسیار
سرخ یازد و قلیل المقدار بر می آید و بر محل قلب ثقل محسوس گردد و روی مریض مثل چهره خائف میباشد و قلس زیاده
بود که بر یک هیول آرام نیابد و این علامات شدت سه چهار روز مانده بعد آن خفت ظاهر شود حتی که بیمار بر انگشت خود دست
می نشیند پس بعد آن یا تب مذکور کمال حدت پیدا میکند و در عین شدت آن عرق کثیر جاری شده اعراض بطرف منتهی
یاجی از قسم دیگر که در آن ضعف زیاده و نفس بسیار سریع و ضعیف بود و زبان خشک ویر بهای برگشت اندرون دندانها
سیاهی غالبی آید و انگشت باز قی شدت میکند لیکن درین قی کمی آید آنچه خارج شود برنگ سیاه و دانه دانه جدا بر می آید
و آن مثل خون است که از سیکس میبرن معده برآمده از جمونت معده قدری هضم شده و صورت خود را گزاشته خارج
میشود و بعد آن که ام عرق کثیر در معده شوق شده از قی یاد بران خون خالص کثیری آید و جای به جای مبلد و اغهای سیاه
کوچک دیده میشوند زیرا که بسبب کمزوری خون از عروق معده برآمده میسر میشود پس جلد بدن سرد و گرمی شود و چنانکه
در آخر مرض جفیه میشود و درین وقت ندیان و علامات ضرر دماغ و اختلال حواس پدید میآید و ضعف نبض بدن تا
فاناز زیاده میگردد و درین حال مریض باک میسر میشود و این علامات که نوشته شده اند با اعتبار اکثر انداکا که میثل میضیه
قوی و شدت ثقل بر محل قلب معده پیدا شده فوراً قی سیاهی آید و بعد آن مریض باک میشود و گاهی آنچه بر درین قی
در خون آمده اثر آن زیاده بر قلب میسر و گاهی بر معده زیاده مؤثر میشود و گاهی زبان و نفس بر حال صحت میباشند
وقتی وضعیان مطلقاً نبیند لیکن اذیت بر محل قلب معده پیدا شده بعد چندی از آن قی سیاهی آید و دفعه بیمار در حالت
کمزوری باک میشود و لیکن تشنج پیدا کند و علاجات را می بیند معالجین در علامت است که چون قی قوی آید بعد از آن
قی کنانند بلکه اول مسهل دهند از ادویه خمر صفر مثل بوج و فلفل و کسول یا سنگیشیا سلفاس یا سفوف جیلمپ که پودری یا
برگ سنای کمی و بعد فراغ از مسهل کمین مقدار کثیر از پانزده تا بیست گرین روزانه دوش بار بنوشانند پس اعتمادشان در علامت
بر اسهال کثیر و تقویت خون است و بعضی مجربین میگویند که جمله اعتماد در علامت بر روغن تارپین است و طریق استعمال آن
یکی آنکه روغن تارپین یک اونس همراه بیست اونس آشجوی رقیق آمیخته حقه دهند دوم آنکه روغن تارپین یک اونس
روغن کنجد نیم اونس و بیست گرین همراه بیست اونس آشجوی رقیق حل کرده حقه دهند و اگر از آن اسهال حسب مراد نباشد
هشت یا ده ساعت باز موافق همین نسخه حقه دهند تا شکم خوب صاف شود سوم آنکه بیست بشت قطره روغن تارپین
همراه آب پودینه روزانه سه چهار بار بنوشانند در علاج این جمعی مفیدست و ایضاً رای بعضی نیست که در علاج این
فروست که مریض را از جای که در آن بیمار شده های دیگر بزند و علاج اعراض مزمنه نمایند پس در اول اگر قبض باشد
مسهل دهند مثل کسول یا سفوف جیلمپ که پودری یا سنگیشیا سلفاس و بعد آن کینین سلفیورک یا سیوژا لکوت حل کرده
کثیر مثل بیست گرین بنوشانند و هرگاه در جمعی فوشت خون موجود بود در چادر که آنرا آب تر کرده فشرده باشند و مریض را بچینند

بیمار

یا در عرض سسی بر آب مریض ایشانند چنانکه طریقه آن در فصول سابقه نوشته شده و در وقتیکه جوش خون درین تب کم باشد
 مریض را در آب سبک گرم که حرارت آن تا نود و پنج درجه باشد سه چهار ساعت نشانند تا بذر لخته مسام آب در خون داخل شود
 و از آن در خون قدری مایست رسد و بسبب آن خون را آرام رنجد درین مرض مثل مصلحه آب از خون بسیار بر میوسیدین
 معده میریزد و آن قدری خارج میشود و آنچه نوشیده میشود از آن زیاد در پی آید پس خون نشسته آب میماند و آب در آن
 نماند و ازین تب سیرالته آید این سیرالته برای آنکه در سراب سرد و بر سر نماند باز لوبر صدفین چسباند و یک واکثر صاب
 میفرماید که بقیه کمانی آنهی بر سر بطریقه شریان صدفین تحت آن منفر شده از ضربان باز ماند از آن امان از شدت موج
 در آن حادث میشود و گاهی از نهادن پلستر خردل پس کردن درین بین از نیمه پلستر هم درین فائده برای در دست میشود و
 چون زیاد از همه اعراض مودی درین مرض قوی باشد که بسپاری آید پس باید که برای مصلحت آن در سبک بکشد و لوبر
 زنهانه دهند زیرا که از آن ضعف قلب پیدای شود بلکه عوض آن دوسه قطره کلار فام همراه نبات سفید آینهخته بنوشانند اگر
 از نیم فائده ظاهر نشود مار فیا و بلاژ و ناهیارم هیدرم هسته کربن حسب بسته بعد چهار چهار ساعت بنوشانند لیکن اگر بول
 کم آمده باشد یا سفیدی بیضه در بول درین اندوهند و اگر از آن زیاد قلت بل پیدا خواهد شد بلکه بر کلار فام اعتماد نماید
 و اگر در دهنه و نوشانیدن آب رقت آنها یا همراه ادویه که از آن بختن آنها هو اسپید میشود مثل سوڈ ادا شریا هر دو
 که امتزاج آن مولد هوا باشد مثل سالیک الیڈ و نپاس بای کار بناس آنها را نوشانیدن بابرین برای تسکین سستی
 مفیدست و هرگاه مریض بسبب کمزوری بیوش باشد درین وقت پلستر خردل در شکم و در بر ساقین نهند و هرگاه
 ضعف زیاد شود ادویه مقویه دهند لیکن ایونیا درین نه نوشانند چه درین همی ایونیا خود در خون زیاد پیدا میشود بلکه
 شراب سسی به شام بین یا سکی شراب یا شراب بر اندی نوشانند اما اگر بول قلیل آمده باشد و کرده کار خود بخوبی در ده
 و اذن شراب سوا ی شتم سکی آن غیر جائز و سکی را هم با آب کثیر آینهخته بنوشانند لیکن اگر محض شراب باشد آب
 کا فز نوشانند و بجای آب آبی که در آن ادویه حامفه آینهخته ترش کرده باشند از مثل فاسفوک الیڈ و الکوت یا سلیفوک الیڈ
 و الیڈ یا میر پاتک الیڈ و الکوت بنوشانند و بجای آنها شجور قیق یا شیراده گا و همراه آب آبک آینهخته یا ارار و
 یا مطبوخ چای که آنرا بابرین سرد کرده باشند یا آب تخم بنوشانند و مریض را تا حصول صحت از بیکایک برخاستند و دهند
 و الا خوف آنست که غشی پیدا شده در آن هلاک شود چه خون درین همی بسیار قریق میشود و مثل آب سیاه میگردد و بیکایک
 در آن یار بود باید که هو دار باشد **فصل دوم در انطر شت فیور** و این همی بسبب آن بختن بر نباتی و خون میباشند و از شریع
 و سست شت بختی انفصال است بافت انگیزی از شریع است از آنکه گویند که موجود شود و سست گردد و باز موجود شده و سست گردد و سست است
 که بطور دوره حادث شود یعنی در میان زمان است و ادات این همی تب منصل میشود و بدن مریض از تب خالی میشود بخلاف شریع
 فیور که در آن زمانی که در میان است و ادات آن هست اینهم از تب خالی نمیشود و این تسمیه بنا بر حال ظاهر است و

فصل دوم در انطر شت فیور
 این همی بسبب آن بختن بر نباتی و خون میباشند و از شریع
 و سست شت بختی انفصال است بافت انگیزی از شریع است از آنکه گویند که موجود شود و سست گردد و باز موجود شده و سست گردد و سست است
 که بطور دوره حادث شود یعنی در میان زمان است و ادات این همی تب منصل میشود و بدن مریض از تب خالی میشود بخلاف شریع
 فیور که در آن زمانی که در میان است و ادات آن هست اینهم از تب خالی نمیشود و این تسمیه بنا بر حال ظاهر است و

و همچنین در لغت فرانس ایگو کسکه و سکون یای تختانی و گاف فارسی و ضم یای تختانی و سکون و او یعنی دوند بهر غت و
 حدت نامند و هم گاهی در زبان انگری آنرا نارس فیو لفت میگویند و سکون الف و رای هله و سبین هله نامند و مرا و از نارسن جاتا
 که آنجا بر زمین گن و لاد و آب دگاه باشد که قدم انسان در آن نرود و و آن پای راه رفته آمیزد و هم بلبلت لائن بالوئل فیو
 بفتح بای و حده فارسی و سکون الف و ضم لام و سکون و او و فغ و ال هندی و سکون لام نامند و آن یعنی زمین نسانک است
 که در آن کاه و آب بود و این تسمیه بنا بر سبب آنست چه زهر مول این چمن زمین پیدا میشود با کاه این چمنی از سرری
 شروع میشود و از آمدن عرق جدا میگردد و بعد انفصال چمنی بدن در راحت و آرام میباشند و باز به وقت عین شروع میشود
 و باز عرق منفصل میگردد و اندک آنرا از سر گرفته نامیدند چه در میان دو شدت است با شدت و حتی تمام و کمال منفصل میشود و
 بهین سبب از شدت جدا میگردد و با کاه این چمنی بر سه قسم تقسیم میشود و قسم اول آنکه هر روز دوره میکند و از بلبلت انگری
 کو پرتین بضم کاف و سکون و او و کسرتای هندی و سکون و ال هندی و فتح پای نشاء تختانی و سکون و نون یعنی آئیده
 هر روز و بعلی داره فی کل یوم نامند قسم دوم آنکه یکبار در روز میان آید و از بلبلت انگری ترشیان بفتح تائی نشاء
 فوقانی و سکون رای هله و کسرتین معجمه و فتح یای نشاء تختانی و سکون الف و نون یعنی دوره کننده هر روز سوم و
 بحرانی چمنی غب خالصه نامند سوم آنکه بعد از دوره و ر کند و از بلبلت انگری کو پرتین بضم کاف و سکون و او و فتح اف
 مده و ده و سکون رای هله و فتح تائی هندی و سکون و نون یعنی دوره کننده هر روز چهارم و بعلی گن نامند و گاهی
 انیها مرکب و مضاعف میشود یعنی مکرر دوره میکنند پس اگر کو پرتین هر روز و بار دوره کند آنرا و بل کو پرتین
 نامند و اگر ترشیان که یک روز در میان می آید اگر مکرر نوبه کند آنرا و بل ترشیان نامند اما چون این می مکرر نوبه کند
 پس مثل کو پرتین هر روز نوبه میکند و بان مشابه میشود و لیکن فرق بینما باین طور کرده میشود که کو پرتین حافظت
 و ساعت خود میباشد و و بل ترشیان در اوقات مختلفه می آید مثل اینکه مثلاً در روز اول وقت نواخت شش ساعت می آید
 و در روز دوم بروقت نواخت چهار ساعت می آید پس این روز سوم بروقت نواخت شش ساعت و در روز چهارم بروقت
 نواخت چهار ساعت می آید و این دانسته میشود که و بل ترشیان است یعنی دو غب دوره هر روز میکند و اگر کو پرتین بل
 یعنی دو غب دوره کند و در میان آن مثل صورت ترشیان میباشد یعنی یک روز در میان می آید و سبب آن شش تبه میشود
 که غب سه بار در روز و بینما فرق کرده می شود با این که هر کو پرتین بروقت خود می آید و وقت دوره هر کو پرتین جدا میباشد
 و اگر کو پرتین اول وقت نواختی آید و ترشیان یعنی غب قریب نصف النهار دوره می کند و کو پرتین قریب شام می آید و گاهی
 و در کو پرتین اول نهار تا آخر می آید و در وقت رفته رفته تا ظهر ظاهر میشود تا آنکه بروقت ترشیان که نصف نهار است
 میرسد و آنیک یا ترشیان میشود یا اعراض ضعیف شده مرص ضعیف گشته زائل گردد و محبت حاصل میشود و گاهی دوره
 ترشیان تقدم و سبقت در وقت نمود میکند تا آنکه رفته رفته بروقت دوره کو پرتین دور و آن شروع میگردد پس در این

فرق در میان ربع و غب مرکب

وقت شدت در اعراض آن زیاد گردد و منتقل به کونین میشود و گاهی دوره ترشیان متاخر میشود و حتی گرفته
رفته هر وقت که او از آن که آخر روز است می آید و درین وقت خفت در اعراض آن وقت در مرض پیدا نمی شود
و انجام این تاخر آنست که یا جمعی زایل شود یا منتقل برین گردد و کاک دور کوارتن یعنی رنج گاهی در وقت خودت
میکنند و درین وقت در اعراض شدت ظاهر میشود تا آنکه رفته رفته اول ترشیان شود و بعد آن کونین گردد و درین وقت
شدت در اعراض و وقت در مرض پیدا میگرد و گاهی دوره آنهم متاخر میشود تا آنکه در روز پنجم یا ششم دور میگذرد
و آخر درین وقت زایل میگردد و اسباب معده و معده بر جوده و ثلث آن کثیر اندیش و یا دانه کی بدن که اکثر
مشقت بدنی و سفر حاصل میشود و یا از نیا در خواب و وقت شب بدن ضعیف میگردد و هم کفیا ریه نفسا نه مثل هم که
مورث ضعیف بدنی میشود و هم خوردن اغذیه که ناموافق طبع باشند و از آن بدخمی پیدا شود و همچنین زیاده نوشیان شراب
و پوشیدن لباس طب و رسیدن گرمی آفتاب بر پشت و قرار نهم این امر تجربه ثابت است که اگر رسیده گرمی
بر قرار نهم گرمی در بدن محسوس میشود و از رسیدن سردی بر پشت و قرار نهم در بدن سردی محسوس میگردد و هم کفیا
باین مرض مبتلا در پیش شدن مستند میسازد و بدن را برای اینکه هرگاه هوای طب فاسد بان رسد گرمی نیکو مبتلا شود
و بعضی میگویند که ابتدای شهر قمری هم بر جوده و ثلث این جمعی معین است و در شروع ماه لیلین تب زیاده عارض میشود
پس اینهم از اسباب معده و معینه این جمعی خواهد بود و اصل سبب دران فساد هوای طب است که اگر انا لیر این جمعی و
سکون الف و کسرام و سکون یای ثناته تحتانی و رای همای و فتح یای ثناته تحتانی و سکون الف بابت اگر نری میگویند و معنی
آن هوای فاسد است که از زمین برآید لیکن هوای مذکور از نظر حس بصیرت نمیشود چه مطلقا هوای سبب لطافت خود دیده میشود
اما فساد آن بنوعی است که ثابت و مرکب می گردد که درین هوا کار با کمک آید و بخار که مرکب از اجزای مائی و هوایی است هم
هوای گرمی و هوای فاسفوری و هوای بیتر و جن و امیونیا زیاده میباشد و این اشیا و اجسام بسبب متعفن شدن
نباتات در جای خاص مجتمع باشد پیرامی شوند و غالب است که همراه این هوای فاسد اجسام صغیر جدید که ازین
نباتات پیدا میشود موجودی باشند و چون این اجسام در خون و خلل میشوند رفته رفته اکثر اجزا را از خون بر صورت خود می آرند و
خود هم غذا یافته زیاده میشوند و هرگاه این اجسام در خون با خون ضعیف و کم و میشود و لیاقت تغذیه اعضا دران
کم گردد و خود هم بسبب کمزوری غذا کم میگیرد و از آن ضعف در خون و بدن پیدا میشود و علت فاعلی این تعفن تا فیه حرارت
آفتاب مؤثر است در جای که زمین نناک باشد و آب دران مجتمع باشد و بران زمین نباتات و اشجار کثیر قریب وجود باشد
چنانکه در بلاد حاره بعد فصل برشکال این حال بخوبی دیده میشود که با هم دارد و دیده و دران که آب بارش مجتمع بود از تابش آفتاب
تعفن میشود و آن کیفیت رسیدن این زهر نباتی در خون پس اکثر آنست که چون زهر مذکور از زمین جدا شده در هوا متعفن
میشود و واضح باد که خود بخار فاسد زیاده از چهار و پنج فیث از زمین بلند می شود لیکن بدلیه هوای خارجی زیاده از این

و مده و زیادتی تصاعد آن با اعتبار صغاری و بلندی و جبال مختلف اند پس هرگاه این هوا که در آن بخار فاسد و هوای زهر
آلود و بیش از حد است در تنفس کشیده میشود و در ریه داخل شده با خون می آمیزد و در خون زهر مذکور داخل میگردد و ایضا این
هوای فاسد در اینکه در همدان و او و دیه یا در ظرف وسیعتر السی جمع باشد نفوذ میکند و از آن زهر مذکور و آب می آید و چون این
آب فاسد نوشیده شود و در ریه آن زهر مذکور در خون و بدن میرسد و فهم باید دانست که این هوای فاسد آب شبنم را نیاورد و دست
میدارد و در آن بزودی نافذ میشود و آثار فاسد میبازد و از سر آبهایی مجتمع در او دیده میشود که بزودی اثر فساد و نفوذ
ظاهر میشود و هم آنچه بخار از زمین مذکور بر میخیزد و در آن جمله اجسام مذکوره که ماده زهر اند تصاعد میشوند و آنها بسبب اجتماع
در اطراف و اکناف میرسد خصوصاً بر طرف جنوب این هواست زهر مذکور زیاده و سرعت میرود و کسانیکه در مکان زیرین
که قریب و متصل زمین است میمانند زیاده مبتلا و امراض هوای فاسد میشوند بخلاف ساکنین قله و مرتفعی که ایشان کمتر از آن
متضرر میشوند و فهم باید دانست که این هوای فاسد در جایکه تری و رطوبت زیاده در زمین باشد و در میان فواید
پُرانبوه باشد که بخوبی اثر شعله شمس در آنجا رسد اکثر آنجا میباید که در سفر باشد و ابا باید که اگر قریب شام
یا وقت شب در حالت سفر چنین زمین وارد شود پس بایک از راه رفتن بر زمین مذکوره درین اوقات خود را باز دارد که وقت
شب این زهر در آن مجتمع میباشد و هرگاه روز بلند گردد و از حرارت آفتاب اکثر هوا صاف شود و این زهر متفرق گردد آن
زمان در زمین مذکوره فهم نهند و راه رود تا از سمیت هوای مذکوره محفوظ ماند و همچنین هرگاه جمعی از زهر هوای طب فاسد
باشد چنانکه اکثر بعد فصل بهنگال در اکثر بلاد هند وستان میشود درین وقت ضرورت است که در صحن خانه و میدان خواب کنند
و زیر آسمان وقت شب نه نشیند بلکه اندرون مکانات خانه ماند و تا آفتاب بلند نشود و رطوبت از هوا کم نگردد از خانه و مقصود
که در آن شب باش بوده بیرون آید تا از ضرر هوای فاسد بامون باشد العلما مات گاهی قبل عروض این جمعی علامات
متنیده که قبل حدوث جمعی عموماً یافته میشود و مکرر مذکور شد مثل عیا و مکروری و قلت اشتها و تکلل و قلق و در دیده بافته میشود
و بعد آن جمعی می آید و اکثر این است که این جمعی این اثر نیست فیور و دفعه پیدا میشود اما در آن در همه اقسام از استیلا تا انتقام
ضرورت است که بر سه درجه مشتمل باشد اول درجه بر دوت است که در ابتدا شروع میشود و در هر درجه حرارت است که بعد بر دوتا
ظاهر میگردد و سوم درجه عرق است که بعد از شدت حرارت می آید و علامات هر درجه مختلف میباشد پس در درجه اول
مریض را خمیازه و فازه برابری آید و فوراً همراه آن سردی در بدن خصوصاً در قاع ظاهر میشود و بعد آن از بزه و ناخن
عارض گردد و اگر مریض قوی است چند آن لرزه شدید میباشد که بسبب آن بزرگ بیمار حرکت میکند و همراه آن خشونت
و خشکی در جلد ظاهر شود و تشنجهایی بر خاستن موی تن ظاهر گردد و رنگ ناخنها و ترشکوش نیلگون گردد و تنفس سرعت
میگیرد و مقابل صدر و مده مریض را افت محسوس میگردد و نفس دقیق و سرن و گاهی دقیق و بطی و ضعیف میباشد
و زبان اکثر درین درجه مثل صفت میباشد لیکن اشتها نبود بلکه اکثر تشنجهای و گاهی قوی جمعی آید و اول بار بزرگ

امتیاز این سفر

و رنگ آن قابل روکش مالی باشد و در فشار نظر و خندین درو می باشد و طبع منفرجه بود و هیچ چیز خوش نمی آید و گاه گاه در کلام
 ندیان هم یافته شود و این حالت گاهی از یک دقیقه تا هفت دقیقه یا از آن هم کم ماند و گاهی تا پنج شش ساعت ماند و بعد از آن
 درجه ثانیه که درجه حرارت است شروع میشود و درین درجه اول بر ظاهر بدن گرمی محسوس شود من بعد سردی معلوم
 میگردد و بعد از آن باز گرمی معلوم شود و بعد از آن باز سردی محسوس گردد لیکن اکنون زمان احساس گرمی زیاده و زمان
 احساس سردی کم میشود و همچنین بار بار گرمی و سردی محسوس شود و هر بار زمان احساس حرارت زیاده گردد تا اینکه
 تنها احساس حرارت باقی ماند و سردی مطلقاً رفع شود پس درین وقت جلد بدن زیاده حار و یابس میشود و بر خنارها
 زخمی پدید میگردد و حلق و دهن خشک میشوند و تشنگی زیاده گردد و درین وقت زبان چربک آلوده برنگ خاکستری دیده
 میشود و زیر آن که اکنون بت جوش خون رسیده و سبب نکد رزبان وقت جوش خون است که درین وقت هم کسب برین
 زبان تبدیل میشود یعنی میوکس سیرن سابق میبرد و دیگر میوکس سیرن پیدا میشود پس برنگ میوکس سیرن مرده تغییر
 میگردد و هم چون از میوکس سیرن قدیم مرده بسبب مردنش صفائی زایل میگردد پس آنچه مرده میشود و بر آن مرده میکنند
 اثر آن میوکس سیرن مرده قبول میکنند و بان متلون میشود ازین سبب نکد و برنگ خاکستری دیده میشود و هم درین
 از غذا نفرت پیدا شد و بدن درین درجه بطور است را کم پیدا میکنند و بسبب آن بول کمی آید و آنچه آید رنگین باشد
 و عرق و لعاب دهن هیچ درین درجه نباشد و همین سبب بلع قبض بود اما درین حال جگر بطور است خود را که صغیر است
 زیاده پدید میکند لیکن در خلیقه صغیر زیاده میماند دفع نمیشود و بسبب آن اسهال کم میبرد و بسبب آن اسهال و از آن
 خشیان و بی درین درجه زیاده میماند و همین سبب در سردی درین درجه زیاده و جوش کثیر بود و ندیان هم گاهی یافته میشود و صغیرها گاه غلظت پیدا
 شود و غلیظ و سفت میباشند و در تنفس هم سرعت بود لیکن از درجه اولی کم میباشد و چون اعراض در شدت خود بر تبه
 آنها رسد درجه ثالث که درجه عرق است شروع میشود و درین درجه اول بر پیشانی عرق نمودار شود و بقدر آن در اعراض
 خفت ظاهر گردد پس فترت بر تمام بدن عرق ظاهر شود و هر قدر که عرق می آید جثی بر طرف شود تا اینکه بدن سرد گردد و بوی
 راحت یافته در خواب رود و چون از خواب بیدار شود خود را میباید و هیچ از جثی نبود و گاهی درین درجه ضعف
 بر مریض زیاده طاری گردد و صورت آن مشابیه میشود برضی مرضیه و بانی از انحراط وجه و ضعف برضی سبایی
 حاکم گردد چشم و غیره و این وقتی است که در درجه حرارت تکلیف اندر بر مریض از شدت اعراض رسیده باشد و باید دانست
 که اکثر و بدت احوال این حمیات ثلثه هم فرق میباشد پس دوره ثانی که یعنی دایره فی کل یوم گاهی از هشت ساعت
 تا ده ساعت میماند و دوره ترشیان یعنی غلبه از شش ساعت تا هشت ساعت باقی میماند و دوره کوارث یعنی ربع از چهار ساعت
 تا شش ساعت میماند و رنگ در درجات احوال این حمیات هم فرق میباشد پس در حیطه اولی که درجه برودت است و ترشیان
 و کوارث نسبت کوثرین زیاده طویل میباشد و در حیطه ثانی که کوثرین از هر دو قسم دیگر زیاده میباشد و در ترشیان

سبب نکد ندیان همی بسبب جوش خون

یعنی غلبه در حرارت بسبب کوارشن یعنی ریح زیاده طویل می باشد و ایضا درجه حرارت در مریض قوی که قریب و کیم بود
 زیاده قوی و حاد می باشد و تکدر زبان و چرک اگر بود در آن در مریض قوی زیاده می باشد چه جوش خون در آن زیاد
 بود و خصوصاً در کوفتین و غیره که درین صورت دو سبب قوی برای چرک آلوده شدن بان جمع میشوند قوت مریض
 قوت مرض دریر که کوفتین از اقسام دیگر زیاده قوی است و ایضا باید دانست که گاهی دوره این چنانی بر صورت مغز
 خود که ابتدا به برد و اشتداد حرارت و اختتام لبرق است نمی آید بلکه گاهی درجه اول یعنی درجه برودت یافته میشود
 و درجه حرارت بدن و درجه عرق نیابت می باشد و گاهی درجه برودت نیابت می باشد بلکه ابتدا از درجه حرارت مسکین و قبل آن
 سردی نیابت می باشد و گاهی درجه برودت و درجه حرارت هر دو نیابت می کنند لیکن فقط عرق می آید و بسبب آن اشتباه معرفت
 این چنانی واقع میشود و این را بلغت اگر نری ماسکه فیورس نیم و سکون الف و سین هم که و کسر کاف و سکون الف
 هندی یعنی تب پوشیده می نامند زیرا که بسبب نه ظاهر بودن در جاست بلکه آن معرفت مرض مشتبه میشود لیکن
 از اعراض دیگر که بروقت معین ادوار نشانه موجود میشوند دانسته میشود که این چنانی از مریضت فیورس است و از انجمت
 که گاهی حرارت در بدن بسیار کم می باشد لیکن در سر بسیار جملع خون در آن وقت گرمی محسوس میشود و دیگر علامات
 خون درین وقت موجود بود مثلاً آنکه در در سرنز پاده شود و لوم غالب گردد و که بدین شوازی بیداری شود و ثقل و اسهال سرخی
 پشمان و آماز طنین و دوی در گوش محسوس میشود و این همه بسبب اجتماع خون در سر می باشد پس این حرارت سرد و دیگر
 از اعراض لازم این چنانی است و اجتماع خون در سر قائم مقام درجه حرارت میشود و ایضا گاهی اجتماع خون بروقت معین
 در لکم قلب و شریان عظیم و درین چنانی میشود و درین وقت ثقل در سینه و نفس عالی و نبض دقتی و سریع می باشد این
 حالت قائم مقام درجه برودت میشود و هنگامی درین چنانی اجتماع خون در سینه می باشد و از آن تنوع و قوی بسیار
 میشود و گاهی اسهال کم درین وقت عارض میگردد پس این حالت که در آن قوی و تنوع بود قائم مقام آخر درجه حرارت
 و آمدن اسهال قائم مقام درجه عرق می باشد و گاهی مستلماً شدن درین چنانی مریض از علاج صحبت باید و چنانی نظایر
 بر طرف میشود لیکن گاه گاه از علامات اجتماع خون در سر یا در دل یا در شریان عظیم یا در ریه یا در سینه بر وقت
 معین که تب مکرر بروقت معین می آید عارض میشود چنانی کس از محل تولد زهر دور میشود مثلاً آنکه ثقل و نفوذ
 به بعد دیگر که هوای آن صاف باشد نماید ازین اعراض نجات می یابد لیکن بطور اعتیاد مرض خاص از وجود اسباب
 معینه مرض نکوز مثل خوردن اغذیه نامواظ یا زیاده کردن مشقت بدنی یا پوشیدن لباس رطب و غیره فوراً درین
 تب مستلماً می شود و درین وقت هم خفا در تشخیص ظاهر میشود لیکن از موجود بودن علامات اجتماع خون در سر یا در دل
 یا در شریان عظیم یا در ریه بروقت معین بطور دوره دانسته میشود که می این مریضت فیورس است و کس بدانکه
 چنانی بناتی مولد این چنانی در خون داخل میشود پس با خون آمیخته در دل و معده و اعصاب خصوصاً عصب بزرگ میسر شود

اول این اعضا را غمزه میکنند و ازیت میسازند و از آنها از این درجه اولی برودت پیدا میشود و گاهی ذی و انهم از این اعضا می
 میرسد که در ابتدای دوره این جملی غشی پیدا کرده مریض هنگام میشود و سبب آن کمزوری دل میباشد لیکن این امر را
 شاذ و نادر حادث میشود اما اکثره این سبب در درجه برودت قلبی یا در ضعف میشود و دوران خون بسیار بطی میگردد
 لهذا بر لبها و زمره گوش و این درجه رنگ سیاه بینی ظاهر میشود و در جانب خارج بدن اندرون جلد خون بسیار کم می آید لیکن در اعضا
 باطنه مثل طحال جگر درین وقت اجتماع خون زیاد میسازد و بعد آن چون درجه حرارت شروع میشود و انهم از قلب کم
 میگردد و در دل قوت می آید و بسبب قوت خود خون را برز و قوت را در اعضا میفرستد و دوران خون سریع میشود و در
 خون درین وقت جوش و حرارت پیدا میگردد و ازین سبب هم درین وقت که درجه حرارت است باز خون در اعضا میماند
 مثل طحال جگر زیاد می آید و از اجتماع دو سبب زیادتی خون در اعضا باطنه طحال و جگر درین جملی نقصان عظیم
 میرسد چه در درجه برودت سبب اجتماع خون مقدار این اعضا کم و وسیع و قوت آنها ضعیف میگردد و در درجه حرارت
 چون خون جوش را دارد و این می آید از آن درم و سختی در آنها حادث میشود پس اگر این جملی یک دوره کرده رفع شود آنچه
 نقصان درین اعضا راه یافته باشد بعد سختی از قوت بدن و علالت کردن با دویه این نقصان را کامل میشود اما اگر راه
 زیاد آید تب مکتب که در این نقصان این اعضا هم زائل نمیشود و باقی ماند و طحال را بر در قیظ میشود تا آنکه مقدار آن گاهی
 این قدر زیاد میشود که اکثر شکم را میگیرد و تا جگر میرسد و همچنین جگر هم متضرر و متورم شده گاهی چنان کبیر میشود که بر
 اکثر شکم می آید و تا طحال میرسد و از ورم جگر یقان و اسهال در تیره پیدا میشود و از اجتماع خون در کرده ورم کرده مزمن گاهی
 ایلیوس پور یا یعنی سفید بیضه در بول پیدا می شود و گاهی بول الدم حادث میشود خصوصاً در درجه حرارت و از اجتماع خون
 در ریه گاهی سرفه و گاهی ورم ریه پیدا میشود و اکثر درین وقت سرفه و وقت دوره می آید و بیمار سیگود که هر سرفه وقت
 شدت جملی می آید و اگر مریض استعداد خاندانی برای تب دق داشته باشد درین وقت تب دق هم پیدا میشود و درین جملی
 برای خون خافیه نقصان عظیم میرسد که اجزای سفید در آن نسبت فزات سرخ زیاد پیدا میشود و از آن در خون کثرت
 می آید و حالت موسوم بر زبان انگریزی به کاک اکیسیا بفتح کاف اول و سکون الف و کاف ثانی و کسوف الف و سکون با
 نخانی و کاف و کسوفین مملو و فتح یای شناه نخانی و سکون الف نامند بر بدن ظاهر شود و آن نیست که رنگ بدن
 اصلی خفیفه میگردد و حلقه سیاه گرد چشم پیدا میگردد و لبهای مریض سفید و اشتها قلیل و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال و گاهی
 در دوسرگاه حرارت در بدن محسوس گردد و با این حالت اکثر امراض باسانی پیدا میشوند و خاصه در فصل بار
 زخیر زیاد پیدا میشود و بسبب کمزوری خون بدن یا ورم طحال یا ورم کبد یا از اجتماع هر دو مرض مذکور در آب طین
 بیمار زیاد جمع میگردد و بر خن و ساقین و قد بین هم ورم می آید و سبب آنهم ورم کبد یا ورم طحال یا ورم گرده میباشد
 لیکن اکثر این ورم بسبب ضعف کرده یا ورم آن پیدا می شود و هرگاه که کار خود بخوبی نه و در باجمه سبب پیدا شدن

حالات حالت موسوم بر کاک اکیسیا

آب در لطف و حد و ث در غلظت و ساقین و قد مین آنست که چون در اعضای باطنیه بدن مثل طحال و جگر و گرده
 ورم پیدا میشود خون وقت دوران خود تمام و کمال بخوبی بسبب بلع شدن او را امراضی مذکوره در عروق جاری شود
 بسوی قلب صاف نمیشود پس زیاده در عروق متجمع ماند و از اجتماع خون در عروق عروق خود را از ریزانیدن آب از خون کما
 میکنند پس آب از عروق شکم جدا شده در غشای آبدار شکم مجتمع میگردد و همچنین از عروق ریه جدا شده در غشای خانه دار غلظت ساقین
 مجتمع شده ورم پیدا میکند و ایضا باید دانست که چون در بیان احکام این جمعی گفته شد که این جمعی از سردی است میکند
 و از عرق منفصل میشود پس گاهی تب و دق هم جزو قریب الیه برودت خفیف و از عرق جدا میشود و از این سبب تشنه میشود
 که جمعی از سردی است و نیز است یا تب و دق و در قریب از قریب مینمایند و چه کرده میشود که اکثر تب دق یا سرفه و سل میباشد هم
 حفظ ساعت اجتناب در تب دق مثل حفظ ساعت از سردی است فیورنسیا شده و هم حرارت تب دق اکثر از حرارت از سردی است
 فیورنسیا میگردد اگر تب ورم حار در کدام عضو مثل ریه که بود درین صورت البتة حرارت تب دق هم زیاده میباشد
 لیکن علامت دیگر که با ورم اعضای دیگر هم همراه آن درین وقت موجود خواهند بود و تشنگی کثیر الصلاح اصل علاج آنست
 که از آمدن دوره مرضی لغیر محفوظ دارند و اگر وقت شروع دوره یا بعد شروع دوره طبیب بر سر مریض رود درین وقت
 چون تب کردن دوره نامکن است پس باید که علاج دوره مرضی حاضر نمایند پس در هر درجه آن چنان تدبیر سازند که زمان
 هر درجه کوتاه شود و بزودی در جاست آن بگذرند تا زمان دوره منقضی شود و ازین مریض بر طرف گردد و از قصه زمان در جاست
 آنچه آفات نقصان بدن که از طول هر درجه حاصل میشوند از آن امان یابد یا کم نقصان بدن رسد پس هرگاه درجه
 برودت شروع نشود لباس مناسب فصل بهر مریض پوشانند و آشپزی را طبع حاره با لطف مثل مطبوخ چای فاسج
 رقیق که حار با لطف باشد بنوشانند و اگر مجتنب از شراب بنوشد مطلقا شراب بسکی شراب همراه آب گرم بنوشانند و با بار آب گرم
 ننهند و آب گرم در لطف چای کرده سرخس از آن بر قندین و ساقین و غلظت و در هر دو لطف بر شکم مریض گردانند و
 گرم کرده در پارچه پیچیده بر این مواضع بگذارند و باید که اعضا هم سخن بدن است و سیوس گنم گرم کرده در لطف
 که پاشانند و شکم بر شکم بنهند و درین وقت حرارت از خارج بدن رسانیدن و استرخیدن و اخلا بنوشانیدن و در
 مسخنة اجتناب کردن بهتر است زیرا که بعد آن غرقیب درجه حرارت شروع خواهد شد و هم غرض از علاج درین درجه
 آنست که تا درجه برودت طویل نشود و بزودی رفع گردد تا از آفات آن محفوظ ماند و درجه حرارت شروع نشود و چون درجه
 حرارت شروع شود و در آن لطف از درجه حرارت بدن کم کرد پس آب سرد بر سر نهند و بزرایه اسفنج آب نیکو گرم بر بدن باندند
 و دودای عرق بار بار بنوشانند تا درجه عرق شروع شده شد و حرارت خفیف شود و در آن زمان که آب یونیا استیثیس دودای درام
 بعد و دودای سه ساعت بنوشانند یا سلوشتن الشمسی المیش از پانزده تا سبست قطره همراه آب ساده بعد یک یک است
 بنوشانند یا سفوف اپیکاکو انا از پنج گری تا ده گری همراه آب ساده یا درین اپیکاکو انا از چهار تا یک درام همراه آب ساده

لا
 قلمانی
 بگو
 لک
 بر
 لای
 لای
 لای
 لای
 لای
 لای

بعد یک ساعت بنوشانند تا عرق آید یا غشیان و تهوع شروع شود آن زمان نوشانند این ادویه ترک کنند و اگر
 دوا می ناکند بر آیه ام آمیخته بنوشانند قوی و بهتر خواهد بود مثل اینکه لاکر ایونیا سیسٹیس دو دوا هم و سفوف اسپکاوانین اگر
 سلو شدن انشمنی الیس پانزده قطره همراه سه اولش آب ساده بنوشانند و اگر قبض شکم هم باشد بگنیشیا سلفاس دو دوا هم
 و لاکر ایونیا سیسٹیس دو دوا هم سلو شدن انشمنی الیس پانزده قطره یا عوض آن وین اسپکاوانین از نیم دوا هم تا یک دوا هم
 همراه آب ساده که سه اولش باشد آمیخته بنوشانند و این دوا را به شخص قوی بعد دو دو ساعت بنوشانند تا جمیع رنج
 یا اسهال شروع شود آن زمان نوشانند آن ترک کنند و اگر درجه حرارت زیاده قوی نباشد این دوا بسیار
 نافع و کافی میشود و هفت سیسٹیا سلفاس دو دوا هم کینین سلفاس دو سه گرمین سلفیوریک اسید و انلوٹ پانزده
 قطره آب ساده سه چهار اولش با هم آمیخته یکبار جمله دوا بنوشانند و بعد آن مکرر موافق وزن سابق باین نحو
 نوشانند که اگر قبض شکم زیاده بود بعد دو دو ساعت و اگر کم بود بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و بعد
 جاری شدن سلسله اسهال این را ترک کنند چون آمدن عرق شروع شود قدری لباس بدن کم کنند
 تا فرط در آن واقع نشود اما این قدر کم کنند که باز سردی شروع گردد لیکن در اول از رسیدن سردی
 و هوای سرد به بدن حفاظت نمایند تا فوراً عرق بند هم نشود بلکه آهسته آهسته در اول بدن را از عرق پاک کنند
 بعد بگذارند تا آهسته آهسته بدن سرد شده عرق بند گردد و در ملک بار دیا فصل بار در درجه حرارت از زیاده
 پوشانیدن لباس خصوصاً لباس گرم و از نوشانیدن اشیای حاره بالفعل فوراً عرق می آید لیکن از استعمال مین بیه
 در فصل خار و ملک حار احتیاط نمایند و الامور سردی سرسام میشود و هرگاه در درجه حار اجتماع خون در کرام عفن
 مثل دماغ و ریه و طحال و جگر و غیره یافته شود فوراً دوا بر آن چسباند و در اوقات راحت و صحت بعد زوال دوره بیه
 سازند که بار دوره نشود و برای آن نوشانیدن ادویه ماله از عود و ورم من مفید است و این ادویه بسیار اندکی
 از همه قوی و عمده و نفع کینین پس آنرا با استعمال آرند و طریق استعمال آن برای شخص قوی آنست که در وقت صبح
 بعد چهار چهار یا پنج ساعت از بیدار شدن تا یک دوا هم کینین در بست و چهار ساعت می نوشانند
 لیکن بهتر آنست که در بست و چهار ساعت نیم دوا هم کینین به شخص قوی در اوقات متفرقه بنوشانند و گاهی یکبار از
 پانزده گرم تا بست گرم کینین یک ساعت قبل از آمدن نوبه نوشانیدن ماله از آمدن نوبه میشود لیکن نوشانیدن
 مقدار قلیل آن در اوقات متعدد و متفرقه چنانکه پیشتر نوشته شده ازین بهترست و طریق نوشانیدن کینین هم مختلفست
 یکی آنست که سفوف کینین را در دهن مرطوب انداخته آب ساده بالائی آن نوشانند و بیک آنکه کینین را در آب لیموی کاهند
 حل کرده همراه آب ساده بنوشانند سوم آنکه کینین را در سلفیوریک اسید و انلوٹ حل کرده آب ساده آن آمیخته بنوشانند چهارم
 کینین را که پنج گرم بود همراه اسپریت نایترک ایتر که یک دوا هم باشد حل کرده آب ساده آمیخته بنوشانند و این از همه بهتر

در فصل خار و ملک حار احتیاط نمایند و الامور سردی سرسام میشود و هرگاه در درجه حار اجتماع خون در کرام عفن

مثل دماغ و ریه و طحال و جگر و غیره یافته شود فوراً دوا بر آن چسباند و در اوقات راحت و صحت بعد زوال دوره بیه

[illegible]

په بر کاشی و اسهال باشد زیاد و مفید شود چه این دوا میگوید سیرین اگر امیر ساند بخلاف کنین که آن مودی میگویند سیرین
 و هرگاه طحال انفل منبش درین جی پیدا شود و ادرس در دوران یافته شود و حرکت تنفس هم در بخل طحال سبب بود
 غشای ابله که غلاف طحال است محسوس گردد درین وقت زو موافق حاجت بر عمل طحال چسبند و بعد آن هرگاه زخم دهن برون
 و خشک شود و پوشش کبر غلظت از زخم کتان درست ساخته بر طحال بالای شکم بزنند و سهیل که مخرج نامیت و کم کننده جوشان با
 مثل میگزینیا سلفاس یا سفوف جلیک که پخته نوشته اند یک کیلو مل درین وقت مناسب بخورند و طحال املاکم و ضعیف کنند
 و هرگاه ورم حار طحال بر طرف شود و بعد آن سختی در آن باقی ماند بسبب رختن زیاد و فاکرین از خون مولد ورم در جرم طحال
 و این صلابت بکمال شواری بر طرف میشود و گاهی تا تمام عمر باقی میماند و بسبب آن بار بار طحال در جی متورم میشود درین
 وقت برای ازاله صلابت آن اگر مریض قوی باشد پیش از دوا کنتاروس درست ساخته بر طحال بزنند و بعد بر خاستن
 آبله و قطع کردن آن مرهم ساینه بر آن بزنند تا خوب جاری شده سائل گردد و یا مرهم بنایید ایستد که از مرکبات سیماب است
 عوض پلستر کنتاروس بر آن طلا سازند لیکن از استعمال این دوا گاهی جوش دهن بزودی پیدا میشود خصوصاً در
 که خون آن کم و بود و بسبب آن در دهن های آن همیشه قوری برآمدگی معلوم میشود و از غیر کردن خون دیم قدری
 از لخته بجا بماند در چنین مریض استعمال آن نباید کرد و عوض آن شکو ایو دین یا مرهم ایو دین یا لاکر ایو دین برای
 کسی که مجتنب از استعمال شراب باشد عموماً در هر مریض خواه قوی بود یا ضعیف جایز و مفید است و نوشانیدن ادویه
 دافعه و ارام اعضای باطنه مثل کالشیوم میو ریاس میو ریاس یا ایو دین یا سیم یا برو یا ایو دین یا سیم موافق عمر و قوت مریض
 انفع بود لیکن طریقی استعمال این ادویه آنست که یک هفته از زنها هر چه میسر شود و مناسب باشد نوشانیده آنرا ترک نکنند
 و بعد آن تا یک هفته یا دو هفته بجای آن سفوف کلنای مرکب که آنرا اسپلین پوژر نامند و در کتاب امراض خاصه
 نوشته آن در ذیل علاج ورم طحال مذکور شده نوشاند زیرا که از استعمال ادویه محله و ارام مذکوره کوری در خون پیدا
 میشود و آن ضررست پس زیاد از استعمال آن جائز نبود من بعد اگر سختی طحال باقی ماند باز ادویه مذکوره را نوشاند لیکن
 گاهی از استعمال سفوف مذکور هم نوبت بجهان اسهال میرسد پس اگر نوبت باسهال رسد عوض سفوف کلنای مذکور هم
 این دوا نوشاند کنین سلفاس دو گرین قری سلفاس دو گرین لاکر اسکر کنیاخ قطره یا دمن آن شکو نکس و اسپکا
 از ده قطره تا بست قطره سلفورک اسپد و انکوت یا سلفورک اسپدایر و میکا و انکوت یا زده قطره همراه نفص کوشا
 که یک نیم اونس بود گرفته همه را یکجا کرده روزانه سه چهار بار موافق این مقدار نوشاند و گاهی فریم ریگد کرم دو سه گرین
 یا هموزن آن کنین سلفاس دو گرین که کسترکث باقی سلفاس دو گرین که کسترکث کسی کم حسب سبب روزانه سه چهار بار نوشاند یا فریم ریگد
 از ده تا بیست که آنهم قوی است که آهسته محلول آب را در نشانه گوسفند یا گاو پر کرده سر ستر در آب می اندازند پس نیم
 از غشای او شش کرده در آب خارجی می آید باین اسم موسوم میشود و زیرا که دای الفت دال پندرس و سکون الفت

در مریض اسهال ادویه محلول در آب و در مریض اسهال ادویه محلول در آب و در مریض اسهال ادویه محلول در آب

مورث سل و قرحه ریه است که از حدت آن پیدا میشود و در حقیقت امر اینست که درین دو اسل فیورک ایست که نسبت غایت
 افلاکیم است میباشند پس چون شب یانی در معده داخل میشود و از تصرف حرارت غریزی سل فیورک ایست مذکور
 از آن جدا شده همراه خون غازی عظام میرود فاسفت افلاکیم را که در استخوان زیاده است و باعث غایت
 و سختی و قوت آنها همان است فانی میگردد اند پس از فاش شدن فاسفت افلاکیم مذکور عظام لین میشوند و وقت لیت عظام
 سل پیدا میشود چه درین حالت فده های بدن اکثر متورم میشوند پس هرگاه فده های کوچک که در قفسه ریه و در ریه
 متورم میشوند و ریه در آن پیدا میشود از آن قرحه ریه پیدا میگردد و فاش گشته و گاهی گاهی نایه مزمن شود و
 با ورام اعضای باطنه مثل ورم کبد و طحال باشد یعنی از اذیت او ورام این اعضا آمده باشد درین وقت نوشانیدن
 چنگر ایو دین از پنج قطره تاده ده قطره همراه آب ساده روزانه سه بار بسیار مفید است گاهی نایه با ورام مفاصل یا
 در عضلات بوده باشد نوشانیدن سالی سالک ایست نیم نیم درام یا بست نسبت گرین همراه آب ساده به از کینین
 نافع است همچنین چون حتی هر روز نوبه و شدت کرده باشد و در امتحان الکتریکاس حرارت که ترماسیتر است بجا
 هر روز زیاده از درجه یکصد صاعه شود مثلاً زیاده از صد درجه تا سه یا چهار درجه برسد و از نوشانیدن کینین تنها
 یا همراه لاکر ارسنک ایلیس نفع ظاهر نشده باشد درین وقت روزانه بست نسبت گرین سلیمین را که جوهر عجب
 بید مجنون است نوشانیدن مفید میباشند و هم نوشانیدن این دو بعد تنقیه کامل و رمی و گلیو فیور نافع است و
 چون حتی ربع مزمن گردد و بکدام تدبیر و تنقیه نفع نگردد و افق این دستور العلاج علاج نمایند که مجرب است اول
 بلوئیل دو گرین اکثر اکث کالوسنته پنج گرین روغن حب السلاطین یک قطره باهم آمیخته وقت شب بنوشانند تا
 اسهال و وقت صبح بخوبی جاری گردد و این بنا بر پشت که تا اجتماع خون رفع شود زیرا که مکت این حتی تا مدت دراز
 بدون اجتماع خون در کدام عضو مثل کبد یا طحال یا معده یا در کدام غشای دماغ یا غشای نخاع نمی شود و بعد
 فرغ از اسهال لاکر ارسنک ایلیس پنج قطره کینین سافاس و گرین آب ساده دو اونس روز نوبه سه بار هر چه قدر
 از غذا بنوشانند و در غیر ایام نوبه نصف زن ازین دوا سه بار بنوشانند و اگر درین مریض مخطور باشد که هر کینین
 مضر میشود درین وقت مریض آگاه سازند تا کینین بالا لاکر ارسنک و بارکاسم حقی که از بست گرین تا سی
 گرین باشد حل کرده بنوشانند و بر کمان مریض اعتماد نکنند و استعمال کینین ترک سازند **فصل در کسر**
فصل یازدهم در حمی موسوم به رمیشت فیور و این هم از لفظ لائن ریمیشت لگو که بمعنی واپس آئیده
 ماخوذ است و این قسم حمی هم در هندوستان اکثر العروس است مثل اطر مینت فیور لیکن از آن کثیر و چنانکه در نوبه مینت
 فیور در مراتب ثلثه بر دوت و حرارت و عرق میباشند همچنین در تب مفرغ میشود اول از بر دوت و بعد آن گرمی را
 میشود و آخر عرق آمده شدت حرارت کم میشود لیکن وجود درجات ثلثه درین حمی و در اول و ابتدای آن سستی

ضرر و میباشند و از آن این هر دو مشابه میشوند و فرق بین این است که در اینترmittent فیور بعد زوال نوبه اثر حرارت در بدن و نبض وقت فتره باقی نمی ماند و درین می بعد زوال درجه حرارت او هم حرارت در بدن و نبض کم شده باقی میماند و از این جهت فیور نام کرده شد السبب اسباب همیشه و همیشه آن و اصل سبب قریب همان هستند که در اینترmittent فیور مذکور شدند پس این جمیع هم بسبب زهریاتی پیدا میشود و اینها گاهی آنرا بلغمی انگریزی مایلیرل پیمنت بفتح میهم و سکون الف و کسر لام و سکون پای تخانی و کسر پای ممله و فتح پای ثناته تخانی و سکون لام موسوم میسازند و این جمیع هم اکثر بعد زوال خود عود میکنند مثل جمعی اینترmittent فیور الحاصل است اکثر این جمعی در هفته عارض میشود و قبل آن علامات مندره جمعی چنانکه عموماً مذکور شدند موجود نباشند و گاهی قبل آن علامات مندره یافته میشوند و درین وقت شبیه میشود که جمعی پیمنت خواهد شد یا ثناته فیور و فرق بین آنها آنست که در پیمنت فیور علامات مندره تا زمان قلیل متبعم روز یک دو روز یافته میشوند و در ثناته فیور گاهی تا یک هفته قبل جمعی علامات مندره می مانند و بعد این جمعی مذکوره می آید باجمه چون این جمعی می آید نوبه اولی آن اول از بروز شروع میشود یعنی بر اعضا سردی محسوس گردد لیکن این در نوبه برودت درین بسیار قهیر میباشند و بعد آن فوراً درجه حرارت شروع میشود و درین درجه حرارت درین جمعی بسیار قوی و طولی میباشند و ازین هم فرق کرده میشود و درین جمعی و در اینترmittent فیور و آنچه اعراض و علامات در درجه حرارت اینترmittent فیور یافته میشوند اینجا هم موجودند لیکن بعضی نسبتاً مثل اینکه حرارت راس درین جمعی زیاده میباشند و همچنین که در ثناته هم از آن زیاده بود و طول هم به نسبت اینترmittent اینجا قلیل و بسیار سرخ می آید و نبض درین جمعی ضعیف و سریع و این بود بسبب زیادتی کمزوری عضلات و دیگر اعضا و سرخی وجه و شروع و قی هم درین جمعی زیاده از اینترmittent میباشند و درجه شدت و حرارت درین جمعی او شش ساعت تا بیست و چهار ساعت میماند و بعد آن در اعراض خفت میشود و جلد پرا لیس گردد و سرعت نبض کم شود و که ورت زبان قلیل گردد و درین وقت خفت مریض قدری رغبت و خواهش بسوی خوردن غذا میکند و این حالت خفت این جمعی را بلغمی انگریزی پیمنت کاسرین ای ممله و سکون پای ثناته تخانی و کسر میهم و فتح شین مجمه و سکون لون یعنی کم شده باقی مانده می گویند و مراد از آن خفت جمعی یعنی وقت خفت است و اکثر این حالت درین جمعی وقت صبح یافته میشود و خفت آن اکثر از یک ساعت تا چهار ساعت مانده بعد آن باز تپ شدت میکند و نوبه شدت آن کم میشود و چون جمعی بار دیگر زیاده شود آنرا بلغمی انگریزی آکس اینترmittent کاسرین و سکون پای ثناته تخانی و کاف وین ممله و فتح الف و سیرین ممله و سکون رای ممله و کسر پای موصده و سکون پای ثناته تخانی و فتح شین مجمه و سکون لون یعنی زیاده نشدن جمعی بعد خفت نامند این به شدت تپ که بعد جمعی مذکور است میگویند که گاهی با ورت که کم از برودت اول بود شروع میشود یعنی چون این جمعی بعد خفت و بعد نوبه اولی باز شدت کند در آن وجود برودت فتره نیست چنانکه در نوبه اینترmittent فیور اکثر میباشند بلکه اشتداد حرارت ضرر و است اندک اکثر از حرارت اشتداد آن شروع میشود و گاهی

از برودت هم ابتدا میکند لیکن اکثر حرارت در درجه حرارت فربه تانیه از اول زیاد می باشد و هر قدر که زمان بکشد این جمعی زیاد و طویل میشود زمان درجه حرارت آن زیاد و زمان خفشت جمعی ناقص میشود و درین درجه حرارت جلد بدن آب و خشک و گرم میشود و رنگ آن زرد میگردد و نبض در یک دقیقه از یک صد و بیست تا یک صد و سی بار حرکت میکند و بر محل صده از غمز کردن در محسوس میشود و اکثری و غشیان می اندازد و سلسله اجابت طبع مختلف بود گاهی قبض گاهی اسهال می باشد یعنی روزی قبض و روزی اسهال یا در قسمتی قبض و وقت تمام اسهال بود یا در مرقه واحد نصف به قبض و نصف به اسهال رقیق می آید و بوی اسهال عفنی و بد بو می باشد بسبب خرابی و زیادتی صفرا چه هرگاه صفرا زیاد گرم بود در یاز بوی بد می آید خصوصاً در جمعی و هم درین وقت سرخی بر چشم چشمه نالیپ میشود و در و سر زیاد و نه دیان در کلام پیدا میشود و وجود این اعراض نشانه که مراد از آن سرخی میگویند هم برین چشم و در و سر و نه دیان است بسبب اجتماع خون در دماغ می باشد و انجام این جمعی آنست که یا از علاج بادویه دفع شود یا خود بخود یک دو بار شدت کرده یکبار دفعه تیر طرقت شود یا بختیج آهسته آهسته در شدت و اعراض خفشت ظاهر شد. ه ز ا ل گردد و این هر سه نیک انجامی آنست و بد انجامی آن نیست که درجه حرارت و شدت آن روز بروز زیاد شود و درجه خفشت جمعی کم گردد تا اینکه درجه شدت آن مثل جمعی لازم می آید و درجه خفشت جمعی کم گردد و در عالم میوه شمی جان بختیج تسکین کند لیکن باید دانست که چون بیمار اصلی ضعیف باشد یا بسبب گرفتن فصله خفیم و هم از علاج این جمعی ضعیف کرده شود یا زهر کشیده از هوای فاسد در خون حاصل شود از زمان این بد انجامی از آن زیاد و درجه شدت و کم شدن درجه خفشت جمعی پیدا میشود و درین وقت قبل موت این علامات در مریض ظاهر میشوند که زبان که خشک میشود و دیگر گوشت اندرون دندان و برشته و لبها سیاه می شود و ظاهر گردد و نبض سریع و ضعیف میشود و بر جلد بدن جایجاد آفتاب سیاه یافته شوند و از راه بینی و در قی اسهال خون می آید و بول خفیم میشود بسبب اینکه یا کرده بسبب ضعف بول را پیدا نمیکند یا مثانه آنرا دفع نمیکند بسبب ضعف عضله عامه و چون این اعراض مستحکم شوند بدن خستلاط عفل و قضا ز غیر و دیگر اعراض خرابی دماغ پیدا میشوند پس مریض بیوش گردد و در عین بیوشی می میرد و چنانکه در بیوشه قوی در اول مرض و در جمعی این بیوشه نیست فیور هرگاه زهر زیاد در خون آید در اول درجه برودت بیمار هلاک میشود و همچنین گاهی درین جمعی هم در ایام اول یا روز اول وقت شدت آن فوراً مریض می میرد بسبب اینکه زهر در خون زیاد می آید و بسبب آن دماغ و نخاع و سیمپی می شک از آن منقرض شده از کار خود بازمی ماند و از آن جمله افعال بدن دفعه بند میشوند و بدن ضعیف میگردد و مریض هلاک میشود اما این چنین موت بطورندرت دیده میشود با کثرت اکثری درین تب بر همان تیره می باشد که پیشتر نوشته شده و الاغیا باید دانست که گاهی این جمعی هم مثل اکثر بیوشه فیور مرکب با امراض اعضای دیگر میشود پس زباده متضرر درین تب دماغ میشود و از اجتماع خون و آثار نظیر آن یافته میشوند و گاهی ازین اجتماع خون ورم غشای دماغ پیدا میشود و اجتماع خون در یوز اول وقت شروع شدن این جمعی در آخر درجه برودت و اول

درجه حرارت اکثر در دماغ میشود و بسبب آن در دسرسندید و ضربان صدغین و حرارت کلس چشم و سرخی چشمان و غشایان و
وگاه گاه آزارتی پیدا می شود و از آن دانسته میشود که اجتماع خون در آن شاید انقباض چشم یعنی ورم دارد و دماغ
شروع شده یا منقبض پیدا خواهد شد پس اگر در بعضی قوی باشد نبض آن در بعضی دقیق مثل تار آهن و در بعضی می باشد و اگر ضعیف
بود در آن صلاست لازم نباشد که بسبب کمزوری و ضعف قلب نبض این و سرخی می باشد و چون ندان با این اعراض
جمع شود دلالت بر انقباض می کند اما هرگاه همراه ندان غنودگی و بی هوئی در بعضی دیده شود یقینی باید دانست که ورم
دماغ موجود است و آب از ورم جدا شده در میان دماغ و غشای موسوم به پایه میتر جمع شده و مخفی نمائند که این اعراض و
علامات نقص در دماغ که نوشته شد از اجتماع خون و حرارت و جوش خون بودند و گاهی دماغ بسبب کمزوری خون و ضعف پنا
درین تب متضرر میشود چه هرگاه دماغ ازین خون ضعیف غذای خود بگیرد و بسبب آن خود ضعیف میشود و اعراض و علامات
ضعیف و ضرر و مرض آن پیدا میشوند و فرق در هر دو اعراض و علامات ضرر آنست که آنچه از جوش خون بدماغ ضرر میرسد
در اول مرض می باشد و آنچه از کمزوری خون بدن ضرر بدماغ میرسد اعراض و علامات آن از روز پنجم یا دهم ظاهر میشوند
پس از جمله اعراض که درین وقت پیدا میشوند ندان است که بعد از پنجم یا دهم از ابتدای غمی هرگاه کشت کند و بزودی بر طرف نشود
پیدا میگردد و همچنین برگشت اندرون دندان و بالای لثه و بر لبها سیاهی ظاهر میشود و زبان خشک و کدر گردد و لثه
از سر انگشتان چنانکه در سرسام میشود اینها هم یافته شود و اختلال حواس موجود باشد و نبض سریع و ضعیف بود و این همه
اعراض محض بسبب کمزوری دماغ که بسبب خرابی خون حاصل شده پیدا میشوند نه از جوش و اجتماع خون در دماغ
و اینها درین غمی اکثر ضرر به رییم از اجتماع خون میرسد و از آن ورم رویه و بر کشاید ورم تباری هوا یافته میشود و ورم
روی اکثر درین تب می باشد اما علامات آن نفی بود و بعضی بسبب فساد حواس خود شکایت نمی کنند و بجز سرخ و قلیل و قدری غش
و تنفس دیگر علامات ظاهر نموند و بسبب خفای علامات ورم درین وقت نیست که اجتماع خون در رییم اکثر در جانب پشت
می باشد ازین جهت در صدر زیاده افزیت محسوس نمیشود لهذا ضرر است که درین تب همیشه طبیبان القیاس الصوت
حال پیدا دریافت کرده باشند که الله اعلم بالصواب حقیقت امر ظاهر میشود اما اگر ورم در رییم بر دو طرف پیدا شود و تمام
روی تمام گردد و درین وقت البته از علامات مثل سرخ و پانفست رخ که سرخی آن مثل مورچه آهن بود موجود باشند و البته گاه
در معده هم درین تب اجتماع خون و گاهی ورم حار پیدا میشود اما چون اجتماع خون در آن افتد غشایان و قوی زیاده غمی
و زبان سرخ می باشد و چون بر محل معده غمز کنند یا مس کنند در زیاده محسوس میگردد و ازین دانسته میشود که در معده از
اجتماع خون ورم پیدا شده یا قریب احدی است اما اگر قوی بلند شود و در معده شدت کند و در وجه اطراف ظاهر گردد و از آن
یقین حاصل میشود که ورم حار در معده پیدا شده و البته گاهی درین غمی در طحال هم خون جمع میشود و از آن ورم پیدا
میگردد و در تمام که در محل طحال شکل و گزانی محسوس شود و از آن گشت زدن آواز هم مصوت آید و از آن گزیدن در محسوس شود

باید دانست که اجتماع خون است فقط لیکر اگر وقت نفس یا از غیر کردن و طحال در پدید آید و بالقیس باید دانست که طحال از اجتماع خون
متورم شده و ایضا درین در حکم خون مجتمع میشود و مسبب آن در وقت تقی از آن پدید آید و پس از آن که در طحال جمع شود از
انگشت زدن از مجسمه یک لیکر از غیر کردن نشود باینکه اجتماع خون است اما بهرگاه عند الغیر در پدید آید و پس از آن که در طحال جمع شود از
یقان هم پدید میشود و بسبب اول اینکه جگر بسبب اجتماع خون کار خود را بخوبی نمی تواند یعنی صفرا پیدا میکند لیکر از آن
بخی نماید دوم آنکه میوکس میبهرن مجری صفرا آورنده متورم میشود و بسبب دوم آن مجری که در ریه میگیرد و این سبب اکثر
وقتی پیدا میشود که در معده باشد و بسبب آن فی با فراط آید پس این در معده نامحای انشا عسری در سده از آن
بجری صفرا آورنده متعدی شود و ایضا درین گاهی اجتماع خون در میوکس میبهرن امعا میشود و درین وقت اسهال
رقيق می آید لیکر چون اسهال یافته شود درین وقت ضرورت است که سینه بیمار را بپنجه که آید بران بشوید بصفت بشوید تا صفرا
فیور موجود اندیانه و هم قریب سر استخوان و رک در شکم غمر کرده در بابت نمایند که او از آب و هوا از معای آید یا پس اگر
بشور نکرده بر سینه و او از آب و هوا عند الغیر در شکم بجای نکرده یافته شود یعنی باید دانست که مخفی از اول تا مفاد فیور
بود و اگر بر دو علامت نکرده نباشد میشت فیور دانند و گاهی از اجتماع خون که در معای شود و چیز و پیش پیدا
میشود خصوصاً هرگاه قدری سردی در هوا باشد یا فصل باره قریب بود چنانکه در ماه اکتوبر میباشد و علاج چنانکه
درین مخفی اکثر اوقات زیاده از دیگر شکایات است و حرارت زیاده و کثرت میبند و در جبه حرارت طویل میباشد لهذا علاج
زیاده اهتمام درین امر باید که در جبه حرارت آن در شدت و طول کثرت کم شود و اینرا به پنبه که اگر زبان زیاده کمر باشد
پس بدانند که مریض و مریض هر دو قوی هستند اما قوت مریض پس بنابر آنکه هر قدر مریض خون زیاده و قوی بود که در
لسان زیاده میباشد و اما قوت مریض پس بنابر آنکه در شخص قوی بدل در اعضا زیاده و سرین پیدای شود پس هر قدر که
میوکس میبهرن یا پدید آید میوکس میبهرن قوی مرده و رنگار میبند و بخلاف مریض ضعیف که چون آن کس که پدید آید پدید آید
میوکس میبهرن قوی بر حالت خود سرخ رنگ میماند و درت قلیل بران محسوس میشود و کاک در مرض قلیل چون در مرض
کم بود از آن که درت زبان کم پیدای شود با جمله هرگاه قوت مریض و مریض از دیدن که درت زبان ثابت شود اول
رنگ کوانا بقدر مناسب همراه آب بیکرم حل کرده نوشانیده فی کنند بعد مسهل دهند از مثل سیکنیاسلفاس تنها یا لجر
مطبوع سنا و شیر شست آمیخته یا سافت آف سوڈا یا سڈیلز بود یا سلفون چیلک پیوند یا گریس بود لیکر اگر قوی
بود از این سه حالت هر که مناسب دانند آنرا مقدار زنند و دهند و اگر قوی شکم اسهال هر دو نباشد مسهل ازین دو به مقدار
اوسط نوشانند تا شکم صاف شود من بعد اشپای بارده با فضل مثل آب بکره باریت سرد کرده باشد یا آب مطبوع چای که
بارد باشد برای معتاد پشرب آن یا آب قریب یا آبیکه آنرا از آب لیموی کاغذی یا از سائیکل پسته یا از پیاس باس
عازراس جامض کرده باشند بنوشانند و هم آنچه نسخهای ای او ویر حامضه مسکه چهل کس در ذیل علاج تا نفس قوی و طحال

امکان قوت مریض و مریض از دیدن که درت زبان ثابت شود اول

هم خروج در روز لازم است و آن بر چند قسم است اول در سی اول الفتح و او و کسر رای ممله و سکون یای شناه تختانی و ضم
الف و سکون و او و فتح لام و سکون الف و اسمال کسب کسب الف و سکون سین ممله و فتح سیم و سکون الف و لام و فتح
بای موحده فارسی و سکون کاف و سین ممله بایز انگریزی نامند و بلغیت عربی جدیدی و بزبان هندی اردو و پنجاب
و سیکانگویند قسم دوم و آن کسب شینا الفتح و او و سکون الف و کاف و سین ممله و کسر سین ممله و سکون یای تختانی و
فتح نون و سکون الف و هم در لغت انگریزی کاف و کسب الفتح کاف و عربی و سکون الف و ضم هزه و سکون و او و فتح بای
موحده فارسی و سکون کاف و سین ممله نامند یعنی وانه های که در جلد کا و پیدای می شوند قسم سوم واری سلا الفتح
و او و سکون الف و کسر رای ممله و سکون یای شناه تختانی و کسر سین ممله و فتح لام و سکون الف و هم آنرا بایز انگریزی
بکسر فارسی فتح کاف و سکون نون و فتح بای موحده فارسی کاف و سین ممله نامند و چهارم موحده یای الفتح سیم و سکون و او و در ای ممله
و کسر بای موحده و لام و سکون یای تختانی و آنرا بلغیت انگریزی میزنند بکسر سیم و سکون یای شناه تختانی و فتح
رای بجه و سکون لام و رای بجه ثانی و بزبان عربی حصیه و بزبان هندی که گویند پنجم اسکالایشا کسب الف
و سکون سین ممله و فتح کاف و سکون الف و رای ممله و فتح لام و کسر رای ممله و سکون یای شناه تختانی و فتح نون
و سکون الف بلغیت لائن و بلغیت انگریزی اسکالیشا فیوز نامند بکسر الف و سکون سین ممله و فتح کاف و سکون لغت و
رای ممله و کسر لام و سکون رای ممله نامند ششم و کسب فیوز الفتح دال هندی و سکون نون و کسر کاف فارسی و ضم بای
شناه تختانی و سکون و او یا و اندی فیوز الفتح دال هندی و سکون الف و نون و کسر دال هندی و سکون یای شناه
تختانی گویند و داندی آنرا گویند که کسی خود را از پوشیدن لباس خوش و شادان کردن در ریش و شوارب آراسته کرده به فتح
و دلال راه رود و چون درین جمعی هم سبب در دست و غیره بیمار را راست رفتن ممکن نبود ازین سبب نیم قد یا بجای نیم کرده
راه میرود و بار بار آه میزند چنانکه کسی به غنغ و دلال که راه میرود قدم قدم آه میزند نیم بپیش کسب بای موحده فارسی و
سکون سین ممله و کسر رای ممله و سکون یای شناه تختانی و سین ممله و بزبان لائن و بلغیت انگریزی پیک بکسر بای موحده
فارسی و کسر لام و سکون یای شناه تختانی و کاف یعنی مرض حاد و عربی طالعون گویند با کجه قسم اول آن درخی اول آنهم
جمعی است که همان اکثر روز ثالث از شروع شدن جمعی بشور بردن طلا میسر میشود و سه حالت برای این بشور میباشد اول
وقت بروز بصورت بشور صفار میباشد و بعد چند روز در آن مایه پدید آمده بصورت آبله پنهان گشته بعد چند روز این مایه
ریم میشود پس بپیش میگرد و تشک ریش از آن جدا شده نشان آبله بار یک سرخ بر جلد باقی مانده صحت میشود و آثار آبله
بر طرف گردند اگر غیر فایز باشند و اگر زیاده فایز بودند تا آخر عمر آثار می ماند السبب سبب آن زهر خاص است که از
حاصل شدن آن در خون این مرض پدید می شود اما اینکه این زهر حیوانی است یا نباتی پس بخوبی ثابت نشده لیکن
دید میشود که از یک انسان با انسان دیگر میرسد و هم اینکه چگونه این زهر در خون حاصل میشود پس نزد اکثر

که اول در هوای آید و وقت استنشاق هوای زهر آلود در پی می رود و از آن جا با خول آ میزد و محتمل است که وقت استنشاق
چون آلود در بینی و در همین پیرو پس زهر مذکور در میگویند پس این اعضا داخل شده بذریعۀ اعصاب در بدن و مسموم رود و
از آنجا همراه صفوی تنای در خون رود و بعضی بر آن است که زهر مذکور همراه هوا بذریعۀ جلد در خون پیرو و کسیکه این مذکور
او صحت از دخول زهر در خون بذریعۀ ریه یا مسمومۀ انکار میکنند و هم ممکن است که از جمیع جهات مذکور در فتن آن در خون ممکن
باشد و رسیده باشد و بعد از این مرض از امراض متعدیه دیگر زیاده قوی است و ازین ظاهر است که زهر آن هم قوی است انهم
بعضی ثابت نمیشود که زهر آن در کدام درجه از درجات مرض و بدن مریض در هیچ زیاده متعدی میشود و اول شروع
همی یا وقت ظهور یا وقت نچته شدن آنها یا بعد از اختلاط شک ریش و غالب است که وقت اختلاط شک ریش تا ظهور در بدن
صحت زیاده میشود و بعضی در شک ریش این ظهور زهر مسموم میباشد و این بطور امراض و اوقده عام و شایع میشود
و هم گاهی زهر آن در لباس خصوصاً لباس سرانی زیاده از یک ماه تا یک سال میماند و چون درین مدت این لباس به بدن
صحت رسد از آن این مرض پیدا شود و ازین اسباب هم این مرض عام میگردد و از اسباب معینه آن سکونت آن خاص کثرت در
مکان ضعیف است که بسبب آن هوای محزون شراب شود و در آن زهر پیدا گردد و بعضی در بعضی مکانهاست این مرض زیاده
پیدا میشود بخلاف اسکندریه و سیه که در آن آن خاص مسموم باشد و هم از اسباب معینه آن بنفوسیت است چه اکثر
این مرض با اطفال عارض میشود و این مرض هم به چهار قسم تقسیم اولی در اولاد سکریا که در اول مسموم شدن مسموم
فتح کاف و کسری ای مسموم و کونای مثنای تحتانی فتح تنای هندی و سکون الف یعنی دوم کاف و کسری ای مثنای تحتانی
و کونای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای تحتانی و سکون الف و کسری ای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای
متصل یکدیگر باشند و از جلد بدن بر تپه کثیر را یکدیگر سوم مالک نشسته و فتح هم و سکون الف و کسری ای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای
و سکون الف و کسری ای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای
هندی و سکون یای مثنای تحتانی فتح فاه سکون الف و کسری ای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای فوقانی و سکون الف و کسری ای مثنای
معنی چیز که به صورت اصلی خود نپاشد و این اکثر بسبب بر آوردن آب که بهندی مسموم شکریه خوانند و پیدا
میشود و اما قسم اول ازین اقسام ارجمه که وری اولاد سکریا است علامت آن است که چون زهر آن مرض در خون صحت
البدن می آید از زهر فتنه تا چهاردهم اثر آن ظاهر میشود پس اکثر روز و از دهیم و گاهی سیزدهم علامت مندره پیدا میشود
مثل اینکه تب و در سوز و خارش در کمر و غشایان و کثرت آمدن فی ظاهر میشوند و زیاده جمعی اکثر تا چهل و هشت ساعت گاهی
تا شصت ساعت مانده بعد از آن ظهور ظاهر میشود و اول روز گردن پیچیدگی دست دیده شود و من بعد بر پشت و شکم و
بعد آن بر پا بروزی نمایند و چون وقت ابتدای بروز ظهور پس کنند قدری سختی بر آنها نموس شود و چنان معلوم گردد
که گوشت آنکه چکاپ سرب است که آنرا در تنگ می اندازند و از آن شرکای حیوانات خرد میکنند و بهندی آنرا چسبند

[illegible]

و بر موی کس که برین بینی و دهن و چشم و اخلاص سیاه مشا بر می شود بسبب اینکه از کمزوری اعضا دعوت خون از عروق حصار
خارج شده در جلد بنجر میگردد و گاهی در سیت حال خون از راه بینی و دهن و در اسهال خارج میشود و این حالت را
بلغمی اگر نری پیچیده را چاک یعنی جریان خون از بدن نامند چون تا این حد مرض رسد بعضی از افراط ضعف و غفلت حیات
بجای تسلیم میکنند و اما قسم زان که در اول مادی فاسد است پس این بعد عمل بر داشتن آنکه بر باز که آنرا پهنی میگویند
لگای گوید میشود و علامتش آنست که صورت آن فلات صورت اول میباشد پس در آن تب اکثر قلیل و گاهی تب
قسم اول بود و تا سه روز میباشد بعد آن که بشور بزرگ کنند زیاده نباشد بعد و بود و هم صورت آنها مثل صورت بنجر
بود و صورت و آنرا میگویند و بعضی از آنها نیز آب میشود و نه جمیع و آنچه بر آب شده اند از آنها هم در بعضی ریم می افتد
و جمیع با یکدیگر بر طور که بشور باشد خواه بر صورت بنجر یا بر آب یا بر ریم در هر یک خشک میشوند و آنچه وقت سقوط خشک
بوی غش از بدن غلیل می آید درین قسم نمی آید و هم اندیشه هلاکت غلیل درین قسم نمیشود لیکن در هر یک درین قسم
تغذیه آن بسیار قوی بود و بر روی از بدن مریض در بدن صحت می شود و از تغذیه آن که جدی پیدا میشود بسیار
سخت و قوی الا عارض می باشد و ایضا باید دانست که گاهی بشور جدی وقت بروز یا بشور دیگر مشتبه میشوند و چون
شبه در تشخیص آن پیدا شود پس باید که قدری تا آنکه بشود تا از آن مرخصی مبرهن شود چه اگر بشور غیر
جدی باشد در آن سبقت علامات مندره آن مثل چخی و در کمزوری مفرط بالضرورت خواهد بود و هم بعد بروز درین
بشور آب پیدا شود و اگر آب هم پیدا شود پس ضرورت نیست که مثل دانه جدی بعد پیدا شدن در آن بشور پنهان شود
و بعد افتادن ریم هر قلع گردند و این تشبیه بنا بر آن کرده شده که گاهی وقت زیاده نوشا شدن روغن کنیا در
مرض سوزاک دانه یا مشابه پیدا می شود و در آن حاجت تفرقه در تشخیص می افتد فتنش گوی
اما علامات سلامت در مرض جدی پس قلت عدد و بشور است و هم اینکه بشور کبار و سفید باشند و روز ثالث بزور کنند
و اعراض همراه آن نماند و باشد و هم تقدیم می بر بشور بهتر است از آنیکه می بعد بر فرد بشور ظاهر شود و هم تفرقه شدن
بشور بعد پیدا شدن ریم بهتر است از آنیکه با افتادن ریم هم پنهان شود و هم آنچه می دوباره روز ششم می آید قلیل
آن دلیل سلامت مریض است و اما علامات هلاکت و شد درین مرض پس از آنکه شدت چخی است قبل بروز بشور
و هم باقی ماندن چخی بعد بروز بشور است و هم کثرت عدد و بشور است و هم بعد بروز بشور تپشیدن در مفرغ گشتن آنهاست
چه از آن دانسته میشود که از کثرت دقت زهر خون زیاده کمزور شده و هم چون می دوباره بعد روز ششم نشانه
وقت آید و دلیل شر باشد و هم زیاده شدن ضعف و کمزوری و غلیل و ظاهر شدن دغای سیاه بر جلد بدن
و موی کس که برین بینی و دهن و جاری شدن خون از بدن و احتیاس بول یا زیاده قلت بول و هم آمدن خون
بول از علامات رویه هلاکت و آن دانست و ایضا باید دانست که در کتب عربیه طبعی نوشته اند که جدی تنها جلد

نوع بشور جدی و غیره

از غیر این که بشور جدی از دانه سوزاک و دانه با منسل و دانه جدی حاد می شود

علامات دانه جدی

علامات دانه جدی

پخته یا آب انگور پخته یا آب سرکه یا آب سرکه و هرگاه دامایل بالقض جلد پیدا شوند درین وقت نفوس یا نفوس
 بار که همراه ریوی یا کاس یا همراه منبرال میزند مثل میو یا کاس یا میو یا کاس و غیره بنوشانند یا دین شراب یا براندی شراب همراه
 انگور بنوشانند و غذایه قویه جیده خورانشند و اینها باید دانست که از یازده سال در ولایت بعضی از ذاکتران مجربین
 جدی از نشانیدن بیمار در عرض سی پر آب از آب نیگرم میکنند و از شهادت اینها ثابت میشود که از وقتیکه این علاج
 جاری گشته کسی از بیماران این مرض هلاک نشده مگر یک کسی که وراثت آن برای این علاج از اول مرض اضی نشده مگر وقت قرب موت
 و آن وقت علاج نبوده ازین سبب هلاک شد و ظهور کمال نفی این علاج باین نحو شد که مرضی درین مرض که ندیان بران زیاده
 بوده و ثور بکشت بود و جلد تمام بدن آن تشنه شده بود و خون از راه بینی و دهان آن و از راه اسهال و ادرار جاری بود و
 حال بیمار در آن رجوع بکار صائب دیگر نموده این حکیم کامل بعد شاهره حال مرضی را فرمود که او را در آب نیگرم در عرض
 مسی داخل کنند بطریق هدایت آن مرض را در چادر گرفته در عرض یک کور و در یک ساعت ندیان اضی طرف شد و او از
 داد که منج بهشت ام و چون این علاج را از اول نکردند که من تا این مدت در صحت ماندم با بکله روز اول نعت ساحت میسر آمد
 آب نیگرم داشته بر او زدند لباس پوشانیدند بر پانگ آ و زدند و بعد آن آثار صحت را و ظاهر شدند و همچنین روز دوم و سوم
 و چهارم کردند و بعد از آن صحت شد پس این تدبیر را باید که از روز شروع شدن تشنه شدتی و حتی جدی و حتی سرخ که آن را
 اسکار لیتا و اسکار لیتا فیروز میگویی و نیز روزانه دو سه بار لعل آن یعنی هرگاه تشنه شروع شده درجه حرارت آن شدت کند
 و هنوز لقیین حاصل نشده باشد که مرض جدی است یا جسمه یا از اقسام تشنه خالص از هر یک که نفوذ و حاکمه شدت حرارت مرضی را
 روزانه دو سه بار در عرض مسی پر آب از آب نیگرم داخل کرده باشند که از آن هم جوش خون کم میشود و هم دانه ها که لاتی بر وزان
 بخوبی بروز میمانند و هم مرضی را از آن بسیار راحت و آرام حاصل میشود و هر قدر که حرارت و اعراض شدید باشند موافق
 آن تا مدت تا مدت آب دارند و در استعمال این تدبیر است که خشک نشود با ساقط شوند یعنی از وقت شروع شدتی تا سقوط
 خشک نشود با این تدبیر را هر روز و هر حال لعل آن فقط که همراه این تدبیر حاکم بسوی تدبیر دیگری افتد کاسم ایضا باید که
 چون این مرض بسیار خبیث و شدید الاعراض و مودی و حاکم است لهذا از قدیم حکما در فکر آن بوده اند که تدبیری بیابند که بسبب
 آن ازین مرض محفوظ ماند و بان مبتلا نشوند چنانچه اطباء تا این زمان چون سبب آن جوش خون و گرمی آن قرار میدادند پس
 قبل از بروز نامرکز فن فصد و تقلیل دم میکردند و او پیوسته سکیم دم مثل شربت کادی و غیره را در حال صحت میخوشانیدند تا وقت
 خون کم شود و اطباء چین و هند گاهی تدبیر دیگر جدی را در بدن صحت پیدا میکردند و این را نام فیض میدادند زیرا که خون باین
 بیخ می باشد لهذا چون تدبیر در آن جدی پیدا کرده شود خفیف بری آید و در آن خوف هلاکت کم بود پس برای این کار در جلد
 بازو یا در میوکس میسرن دهن خفیف داده در آن ماده زهر جدی انسانی را می انداختند و بسبب آن بر مقام موصوف
 اول بعد دو سه روز قدری شری و صلابت پیدا میشد و بعد آن تپ می آید پس جدی تقلیل بر تمام بدن پیدا میشد لیکن از جلد

و هم این بزره که از آن آب برای عمل می کشین میگیرند و در آن تغلغ خود پهنابودن رفع محض نباشد و هم این آب بسیار صاف بود
 منجمی یا زردی یا سفیدی مثل سفیدی ریسم یا شیر در آن بود و هم وقت گرفتن آب ناخن بآن رسیده باشد از کسیکه گرفته اند
 صبح البهین باشد بمثل آب که در مرض جلد بود و بر کسی که این عمل می کشین و اتساع کرده نشود صبح بود و هم آنکه که از آن زخم این عمل
 کرده میشود باید که خوب صاف باشد و اگر بعد عمل می کشین روزی ششم آن هرگاه بخور متع شده آبله گشته پراپ شوند آن زمان از آن آب
 تازه گرفته فوراً در اطفال خاص چند عمل می کشین و کنند از همه بهتر است لیکن چنان آب تازه بروقت میسر نمیشود و مانند این طریقی
 این آب را گرفته میدارند و بروقت عمل بجاری اگر ندیک از آن است که مجری بار یک زجاجی را در آبله پراپ فرو برند تا در آن آب
 آبله در آید پس هر مجری زجاجی پراپ را از کک یا موم بسته نگاه دارند و وقت ضرورت در زخم نشتر از آن قدری آب رسانند و هم
 آنکه از عاتق تخمه بار یک درست کرده سر آنرا از زهر نذ کور که آب آبله عمل می کشین بهرست آلوده خشک کرده نگه دارند و وقت
 عمل بکوزاج زخم دی سر تخمه علاج زهر آلود را بر زخم نشتر می مالند تا از آن زهر در زخم نشتر رسد سوم آنکه دو قطعه زجاج را
 گرفته یک قطعه از آن پراپ پراپ عمل می کشین ششم تا سطح قطعه زجاج آلوده از آب آبله بشود پس برای محفوظ ماندن آن
 از رسیدن هوا قطعه زجاج دیگر را بر آن نهاده بر بندند و وقت حاجت یک قطره آب بگرم بر آن ریخته بزرده بزخم نشتر مالند تا
 از آن زهر در زخم رود و باید دانست که گاهی از خشک نشسته آبله عمل می کشین هم این کار میگرد و طریقه استعمال آن نیست که خشک
 آبله موصوفه مسطور را خشک کرده بار یک ساخته محفوظ میدارند و وقت ضرورت از آن آب بگرم قلیل حلقه کرده بر سوز زخم
 طلا میکنند و از آن کار آبله حاصل میشود و فتن کمر ایضا باید دانست که این ماده زهر گاو که از آبله عمل می کشین
 گرفته میشود در اکثر ملک هند که حار اند در فصل گرما و بر شکل خراب و بیگانه می شود که از آن آبله بر نمی آید لهذا درین فصل
 این عمل نمی کنند اما بر خیال باره درین عمل این عمل کرده میشود و ماده زهر کور را در مجاری زجاجی گرفته محفوظ میدارند و در فصل
 باره در بلاد حاره آنرا آورده از آن این عمل جاری می سازند اما بهترین وقت از اوقات عمر انسانی برای عمل می کشین
 پس باید دانست که عمده انسان بن طفولیت است و از آن هر قدر که کم عمر بود بهتر است پس اگر طفل نو مولود قوی بود بعد ده روز از
 ولادت بهتر است و الا هرگاه شش هفته از ولادت بگذرد این عمل را بر او واقع سازند تا از مرض جدری محفوظ ماند و الا
 بعد این مدت ممکن است که جدری عارض شود و همچنین عمده فصول برای این عمل فصل باره است و چون هوا گرم شود این عمل را
 ترک کنند و فتن کمر ایضا آیا اثر این عمل تا آخر عمر در بدن انسان باقی میماند یا نه پس رای کاملین حکمای مجربین آنست که آنرا
 بعد چند سال از بدن میرود لهذا حافظ صحت را باید که بعد از شش سال این عمل را مکرر واقع سازد پس اگر آبله در بار ثانی بخوبی
 مرتفع نشود از آن دانسته میشود که ضرورت نیست لیکن چون گاهی بعد از چهار بار از تکرار این عمل هم آبله می افتد لهذا اگر بار ثانی
 آبله پیدا نشود و سبب آن عدم جودت و یکسبب تیشین بسبب جمید و قوی نبودن ماده زهر بود در همان سال بگویند که بعد صحت
 زخم اول باز عمل می کشین این را واقع سازد و الا بعد یک سال از آن این عمل را واقع سازد و سال بعد از آن عمل را در آن سال

بخوبی پرک شود اگر چه بکارد عمل در چند سال ظاهر شود ولیکن بترین تکرار عمل گاهی کسی بخوبی برده شود که از بروز جدی یافتن سیسما بکار این عمل در اغلب
 باشد چه اگر بعد غیبتان مانع نشوند و بعد من خود جدی بروز کند طبیب مع رد الزام آن شخص را می یافد صورتی که نخواهد شد و در اقل عیال
 زیاده کلفت نیست مخوفی از مرض نیست ثابت فتنه که اکنون باید دانست که تا اینجا بیان مرض و کیس سینا بود که از عمل و کیس نیشین پیدا
 میشود و در ذیل آن طریق عمل مذکور و آنچه بعد آن و کیس سینا پیدا میشود و حالات که بر آن مترتب میشوند نوشته شده اند حال
 رجوع بسوی علاج آن کرده میشود پس باید دانست که هرگاه عمل و کیس نیشین کرده شود و از آن و کیس سینا یعنی مرض آن
 خاص که از ماده زهر گاو پیدا می شود قریب بر روز سدازان گاهی اکثر حرارت قلیل و گاهی قوی بطور حتمی حادث میشود و
 این را باید ظاهر میگردد پس هرگاه حرارت قلیل باشد فی الواقع محتاج علاج نیست لیکن اگر تلبین طبع نباشد نیدن مسهل تصفیه
 ضعیف مثل روغن بنفشه فرامید کافی است اما هرگاه حتی و جوش خون قوی باشد پس اول مسهل زرد و پیسه مله بارده که از
 قسم کماضک اند مثل میگینا سلفاس یا سلفیت آن سوڈا یا شیر خشت و آب ترمنه ی نوشتانند و اگر از نیم جم می کم نشود در آن
 گرم گرمی آن نالود و پنجدرجه با متحان شهرامیستر بود بر این روش نشانیده آب سرد در آب مذکور ریخته باشند تا که حرارت آب قریب
 نهاد و درجه رسد پس بپایه ازان بیرون آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند و بعد آن اگر نمی بانی ماند معرقات مثل
 لاگرایونیا اسپیش و اسپریت ناسک ایتھر و جمیس لوژ بنوشانند لیکن اگر باطفال سه مقدار جمیس لوژ یک دو گرمین
 و اگر بکبار و جوانان و منند تاده گرمین خوانند و بعد آن یقینی حتمی زائل خواهد شد و بعد بروز آبله اگر سرخی و ورم گردن بیشتر زیاده
 بود بر آن ورم و سرخی قوی موسوم به کول کریم که نسخه های آن بیشتر در علاج جدی بر حاشیه نوشته شده اند بران طلا سازند
 و اگر قوی ندر کور یافته نشود در بد از خیزگاه تازه گرفته بران طلا سازند تا سرخی و ورم آنرا کم کند و باید دانست که آنچه حتمی بود
 عمل و کیس نیشین در مرض و کیس سینا پیدای می شود اکثر بعد بست و چهار ساعت و گاهی بعد و روز خود رفع میشود و محتاج
 علاج نمیشد لیکن اگر بسبب اضطراب والدین طفل علاج آن بخوبی که نوشته شده مانند ورم یک روز زائل خواهد شد
 و خدا صاحب و کیس سینا خفیف و سبب القوم مثل شیر ماده گاؤ یا شور بای لحم همراه برنگ پنجه یا رار و پخته بخورند
 فتنه اکثر اما قسم سوم از ایر پلٹ فیور که آنرا داری سلاو هم چکن کپس گویند و این مرض سهل است که در آن آبله های جز
 بعد حتمی بر بدن پیدا میشوند و این مرض اکثر اطفال افتد و جوانان را کمتر عارض میشود باید دانست که قدما می اطباء سینا
 که جدی و این مرض واحد الحقیقت اند فرق در مقدار شور و خفت اعراض است لیکن از دو صد سال بعد تحقیق ثابت شد
 که این مرض غیر جدی است اما گاهی این مرض هم مثل دیگر امراض افتد در یک مقام یا مقامات متعدده متتابع و ممتد
 و بالضرورت ثابت است که این مرض هم از امراض متعاقبه است که از یکی به دیگری صحیح متعددی و متواتر میشود اما تعاقب و هم مثل
 جدی قوی نیست و این مرض هم در تمام عمر انسانی یکبار عارض میشود السبب بخوبی سبب حتمی آن ثابت نشده
 العلامات اول حرارت حتمی قلیل طفل راجع شود و بعد بطور حتمی چنان است و چهار ساعت بگذرد و دانه های گلابی رنگ



10

2

2015

25

15

2

1

11

三

7

1

Q. 4

22

✓

5

١٠



1

12

یای شتاة تختانی و سکون و او و کسر یای نهوده و سکون یای شتاة تختانی و فتح شین مجمه و سکون نون که بعضی بیایدن
از بیخیه است میگویند و اصل مورد اطلاق این لفظ است که هرگاه ماکیان بر بیخیه یا بر یی بگردون بچری شتین پس یک
قبل بیرون آمدن بچری بیخیه منقضی میشود آنرا آن کیو پیش میگویند و چون که اینجا هم زهر نکور در باطن مانده رفته رفته مرض
پیدا میکند و بعد چپ روز مرض از باطن بظاهر جلبد و روز ظهور بخار است یا ایسکه از وقت حصول زهر در خون
ناظر و آن بر خارج جلد متخلل میشود آنرا باین هم موسوم ساختند زیرا که اینجا هم مرض از باطن در خارج پیدا
میشود و مثال آن تخم های بقول ماند که در زمین غرس کرده میشود مثلاً تخم آلو را چون در زمین غرس کنند چند روز
اثر آن بر زمین یافته نمیشود من بعد شاخ نازک از آن نمودار میگردد و پس از آن شاخهای کثیره ظاهر میشود
و ما دام که اثر آن بر زمین ظاهر شود درین مدت تخم آلو از زمین غدا میگیرد و آنرا فاما گیر قوی شانه میکنند پس زهر
این جمعی هم بعد حصول در خون اندرون بدن انسان مانده از خون غامی خود گرفته اند و قوی میشود و بعد حصول قیاد
و قوت و خود بر جلد بدن می آید و آثار آن بخوبی ظاهر میشود اما السبب سبب این یعنی زهر خاص است که از آن این
مرض پیدا میشود و اما اینکه قسم آن حیوانی است یا نباتی یا از هوا گرفته پس بخوبی ثابت نیست لیکن این مرض هم از امراض است
که از یک مرض به دیگر آنرا میگویند و باین سبب هم عام میشود و باید دانست که بعضی امراض متعیه بر وقت
یکی را شش شش کاف و سکون نون و کسرتای هندی و سکون یای شتاة تختانی و فتح جیم و سکون سین جمله و آن مرضی
که چون صحیح الجسد درین مرض یا جامه مرضی را که زهر آلود بود مس کنند مرضی شود مثل حرب و هم که از انفکاش کثیر
و سکون نون و کسرتا و سکون کاف و فتح شین مجمه و سکون سین جمله گویند و آن علتی است که زهر آن زهرین در بدن
منتشر شده در بدن صحیح رسیده مؤثر شود و مرض پیدا کند و این مرض بهر دو طریق متعاری میگردد زیرا که ممکن است که
زهر آن در بدن صحیح که نزد بیمار حاضر گردد و مؤثر شود یا کسی که نزد مرضی آید پس زهر آن که در هوا میشود و منتشر است بر جا
و لباس این صحیح افتد و چپ و چون این کس نزد صحیح دیگر و از لباس آن زهر نکور در بدن صحیح و گیر رسد و آن بیمار در این
کس که زهر پوشش رسانیده از مرض شدن محفوظ ماند بسبب اینکه زهر مرضی نروا مانده در بدن دیگر رسیده یا اینهم مرض
شده اگر در بدن اینهم مثلث و باث را که هم وقت در اوقات مرض زهر آن قوی تاثیر میباشند پس غالب
است که ما دام تب درین مرض ماند زهر آن ضعیف تاثیر بدارد و اگر که شکر شیم با آب و شو و و پزل میگرد و تاثیر
ان قوی میشود و علامات در درجه کیو پیش که کرم علامت نمیشود لیکن گاهی قدری سستی در بدن و سرفه قلیل
از که اذیت در باطن شش میشود پس بهر جهت علامات مرض موجود میشود پس اول از همه سوزی قدری در بدن یافته
میشود و بعد آن حرارت حتی زیاده میگردد و بعد از آن زکام و سرفه میباشند و بار بار عطسه می آید و شکست ز چشمان جاری نمیشود
لیس بر چشم پونی و درین حلق سبب اجتماع خون سرخ میباشد و این علامات رفته رفته زیاده میشود تا اینکه کس میبیند

[illegible]

[illegible]

و بعد از وضع حمل میشود و عارض میگردد و لهذا باید که هرگز نزد مرض اسکارلیت فیوررود خواه طیب یا بشر یا دایه یا
خادم مرض یا عیادت کننده آن باشد و زن نوزاد میدهد هرگز نزد و این مرض در باره زیاد میشود و
از آن اکثر اطفال ضایع میشوند و در بلاد حاره و پهنه وستان کمتر میشود و این مرض بر سه قسم است اول اسکارلینا
نیمیکس که بر سه قسم میگردد و سکون میم و کسری و موصوفه فارسی و کسری لام و سکون کاف و بین مملع یعنی اسکارلیت
خالص مفرد که همراه آن زیاد و درم نه باشد و دوم اسکارلیت آن جزو زائغ الف و سکون لون و کسری هم و ضم لون و سکون
و او دفع زای مجر و سکون الف یعنی اذیت خلق یعنی اسکارلیت که در آن ورم خلق زیاد و دوم اسکارلینا که در آن
میم و سکون لام و کسری کاف فارسی و دفع لون و سکون الف یعنی اسکارلینا که در آن ورم حیات است اما علامات
قسم اول پس اول از همه آنست که چون زهر آن در بدن حاصل شود بعد از چند روز یا هفت روز قدری درد در خلق وقت
از ما معلوم میشود و چنانکه وقت پیدا شدن ورم از رسیدن هوای سرد میشود و همراه آن قدری غثیان بود و گاهی قی
می آید پس بر بدن سردی محسوس شده بعد آن غشی ظاهر گردد و همراه آن ضعیف فکر و روی بر زمین غالب میشود و در
عرض پیشانی در محسوس میشود بسبب اجتماع خون در دماغ و بعضی سرخ میگردد و جلد بدن بسیار گرم و خشک میشود
تا اینکه گاهی تا یکصد و سه درجه یا چهار درجه درجه درجه میسر امتحان کرده میشود و اذیت و در گلو و قلع زیاد میباشند و وقت
شب بیدار بماند و کلام پیدا میشود و سبب این عارضه شش خون میباشد گاهی شش اطفال او را میزدند و شش بزرگ را میزدند
در روز دوم بر جلد وجه و گردن سرخی پیدا میگردد و این سرخی که آنرا سرخ رنگ جدا جدا مثل گلاب بر جلد بدن می آید و
در آن غور کنند و در آن گلاب چنان نماند که گویا در آن سرخی از نقاط خرد و در کسب است و بسبب که آن قریب است از و نفوذ و
ناگهان بود و فی الواقع آن نقاط نور خرد میباشند و در روز ششم بر ساعد و زدن و در پیشانی سرخی پیدا میگردد و
در روز چهارم بر خنجرین و ساقین ظاهر میشود و در روز پنجم خشکی بر این سرخی و شور و جاک پیدا میگردد و همچنین بر پیشانی که بزرگ
بود و بر همان ترتیب خشک میشوند یعنی آنچه بیشتر ظاهر شده بودند اول خشک میشوند و بعد آنچه در روز ششم بود و متاخر بودند
و خشک شدن هم متاخر میباشند و بعد از آن ظاهر میشود و تا روز ششم از انهم صحت پیدا میکنند و یکسری بکفت و دست باطن
انگشتان دست و همچنین در باطن قدین سبوسه نمیشد از آنها باره خرد و در جلد بسیار جراحی شود و قاتنه نفوذ و گاهی آن
دست و قدین صاف نمی شوند و این سرخی که بر بدن ظاهر میشود و جاک پیدا میکند و اعضا حرکت و انقباض پیدا میشود و مثل قبل
انقباض زدن یا ساعد قریب به مثل رفق یا مثل انقباض سابق یا خفتر و شش که بر جلد خرد و در کسب سرخی بر جلد غالب میشود
و این بیان کجاست که بود و اما گاهی روز ششم یا چهارم یا پنجم از سرخی بر بدن پیدا میشود و در آن روز اول سرخی ظاهر
شده بر تمام بدن متبسط میگردد و این گاهی در این قسم است که آنرا سرخ رنگ بر جلد بدن ظاهر میشود و در یکسری در پیشانی
و در هر ج خلق هم ورم و سرخی پیدا میشود و علامات هم در هم و سرخی که در روز ششم یا چهارم یا پنجم بر جلد ظاهر میشود و مثل قبل

در دوسوم همیشه و بعد از این مرخص روز اول سفیدی غالب باشد و روز دوم هرگاه در آن سرخی می آید ریشهای
سفید و سرخی مثل جلد بالای اسبابی که میوه مشهور است دیده میشوند و چون روز پنجم یا ششم سرخی بدن بر طرف
میشود و حتی هم زایل میگردد و اکثر ضعف باقی میماند چنانکه حال ناخوشی است و گاهی ابد سقوط سینه و رنج شدن حتی
از ناکسالت و کسر دل فکله و سکون پای ثنایه تحتانی و فتح میم و سکون الکته فی الحقیقت اجتماع آب و غشای غبار
پدید شده و در هر تمام جلد بدن حادث میشود اما این حالت درین قسم قلیل ظاهر میشود اما هرگاه پیدا گردد و در بول نظر
کرده شود سفید به سینه در آن یافته میشود و هرگاه از خردترین بیدند درین وقت غلافهای اندرونی مجاری صغیر
که در گرده اند در قاره و ریه دیده میشوند و در نیجالت که در بول سفید به سینه میگویند و میگویند مجاری بول می آید بول
قلیل می آید و از کم پیدا شدن بول و نقصان فعل کرده و درم بر بدن ظاهر میشود اما گاهی در نیجالت بول زیاده هم
می آید و چون بول زیاده آید و درم بر بدن حادث نمی شود و چه سبب آن کم آمدن بول بوده اما علامات قسم ثانی که اسباب
انجمن است و این قسم از اول ردی است در آن اعراض شدید میباشد مثلاً روز اول تب حادث و در سقوی میماند باریان
و جلد بدن گرم و خشک زیاده و قی مفرط و کمزوری و ضعف و قلقلی با فراط میباشد و روز دوم و گردن سختی و درد
زیاده بود و تحریک حقیقی بسوی یمن و بسیار و قدیم دشوار باشد و از درد مشکل بود و در بعضی میگویند که در حلق من درد
و اذیت زیاده است و چیزی خورده نمیشود و آواز غلیظ گردد و گاهی بجهت الصوت پیدا گردد و چون درین مرخصی کشاید
بهینت بالای تنک و لمارت و لوزین و حلق سرخی و درم مشا میشود و هم بالای این درم جابجا بلفم غلیظ لایح چسبیده
دیده میشود و آنگاه تا این رنم یا دیگر دنا آید که حلق میشود و از آنرا نکشید و در لوزین خم میشود و در حلق من درد
نوبت رسیدن سیاحت در حلق یکصد و پنجاه یا شش می رسد و هو که از درین برمی آید متعفن میباشد و فرق درین قسم در
قسم اول سوزی از دیاد اعراض آنست که درین تمام آثار سرخ رنگ اول بر سینه و در تنها ظاهر میشوند من بعد بر بدن ظلم
میشود و بخلاف قسم اول که در آن اول غلظت آید و بعد درم این آثار سرخ درین قسم بر یک حال نیماند بلکه وقتی بر جلد
ظاهر میشود و وقتی در جلد فرو رفته غالب میشوند و باز بر جلد می آید و همین طریق تا پنج روز میماند است بعد از این
سرخی بر طرف میشود و حتی هم کم گردد لیکن در نیت حلق و دشواری ادرار و قدری هم باقی میماند و تا هشت روز یا ده
روز این شکایات باقی مانده بر طرف میشوند و آنچه در کم برگردن اسباب اقل میشود غشای خانه و در جلد حلق بوده گاهی با
آن در آنجا دمل پیدا میشود و ضعف و کمزوری این قسم تا مدت دراز باقی میماند و بیشتر بعد حصول صحت درین قسم و درم کم
بینی ناکوش یا معده یا اسهال یا جینی پیدای شود و گاهی و درم غشای آبدار مثل غشای صدر که موسوم به پلور است و در
عربی غشای جنبی پلور است یا در غشای که در خبطه قلب است یا در غشای آبدار راس یا در غشای شکم یا در
غشای آبدار مفاصل پیدای شود و زیاده از دیگر غشیه در غشای آبدار مفاصل حادث میشود و اما قسم ثالث که

اسکار لیتینا ملکن است پس درین قسم گاهی در سبب و گاهی در روز ثالث و گاهی در ربع مرض هر یک از این
میشود و در آن علامات ثانی نفس فیور موجود میباشند و درین قسم آنچه آثار بر جلد پیدا میشوند مانند مائل سیاهی پوز و گلو در هم کش
میباشند لیکن میکس میبزن آن سیاه بود و جابجا بر میکس میبزن و حلق آثار برنگ آبغیر دیده میشوند و این
لون در آن سبب مردن میکس میبزن حاصل میشود و چنانکه این آثار یافته شوند آنجا فساد و فتن و موت در کم عارض
میشود و بر زبان و در پان خشکی بر میکس میبزن و رنگ خاکستری غالب میشود و هم بر زبان و لبها رنگ نیلانی
ظاهر میگردد چنانکه در ثانی نفس فیور میباشند و گاهی از زخمهای بزبان و دهن پیدا میشوند و خون کثیر سیاه رنگ خارج
و جاری میشود و این در کثرت گاهی چنان جاری میگردد که از آن مریض فوراً هلاک میشود و وزیر جلد بدن سبب
خرابی و فساد خون جابجا و غنای سیاه پیدا میشوند و اکثر سبب بیوشی درین مرض مریض هلاک میشود و بجزیکه
بسیار قوی باشد ازین مرض سبب نجات نیابد و اگر ازین هم نجات یابد پس سبب ضعف کثیر که سبب این
مرض در بدن پیدا میشود امراض دیگر عارض میگردد مثل اینکه خناری یا در هم طبقه بیرونی چشم یا در هم میکس
بینی و زکام یا در هم غده های گردن که بواسطه سر استخوان فک اسفل اند و هم افتادن ریم در آن ها و سیلان گش
که از آن بابت انگریزی و تریر یا الضم الف سکون اذیغ تائی ثانیة فغانی و سکون ای مهلا اولی کسرای ثانی فستخ یا ی شناه تخانی
و سکون الف گوید پیدا آن شود و ازین سیلان گوش گاهی فساد عظیم پیدا میگردد مثل اینکه از در هم مجری بیرون
آید پس بر ده که لقبه گوش است متورم میشود و از آن در هم غلام گوش که پس این پاره اند متورم و فاسد شده همراه
پوستی آنید و از آن فساد و در هم تادماغ رسیده از آن در دماغ و دل پیدا میشود و گاهی در میکس میبزن و حینه زان
در هم پیدا شده ریم از آن خارج میشود و گاهی رو ما شتر هم کمیوت از آن پیدا میگردد و درین مرض خاص اکثر بعد هفت
ثانیة این قسم که زمان اختلا و است پیدا میشود و همراه رو ما شتر هم نکور گاهی و در هم غشای خارجی و غشای داخلی
قلب گاهی هر دو برابر پیدا میشوند و گاهی بدون حدوث رو ما شتر هم نکور هم غشای بیرونی یا اندرونی دل حادث میشود
و گاهی استسقای طی از اجتماع آب زیر غشائی خانه و اگر تحت جلد است پیدا میشود و گاهی در غشای آبدار شکم یا غشای
پلور آب از غرق ریخته مجتمع شده استسقای زقی پیدا میگردد و این هر دو قسم استسقا و قتی پیدا میشوند که بهر آن از جلد
جدا میگردد و درین وقت میکس میبزن جاری صفا که علامت داخلی آنها هستند هم در بول جدا میشوند و سبب این
بول کم پیدا میشود و آب کثیر در خون پیاپی این عروق آب نکور ریخته درین حواله منع مجتمع میگردد و اما هرگاه میکس میبزن
ثانی در تجاری صفا بول پیدا میشود و زخم آنها بر طرف شده بول بخوبی جاری میگردد و این استسقا که پیدا شده بود دفع
میگردد و گاهی درین حالت که استسقا پیدا می شود بول بجدا اعتبار یا قریب اعتبار میسر شد و درین وقت پیدا میشود
از نه خارج شدن پور یا درین وقت بجای سبب آن هلاک میشود و از علل این قسم اولی که اسکار لیتینا میبزن است مریض را فساد

و سطح دارند و این تپیر و تندبیر تصفیه هوای مسکن علیل در همه اقسام عمل آورده و ضرورت در و زانند و در آب گرم گرم شود
خواه باین طریقی که تگرون نشاند با تا که در آب گرم نشاند بخار آن تگرون در عین ساند و بر عایت فصل خیال لباس
پوشانند که بر جمله بدن گرمی ماند و مسل بعد از قلیل از شل و غن پیدا نمیشود یا سگینش یا سلفاس یا سگینش پودر نشاند
و ایستیک لیسید و ایلوت که سرکه مصفی است و آب ساده بعد از یک آب سائل همه صفت سازد و آمیخته بجای آب
مشروب باشد و این آب در نجایه دو وجه زیاده مفید میشود اول برای تصفیه دم دوم بنابر نسخ اذیت حلق
در غذا شیراده گاه آب ساده آمیخته یا شور بای مرغ که رقیق باشد یا ساگو دانه یا ار دث با کلمه هر غذای کند
بهمدم و عمل از دراد باشد بنوشانند و آشجوی رقیق که در آن قدری آب لیموی کا غذای و نبات آمیخته باشند بنوشانند و اگر
آشجوی از انگش پیل باری دست سازد الطف و ایض خواهد بود و برای تصفیه هوای مکانی دهان کبریت در هوای
مکان رسانند و سرکه و آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان علیل بپاشند که از آن نهر از هوا کم میشود و آکسیجن که در سرکه
زیاده است از آن جدا شده در هوای اینزه و از آن هوا صاف میشود و قسم ثانی اسکار لینا آنهمه است بعد از آن
علیل در مکان وسیع و تصفیه هوای مکانی سرکه آب سرد یا گرم آمیخته وقت شدت همی بذریده آشف بر بدن بار بار طلا ساند
و بعضی از دکا کثران دین قسم مرض طلاق کردن روغن کفیر یا هم خنجر بر بدن علیل نافع دانند بدو وجه اول اینکه در ابتدای
مرض از آن بر بدن سردی حاصل میشود دوم آنکه وقت اختلال مرض هرگاه سبوسه ساقط میشود بسبب طلاق کردن روغن این
سبوسه چرب شده بر بدن می افتد و در هوا سبوسه و فاش نمیکرد و در عالمگیر شایع نمیشود و هم در ابتدای مرض بنوشانند این کالایا
که در مقدار زیاد پانزده گرم باشد هم از تقویت گل با بونه یا آب سلوله می کنند خصوصاً هرگاه مرض شکایت تهوع و غثیان
دانسته باشند و زبان چکه آلود و بزرگ خاکستری بود و اگر خود بی باور آمده باشد درین وقت لیستر از فردل سحوق درست
ساخته بر جگر گذارند و تاده پانزده دقیقه بر آن دارند و او بهیچ حزن و شل سگینش پودر که در وزن کمی قلیل بود و آب سلوله
حکمرده بنوشانند یا سو و آکار بناس یا پلاس بای کار بناس همراه ساسک است یا با تگرون است و آب حکمرده بنوشانند تا قی
در شود و اگر نفع یان باشد هوای سر تراشیده سرکه و آب سرد یا آنچه از میاه باره مناسبت دارند در آن پارچه تر کرده بر سر نهند
و اگر قبض شکم باشد مسل پس بعد از قلیل از شل سلفیت آهن سوزا یا سگینش یا سلفاس یا روغن پید انجیر یا سفوف چاکسین
بنوشانند و اگر قلیل وزن باشد مسل بنابر آنست که درین قسم خود ضعف پیدا کند اگر مسل در مقدار زیاد داده شود ضعف زیاده
خواهد شد و هرگاه ورم حلق زیاده بود برای دفع اذیت آن بخار آب گرم در حلق رسانند و کاسک نفوذ نیست اگرین در کای
اوش آب حکمرده از قلم موئین بر ورم درین و حلق طلا سازد یا کچک اسفیل و آب ساده با انسا صفت با هم آمیخته بر ورم حلق
طلا سازد ایضا که سرکه یک تصفه و آب ساده سه حصه با هم آمیخته از آن بگرم غرغره سازند و ایضا مالاکه یا سگینش پودر
در تمام امشت تمام آب ساده آمیخته از آن بگرم غرغره سازند و اگر بسبب دیادی ورم حلق تغیر ممکن نباشد و درین وقت

در

سلفیوس ایستو ایلوٹ یکد رام یا ہشت اوٹس آب سادہ حکمرانہ ہندو زراۃ یا آلہ خساص کہ موسوم بہ
اسپری پچہ ہست یا بطور نفوس و درہن رسانند ایضاً مالہ پٹاسی پر سنگناس یکد رام و ہشت اوٹس آب سادہ حکمرانہ ہندو
آلات مذکورہ تاحلق و درہن رسانند و باید دانست کہ استعمال پٹاسی پر سنگناس در غرغره و ہم بطور طلاء برای اصلاح
زخم حلق و درہن دفع عفونت است و بجای آب مشروب آب محض از لیموی کاغذی یا ترہندی بنوسانہ صفت بہ
ترش کردہ از لیموی کاغذی پنج شش عدد قطعہ قطعہ کردہ در ظرف چینی اندازند و بالای آن آب گرم کہ یک آثار باشد
بریزند و سربستہ نگہ دارند چون سرد شود در پارچہ سفید مقطر کردہ قدری نبات سفید در آن حل کردہ وقت تشنگی ہر قدر کہ چار
بنوشند نوشتہ صفت آب ترش کردہ از ترہندی بگہر تہلب ترہندی یعنی مغز ہشتہ آن کیل وٹس و در ظرفی انداختہ آب سرد
بست اوٹس بر سر آن ریزند و بعد ملائم شدن ترہندی آب را صاف کردہ نگہ دارند و وقت تشنگی بعلیل چہرہ آنکہ نوشند نوشتہ
لیکن جایکہ قبض شکم باشد آب ترہندی نوشانند و جایکہ شکایت قبض نباشد آب محض از لیموی کاغذی نوشانند و در غذا
مریض غنی گوشت بز یا گاو یا مرغ ہر چہ کہ مناسب داند خوب قوی بخشد و شیر مادہ گاؤ و زردہ بیضہ نیم ہشت خوراند و گاہ
از خوراندن اغذیہ ضعف و کمزوری رفع نگردد شراب پورٹ وین یا براندی یا سکی ہمراہ بارک یا کینین و ایمونیا کارناس
بنوشانند و این شش نسخہ میباشند ہر چہ مناسب و میسر شود نوشانند و اگر محتجب از شراب بود آنرا ایمونیا کارناس ہمراہ آب
گوشت یا آب سادہ حکمرانہ بنوشانند و قسم ثالث کہ اسکارلینا ملگناست ناچہ در علاج ٹائفس فیور نوشتہ شد بعل آرد
و ہر گاہ ہیوٹی زیادہ بود آب سرد از دور بر سر ریزند و اگر درد در حلق زیادہ شود ناچہ در قسم ثانی برای تذکرہ آن نوشتہ شد
بعل آرد و درین قسم نوشانیدن کلورائڈ آف پٹاس کہ یکد رام از ان در بست اوٹس آب سادہ حکمرانہ باشند وقت تشنگی
ہر قدر کہ چار بنوشند نوشتہ صفت و درین قسم ہم ادویہ مقویہ مثل ٹائفس فیور از اول سید ہند و ہما اکن در حفظ قوت
مریض گوشتند و ناچہ ضعف قوت بود از ان احتراز نمایند و ہر گاہ در حالت ڈرپسی کہ عبارت از اتجاع آب در شمای
خانہ در جلد و ظہور اناسارکای یعنی استفای لحمی است مریض مبتلا شود اول بولٹس از تخم کتان و خردل حقوق کہ بستہ حصہ کتان
باشد درست کردہ ہر پارچہ آلودہ برگردہ ضا د سازند و ہل کہ مخرج آب رقیق باشد مثل میگشیا سافاسن یا مطبوخ برگ سنای کی
یا سفوف بیلک بپزند نوشانند و اگر سفوف ایلا شیر کہم کہ آن مثل کینین جو ہر صنفی قسمی از تخم خفطل است از دوازہم حصہ گرین
ششم حصہ آن ہمراہ آب سادہ بعد و دو ساعت بنوشانند بلخ باشد لیکن بنوشانیدن این دوا است کہ اسہال
شروع شود و همچنین بکچوری ٹیکس از پنج قطرہ تادہ قطرہ ہمراہ بکچر استیل کہ ہمین قدر بودہ باشد روزانہ شہ بار نوشانند و اگر از شہ
محتجب بود سفوف بکچوری ٹیکس نیم گرین ہمراہ آب آہر کہ پنج قطرہ باشد آہستہ بنوشانند و درین وقت کہ صورت استفقا
شود مریض اد آب گرم نشانیدن یا بخار آن بدیش رسانیدن و لباس گرم پوشانیدن تاکہ ہمیشہ جلد عرق شود ماند
بسیار مفید است زیرا کہ ازین تدبیر ادرار نشود و گردہ را از کار خود فرصت شدہ آرام حاصل میگردد و از ان در دم و ازب آن

بجای آب مشروب آب محض از لیموی کاغذی یا ترہندی بنوسانہ صفت بہ
ترش کردہ از لیموی کاغذی پنج شش عدد قطعہ قطعہ کردہ در ظرف چینی اندازند و بالای آن آب گرم کہ یک آثار باشد
بریزند و سربستہ نگہ دارند چون سرد شود در پارچہ سفید مقطر کردہ قدری نبات سفید در آن حل کردہ وقت تشنگی ہر قدر کہ چار
بنوشند نوشتہ صفت آب ترش کردہ از ترہندی بگہر تہلب ترہندی یعنی مغز ہشتہ آن کیل وٹس و در ظرفی انداختہ آب سرد
بست اوٹس بر سر آن ریزند و بعد ملائم شدن ترہندی آب را صاف کردہ نگہ دارند و وقت تشنگی بعلیل چہرہ آنکہ نوشند نوشتہ
لیکن جایکہ قبض شکم باشد آب ترہندی نوشانند و جایکہ شکایت قبض نباشد آب محض از لیموی کاغذی نوشانند و در غذا
مریض غنی گوشت بز یا گاو یا مرغ ہر چہ کہ مناسب داند خوب قوی بخشد و شیر مادہ گاؤ و زردہ بیضہ نیم ہشت خوراند و گاہ
از خوراندن اغذیہ ضعف و کمزوری رفع نگردد شراب پورٹ وین یا براندی یا سکی ہمراہ بارک یا کینین و ایمونیا کارناس
بنوشانند و این شش نسخہ میباشند ہر چہ مناسب و میسر شود نوشانند و اگر محتجب از شراب بود آنرا ایمونیا کارناس ہمراہ آب
گوشت یا آب سادہ حکمرانہ بنوشانند و قسم ثالث کہ اسکارلینا ملگناست ناچہ در علاج ٹائفس فیور نوشتہ شد بعل آرد
و ہر گاہ ہیوٹی زیادہ بود آب سرد از دور بر سر ریزند و اگر درد در حلق زیادہ شود ناچہ در قسم ثانی برای تذکرہ آن نوشتہ شد
بعل آرد و درین قسم نوشانیدن کلورائڈ آف پٹاس کہ یکد رام از ان در بست اوٹس آب سادہ حکمرانہ باشند وقت تشنگی
ہر قدر کہ چار بنوشند نوشتہ صفت و درین قسم ہم ادویہ مقویہ مثل ٹائفس فیور از اول سید ہند و ہما اکن در حفظ قوت
مریض گوشتند و ناچہ ضعف قوت بود از ان احتراز نمایند و ہر گاہ در حالت ڈرپسی کہ عبارت از اتجاع آب در شمای
خانہ در جلد و ظہور اناسارکای یعنی استفای لحمی است مریض مبتلا شود اول بولٹس از تخم کتان و خردل حقوق کہ بستہ حصہ کتان
باشد درست کردہ ہر پارچہ آلودہ برگردہ ضا د سازند و ہل کہ مخرج آب رقیق باشد مثل میگشیا سافاسن یا مطبوخ برگ سنای کی
یا سفوف بیلک بپزند نوشانند و اگر سفوف ایلا شیر کہم کہ آن مثل کینین جو ہر صنفی قسمی از تخم خفطل است از دوازہم حصہ گرین
ششم حصہ آن ہمراہ آب سادہ بعد و دو ساعت بنوشانند بلخ باشد لیکن بنوشانیدن این دوا است کہ اسہال
شروع شود و همچنین بکچوری ٹیکس از پنج قطرہ تادہ قطرہ ہمراہ بکچر استیل کہ ہمین قدر بودہ باشد روزانہ شہ بار نوشانند و اگر از شہ
محتجب بود سفوف بکچوری ٹیکس نیم گرین ہمراہ آب آہر کہ پنج قطرہ باشد آہستہ بنوشانند و درین وقت کہ صورت استفقا
شود مریض اد آب گرم نشانیدن یا بخار آن بدیش رسانیدن و لباس گرم پوشانیدن تاکہ ہمیشہ جلد عرق شود ماند
بسیار مفید است زیرا کہ ازین تدبیر ادرار نشود و گردہ را از کار خود فرصت شدہ آرام حاصل میگردد و از ان در دم و ازب آن

بر طرف می شود و صحت حاصل گردد و مادام که کرده صبح نشود تدبیر در راهل نیارند و سرپ فیری ایو و امیله همراه روغن جگر باهی بنوشانند و این دوا را چندان بنوشانند که علامات کمزوری و رقت خون بر طرف شوند و آمدن سفیدیه سفید در بول موقوف شود باقی آنچه امراض دیگر درین قسم پیدا شوند علاج آن نمایند لیکن هرگاه سیلان گوش پیدا شود در آن غور و تامل نمایند پس اگر ریح از حرم مجری خارج ثقبه آمده باشد همین جاورم بود علاجش فرمایند تا ورم در داخل ثقبه نبرد و اما اگر ریح از داخل ثقبه آمده باشد آنرا از نهارد بند نکند که آن مورت آفات است ایضا باید دانست که گاهی از نهاده نوشیدن و با استعمال این بلاد و نا هم ازیت حلق و سرخی بر وجه و بدن پیدا میشود و از آن شعبه اسکار لثینا میشود و خصوصاً در عورات که بلاد و نا را اکثر ذرمولات با استعمال می کنند پس هرگاه صاحب مرض اسکار لثینا نزد طبیب حاضر شود و خاصه که زن باشد اول از آن استیضای فرمایند که بلاد و نا خورده است یا نه اگر اقرار خوردن و استعمال نمودن آن بطور جمول غیره کند در علامات دیگر غور کرده رفع التباس نمایند و گفتار و اما قسم ششم از ایرپ لث فیور پس و تکیو فیور است که آنرا اندی هم گویند و اکثر اسکار لثینا را و اما بضم رای موله و سکون و او و فتح سیم و سکون لث و کسرتای سندی و فتح کات و سکون لث یعنی شل و ما یزیم هم آمده اینهم از جمله حیوانات لازم است که همراه آن در اعضا و گاهی ورم غده های زیر فک اقل و غده های گردن و اریه و همیشه سرخی بر جلد بدن و مان ظاهر میشود و پیشتر از روز سوم تا پنجم سرخی ظاهر میشود و گاهی از روز اول جلد سرخ میگردد و این حتی اکثر از هشت روز تا ده روز ماند و گاهی از آن زیاده هم مکت کند السبب سبب آن در خاص است لیکن تا حال بحقیق نه رسیده که نباتی است یا حیوانی لیکن بدانکه رای در باره و تکیو فیور است که این حتی سبب هر حیوانی یا نباتی که در جبهه هوا می باشد مثل حیوان خرد یا تخم نبات خرو پیدا میشود چنانکه از آن هم میسر یا حبه یا حبه حادث میگردد این که این حیوان یا تخم نبات خرد بذریعه هوا در بدن انسان اقل میشود و در جوف می رود و از بدن غذای خود گرفته کبیر و کثیر میشود تا آنکه در دوران خلج در ملخ و اعضای دیگر رفته با آنها ازیت میابد و از اذیت آن حتی و او جلد در اعضا پدید می آید و مادام که در خون است و از تغذیه آنست این حیوان یا تخم نبات غذای خود بگیرد و چون ماده غذای آن در خون نماند از آن خارج میشود و از خروج آن صحت حاصل گردد و ایضا ویده میشود که این هم مثل دیگر امراض افقه عامه شایع میشود و گاه در جای یک دو کسب اهم غرض میگردد و اکثر این حتی یکبار در عمر انسان عارض میشود العلماء است گاهی قبل از آن علامات مندره حتی عموگام یافته میشود چنانکه کبیر مذکور شد و اما اکثر این است که دفعه عارض شود و وقت عارض گاهی سردی و گاهی گرمی مکرر معلوم میگردد و در سردی و در بدن خصوصاً در مفاصل مفاصل انگشتان و کمر درد پیدا میشود و گاهی در یک عصب درد زیاد میشود و هر جا که باشد و گاهی در کبیر شیم و گاهی از پس گوش در شروع شده تا شانه و دست می رسد و گاهی در مفاصل کبیر زیاد اذیت می باشد و بعد آن تب حادثی آید و جلد بدن زیاده گرم و خشک بود و اکثر نفخ سرخ می باشد و گاهی با شدت حرارت جلد نفخ می باشد و با شدت اذیت در سردی و پس گوش زیر آفتان

ساده و در این فصل
بزرگ این علل و این
هست که با سه اول
پس اگر ریح از حرم
ثقبه آمده باشد
آنرا از نهارد بند
نکند که آن مورت
آفات است ایضا
باید دانست که
گاهی از نهاده
نوشیدن و با
استعمال این
بلاد و نا هم
ازیت حلق و
سرخی بر وجه
و بدن پیدا
میشود و از آن
شعبه اسکار
لثینا میشود
و خصوصاً در
عورات که بلاد
و نا را اکثر
ذرمولات با
استعمال می
کنند پس هرگاه
صاحب مرض
اسکار لثینا
نزد طبیب
حاضر شود و
خاصه که زن
باشد اول از
آن استیضای
فرمایند که
بلاد و نا
خورده است
یا نه اگر
اقرار خوردن
و استعمال
نمودن آن
بطور جمول
غیره کند
در علامات
دیگر غور
کرده رفع
التباس
نمایند و
گفتار و اما
قسم ششم
از ایرپ لث
فیور پس و
تکیو فیور
است که آنرا
اندی هم
گویند و اکثر
اسکار لثینا
را و اما بضم
رای موله و
سکون و او و
فتح سیم و
سکون لث و
کسرتای
سندی و فتح
کات و سکون
لث یعنی شل
و ما یزیم
هم آمده این
هم از جمله
حیوانات
لازم است که
همراه آن
در اعضا و
گاهی ورم
غده های
زیر فک اقل
و غده های
گردن و اریه
و همیشه
سرخی بر جلد
بدن و مان
ظاهر
میشود و
پیشتر از
روز سوم
تا پنجم
سرخی
ظاهر
میشود و
گاهی از
روز اول
جلد سرخ
میکردد و
این حتی
اکثر از
هشت روز
تا ده روز
ماند و
گاهی از
آن زیاده
هم مکت
کند السبب
سبب آن در
خاص است
لیکن تا
حال بحقیق
نه رسیده
که نباتی
است یا
حیوانی
لیکن
بدانکه
رای در
باره و
تکیو
فیور است
که این
حتی سبب
هر
حیوانی
یا نباتی
که در
جبهه
هوا می
باشد
مثل
حیوان
خرد یا
تخم
نبات
خرو
پیدا
میشود
چنانکه
از آن
هم میسر
یا حبه
یا حبه
حادث
میکردد
این که
این
حیوان
یا تخم
نبات
خرد
بذریعه
هوا در
بدن
انسان
اقل
میشود
و در
جوف
می رود
و از
بدن
غذای
خود
گرفته
کبیر
و کثیر
میشود
تا آنکه
در
دوران
خلج
در
ملخ
و
اعضای
دیگر
رفته
با
آنها
ازیت
میابد
و از
اذیت
آن
حتی
و او
جلد
در
اعضا
پدید
می آید
و مادام
که در
خون
است
و از
تغذیه
آنست
این
حیوان
یا
تخم
نبات
غذای
خود
بگیرد
و چون
ماده
غذای
آن
در
خون
نماند
از
آن
خارج
میشود
و از
خروج
آن
صحت
حاصل
گردد
و ایضا
ویده
میشود
که
این
هم
مثل
دیگر
امراض
افقه
عامه
شایع
میشود
و گاه
در
جای
یک
دو
کسب
اهم
غرض
میکردد
و اکثر
این
حتی
یکبار
در
عمر
انسان
عارض
میشود
العلماء
است
گاهی
قبل
از
آن
علامات
مندره
حتی
عموگام
یافته
میشود
چنانکه
کبیر
مذکور
شد
و اما
اکثر
این
است
که
دفعه
عارض
شود
و وقت
عارض
گاهی
سردی
و گاهی
گرمی
مکرر
معلوم
میکردد
و در
سردی
و در
بدن
خصوصاً
در
مفاصل
مفاصل
انگشتان
و کمر
درد
پیدا
میشود
و گاهی
در
یک
عصب
درد
زیاده
میشود
و هر
جا
که
باشد
و گاهی
در
کبیر
شیم
و گاهی
از
پس
گوش
در
شروع
شده
تا
شانه
و دست
می
رسد
و گاهی
در
مفاصل
کبیر
زیاده
اذیت
می
باشد
و بعد
آن
تب
حادثی
آید
و جلد
بدن
زیاده
گرم
و خشک
بود
و اکثر
نفخ
سرخ
می
باشد
و گاهی
با
شدت
حرارت
جلد
نفخ
می
باشد
و با
شدت
اذیت
در
سردی
و پس
گوش
زیر
آفتان

قاعده راس خاصه زیاد میشود و در حدقه چشمان هم در روزیاده محسوس میگردد و اکثر وقت شدت هر قدر میسر است چنانچه
 در بینی و حلق و قصبه ریه سرخ میشود و این سرخی چشم چنان میماند که از زیاده گریه کردن سرخ میشود و تشنگی زیاد و
 زبان سرخ بود و گاهی در حلق هم میشود و چنانکه در قسم اول اسکار لیتیکه خالص است در دیدن گاهی قی هم درین نمی
 می آید و گاهی تشنگی در عضلات بدن تشنگی و صدد میشود و در غده های گردن که پوزی سرخ خوانند فک اسفل در ورم زیاد میشود
 و در بعضی رقی ورم ضمیمه هم پیدا میشود و آنها هرگاه در ورم ضمیمه پیدا میگردند پس تا زوال تشنگی باقی میماند و گاهی روز اول زغرف
 می آید و گاهی روز دوم از آن و اکثر روز سوم یا چهارم سرخی اول بر جلد کف دست و پا ظاهر میشود و بعد به تمام بدن تمام میگردد
 و چون سرخی با تمام بدن ظاهر شود چنانکه کم یا زیاد شود و در بعضی در کمال ضعف باقی میماند و درین حال یکروز و روزمانده بود
 باز هم موسوم به سکنه ری میماند و آید و همراه آن قی هم زیاد میماند و علامات و اعراض سابقه سکنه ری میماند و سکنه ری بعد
 همین روز یا روز دوم بعد عروق چنانچه ثانیه شود که یکساعت طول میبرد و بعد از یکساعت چنانچه سکنه ری میماند و هرگاه این شود
 هم تمام و کمال یک روز و روز بعد بر بدن بروز ظهور نماید این چنانچه سکنه ری هم زائل میشود و بپایان میبرد و در او جلع مبتلا
 میماند و هم باید دانست که گاهی در بعضی زمین در علامات مذکوره درین فرقی هم دیده میشود و تشنگی در مفاصل زیاد و تشنگی
 کم بود و گاهی تشنگی پیدا شده بر طرف میشود بلکه باقی میماند تا اینکه سرخی پیدا شده بعد از چند روز زغرف سرخ ظاهر میشود و در این
 هم گاهی بعد از ششم یا هفتم یعنی گادرس و گاهی گوچک است مثل دانه خفاش میمانند و گاهی بعد از احوال چنانچه سرخی تا دانه خفاش
 در بعضی اوقات دانه های سرخ و سرخی بر جلد ظاهر میشود و باز دانه های سرخ درین چنانچه طبع باقی میماند
 بسبب جلع خون در جگر و بسبب آن مقدار بواسیر زیاد میشود زیرا که خون از جگر بسوی دل به دشواری میروند و گاهی
 کبد صفرا زیاد پیدا میکند و بسبب آن قی و اسهال زیاد میشود لیکن درین کسان بواسیر زیاد نمیشود و گاهی درین
 زیاد اثر زهر زنبورکها بر سبب آن قی می آید و تشنگی غذا کم و تشنگی میماند و بسبب آن دانه
 دهن خراب میگردد و در بعضی چیز از دانه وقت بر اصلت خود محسوس گردد و بلکه یا تخ یا تغه یا زیاد بکین محسوس میشود و گاهی اختلاط
 نفوس زیاد میشود که یک قرعه ضعیف و یک قرعه قوی میکند و ضعف نهضت زیاد میشود و العلاج علاج خاص آن تا حال پیدا
 نشده لیکن علاج اعراض آن باید کرد پس اول وقت شدت چنانچه در حوض سسی آب که حرارت آن در امتحان تهرما میگردند و پنج
 یا صد درجه باشد نشانند و بعد نشانند در آن آب سرد آب مذکور ریزند تا به درجه شصت و پنج حرارت آب حوض برسد
 آن زمان مریض را بآوردند بدن خشک کرده لباس پوشانند یا سر که همراه آب سرد یا آب نیم گرم آمیخته بر بدن بپوشانند
 و اگر در سر و گرمی راس زیاد بود سر که آب سرد آمیخته پارچه بان تر کرده بر سر بپوشانند و برای تسکین عطش آنچه در علاج تشنگی
 نوشته شده استهای بارده نوشانند مثل آب شوی رقیق محض آب لیموی کاغذی و غیره و اگر خود اسهال نباشد سلفی آب سرد
 یا سکنه شیا سلفاس یا سکنه این بود و نوشانند و وقت شب ای تعریف و تسکین و صبح در سس بود و خوردند و برای رفع اوجاع این

که بعد جمعی شدت میکند بر و مانند پلاس از ده تا پانزده گرین و الیو داسا پلاس تانج گرین و سلوشن مار فیا بست قطره در دوازده
 آب ساده حل کرده بعد شش شش یا هشت ساعت بنوشانند که ازین در او جاع نفع کثیر حاصل میشود ایضا
 هرگاه درد اعضا شدت کند مار فیا یا افیون مقدار کثیر خوراندند و ازین خالص نشوند که مضر برای دماغ خواهد بود ایضا
 برای تسکین او جاع کلورل یا سدریت همراه مار فیا بنوشانند ایضا که کلورل یا سدریت یا بروما ساسپاس بنوشانند
 اگر در بسیار شدت پیدا باشد بروما ساسپاس و کلورل یا سدریت و مار فیا هر سه دوازده یا بیست و نه بنوشانند ایضا
 بنگوهای سائیس و دودرام آب ساده آمیخته بنوشانند لیکن در بعضی جوان اگر ازین مقدار قلیل چند مفید خواهد بود و ایضا
 باید دانست که هرگاه اختلاج خون در جگر زیاده باشد درین وقت از نشاندن مرص در آب گرم نفع کثیر حاصل میشود و بعد
 بر آوردن از آب خوراکی بنویسند پل پل نونج گرین و پلریای کپونانج گرین وقت شب برای تصفیه جگر بسیار مفید است و صبح کن
 سلفیت آت میگنشی همراه لاکر ایونیا سیلینس آب ساده بنوشانند یا بنوشانند سولیزو در زیاده نفع است
 و بعد صحت و زوال مرض چون جگر بخوبی کار ندهد و اشتهای طعام صاف نباشد ناشر میور یا مک الیو داسا بست حینوز
 بنوشانند و هرگاه درد در دین جمعی در عضوی خاص باشد از سلوشن مار فیا که در آن مار فیا از ششم حقه گرین تا چهارم حقه آن
 باشد زراقه در جلد آنجا دادن بسیار مفید است و هرگاه درد اعضا زیاده باشد بروما ساسپاس بست گرین همراه بنگو بلا دونا
 که از پنج قطره تا ده قطره باشد آب ساده که در او سلوشن بود آمیخته روزانه کریم دود و یا سه سه ساعت بنوشانند ایضا
 و اگر وقت شب در وقت شدت او جاع اول مرص را ده پانزده دقیقه در آب گرم بنوشانند و بعد از ده دقیقه بنوشانند
 بسیار مفید میشود و گاهی درین مرض از زیاده آدن عرق و همچنین از اسهال کثیر خود بخود آید فاما تمام حاصل میشود پس هرگاه
 شدت عرق یا کثرت اسهال که عارض شود مشاهده نمایند بی آنکه مویدی بضعف کثیر شود علاج نکنند و بنشینند سازند و اگر شدت
 آن خالص نشوند اما هرگاه بعد از اطرا رسیده خود مرض شود علاج حسب مناسب با آنچه مکرر نوشته شده نماید و آنچه
 ضعف و درد اعضا درین مرض بعد زوال جمعی باقی می ماند برای دفع آن کین دروغن جگرهای بنوشانند و اغذیه
 مقویه خوراندند و هر که شراب خوار باشد او را وین شراب یا شراب برانگی یا پورث وین شراب بنوشانند و آنکه از آن
 مجتنب باشد او را میونیا کار بناس همراه مطبوخ باکر بنوشانند و دیگر آنچه از اعراض محتاج علاج شود و شدت
 کند علاجش نمایند اما قسم هفتم از ایرپ نف فیورس ایری سلس کسب الف و سکون یا ی نشانه سختی و کسری ای همای و
 سکون یا ی نشانه سختی و کسری بین ممله و سکون بای موحده فارسی و کسر لام و سکون بین ممله یا خود او لغت
 لاشن است بمعنی سرنخی و در لغت انگریزی آنرا روز هفتم رای ممله و سکون و او وزای جمعه بمعنی گلاب است و مراد
 از انهم سرنخی گلانی رنگ است و اول سرنخی آن گلانی رنگ بود و هرگاه بعد کمال رسد رنگ از غولی گردد و با بجمه انهم
 پی است لازم که در آن سرنخی بر جلد بدن ظاهر میشود و گاهی در آن نقل میشن یعنی درم حار و غشای خانه دارد و بنفشه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

پیدا میشود و گاهی ریسم هم پیدا میگردد خصوصاً جاییکه غشای خانه دار زیاد است مثل حلقه بالای چشم که در آن این غشای زیاد است
و گاهی این مرض فقط بروجه می افتد و بعد آن زایل میشود و گاهی اول بروجه حادث میشود و بعد دو سه روز از وجه منتقل شده بر
جلد راس میرود و از آنجا که بدن گردش کرده میرسد اما هرگاه بر جلد سر رسد آن زمان خون بپاکت غالب
میشود زیرا که درین وقت و در سر عظیم پیدا میگردد و گاهی نریان و بیوشی و گاهی همراه این هر دو تشنج قلیل و ارتعاش و در غشای
بین و در جلدین پیدا میشود و چون این علامات یافته شود لیل ورم که ام غشای از غشیه و مانع بود و درین وقت این
اکثر لعل و بیوشی مبتلا شده با یک گیرد و هرگاه ورم حار چار غشای خانه دار بقوت میرسد و فساد و غشای مذکور زیاد
پیدا شود و درین وقت ریسم هم پیدا میگردد و لیکن در ورم و وجه ریسم کثری افتد و در حلقه چشم بپاکت علی البته قدری ریسم
ظاهر میشود اما هرگاه این ورم بر جلد دست یا پا زیاد شود درین مواضع هم ریسم پیدا میشود و لیکن هرگاه درین مواضع
در ورم غشای خانه دار ریسم پیدا میشود درین وقت این مرض با غشای دیگر منتقل نمی شود بلکه در عضو یک ریسم پیدا شده
و تا جایماند و اما علامات قسم ثانی که شراکات است و بسیار رسیدن ریسم پیدا میشود پس اکثر از رسیدن ریسم بر یا فوج
یا بروجه میشود و هرگاه در فوج ریسم است و در حد و شای این مرض باشد چنانکه در قسم اول مفصل نوشته شده از ورم کلان
و کوچک که بر بدن رسد خصوصاً بروجه و یا فوج این مرض پیدا میشود و اینها باید دانست که هرگاه ریسم بر بدن نجوی رسد
که کناره های ریسم است و صاف باشد مثل ریسم ششیر یا کار و نشتر از آن این مرض کمتر میشود اما هرگاه ریسم چنان بر بدن
رسد که کناره های آن کج باشد و زاویه دارد آن زیاد بود مثل ریسم چوب و غیره از آن این مرض زیاد حادث میشود
و گاهی هرگاه ریسم تا غشای ریش و در رسد از آن هم زیاد این مرض متولد میگردد و با جلد هرگاه بعد از ریسم این مرض حادث میشود
اکثر کناره ریسم و گاهی قریب ریسم سرخی پیدا میشود و چون بر کناره ریسم سرخی حادث شود کناره های آن غلیظ و سرخی
و ریسم که از آن جاری بوده خشک و منبسط میگردد و اکثر یک روز قبل از ظهور سرخی بیمار قدری احساس حرارت در بدن
خود مینماید و بعد از آن حرارت تب می آید پس اگر مرض تنها در جلد بود تب قلیل می آید و اگر تا غشای خانه دار ورم و سرخی بر
تب دارد و قوی می آید و اینها چون تا غشای خانه دار ورم حار برسد ورم ظاهر هم زیاد می باشد و هرگاه که ورم سر
انگشت نهاده و کمتر کنه نشان غمز در لحم باقی ماند سبب اینکه قدری آب در غشای مذکور از عروق و خون ریخته در آن مجتمع میشود
و درین وقت بر سرخی قدری سیاهی دیده میشود و اگر زیاد آب در غشای مذکور جمع شود و یا زیاد ورم سرخی و صلابت
و درختندگی هم در ورم جلد محسوس میشود من بعد اگر علاج نه کرده شود سرخی روز بروز زیاد و عام بر بدن میشود
و تا هشت روز روز بروز زیاد میشود و بعد هشت روز هنوز بخود یا از علاج کم میگردد و اگر کم نشود بعد هشت روز می
سکندری که مثل تب و قی و تب پیدا شد آن ریسم می آید حادث میشود و در جلد بدن ورم زیاد میشود و گاهی آید که
اکثر بر آب بر جلد بدن پیدا میشود و در آن آب ریسم دیده میشود و هرگاه بر ورم جلد انگشت نهاده و مخصوص کنه و سبب

در غشای بالایی چشم غشای خانه دار زیاد است و در آن ورم زیاد پیدا می شود

و اینها بزرگند و نشانند که مضرست بلکه عوض آن نوشتن این شورهای کم و تنگ اسفیل اقتصار کنند و چونکه درین مرض هم
حرقت و سوزش بر جلد زیاد میباشد پس برای تسکین آن اشیای بارده با فعل مثل سرکه و آب سرد بر جلد نهند چنانکه
در خیانت دیگر ادویه بارده را بر جلد طلا میگردند درین مرض طلا نه سازند که درین مرض مضر میباشد و بسبب آن این
مرض از یک جای دیگر و از عنقوی بعضوی دیگر منتقل میشود اما هرگاه تنها ورم در جلد بود از پاشیدن کشکیا کار نباشد
یا اراوت یا سیده گندم بر آن اراوت و تسکین در حرارت حاصل میشود اما اگر در غشای خانه دار هم باشد و از آن آید بر جلد پیدا
میشود درین وقت از پاشیدن اشیای مذکوره بر آبله تنی و تنگ پشه پید میگردد و از آن مریض متاثری میشود پس درین وقت
اولی آنست که در آب طبخ پوست خشکانش که گرم باشد پارچه فلان را تر کرده فشرده بر ورم نهند یا در طبخ گل بود فلان
یا سنج را تر کرده فشرده بگیرد و بر ورم نهند و چون سرد شود پارچه دیگر که عار باشد تبدیل نمایند و اگر پوست خشکانش گل بود
هر دو را در آب چوبشانه در آن پارچه فلان تر کرده فشرده گرم بر ورم نهند انفع باشد ولیکن چون این تدبیر بر تنگ
نمیشود لهذا وقت متعسر بود آن صمغ عربی محلول آب را که قدری غلیظ باشد از قلم مو بکین ورم طلا سازند از آنکه بسبب
هم به خشک شدن ورم جمع میشود و به آب آن شیر سرد بچیند اگر کلو رین را که دوا سی مرکب از کلو ر فامست از قلم مو بکین ورم
طلا کند مفیدست ایضا طلای گلگیرین هم نافه است و اگر که دام و ازین ادویه پیسه نشود و روغن کنجد طلا سازند و ایضا
باید دانست که هرگاه این مرض از وجهی بوی جلد را سائل وارد و نقل کند یا از بدن بسوی گردن و وجه مائل شود و
خواهد که برود درین وقت ضرورتست که آنرا از رقت باز دارند و بجای که هست مجبوس سازند و منع آن از نقل باین طور نکند
که اصل کاشک نقره را که دو دهم باشد در کاپ او من آب ساده حل کرده از قلم مو بکین گرد ورم بطور خفگی که فی الجمله عین باشد
بکشد تا از آن قدری ورم پیدا شده از نقل کردن مرض مانع شود اما اگر ورم بر جلد سر باشد و آثار فرو آمدن آن ظاهر
نشوند پس زنها را آنرا منع کنند زیرا که فرو آمدن آن از سر بهرست و الا خوف آنست که در سر فرو رود و مودی بهلالت
و بهرم طلا کردن تنگ او دین گرد ورم مذکور برای منع کردن نقل آن قلم مقام کاشک نقره است بلکه اگر ورم بر وجه باشد
درین وقت طلا کردن تنگ او دین از کاشک نقره محلول آب بهرست زیرا که گاهی اثر کاشک نقره محلول آب گرمی باشد
زائل نمیشود پس از آن در وجه بعد صحت عیب پیدا خواهد شد و اثر تنگ او دین باقی نماند و هرگاه ورم و سرنخی بر وجه نباشد
بلکه بر سر و بدن بود غشای خانه دار هم شریک جلد باشد درین وقت از نشتر جابجاء در جلد بعد رسل اینچه زخم پیدا کرده
دهند و بعد آن آب پوست خشکانش که سید سازند تا خون زیاد از زخم جاری نشود تا بسبب آن قدری آب و خون خارج شده
ورم کم گردد و بهرست بهر این تدبیر هم نمی افتد و تعفن و فساد هم در جلد حادث نمیشود و هرگاه ورم هم پیدا نشود بزرگ
از نشتر کشاده هم بپارند و بعد آن روغن کاربو لاک و ایلوت بزرگ طلا سازند و این مریض را گوشت ساده و زرده
تخم مرغ و اینها و پورث وین خوراند و نشانند تا از حدوث ضعف مامون شود و اما قسم هشتم از اینها فیض

که اگر علت لا اثنی عشرین و بلغم اگر نری بلغم یعنی مرض مو تان یا عذاب روی بمری طاعون نامند و اینهم از حمیات
 لازم است که کم و زیاد و دیگر دو مستعدی و شلیع میشود و اکثر مودی به ملک است هر چند میگردد و همراه آن غده های بدن که موسوم
 به لم فتیک گانند متورم میشوند و مراد از این است که آنچه غده های موسوم به لم فتیک که زیر جلد بدن اند و مجاری آب
 برآمده از خون در آنها داخل و از آنها خارج شده آب خون را دور و یکدیگر که بجانب بیرون قلب است میریزانند مگر است که همه متورم شوند
 اما اکثر از آن غده های کردن و غل و در بیمه درین مرض متورم میشوند و هم دلی موسوم به لم فتیک که از مردن خشای خاصه دارد و در
 میشود و بری اگر چه غمضای مختلف الالوان بر جلد بدن پیدا میشوند و این مرض قدیم است و از تحقیق ثابت شده که در بعضی از ملک
 حبش یعنی افریقه پیدا شده در ملک های دیگر مثل عرب و استنبول و غیره که آنجا بخوبی اهتمام در صفای شهرت میسر شد قبل ازین
 در ملک یورپ مثل لندن و ملک روس و فرانس هم رسید و شلیع شده خلق کثیر را کشته بود لیکن از وقتیکه اهتمام در
 صفای شهرت زیاده شد و صورت و شیوع آن در آن ملک بند گردید و تا حال ملک حبش هر سال میشود السبب بمیان
 زهر خاص است که ازان این مرض پیدا میشود و با اینکه حیوانی است یا نباتی یا مرکب از هر دو و پس بخوبی ثابت نشده که یکس از این
 خاص جای که در شهرت کثرت مردم زیاده بود و در ابل و قاذورات و عفونات و آبهای منق و آلوده و گاه های فاسد و پراکنده بود
 مجتمع باشند اکثر پیدا میشود و بقوت و سرعت متعددی و شلیع میگردد و چنانکه مرض هر چند شلیع میگردد و جای که اهتمام صفای شهر
 زیاده است و قاذورات و عفونات نبیند آنجا عالم گیر نمیشود و هم مسکو بود که هر گاه گرمی هوا در ملک حبش بخوبی میسر شد که در شهرت
 سیماپ اگر گرمی هوا کم از شصت درجه و زیاده از شصت و درجه برسد آن زمان در آن مرض آنجا پیدا میشود و درین وقت در آن ملک
 سوزی پیدا شد ویر که هوای آن در فصل حار بسیار گرم میماند و ازین دانسته میشود که از زیاده حرارت این زهر فانی میشود
 و هم وقتیکه این مرض شروع در شلیع خود میکند زهر آن بسیار قوی تاثیر میابد یعنی در اول شروع خود زیاده مملکت است و چون
 از آن زمان تا مدت بطریق آن بگذرد تاثیر آن ضعیف میگردد و در بعضی از آن نجات می یابند اما چگونه این زهر در بدن داخل میشود
 و چگونه شلیع میگردد پس مجربین تحقیق میگویند که اکثر این زهر از راه مسام جلد در بدن داخل میشود و از لباس مرطوب بدن
 صحیح میسرود و همین دریه عام و شلیع میگردد و الهامات بر آنکه در ابتدا این مرضی مثل دیگر حمیات شروع میشود لیکن در حیات
 شدت آن بسته قسم اند اول آنکه قلیل و خفیف باشد و در آن تب قلیل و در سر بود و سینه چهار خالف سینه صحیح میباشد و در این
 بود و گاهی قوی هم آید و درین قسم خفیف الاعراض اورام دارد که منکحل کم دید میشود و اگر پدید آید قلیل میباشد و بزودی محو میشود از آن
 میشود و درین قسم غفیل و ملک قلیل است و این قسم و تهنیکه شلیع مرض بعد از دیاد کم میشود و حادث میگردد و وقت صحیح درین قسم
 خفت در جمیع اعراض آن میشود و بعد گذشتن دو پاس از روز جمعی یا دیگر اعراض شدت و زیاده میماند و شلیع هم در آن
 مرخص فته حالت مثل حالت سکران قوی الکریه یا سکران مثل آنکه تاب رفتار نداشته باشد و در شستن و راه رفتن هر
 باطل میشود و استراحت نتواند و پای آن بر زمین قائم نمیشود و بر روی علیل هم آثار سکر ظاهر میشود مثل آنکه چنانکه سخن

آرستو استنود در کتاب اول
 از اینجاست که گوید که اورام شود
 و اگر بنگاریم بنابرین حرف باطلست
 از اینهم خوبتر است که در کتاب

می شود و کلام با فصاحت ادا کنند و فحشیان غالب بود و قوی می آید و در قی صفرا و اولاً غاصح می شود و منشی سیاه رنگ در قی
پیدا می آید و اکثر اسهال عارض می شود و تب گاهی زیاده و گاهی کم می ماند لیکن بغض همیشه سرخ و لین بود و گاهی نریان و اختلال
حواس هم می باشد و این نریان گاهی قوی و گاهی ضعیف می باشد و گاهی همراه نریان و ثوب و غضب حالت مشابه به حال مانیا
بسیب هم می نماید و مانع هم پیدا می شود و در روز اول که ابتدای مرض بود زبان طب می باشد و در وسط آن سفیدی بود و
بر کناره بلوک زبان سرخی دیده می شود و در روز دوم یا سوم زبان خشک و سیاه می شود و برگشت در میان دندان عثای سیاه رنگ
پیدا می شود و بول مرصع بسیار سرخ می باشد و گاهی در آن خول هم مقدار قلیل می آید و اکثر درین قسم بول در گرده پیدا می شود
و بسبب آن قلت با احتیاس بول پیدا می گردد و و اینها در روز دوم یا سوم غده های گردن و لثله واریه متورم می شوند و در لثله
در اعصاب بدن هوای راس کف دست و کف پا و دیگر اعضای بدن هر جا که بر آید بر می آید و همچنین باغهای مختلف الاوان جلد
ظاهر می شود و اکثر روز چهارم یا پنجم در شدت بیوشی مرضی هلاک می شود لیکن گاهی بیمار ازین حالت نجات یافته زنده می ماند
پس اگر بیمار لائق سلامت است در آن روز خامس اول زبان نرم می شود و بر جلد بدن عرق می آید و اورام غده مذکوره
کم شده زایل می شوند یا در آن رحم افتد یا صلا می شود و اگر کار بکل هم موجود باشد از او زیاد روزانه که خاصه کار بکل
مستخرج شد و بر یک حال ماند و هنگامی که بر جلد بدن پیدا شده بود زایل می شود و در هفتم مرض دفع شده ضعف و نقابت باقی
می ماند و ششم ثالث آن که مملک قوی است در آن این اعراض که مذکور شد بر کمال قوت وحدت می باشد مثل ثانی نفس فیور مملک
قوی و اکثریت ضعف مرضی مثل مرده بر بستر افتاده ماند و بغض ضعیف و سرخ می باشد و داغها که بر بدن پیدا می شوند در قسم
کبیر سیاه می باشند و مرضی نه روزی بیوش می شود و بر لب و ناخنهای سیاهی غالب می گردد و درین حالت مرضی از سبت و چهار
ساعت تا چهل ساعت هلاک می شود و گاهی بعد چهل ساعت هلاک می شود و اعراض قلیل و ضعیف می شود و بغض قدری قوی
می گردد و بر جلد قدری گرمی ظاهر شده و چشم سرخ و زبان خشک و سرخ شده تب قائم می گردد و در روز ثالث این غمی اورام
نوعه های مذکوره کار بکل و داغهای سرخ بر جلد بدن ظاهر می شوند و شاید درین وقت که این اورام پیدا شوند مرضی زنده
ماند لیکن اگر آنست که درین قسم نجات از موت می شود و از سبت و چهار ساعت تا چهل ساعت هلاک می گردد و در
اورام غده های مذکوره یکیم نمی افتد تا که چندی روز ششم یا نهم زایل گردد پس بعد زوال غمی رفته رفته تقیح در میاد و درم غده ها
می آید و یکیم پیدا می شود لیکن از پانزده روز تا سبت و هفت روز لائق داخل کردن نشتر نمی باشد و مجربین گفته اند که هرگاه در
اورام غده ها یکیم افتد دلیل سلامت علیل است و شاید سببش آن بود که افتادن یکیم دلیل قوت است چه بدو قوت یکیم پیدا
نمی شود پس هرگاه در بدن مرضی قوت عموماً کند و دلیل سلامتی خواهد بود و الاضایا باید دانست که از علامات عامه طاعون
که در جمیع اقسام آن یافته شوند احساس درد و لثله است بمقابل دل که بسبب ورم قلب می شود و چنانکه در انجینا پکرس یعنی طاعون
یافته می شود و هم کبد و طحال درین مرض متورم می شوند و در تقض هم دشواری یافته می شود زیرا که ریه هم بسبب بیوشی تنگ می شود

نسیب نریان
نریان آن مملک
۱۲

قلب میشود و هرگاه قلب متورم شده ضعیف میگردد و از آن خون کثیفی در ریه نرسد از آن ریه هم ضعیف میشود و بسبب تضییع آن
 در تنفس دشواری ظاهر میگردد و اینها باید دانست که آنچه نوشته شده که درین مرض دل کار نکند بکل هم برمی آید پس مراد از آن است
 که اکثر این دل هم پیدا میشود و اینک برآمدن آن ضرورت چه گاهی برمی آید و گاهی حادث نمیشود و باجمعه ضرورت لازم مرض
 نیست اما اگر برمی آید پس بر سر هر دو کف دست و پا برنی آید اما آنچه درین مرض کار نکند پیل میشود پس آنهم بسته قسم است
 یکی آنکه دانه کوچک مثل خربزه را بر بدن افتد و از آن مقدارش زیاده نشود پس خشک گردد و دوم آنکه از مقدارش بیشتر غلیظ بود و تا
 غشائی خانه در بر سیده باشد و صاف آنهم می آید و عفن گردد و از اخراج تخم عفن از آن صحت شود قسم سوم آنکه از قسم ثانی هم
 زیاده عقیق باشد و تا غشائی ریشه دارد و استخوان رسیده باشد و آن متعفن میشود و بدین از آن زیاده می آید و پنجم در اندام درین مرض
 بر جلد پیدا میشود و آنها هم بر چند قسم اند اول آنکه سرخ خالص حرکت بوند دوم آنکه در سخی آنها قدری سیاهی باشد مثل رنگ
 ارغوانی سوم آنکه رنگ سیاه باشد و حادث شدن در آنها عموماً علامت ردی است لیکن ظاهر شدن در سیاه از دلی است
 و مدت بقای این مرض از دو سه ساعت تا پانزده یا بیست یا سی روزست یعنی بعد حدوث این مرض غلیظ تا این مدت در مرض نه
 پیماند و هم با آنکه هرگاه درین مرض عموماً در اقسام ثلثه آن روز ثلث یا ربع یا خامس بر بدن عرق ظاهر شود و در حلقه ای که
 افتد آنها را دلیل سلامت دانند و هرگاه ضعف در بعضی زیاده پیدا شود و نه زبان عارض گردد و در غشائی مختلفه الالوان یا سیاه بر جلد
 بدن پیدا شود و خون از بینی و در بول و اسهال جاری شود آنرا دلیل بلاء است و آن دلت السلاج هرگاه مرض حادث
 و قوی باشد نه ملت علاج میسر میشود نه علاج مفیدی آید و اینها اتفاق کدام دواي نافع برای دفع آن یکدام نه میگردد غیر
 او و نه باشد و مخصوص برای این مرض نافع بود مثل کینین برای چنی انشربت فیور یا فته نشد لیکن هرگاه مرض قوی نبود
 در دفع شکایت اعراض موزیه آن و حفظ قوت علیک که نشک کردن می میشود و آنچه در کتب تدبیه و جدیدیه به نسبت علاج آن
 نوشته اند از آن نفع بین ظاهر نمیشود بلکه از استعمال آنها ضرر پیدا میکند و چنانچه از قصد ضعف و از مالیدن روغن بر بدن علیک
 ازیت آن زیاده میشود و از خوردن کیلول مرض اسهال پیدا میشود و باجمعه همه علاجات که در کتب قدیمه مذکور اند دیدار
 که مرض بلاء میشود لیکن از علاج اعراض موزیه و تقویت علیک فائده حاصل میشد پس در ابتدای مرض اگر بعضی ضعیف باشد
 اول قی کنند از آب کوا و اما بعد آن به سلیقه از آب گند شبا سلفاس یا سلفیت آف سودا یا سلیسیر پودیا سفید جلیب کمینند
 اما بر سلیسیر که حسب مناسبه اند قلیل المقدار دهند تا ضعف پیدا نکند و بعد آن دواي قی مثل لاکر امونیا ایستیش و سلیسیر پودیا
 و پلاس نراس نوشانند و بعد آن بایک در آن سیرال ایستیش مثل لاکر ایستیش یا لاکر ایستیش یا لاکر ایستیش یا لاکر ایستیش یا
 سلفیورک ایستیش یا لاکر ایستیش که آب را قدری از ترش کند انداخته وقت نشکی بنوشانند و برای تصفیه خون
 کلوراید آف پلاس بنوشانند که از آن آنکسین و پلاس هر دو در خون حاصل و زیاده میشود و بسبب آن خون صاف
 و قوی میگردد و در وقت خفت مرض که وقت صبح میشود کینین تلخ گری بنوشانند و برای دفع ازیت در روز و شب

بیان عدم وجود کربنیک اسید در باقی ماندن ۱۲

بیان دانه های کربنیک اسید در باقی ماندن ۱۲

غلظت اسید دانه های کربنیک اسید در باقی ماندن ۱۲

بیان عدم وجود دانه های کربنیک اسید در باقی ماندن ۱۲

بیان عدم وجود دانه های کربنیک اسید در باقی ماندن ۱۲

و سکون نون و فتح زای مجمره و سکون اللیقه یعنی تاثیر عام است که بزرایه بهیو به ریاح در ملک رسد چنانکه سیل از دریا در شهری آید و فی الحقیقت این محلی نروس فیورست زیرا که از ضعف نروس سستیم یعنی مجموعه دماغ و حرام مغز و اعصاب پستی و تنگی پیدا میشود و نروس سستیم بکسر نون و سکون رای همه فتح و او و سکون بین همه اول و کسر بین همه ثانی و سکون بین همه ثالث و فتح تائی ثناته نون قانی و سکون بین بعضی مجموعه مذکوره است که از ان انتظام قوت و حرکت بدن و صدور جمله افعال مربوط و منوط است و این محلی هم از مهمات لازمه است که همراه آن آثار نزل و زکام یافته میشوند و زیاده از دیگر نکایات و اعراض که درین محلی و حمیات دیگر یافته میشوند ضعف است که در قوی انفسانیه و بدنیه و اعصاب و عضلات علیل یافته میشود که بسبب آن عضلات و اعصاب از کار خویش قاصر میشوند و هم درین محلی قصور و تغییر در قوت ذائقه پیدا میشود و بسبب ضعف شدن عصب مغز بر سطح لسان و حاکم ناقص شدن قوت حس که در آنست پس بسبب آن ادراک کدام طعم کامی نمیکنند و بسبب آن نخجانی ثابت نیست در بیان آن اختلاف بسیار است لیکن اکثر بطور باد و امراض و افقده عارض و عام میشود و گاهی مخصوص چند نفر را هم لاحق میگردد و گاهی بچوات هم مثل اسهال و کج شک عارض می شود و هم مثل هیضه و بالی از جهت مشرق می آید و ابتدا می کند و بسبب مغرب میرود و از چهار بفته تا شش بفته زیاده کجانی نماند هرگاه نوبت شیوع و ابتدای این مرض رهای قریب میرسد یک دوه و از قبل آن در هوای آن موضع که بکشت است بالای زمین مثل جناب دید میشود و رای بعضی حکما این است که درین ضباب جسمی صغیر میباشد که از خورده بین دیده میشود پس هرگاه این جسم ندر لیه اشتقاق یا همراه آب و غذا در بدن رسیده در خون داخل میشود و در آن نشو و نما میکند و اکثر اجزای دوی بسوی خود متخیل میگردد و از تاثیر آن این مرض پیدا میشود و بسبب حاصل شدن جسم غریب در خون جوش خون پیدا میگردد و ضعیف اکثر در بدن می آید زیرا که در تولید مثل آن کسب از خون یاده صرف میشود و از آن خون خراب و فاسد شده چون در تغذیه اعضا میرد از آن اعضا ضعیف میشوند و ایضا این جسم خرد در خون فعل میگرد که آنرا با رد مجون باب آمیزند یک پس ازین فعل هم در خون حرارت پیدا میشود چنانکه از آمیختن خمیر درآرد مجون باب حرارت پیدا میشود و تجربه آن ندر لیه تهرما میگرد که میشود و بعضی میگویند که فرق و تغییر در برق هوائی و ارضی هرگاه پیدا میشود آن زمان هوا متغیر میگردد و از آن این مرض پیدا میشود و بعضی حکما میگویند که از زیاده شدن او و در این مرض پیدا میشود و او و خون بهضم الف و سکون و او و دهم ذال مجمره و سکون و او و نون را تخم دیوخی است که وقت زیاده در خشنیدن برق یا وقت زیادتی تونز آفتاب پیدا میشود و هرگاه لباس رطب را زیر آفتاب گذارد تا خشک شود و بعد آن بوی دیوخی که در آن پیدا میشود این را هم او و خون مینامند و اعتماد برین نسبت قولین اول ثانی زیاده است و این مرض که در بطور عام همه کس را میشود لیکن زنان این نسبت مردان کم میشود و اطفال این نسبت مردان و زنان هم کمتر عارض میشود و شاید سبب قلت عروص آن باین دو نفران باشد که این هر دو بیرون خانه کنتر می آید بخلاف رجال که آنها در هوا زیاده آمد و رفت میدارند و علامات این محلی هم مثل دیگر حمیات لازمه شروع میشود لیکن در دسر درین محلی زیاده میباشد و در جلد پیشانی تده و از سمت زیاده محسوس میگردد و خصوصاً در حلیکه در میان روابر و واقع است چه در میوکس میمرن انف که تا اینجا رسیده بسوی طلق رفته

اجتماع خون میباشند و بسبب آن آنها در کافیت زیاد میشود و در چشم هم سرخی و اذیت زیاد میباشد و اشک برابر جاری بوند و
 بار بار عطسه می آید و آب گرم از بینی جاری میشود و حرارت آن چندان زیاد بود که بسبب آن در میوکس میسرن الفت و لب بالا
 خراش پیدا میشود و سوزش و اذیت در حلق محسوس میگردد و آواز غلیظ میشود و سرفه هم آید و در صدر تشنگی محسوس میگردد و همراه این
 علامات دفعه مرخصی از ابتدای مرض زیاد ضعیف میشود و شکوه ضعف و کمزوری نسبت دیگر شکایات و اعراض زیاد میباشد
 و چونکه تاثیر آن بر میوکس میسرن با زیاد میباشد لذا بزبان و تنگ که ام و الفه محسوس نمیشود و تنها بسیار قلیل میباشد و غشیان
 غالب بود و بی اهمی آید و گاهی همراه آن اسهال هم میشود بسبب تشنگی میوکس میسرن معده و امعاء ضعیف است و ضعیف است
 و اول جلد بدن گرم و خشک بود و بعد از دو ساعت یا یک روز عرق بر جلد بدن می آید گاهی زیاد و گاهی کم و از ابتدا
 بوی خاص می آید که مشابه میباشند میوه ای که از آرد گندم کمینند و برشکال خورده یا از طحال می آید و در عضلات بدن و فقاظ و
 بکناره های سر شلیک در زیاد محسوس گردد و چون سرفه آید چنان مرطوب را از آن اذیت میشود که گویا سران تشنگی میشود و این
 اگر این مرض خالص باشد از دور فراتر نهد و در چهار روز مرض اعراض بر شدت خود مانده از بعد آن رفته رفته کم شده تا هشتم تا بیست و
 و صحت حاصل میشود اما گاهی سرفه و ضعف بدن مدت ها میماند مخصوصا هرگاه در میوکس میسرن مجاری هوا که در ریه اند یا خود ریه
 ریه در آن پیداشده باشند و هر که معتاد بحدوث مرض نورال جیالینی در بعضی یا روماتیسم یعنی وجع مفاصل یا ریکشایس یعنی ورم
 میوکس میسرن مجاری هوا باشند او را وقت عروض این مرض این امراض بشدت و قوت میشوند و هر چند حرارت باطنی در این مرض
 زیاد میباشد لیکن از بروزت ظاهری و از اشیای بارده بالفعل مرخصی زیاد تضرر میشود و ملاقات بار و بالفعل کرده می نماید
 و بعضی مرضی علامات و اعراض نزله و زکام درین حین قلیل میباشند اما ضعف زیاد میباشد و العلاج عام برای کلیه
 مریشان این مرض خواه قلیل بود یا کثیر اینست که بجای آب آبار تمام بر لپک دارند و از حرکت راه رفتن و جمله ریاضات بدنی
 و نفسانی منع کنند و باز دارند و لباس موافق فصل چنان پوشانند که قدری گرمی بر جلد بدن پیدا نشود پس اگر مرض قلیل بود کمین
 تدبیر کافی میشود و حاجت بسوی استعمال او و پیچیدن و خوردن غذای مرطوب قلیل المرص شور با می گرم بار بار نوشانند تا بر تقویت
 معین شود و با شجوی رقیق قدری که مناسب دانند شاس نراس آمیخته نوشانند تا معین بر آمدن عرق شود که از آن باده
 نفع درین مرض حاصل میشود و وقت شب قریب خفتن و درین پوژده گرین خوراند تا معین بر عروق و منویم شود و غلط و
 اما هرگاه مرض قوی و اعراض نزله و زکام زیاد باشند درین وقت علاوه بر سابق بخار آب گرم در دهن رسانند و اگر سرفه زیاد
 آید پشتر از خردل درست کرده بر سینه بزنند و برای تحلیل سرفه وین آب کوانا و اسپریت نایتریک یا تروپیک کیمیک و کپور همراه نفوس
 سیگنا موافق عمر و قوت مرخصی بنوشانند و ایضا در مکان محفوظ مرخصی آب گرمی نشاندند که گرمی مرخصی باشد مانع
 از انتشار بخارات در هوا بود تا گردن مرخصی پوشانیده طرف پر از آب گرم را زیر کرسی نهانند تا بخار آب گرم متصاعد شده
 بر بدن مرخصی رسد و نشاندن مرخصی در آب گرم هم اگر چه نافع است لیکن بسبب ضعف مرخصی تجویز نکرده شده زیرا که از آن هم قوت

ضعیف پیدا می شود و در هرگاه ضعف زیاده باشد همراه آن اسهال هم بود و پورط و برین یا شراب بر اندی نوشانند و الا اسهالی شراب بکشد
و آب ساده و دو حصه با هم آمیخته نیم نیم او نش از آن بعد یکساعت ساعت بنوشانند و هر که مجتنب از شراب باشد و از این کار بجا
همراه آب بود و بدین بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و در غذای این مریض شیر ماده گاو که زرد و بیضه خام در آن حل کرده
باشد بنوشانند یا شور بای لحم مصفی یا آب بکنی قوی بود و بعد زیاده بخن لقم گرفته باشد بنوشانند و هر که از خوردن زرد و بیضه و لحم
مجتنب باشد و از آنها شیر ماده گاو نوشانند بای هر مرض که همراه آن باشد علاجهش با نچه در محل خاص آن نوشته شده نمایند
و آنچه ضعف اکثر بعد زوال مرض مذکور بای میماند برای دفع کردن آن فاسقورک ایستد و کلوٹ همراه نقوع یا مطبوخ بکر
بنوشانند و کک کنین همراه شکر استیل بنوشانند و جایکه طلیل پیا ر شده باشد از آنجا بمقام دیگر که هوای آنجا صحیح باشد در وقت نشانی
کردن من اول شد ضعف باقی مانده باشد نقل کنین بسیار مفید میشود و از آن بزودی قوت در بدن می آید **فصل ششم**
فصل چهارم در انفلانم ماثری فیور کبیر الف و سکون تون و کسرفا و فتح لام و سکون الف و میم اول و فتح میم ثانی
و سکون الف و فتح تانی هندی و کسری ای ممل و سکون بای ثناته تحتانی یعنی که سبب انفل میشن یعنی ورم حار که در کلام
عضو افتد پیدا شود و کک کنین که انفل میشن قلیل در کلام عضو افتد و این جی نباشد لیکن هرگاه ورم حار کبیر و زائد در کلام عضو
خصوصا که در اعضای باطنه مثل دماغ و ریه و معده و کبد و طحال و کله و در باطنه و غیره یا در عضو قوی است اگر چه عضو مذکور
ضعیف باشد مثل چشم و گوش و خلق افتد بالضرر و این جی پیدا میشود و لهذا این تب را اجتناب انگیزی بمنجی هم تا کک فیور کبیر
ستیل و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تانی هندی و سکون میم اول و فتح میم ثانی و سکون الف و کسری تانی هندی سکون
کات که معنی علامت است یعنی تب علامتی هم میگویند زیرا که چون وقت عروض ورم حار در خون و رطوبات بدن و اعصاب
اثر آن میرسد و از آن اعراض و علامات آنچه پیدا میشود بنحوی که آنها این جی هم است و چون که آن علامت ورم حار بوده پس اگر
تب علامتی موسوم شد و گاهی به تب شک فیور کبیرین ممل و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تانی هندی و سکون
بای ثناته تحتانی و فتح تانی هندی ثانی و سکون کات یعنی بعد و نام کرده میشود زیرا که درین جی بسبب بعد روی دیگر اعصاب
که در آن ورم حار نیست متضرر میشوند السبب سبب آن وقوع ورم حار و عضو از اعضا جی بدن میباشد علامات
این جی هم بر دو قسم است قسم اول استینک کبیر الف و سکون بین ممل و فتح تانی هندی و سکون بای ثناته تحتانی و کسرون
و سکون کات یعنی قوی است و این تبی است که همراه آن مریض قوی بود و اعراض هم قوی باشند دوم استینک فتح و دالف و
سکون بین ممل و فتح تانی هندی و کسرون و سکون کات یعنی ضعیف است که صند اول باشد و همراه آن مریض مرض
هر دو قلیل و ضعیف میباشد علامات قسم اول آنست که مریض جوان و قوی میباشد و یکبار اول سردی تا زبان قلیل محسوس
شده بعد آن گرمی بر جلد بدن ظاهر میگردد و جلد بدن گرم و خشک میشود و در دهان و زبان خشکی پیدا میگردد و زیر آن جلد طوبات
بدن درین جی که پیدا میشوند و ازین سبب بول هم کم پیدا می شود و آنچه می آید سرخ و کثیر الصغی میباشد و بر زبان سفیدی

در انفلانم ماثری

اکثر غالب بود و گاهی بهر وسط زبان از گداز خاکستری و برکناره ها و نوک زبان سفیدی دیده میشود و چون این علامت یافته شود
 حتمی شدیدی و حاد پیدا شود و غذا به درین میگیرد و زیر آن چنانچه بطول یابد بدن کم پیدا میشود از این سبب میگویند که غشایان بلغمیه و سینه
 و تری که برای ششم غذا در سینه پیدا می شود و از خلط و از غشایان در معده باز شکست می آید و طبع باقی نفس بود و چون که
 درین مرض غذا و بدل با تحلل در خون کم میسر رسد لهذا بیمار برودی لاغر میشود لیکن این لاغری نسبت کمیات حاده و لا از کمیکه
 که پیشتر ذکر کردیم کم پیدا شود و هم از علامت نرس سستیم یعنی مجموع از ششام حرکت و قوت بدن در دسره و در دقتا نه در در
 گسست که از تضرر دماغ و خلط پیدا میشود و هم مرغش را روشنی و آواز عظیم و غلیظ و شور و غل خوش نه نماید و از آن که
 میشود و خواب کم می آید و گاه گاه بدیان هم یافته میشود و اکثر نبض قوی و سریع میباشد لیکن هرگاه درم در غشای آید
 و دماغ یا در پاچه را یا غشای آید و مفصل یا در غشای رسته و درین وقت نبض صلب و سریع و عظیم میباشد اما هرگاه
 در غشای آید از شکم ورم پیدا میشود درین وقت نبض دقیق و صلب مثل آهین میباشد و هرگاه ورم در کوس می بیند پسند
 نبض عظیم و سریع و لیت میباشد و هرگاه در سر سام آید ورم جدا شده بر دماغ ریخته و دماغ را غر کند و علامتش اینست که
 ورم نبض غنچه و گی طاری میشود درین وقت نبض بطی و عظیم میباشد و نبض کسی در حال صحت اصلی بطی میباشد پس هرگاه که این نبض
 و از نبض شود نبض آن متدل میباشد و این علامت که نوشته شده اند باعتبار آنکه اکثر این قسم مرض است لیکن در ملک خارج از خلص
 حاد و از این حتمی مثل بلاد بارده و بارده حاد و قوی میباشد بلکه فصل بار و نبض قوی را همی سخت موافق علامات نوشته سابق می آید
 و اکثر در بلاد حاره مثل هندوستان درین حتمی جلد بدن زیاد و حار میباشد و در حرارت بدن و سردست و با فرق میباشد و این
 که حرارت بدن درین حتمی قوی و حاد باشد و حرارت سردست و پاک میباشد و نبض سریع میباشد لیکن این وصف بود و در کناره ها
 و نوک زبان سفیدی باشد و سفیدی بر زبان نبود و نبض شکم هم کم میباشد و اگر نبض طبع بود از نه شدن و دمای سهل قلیل دفع شود
 و اگر سهل قوی و در زبان اسهال کمتر میشود و سبب ضعف اصلی بدن و رخاوت آن که سبب حرارت ملک حار باشد بخاک کین
 که بار و که اجزای شان قوی و اصلی صلب میباشد و از اثر دوائی سهل کمتر متاثر میشود و غذا را آید و نبض یعنی تم دوم آن ضعیف
 است پس اقل نیست که صاحب آن نبض ضعیف میباشد و از ضعف آن اصلی بود و سبب مقاسات امراض حاده یا سبب کثرت مباشرت
 با عورت یا از دیگر اسباب مضعفه ضعیف شده باشد پس هرگاه درین کس را انفل می بیند که در امراض عارض شود این حتمی در آن
 سکتا بود و درین قسم حتمی سردی و گرمی چنانکه وقت ابتدای حتمی در قسم اول یکبار عارض میشود کم میباشد بلکه آهسته آهسته
 گرمی پیدا شده بر تپه ضعیف و قلیل میرسد حرارت وقت در حرارت آن نباشد اما نبض از آن چنان متضرر میشود که گویا
 بر دماغش اثر غریز رسیده که از آن بدو اس و مختل العقل میباشد و چیزی نمی فهمد و اکثر بدیان هم بر و طاری میشود و همیشه
 سخن غیر مربوط میگردد و از لباس خود لقطه زیر پیرینا میخورد و از یاد قی مضطرب و بیوشی و آخرت نفس فیور یا تا انفاد فیور میکند
 و در حاکم این نبض قوی است که فریاد بدن صبح باشد یافته میشود و اکثر اوقات عرق بار در جلد یافته میشود چنانکه وقت استیلا حتمی

نبض نبض از امراض عارضه باب اول در غشایان

در آخر امراض حاده مثل اینها و باقی دیده میشود و دست و پا سرد میباشند و نبض در یک دقیقه تا یکصد و سی بار حرکت میکند لیکن بسیار ضعیف و صغیر و لین میباشد و پر زبان خشکی و سیاهی بود و در لب و دندان غشای سیاه دیده میشود و طبع اکثر این بلغم اسهال میباشد و اگر اسهال نشود عرق با در زیاد می آید و این هر دو عرض یعنی عرق و اسهال علی سبیل البلیه درین تب همیشه میباشد مثل دق پس اگر عرق زیاد آید اسهال کم شود و اگر اسهال زیاد شود عرق کم می آید و اگر مرض لائق مردن باشد پس قیاس موت این عرض زیاد میشود مثل اینکه نبض زیاد ضعیف میشود و سیاهی زبان و غلظت و سیاهی غشای بالائی لب و دندان افزون میگردد و فواق لایق میشود و تنفس منواری ظاهر گردد بعد از بیوش میشود و در آن حال جان بحق تسلیم میکند و اگر مرض لائق صحت است در آن رفته رفته در اعراض مختلف میشود پس نبض قوی میگردد و زبان صاف و نرم میشود و ضعف بر طرف شده رفته رفته قوت در بدن می آید پس تب باید و گاهی در عین شدت اعراض بحران با اسهال یا با عرق یا با جریان دم از کدام عضو واقع شده صحت می یابد لیکن زمان نقاهت آن طویل بود از آن جهت که قوت می آید و گاهی در بعضی قسم اول در قسم ثانی مبتلا میشود و این انتقال سه سبب میشود اول وقتی که درم حار حیثی قسم اول تا زمان طویل در بدن مانند دوزان ضعیف باشد و در آن حال باقی شود و هم آنکه ماده درم ردی لکین باشد و از آن ریم صالح که سفید و اسهال غلیظ القوام است پیدا نمیشود بلکه قسم ردی آن که رقیق و مختلف القوام عرق است پدید آید و درین قسم ریم با کمی صغیر باشد و بزودی متعفن میشود و از تعفن در آن زهر پیدا میگردد پس هرگاه ازین ماییت فاسد آب در عروق صنار جذب شده در خون داخل میشود از زهر آن خون خراب میگردد و از آن این قسم حتمی پیدا میشود و سوم آنکه علاج نیک نکرده شود و خطا در آن واقع شود و از آن در خون و بدن ضعف و کمزوری پیدا شود مثل اینکه فصد زیاد گیرند یا اینکه اسهال مفرط که موت ضعیف است پیدا کنند یا او به ضعفه مثل سیاه و مرکبات آن با طراثر را بجا و مرکبات آن بمقدار زیاد بخوراند پس ازین اسباب سه گانه قسم اول این جمیع قسمی تسبیح قسم ثانی متعفن میشود و علاج درین جمیع ضرورت که فصد کم گیرند و اسهال قوی بهم نمانند و سیاه و مرکبات آن هم بر وقت ضرورت کم بخوراند تا ضعف پیدا نشود یعنی ما دام که ضرورت قوی داعی نشود در هر قسم و درم و حمیات در سیه اقدام فصد و نوشانیدن سهل قوی و خوراندن سیاه بمقدار زیاد نمائید چنانکه در بعضی مثل سر ساه یعنی ورم حار دماغ یا ورم غشای ریشیه دار و ورم غشای آیدار و هرگز گرفتن فصد و اخراج دم زیاد و نوشانیدن مسهلات قویه و اکثر اسهال بخوراندن سیاه است مرکبات آن بمقدار زیاد می افتد و بسبب آن استعمال تدابیر مذکوره بلا در بارده زیاد کرده میشود تا مادام که طبع اسهال با احتیاج کثیر با احتیاج در ساق پا بود و در آن فساد و از کیلومل و غیره نمیشود پس در جمله بیماریان حمیات و در سیه موافق نوشته سابقین هر جا تا به ضعفه که ذکر آنها شده خصوصاً فصد بعمل نیارند بلکه در بعضی هر قدر که سبب حتمی یافته شود آنرا دور کنند مثلاً هرگاه زخم کبیر در ساق پا بود و در آن فساد و عفونت پیدا شده باشد که از آن حتمی آمده باشد درین وقت علاج جراحت نمائید و اگر کدام شی غریب مثل غلظت تنگ یا قلع خشب در زخم آمده باشد آنرا از آن بگردانید یا اگر دمل کبیر در بدن باشد از آن ریم تقطیع دمل بگردانید یا اگر فردن غشای ریشیه دار

گردناخن انامل درست ورم موسوم به احسن پیدا شده باشند که از آن هم چنان که به یار حاد می آید او را از نشتر کشاده دهند تا غشای مرده
ریخ خارج شود اگر ارم حاصل شود تا از دفع شدن اذیت که مورث غشی است تپ و خیم شود و در بعضی رادر رکان هوادار که هوای
آن بار بود و در استخوان تهرامیتر زاده از شدت درجه برسد با ارم تمام دارند و هرگاه باقی قبض شکم باشد سهل فیل فشان
تا زباده از یک دو بار طبع محجب نه شود زباده اسهال گردد و در قسم اول هرگاه تب تیره و ملو باشد و غور زرق نیاید دوی معرق
مثل لاکر ایونیا ایستیس و پلاس ایستیس و پلاس بائی تار تراس و پلاس یاس تراس نوشتان و بنویز نوشتان بنیت در آن
اینجا بنابر آنست که ادویه ندره هرگاه با بر دت ظاهر بداند داده شوند و در اسهال و چون با حرارت جلد و بند بر عرقین
می شوند و ایضا اشیا ی باره بالفعل نوشتان مثل پلاس بائی تار تراس و پلاس ایستیس و پلاس ایستیس چون اینها را آب
حل کرده بجا سازند برودت در آنها پیدا میشود و هم آنچه در علل اسهال که فیور سنج ادویه مسکه عطش نوشتان شده اند موافق آنها
در ددرست کرده وقت زیادی حلی و قوت عطش بنوشانند و برای تشکیل جاع که درین قسم میباشد و هم برای تقویم افیون خلص
یا آنچه مشابه آن در تخذیر و تقویم بود بخور آنرا اگر قبض شکم باشد پس استعمال افیون و غیره ادویه بنوشانند تا سعال و رفع
قبض نمایند و در قسم ثانی استعمال ادویه بسیار که نمایند و غرض آن بر خور این است که مقوی مثل شکر برای لحم یا آب بنجی یا شیر گاو
یا زرده بیضه مرغ یا نان کیک یا شیر یا سلفیه که با شیر یا پودر است و درین یا شکر یا براندی یا سکی شربت یا با ایونیا کار بناس
بنوشانند و مجتنب از شراب را ایونیا کار بناس یا آب پودنه یا کد ام عرق مقوی دیگر بنوشانند و هرگاه اسهال بود ادویه
مانع اسهال مثل چاک کسچ و کلارک ایتد و شکو کنگیو حسب مناسبت بنوشانند و باید دانست که اسهال در دین مرض
زیاده بند نکند زیرا که از اسهال درین مرض خفت و ریاست حاصل میشود و بسبب آنکه از خون زهر مرزایه اسهال خارج میشود
اما اگر مودی بصفت شود درین وقت دوی قافض برای تقلیل آن نوشتانند خصوصاً و فکیه اسهال یا پودر بجران عارض
شده باشد درین وقت حبس آن جائز نباشد الا آنکه بعضی از اسهال است و الا صفا فی اسقاط القوی پس درین وقت سیر
تقلیل و حبس آن نمایند و در ادویه موضعی هر دو قسم در ابتدای ورم ادویه باره بالفعل مثل تب سرد یا قطعه برن یا سکر و آب
سود بر ورم ننند اما هرگاه ورم یا نهار سرد و نیم در آن پیدا شود و تب سنج بنوشانند و درین وقت اشیا ی حاره بالفعل
مثل آب گرم یا پارچه فلانل و آب گرم تر کرده فشرده گرم بر آن ننند یا پارچه فلانل یا پس آب را شکر گرم کرده بر ورم بندند
و کاک نمک سائیده گرم کرده و همچنین سوس گندم خشک را گرم نموده بر ورم بچینند و اگر ورم در اعضای باطن
باشد پس مقابل آن بظاهر جلد ادویه مخمره جلد مثل پلاس خردل یا روغن تار پین شنه یا پید اکندره آبله مثل پلاس
کتتر پین ضاد نمایند و فکک کسچ فصل یا نزد هم در یک کاس فیور و ککاس یعنی لای و ذبول است و چون لاغری
مدین حلی لازم است لذا آن نام کرده شد و تقسیمه اشیا ی با هم لازم و در عری حلی و قیاد قیه نامند و اینهم قسمی از
ششی است که همراه آن بدن لاغر میشود و عرق زیاد از بدن خارج میگردد و گاهی این حلی هم مثل اسهال و فیور و بی داره

فصل در بنویز نوشتان

بج

فی کل یوم دگای مشابیه ریشت فیو یعنی تب لازم که هر روز شدت میکند گاهی مثل کشینو و فیو یعنی تب لازم که در آن گاهی در یک
بسیار قلیل باشد میشود و هرگاه در صورت دانه و فیل یوم آید قلیل و خفیف و اسلم میباشد و هرگاه بر صورت ریشت آید
و بد انجام بود و چون لازم باشد زودی نمک است السبب هرگاه حمی و رمی که با گرمی آنرا انفلام مایه می گویند تا زمان
در آن ماند و در یکم زیاد و در عضو تورم پیدا شود این تب حادث میگردد و خواهسته هرگاه درم در اعضای باطنه مشککید و طحال
دریه باشد اما لازم نیست که بدون پیدا شدن یکم این تب نیاید زیرا که اکثر مضاعفات را که زیاده شبیه در پستان نشان پیدا
شود یا تا مدت دراز طفل را شیر نشانند هم این تب عارض میشود و گاهی در سرطان بی آنکه زده پیدا شود این تب حادث میشود
و گاهی در ذیابیطس گاهی در شروع سل و فیکه و هر یک در بر کل در بریه از خون پیروز بی آنکه نسبت تولد افضل میشین یعنی درم عاروان
رسد این حمی پیدا میشود و گاهی از کثرت مباشرت و جماع با عورت هم این حمی پیدا میشود و چنانکه اکثر اید و عروسی و انزال جماع
بیشتر میشود و از آن خاصه کسی که بحسب استعداد خاندانی یا استعداد بدن خود مستعد برای سل و قی باشد این حمی پیدا میکند
و درین قسم قی زیاد می آید و گاهی لبه حمی ناسب که آنرا بلعت انگریزی انتر میگویند قیور گویند هرگاه در بریه مانده و در مخرج
هم این حمی پیدا میشود و ازین ثابت میشود که هرگاه مری در بدن زیاد شود و آمدنی و بدل مایه قلیل کم در بدن وارد شود و این
بناستقامتی تا مدت دراز ماند این حمی پیدا میشود و همچنین هرگاه اذیت که ام عضو زیاد مانده و در عضو مذکور یکم هم پیدا شود
و بیکه کید و دیگر اعضای باطنیه از انهم این حمی پیدا میگردد لیکن آنچه سبب اذیت حادث میشود آنرا از بری میگویند که سبب آن
رای محله اول و کسری مایه ثنائی و سکون یای ثنائیه تحتانی و فتح تایی هندی و سکون یای ثنائیه تحتانی و کسری تایی هندی
و سکون قای نامند و از بری میگویند اذیت است که از فراش و زخم میشود و الاما مات این حمی در سطح مرضی بر صورت
خاص می آید و گاهی چنان خفی و تدریج شروع میشود که مریض و معالج بسوی آن هر دو متوجه نمیشوند و منی دانند که تب قی
شروع شده زیرا که چنین مریض جز آنکه بدن نسبت صحت قدری لاغر میشود و سرعت قلیل در نبض قریب وقت نصف النهار
یا بعد آن یافته شود و قریب شام قدری حرارت بر بدن محسوس میشود و بعد گذشتن یکپاس یا دو پاس از شب این حرارت
هم بر طرف میشود و صبح بصحت مریض برخیزد و آرام و صحت باشد و دیگر اذیت نباشد که بسوی آن متوجه شوند و مریض خود را
علیل اند و شکوه اذیت بسوی طبیب برد لیکن بعد چند روز این سرعت نبض زیاد میشود و حرارت مریض قریب شام میشود
هم چنان زائد گردد که مریض و بنندگان را یقین میشود که حمی است پس این حرارت باز با قلیل زیاد میشود تا آنکه مریض
بخواهد و بعد نصف لیل عرق می آید و این قسم حمی اکثر در مرض سل دیده میشود و طریقی دیگر آنست که هرگاه بسبب پلشت
ریم حادث شود اول در آن قدری سردی معلوم شده و لرزه خفیف می آید و بعد گرمی در بدن زیاد میشود و این حمی تا دیر
مانده عرق کثیر آید بر طرف میشود و نبض در حال خفت و سکون حرارت در ضعف و فوت قریب اعتدال کم از در صبح
میباشد و وقت شدت حرارت سرش میشود لیکن بنسبت قسم اول انفلام مایه قی قوت نبض کم و بنسبت قسم ثانی آن نبض

درین غیبه میباشند و این غیبه هرگاه بر صورت انیتریت غیبه یعنی ناله فی کل یوم باشد زیادتی آن بروقت واحد میشود و وقت ساعت واحد میباشد و آن وقت قریب شام است اما هرگاه مرض زیاد شده باشد بهرینست یعنی تب لازم که هر روز شدت میکند یا بر صورت تب لازم باشد که در آن قدری زیادتی دمی در حرارت واقع شود برای شربت آن وقت سفیدی در حین شب بلکه در سبب و چهار ساعت روز و شب چند بار شدت میکند و بعد آن عرق می آید و از آن خفت میشود و باز حرارت زیاد گردد و باز عرق می آید همچنین در روز و شب چند بار شدت میکند و چند بار خفت میشود لیکن بیمار در پنج ساعت از آن نجاست باشد و از تب حرارت بیشتر ماند و حرارت که بر جلد بدن میباشد گاهی زیاد و گاهی کم بود لیکن مریض از حرارت زیاد متاثر نمی شود و بار بار تشکوه زیادتی حرارت فراوان نماید و تاب داشتن لباس بر بدن نداشته باشد و هر بار بخوابد که جاسه را از بدن دور کند و بر خصار در محل خاص سرخی مدور بقدر یک و دو پیچ یافته میشود و خصوصاً هرگاه بسبب صق ریه باشد پس در شروع مرض این علامت زیاد ظاهر میشود و چشم زیاد در ششنگی مخصوصاً در محل قرینه یافته شود و در نتیجه سفیدی زیاد دیده میشود مثل سفیدی موارید و هرگاه تب دق تا دیر ماند و درین وقت جلد بدن را و قشک از عرق خالی باشد به بنید خشکی بر جلد و سوسه بر آن یافته میشود و درین وقت ورم بر پا ظاهر میشود و از کمزوری عروق و خون جوی دق اکثر طولی مدت میباشد یعنی مریض در آن زیاد متلازمه حیات میکند و مریض سکو کند و سیکرد و مدت دراز باقی نماند خصوصاً هرگاه خواهش غذا زیاد باشد و مریض می خورد اما هرگاه مریض ضعیف خواهش غذا نماند بلکه مریض از غذا متنفر بود درین وقت رفته رفته مریض لاغر و ضعیف میگردد و در آخر مرض سهال جاری می شود اگر از قبل نباشد و اگر اسهال از قبل خرم مریض باشد درین وقت زیاد میگردد و چون مریض بدینجهت آخر رسد تب هر وقت زیاد میماند و بر جلد عرق یار و بار بار می آید و آخرت بدین پیدا میشود و ضعف و کمزوری زیاد گردد و درین ضعف و کمزوری جان بخت می کشد و این علاج اول بسبب مریض را بخوبی دریافته باز آله آن کوشش نشود اگر از زیاد پیدا شدن شیر و زیاد نوشیدن آن بطفل باشد امر بترک رضاعت فرمایند و او به مقویه و غذای حیدر خوراند همچنین اگر از کثرت مباشرت با عورت باشد امر بترک مقاربت کرده مقویات نوشاند و هرگاه بسبب زیاد پیدا شدن و زیاد جاری شدن ریم بود و زهر وی تدبیر شدت زخم نماید و چنان تدبیر کند که از آن ده کم پیدا شود و برای آن استعمال کاربوکالسیسید و آلکوت بر زخم مفید است چنانکه آن هدایت استر صاحب بهادریست و این هدایت استر از این زمان از مریضی بهر جهت استر صاحب بهادریست و این تدبیر انشاء الله تعالی در علاج جراحت و دامیل نوشته خواهد و هم از ادویه ماکوله آنچه مقلل بود ریم است مثل کاشیم سلفا و آنرا بنوشاند و طریقی استعمال آن نیست که یک گریگ کشیم سلفا در یک و نسی آب حل کرده شربت نبات دو درام همراه آن امیزند تا بجله ده درام شود پس روزانه ازین دو امیک بپوشد بعد یک یک ساعت بنوشاند تا در تمام روزه درام این دوا می مرکب در بدن بیمار داخل شود و برای تقلیل حرارت محلی که از آخر روز شروع میشود کینر یک دگریت همراه سفید ک الیو که ده قطره باشد و آب ساده که

در جیان

یابا اولس بود آینه قبل شدت همی بنوشانند و هرگاه جمعی شدت کند و حرارت جلد زیاده شود سرکه فالحس کمیحه با آب ساده که چهار حصه زیاده از سرکه باشد آینه بر جلد بدن طلا سازند تا گرمی بدن کم شود و برای کم کردن عرق که مضعف کثیرست و درین مرض مریض زیاده از دیگر اعراض شکایت آن میکند و دویکه ضعیق عروق و مسام اند مثل کالک ایست و نماند ایست و لطفی که لایق و لایق و غیره مفید اند لیکن انفع و اولی از همه درین باب خاص او کسایید آف زنگ است پس ازان از دو گرین تلخ گرین همراه اکثر اکث با فی سانس حب بسته قریب تمام قبل بدن عرق بخوراند و اگر اسهال بهم جاری باشد دویه مانع اسهال مثل پلینائی ایستیش یا دکاشن همیه تا کس بدن یعنی چه بمرخ یا بیلیگری یعنی مغزبل که بعد تخن در آتش آزر گرفته باشند یا سرین آن دهم آنچه در بحث اسهال نوشته شده وقت ضرورت بنوشانند و هرگاه اسهال افراط کند قوری افیون همراه او کسایید تا بخوراند و هر قدر که ممکن شود دویه و اغذیه مقویه و جیده بخوراند و اگر مضم شود روغن جگر ماهی ضرور بنوشانند زیرا که اصل علاج درین همی آنست که بدل مایتحلل زیاده ازان پیدا شود که از بدن صرف میشود و بعد پیدایش در بدن مانگن از نوشانیدن دویه مقویه و خوراندن اغذیه و نوشانیدن روغن جگر ماهی که فی الواقع آنهم غذای جید و مرطب است خون در بدن زیاده میشود و گاهی بدل مایتحلل از مایتحلل در بدن زیاده خواهد شد این مرض متوقف و زائل خواهد شد کماله السبب اما باید دانست که هرگاه این مرض بهرجه آخر خود میرسد هیچ تدبیر دران مفید نمی شود لیکن مادام که مریض زنده ماند متوکلا حل شد دست از تریکشت بجا نموده است

هذه کما تعالی بالاول من الکتاب الثاني في الامراض العامة و له التحمل اذ لا و احمر

باب دوم از کتاب امراض عامه

آب ثانی از کتاب ثانی که در بیان امراض عامه است دایم مثل است بر چند فصل فصل اول در بیان حقیقت تولد خون و دوران آن و آنچه ازان مرئی میشود و خواص آن بدانکه خون هم جسمی است و طلب پال دایم بنهره عصبیه که دران مسکرا جمله اعضای بدن میماند و در لیه دوران خود که از قلب جاری میشود و بر راه شریان غذا بکلیج اعضای بدن میرساند و فصول آنرا در خود کشیده از بدت بیرون اندازد و باز متوسط آورده از بدن و وطن این قلب میرود و ابتدا کرده میشود از بیان سکه تولد خون بدانکه امر تولد خون تا حال بر تریه تحقیق کامل رسیده که ازان حکم کرده شود باینکه جله اجزای دوسه پیرین پیدا میشوند بجز کر لیکل و فایرن که البته حالش ظاهر شده پس بدانکه چون حمل متعقد میشود و در ابتدا میگون جنین غشیه ناله که بنیاد تکون آن جنین اند حادث میشوند و در غشای متوسط سبیل برای تولد خون و شریان و عروق حادث میشوند چنانکه در بیان کیفیت تولد جنین نوشته شده درین وقت اول سبیل بصورت میویش کر لیکل مدور حادث میشوند و بهیچم با تکی از کسرا و کون ایی شانه تختای وای هندی بهیچ مفیدست و آنرا دیش کر لیکل بفتح و او و سکون ایی شانه تختائی و هم سکون تایی هندی توان گفت دوران نقاط خور و میباشند و چون نقاط مذکور به جدر تیج کیرت به مثل سبیل آگشته منفر میگویند از آنها زید کر لیکل پیدا میشود و در وقت

در این کتاب امراض عامه

فصل اول در بیان حقیقت تولد خون و دوران آن و آنچه از آن مرئی میشود

هر دو کرپسکل مختلف میباشند چه ویست کرپسکل بر صورت مدور و سفید میباشند و دیگر کرپسکل بر صورت منفرطح و سرخ رنگ بود و این کیفیت
 تولد هر دو کرپسکل از ویست کرپسکل در ابتدای تکون جنین است و این هر دو کرپسکل که در اول تکون پیدا میشوند مادام که لطف و کیلوس
 در سینه مادر پیدا شده از آنها در بدن جنین خون پیدا شود و موجود میباشند و از زرده بیضه مادر غذا گرفته درین غشای متوسط میمانند
 اما هرگاه لطف و کیلوس در بدن ماده جنین پیدا شده از آن خون متولد میشود این هر دو کرپسکل قلیل میشوند و از لطف و کیلوس متولد
 در بدن ماده جنین بار دیگر هر دو کرپسکل پیدا میشوند لیکن تا دو ماه در انبری او که کسرت و سکون نون و کسری بای موحده و رای نون
 و سکون بای شناه تختانی و ضم لطف و سکون و او یعنی تخم جنین است هر دو کرپسکل ول که در غشای متوسط پیدا شده بود نهم
 هر دو کرپسکل ثانی که از لطف و کیلوس متولد میشوند با هم حرکت و خون میکنند و لیکن هر دو کرپسکل که اول از غشای پیدا میشوند
 به نسبت هر دو کرپسکل ثانی کثیر و عظیم میباشند و بعد دو ماه هر دو کرپسکل اول فانی و ضایع و لاشی میشوند و کرپسکل های متولد از لطف و کیلوس
 در خون موجودی باشند الی آخر الامر با کیفیت و صورت تولد هر دو کرپسکل ثانی پس بدانکه چون لطف و کیلوس پیدا میشوند در بدن پادام
 که در مجری خود داخل شوند در آنها میل خود بلکه بجای آن نقاط سفید میباشند و لیکن هرگاه این نقاط در حرکت خود داخل تولد یا حجر
 خود که آنرا ثور اسک و کت بضم ثانی شانه و سکون و او قوتی رای همه و سکون الف و کسرتین همه و سکون کات و کسرتال سید
 و سکون کات و تالی سندی و لغت انگیزی یعنی مجری سینه میباشند و آن در سینه است که قریب ترقوه در آن لطف و کیلوس داخل
 میشود و از آن در طین این قلب رسیده با خون می آمیزد و میرساند در رثنای راه تارسیدن آنها بمقابل قلب میل بای سفید
 و خون از اشم قدری پیش رفته قریب مجری خود میرساند قدری سرخی مثل انگه گلابی در آب کیلوس لطف میشود و چون از خورده بین
 بپیش رانند و در دیده میشود که در بعضی سیل سفید کیلوس دیگر کرپسکل پیدا میشود و این سرخی آب کیلوس لطف از این سیل سفید
 نمایان میشود و باین نحو که ویست کرپسکل که مدور بود منفرطح میشود و آبیکه در آن بوه غلیظ میگردد و غشای آن با هم متصل میشود
 و آنچه نقاط در آن بودند لاشی میشوند و شاید درین جسم غلیظ جذب میشوند من بعد مقدار سیل مذکور صغیر میگردد و در آن قدری
 سرخی پیدا می شود پس هر قدر که این لطف و کیلوس قریب از مجری خود میرساند سرخی در آنها زیاد پیدا میشود تا آنیکه در مجری خود
 رسیده در طین این قلب داخل شده با خون آمیزند درین وقت کامل الحرت بر رنگ خون میشوند و این طریق ثانی تولد کرپسکل
 است و بر همین نمط همیشه در بدن انسان و حیوان خون پیدا میشود و ازین غشاء هر شد که از لطف و کیلوس همیشه ویست
 کرپسکل پیدا میشود و دیگر کرپسکل پیدا نمی شود بلکه دیگر کرپسکل همیشه از ویست کرپسکل متولد میشود و از دیگر کرپسکل هم دیگر کرپسکل
 ثانی پیدا نمی شود و چون دیگر کرپسکل از کار خود فارغ شده که دیگر در رنگ آن قلیل غشای آن رقیق گشته آنچه در طین است
 و خون جذب میشود و شاید از آن لطف و کیلوس پیدا شده باشند من بعد این دیگر کرپسکل که لاشی میشود یعنی با لجن حل میگردد
 و بجایش باز دیگر کرپسکل ثانی جدید از ویست کرپسکل پیدا میشود و این در لطف و ترتیب همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود
 و درین سر حرکت الی هم هست چه اگر از دیگر کرپسکل دیگر کرپسکل پیدا میشود پس هرگاه از کدام سبب خون کثیر از بدن

تولد کرپسکل و لطف و کیلوس

چ

خارج میشد و آن قلیل فانی میگشت و آن هورث را که در فساد بدن بود و از برای حفظ بقای بدن بکار میبرد و از آن
 اتظام فرموده که ریزش ریزش که پس از سپید شدن و آن از لطف و کیلوس متولد گردد و آن از غذای ماکول حاصل شود
 تا تولد ریزش که پس از سپید شدن و آن از لطف و کیلوس متولد گردد و آن از غذای ماکول حاصل شود
 حادث میشود و از آن ریزش که پس از سپید شدن و آن از لطف و کیلوس متولد گردد و آن از غذای ماکول حاصل شود
 میماند و گفته است **اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** آن فایزن پس از آنکه هرگاه ماده لطف و کیلوس که آن صفوه غذاست
 ماکول است و تا زمان خود رسیده و اما با سم کیلوس نامزد کرده میشود و چون در محله پاری صفرا کیلوس صفوه
 رود و موسوم با سم لطف و کیلوس میگردد و از معده و اما جدا شده در مجاری صفرا کیلوس می آید و از آن در مجری کبیر خود و از آن
 برای داخل شدن در ثوراسک و کت که مجری کیلوس در سینه است می آید پس چنانکه از آن باجی ان سیل نمیشد و همچنین تا
 این وقت در آن فایزن هم معلوم نمیشود لیکن چون بعد از تولد خود از مجاری صفرا در مجری کبیر خود و صفوه میماند تا در ثوراسک
 داخل شوند پس از چنانکه نقاط آن بصورت سیل شده قدری محسوس میشود چنانکه در میان تولد ریزش که کل مذکور شد کت فایزن
 هم از اینجا قدری محسوس و ظاهر میشود و هر قدر که بجانب فوق بلند شده قریب ثوراسک و کت میرسد در آن فایزن ماده
 متولد میشود لیکن تکلمه تولد فایزن وقتی میشود که این لطف و کیلوس در ثوراسک و کت داخل شده در بطن امیرت طلبیده
 با خون آمیزد با جمله این قدر واضح شده که این و جزئی که پس از آن فایزن در خون توسط لطف و کیلوس میرسد اما اجزای
 دیگر خون پس بخوبی ثابت نیست که چگونه در آن پیدا میشوند یا می آید این قدر البته معلوم است که خون هم مثل عضوی است
 از آن جمیع اعضا می رسد و هم در آن قوت جاذبه مثل دیگر اعضا است که در این آن آنچه در تولد و بقای آن بر حال صحت ضرورت
 آنرا از معده و بدن می کشد و این خون و نبات و پاش را از معده بذریعۀ غرق صفرا که در سیکس می میرد اند جذب میکنند
 همچنین آب هم از معده و هم از بدن بذریعۀ جلد می کشد و چنانکه از معده و غیره غذای خود میگیرد و همچنین با مداد اعضای
 دیگر مثل ریه و جگر و کرده و جلد صحت خود را محفوظ میدارد و چه بذریعۀ این اعضا خون همان میشود و اگر این اعضا کار خود را
 خون هر نفس خراب میشود و همچنین آنچه اعضا که غذای خود از خون میگیرند و اگر در آنها مرض و خلل واقع شود و بسبب آن غذای
 خود را از خون نکشد هم در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد مثلاً اگر استخوان غذای خود را که فاسد است افلاکم است بخوبی از
 خون بگیرد و آن در خون باقی ماند هورث زیادی حرارت در خون خواهد شد و از این ظاهر شد که در بقا و صحت خون سه امر ضروری است
 اول اینکه خون خود غذا گیرد و دوم آنکه اعضا بیکدیگر از مداد آنها فصول دمویه از خون خارج میشوند بخوبی کار خود را بجا آورند
 جمله اعضای بدن غذای خود را از خون بخوبی گیرند و چون در یکی از آنها خلل واقع شود در خون فساد و مرض پیدا خواهد شد
 و اینها بدانکه کار از خون صحیح متعلق اند یکی تغذیه جمله اعضای بدن و دوم رسانیدن آب و همچنین جمیع اعضا و این کار توسط
 ریزش که پس از آن صادر میشود چه آن آبچین را از هوا میگیرد و خوب سرخ و متصفی شده این هوا را در اعضا می رساند زیرا که هر

از اعضای بدن کدام ریشه لحمی و غیره از حرکات بدنیه مرده یا از حال طبیعی خود متغیر شده سیاه میگردد و از سیدن کسین آن ریشه است یا متغیر سوخته میشود و بعد سوختن در خون می آمیزد و بجای آن ریشه دیگر پیدا میگردد و از سوختن این ریشه شیت یا متغیر در بدن لحمی پیدا میشود و هر قدر که حرکت و ریاضت بدنی زیاده کرده شود و از آن ریشه با زیاده مرده و متغیر شده محترق میشوند حرارت بدنی زیاده میشود چنانکه در حمیات چونکه صرف و بدل موافق حرکت کیمیائی زیاده میشود ازین سبب احتراق جزای متغیره زیاده میگردد و از احتراق آنها حرارت بدن زیاده میشود با کمال بعد احتراق این ریشه های محترقه و خون داخل شده بذریعہ آن از بدن خارج میشوند و هم کار دیگر متعلق با کسین آنست که خون غذا بکماله اعضای بدن میرساند لیکن صورت هر عضو در خون نیست زیرا که اعضا در ریشه های آنها از خون افضل اند بلکه هر عضو غذای خود را از خون گرفته و در خود هضم میکند و درین هضم غذا را به صورت خودی آورد و این کار بدون آمیزش کسین ممکن نیست زیرا که تکلیف اعضا و اجزای آن که اشرف اند بوجود کسین مربوط است و بدون آن فضول مثل سراز و بول چرک پیدا میشوند نه عضو چه تکون اعضا و ریشه های آن در بدن بحرکت کیمیائی میشود و حرکت کیمیائی بدون کسین تمام نمیکردد و کار کسین خون اینست که از جمله اعضا آنچه محترق و فاسد شده مثل فضول گشته یعنی لیاقت تغذیه و افادہ بدن ندارد آنها را در خود میکشد و برای حفظ صحت خود آنها را بواسطه اعضای ارجح مذکوره از بدن اخراج مینماید فتن کسین و ایضا باید دانست که چون غذا فرو رفته میشود و در آن شروع میگردد و بعد آن تکلیف هضم معدی و معوی با عانت بکسین که آن آسان فرود می آید و از جگه که آن صفرا را در معای اثنا عشری میریزاند و از فته های معدی که آنها ترشی مینمایند که شل خمیرست و میگویند که آن تخم است از خود پیدا کرده در غذائی آمیزد و درین هضم معدی معوی کیموس پیدا میشود و کیموس صفوه غذای ماکول است که در هضم معدی و معوی از آن پیدا میشود و رنگ آن سفید مثل کشک شغیر و قوام آن رقیق میباشد و مادام که این صفوه در معده و امعاء با سم کیموس موسوم میشود و این را کیلوس نامیدند فلذاست حصه کسیر از آن در عروق صفار که در کسیر کسیرین معده و امعاء داخل شده در خون میریزد و حصه قلیل از آن در مجاری صفار کیلوسی داخل شده در مجری کسیر کیلوس سیده در ثور اسب و گاو ریخته در بطن این قلب با خون مخلط میشود و این حصه قلیل صفوه غذای ماکول که در معده و امعاء با سم کیموس نامیده است چون در مجاری صفار کیلوس در معده و امعاء داخل میشود با سم کیلوس سمی میگردد و آنچه در عروق صفار داخل شده در خون رسیده برای آن کلام اسم نیست و هم باید دانست که آنچه پیشتر نوشته شده که از خون کار متعلق با تغذیه بکماله اعضای بدن و ایصال کسین در جمیع اعضا و اخراج فضول جمله اعضا از بدن بذریعہ خود پس برآید و در این افعال نشانه ضرورت است که خون در تمام دوران و حرکت باشد تا آنجا تا غذا با اعضای بدن رساند و فضول آنها را از بدن اخراج نماید و هم ضرورت است که در دوران خود هر بار و هر وقت بجای رسد که از آنجا هوای تازه را در دوران خود بگیرد تا کسین را بی در پی بنابر ضرورت های که سابقا مذکور شد بکماله اعضا رساند و آن عضو مقام گرفتن

مجلس
مجلس
مجلس

کتابخانه

معارف کی

میرزا محمد
دانشیار
خان میرزا

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره پانزدهم
پاییزه و زمستانه
شماره پانزدهم

فداسکریک

18/11/19

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

24

25

26

27

28

29

30

31

32

33

34

35

36

37

38

39

40

41

42

43

44

45

46

47

48

49

50

51

52

53

54

55

56

57

58

59

60

61

62

63

64

65

66

67

68

69

70

71

72

73

74

75

76

77

78

79

80

81

82

83

84

85

86

87

88

89

90

91

92

93

94

95

96

97

98

99

100

101

102

103

104

105

106

107

108

109

110

111

112

113

114

115

116

117

118

119

120

121

122

123

124

125

126

127

128

129

130

131

132

133

134

135

136

137

138

139

140

141

142

143

144

145

146

147

148

149

150

151

152

153

154

155

156

157

158

159

160

161

162

163

164

165

166

167

168

169

170

171

172

173

174

175

176

177

178

179

180

181

182

183

184

185

186

187

188

189

190

191

192

193

194

195

196

197

198

199

200

201

202

203

204

205

206

207

208

209

210

211

212

213

214

215

216

217

218

219

220

221

222

223

224

225

226

227

228

229

230

231

232

233

234

235

236

237

238

239

240

241

242

243

244

245

246

247

248

249

250

251

252

253

254

255

256

257

258

259

260

261

262

263

264

265

266

267

268

269

270

271

272

273

274

275

276

277

278

279

280

281

282

283

284

285

286

287

288

289

290

291

292

293

294

295

296

297

298

299

300

301

302

303

304

305

306

307

308

309

310

311

312

313

314

315

316

317

318

319

320

321

322

323

324

325

326

327

328

329

330

331

332

333

334

335

336

337

338

339

340

341

342

343

344

345

346

347

348

349

350

351

352

353

354

355

356

357

358

359

360

361

362

363

364

365

366

367

368

369

370

371

372

373

374

375

376

377

378

379

380

381

382

383

384

385

386

387

388

389

390

391

392

393

394

395

396

397

398

399

400

401

402

403

404

405

406

407

408

409

410

411

412

413

414

415

416

417

418

419

420

421

422

423

424

425

426

427

428

429

430

431

432

433

434

435

436

437

438

439

440

441

442

443

444

445

446

447

448

449

450

451

452

453

454

455

456

457

458

459

460

461

462

463

464

465

466

467

468

469

470

471

472

473

474

475

476

477

478

479

480

481

482

483

484

485

486

487

488

489

490

491

492

493

494

495

496

497

498

499

500

501

502

503

504

505

506

507

508

509

510

511

512

513

514

515

516

517

518

519

520

521

522

523

524

525

52

هوا می تازه بیه است و دوران خون بر تنه قسم سستی آنگاه از لطفن ایسر قلب بر آمده و جمیع اعضای بدن دوره کند و از این شفا گریز
 سستی که سر کوبیدن بکسرین مرحله اول و سکون بین ثانوی و کسری است و سکون یابی نشانه تختانی و کسریم و سکون کا فت
 یعنی انتظام کلی بدنی و سر کوبیدن بفتح سین مرحله دوم و سکون رای همراه و کسر کان و سکون یابی نشانه تختانی و دوا و کسر لام و سکون
 یابی نشانه تختانی و فتح شین و سکون نون یعنی دوران است و فصلش دوران کلی انتظامی بدن نامند و دوم آنکه از لطفن قلب
 بر آمده و در پییر و دوا از انجا باز در لطفن ایسر قلب پیروز و این دوران را بلغت انگریزی میگویند و سر کوبیدن بفتح با می مرحله
 فارسی و سکون لام و ضم میم و سکون و او و فتح نون و کسر رای همراه و سکون یابی نشانه تختانی که معنی منسوب الی الیه است زیرا که
 بلوغ معنی ریه است یعنی دوران ریوی که بی نشانی نامند و این دوران در پییر و فتح سوم دوران آن است که آنچه کیموس از
 معده و امعاء و عروق صفا معده و امعاء داخل شده و در خون پیروز و خاص دوران آن در هرگز میشود و این را بلغت انگریزی
 پورتل سر کوبیدن بضم بای موحده فارسی و سکون و او و رای همراه و فتح تای هندی و سکون لام نامند یعنی دوران خاص
 کبدی اکسیدیک سر کوبیدن یعنی دوران کلی انتظامی بدن پس تحقیقش آنست که این دوران از لطفن ایسر قلب شروع میشود
 و از آن اول در شریان عظیم که آنرا اورتا بفتح و مدالت اول و ضم الف ثانوی و سکون و او و رای همراه و فتح تای هندی و
 سکون الف یعنی شریان عظیم نامند و از لطفن ایسر دل رسته می آید و از آن در شاخهای آن آمده در بدن می آید و جمیع اعضا پییر
 تا اینکه در شاخهای شریان که بر صورت عروق شعریه اند داخل میشود و مادام که در شاخهای کبار شریان میماند قاعده تغذیه
 بدن از آن حاصل نمیشود اما چون در عروق شعریه داخل میگردد غذا بر پیشه بای لحمیه و دیگر سیل بای اعضا میسر میاید و فصول
 اعضای بدن را در خود میکشد و تا انجا رسیده از کار تغذیه بدن و گرفتن فضلات جمیع اعضا فارغ شده سیاه میگردد و پس عروق
 شعریه در بدی داخل میشود و از انجا در شاخهای کسیره در بدی آید تا اینکه در وریک پیر که آنرا بلغت انگریزی و فیه اکسیدیک و او
 و سکون یابی نشانه تختانی و فتح نون و سکون الف و کسر کان و سکون یابی نشانه تختانی و فتح و او و سکون الف نامند
 داخل میشود و از انجا در آن این لطفن ایسر پیروز و از آن در لطفن ایسر داخل میشود و تا انجا در اکسیدیک سر کوبیدن
 تمام میشود لیکن فی الحقیقت این دوران دوره تمام نیست چه تمام بر آن الزمان صادق می آید که از پییر و شری لطفن ایسر
 لیکن فی الواقع درین دوران تا انجا رسیده این دوره ناقص میشود و از انجا دوران ثانوی که موسوم بپوئری است شروع میگردد
 یا عرش در شریان عظیم که در لطفن ایسر
 خدای کسیر شریان که در وریک پیر
 من بعد در شاخهای مغیره آن که مثل
 ریه اند ملاقی میشود و در مسواختی
 یا در وریک پیر کار با کسیر ایسر و بخارا

مناصب این مدعی است که هرگاه شکم جوان کشاده خون از وینا پورگی گرفته در ویدیکه از طرف وجه و اس در گردن می آید
اندازه و این در پید به جگه یولورین انجم حیم سکون کاف فارسی و ضم پای نمنانه تختانی و سکون و از وقت لام و سکون انمی کلام
و کسر او و سکون یای شنا و تختانی و فون می رگ گردن نامند و این دو ورید هستند یکی اندرون گردن که زیر پل عینی و همراه شریقی
و آن خون را از خاصر بلغم می آورد و آن بسیار نازک است و دیگر که زیر جگر گردن و از اول کو چک است و این خونی را که در زیر جگر
و جگر و اس است بسوی قلب می آید و در مراد از جگه یولورین اینجا نیست و خون این ورید در جگر می رود بلکه از آن در وینا
اول خون می آید با جگه هرگاه درین ورید خون پورگی ازین را اندازند آنچه سفید و بنفشه غیر منقسم که در آن می باشد از راه بول
خارج میشود و آنرا خون در خود نمیدارد و بر صورت خود می آید و همچنین چون شکر و نبات را که از نیشکر در خارج بدن پیدا میشود
هرگاه بذریقه زرافه در جگه یولورین اندازند آنهم بسوی وینا خارج میشود و آنچه شکر و نبات که در خون پیدا میشود و ازین شکر
نبات خارجی که بذریقه زرافه در خون رسامیده شده در خون پیدا نمیشود اما هرگاه این شکر و نبات بسوی رونی را خواه بذریقه
زرافه یا توسط خوردن و وینا پورگی رسانند که از آنجا در کبد رفته منقسم شده در خون داخل شود پس درین وقت این شکر
و نبات در بول یا فته نمیشود و آنچه نبات و شکر رسیده است مالول که در جگر منقسم میشود و آنرا گلوکوس بکسر کاف فارسی و ضم لام
و سکون واد و ضم کاف و سکون واد و وینا میگویند هرگاه این را گرفته در ورید موسوم به جگه یولورین اندازند در بول
خارج نمیشود و در خون میماند و ازین امتحان صاف ثابت میشود که آنچه در کبد منقسم میشود و موسوم به گلوکوس است آنرا خون
قبول کرده در خود میگرداند و نبات خارجی که از جگه است با منقسم کرده قبول نمیکند و این گلوکوس هرگاه در ورید پیرو و از کجین
ملاتی میشود و از ملاقات آن پیروزان کار با آنکس سیط و آب در پی پیدا میشود و آنچه کسیجی که در شکر بود از آن جدا میگردد
و ازین موطن بکرت کیمیای حرارت در بدن زیاده میشود و در خون سرخ گرمی نسبت خون سیاه زائد میگردد اما اینکه
لگال مرد در حرکت خون و محرک و در انش کیمیت پس بدانکه عده آنها و اول زهر حرکت انقباضی قلب است که بسبب انقباض قلب
بیرون آمده در شریان جاری میشود و در حرکت انقباضی عضلات شریکین و حرکت غشای شریانی که در آن بجهت مثل غشای
صمغی رابطی است چه آنهم بسبب هر دو حرکت منقبض و باز تمام شدن اثر حرکت انقباضی قلب باز منقبض میگردد و بسبب
این انبساط و انقباض خون در آن هنگام انبساط می آید و در وقت انقباض آن از جای خود متحرک شده در آن جاری میگردد و
سوم حرکات عضلات بدن و حرکات بدن بر پیده گیر که از انقباض آنها هم چون عروق منقسم میشوند و بسبب اثر غرض عروق مذکوره
خون را در جاییکه هست پیش میفرستند لیکن تا شریان حرکات خاصه ندارد و زیاده مؤثر نمیشود و بسبب آن از نبات
خون بسوی قلب بمرتب پیرو و چهارم حرکت ریه و وقت تنفس چه از انبساط ریه هم مدد و در آن خون حاصل میشود زیرا که
چون که ریه هم وسیع گردد و بسبب آن خالی میشود پس بهر وقت امتناع خلا هوا یا آب در آن می آید همچنین هرگاه ریه وقت
انبساط خود وسیع و خالی میشود درین وقت هوای خارجی در خون در آن داخل میشود و چون بعد از انبساط تنفس میگردد

امتحان تأثیر زرافه در کبد و نبات منقسم

بیان حرکت دوران خون

از ان هوا و خون خارج میشود و تخیم قوت جاذبه اعضای بدن که سبب آن بلکه اعضا و ریه ها و سیل های آنها غذای خود را از خون موجوده و عروق میگرداند و هر قدر که خون برای تغذیه و اعضا منجذب میشود بجای آن خون دیگری آید تا غایب عروق لازم نیاید پس سبب و اعانت این امور خسته دوران خون پیدا شده و باقی نماند و هتک گریه اما اینکه چگونه خون در جانب واحد و راه واحد جاری میشود یعنی از بطن ایسر قلب وقت انقباض آن چارو شریان عظیم میرود و با ریه سبوی ریه چار جاری میگردد یا آنچه از جگر یا از ستر جانب بطن امین قلبی آید چار باز سبوی کبد یا سبوی کور و پس از آنکه سببش اینست که خالق حکیم غشیه یا زده گانه را در قلب بر منافذ و ابواب آن بطور دانه خلاق فرموده باین نحو که از غشای اندرونی دل و بطن ایسر برینفذا آن هستنکه مثل باب است و از ان خون از اذن ایسر و بطن مذکور میریزد و سته غشا و بطن امین برینفذا آن هستنکه که آنهم مثل باب است و از ان خون از کبد و سبب در اذن امین آمده در ان داخل میشود و سته غشا و شریان عظیم که از بطن ایسر رسته و موسوم به آئوریکا هست پیداشده و سته غشا و شریان عظیم که در بطن امین قلب است و از ان خون از دل در ریه در دوران ثانی میرود و خلق فرموده پس بذر ریه این غشیه خون از راه متعاد خود جاری میشود و پیش میرود و باز پس نمی آید چه این غشیه بطور دروازه در ریه مواضع هستنکه که وقت آمدن خون و قلب کشاده شده راه می دهند و وقت بیرون رفتن آن از دل بند شده از باز پس آمدن خون مانع میشوند مثلاً بطن ایسر قلب جایکه خون از اذن بطن مذکور در بطن آن میریزد آنجا دو غشا هستنکه که وقت ریختن خون در آن کشاده میشوند و وقت دفع شدن خون آن در شریان عظیم بحرکت انقباضی قلب بند شده ازین خون راه نمی دهند پس لامحال سبوی شریان عظیم جاری میگردد و همچنین در شریان عظیم مذکور که سته غشا هستنکه آنها از و پس آمدن خون از شریان سبوی دل مانع میشوند با بجهت آمدن خون از خارج و در دل این دروازه های غشای سبوی باطن کشاده میشوند پس وقت دفع شدن خون در ان در می آید و وقت خارج شدن ازین اعضا دروازه های مذکور سبوی خالی کشاده میشوند و بعد خروج دم بند میگردد و این ترتیب کشادن دروازه ها سبوی باطن سبوی خارج مختلف هستنکه از باب حکیم علی الاطلاق نهاده شده لکن اذنا ملتها عرفتها و همچنین دروازه پذیریکه وجود و الف خون باز پس جاری نمیشود و خصوصاً در او را که زیر جلد دست و پا هستنکه چه و الف آنها زیاد و چون از باز پس آمدن منع میکند خصوصاً و قلب که از حرکات عضلات پیرایه عروق منفرجه شده خون از رسیدن اثر مخمر میخورد که منبسط شده باز پس نمی آید پس در اینجا نیز ریه و الف باز پس نمی رود چه آنچه و الف پیش محل ماندن خون است کشاده خون را راه سپرد و و الف که پس خون است بند شده آنرا از باز پس آمدن منع میکند و ازین جهت وقت انقاز خون در شریان و باز پس نمی آید و دوران آن بر حال خود قائم میماند و بیان و الف در کتاب امراض خاصه و فصل و الی که از امراض غلیظه است مفصل نوشته شده و مرشد فی الجمله و چون تا اینجا از بیان حقیقت تولد دم و بیان دوران تلاشه آن اوفوا که دوران خون و بیان کار باقی نماند آن را بیکر اسباب دوران چند اند و چگونه دوران آن بر نحو واحد و الی

جاست شفا فی دافا است کامرینیه

فراغ حاصل شد لهذا اکنون آنچه حال آن دیده میشود ست فواید دیگر بیان کرده میشود پس بدانکه چون خون را جز به خود
 و اعضای حیوانات لطیف اجداد مثل ضفدع می بینند باین نحو که یکپای آنرا بر که امشی صلب توی سطح نهاده خرد و برین
 بران آشته می بینند و چیز در آن دیده میشود یکی آب و دیگر نقاط سرخ و سفید این آب را که در بدن حیوان زنده می بینند بخت
 انگیزی لاگرانسان گوشت یعنی آب خون نامند و نقاط مذکوره را که در آن دیده می شود بخت انگیزی که سیکل یعنی جسم خرد میگویند
 و لاگرانسان گوشت از رنگ خالی و مثل آب صاف است اما هرگاه خون از بدن برآورده شود و جای و ظرفی مجتمع گردد و سرخی آن
 سرخ آن دیده میشود که آنرا ریڈ کر سیکل گویند یعنی جسم خرد سرخ و آن نقاط سفید و خون یافته میشوند آنرا هیوینت کر سیکل
 یعنی جسم خرد سفید و هم لغت کر سیکل میگویند یعنی جسم خرد سفید مشابه بخت یعنی جسم خرد مشابه بخت که سیلوس زیرا که اطلاق لغت
 که سیلوس یعنی بخت و مشابه بخت یعنی آبیکه در لغت فاکت یعنی بخاری آب برنده از خون یافته میشود و هرگاه خون از شریک خارج
 میگردد بسیار سرخ میباشد و آنرا بخت انگیزی ار پتریل بلذفتح الفت و سکون رای مظهر و کستری هندی و سکون یای
 ثناده تخانی و کستری مظهر و فتح یای ثناده تخانی و سکون لام و کستری مظهر و فتح لام و سکون و ال هندی یعنی خون
 شریانی نامند و ار پتریل سم قدیم است یعنی جسم پر پوزیر که قدما میدانستند که در شریان هوایی روح زیاده میاید
 شریان را باین اسم موسوم ساختند و چون از آورده خون خارج میشود وائل بسیار بیابان و آنرا ونیس بلای یعنی خون
 وریدی نامند زیرا که ونیس لغت انگیزی یعنی دریدت و هرگاه خون ما از عروق برآورده و ظرفی ننشاید آن را اول غلیظ
 میشود و بعد در اندک زمان مثل غشای غلیظ میگردد و بعد که شش در دست سیر بران اول آب بر سر آن ظاهر میشود و من بعد
 گردان برکناره های آن آب پیدا میشود تا آنکه خون منجمد که بطور غشایاننده بود در آن آب مثل حله منقوع در آب
 حرکت میکند و به نسبت سابق مقدار آن بسی صغیر و پوست در هم کشیده محسوس میشود و پس باید دانست که آب
 که از آن جدا نموده شده آن آب خون میباشد و باین نحو جدا میشود که هرگاه خون از ورید بیرون آید فابرن که در دست
 از خون جدا میشود و چون از خون جدا میشود ریشة ریشة گشته بصورت شبکه میگردد و نقاط خون را در خود میگیرد و
 نقاط در آن محسوس میشوند پس هرگاه و هر قدر که از رسیدن هوای سرد این ریشة باریخ و تشنج و در هم کشیده میشوند
 مقدار آن صغیر میگردد و از انضغاط نقاط خون آب از آنها جدا میشود و چونکه درین آب فابرن نمی باشد لهذا این
 آب را در لغت انگیزی با اسم سیرم یعنی آب خالص نامزد کرده اند بخلاف آبیکه در خون اندرون عروق حیوان دیده میشود
 و در آن فابرن هم مخلوط باشد پس آنرا با اسم لاگرانسان گوشت موسوم میگردند بالجمله آبیکه از خون بعد بیرون آمدن از عرق مجتمع
 و منجمد شدن در ظرف جدا میشود باینش کرده شد اما آنچه بطور جسم غشای میشود فابرن است و آنچه صغیر ریشة و نقاط خون اند
 که در فابرن محسوس شده بودند بالجمله خون از اجسامی چند مرکب است و در امتحان بحساب اوسط ثابت شد که هرگاه هزار گاه
 خون را بگیرند و بمل کیبائی اجسام مذکوره را جدا کنند اجزای ترکیبی خون در آن بر این مقدار یافته میشوند که در هزار گاه خون

هفت صد و هشتاد و چهار توله آب میباشد و این سقیدری سینه نه توله بود و فایبرن دو توله و شش یک توله میباشد
و جسم خرد که بطور نقاط اند و آنرا کرکسکل گویند یکصد و شصت و یک توله بود و دو سوسمت یک توله و قدری کم از ربع توله بود و آنچه
از زمین و نباتات پذیرد از غده در خون داخل میشود و دیگر از توله خون کلوراند سو و یک توله یعنی نمک سبز توله و شش یک توله و
پاییم کلوراند سو شش حصه از سوسمت یک توله میباشد و سوسو و فاسفت و شش یک توله و سوسو و اکارباس شش توله
و چهار حصه از سوسمت یک توله و ساسیت آت سو و الفاسف و شش توله و شش حصه از سوسمت یک توله میباشد
و یک تله مرکب از فاسفت افلاکم و سیکشیا و خون میباشد که از زیادتی آن گاهی در گره و نشانه سنگ پیدا میشود و در آن
و مقدار دیگر از توله است و پنج حصه از سوسمت یک توله است که سبز باشد و دیگر از توله و الفاسف و اکارباس آن آیرن فاسفت
آیرن که هر دو از شش توله اند پنج حصه از سوسمت یک توله میباشد و این اجزای اصلی تر کیمیا خون اند و سوای آن آنچه
بطور فصول و چرک خون در آن میباشد مثل صفرا و هوای زغالی که آنرا کاباکا اسپند گویند یا هوای المونیا و غیره آن
که مخصوص نیستند و بزرگتر و بزرگتر و در جلد از خون دور کرده و متولد اند اینها در ستر از توله خون پنج توله و شش توله میباشد
و هرگاه خون را در ظرفی کرده بر آتش نه تله تا آب سوخته اخرازی ترکیبی خون که سوای آب اند خشک شده باقی ماند و از آن
که در آن آیرن بگیرد و بل کیمیای آنرا تحلیل کرده امتحان کنند کار برین یعنی زغالی در سوسمت یک توله خون یا بیس نخاه و هفت توله و
در عشر کیلوه یافته میشود و با ستر و در هفت توله یک عشر توله میباشد و پنجاه و هفت توله و چهار عشر از یک توله بود و این
نوزده توله و ده عشر کیلوه در آن میباشد و شش شش الفاسف و سکون یا ای شراهه ششانی و شش تله و سکون بین مکه که بقی کسر
است چهار توله و چهار عشر توله میباشد این فاکس که در خون یا بیس یافته میشود همان اجزای الخیه که از آنکه مثل کلوراند سو
سوسمت و پاییم کلوراند سو و فاسفت و سوسو و اکارباس و شش مرکب از فاسفت افلاکم و سیکشیا و شش
که در ستر که است که در صورت فاکس یافته میشود و هرگاه خون تازه را در ظرفی گرفته قبل از آن که در ظرف
و غیره را که ابودرت فاکس و شش با شتر در آن افلاکم جلد حرکت و ستر فایبرن از خون جدا شده بر این چوب قالی شکل
و پنجم میشود و آنکه هرگاه خون تازه را در ظرفی که سطل با آن آن شش باشد بگذرد بر مقامات خسته آن جای که ارتفاع بطور
نقاط زیاد باشد فایبرن بزودی بجز میشود و در بدن انسان جای که در جاری دهم خنثی یافته میشود مثل
حجاب اندرون قلب هرگاه متورم شود و کوچک و پرده موصوفه خنثی است و بسبب ورم این خنثی زیاد میشود
لهذا آنجا خون بزودی بجز میشود و هم هرگاه برودت قلبی بجز میسر فایبرن بجز میشود چنانکه در مرض هینه و پانی
هرگاه در آن قوت و برایت کم میشود و در امتحان حرارت سیاب در ترمومترانود و پنج یا شش میسر درین و پنج
بجز شدن فایبرن میباشد اکثر موت صاحب سینه همین طور میشود که در آن خون بر اصل قلب بجز میگردد و هرگاه از غده
و در آن خون را بجز کنند چنانکه در این توله که ورم شش را است سرعت را از سرشته محکم می بندند تا خون آن را بجز

درین وقت

انچه زائد از حاجت بدن در خون پیدا میشود پس بطریق از خون برمی آید یکی آنکه بر عضلات است این دو منقسم میشوند یکی به اندام و دوم آنکه به اندام
غده های مولد شحم از بدن خارج میشود سوم آنکه در مضامین همراه شیر زیاد خارج میشود و آنچه اشیا که از قسمت کله کهار
در خون اند فائده آنها اول نیست که خون را از نقصان باز دارند و دوم آنکه هر عضو که در غذای خود محتاج بآنست مثل عظم
که فاسد نشود از لایم میخورد و عضلات بدن بواسطه این نگه داشته اند و اگر در تکمیل را طلب میکنند باضاها را پس وقت احتیاج هر عضو همراه غذای
آن محتاج الیه هر عضو را خون بآنها میرساند و بهم بسبب این اجزا یک در خون است غایب میشود و بسبب این خون آب غذای کله
از سر و جذب میکند و آنچه در اینها حساب مقدار اجزای دموی نوشته شده از آن گاهی در آن فرق هم میشود اما بان فرق است باقی
ماند مشکل اینکه آب خون اسباب خوردن غذا و نوشیدن آب و استعمال شست و از تاثیر اهوویه در خون زیاد و کم میشود و این امر
اکثر وقتاً فوقتاً در خون پیدا میشود و چنانچه هرگاه طعام خورده و آب نوشیده میشود و فوراً آب زیاد از آنچه نوشیده شده در خون
پیدا میشود ولیکن چون بعد آن شفت کرده شود و بسبب آن عرق آید مقدار آب از خون کم میگردد ولیکن با این زیادتی و کمی نقصان
بصورت نیرسد و همچنین با جزای سرخ خود که موسوم بر رید کر لیکل اند از مقدار یک نوشیده شده گاهی در خون زیاد و کم میشوند در
مثل شخصی که در جوانی (غذیه مولده در هر روز را زیاد خورد پس در بدش این اجزا زیاد پیدا میشوند و اینجاست را بطن انگیزی
یکیشتر که با بی و عده فارسی ام و سکون پای تنه تختانی و قیغ تنای مثله و رای حمله و سکون این یعنی زیادتی خون نامند و
همچنین اجزای طعمه و کهار در خون گاهی بسبب خوردن اغذیه کثیر الملع یا نوشیدن ادویه کهار که در مقدار زیاد باشد زیاد میشود
و درین وقت فوراً تشنگی زیاد شده بعد نوشیدن آب در عرق یا در بول آنچه زائد از مقدار طبیعی محتاج الیه است دفع میشوند
و آنچه تا اینجا نوشته شده حال خون در وقت صحت بدن بوده اما در حال مرض پس باید دانست که بسبب مرض آنچه حساب
مقدار اجزای دموی نوشته شده در آن فرق واقع میشود مثلاً آب خون گاهی از مقدار یک نوشیده شده کم میشود زیرا که در وقت
قوت جذب زیاد است و بسبب آن از معده و دیگر اعضا و قوتاً فوقتاً آب را جذب میکند اما هرگاه قوت آن ضعیف گردد
و جاذبه آن کم شود چنانکه در آخر مرض هفینه و ذیابیطس میشود چه درین امراض قوت جاذبه دم که بسبب آن تلباسی
نقصان مقدار خود را کشید آب از اعضا و غیره میگرد و ضعیف و قلیل میشود و در اینجا قائل امیر سکه بگویم این قول غلط است
زیرا که در هفینه بالضرور خون از اعضا و طوبات را میکشد و بسبب آن غور غین و بطور صد غین بلا غمی و نقصان در
اعضای ظاهر دیده میشود و جانش آنست که خون درین مرض از بعضی اعضا مثل عضلات را میکشد این میگویند بسبب
و اما آب نمیکشد چنانکه در حال صحت میکشد بلکه میگویند سیمین معده و امعاء از خون آب را میکشد و بسبب آن قی و اسهال
عارض میشود و این بیان ضعف آن از جذب امیت ثابت شده **فصل در واک فائبرن وقت پیداشدن ورم**
حار در بدن هم از مقدار طبیعی خود که نوشته شده زیاد میشود و زیادتی موافق زیادتی ورم میباشد چنانکه در ورم کبیر
زیادتی زائد و در ورم صغیر از مقدار طبیعی قدری زیاد میشود حتی که از دو چند گاهی تا پنج چند از مقدار طبیعی کمی نوشته شده

زیاده میگوید و گاهی از مقدار طبیعی خود هم کم میشود و این امر در حیات حاده و قوی مثل تبیفش فوری یا استفاندر فیبر یا لکنت
 میشود حتی که درین حیات گاهی تا نصف مقدار طبیعی خود میرسد لیکن اگر بعد این قدر کمی در لکنت نیور ورم جاری نشود
 بعد قلت مقدار خود که بسبب حلی و ران حاصل شده بود باز در خون زیاده میشود زیرا که آن همیشه از پذیرا شدن ورم جار
 زیاده پیدا میشود اما باید دانست که اگر کم شدن فائبرن در خون دو چیز پیدا میشوند یکی نزول الدم از عروق و دوم اجتماع
 خون در کد امضو یا در اعضای متعده و تقریر این امر در ورم ریه و ورم کبد و حیات حاده و تبیفش فوری یا لکنت در این اکثر
 رعاف و نفث الدم و اسهال دموی یا بول الدم و تبارع خون در ورم یا کبد یا طحال میشود و گاهی از زیاده شدن اجزای
 سرخ در خون هم نزول الدم عروقی مثل عاف عارض میشود و از آن دانسته میشود که بسبب زیادتی خون است لیکن در
 آن هم از قلت فائبرن بیافند زیرا که از زیاده شدن ریزه که لیکل یعنی اجزای خرد سرخ از مقدار طبیعی خود متعارفین
 بنسبت آن کم میگردد و این بسبب نزول الدم پیدا میشود و همچنین گاهی ریزه که لیکل یعنی اجزای سرخ در خون رولن اضمخ در خون
 یعنی قلت و کمزوری خون و هم بواسطه دموی کم میشوند و از خوراندن آهن و مرکبات جدید این وزات سرخ زیاده میشوند
 و اگر آهن را زیاده خوراندند تا آنکه مقدار اجزای خرد سرخ زیاده شود امراض مثل صداع و غیره از قشر امراض
 حاره پیدا خواهد کرد و لکنت بیست که لیکل یعنی جسم خرد سفید و حالت پیدا شدن ورم حار و در مرض کلوروز و زکونی کم رنگ
 سفیدی مایل بودن خون چنان در خون زیاده پیدا میشود و از سرخ شدن آن رقصه متورم بوزم حار ریزم پیدا میگردد و این هم
 خرد سفید از نقطه کیلوسی یا از نقطه لطف پیدا میشود و این جسم سفید خرد جسم خرد سرخ را پیدا میکند یا خود هم سرخ میشود
 و همچنین پلیموسن گاهی در بعضی امراض مثل مرض برانت صاحب که آن مرض پلیموسن بوزم است کم از مقدار طبیعی خود
 باین حساب که هر قدر و بول خارج میشود از خون کم میگردد و لیکن در وزن سفید به نسبت دیگر اجزای دموی که
 زیادتی کمتر واقع میشود و اکثر موافق وزن طبیعی خود در خون بیافند و همچنین اجزای ملحیه و اشیاای که با هم در خون از مقدار
 طبیعی خود که نوشته شده کم و زیاده میشوند لیکن زیادتی کسراتی بسیار در آنکه نفور زیاده شدن آنها طبع غالب میگردد
 و آب نوشیده میشود و بعد آن آنچه مقدار از آن در خون پور شده بود در عروق و بول خارج میشود و بر همین بنیاد باطلی
 برای امداد بول پیوسته تا در خون زیاده شده امداد بول پیدا کند گاهی آنچه بطور فصول در خون بودند مثل
 کربانک ایسید و یور پا در خون زیاده میشوند و هم یورک ایسید یا لکنت ایسید و این هم اسم یورک ایسید است یا
 لاکتاک ایسید و آن در شیر وقتی که هاضم شود پیدا میگردد و در شیر پیا شد و هم صفرا و آنچه بسبب نهضات شکران
 در ریه و جلد و کرده و امعاء در خون ماند گاهی زیاده میشود و هم هر گاه تنی که کار و تکلیف مثل سوار سوار کار بناس
 و امثال لکنت گاه که راه دو ماه یا مقدار زمان خورده شود از آن در خون کمزوری پیدا میشود و قوت آن نهاد از فائبرن کم میگردد
 و ازین بسبب نزول الدم و جریان خون از بدن پیدا میگردد و همچنین از داخل شدن موم حیوانی و نباتی در خون و ازین

از کم شدن فائبرن در خون و در خون ریزه که لیکل
 نزول الدم و تبارع خون -

توت اعصاب دوران خون را میسر و در آن چنان ریشهای عصب که در جرم عروق از غنی نیست میشوند عروق خونی را تحریک پذیر و به عروق دفع کننده
کنند از این سبب خون در عروق میماند و بیش از حد و الحاح است چون این قسم اجتماع در عضو ظاهر افتد در حس مقدار عضو کوچکتر و بیشتر
و چون از آن گشت آنرا کمتر کنند تا در عروق ویرجیل اجتماع باقی ماند و قدری حس عضو هم کم میشود و هرگاه از تهر یا میتر استخوان حرارت ضعیف
کنند حرارت آن کم میباشد و باز در بعضی کتب نوشته اند که در جرم عصب چهار شیخ درجه کم میشود زیرا که آنجا بدل در خون واقع نمیشود و پس از آن
آن از جلد پذیرد و به تحلیل کم میگردد و الا یسنا چون غذای جدید این عضو نفیر سرگرمی پیدا نمی شود و هم رنگ این عضو سیاه یا مانع سیاهی
میگردد و زیرا که خون سیاه در آن مجتمع میباشد و هرگاه این اجتماع در اعضای باطنه مثل ریه و کبد و طحال و کرده شود پس چونکه دیدن آنها
ممکن نیست جز آنیکه در کبد و ریه قدری زیادتی مقدار از خارج بکس پس دیده میشود و لیکن از آثار ثابت میشود مثلاً آنیکه چون در کبد اجتماع شود
کبد از کار خاص خود که تولید و اخراج صفراست قاصر میگردد و قدری خلل و ازیت در بعضی محل که حساس است کنگدک در طحال هم مقدار آن را زیاد
محسوس شود اما در کرده و ریه پس از نقصان آنها خلل نمائند لال را اجتماع خون کرده میشود و لیکن اگر کبد امسایل و یرن اعضا
باطنه ممکن بودی یقیناً آنچه علامات در اجتماع خون اعضا ظاهر نوشته شدند آنجا هم محسوس میشود مثلاً تا قسم دوم که اکثیف کان است
است و در این قسم اجتماع خون مقدار خون و حرکت دوران آن در عضو که اجتماع در آن است هر روز یا ده یا بیست و پنج مقدار از آن حرکت
دوران میکند و الا یسنا این اجتماع خون در عروق صغیر شریانی میباشد و در شریانی کبار و گاهی این اجتماع بسبب تقصیری
عضو یعنی حرکت فیزیولوژی آن بود مثلاً اجتماع خون که در رحم قریب جریان طمث میشود و وقت از رضاع طفل در عروق مریضات میباشد یا در
تکلیف از آن طفل وقت بروز دندان میشود و چه این قسم اجتماع خون قبل از منیت بلا سبب تقصیری طبیعی این اعضا میباشد که از حرکت فیزیولوژی
بلغت انگریزی میگویند و گاهی سبب مرض میشود و این حالت را بلغت انگریزی یا شالوچی گفته بای موحده فارسی و سکون الف
و ثانی متلثه و فتح الف و ضم لام و واو و کسره و سکون بای نشانه تخلفی نامیده یعنی تغییر شدن از حال صحت و این معنی با غلبه خلل
معنی است و الا با ش معنی درست و الوچی معنی علم است یعنی علم الاعراض و الاحالات التي تحتها بعد المرض و لیکن اکثر این قسم اجتماع خون
بطور مقدوره انفعالی میشود یعنی درم حار پیدا میشود و دانستن حد آن باین طریقی که بگویند که تا این حد اجتماع خون است و بعد از آن درم میشود
و نشو و است اما مادام عضو که در آن اجتماع خون شده کار خاص خود را میکند و موسوم با فعل میشود و این سبب آنچه از آن فعل
عضو زیاده صادر گردد و سبب این قسم اجتماع خون میشود مثلاً آنیکه زیاده فکر و کوشش در امور کردن و همچنین جمیع مشغلهای انسانی
و بدنی سبب اجتماع خون در و مانع میشوند و از زیاده نوشیدن در آن در کرده و از زیاده نوشیدن مسلمات قوی و در اما و معده
و از زیاده نوشیدن مولد است و مخرجات صفرا و کبد و از واک قوی و نهان ادویه حمزه بر جلد یا نوشیدن ادویه معرقه قوی و طبع
اجتماع خون میشود و چهارم از این اجتماع و از آنجا در عضو اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و چهارم از رسیدن سید و معصب و متعین شدن
عصب عضو با وقت اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و گاهی این اجتماع خون را برای امتحان مشاهده و بعضی اعضای حیوان خون
پیکر کرده می بینند مثلاً آنیکه در ساق پای ضفدع سوزن فلانی دیده اند بر ریه خورده بین می بینند و از آن محسوس معلوم میشود که در

داخل که در آن سوزن در آن دیده میشود که عروق عصاره که محسوس میشود بر روی پاهای خون میشوند و دوران خون در آن با عروق
میشود و قاعده عروق شش که در شبکه عروق آنها در آن خون که در آن بیشتر محسوس از نظر بود و در آن سوزن در آن
محسوس و در آن میشود زیرا که سبب پاشیدن خون در آن مقدار از آن که بیشتر میشود از این سبب مرئی میگردد و چون در این وقت
خون که در آن عروق در آن سوزن نکور سوزنی زیاد محسوس میشود لیکن در عروق کبار و دیگر اعصاب بدن که نام
تغییر میابد و در آن سوزن که سبب حرکت قلب این زیاد و در آن خون نشسته بلکه برای دفع از دست خود این عروق در آن سوزن که سبب
خون زیاد و سبب التهاب است و در عروق که این قسم اجتماع خون میشود گری و ضربان در آن زیاد و یافته میشود و در این عروق
هم زیاد و قوی میگردد و هرگاه این اجتماع خون در اعصاب ظاهر افتد سوزنی را بر عروق و در آن غالب میشود و سبب این که خون
در آن اندرون عروق صندل زیاد و دیگر در آن سوزن که از اجتماع خون که نام ام پیدا میشود و پس بد آنکه از اجتماع خون گاهی
بر روی سبب سیلان و جریان خون بطور نرمی در آن پیدا میشود و این بر دو قسم است یکی آنکه خون از آن اجتماع عروق در خارج بدن نشود
چنانکه هرگاه در اجتماع خون میشود و از آن رها میگرد و گاهی از عروق برآمده در لحم عضوی و در آن اندرون عروق جمع شود و
این بر دو قسم است از آن عروق که در آن خون از عروق برآمده از بدن خارج شود یا از عروق بیرون آمده در لحم بدن
و در این هر دو قسم خون از عروق بیرون می آید و گاهی در اجتماع خون آب از خون جدا شده بر روی عروق صندل در لحم جمع
میکرد لیکن هرگاه خون از عروق برآمده در خارج بدن دفع میشود در آن نقصان به بدن میرسد باین نحو که بدن ضعیف
میکرد لیکن عروق که در آن اجتماع خون بوده از ضرر و نقصان محفوظ مانده اما هرگاه خون از عروق برآمده در لحم بدن که عروق
جمع میشود در این وقت در عروق که جمع شده از آن از دست میرسد به دو وجه اول سبب این که هرگاه خون در عضوی میرسد و مقدار آن
زیاده میگردد و از مداخلت خون درین عضو تفرق اتصال در آن حادث میشود و آن صورتی است که در آن دو مگر
هرگاه خون در عضوی در آید چنانکه هست بر محل اجتماع خود غمزه میکند و از غمزه کردن آن و مازای شدن آن عضو درم خارج
در آن پیدا میشود پس هرگاه در و مانع انجام اجتماع خون باین حد رسد از پیدایش تفرق اتصال و درم خارج
عضو پیش بند میگردد و از آن بگردد بدن ضرر میرسد آخر میباید از آن بگردد و میشود و اما هرگاه خون در عروق شش و دیگر
و دیگر عروق بدن انجام اجتماع خون باین حد رسد درین وقت گاهی تار تار در آن از این خون بر حال خود شل آب
سیال میماند و لیکن اکثر آنست که بعد از تفرق در لحم بند میشود و آبیکه در آن بوده بر روی عروق صندل در عروق کبار آمده
با خون بدن می آمیزد و اجزای دیگر که در خون اند مثل فایبرین و سفید و بیضه و اجزای سرخ و سفید اینها
خشک و بنجر میشوند و سرخی اجزای خرد و سرخ رنگ همراه آب رخن میروند و اینها اگر گشت به خشک میگردد و این
اجسام سرخ و سفید بپوشش و گاهی مثل قلعه فرو میشوند و اینها سیاهی بر آن غالب میشود چنانکه در خارج ایجاد خون سیاه
میشود و طبیعت برای اخراج این جسم که در غیر محل خود است باز آب را از عروق می آرد و باین خون خشک شده آمیزد این را

تقریب و سیال بسیار از وجوه ترقیق و اساله آنرا باز در عروق صغاری آرد و از آن در عروق کبار بدن می اندازد و موضعیکه در آن
 این خون بجمعه بوده و بسبب آنجا و آن موت و فساد در کرم هم آمده بود این طم فاسد را هم همراه خون بنجمه مرده قسب ساخته و در
 عروق می اندازد و چنانکه این خون بنجمه میشود و از آنجا باز در عروق می رود و آنجا بعد از رفتن این خون در عروق نشانی که از ترقیق و سیال
 طم بسبب آنجا و خون پدید آمده بود باقی مانده اما این نشان هم روز بروز منقرض میشود تا اینکه بعد از زمان مستعدیه این نشان ترقیق و سیال
 طم هم زایل میشود و گاهی این خون بنجمه یکمیکه در و از آن دل و خارج پیدا میشود و منقرض شده از جلد خارج گردد و این وقت است
 که دل در عضلات ظاهر بدن باشته اما هرگاه در اعضائی باطنیه یکم پیدا شود پس گاهی بسوی خارج و گاهی در داخل باطن
 منقرض میشود و هرگاه خون از عروق برآمده در اعضائی ظاهره قریب جلد بنجمه میشود و خصوصاً چنانکه جلد قریب است مثل مناسار
 و در چشم و بالای پلک آنجا از حس بصر هم دیده میشود که چون اول خون از عروق برآمده بنجمه میشود و رنگ آن سیاه میگردد
 بسبب آن بر جلد ظاهر رنگ نیلینگی پیدا میشود زیرا که رنگ سرخ از جسم خرد سرخ همراه آب در عروق صغاری می رود و رنگ
 فایبرن و ایلیمین باقی میماند پس بعد از آنکه نیلینگی بود رنگ زرد و بنفشه پیدا میشود زیرا که بر فایبرن قدری زردی غالب است
 از آن سبب زردی مستعد می شود و چون زردی با نیلینگی میزد و در وسط مرض سبزی است و بگوید و این الزام قوی بود و نشانی
 که طبیعت خون بنجمه را با ترقیق آب و ترقیق می سازد و بعد فقط قدری زردی بر جلد باقی میماند و آن رنگ فایبرن است بعد از آنکه تیره
 این زردی هم بطرف میشود و بعد بر رنگ اصلی خود می آید و قریباً در باطن هم بر همین منوال انجام آن خواهد بود و اینست
 باید دانست که بیوج یعنی جریان خون از بدن هم در دو قسم است یکی آنکه در قسم اول جمیع خون که میسوی کانون حیست شدن است
 شود و دوم آنکه در قسم ثانی اجتماع خون که اکثراً کانون حیست شدن است پیدا شود و قسم اول اکثر در امراض دلو و قلب هرگاه عروق
 کبار آن محتلی از خون شود و در عروق صغاری آن اجتماع خون باشد و هم در مرض جگر مثل سرور که در آن از وریم
 غشای ریشیه دار جگر صغیر میشود و هم در انجینا هرگاه خون رقیق شود و هم هرگاه قی الدم شود و گاهی در کلیه یعنی اسهال
 سیاه که بسبب ختم شدن خون میشود پیدا میگردد و اما قسم ثانی نزف الدم پس قتی که خون در بدن زیاده شود
 یا از اشتقاق شریان از آن بیرون آید چنانکه در دماغ میشود که بسبب کمزوری شریان شقی میگردد زیرا که در دماغ
 شریان آورده ملائم و مشابه صورت خاص اند بسبب آنکه جرم دماغ بسیار لین است سختی جرم شریان این آنجا مناسب نبود
 لذا خالق حکیم هر دو را لین و مشابه خلق فرموده اما هرگاه نزف الدم واقع شود پس علامات آن هرگاه خون از عروق
 برآمده بیرون بدن آید اول از همه آنست که خون بطور فانی یافت الدم یا قی الدم یا اسهال موی یا بول الدم خارج
 میشود بعد از زیاده آمدن خون از اطراف وجه و ضعف و کمزوری نبض و دوران سر و تهوع و غشیان از دوران سر پیش می آید
 بعد غشی طاری گردد و از طریق غشی خون که خارج میشود بند میگردد و در بعضی احوال بهوش می آید پس اگر بآن خون بند
 ماند بهتر و اگر بعد آمدن بهوش باز خون جاری شود باز علامات سابقه عود میکند و زیاده از آن درین وقت عرق بار در جلد

جود شریان ها در دماغ مساوی در شریان ها

خون ورم پیدا میشود لیکن کجب مشاهده دیده شد که هرگاه ورم در لحم یا در عضو دیگر شروع میگردد و تغییر در خون در عضو متورم نمیشود
و این تغییر از حس بهر بهر پیدا کردن ورم قلیل از خلانیدن سوزن یا خار در جلد نازک صفدر یا خفانش ممکن است که دیده شود
و چنانکه تغییر در ورم قلیل جلد میشود همچنین در افرازم دیگر اعضا خواهد بود پس بدانکه هرگاه موافق بیان سابق ورم در عضوی از اعضا
صفدر و غیره پیدا کرده بپندار پس اول بعد از خلانیدن سوزن اجتماع خون میشود چنانکه نوشته شده پس در هر دو قسم
عروق صغیر یعنی عروق شریانی و وریدی خون زیادی می آید و دوران آن سریع میشود پس بعد از اجتماع جاد و جانی که اجتماع
خون است خصوصاً در وسط آن حرکت دوران بطی میگردد و بعد از جانی که حرکت دوران بطی شده بود آنها دوران خون ساکن میشود
پس بعد از اجتماع خود سرخ رنگ که در خون بوندگی میشوند باین صورت که یکی بالای دیگر آمده بر این خط همه کجا متصل میشوند
و اجسام سفید خرد بر دیوار عروق منجمد میگردد و آب خون از دیوار عروق جدا شده در لحم می ریزد و جانی که حرکت دوران
خون نبد و ساکن شده بر دوران حرکت دوران بطی گردد و در دوران اجتماع خون دیده میشود و حرکت دوران آن در اینجا
سریع بود پس اگر ورم زیاد شود درین وقت جانی که حرکت دوران بطی است آنجا ساکن میگردد و آنجا گردان واقع شود و حرکت
دوران بیشتر سریع بود اکنون بطی میگردد و همچنین هر قدر که ورم زیاد گردد جانی که گردان حرکت بطی است ساکن میشود و آنچه
گردان آن سریع بود بطی میگردد و درین ثابت شد که در انتقال پیشین خون در عضو متورم زیاد میباشد دوران جای دوران
خون زیاد و جانی کم و در جای دوران خون سبک و ساکن میباشد پس هر دو قسم اجتماع خون در آن میباشد
ازیرا که هر جا دوران خون بطی باشد آن قسم اول اجتماع خون که باست کان حبیب شدن است خواهد بود و هر جا که حرکت دوران
آن سریع بود قسم ثانی اجتماع خون که یکثیف کان حبیب شدن است بود و جانی که حرکت دوران نبد باشد آنرا بلغت
انگریزی اشتیاق نشین بکسر الف و سکون شین بهمی و فتح ثانی سندی و سکون الف و کان فارسی و کسر نون و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین بهمی و سکون نون یعنی بند شدن راه میل نامند با جمله آبی که درین ورم عوار از دیوار عروق
در لحم میزد و در آن لاکرسان گونس است و سوای آن قدری نمک و فاسف در آن به نسبت لاکرسان گونس زیاد است
و هم در آن فائبرن و نیز جسم خرد سفید و هم نقطه های سفید کیلوسی که از آن جسم خرد سفید پیدا میشود میباشد پس آنچه
نقطه های سفید کیلوسی درین باند میباشد از عروق و رختن در لحم غذای خود گرفته کبیر شده سیل های مد و پیدار
میکنند و گاهی سیل های طولی هم از آن حادث میشوند و جسم خرد سفید هم کبیر شده شقی میگردد و از آن قطبها بر می آیند و همه
سیلها میشوند و از پیدایش این سیل با حرارت در لحم زیاد پیدا میگردد و زیرا که همین در تولد سیلها زیاد و صفت
میشود و باین سبب درین ورم حرارت حاصل میشود و از پیدایش سیلها ورم پیدا شده مقدار عضو زیاد گردد و چون
از زیاد شدن مقدار عضو ریشهای عصب حساس که در عضو متورم اند متغیر میشوند پس از انماز آنها در پیدایش ورم
از زیادتی مقدار ریشه های لحم هم متغیر شده غذای خود را نمیگیرند و از آن مرده میشوند و بعد مرده شدن ریشه های لحم

آنچه آب خون که در لحم آمده این ریشها را رقیق می سازد پس ریشهای مذکور بصورت نقاط صغیر گشته رگیم میشوند و آنچه سیلها که لحم را غمر کرده بودند آنها هم از رگیم شدن نقاط مذکوره رگیم میشوند و چون نده متولد شود درین وقت طبیعت چنانکه اجسام غریبه را که در لحم داخل شوند اخراج مینماید همچنین این ماده را بتفریق و تغییر جلد اخراج میکند و بیرون اندازد و گاهی انفل میشن تا این حد که اجسام خرد سرخ رنگ بتجمع و یکجا شوند و اجزای سفید خرد سرخی بچند شوند آب از عروق جدا شده در لحم ریزد ریزه داخل میشود باین طور که آنچه از عروق برآمد باز پس در آنها می فروزد و رگیم میگرد و نشان آن باقی میماند و گاهی آب در عروق می رود و اجسام خرد سرخ در خون منتشر میشوند لیکن فایز باقی میماند و از آن ریشهای طویل پیدا شده در لحم میماند بسبب آن گوشت سخت شده باقی ماند و گاهی در ورم پلور اهرگاه آب بعد بختن در غشای مذکور باز در عروق رود لیکن فایز باقی ماند پس ریشهای طویل شده بسبب چسبیدن هر دو توی خرطیه غشای می شود و گاهی در ورم میل دیده شده که بعد انفجار که شکل فایز که در ورم بوده در عروق داخل شود و فایز باقی مانده ریشها بگشته بسبب انقباض زخم میشود لیکن بعد به شدن زخم صلابت در آنجا میماند و ایضا باید دانست که اگرچه انفل میشن اکثر مسمومی و مضر بدن و صحت است اما گاهی از آن کار صدمت و مصلح بدن حاصل میشود و باعث شفا فی امراض میگردد چنانکه هرگاه صدمه با تخوان میرسد و از آن در استخوان شکسته ورم پیدا میشود و از ورم فایز پیدا شده میریزد از آن عظام شکسته و غیره ملتئم میشوند بچسبیدن هرگاه در جگر دیده شود و از آن رفته رفته رگیم آن تا جلد بدن آمده و خارج جلد انفل میشن پیدا شده و زطاهر بدن بفرشود از آن صحت و حفظ حیات حاصل میشود و مریض زنده میماند بجلالت آنکه دیلک بسوی داخل شکم میفرود و رگیم آن در غشای آبدار شکم ریزد چه درین وقت خوف هلاکت مریض میباشد و از اینجا استنباط کرده اطباء در علل بعضی امراض و انفل میشن پیدا میکنند و از آن صحت حاصل میشود مثل آنکه هرگاه در خرطیه غشای آبدار انقباض پیدا بار بار میریزد و برای بند کردن نزول آب جسم چار پیدا میکنند تا از آن فایز رنجیده غشا چسبیده شود و خرطیه معدوم شده راه آن و اجتماع آب بند گردد و از آن صحت میشود و السبب بدانکه از اسباب بعینه ورم گاهی استعدا و خاص عضو میباشد و این سبب در خاص عضو میباشد چنانکه غشای آبدار مفاصل بنسبت دیگر اغشیه زیاده متورم میشود و گاهی از زیاده کار گرفتن هم ممکن است که از آن کار گرفته میشود مستعد برای تورم میگردد و این هر دو سبب خاص اند و گاهی بسبب زیادتی خون در بدن و قوی الحرات بودن آن چنان که مزاج بعضی اشخاص کسب از خاندان میباشد ورم زیاده پیدا میشود و لگ از زیاده خوردن اغذیه جوی و لگیم و کم مشقت کردن پلید کبیرهای موحده فارسی و لام و سکون یا بی ثباته تخمائی و فتح تائی مثلثه و رای ممل و سکون الفانی و رای خون و امتلائی دموی و هم نفوس پیدا میشود و چون این حالت در بدن موجود شود از آن سهولت ورم پیدا میگردد و درین حالت دوران خون قوی و سریع باشد و حس بدن قوی بود و ایضا هرگاه استعداد ذخایر و خون کسب باشد که آنرا بانیت اگریزی انکسار آفلا بکسر الف و سکون سین ممل و فتح کاف و رای ممل و سکون الف و کسر فاف و فتح لام و سکون الف و کسب و در بدن کما این حالت خصوصاً در غده هایش ورم بزودی پیدا میشود زیرا که بسبب حصول استعداد ذخایر در خون و جمله اعضا سگس

این کس ضعیف و کمزوری زیاده می باشد و دوران خون آن همیشه بطی و ضعیف و حسی بدن آن گلیل می باشد و این مزاج و حالت چندین است
اولی است که آن صاحب امتلائی غلی و دومی مزاج است می باشد پس این اسباب معینه و مسمیه ورم اندکی که اصل سبب آن پس رسیدن
زهر خاص است در خون که از آن امراض و مسمیه موره پیدا می شود چنانکه از رسیدن زهر در خون تا نفیس خور یا نیز یا جدری و غیره که
از این خون زهر در خون فاسد شده برای اخراج آن از خود ورم پیدا می کند و این سبب عام است برای جمله بدن و گاهی از اندازی
شدن عصب هرگاه برسد آن که دام ازیت رسد هم ورم پیدا می شود چنانکه در یک قسم هرگز نشو و می شود و بیانش انشا الله در
امراض جلیدیه کرده خواهد شد و هم از زیاده رسیدن سردی و تری و از زیاده رسیدن گرمی هم ورم پیدا می شود زیرا که از رسیدن
هوای سرد و تر زکام و از کشتن در راه رفتن در هوای حار سرسام پیدا می شود و از رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا از سوختن آتش
و هم از رسیدن زخم هم ورم پیدا می شود لیکن باید دانست که آنچه ورم از اسباب گفته مذکور پیدا می شود آن باعث رفع ازیت می باشد
شفا می امراض مذکوره است و این طبیعت ورم را برای دفع ازیت پیدا می کند و اینها گاهی به بل کمیای هم ورم پیدا کرده می شود چنان
که کاشک فقره را بر بدن نهد یا طلا کند و هم از زیاده خراشیدن جلد یا از پید کردن ازیت جلد خواه از ضا کردن خردل یا
یا از نهادن پلاسترش گس هم ورم پیدا می شود و باید دانست که ضابطه اسباب ورم انیت که مادام چهار چیز بر حال صحت است
مانند ورم نمی شود و هرگاه در یکی از آن هم تغییر و فساد واقع شود مورت ورم می شود و اول آن اشیای اربعه ایست که خون صحت بقدر
هر عضو در تقاضایش رسد و هم آنکه خون خود بر صحت اعتدال قوام خود باشد سوم آنکه آنچه اعصاب برای تقویت در هر عضو رسیده اند صحت
و قوت خود باشند چهارم آنکه هر عضو در ترکیب و اعتدال مزاج خود صحیح باشد پس مادام که این هر چهار بر اعتدال خود باشند ورم
نمی شود و چون از حد اعتدال و اینها اخراج حاصل شود ورم پیدا می کند و معنی صحت عضوی آنست که کار خاص آن از آن
بخوبی صادر شود و در آن که امراض نباشد مثلاً در ریه ورم یعنی ذات الریه پیکاش نباشد و در گره و مثانه حجر بارل نبود
فتن کش و ورم برود قسم می باشد لیکن کیوت که آنرا حد گویند و هم که آنیک که آنرا من تاند العلامات اما علامات هم
عادرین این هم برود قسم اندکی لوکل و آن علامات متعده است و در حد متورم می باشد مثل زیادتی مقدار و هم کان می چو مثل یعنی تغییر
که در افعال طبیعی بدن و دیگر اعضای غیر متورمه بسبب ورم عضوی یافته می شود مثل سرعت نبض و تنگی دهن در ورم حار اما علامات
متعده بعضو متورم پس پنج اندکی آنکه رنگ عضو متورم از حال صحت تغییر می شود دوم آنکه مقدار آن از مقدار اصلی زیاده می گردد
سوم آنکه حس عضو متورم زیاده می شود چهارم آنکه حرارت عضو متورم بمرم عادی زیاده از حرارت اصلی عضو می گردد و پنجم آنکه در کار
خاص عضو متورم تغییر واقع می شود و آن تغییر رنگ پس اکثر آنست که در عضو که از رنگ خالی بود مثل میوکس سیمبرن لخته یا خود ملته
و جلد بدن در وقت ورم بر آنها سرخی ظاهر و غالب می شود و گاهی مثل رنگ خاکستری بران یافته می شود چنانکه وقت متورم شدن
عنبر رنگ خاکستری بران یافته می شود و سرخی نمیشود و همچنین چون میوکس سیمبرن مثانه و امعاء متورم می شوند قدری سیاهی بر آن
دید می شود و هرگاه سرخی بر عضو متورم ظاهر شود آن هم گاهی مثل دم سرخ رنگ می باشد و درین وقت سبب آن قسم ثانی

بیان اشیای اربعه که از اعتدال آنها ورم در بدن پدید می آید

اجتماع خون که انگیف کان همیشه متن است بود و گاهی سرخی ورم اقم یعنی بالی تیرگی میباشد و درین وقت سبب آن تشنگی
 قسم اول اجتماع خون که با سفک کان همیشه متن است میباشد یعنی درین قسم ورم هر دو قسم اجتماع خون یافته میشود و هرگاه سرخی
 بالی تیرگی بر ورم یا متن شود همراه آن ضعف و کمزوری هم میباشد و بالیکه سبب حرمت ورم است که هرگاه عروق ضعیف
 بسبب ورم وسیع میشوند و در آن خون سرخی زیاد می آید سرخی بر جلد غالب میشود و آنرا تغییر در مقدار عضو پس سبب میشود
 اول از زیاد شدن خون درین عضو دوم بسبب آنکه چون از خون مواد درم میبرد مقدار لحم زیاده میگردد سوم آنکه چون
 سیدمازیاده درین مواد میباشد و هم ازین مواد پیدا میشوند از آن هم مقدار عضو زیاده میگردد و اعضا باید است که این زیاده
 مقدار عضو هم در ورم باعتبار اعضا مختلف میباشد مثلاً هرگاه ورم در غشای خانه دار افتد مقدار عضو بسیار زیاده میشود و هرگاه
 ورم در عضو صلب مثل عظم شود زیاده آن مقدار طبعی آن قلیل میباشد مثلاً هرگاه ورم چشم در میوکس میبرن باشد
 پس چون که زیر آن غشای خانه دار است اندک ورم آن زیاده میباشد چون در نتیجه جسم صلب است ورم پیدا نشود مقدار آن زیاده
 نمیشود و همچنین هرگاه در حرطه انشیمن ورم پیدا شود و کثیر المقدار میباشد بسبب اینکه در آن غشای خانه دار زیاده است و هرگاه
 در نفس خصیه که آن جسم صلب است و در آن غشای خانه دار قلیل است ورم حادث شود مقدار آن زیاده نمیشود و کلک ورم
 استخوان و رباط هر چند ورم زیاده باشد لیکن مقدار آن از مقدار طبعی بسیار زیاده نمیشود و آنرا تغییر در عضو پس آن هم به دو سبب
 میشود اول وقت ورم حس در عصب حساس و ریشیه های آن زیاده می آید دوم آنکه چون از تخن مواد از خون عصب زیاده
 منفر میشود ازین سبب احساس ورم زیاده میشود و زیاده متاف میگرد و گاهی در او رهم بعضی اعضا مثل عصب چشم که در آن
 قوت با صره است یا عصب گوش که در آن قوت سماعه است وقت ورم در نمی شود بلکه در ورم عصب چشم و خشیمن برقی
 زیاده دیده میشود و در ورم عصب سمع آوازهای دوی و غیره را که در خارج موجود نباشند منفر میشود و کلک ورم نمیشود
 و معای مستقیم اگر چه در ورم میشود لیکن گاهی عوض در قوت دافعه آنها قوی میگردد و بار بار بول یا بار بار دفع کردن بخواب
 و گاهی در ورم با اعتبار عضو متورم فرق میباشد مثلاً هرگاه در عضو صلب مثل استخوان ورم پیدا شود در زیاده میباشد
 زیرا که در آن انماز شدیدی باشد و هرگاه در عضو لین ورم حادث شود در کم میباشد زیرا که عضو لین بسبب لطافت خود
 میشود و ازین جهت انماز عصاب زیاده زیاد نمیکردد و لکن گفته اند که هرگاه مقدار ورم زیاده باشد در کم میباشد و چون
 مقدار ورم کم باشد در زیاده میشود مثلاً در ورم ملحمه مقدار ورم کم و در زیاده است و در ورم میوکس میبرن چشم ورم
 زیاده و در ورم کم میباشد و ایضا وجهی باعتبار اقسام او را هم و بسبب تقاضای ورم مختلف میباشد مثلاً هرگاه ورم در غشای
 حادث شود مثل زات اجنبی در ورم باشد و هرگاه در میوکس میبرن ورم پیدا شود و در آن بطور سوزش و گرمی میباشد
 که در بعضی آنرا ادراک میکند و هرگاه در غشای ریشیه در مقابل ورم حادث شود و جمع ممد و ضاعط یافته میشود و غشای خانه دار
 رهم از ورم در بطور حرقت و سوزش پیدا میشود و هرگاه ورم در گردنه یا خصیه پیدا میشود و در آن در و بطور مسلک یافته میشود و این

در ورم که در استخوان در کم و در ورم چشم استخوان در زیاده میباشد

در دوزخ و تروالی آنها منسلک میگردد و همراه آن اکثر طبیعت خود متغیر میشود و قوی می آید یا غشی طاری میگردد و ایضا باید دانست
 اگر چه وجع ادرک منافی موزی است لیکن گاهی ازان کار صدیق حاصل میشود چه بسبب وجع عضو ابارام میبارد و ازان
 آنچه تحمل و صفت کثرت کار در ازان پیدا میشود ازان محفوظ میماند و از آرام یابی قوی میشود و ایضا باید دانست که فرق در وجع
 ورمی و ورم غیر ورمی بخند و چه کرده میشود اول اینکه آنچه وجع بسبب ورم پیدا میگردد آن از غم کردن عضو زیاد میشود و این حال
 عضوی است که در آن وقت ورم در میشود اما عضو که در آن در نمیشود مثل عصب چشم که در آن جس البصر میباشند و در ورم
 آن چون چشم غم نکند در خشدن برق زیاد محسوس میشود اما باید دانست که گاهی ورم در مفصل و رک میباشد و بسبب این که
 در ورم محل که محسوس میشود و ازان مریض گمان میکند که مرض و ورم در زانو است لیکن چون محل را غم نکند در زانو تا بزیاده
 نمیشود و چون محل و رک غم نکند در زانو محسوس گردد و از این بقیین حاصل میشود که سبب در ورم است و طریق امتحان آنست
 که بانی مریض را کشیده برکت پا دست زنده یا پا را نو دست زنده تا بسبب آن مفاصل رک با هم خند چه از خندیدن هر دو در
 محل ورم در زانو زیاد میشود و ایضا باید دانست که در ورم استخوان یا در ورم غشای ریشیه دارد اکثر وقت شام زیادتی و شست
 میکند فتنه که آما زیادتی حرارت عضو پس بد آنکه سبب از زیادت حرارت در عضو متورم به ورم حار و ورم میباشند
 اول زیادتی خون در آن و ورم از زیاد شدن حرکت در تولید سیلها میشود و آما اینکه چه قدر حرارت بسبب خون است
 و چه قدر حرارت از حرکت تولید سیلها حاصل شده پس این امر بخوبی بدیهه نیست نه رسیده لیکن بحسب امتحان این قدر است
 که غمی که در محل ورم میباشد زیاد حار بود از غمی که از بدن در آنجا می آید و هم از غمی که از عضو متورم به بدن باز می
 میرود و هم باید دانست که گاهی گرمی محل ورم بسبب زیادتی حسن یا بد محسوس میشود و مریض بگوید که آن میباید لیکن هرگاه بزرگ
 تر باشد امتحان کند زیادتی آن موافق آنچه بمرض محسوس میگردد ثابت نمیشود مثلاً در تب و حرارت و در خارج
 جلد زیاد محسوس میشود اما در تب و مریض موافق آن ظاهر میگردد و اما تب و در کا خاص عضو پس پیش آنست که قبل ورم در عضو متورم
 اجتماع خون میشود و بعد آن ورم پیدا گردد و از آن مواد ورم میریزد پس بسبب آن ازین عضو کار خاص که قبل ورم
 در حال صحت صادر میشد و بعد ورم صادر نمیشود و تغیر کار عضو بر موقوف میگردد و ازین غم و فاسد و ورم آنکه در فعل خاص آن بدل
 و تغیر واقع گردد چنانکه میگویند در حال صحت سیل میگویند پیدا میکند و در حال ورم و تورم خود سیل میگویند و مد که آنرا
 گویند پیدا میکند پس از فعل خاص خود که تولید سیل میگویند باز میماند و ورم آنکه چون قبل ورم اجتماع خون میشود و ازان غذا
 زیاد باین عضو میرسد ازین سبب مقدار آن زیاد میگردد و ازان هم فعل خاص آن صادر نمیشود مثلاً در فقر عظم مفصل
 زانو است در محل غلبه میشود و گاهی در ورم عظم ساق این استخوان را میگویند و ازین زیاد شدن مقدار حرکت از
 محل چنانکه قبل از ورم ساق صادر میشد بعد ورم نمیشود و ایضا باید دانست که هرگاه ورم حار در اعضا ظاهر
 حادث شود علامات آنست که عضو متورم اند محسوس میباشند اما هرگاه ورم در اعضا با طبعه حار باشد

علامت وجع که بسبب ورم شود

شود پس بجز دو علامت دیگر ظاهر نشود یکی در وقت نقصان و فعل خاص عضو متورم چنانکه در ورم ریه خون صاف میشود و در ورم کرده بول قلیل می آید یا بالمره پیدا میشود و در ورم قلب و در آن خون سرخ می باشد زیرا که دل بسبب ورم از آن خون محروم میگردد و متاد می شود و در اندام های دیگر در آن از ریه میریزد و آنرا بدن میفرستد و از خود دفع میکند و ازین سبب در اعتدال حرکت دوران خون راه می یابد و در ورم مثانه هم طبع رتبه بسبب زیادتی ورم جمع نمیشود و کارش این است که بول را که از گره قطره قطره کرده می آید در خروج سازد بلکه خون از اجتماع آب و در خود بسبب ورم متاد می شود و لهذا بار بار چنانکه از گره در آن میریزد بپایان باید باز از خود بسوی خارج دفع میکند و اما علامات کالشی کچل یعنی آنچه بطور تغییرات احوال طبیعی بدن در ورم حاد یافته میشود پس مثل حرارت جلد بدن است که زیاد میگردد و خشکی بر جلد غالب میشود و حرکت دل سریع میگردد و خشکی دهن و قفس شکم پیدا میشود و مقدار قاروره قلیل کثیر میگردد و می باشد و می شود و منظم بانفلا می شود پیدا میشود و لیکن این علامات زیاد دقتی یافته میشوند که در ورم کبیر بود یا در عضو ریه یا شریک باشد اما اگر ورم قلیل بود یا در عضوی باشد که آن عضو از اعضای مرئوسه و غیره نام و موثر برای جلد بدن باشد مثل قطعه که حک از جلد پس هرگاه در ورم عضو پدید آید این علامات یافته نمی شود و ازین ثابت نمیکند و چون این علامات در ورم حاد ضرورت نیست بخلاف علامات نخسه عضو متورم و اینها هرگاه در ورم سبب غیر ریه مثل ضربه و نقطه پیدا شود درین وقت هم علامات مذکوره گفته میشود اما هرگاه ورم حاد بسبب بدست پیدا شود مثل اینکه از زایدی یا خرابی خون حادث شود درین وقت علامات مذکوره کثیر و قوی موجود میشوند و چون که علامات مذکوره تفصیل در جمعی انفلا میتری نوشته شدند و آن درین ورم می باشد هر چه که علامات مذکوره اینجا تفصیل ضرورت نیست آنچه بطور مثال نوشته شده بنا بر تعلیم کافی است وقت ضرورت بیان نمی نموده اند و اینها را آنکه انجام ورم حاد کدام کدام میشود پس باید دانست که یکی از انجام آن بطور زیر می شود و آن پنج رای مهمه و ضم زای مهمه و سکون واد و کسر لام و ضم یای ثناه تختانی و سکون واد و فتح قشین مهمه و سکون لون بعضی رفع شدن است یعنی در ورم اکل میشود و عضو متورم بر حالت اصلی خودی آید خواه خود رفع شود یا بهلاج نازل گردد و درین صورت اول در ورم گرمی ورم رفع میگردد و من بعد ورم در دانی مقدار کم میشود بعد از آن تغییر در رنگ عضو از رنگ اصلی شده بود نازل میگردد و بعد از آن آنچه علامات کالشی کچل بودند نازل میشوند و این حالت در ورم ریه هرگاه در بدن ضعیف یا خفایش پذیرد و درین دیدن معلوم میگردد که در آن اولاً آنچه عروق صغیر وقت ابتلا خون و ورم وسیع شده و در آنها خون کثیر آمده و منجم شده بود و منقبض شده خون بجز از خود دفع میکند و بعد از دفع خون قاصد منجم خون صالح رقیق درین عروق داخل میشود و همراه این خون صالح طبیعی آنچه سیلما که وقت ورم در عضو متورم پیدا شده بود در رقیق شده در عروق صغیر داخل شده پذیرد و خون صالح ازین عضو دفع میشوند و وقت جاذبه این عروق قوی میگردد و هر قدر جسم خود سرخ و سفید و فایرن خارج عروق جمع بوده رقیق شده باز در عروق صغیر که از آنها آمده بود در آنها داخل میشود و اینها درین وقت غده های بدن هم

مبین میشوند و این اجسام را که در خارج عروق مجتمع میباشند جذب میکنند پس ازین حرکات حالت موسوم به زردیون پدید میآید
و عضو بر حالت اصلی خودی آید انجام دوم آنست که حالت زردیون پدید آید و لیکن بالتمام نمیشود بلکه قدری ورم در عضو
متورم کم شده و در عضو دیگر ورم پدید آید بطور انتقال این بلغمات انگریزی یا استازینس که سریم و سکون یا بی قنایه تخمائی و فنج
تای هندی و سکون الف و کس الف و سکون سین مهله و فنج تائی هندی و سکون الف و کس الف و سکون سین مهله یعنی
منتقل شدن ورم از عضوی بعضوی دیگر نامند و این در قفس و وجع مفاصل زیاد مشاهده میشود که ورم کایت مفصل کم شود
مفصل دیگر متورم میگردد و گاهی در سوزاک هم دیده میشود که چون ورم میوکس میسرین مجری بول کم میشود و فوراً ورم منقبض میگردد
و گاهی ورم حار به دو صورت دیگر موله ورم و منتقل میشود یکی آنکه در عضو یکجاست در همان عضو منبسط میشود مثلاً اگر در جای
از جلد باشد فساد آن در همان جلد مؤثر شده ورم در آن و در جای دیگر آن پدید آید ورم حار و عضوی پدید
شود و از فساد آن اعضای دیگر هم متورم میشوند و این ورم اول بر طرف شود چنانکه هرگاه در غشای خانه دار پدید آید و از آن
در غشای ریشه دار و از آن بدیگر اعضا فساد آن مؤثر شده ورم پدید آید چنانکه هرگاه ورم در زخم ریه در حین سل قریب
غشای پهلوی باشد از فساد ورم ریه غشای پهلوی اکثر متورم شده ذات الجنب پدید میشود یا از ورم میوکس میسرین چشم ملتهم
متورم میشود و میوکس میسرین صحیح گردد و لیکن از ملتهم طبقات دیگر متورم میشوند تا آنکه در جملی اجزای عین ورم و فساد پدید
میشود انجام سوم آنست که از ورم حار آب جدا شده در خریطه غشای آبدار ریخته میخورد میشود زیرا که ورم غشای آبدار
فایبرن و جسم خرد و سرنج و سفید کم میباشند ازین سبب بعد ورم آن اکثر آب در خریطه جمع میگردد و چنانکه در ورم خصیه دیده میشود
و گاهی این آب در نهاد خریطه مذکور میماند زیرا که در غشای مذکور قوت جاذبه کم میباشند انجام چهارم آنست که عضو متورم با هم
چسبیده میشود و این وقتی است که آب از خون جدا شده ریخته باز در عروق صغیر منجذب شود فایبرن باقی مانده سیلما از آن
مستول شوند و از سیلماهای مذکوره ریشه با حادث شده از آن مثل غشای خانه دار پدید آمده با هر دو توی غشای آبدار چسبیده است
هر دو توی آن با هم چسبیده یکذرات شوند و این ورم غشای آبدار که سستی به پهلوی است در ذات الجنب دیده میشود و گاهی از
علاج هم این انجام پدید آید که در غشای آبدار و سستی به پهلوی است در ذات الجنب دیده میشود و گاهی از
اول آب از خریطه بیضه برمی آید بعد در سفیدی که از آن آب بر آورده بودند وای مورم مثل برانندی یا شکو ایدوین میماند
تا ورم قوی گردد و از فایبرن پاره بود در خریطه غشای ریز و از آن غشای مذکور چسبیده پدید آید پس درین وقت بعد ورم
انچه در آن آب خون و سفید بیضه و جسم خرد سرنج و سفید پدید آید و در عروق صغیر منجذب میشود فایبرن باقی مانده از آن
ریشه پدید آمده توسط این ریشه با غشای مذکور چسبیده و بهر آن رفته رفته این عضو بر مقدار طبیعی و اصلی خودی آید و گاهی
از این مواد که از ورم ریخته غشای خانه دار پدید آید چنانکه ورم غشای پهلوی غشای خانه دار پدید آمده باعث چسبیدن
غشای پهلوی میشود بلکه از آن اول غضروف پدید میشود و در آن شرابین و آورده و اعصاب جدیدی حادث میشود و بعد از آن

درم قوی است که در آن فایبرن پاره باشد

پدید آید

ریشته دار پدید می آید و چنانکه وقت شکستگی استخوان میشود و بعد در شکستای ریشته دار مذکور فاسفت افلاکیم این خون میریزد و اگر این
 آن این جسم غرضی و شکستای شکست بطور استخوان میشود و انجام خیم است که از ورم حار ریم پیدا میشود و این وقتی است که این
 مواد از خون در لیم نخچه در آن فابرن کم و جسم خرد سرخ و سفید زیاده باشند و در این آب استخوان و ولایت تولید
 ریشته ها نباشد و در عروق صغیر قوت جاذبه کم باشد بالجمله هرگاه بسبب خرابی و کمزوری خون یا کمزوری عروق ورم حار و
 زیاده ماندر ریم پیدا میشود و اما اینکه ریم چه چیز است پس باید دانست که ریم همان لاکر ساگوئس است یعنی آب خون است که از ریشته
 جدا شده و در لیم نخچه و در آن آب خون و سفید بیضه و فابرن و سیل کیلوسی و نقطه های سفید خرد میباشد که از آن با سیل
 پیدا میشود اما ریم طبیعی پس آن جسمی است رطب سیال قدری غلیظ مستوی القوام کم کیفیت و شفاف که بران گاهی نرمی و لطیف
 و گاهی قدری سبزی غالب میشود و اگر در آن لزومیت میباشد و طعم آن شیرین بود و اکثر از به خالی میباشد و گاهی در آن
 بوی عفون هم میباشد و این وقتی است که ریم در استخوان یا در اعضا پیدا میشود و اینها ریم از آب خالص همیشه ثقیل الوزن میباشد
 لهذا هرگاه آنرا در آب اندازند در آن راسب میشود و هرگاه ریم را در ظرفی گرفته تا زمانی معده به دارد از آن دو چیز پیدا میشود
 یکی آب که بالای آن می آید و درین آب سفید بیضه و اجزای کوچک در اصل خون میباشد یعنی قدری نکات قدری فاسفت
 که همراه آب خون در گوشت ریخته شده بود موجود میباشد اما هرگاه ریم از استخوان گرفته شود در آب آن فاسفت افلاکیم زیاده
 میباشد زیرا که خود را استخوان فاسفت افلاکیم زیاده میباشد و آنچه از آن نشین میشود در آب مذکور و در آن فابرن و سیل کیلوسی
 و نقطه های سفید خرد که از آن سیل ریم پیدا شده بود و هم سیل های ریم و هم نقطه های سفید که از مردن و فاسد شدن و
 رقیق شدن لیم عروق ورم همراه ریم می آیند موجود باشند اینها باید دانست که هرگاه از ریم نشین شده را فیدر کیا اینچ
 بگیرند و آن یک اینچ را بر دو هزار و پانصد حصه یا بر سه هزار حصه تقسیم کنند موافق کیمیه آن از سه هزار حصه مقدار
 سیل ریم صغیر میباشد و هم این سیل ریم طبیعی در شکل مدور میباشد و بر دیوار آن قدری کدورت و دجوت سیل مذکوره
 یک نقطه کبیر که آن هم سیل است و باقی نقاط صغیره میباشد و این احوال و اوصاف ریم طبیعی که بیان کرده شد
 بعد بر آوردن از بدن دیده میشوند و چون ریم را وقت بودن آن در بدن بذریع خورده بین در حبه ضعیف باخفت
 بینند معلوم میشود که در سیل ریم قدری حیات میباشد که بسبب آن مثل حیوان حرکت میکند و از آن حرکت در آن صور مختلف
 پیدا میشوند و هم در آن قوت جاذبه است که بسبب آن نقاط دیگر را که در آب خون گردان باشند جذب میکنند و بسبب آن
 نقطه های رطب سیال را که در استخوان و از آن نقاط دیگر پیدا میشوند و هم در این سیل که در این نقاط کشیده اند و این نقاط در غذای نقطه متوسط
 در جرم سیل حرکت میکنند و با این اسباب نقطه متوسط هم سیل میشود و از آن سیل های دیگری پیدا میشوند و هم در جرم ریم
 زیاده پیدا میشود و این بیان سیل ریم طبیعی است که از این جهت اگر نری هیالینی کبیر یا یخ و کدورتی تخمائی و لایم و کدورتی
 و سکون یا بی تخمائی یعنی ریم چه باشد و گاهی لا ایل و لا قیل و لا سکون الف و فتح دال مملعه بندی و یا بی موحده سکون

سیل ریم طبیعی در بدن

گردد یعنی رقیق شود یا سخی آن کم و سفیدی آن بسبب زیاده شدن اجزای خرد و سفید زیاده شود یا فساد و خرابی در آن باشد چنانکه در پائیمیا یعنی پیداشدن تیره در خون میباشد هم ریخ میشود سوم آنکه هوای خارجی اندرون رحم رسد از آنهم ریخ پیدا میشود زیرا که بسبب رسیدن هوای خارجی نقطه سفیدگی سیل ریخ پیدا میکند اما مستر شتر میگوید که موجب استحال کار تا لک است بر جرح انداختن فرموده اند که در هوا حیوانات صغیر میباشند که از رسیدن آنها در زخم فساد پیدا شده ریخ متولد میشود و اگر هوا در زخم نرسد یا پاچه تر کرده با کار بوکک ایستد بر زخم باشد که بسبب آن هوا از حیوانات صاف شده در زخم رسد ریخ پیدا نمیشود و چهارم آنکه گاهی استعداد عضو خاص بحین بر تولد ریخ مستعد باشد مثلاً در ورم غشای خانه دار ریخ زیاده و در ورم غشای ابدار ریخ کم پیدا میشود و ایضا در ورم غشای ریشته دار ریخ زیاده و کر لیسکل قلیل میباشد و در ورم غشای خانه دار فایرن کم و کر لیسکل به نسبت در ورم غشای ریشته دار زیاده میباشد و در ورم میوکس میمرن کر لیسکل بسیار زیاده و فایرن کمتر میباشد این سبب در آن ریخ زیاده پیدا شده خود جاری میشود و بنا بر این قاعده میبایست که در ورم میوکس میمرن غشا پیدا نشود چه در ورم آن فایرن که ماده تولد غشا است کم میباشد لیکن گاهی بسبب فساد و خرابی خون یا کموری خون در ورم میوکس میمرن هم غشا پیدا میشود چنانکه در کروب و دفترا دیده شده و همچنین از خرابی خون در ورم غشای ابدار مثل پورا هم ریخ گاهی پیدا میشود پنجم آنکه بسبب استعداد ورم خاص هم ریخ پیدا میشود چنانکه در ورم سوزاک استعداد تولد ریخ زیاده است و همچنین در رطوبات هم ریخ یعنی ریخ در چشم زیاده پیدا میشود و استعداد دیگر داما اینکه در چند مدت ریخ در ورم جاری پیدا میشود پس باید دانست که اکثر چون ورم حار قوی تا بسه روز ماند در آن تولد ریخ شروع میشود و اگر در ورم حار زیاده قوی نباشد مدت ماندن آن هم پیدا نمی شود اما اینکه بعد انفجار در ورم ریخ تا چند مدت جاری میماند پس بدانکه اگر در ورم پیدا شود و لائق صحت و اندام مال باشد بعد انفجار موافق مقدار خود چند روز جاری میماند اما اگر ناصواب شود مدت جاری مانده همچنین اگر ورم و کر که ام غده شود و مجتمع شده و مل گردد مثل غده حالبین یا غده های گردن یا در لپستان موضع که آخر ورم غده های تندی است پس در ورم مایل هم ریخ در تمام جاری می ماند و گاه گاه دیده میشود که هر گاه که مقدار بتولید ریخ شود ریخ زیاده پیدا میکند چنانکه در بزکاتین کرانک یعنی سرفه مزمن که از ورم جاری پیدا میگرد و همراه بلغم ریخ هم در تمام پیدا میشود اما علامات تولد ریخ پس اینهم بر دو قسم اند مثل علامات ورم حار یکی کوکل یعنی علامات مختصه یعنی که در آن ریخ پیدا میشود دوم کالستی چو مثل یعنی علامتیکه بطور نقصان افعال بدن بطور عام پیدا میشوند اما علامات مختصه پس بدانکه در ورم میوکس میمرن کدام علامت پیدا شدن ریخ میباشد جز اینکه همراه بلغم ریخ می آید اما هر گاه ورم در لحم یا در غده باشد پس وقت پیدا شدن ریخ ضربان بدن عضو زیاده پیدا میگرد و مقدار ورم هم زیاد میشود و چند بر جلد بدن زیاده محسوس میگردد و چون بر ورم سر انگشتان نهاده غمز و تحریک کمند در داخل ورم حرکت ریخ مثل حرکت جسم رطب سیال محسوس میشود چنانکه آب در مشک از غمز و تحریک حرکت میکند

نشان در وقت تولد ریخ در ورم

علامت

یعنی توج در آن درک میشود و بیشتر بر ظاهر جلد چنان دیده شود که گویا سرش محلول آب را بران طما کرده اند من بعد چون ریم پیدا
 شود بر جلد و خشننگی ظاهر میگردد و گاهی بجز ورم و حرکت ریم در باطن دیگر علامت است هیچ نبود اما علامات عامه پس اگر ورم
 قلیل در ریم که پیدا میشود که علامت از علامات عامه یافته میشود و خصوصا اگر ریم نفور تولد جاری ماند چنانکه در ورم یکیت
 میشود اما اگر ریم زیاد پیدا شود و ورم مجتمع ماند چنانکه در ورم کبد میباشد پس درین وقت حمی موسوم بانفلام شیری کم
 میگردد و بار بار بر بدن سردی و گرمی محسوس شود و گاهی لرزه بقصدت می آید و کنگ فیروز یعنی تب دمی که بسبب افتاد
 ریم میشود پیدا میگردد و خصوصا هرگاه ریم زباده جاری شود مثل اینکه دیله کبد بجانب ریه منفر شود یا بجانب قلب
 لیکن ریم مقدار کثیر خارج شود و جاری ماند درین وقت تب و در ضرور پیدا میشود و گاهی درین وقت در اطفال غیر اطفال
 هم حالت موسوم به مزاجه مفتح ریم و رای مملد و سکون الف و زای همه و فتح میم و سکون زای همه تائی که آن خشکی و لاغری
 بدن است عوض کنگ فیروز پیدا میشود چون این حالت پیدا شود درین وقت اکثر در جگر یا در عضوی دیگر جسم موسوم به
 از بن ایرونی جنرالین بفتح الف و کسر نیم و سکون لام و فتح الف و کسر یای ثناء تختانی مخفف و سکون دال - بندی
 و کسر دال بندی دیگر و سکون یای ثناء تختانی و فتح جیم و وزن و سکون رای سله و فتح الف و سکون یای ثناء تختانی
 و فتح شین و سکون وزن یعنی جسم مشابیه مطبوع برنج یا شاستج محلول آب که آن ناقص و خراب است سرزید و از ریختن
 آن عضو که در آن ریخته ضعیف و از کار خاص غذا قاصر یا عاجز میشود چنانکه از ریختن جوهر کل در ریه کاریه خراب میشود و از این
 سبب مریض لاک میگردد و ایضا باید دانست که چون مده در ورم جاری پیدا شود انجامش در او متعین میشود یکی آنکه بعد از این
 باز در عروق صفار جذب نشود در خون داخل شود و این وقتی میشود که ریم رقیق شده مثل آب گردد و بر صورت ریم قاتی
 نماید بعد آن مقدار عضو رفته رفته قلیل شده بر اصل مقدار خود می آید و صحت میشود و ورم آنکه مقدار ریم رفته رفته
 زیاده شود و آنچه لحم بالای محل تولد است تباهی شق شده ریم تا جلد رسد و از غمز و ضغنه ریم جلد منفر شود و از
 مده جاری گردد و تباهی به التام دفع گردد و بعد از دفع آن زخم دمل باقی ماند و آن زخم به السرب بفتح الف و سکون لام
 و فتح سین مملد و سکون رای مملد در لغت اگر بیری نام کرده میشود و چه هم باید دانست که انجام ششم انقباض است
 که حالت موسوم به السرب بفتح الف و سکون لام و فتح سین مملد و کسر رای مملد و سکون یای تختانی و فتح شین
 و سکون وزن پیدا شود و آن حرکتی است که بسبب آن السرب پیدا میشود و اینهم به چند قسم است یکی آنکه بعد از این
 ورم جاری و متولد شدن ریم در آن جلد یا میوکس میبیرد که در آن ورم شده بود از نه یافتن غذای خود میبرد
 و در ریشه ریشه شده همراه ریم دفع میشود و بعد آن زخم باقی ماند به السربین موسوم میشود چنانکه در مایسل اکثر این
 حالت یافته میشود که بعد منفر شدن دمل و سیلان مده آنچه زخم باقی ماند بان موسوم میگردد و ورم آنکه بعد پیدا شدن
 ورم قدری مواد از خون در لحم میبرد و بعد ریختن بعضی آن اعضاء باقی میماند و بقیه میشود و در ورم آنچه عروق

یا کیفیت حدوث حالت موسوم به مزاجه مفتح ریم و رای مملد و سکون الف و زای همه و فتح میم و سکون زای همه تائی که آن خشکی و لاغری

صغار اند و آنها قوت جاذبه قوی میگرد که بسبب آن عروق مذکوره این مواد را در خود جذب میکنند پس جایگاه عروق مذکوره
 این مواد را جذب میکنند از آنجا میگویند میبزن یا جلد جدا میشود و بسبب جدا شدن از اطراف خود غذا با آن نمیرسد
 پس هر چه شده همراه رییم جدا میگردد و درین وقت همراه جلد رییم و گوشت مرده هر دو جدا میشوند و زخم پیدا اگر در قسم رییم
 آنکه از آیه پر رییم یا از آیه پر آب بعد جاری و خارج شدن مد یا آب جلد بالای آیه دفع شده زخم پیدا اگر در دو باقی ماند
 موسوم به السرمیشو و چهارم آنکه بعد ریختن چوب کل در جلد یا در میگویند میبزن زخم پیدا میشود زیرا که پس از ریختن جسم مذکوره
 غذا میگویند میبزن میسر سد چه این جسم غریب بسبب کثرت خود عروق صغار را از جریان خون در آنها مانع میشود و بعد از
 جایگاه ریخته است گردون درم پیدا میگردد و از خون مواد در آنجا میریزد که آن چوب کل را مثل رییم رقیق میسازد پس میگویند
 منفجر شده آهسته آهسته از آن این جسم غریب برمی آید و بعد از آن زخم باقی میماند و بدانکه هرگاه کدام عضو کمزور باشد خواه از
 کمزوری خون چه درین وقت فایزین کم و کسر پس از پاره پیدا میشود و آن مادون رییم است یا کمزوری آن بسبب کم آمدن
 قوت عضبه بود چنانکه در فالج و جذام میباشد زیرا که درین وقت جاذبه غذا درین عضو کم باشد ازین بسبب ظاهر شد
 خون در آن و خارج شدن خون از آن کمتر میشود ازین بسبب طبیعت بعد انفجار و پیله بر محل زخم غشای خاندان جدید را که از
 ریشه های فایزین پیدا میگردد و از آن انکوره میشود و پیدا میکنند ازین جهت السردان زیاده باقی ماند یا کمزوری خاص درین
 یا در اجزای آن باشد در این وقت هم با دانی سبب در آن ورم حار پیدا شده زخم حادث میشود و چنانکه صاحب کتاب سکروی
 یا مستعد خناری و هم در صاحب جذام اکثر این حال دیده میشود که با دانی سبب آنها زخم پیدا شود و چون زخم پیدا شود مدتها باقی میماند
 با کجمله چون حالت السون بعد زخم پیدا شود منتهی به دوام میشود و اول گران یولیشین که کات فارسی و فتح رای حمله و کون
 الف و نون و ضم یای ثنایه تختانی و سکون و او و کسر لام و سکون یای ثنایه تختانی و فتح شین مجمه و سکون نون
 که آن بابت انگیزی یعنی پیدا شدن نقطه خود بر محل زخم است و فی الحقیقت آن سبب پیدا شدن انکوره زخم است دوم
 سکات ری ریشین است و آن بکسرین هم که فتح کات و سکون و یای ثنایه سبب یای کسر رای حمله و سکون یای
 ثنایه تختانی و کسر یای مجمه و سکون یای ثنایه تختانی و فتح شین مجمه و سکون نون یعنی مندل شدن زخم یا پدید شدن
 جلد بالای زخم است اما بیان کیفیت حدوث گران یولیشین یعنی انکوره زخم و انجام آن پس بدانکه هرگاه ورم
 بعد منفجر شدن دمل و جاری گشتن رییم کم نشود و برکناره آن جایگاه صلابت بود لیکن ظاهر شود و زخم صاف
 گردد و درین وقت بزخم طبعی سفید مثل منع محلول آب اول ظاهر میشود و فی الواقع طبیعت مذکوره فایزین میباشد
 که از خون صلیب میریزد پس در آن ریشه پیدا میشوند بعضی در طول بعضی در عرض و بعضی موزب که از آن خانه با حادث
 میشوند بعد درین خانهای ریشه های مذکوره ریشه های عروق صغار که برکناره های ورم یا زیر محل ورم
 در اعضای دیگر بوند رسته می آیند و در آنها خون جاری میشود پس ازین عروق جدید باز مواد درینجا میریزد

و از سکوی
 مریست
 که از قوی
 فن پیدا
 سازد و چون
 و در آن
 بن دندان
 اگر خون
 جاری شود
 و عجز کما
 ورم در
 در عروق
 بت دندان
 چهار
 در گران
 مدسه
 بن دندان
 صاحبان
 در زخم
 شده و
 افتد و متا
 زخم باقی
 ماند فقط
 سینه
 و عروق

جایگاه

چنانکه در فصل پیشین بار اول نیمه بود اما درین مواد فاکتور که در یک کل سفید و نقطه های کیهانی سفید زیاده پیدایش می نماید
ازین مواد و توپیدایش می شود تا ازان که خارجی است و عطائی بهوایه اند آن ریم میشود و قوی در انسانی آن لحم میگردد و همچنین
بار بار ازین عروق و آنچه در عروق پدید می شود از آنها مواد میسر میزند و توپیدایش می شود قوی ریوی و قوی لحمی و قوی ریوی و قوی
اول و قوی لحمی قوی لحمی سابق متصل می شود تا آنکه توپیدایش می شود لحم زیاده میشود و زخم را پر میکند و آنچه قوی
ریوی است در ان روز بروز سختی و خشکی می آید اما این خشک نشیء قدری از جلد پر آمده می باشد و کناره های آن متصل می شود
با جلد می باشد و در ان ارتفاع نبود و تا این حال این حالت را اگر ان یوشین نامند من بعد از آنکه از قوت قوی جلد پدید می شود
پس از کناره زخم جلد روئیده زیر خشک نشیء بر زخم می آید و از قوی پوشت و از کشیدن و منقبض شدن جلد روز بروز ان
زخم صغیر میشود پس هرگاه با تمام جلد بر زخم آنرا سائر شود این قوی ریوی که خشک نشیء است ساقط میشود و این پدید شدن
جلد را بر زخم بعد پر شدن زخم سکاثری زین نامند و فی الواقع این دو انجام حالت السرشین کی پر شدن زخم از گوشت
و دیگر پیدایش جلد بالای زخم است فقط و انجام مفهم انفل می شین یعنی ورم حار است که مارتی کشین بفتح میم و سکون
الف و رای همایه و فتح تائی ثناء فوقانی و کسوف سکون یای ثناء تحتانی و کسوف کات و سکون یای ثناء تحتانی و کسوف
شین مجید و سکون فوت یعنی مردن گوشت یا عفو می شود و آنرا بزبان یونانی گینگرن بفتح کاف فارسی و سکون
یای تحتانی ثناء و نون و کسوف فارسی ثانی و رای همایه و سکون یای ثناء تحتانی و نون یعنی گزیده هم نامند و فی الواقع
گینگرن در لغت شان معنی رنگ و مورچه است که بالای آهن می آید و بسبب آن در جسم آهن ثقب و نقصان پدید می شود
و شمیء لحم مرده باین اهم نیاز است که چون گوشت مرده شود بر کناره آن آثار گردیدن پدید می شود که بسبب آن این جرم مرده
از گوشت صلح جدا می شود پس باونی شایست آنرا گینگرن موسوم ساختند و هرگاه قطعه از لحم که محسوس بحسب باشد
بمیرد با هم مارتی کشین موسوم میشود چنانکه هرگاه نقاط خرد لحم که بحسب محسوس نباشند بلکه بندیده خورده بین دیده شوند
بسمیرند با هم السرشین نام کرده میشوند چون قطعه لحم مرده از زخم لحم زنده جدا شود آنرا سلف کبسرین ممل و فتح لام و
سکون فاد لغت انگریزی یعنی جدا شده و طحله می نامند زیرا که این گوشت مرده از لحم زنده جدا می شود و هرگاه قطعه از
استخوان میرد و از استخوان زنده جدا شده در عظم مانده در ان حرکت کند آنرا سی کویتر لحم کبسرین ممل و سکون یای
تحتانی و زخم کاف و سکون و او و کسوف یای ثناء تحتانی و بین ممل و فتح تائی ثناء فوقانی و رای همایه و سکون میم یعنی
چیزی که در خانه خرد علی کرده داشته شود می نامند زیرا که این قطعه مرده استخوان هم از استخوان زنده جدا می شود و در
پایان السبب سبب آن هرگاه ورم حار نشیء و قوی و کثیر باشد از ان ماده کثیر در عفو می شود ورم ریوی و بسبب آن
دور ان خون در اجزای این عضو نمیشود و غذا لحم می شود و فرسوده می شود و گاهی بسبب زیادتی کزوری می شود
هرگاه از رسیدن صدمه قوی ضربه یا سقطه یا آن کزوری حاصل شده باشد چنانکه هرگاه کسی را صدمه کزوری و نانی

میرسد از آن عضو ماون کوفه و مسکند گردد بسیار ضعیف میشود و باز کمزوری عصب و رسیدن زخم که از گردن حیوان
مثل شیر و سگ شکاری زخمی شده باشد عضو ضعیف و کمزور شود و درین وقت هر چند ورم عارض شده باشد اما
ورم قلیل هم درین حالت کار ورم کثیر میکنند و از آن لحم میبرد و گاهی بسبب فساد و خرابی خون هم از تنگی کیش
مادش میشود چنانکه هرگاه در ذیابیطس که شکل پیدا میشود در آن اکثر لحم میبرد و علامات است هرگاه از تنگی کیش
یعنی سوت لحم شروع میشود اول در رنگ عضو تغییر پیدا میشود مثلاً جای که لحم مده میشود آنجا بگوشه سیاه یا دیده در
و چون کس لیس او را بکشد گوشت مده به نسبت گوشت زنده سرخی باشد و اینها از گوشت زنده می آید
و از آنکه گوشت آن خاص نیست که اهل تجربه آنرا میدانند و چون موت لحم از وسط آن شروع شده روز بروز زیاد
گشته قریب کناره های ورم میرسد آنجا از زیادتی بنوع میگرد و از حد ورم زیاد میشود چه برده و آن جای که
کناره های ورم اند و حدی بطور خط سرخ پیدا میشود و این خط چون دایره گرد این ورم می آید و این دایره
یا حد سرخ که گرد ورم دیده میشود ورم حار قلیل جدید است که از سر نو بر کناره لحم فاسد پیدا میشود و من بعد
ازین ورم حار جدید مواد درخا میریزد و از آن ریم تازه پیدا میشود و این ریم تازه کناره های گوشت مده را
رقیق ساخته ریم گردانیده با خون آمیزد و هرگاه کناره های گوشت مده ریم گشته از گوشت مده علیها میشود لحمیت
سبب عدم اتصال خود از گوشت زنده از عضو متورم جدا میگردد و درین وقت آنرا سلف میگویند و چون
گوشت مده جدا شود درین وقت بر کناره های آن السرشین پیدا میشود و چون گوشت مده را از جانشین
آوردن زیر آن السرباتی میباشد بعد در آن رطوبت سفید فابرن است میریزد و از آن ریشها پیدا شده نشانی
خانه دار حادث میشود در آن عروق صغیر از اطراف ورم و از زاین می آید و از آنها مواد رخیته قوی لحمی قوی که
پیدا شده از قوی لحمی زخم پر میشود که آن گران پوشش است و بعد حله از کناره های زخم روئیده بالای زخم می آید که
ان سکاثری زمین است و چون زخم پر شده بالای آن حله پیدا شود و خشک نشد ساقط گردد و صحت میشود و ورم بطول
گردد و این علامات لحم مده که نوشته شدند علامات تخفیف و متورم که در آن لحم میپیرو بودند اما آنچه وقت مردن لحم
علامات عامه در بدن یافته میشود از آنجمله از زیاد حرارت است در بدن پس اگر مریض بسیار قوی باشد گاهی کمی
موسوم به انفلا ناطری فیور با علامات خود که مذکور شد و وقت مده شدن گوشت عارض میشود و اکثر است
که تا ثفا فیور قوی با علامات و اعراض خود که در ضمن آن مذکور شد همراه مردن گوشت پیدا میشود اگر مریض ضعیف
باشد درین وقت همیشه تا ثفا فیور با علامات خود موجود میباشد فتن کرا و ایضا باید دانست که ورم حار که
آنرا انفل میگویند میگویند بر سه قسم میباشد و هر قسم آن بزبان انگلیسی نامی علیها میدهد قسم اول آنست که
در شخص قوی الدم رخ ورم حار در عضو پیدا شود پس درین جا مواد مسالج مثل فابرن و کرسیکل از خون

درم حار در عضو پیدا شود پس درین جا مواد مسالج مثل فابرن و کرسیکل از خون

درم حار در عضو پیدا شود پس درین جا مواد مسالج مثل فابرن و کرسیکل از خون

بر دور ورم جمع میشود و از آن که در ورم سختی پیدا میگردد و درین سختی زیاده شدن ورم محسوس گشته از حد صلب متجاوز میشود
 و این را فلک منفتح فاکسیر لام و سکون کاف فارسی و فتح میم و سکون نون یعنی فلغیونی نامند و این ورم مارا اکثر خارج
 و در تن پیدا میشود و این ورم اکثر در غشای خانه دار پیدا شد ازین جهت ریم در آن پیدا میشود قسم دوم آنکه ورم حار
 بشخصی نرسد و خون آن کم و در خواب باشد و از آن مواد صلیحه در لحم نه ریزد که بسبب آن حد گرد ورم پیدا شود
 پس این ورم روز بروز متضایف میگردد و چنانکه در ازای سببش میشود و از او فیوس انفل میشین یکسر الی سبب
 و سکون فاعنم یای مثناة تحتانی و سکون وادوسین مملکه معنی ورم منبسط نامند یا ایری میپس یکسر الف و سکون یا
 مثناة تحتانی و کسر ای ممله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین ممله و سکون بای موحده فارسی و فتح لام و نای سبب
 و سکون سین ممله گویند و مراد آنهم قریب اول است قسم سوم آنکه ورم حار بسبب خاص که در خون باشد پدید شود
 چنانکه در نفرس بسبب بودن زهر نفرس در خون ورم پیدا میشود یا در اجاب مفاصل بسبب بودن زهر نفرس
 یعنی وجع مفاصل در خون ورم و مفاصل بدن میشود یا در تشنگ بسبب بودن زهر تشنگ در خون ورم در
 اعضا پیدا میشود و این را اسپینکت انفل میشین یکسر الف و سین ممله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین ممله
 ثانی و فاکسیر لام و سکون کاف یعنی ورم حار بسبب خاص نامند اکثر این ورم هم منبسط و غیر محدود میباشد و بطور متفرق
 کم حادث میشود زیرا که اثر آن بر جلد و غشای ریشته دار و استخوان با جمله در عضو که ریشته ای غشای ریشته دار یا غشای ریشته
 زیاده است مثل طبقه نخیله یا رباط و استخوان و غیره زیاده میباشد و بر غشای خانه دار کمتر مؤثر میشود و ازین
 سبب در این ورم ریم نمی افتد مگر و قلیکه از جلد یا از اعضای مذکوره دیگر ورم در غشای خانه دار رسیده فلغیونی
 پیدا گردد و درین وقت البته در آن ریم حادث میشود العلاج علاج بطور کلی ورم حار نوشته میشود و آن در
 چند قوانین منحصرت اول آنکه تفحص سبب ورم کرده مادام که سبب یافته شود و لائق دفع باشد آنرا دفع نمایند دوم
 آنکه مریض و عضو مستور را بر سستی دارند که بر آن بیست مریض عضو مستور هر دو با رهم تمام باشند و متاذی نشوند
 سوم آنکه هرگاه در ورم حار حرکت قلب سریع و قوی باشد درین وقت حرکت دل را بطی و ضعیف سازند و هرگاه حرکت
 قلب در ورم سریع و ضعیف بود تقویت قلب کوشش نمایند چهارم آنکه در ورم حار تدبیر کم کردن اجتماع خون از عضو
 مستور نمایند پنجم آنکه تدبیری سازند که دیگر مواد از خون در محل مستور نه ریزد و آنچه از عروق برآمده در لحم ریم است
 باز و عروق صغیر پس رود و اگر لائق باز پس رفتن در عروق نباشد مثل ریم غلیظه القوام آنرا از عضو مستور بیرون راند
 و اخراجش نمایند ششم تدبیر تقویت عضو مستور نمایند تا آنچه در آن صنف از کوری عروق و دیگر اجزای عضو که در حال
 دفع گردد و در آن قوت آید تا عضو مذکور بر حال صحت اصلی خود عود کند هفتم آنکه آنچه انجام ورم عار از انجانات نهنگان
 آن که نوشته شده پیدا شود و لائق تدارک باشد مثل پیداشدن ریم یا افتادن ریم یا مردن لحم و غیره تدبیر از آن

در ورم غشای ریشته دار ریم می افتد

انحصار علاج در ورم حار در وقت قانون

فرمانند تا صحت حاصل نشود فتنه کنی اما قانون اول که زرع سبب است پس شانش است که اگر از غلبه خون غار یا سوراخ
 و غیره ورم حار پیدا شده باشد و آن در عضو متورم موجود باشد از جوشش نماید که از اخراج صحت میشود و همچنین
 هرگاه سبب سنگ مثانه و زیکوس میبرن مثانه ورم پیدا شده باشد با خراج حجر مثانه ورم آن زائل میشود و اما قانون
 دوم که راحت رسائی بیمار و عضو متورم است پس بیش آنست که چون از حرکت بدن اعضا و دوران خون سرچ و قوت
 میشود و اندام ضرورت که مریض را با آرام تمام بر یکجا دارد و از خصوص سکاکی که تارکاب بود یعنی روشنی در آن کم باشد
 و آواز شور و غوغا آنجا کم رسد و معذکاب هوادار بود چه درین مکان آرام هر گونه حاصل میشود و همچنین عضو متورم را با آرام
 رسانیدن ضرورت خواهد عضو متورم از اعضای ظاهره باشد یا از اعضای باطنه بود و مراد از آرام رسائی اعضا است که
 کار خاص آن ازان کم گیرند یا نه گیرند اگر ورم در پا بود ازان قیام و قعود ترک کرده و از شده قدری پای متورم را از بدن
 بلند دارند و همچنین اگر در دست بود کار آن که گرفتن و برداشتن اشیای یا نوشتن یا حیاطت و غیره است ترک کرده و پارچه در
 گلو انداخته بالای آن دست متورم را بخوی دارند که سرهای انال بسوی فوق باشد یا بر سینه نهاده بر بندند تا خون از دست
 و پا نزودی در بدن رود و از بدن بسوی آن بدستواری آید و اگر در اعضای باطنه مثل جگر و معده و ریه و گرده ورم حار باشد
 ازان هم کار خاص آنها کم گیرند یا نه بخو که اگر ورم حار در جگر بود آنچه باعث زیادتی عدد و فعل آن باشد کم دهند مثل انگیک
 غذای قلیل خوراند و یا آنچه که دران برای هضم ضرورت صفرا نیست مثل ملبون برنج یا ار و ط بخوراند و هم دوی که
 زیاده صفرا پیدا میکند مثل کیلول و رو برپ و جلیپ و کالشیکم که آنها مولد صفرا اند آنها را نه دهند و نار اثر انگیک
 و طاس سراس را آب ساده ملکه و نوشانند تا خون را در جگر جمع شدن نه دهند و اندامی که دهنوع خون بسوی جگر کم
 رسانند و نوشانیدن این دوا و ورم حار جگر بسیار مفید است و چون درامع ورم حار پیدا شود برای بند کردن
 حرکت امعاء فیون خوراند و غذا کم دهند و آنچه در معده زیاده هضم شود و ازان فضول و بران کم پیدا شود خوراندند
 مثل شیر و آب و اگر ورم حار در ریه یعنی کشش باشد دوی دهند که ازان خون در ریه کم پیدا شود یا از بدن خارج
 کم گردد و این قسم ادویه مسهل است اندک اخراج مالیت میکنند مثل میگنیشیا سلفاس غیره که مخرج آب اند تا خون در
 ریه کم رود و ازان کار ریه کم صادر شود و اگر در گرده ورم حار باشد اوویه مدره مطلقا قرین مریض نیارند و نوشانند
 آنها حرام دانند و کار کرده را از اعضای دیگر گیرند تا خون صاف شود و گرده را آرام رسد و این کار از نوشانیدن مسلات
 و معوقات حاصل میشود که سبب اسهال و ترقی یو یا خراج میشود و خون صاف ماند و حاجت بسوی گرفتن کار از
 گرده در بدن باقی نماند پس گرده را آرام میرسد پس اگر مریض متورم را خواب نیاید و ازان اذیت باشد دوی انوم
 مثل فیون و باقی در ریه کلورل نوشانید آرام رسانند تا خواب آید فتنه کنی که آنها تعمیل قانون ثالث که کم کردن
 قلب است و قوتیک حرکت آن سرچ و قوتی باشد یا تقویت قلبه قوتیک حرکت آن بطی و ضعیف بود پس طبعش نیست که

بسیار کم و در ریه و جلیپ و کالشیکم

تا در ریه و جلیپ و کالشیکم

در ریه و جلیپ و کالشیکم

هرگاه حرکت قلب در دم عارض شود و قوی باشد تا در شتاب بقدر مناسب بنوشانند خصوصاً با او دیه سسکه که از کمر کاهار باشد
 مثل سنگ شیا سلفاس چه ازین ترکیب دو فایده حاصل میشود یکی آنکه اگر شتابشک بسبب غلیظ کردن حرکت قلب پیدا شود
 چه از این خون در بدن و محل ورم کم می رسد و دوم آنکه از نوشانیدن دوا می سسل معلوم خون در بدن کم میشود و آنکه غلیظ و دای کل
 کجاست که در ده سسکه بیشتر است که از دوا می کاهار فایزین که در خون است یا از خون در عروق متورم ریخته میشود و کم میگردد و دوم آنچه در
 خون زیاد پیدا میشود و پیدا شدن آن کم میگردد و از کم پیدا شدن فایزین هم دو فایده برای ورم حاصل میشود یکی آنکه از آن کم می پدید
 میشود و دوم آنکه آنچه از عروق صغیر در جرم عضو ریخته باشد باز در عروق مجذب میشود زیرا که فایزین چون زیاده باشد اثرش برای
 طویل پیدا میکند بر صورت آن میگردد و هرگاه قلیل عضو متورم باشد بر صورت ریشته میشود بلکه بر صورت نقاط میماند و
 بسبب ماندن آن بر صورت نقاط در عروق صغیر باز منجذب میگردد و اینها از نوشانیدن ایکونامیا یعنی زهر میش هم حرکت
 قلب و جوش خون کم میشود و خواه تمام داده شود یا همراه او پخته مثل لاکر ایونیا ایستیس و چون با مرقعات دهنده عروق بود
 از هر چه شش خون کم میشود و طریق استعمالش آنست که یک قطره از آن همراه آب ساده که چهار دسام بود بنیم نیم ساعت بخوشش بار
 بنوشانند که بعد از آن اثرش ظاهر خواهد شد و اگر آوردن عرق هم منظور بود لاکر ایونیا هم از نیم قرام تا یک دسام همراه آن دهند
 و هرگاه حرکت قلب بلی و ضعیف باشد درین وقت ایونیا کار بناس از پنج گری تا ده گری همراه آب ساده بنوشانند و اگر
 معتدل باشد شرباب بناشد پوت وین یا براندی یا پنکی خراب هم نوشانند و چون که در وقت ضعف و کمزوری در ورم زیاده
 میشود لهذا درین وقت افیون هم دهند که تقویت و تسکین می دهد و از آن حاصل میشود آنما قانون چهارم که کم کردن عرق عروق
 پس از هم یکی طریق کرده میشود اول آنکه خون از محل ورم بر آید و آن بزرگه تعلیق علق و وضع محجم باشد و پیدا کردن زخم طویل
 از سرشتر بزرگم خارج کرده میشود لیکن هرگاه زخم پیدا کرده خون بر آید ازین احتیاط ضرورت است که عروق از سرشتر قطع نشوند
 و طریق دیگر آنست که جایکه ممکن باشد طریق آمدن خون را در عروق متورم بند کنند مثلاً هرگاه ورم درست باشد شربان
 غلیظ که در جانب النسی ساعد و بازو است بند کنند باین گونه که از سر تا مل دست اگر گرفته از پنج دقیقه تا هشت دقیقه بگذرانند
 تا خون کم رسد و این عمل را در روز و شب پنج و شش بار کرده باشند در هر مرتبه تا هشت دقیقه آمدن خون را در ورم باز دارند
 تا خون دین عضو کم آید طریق ثالث آنست که اشیای بارده بالفعل مثل آب سرد یا برن بر عضو متورم نهند و اگر همراه آن
 ادویه مثل فینون یا لنبانی ایستیس یا سرکه حل کرده باشند بهتر بود پس اگر آب سرد نهند یا چه بآن تر کرده بر عضو متورم گذارند
 و چون گرم شود باز در آب مذکور تر کرده و سر ساخته نهند یا آب مذکور بر سر آن بزنند لیکن باین عمل بر او از جمیع اعضا مثل ورم
 ریه یا ورم قلب یا ورم جگر یا ورم کرده جاری نمی شود آری بر ورم صده و امعاء و فاضل دیگر او را مظهره توان کرد و اگر ورم
 در عضو ظاهر زیاده و سبب باشد مثل اینکه از اهل ساق تا قاعه متورم بود درین وقت آب سرد در ظرفی که سوراخدار باشد
 چکرده در هوا سلق سازند و عضو متورم را زیر آن دارند تا قطره قطره از آن بر ورم ریزد و تبرید نماید چه اگر از آب سرد

انکم شدن فایزین در ورم عارض می شود که سسکه را با او بنوشانند و اگر ورم در عروق مجذب باشد و از آن کم می پدید
 میشود و اگر ورم در عروق صغیر باشد و از آن کم می پدید میشود و اگر ورم در عروق مجذب باشد و از آن کم می پدید
 میشود و اگر ورم در عروق صغیر باشد و از آن کم می پدید میشود

پارچه تر کرده درین وقت نهند خوراک گرم پیشه و ازین جمله همیشه آب سرد برورم میریزد و همچنین اگر درم حار در اعضای باطنه مثل معده یا شش بود و منظور آن باشد که تاثیر بر دود در تر سرد عوض آب سرد و برف زیزه بریزد کرده در مثانه پراخته در ورم داغ بر سر در ورم خنک بر فقا کردن پشت نهند تا بر یک کثیر از آن حاصل شود بخلاف آب سرد چه سردی آن برودی رفع میگردد اما باید دانست که وقت تهرید ورم است که درم حار در زمان ابتدائی خود بود و بیم در آن نیفتاده باشد اما هرگاه درم قریب جمع و اتفاق دریم رسد یا در آن بیم افتاده باشد درین وقت رسانیدن گرمی و تری برای کم کردن اجتماع خون مفید نیست چه از آن تعدد عضو هر طرف میگردد و مواد که از عروق بخیمه میشود درین وقت زیاده میریزد و از آن اجتماع خون که در عروق بوده کم میگردد و هم چون بسبب گرمی در وکم می شود خون باکس که میسرود پس بنا بر آن ضداد از او و یا حاره رطبه مثل تخم کنار برورم نماید یا پارچه یا بکریم تر کرده برورم نموده موم جامه بر آن بچسبند تا گرمی و تری دیرتر برورم نماید یا پارچه ذراتی در آب بلورج که بر سرش ششماش یا در آب سبب مطبوخ کل یا پونه که گرم باشد تر کرده فشرده برورم نهند یا پارچه اسنج پلین که قسمی از پارچه است در آب گرم تر کرده برورم نهند و الاغما از طلا کردن بلاد و نابرورم درین وقت عروق و جسد مستحی میشوند و از آن در و اجتماع خون کم میشود و فائده آن در اورام جلده درین وقت زیاده میشود پس تنها آنرا با آب سرشته ضداد سازند یا همراه گلیسرین حل کرده طلا سازند تا قانونی که منع کردن از تخمین مواد در عضو متورم و روح کردن آن آنچه در کم رخیته تا باز در عروق منارود و بر آوردن مواد که در کم رخیته لائق باز رفتن در عروق نباشد پس اگر بعد حصول ورم عضو متورم را بر طبیعت آن گذارند و که ام حالات هم کنند درین وقت هم همین امور از جانب طبیعت و بدن ظاهر میشوند که بعد ریختن مواد دیگر موافق طبیعت از انصاف باز میارود و در آنچه بیشتر رخیته و آنرا در عروق باز پس میفرستد و آنچه لائق روح نیست آنرا آنچه ریم ساخته از عضو متورم خارج میسازد لیکن گاهی صدور این افعال از طبیعت بسبب ضعف آن یا از شدت قوت ورم حار بخوبی نمیشود و درین وقت حاجت دای میگرد و بسوی رعایت و تمیز این قانون و چون در آن سه امر اندکی منع از تخمین مواد و فواید کار اکثر آنرا آنچه در قانون چهارم برای رفع جماع خون تدابیر نوشته شده اند از مثل شانه زدن او و غیره مسرعه که از قیسم کهار باشند یا او و یا در لیل میسوزند لیکن باید مقصود از این چون از آن جهت میشود از امیای منع ریختن مواد در ورم حار که جز اول قانون چهارم است پس از آنکه از پیش گس درست کرده بر ظاهر جلده می نهند که از آن بسبب جذب کردن دو بسوی خارج آنچه در باطنی خیار است بیانش در عروق میشود و پس ریختن مواد هم که منع اجتماع خون است ممنوع میگردد و تجربه آن در ذات آنچه گفته اند میسوزد که چون دای مذکور در مرض مذکور بر جلد مقابل در باطن می نهند در دستمال بر در و کشیدن میشود و در دستمال میگرد و الاغما برای این کار نشانیدن سیاب و مرکب آب آن در ورم ناف است چنانچه نشانیدن آنهم فایزین در و کم میگرد و آنچه مواد در کم رخیته فایزین بود آنرا سیاب ملائم نقطه نقطه میسازد و نمیکند و فایزین را تا رخیته کشیده شود و پس از آن

وقت آنست که درین زمان طلا کردن بلاد و نابرورم در و آب سبب تا جایی که میشود و دفع آن در اورام جلد به زیاده شایع میشود و

یا در عروق

آنچه مواد از عروق رخنه است باز پس در عروق می رود لیکن شرط استعمال آن نیست که هرگاه در عروق غشای ابرو غشای پیشه دار باشد
 این مواد را در اندام هرگاه در دم در سینه کسین کبرن باشد درین وقت حاجت بسوی استعمال سیاب کسر داعی می شود زیرا که در دم آن
 شدید و قوی می باشد و هم این غشا ضعیف است از سیاب متغیر و متاوی می شود و همچنین هرگاه در خون یا در مرض ضعف
 و کمزوری باشد یا در خون خرابی از قسم آمیختن که ام نه بود و هم هرگاه استعداد خون از زیری در بدن باشد یا در مرض رم
 طحال اگرده مبتلا بود استعمال سیاب جائز نیست جز و دوم این قانون که در عروق مواد در عروق است پس آنهم از استعمال
 سیاب حاصل می شود لیکن جای که دادن سیاب جائز نبود آنجا پلاس ایوژن یا ایونیامیور یا س یا کاشیم میور یا س
 حسب مناسب میدهند این ادویه در همه حال و هر جا در دم لائق نوشتن این اند و هم شکر ایوژن شکر و طاسکابرا
 از اله اورام عضای باطنیه و ظاهره مفید است اما کثیر استعمال آن در خلج مسکیند و هم برای این کار استعمال نمیداد
 کثرت و س قریب و شش نافع است چنانکه در اورام مفاصل کرده میشود و در ناخیم آید و هرگاه در دم غشای ابرو یا پیشه دار
 باشد از استعمال آنها کثرت و شش نافع است چنانکه در عروق حاصل میشود و باید دانست که استعمال ایوژن خارج سیاب
 اگر چه در اورام غشای ابرو و پیشه دار هم مفید است لیکن در اورام مخوم غده و به نفع آن طلاء ابلق و انتم است و استعمال
 مرهم سیاب هم گاه گاه بر دم جهت این کار مفید است خصوصاً در ورم خصیه که در آن استعمال آن ورم و سختی برود
 دفع میشود اما جز و ثالث آن که اخراج مواد است پس هرگاه مواد از اندام بیرون و علاجهای ساینده که پیشتر مذکور شدند
 دفع نگردد و ورم شود اخراج آن نمایند چنانکه در دمل طریقه آن نوشته خواهد شد اما قانون ششم که تقویت عضو متورم
 پس طریقه تمیل و اجرای این قانون آنست که هرگاه در دم در عضای ظاهره باشد و بعد زوال آن ضعف در عضو
 متورم پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از نیکه بعد زوال ورم استرخاد و عضو قدری سیاهی بر جلد آن باقی
 میماند درین وقت برای تقویت آن آب سرد بر آن ریخته و یکایک سر کرده در آب سرد بر آن نهند چنانچه ازین تیر در عروق و
 پیشه های اعضاء بعد مذکور قوت می آید و همچنین از مالیدن آن است که آهسته آهسته مالند تا آنچه خون در عروق عضو مذکور جمع باشد
 از آنها خارج شده خون جدید در اندامی آید و از آن خدای جید میشود مذکور میسر شود و کک از لیکن پارچه بالائی هم
 بخوبی که شکر غشای ابرو و پیشه دار و سید آن خورند و عروق بیرون رفته خون کک مسج در آن داخل شود هم فایده حاصل
 میشود و ایوژن از غشای ابرو و پیشه دار و سید و نوا شین ایونیامیور یا س یا کاشیم میور یا س یا کاشیم میور یا س
 از آنجا که در عروق و در عروق جید و نوا شین ایونیامیور یا س یا کاشیم میور یا س یا کاشیم میور یا س
 و مقوی است هم این مواد را با ظاهره و ظاهره فایده تقویت حاصل میشود اما قانون ششم که آن از اله انجام اورام حاره
 پس آن فی الواقع علامت اراض عامه است که از ورم پیدایش می شود و پیا آن در مرض هر مرض خواهد آمد و علامت
 جمله اراض که از ورم حاره پیدایش می شود و در هرگاه دمل پیدا شود و وقت افتادن یکم آید یا یکم پیدا شود و وقت

در اراض عامه
 در اراض عامه
 در اراض عامه

چه از این سبب بریم از آن بدنها جاری میماند و چون محل خونریزی کرده میشود از آن درم جدید پیدا شده و از آن مواد غلیظه خریطه
میچسبد و جریان ریم از آن بند میشود و گاهی از سر بار یک قلم کاشک نقره و دل را میکشایند و این وقتی است که دل در جگر باشد
و ریم باطل بسوی خارج بین باغی که از حرکت اعضای دیگر تا جلد نتواند رسید و از آن غلیظه میشود که در داخل منقبض شود و از آن ریم آنچه
در غشای آید از ریزد و از آن آفات و باکتری مریض پیدا گردد و درین وقت از سر بار یک قلم کاشک نقره زخم پیدا میکنند و از آن
جله اعضا متورم شده یکدات میشود مثل عضو واحد جمله یک گیر و پس عسولت بسوی خارج منقبض میشود و در کدام خریطه ریم
آن نرسد و اینها باینکه چون بعد منقبض شدن دل اکثر بدنها زخم آن منقل نمیشود و جریان ریم باقی ماند و از آن کمزوری و امرض
پیدا میشود و لهذا برای دریافت سبب بطو اندمال زخم و تولد و جریان ریم مستر مستر صاحب بهادر کوششهای بیسته فرموده و تحقیق نموده
مدریس آن ایجاد فرموده اند خلاصه آن نوشته میشود و حاصل تشخیص در سیر صاحب بهادر صورت است که در هوای متورم حیوانات کوچک
بسیار پیدا میکنند که سبب سیدان آن در زخم فساد و زخم ریم کفرت پیدا میشود و در سیرش که ایجاد فرموده برای استعمال آن با فرموده اند
اول سامان آنرا اینهاست ضرورت و آن چهار چیز است اول کار بولک اسپیکر یا چهل حصه آب ساده آمیخته نگین دارند و دوم
کار بولک اسپیکر که همراه ده حصه روغن کجی صاف حکم موجود دارند سوم پارچه قاطع عفونت و قاتل سبب عفونت را که موسوم به
اینی شینگ گوت است بسیار از طرق ساختش نیست که کار بولک اسپیکر و پارچه قاطع و مال سفید را با هم آمیخته در آن پارچه
تنگ را که در آن سوراخهای کوچک باشند مثل پارچه مشهور که از آن پرده های سهری میسازند تر کرده خشک ساخته نگین دارند
چهارم پارچه دیگر که موسوم به چو شینگ گوت است یعنی باز دارند از اذیت را درست سازند و ترکیبش نیست که پارچه کشمی یا کپا
در روغن کار بولک تر کرده بر آن صمغ موسوم به گوبان و آتش را در آب حکم کرده طلا سازند و خشک نمایند پس بعد از آن در آب مطبوخ
غلیظه منجمد تر کرده خشک ساخته نگین دارند چون این انبیای از به موجود میشوند را در کشتادن دل نمایند و هر چند که روغن کار بولک اینها را
و آب کار بولک اسپیکر ملوث هر دو در تاثیر واحد و مفید کار واحد اند لیکن اگر در مل منقبض باشد آنجا آب کار بولک کافی میشود و
اگر کثیر بود روغن کار بولک بر آن استعمال کرده میشود زیرا که کار بولک در روغن تا دیر میماند و از آب بزودی جدا میشود پس هرگاه
بر زخم دل این انبیای را استعمال اند باید که پارچه صاف را بعد از زخم دل گرفته در روغن کار بولک که کثرت یا آب کار بولک که کثرت تر کرده
بر زخم نهند و بالای آن پارچه موسوم به اینی شینگ گوت خشک را چند تکه کرده بطوریکه در زخم برود و زخم کناره های پارچه مذکور باشند
نهاد و در بندند تا آنچه ریم از زخم خارج گردد در آن منقبض شود و بیرون از دور پارچه نیاید و متعفن نگردد و چون زخم دل قریب
اندمال سده و انکور آن تا جلد آید پارچه آلوده با آب کار بولک بر روغن کار بولک را دور کنند زیرا که نهادن کار بولک را پذیر زخم مانع
از بستن انکور میشود و عوض آن پارچه موسوم به چو شینگ گوت را بعد از زخم باریده بر زخم نهاده پارچه اول که به اینی شینگ گوت
پسین اول بالای آن نهاده بر بندند لیکن وقت نهادن زخم پارچه چو شینگ گوت را در آب کار بولک تر کرده بر زخم نهند تا شبهه چسبیده
ماندن حیوانات موائی بر سطح پارچه مذکور بر طرف شود زیرا که شی چسبیده آب مطبوخ بر آن موجود میباشد و ممکن است که

۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

چون انات که حکم هوای بران پییده باشند و هرگاه خواهند که دکل را بشایند پس ابتدای این تدبیر بخوی کنند که مستر لستر صاحب بار
موافق آن عمل می آرند و آن نیست که چون در بعضی محل خاص شود اول محل را گردان جلد بدن را از آب کار بالک می کشند تا آنچه چسب
بر آنست خشک شود و هوای کار بوکس بر محل ختم و گردان مانند من بعد و ستمای خود را از آب کار بوکس مذکور می کشند پس شتر را در آب
کار بوکس آلوده ام میغیر مایند که آب کار بوکس مذکور در ظرفی یا در زرقه مخصوصه پر کرده از آن مثل بارش قلیل قطره های نازک متصل
قریب بخارات باشند بر دل می ریزانند و حد ریزانیدن آن بر دل نیست که زخم دل را از نهادن پارچه ای پیچک بند کنند و تا
این زمان ریزانیدن قطرات آب کار بوکس بند نکنند تا هوای پرا از حیوانات زخم نرسد و مادام که از چاک کردن و ریم بر آوردن بدن
کردن زخم فرصت نشود این آب پاشی آب کار بوکس بند نگردد و من بعد از سرشته زخم را چاک کرده ریم بر می آرند و بعد بر آوردن ریم
پارچه صاف را در آب کار بوکس و الیوت یا روغن کار بوکس و الیوت حسب احوال سابق تر کرده بر زخم می بندند و بالای آن پارچه
موسوم به انشی پینک نهاده می بندند از این تدبیر هوای خارجی در زخم نمی رسد و بزودی زخم منحل میگردد و ریم کم پیدا میشود و هرگاه که زخم
دیرین زخم مذکور شود وقت کشادن زخم از اول کشادن تا آخر بستن زخم عمل آب پاشی آب کار بوکس بند نشود و چنانکه وقت نشتر زخمی فتنه
و چون ذاکتر صاحب بهادرموصوفت زخم جدید را از قسم قطع کردن پا و دست پیدا میکنند یا در حریق شدن آب در فصل نشتر داده
زخم فصل پیدا کرده موافق این تدبیر عمل میغیر مایند زخم جدید و زخم فصل که گاهی به بندید و پیشتر مورث باک است می کشند اکنون از این تدبیر
بزودی تشنگ و منحل میگردد و یک قطره ریم در آن می افتد قشنگ گردد و هرگاه در دل ریم زیاده پیدا شده جاری ماند در آن نایب
ضعیف شدن مریض و انصباب جسم موسوم به ایل ایذی جزایش یعنی جسم منشا به نشاسته در جگر یا در عضو دیگر و هم خوف پیدا شدن
حالت موسوم به حراره یعنی تشنگی بدن و اطفال غیره پیدا میشود درین وقت مریض را از غذای حید و مقویه خوراند و او را پی مقویه
مثل امینیا کارناس یا پورث وین یا مرکبات آهن و روغن جگر ماهی حسب مناسبت بخوراند و از جمله امراض مذکوره نا صورت
که بعد از فتنه در دل پیدا میشود پس هرگاه نا صورت پیدا شود درین وقت بسوی اسباب آن رجوع کنند و هرگاه سبب یافته شود باز آن
آن پرواز مثل انیکه اگر قطعه استخوان یا دیگر تشنگی غلبه مثل گلوله تشنگ یا قطعه خشک و آهن و غیره در زخم باشد آنرا از اندرون زخم
بیرون آرند تا بسبب دفع شدن اذیت زخم منحل گردد و گاهی قطعه استخوان در زخم می باشد بلکه زیر خریطه در استخوان مرده ریزه ریزه
مثل گلی میشود ولیکن از استخوان جدا نمیکرد و از اذیت آن نا صورت پیدا میشود درین وقت سلو شین یا شرک ایسیدر الیوت
بر رویه زخم در زخم دل رسانند تا بسبب آن قطعه استخوان مرده قریق شده جاری و منحل شود و از دور شدن اذیت زخم منحل گردد و دو باره
محض بسبب کمزوری خریطه غشای دلی زخم منحل نشود درین وقت گاهی اگر ممکن شود بر زخم مذکور چیزی قلیل مثل قطعه اسب
یا گل یا پارچه چینه تاکرده نهاده از پارچه طویل قدری ضخیم می بندند تا اثر غریبان رسد و خریطه مذکور منقرض شده با هم گشته بچسبند
و صحت گردد و گاهی درین وقت او را که بسبب اذیت رسائی ورم در عضو پیدا میکند مثل سلو شین یا شرک سلو شین یا کاسک فشر مخلول
آب یا انگور او را درین و زخم می اندازند تا بسبب آن ورم جدید پیدا شود و بسبب آن خریطه با هم شده بچسبند و گاهی درین وقت برای

پیدا کردن ورم تارهای آهن گرم کرده و در خم می اندازند و گاهی چونکه تار گرم کرده بر آتش زنجیر آلوده اقل شدن در دهن زخم سرد
 میشود و مانند ریخته گالیونیک جینی که آهن زنجیر برقی است بر اسم گالوانی صاحب یکم که موجد آن بودند تار آهن را گرم میکنند
 باین نحو که اول تار آهن سرد را در زخم نهاد و بعد هر دو سر زنجیر برقی را بر تار آهن مذکور نهاده بقوت حرکت بچند تا اثر برقی ظهور
 بر تار رسد ازین تدبیر فوراً تار مذکور در زخم گرم و سوزن میشود و زخم را میسوزاند و از سوختن در آن ورم جدید پیدا شده
 صحت میشود و گاهی راه ناصور متعدد و بچند سوراخ می باشد چنانکه در ناصور امعاء و مقعد دیده میشود و درین وقت از
 تداوم زخم که سابق نفع حاصل نمیشود زیرا که بسبب تعدد طرق ناصور چیزی تا اصل راه آن نمیرسد پس ازین وقت باید
 که جمله راه های ناصور را کشاده تا مقعد یک زخم کرده دهند تا اندمال آن سهل شود چه درین وقت که زخم واحد شود بر اثر آن
 نمی آید پس انگور پیدا شده زخم منحل میگردد و چون که گاهی وقت پیدا کردن زخم در امعاء و مقعد خون کثیر جاری میشود و تا باید
 که چون اراده این عمل نمایند ایلاستیک لکی چرک نام رسن صمغی چینی رسن را بر می ست در دهن زخم ناصور که در خارج است داخل
 کرده از راه مقعد بر می آورند بعد هر دو کنار رسن مذکور را گرفته می رسند که بسبب آن هماتیک میشود و خون و قشر کشاوت
 دهن زخم خارج میشود و اگر از کمزوری خون ناصور پیدا شده باشد درین وقت آنچه در تار کثرت جریان بریم در دل نوشته
 اینجا هم عمل کنند و دیگر از جمله امر من مذکور که بعد اقل پیشین پیدا میشوند و سرین زخم است که بعد از تداوم زخم و خروج رسیم باقی ماند و ظاهر
 برین است که آنرا از رسیدن آنات خارجیه مثل جلد و غشیه و سقویا و اموات خارجی محفوظ دارند تا گاهی در زخم مذکور یا بر کنار
 آن ورم پیدا شود و بسبب آن انگور جدیدی می شود و ناصور که در دهن زخم منحل نگردد و پس برای رفع کردن ورم بر آوردن
 قدری خون از کنارهای زخم هدیه میشود و گاهی از ضا کردن ادویه عطاریه ورام و سکنه و جع مثل برگ عناب و شعلاب مانند اینها
 خالص یا هم آمیخته صحت حاصل میشود و گاهی از اجتماع خون و زیاده حرکت دادن و شستن کردن از عروق و زخم منحل نمیشود
 و یا جوش است که عصاره آمدم دهند و از پارچه صاف بزرگ بر زخم بندش سازند تا آنچه خون در وقت شستن خارج باشد بسبب غلظت
 بندش از مقام خود پیش رود و اجتماع خون زائل گردد و گاهی بسبب کمزوری عروق و زخم منحل نمیشود انگور جدیدی می شود و درین وقت
 آنچه در تار کثرت جریان رسیم در علاج دل نوشته به کار برند اگر انگور بسرعت وجود پیدا نشود در دهن زخم کافور را در
 زخم ریزند تا از آن قدری اذیت پیدا شده خون در آن بزودی زیاده آید و از آن انگور پیدا شود و اگر انگور زیاد پیدا
 شده از سطح عضو بلند شود درین وقت از بستن زخم و زخم و رسانیدن اثر زخم منقرض و پست میشود و گاهی این تدبیر
 کافی نمیشود بلکه حاجت باستعمال ادویه داغی میگردد درین وقت قدری اوتیای سحوق بر آن پاشند یا اصل کاسک نقره
 بر آن گردانند تا از آن مقدار انگور کم شود لیکن استعمال اوتیای از کاسک نقره بهتر است و ایضا از تدابیر که جدیدیه برای
 انبات جلد بزرگ زخم هرگاه زخم وسیع و کثیر باشد و بعد پدید آمدن انگور بر آن جلد پیدا و ساز نشود و از آن زخم دیگر دانه پدید
 که آنرا بر زبان انگیزی طرائف ملان نشین آفت کیوی کل مینامند و آن نیست که هرگاه زخم کثیر باشد و مدت و از هر علاجش

در ناصور متعدد یا بسبب تعدد راه ها اصل زخم را بزرگ

گوشته باشد لیکن بر جلد خاص رسیده متوقف گردد و از آن قوی در سخت نکند و جلد صحت یارسته بر زخم نماید درین وقت موافق کی از باد
و سخت زخم یک قطعه یا قطعات متعدد از طبقه بالای جلد در پیش که آنرا کینه می گویند بقدر دانسته یا دانسته اند یا از آن
هم کم بذریده متفرق را یا کار دنا زک قطع کرده در وسط زخم مذکور جای بجا و مواضع متعدده قطعات مذکوره را گذاشته بالای آنها
پارچه پنبه ای آلوده که اسکن از آن از این گلاش ساخته باشند نهاده آهسته برینند و سه چهار روز آنرا بسته دارند تا قطعه جلد
باز زخم متصل ملتئم گردد و من بعد چون قطعه جلد مذکور یا زخم چسبیده یک ذات گردد و پارچه اسکن آلوده را جدا سازند که ازین
تدبیر جلد از اطراف قطعات مذکور جلد بر بسته و پدید آمده تا اطراف زخم مذکور سید و از آن زخم مذکور از جلد بران مستور شود
به سبب و لیکن باید که وقت قطع کردن کیوی کل قدری با پنبه ای یا پارچه ای همراه آن بریده بیرون آرند تا احتیاط دارند که
اصل جلد که در ماست همراه آن نیاید و هم جلد مذکور را بر پشت است که از جانب و چپ یا از و یا فخذ که اینجا است که سبب بگیری و الا
از زخم عصب که جلد آن بسته باشد که فتنه بر آن بود لیکن با پنبه ای یا پارچه ای یا زخم مشروط است بچند شرط اول اینکه زخم از ماده روی فاسد
زخم شکست یا زخم سرطان و غیره نباشد بلکه زخم و آنکه آن جلد بود و هم آنکه قطعه جلد را بر آن فتنه قطع کردن بر زخم مذکور
و کما ال سببی و بسته از محل قطعه برداشته بر سطح زخم گذارند تا از سختی دست و بیست و وضع آن شکل انگاز و ضعیف الی الی
سوم آنکه قطعه مذکور را چنان پس بکشی دست بر زخم مسطوره کنند که از آن گذر زخم شکسته گردد و از آن خون برده در میان قطعه مذکور
و سطح آنکه حاصل نشود و الا فتنه که از آن متعذر است فتنه خواهد شد چهارم آنکه پارچه اسکن آلوده را بر آن بخوی نهند و بپند
که اثر غیر زیاده بر سطح زخم فرسرد بلکه بقدری باشد که از آن قطعه جلد مذکور جاسک نهاده شده بران لازم ماند و الا اگر اثر غیر
زیاده رسانیده شود از آن آلوده هم بر باد خواهد رفت **فصل در اقسام و احوال از جمله امراض که بعد از فصل میشن پیدا میشود**
باز قوی گیشین یعنی مردن عضو متعذر است خواه جلد و لحم میرد یا عظم و بیانش در ذکر انجانات ورم و آب بخوبی شده و علاجه آنست
که هرگاه بداند که عضو متعذر زخم قریب مردن است از شتر و طول ورم پاره کرده دهند تا آنچه زخم و خون فاسد زیر جلد جمع باشد
خارج گردد و بعد این عمل اکثر در شدت در ورمی و دیگر اعراض ورم حفت ظاهر میشود و لیکن چون پاره کردن ورم آنچه مواد
که از زخم میری آید بسیار متعفن و بد بود بیانش را باید که بعد زخم کردن و بر آوردن مواد فاسد از زغال و آرد زخم است که
هر دو مساوی ال وزن باشند پودش یعنی صندل و رست کرده و رست و چهار ساعت بار بار سه چهار بار بر زخم نهند و هر بار تبدیل
نموده باشند و همچنین پارچه را بر و عن کار بولک آلوده بر زخم نهادن مفید است و اگر ممکن شود بدین ستر صاحب بهادر که در
علاج جلد نوسخته شده بعمل آرند بهتر خواهد بود و هرگاه جلد یا لحم مرده گردد و قطعه مرده حد سرنج پیدا شود که از آن دست
میشود که تا اینجا عضو متعذر زخم خواهد شد و خیالی اگر مقدار عضو مرده ضعیف خلیل باشد بران احتمال صندل و طبعه بهرست تا بزودی
جلد و لحم است از عضو مرده جدا گردد و اگر مقدار عضو سیست و عظم و کبیر باشد درین وقت بران استیای رطبه نهادن شاید
زیاده که در قطعه کبیر از عضو سیست بکار جدا شود نقص چنان پیدا خواهد شد که تاب تحمل بر بوسیدن آن باقی نخواهد ماند بلکه

خون که در عروق صغیر و ریزی می شود و موسوم به باسف کان همیشه شش است می باشد و ایکسف کان همیشه شش که قشری نامی آنست
 و در آن زیاده خون در عروق صغیر ششانی مجتمع می شود و قلیل بود و اینها آنچه مواد درین درم از عروق صغیر درم می رسد
 از آن سیل های طویل مثل سیل های اصلی عضو متورم پیدا می شوند سیل های مدور که ماده تولید می کنند است از آن که شش می
 پیدائی شود بلکه از اجتماع سیل های مذکوره مقدار عضو مذکور زیاده می گردد و در آن سختی حادث می شود گویا این سیل ها
 غشای این برای عضو مذکور می شوند و از آن مقدار اجزای مذکوره را اندکی در دو هرگاه این مواد در غشای خانه دار می رسد
 از آن ریشه های غشای مذکور غلیظ و سمین می شوند و لدونت آن کم گردد و بجای خود سبب آن غشای مذکور حرکت نمی کند
 السبب اکثر این درم وقتی پیدا می شود که در بدن مریض استعداد خناری یا او جاع مغال یا تشنگ بوده باشد و خانه قوت
 بودن استعداد خناری این درم زیاده حادث می شود و علامات آنچه علامات در درم حار نوشته شده اند گاهی افضل آن
 و گاهی جلله علامات موجود می باشد لیکن را نهما شدت و قوت می باشد مستلماً اجتماع خون که درین درم می باشد قسم اول
 آن بود و اگر درم بر جلد بود لون جلد مایل به سیاهی یا بنفشه می باشد حرمت فالصه بود چنانکه در درم حار می باشد زیرا که اینجاست
 او را که در آنما خون سیاه مجتمع بود دیده می شود لیکن گاهی سرخی بر جلد بدن سبب تشنگی خون از عروق صغیر پیدا
 می شود و چون بعد انصباب آب خون و اجزای خرد و سرخ و سفید آن در عروق باز پس می روند رنگ خون متها و طبع
 باقی ماند و این امر در درم مزمن زیاده دیده می شود و اگر این درم در عضوی مثل عضای غده دیده زیر جلد می گردد
 درین وقت اکثر که ام رنگ بر جلد ظاهر نمی شود زیرا که غده های لحمی از مایه جدا هستند و اگر در درم باشد انهم
 قلیل بود و حرارت درین درم بسیار قلیل می باشد زیرا که حرکت تولید سیل و اجتماع خون که از آن در درم حار حرارت
 پیدا می شود کم می باشد و چنانکه در درم حار از کثرت اجتماع خون و انصباب مواد درم مقدار عضو زیاده می شود و اینجاست علامت آن
 اجتماع خون قلیل می باشد لیکن مواد از آن زیاده در عضو متورم می رسد و از آن مقدار عضو مذکور در درم حار مقدار عضو در دست می رسد و در
 این درم مزمن بارد آهسته آهسته در مدت دراز مقدار عضو زیاده می شود چنانکه از زیادتای غذا عضو در مدت دراز فراتر می رود
 می شود و آن کار خاص عضو متورم بود مزمن پس بدانکه در درم حار چنانکه در اثر فعل عضو متورم نقصان یا بطلان الجمله
 تغییر ظاهر می شود درین درم مثل آن در فعل عضو تغییر واقع نمی شود و لیکن عضو که کار آن تولید رطوبت است مثل
 میو کس می بین پس فعل آن درین درم زیاده می گردد و در سرفه من بنم زیاده پیدا می شود و هم آنچه آب که در درم
 این عضو پیدا می کند آنهم از حال صحت تغییر می باشد مثلاً آنچه بلغم در سرفه مزمن پیدا می شود در آن سیل های ریزی می باشد
 همچنین آنچه در درم مزمن خراطه پیدا می شود در آنهم ریم می باشد و هرگاه درم مزمن در غشای ایدار می شود آنهم آب را
 زیاده پیدا می کند و فایبرن در آن کم می باشد و چون که در درم حار هرگاه آب در عروق صغیر جذب می شود سبب باقی
 ماندن فایبرن کثیر این غشای با هم می رسد و لیکن درم چون فایبرن کم پیدا می شود و لهذا آنچه در خطبه آن آب

چون بدن گرم و قوت و هلاک و از آن بد می شود و پدید می آید و مثل شور بای کینی و قلیه که از گوشت بز یا مزار ساخته باشند یا شیر
 ماده گاو یا زرده میوه مرغ یا ارادت دندان بلن یا ان و ساگودانه پس اگر مریض قدری میض باشد ازین تدبیر صحت و قوت
 آنرا حاصل میشود و اگر زیاد ضعیف باشد سوی غذای مرقه بالا اگر از شراب بختب نباشد پودش وین یا شراب بر انداختن آنرا
 هم نفع نماند و اگر بختب از شراب بود ایونیا کار بناس همراه آب ساده یا شور بای لحم نوشانند و اگر ضعیف بد مزه قوی
 رسیده باشد مقدار اقسام شراب یا ایونیا زیاد کند و مکرر در روز و شب نوشانند تا نزدی تقویت کن و از جمله ادویه
 که در او رام مزه می نوشانند سیاه است چه او انتر ایتیف یعنی مغیره احوال بدن است بر غده های بدن موثر میشود و حرکت
 غده ها را زیاد میکند و بر اسهال و ادار و تفرق معین میشود زیرا که غشای غده های بدن را سترخی و لین میسازد
 کار خاص هر غده از آن زیاد صادر میشود و بسبب آن آنچه مواد از عروق در لحم ریخته در عروق باز پس میرود و در م زایل
 میگردد و اصل علاج این ورم همین است که مواد ریخته شده در عروق باز پس رود و چونکه در او رام مزه ضعیف و کم و در
 در بدن می باشد لهذا وقت خوراندنش خیال دارند که چندان نخورند که از آن خوشش دهن پیدا نشود چنانکه در او رام
 حاره بخوراند و ایضا استعمال آن قوی جائز است که زیاد ضعیف نباشد یا استعداد خناری در بدن نبود یا در خون کم و در
 نباشد مثل اینکه خون سفید نبود پس اگر این حالت بود استعمال آن غیر جائز و اگر نوشانند بسیار قلیل نماند تا که در عروق
 در عروق و غده های بدن پیدا کنند و از آن مواد در عروق منجذب شود و اگر درین مواد صغیر که استعمال اصل سیاه جائز است
 عوض آن رسپیور را مقدار قلیل مثل آب تم حقه گرین خوراند بهتر بود لیکن باید دانست که رسپیور قلیل مقدار را خوراندن
 نامت و در آن مناسب است زیرا که بسبب قلت مقدار اثر آن بعد مدت دراز ظاهر میشود و از جمله ادویه نافع او رام مزه
 ایو دایس پلاس است خصوصاً جایگاه سیاه و رسپیور را نوشانیدن مناسب نباشد مثل استعداد خناری و کم و در خون
 این را بی تا می نوشانند و در جمیع مواقع و در هر حال نافع میشود لیکن محل استعمال آن خاصه این است که بعد نوشانیدن یا
 در رسپیور نوشانند تا آنچه اجزای سیاهی در خون مانده باشند آنرا از خون و بدن اخراج نماید و هم از ادویه نافع او رام
 مزه سار سا پر پلاس و بدل و قائم مقام آن انتموست یعنی عشب و شرط استعمال آن نیست که عشب اصلی باشد
 حشاش و دیگر که مشابه صورت آن هستند بجایش دهند چه بنام عشب و او خروشان بیشتر حشاش را میفر و شنند لیکن باید دانست
 که قوت تاثیر عشب مثل سیاه و رسپیور و ایو دایس پلاس نیست لهذا نقوش آنرا بجای آب همراه ادویه مذکوره می دهند
 و آن در جمیع اقسام او رام مزه مفید است خواه ورم بسبب استعداد خناری و کم و در خون باشد یا از اسباب دیگر و هم
 از جمله ادویه نافع او رام مزه روغن جگر ماهی است خصوصاً و قلیه بسبب استعداد خناری ورم پیدا شده باشد و زیاد
 فائده این دوا در جوانان و طفلان بحسب تجربه دیده شده و همراه روغن جگر ماهی ایو دایس پلاس را توان داد پس اگر در
 خون کم و در خون باشد یا در روغن جگر ماهی عوض پلاس ایو دایس پلاس و قلیه و اگر کم و در خون استعداد

در این سیاه است

استعمال خاص ایو دایس پلاس

فائده روغن جگر ماهی زیاد و در طفلان و جوانان دیده شده

ختمایریم باشد و نوشا نیدن نانک سیرب هم همراه روغن جگرهای درین وقت بسیار مفیدست و درین اورام سهل بسیار کم دهند و اگر دهند سهل قوی هرگز نه نوشا نند بلکه بر سهل خفیف و ملین اکتفا کنند و التزام این امر ضرورتست که همیشه بر این بلینت آید و ادویه سسه که از قسم کما راند درین ورم نه نوشا نند و اگر ضرورت آن دمی شود سهل حار مثل رو برپ یا ذکا کشن ایوز هم نوشا نند و روغن بید انجیر از همه مسلمات بهترست همچنین قصد درین ورم هرگز نگیرند که اذن نقصان بدن و زیاده شدن ورم حاصل میشود تا اینجا تا بیه که نوشته شده اند از قبل علاج عام اند که بذریعہ تقویت و اصلاح افعال طبیعی بدن مفید میشود اما تا بیه خفیفه بعضو متورم پس بد آنکه اکثر از بر آوردن خون قلیل از ورم فائده حاصل میشود و آن بچند وجه بر آورده میشود یکی بذریعہ سرشتر خطوط در عضو پیدا کرده قدری خون بر می اندازند و این وقتی است که ورم در میوکس سیمبرن باشد و تورم آنکه بذریعہ تعلیق علق خون بر می آورند و این وقتی است که ورم در جلد یا قریب جلد باشد لیکن زیاده از دوسه علق نه چسپا نند اگر بعد آن باز حاجت با خزان دوم داعی شود بعد از دوسه روز دوسه علق چسپا نیده باشند تا کمزوری پیدا نکند و اجتماع خون رفع شود و از کم شدن خون عروق ضعیف شوند و در آن با قوت آید ستوم بحجاست با شرط خون بر می آورند و این وقتی است که ورم در لحم بود و نهادن ادویه حاره منصفیه بر ورم یار بختن و بستن ادویه مبرده یا آب سرد درین ورم ضرورتست بلکه در ورم حار ضرورت لیکن اگر ضرورت داعی شود با نیکه ادویه منصفیه مثل ضماد تخم کتان یا پارچه تر کرده با آب گرم بر آن نهند درین وقت احتیاط نمایند از اینکه از استعمال ادویه مذکوره ضعف در عضو و جلد پیدا نشود چنانکه از استعمال پودش جلد ضعیف میشود و لهذا درین وقت اسپریت وین یا پلنبای اسپیشس یا کلمه ادویه مقویه قالیجه جلد همراه آن شریک کنند و همچنین ضرورت تبرید خارجی هم درین ورم نیست لیکن هرگاه ورم دفع شده اجتماع خون باقی ماند درین وقت اول آب سرد بر ورم ریختند چنانکه در تبرید و تقویت عضو متورم بود ورم حار نوشته شده بعد از دست بقوت بر آن مالش سازند تا اجتماع خون دفع شود و از مالیدن بر عضو که بعد ورم در آن صلابت یا غلظت پیدا شده باشد فائده کثیر حاصل میشود لیکن باید که بر دست روغن مناسب مالیده اذن دلاک نمایند و ایضا از تا بیه نافع برای ورم نیست که کانتیویری تیشین یعنی پیدا کردن اذیت در جانب مخالف ورم با استعمال آرند و در جهت مخالف ورم اذیت پیدا کنند مثلا هرگاه ورم در ریه یا جگر یا در عضلات یا در غدد بدن یا در عظام یا کلمه در اعضای باطنیه باشد بر جلد بدن که جهت خارجی بدن و مخالف جهت باطن است اذیت پیدا کنند و آنهم بچند وجه پیدا میشود یکی آنکه ضماد از حردل مسحق معجون باب نهند دوم بنگیه ضماد از دوا می موسوم بکنثاروس درست کرده بر جلد گذارند سوم آنکه شکر پودین بر جلد طلا سازند چهارم آنکه ادویه محمره جلد یا پیدا کنند حرارت و سوزش بر جلد مثل حب السلاطین یا ایونیا یا روغن تارپین بر جلد نهند تا بسبب اذیت جدید جهت مخالف اذیت باطن و ورم مزمن بطرف شود ایضا از موزیات جلد و خارج بدن

بیان طایفه اخراج دوم در ورم باور

در پیوسته در بان انگشت به انگشت یعنی سائل شدن و طریقتش نیست که پارچه اسکن آلوده بر عضو که اجزای تدبیر مذکور
بر آن عضو منقسم و بود پس پانصد و در وسط پارچه اسکن ثقبه بقدر داخل شدن دانه که سینه یا قدری زیاده ازان
کرده باشند بعد درین ثقبه قطعه از پشاس افیوز که آنرا کاسک پشاس میگویند درین ثقبه چسبند که در حد ثقبه مذکور
نهاده پارچه اسکن آلود دیگر را که در آن ثقبه نباشد بالای پارچه اسکن اول بچسبانند تا قطعه کاسک بر محل خود باقی ماند
و باید دانست که بعد نهادن اسکن کاسک تا دو ساعت گرمی و در بر جلد محسوس میشود و بعد از آن به طرف میگرد و زیرا که
درین مرتبه حسب جلد محترق میشود پس هرگاه اذیت و گرمی جلد رفع شود پارچه اسکن را که بالای قطعه کاسک است
برداشتند بر جلد محترق ضیاد از تخم کتان نهند تا جلد محترق بسبب آن از لحم جدا گردد و زخم پدید آید پس بالای زخم مذکور
مرهم اولیم ساینیا هر روز نهاده باشند تا جاری ماند و چند آن این زخم را جاری دارند تا ورم باطن دفع شود پس اگر
بعد استعمال مرهم مذکور هم آثار اندمال ظاهر شوند و ورم باطن باقی باشد برای منع اندمال زخم دانه مدور زجاجی که از آن
زیور پوشیدنی بسیارند در زخم اندازند و اگر موجود نباشد دانه کرسنه در زخم نهند و اگر بعد آنهم منحل نشود و حیات
اسالت مواد بسبب موجود بودن ورم باطن باقی بود باز بتدبیر اول زخم پدید آورده جاری دارند تا اذیت باطن دفع
شود و اگر چه زیاده فائده این تدبیر در اندال و ورم فرمته و قتی ظاهر میشود که ورم در اعضای قریبه از جلد باشد مثل
ورم غشای مفصل استخوان یا ورم رباط یا ورم استخوان لیکن در ورم اعضای باطنه دیگر هم مثل ورم طحال و ورم
غشای پهلوی و ورم جگر و ورم کرده هم نافع میشود و هم از موفیات جلد تدبیر موسوم به سیتین است و وقت استعمال آن
آنست که عضو متورم از جلد دور یا غائر باشد مثل داغ و نخاع و گرده و طریقتش نیست که اول کار در جلد داخل کرده
بعد سوزن در آن که در ثقبه آن چند تار رشته باشند داخل کنند و بعد داخل کردن سوزن مذکور کار در از جلد و
زخم کشند تا بیرون آید پس سوزن مذکور را از طرف دیگر جلد بکشند تا تارهای رشته در زخم آیند بعد هر دو گونه
رشته مذکور را گرفته دهند و هر روز که مذکور را کشاده قدری رشته را بهر دو طرف کشیده باشند تا بهر دو طرف
جلد تازه شود و زخم منحل گردد و جریان مواد ازان باقی ماند و اگر رشته مذکور کهنه و بوسیده شود رشته تازه را یا
رشته بوسیده بسته در زخم کشیده گره دهند و رشته بوسیده را دور سازند و زخم را تا حصول مقصود که از آن
اذیت و ورم باطن است تازه دارند و اعضا از موفیات جلد کی یعنی داغ نهادن بر جلد است که آنرا زبان گریز
اگرچه و آن کاظمی معنی داغ نهادن از آهن گرم است گویند و وقت این تدبیر آنست که هرگاه زیاده و تاندت از آن
اذیت بر جلد ظاهر شود بود این را باطل می آید و مخصوصا در ورم مفصل مثل مفصل رگ یا ورم استخوان زیاده
این عمل بکار می آید مخصوصا در حیوانات استعمال آن در اسب و شتر زیاده میکنند و صورت آن که آن مختلف میباشد
بحسب ضرورت گاهی مدور و گاهی مستطیل و اعضاء از تدبیر نافع برای ورم فرمته استعمال است و جنبت است

در کوه اکثر در اشکال بر جلد اینجا سرخی مائل سیاهی می باشد و در وسط آن آبله کوچکت بود که در آن ریسم پیدا شده منقرض میگردد
و بروز و شکر مذکور سرخی مائل سیاهی روز بروز زیاده میشود و چنانکه آبله پر ریسم بود اینجا تا کل جلد پیدا میشود و بسبب آن غم
کشاده میگردد و از اندرون آن غشای خانه دار بر گشت خاکستری دیده میشود و ایضا درین صلابت که بروز آن برون
بروز زیاده میشود هم دانه های مذکوره جایجا حادث میشوند و منقرض شده در اینها تا کل جلد پیدا میشود و در آنها غشای خانه دار بزرگ
خاکستری دین میشود و ریسم متعفن بد بو این رخها بر می آید و مقدار این صلابت و مرض اکثر در طول و عرض خود و در این
و گاهی تا شش شش و جهت طول و عرض خود میرسد و این ورم اکثر بر پس گردن یا بالای شانه یا بر پشت دیده میشود
اگر چه ممکن است که هر جا که غشای خانه دار زیر جلد است این مرض پیدا شود لیکن در جانب قدام بدن کمتر میشود و اگر میشود و گاهی
بر سر و گاهی بر وجه پیدا میشود و اما این هر دو خطرناک اند خصوصا آنچه بر سر حادث شود و این علامات خاصه این مرض
بودند و علامات عام آن از قسم تغییر است افعال طبیعی بدن که همراه این مرض میشوند ضعف نبض و کدورت جلد زبان و تغییر
لون مریض از حال نگار اصل مثل لون صاحب حالت اینجا پیدا باشد و در جسم متعفن و ماندگی معلوم میشود و بعد این حالت سرد
بزطایر جلد محسوس گشته جمعی پیدا میشود خصوصا هرگاه ورم مذکور عظم یا قریب محل حرکت بود مثل اینکه نزد مفصل یا بالای
گردن یا بر مفصل شانه بود چه درین وقت از حرکت معنوی کلفت و ازین زیاده میماند و تب زیاده پیدا میشود و طبع آن
گاهی با قبض و اکثر در آن اسهال می باشد و گاهی تهی شدید و نه دیان و ضووف بدرجه غایت پیدا میشود و درین حالت
مریض هلاک میگردد و گاهی بسبب زیاده جاری شدن ریسم زیاده ضعیف شده مریض هلاک میگردد و چون قریب
عظام راس این مرض بر سیاه ورم در غشای دماغ پیدا میکند این انهم مریض هلاک میشود السلاج
اول در شروع مرض بر محل صلابت اصل کاشاک نقره یا قلم پیاس فیوزا بر محل آبله مانند و از آن دلخ دهند
تا جلد بوسیده شده از دماغ کردن زخم پیدا شود و آنچه قطعه غشای خانه دار مرده که زیر آنست بزودی خارج شود
و فساد آن زیاده و عام نگردد و بعد آن بر محل مذکور پویش از زخم کتان نهاده بر بندند و اگر سختی زیاده و عظم
باشد و زیاده ای فانی باشد در آن جلد جلد شده باشد فوراً آنرا در طول و عرض آن چاک و چار پار کرده اجتماع خون آنرا
کم کرده دهند و بالای آن پویش از زخم کتان بسته ریسم پیدا کرده بیرون آرند تا همراه آن غشای خانه دار مرده هم دفع
شود و هرگاه ریسم از آن جاری گردد و روغن کار بوکاک السیتر و ایلوت در زخم اندازند تا بوی عفون را کم کند و بر تصفیه زخم
مبین باشد و هرگاه غشای مرده هم دفع گردد و روغن کافور در زخم اندازند و مرهم بر آن بزنند تا انگور بزودی پدید آید
و زخم منجم گردد و از او بیشتر و به صلیحه حال بدن اول از همه سهل دهند خواه قبض باشد یا اسهال بود زیرا که در حال قبض قائده
اسهال که ظاهر است اما در حال اسهال پس بنا بر آنکه تا عفونت را من فکند لیکن در حال قبض سهل قوی دهند و در حال
اسهال سهل خفیف نهند و اگر بعد اسهال کمزوری و ضعف زیاده بود و اینها کار نباشد بارک حسب مناسبت نهند

در بیان تشنجه

در منزل ایستاده بمرکز کینین نوشا نیدن درین وقت بسیار مفیدست خصوصاً هرگاه همراه کلوراسته آنتیپاس و دیگر اسفیلین
 باشند تا تصفیه و تقویت خون برود و آن حال شود و زیاده اعتماد درین مرض بر اغذیه است پس مثل شویای کمی بخورد و زنده
 بیضه مرغ و هم جرم محوم مناسبه خوراند و اگر از شراب مجتنب نباشد پورک وین یا پوئیر که قسمی از شراب مقویست و در آن
 لحظه هم افتد بنوشاند و اکثر از خوراندن افیون درین مرض منع کثیر حاصل میشود بلکه بدون آن علاج ممکن نیست زیرا که
 افیون هم مقوی و هم خواب آور و هم مسکن و جع است خصوصاً هرگاه در زیاده باشد درین وقت نوشا نیدن آن حساب است
 واجبست فتنه کثر فصل ششم در قرن کلس آفتخ فاواری مهله و سکون و آن و کسه کانت و فتح
 لام و سیدین مهله بلنت لانت و بلنت اگر نری بایک افیون بای موده و سکون الفت و کسه بای شفاة تخانی و سکون لام و
 عربی بشه گویند و آن عبارتست از افضل میشین خوردنی ورم حار که چک که در جلد و غشای خانه دارد که زنده است
 پیدا میشود و آن محدوده میباشد و هم در آن سختی بود که با در و شدید میباشد و در نیم قلیل پیدا میشود و بعد از آن از آن جسمی غلیظه
 سخت که آنرا بلنت اگر نری کور بضم کاف و سکون و او دورای مهله یا سلفت بکسرین مهله و فتح لام و سکون فایضی غشای
 موده و هندی کلیل میگوند بر می آید و آن بر دو قسمست یکی آنکه در در و از جلد مر قفص و صلب و با در و شدید و کرد
 آن قدری سرخی بود و مقدار آن اکثر بقدر دانه کرسنه میباشد و این ورم حار در جلد بدن اندرون غده های غرق
 یا غده های شری غده های شحم جاذب میشود و این قسم اکثر بر وجه گردن و بر سینه و بر کتفها پیدا میشود و هم آنکه سختی
 منبسط در جلد بود و از آن بلند نباشد و در و سرخی در آن زیاده و صلابت هم در آن محسوس میشود و آن در غشای دراز
 میباشد و مقدار این قسم از چهارانی تا بقیه کبر و کبر میباشد و این قسم اکثر بر ریه و سینه و قریب بقصد پیدا میشود و چون
 درین قسم پدید میآید و در و سینه جادین ورم منفرشته ریم از آن جاری میشود و چنانکه در کار شکل هم ثقب متده و بری
 جریان ریم پیدا میشود و گاهی درین قسم ریم پیدا میشود و لیکن جلد از خود منفرشته میگردد و مکرر باین طریقی میشود و از این باین
 کسه بای موده و فتح لام و سکون الفت و کسه بای شفاة تخانی و سکون وین و دال هندی یعنی یعنی ملک کور میگوند و این
 گاهی تا در نهفته و درین حالت بسیار ناایستگاری ریم آن در عروق منقبض میشود و گاهی بعد از این مدت منفرشته میگردد و البتة بسیار
 قریب آن اکثر کزوری و ضعف غن یا غلیظه و نا صاف ماندن خون میباشد و اسهال با کزوری خون اکثر نه خوردن اغذیه
 چیده مقویه موافق میباشد و هم از زیاده محنت و یا از زیاده قهار چکه کردن با عوارض هم خون ضعیف میشود و یدرم صفای
 هم اکثر از سکونت کردن در بهای نام صاف یا از پیدایش ریم پورک اسید یا پور یا در خون یا از زیاده خوردن اغذیه حاره مثل
 زیاده خوردن گوشت چپ از آنهم پورک اسید و پور یا پیدا شده خون غلیظه میگردد و خصوصاً هرگاه هم شنبانده مخفی خورده
 شود پیدا میشود و گاهی از اذیت اصطکاک یا از خارش و حله بدن چنانکه در جرب و غیره امر من جلد پیدا شود و گاهی
 منقبض میشود و فصل حار هم میشود و در آنهم لیکن و غیره امر من جلد پیدا میشود یا باینکه آنچه از آن گرفته و جلد از غلظت

درین وقت نوشا نیدن آن حساب است

خارج میشود چون مجتبس گردد از آن خون غلیظ میشود و از آن دامایل و بشور پیدا میشوند و گاهی از رسیدن در حین
خارجی در جلد پیدا میشود و چنانکه از تشریح نفس میت گاه گاه در کتب تشریح درین قسم ثانی مبتلا میگردد و گاهی دامایل
و بشور خاص مثل امراض بائی در جایی خاص مثل بلی یا ملتان شایع و عام میشوند و آنرا بشور و بلی یا بشور ملتان میگویند
و بسبب عمر انسان هم بشور کم و زیاده برمی آید چنانچه وقت شباب و ایضا در وقت پیری بشور زیاده پیدا میشود
و درین وقت کم و بیشین در رجان زیاده و در عورات کم پیدا میشوند و گاهی بعد استعمال پلاستر کنش و سوسن خشک شدن
آبله آن هم بشور پیدا میشود چه از استعمال پلاستر مذکور غده های مذکوره جلدین میشوند و در خطیه آنها ورم پیدا میشود
از آن سبب بشور پیدا میشود و گاهی دامایل و بشور موجود میباشد لیکن سبب آن ظاهر نبود و العلاج اول سبب را
در یافته بر رفع کردن آن کوشند پس اگر کمزوری خون بود از اغذیه جیده و ادویه مقویه تقویت خون نمایند و اگر بسبب
عدم صفای خون باشند درین وقت در ابتدای مرض سهیل داده بعد مرال لیس و بارک و ادویه مدره نوشتارند
و خوراندن کنسین در حال کمزوری خون و عدم صفای آن هر دو مفیدست و چون دامایل و بشور زیاده در بدن
پیدا شوند دوائی موسوم به بیست کبکسری نشانه تخمائی اول سکون یای نشانه تخمائی ثانی و سیدن هله و تای هندی که معینه
خمیر انگریزی است نیم نیم انوس روزانه سه بار همراه آب کافور یا آب پودینه سبزه هر یک از یک انوس تا یک نیم انوس باشند
چند روز بنوشانند یا کالشیتم سلفا بنوشانند هم حله گرین بنوشانند و بهتر است که چون این دوا بد بوست لهذا از با
اکثر اکث حشمت یا اکثر اکث شاکسی کم با کلمه چیری که آنرا پوشید پیچیده یا کد امشی خوشبو مثل عطر پودینه یا انیسون
خوشبو کرده بورق نقره پیچیده بخوراند و روزانه سه بار خوراند حتی که بوی آن از عرق بدن ظاهر شود درین وقت استعمال
آنرا ترک کنند و تبدیل هوا و ماندن در هوای صاف دیات و قری و اگر قریب بحرا سود باشد بر سواحل دریای اعظم
مریض را چند روز در اندمضیه است و در ابتدای مرض کلوین ارقلم مؤین طلا کردن یا بلا دونا و نادر گسرسر چاک کرده
طلا کردن یا بلا دونا یا فیون محلول آب طلا کردن گاهی مانع از پیدایش این بحار است بر جذب شدن ماده ورم در عروق
و سبب زوال مرض میشود و لیکن اکثر اینست که چون در روز زیاده باشد در آن ریم می افتد و درین وقت تدبیر منعج به استعمال
آوردن ضرر می باشد پس درین وقت باید که پارچه آب گرم بر آن بگذارد و بر آن بنشیند یا آرد تخم کتان آب گرم سرشته بر آن نهند
ایضا لاده ایچر بر آن بندند که از آن فائده نفع و انجمار سرد و حاصل میشود و کاک صابون و نبات مساوی الوزن باب
حل کرده بر پارچه آلوده بر آن بستن مفیدست و هرگاه قریب انفجار رسد و تداوان بیرون نیاید منقبض شود و در ممر رال بلا دونا
و فیون شریک کرده بر آن نهند که از آن بزودی اخراج ریم کرده مرض وادیت را دفع می سازد و دستور العلاج دیگر که
مانه های کو چاک اکثر و فصل چهارم و در حصار و بدن پیدا شوند درین وقت باید که هرگاه شخی بر جلد بدن ظاهر شود از آن
و استه شود که بشور بریزد و خواهد کرد اول حشمت هندی و قدری اقیون باب حل کرده بر آن طلا سازند اگر بعد آن

بشور پیدا شود و در حصار و بدن پیدا شوند درین وقت باید که هرگاه شخی بر جلد بدن ظاهر شود از آن و استه شود که بشور بریزد و خواهد کرد اول حشمت هندی و قدری اقیون باب حل کرده بر آن طلا سازند اگر بعد آن

استند و حرارت میشود پس عرق آمده حرارت کم میگردد و لیکن زایل نمیشود و باز شدت میکند و چون شدت کند باز از پرده و از
ابتدای شدت آن میباشد لیکن وقت افتداد آن اکثر غیر معین میباشد و گاهی بروقت خاص هم شدت میکند و در وقت
مشابه به کتک فیور میشود اما از علامات دیگر از آن عرق میگرد و گاه گاه درین چرخ حرارت خون زیاد میشود تا آنکه در تمام بدن
هر گاه آنرا در بغل نهاده می بینند سیاه از درجه یکصد و چهار تا درجه یکصد و شش متغییر میشود و درین چرخ ضعیفی
بدنیه و نفسانیه زیاده میباشد مثل انفعال فیور و همیشه در بعضی حالات قلق و کرب مبتلا میماند و غشای داخلی پدید
و گاه گاهی هم می آید و اسهال هم جاری میشود و آنچه در اسهال خارج شود بسیار بدبو و عفونی باشد و تنفس در این هنگام
معموس میشود و فواق کثیری آید و در محل قلب رو محسوس میشود و پنهانیات اکثر پدید می آید و هوا که از دهن مرده می آید در آن
را بوی غیرت میباشد و پول بسیار سرخ و قلیل المقدار می آید و گاهی در آن رگهای سیاه می بینند و در وقت هم پدید می آید و
آنکه که در بول می بینند در وقت مرده بسیار قلیل بود و فیض سرخ و سفید و در وقت مرده بسیار سفید است آن که در بول
کلیه و قیحه از یکصد و پنجاه تا یکصد و نود و پنج بار حرکت میکند و اکثر درین چرخ سرخ هم پدید می آید و چون پدید می آید در وقت
پیدایش امراض به پنج تا شش روزی می رسد که از درجه یکصد و شش تا یکصد و هشتاد و پنج می رسد و در هر یک پدید می آید و این امر از قلب
گاهی و در غشای خارجی قلب و گاهی در غشای داخلی آن یافته میشود و در بعضی مقامات بدن مثل دست و پا یا مفصل در هر یک
میشود و بعد از آن جایگزین در پدید می آید و از حد و شدت مایل در اعضای بدن و متولد شدت یک
کثیر قسمتی از یک کافور حادث میشود و عرق زیاد می آید و بر زبان و عمود دندان و لب رنگ سیاه غالب میشود و همچنین
میگردد و درین چرخ و جلد بدن قدری زردی محسوس میگردد و درین وقت مرده نقطه زردی از دست خود میکند پس
بسیار زیاده و ضعف روزی و در حال مرده خراب شده گاهی بروهن عرقی دفعه و گاهی ضعیف شده ندر جمار مرده را
میشود و در انجام این مرض آنست که گاهی مرده درین مرض در هفته اولی هلاک میگردد اگر مرض حادث می باشد و علامات بسیار
شدید بودند و اکثر آنست که در صورت اکیوت و حادث بودن مرض مرده بعد از سه یا چهار هفته میمیرد اما اگر مرض کم آنست که مرده
باشد یعنی علامت که نوشته شدند قلیل و ضعیف بودند و درین وقت اکثر مرده تا سه چهار ماه و گاهی تا یک و دو سال متلازمانه
از اغراض ضعیف هلاک میشود و گاهی نجات می یابد اما هر که درین مرض تا مدت دراز متلازمانه اگر ماده آتشک در بدنش
بود یا استقامت و خاندانی برای صلح و درشته باشد برای آن خوف ریختن چوب بر کل در ریه آن و حادث شدن لایع
و هر که از آن نجات یابد بعد از آن مدت های کثیره ضعف و کمروری در بدن آن باقی می ماند و علاج در علامت است اما
مقصود باید داشت اول تقویه خون فاسد تا خون صاف شود که آن اصل از آنکه سبب و علاج است و دوم تقویه
مریض تا ضعف رفع شده از هلاکت محفوظ ماند و سوم تسکین او جلع و رفع اذای او و آلام هر قسم تا از این امر بفریاد
چون که در این چهار جانب صاف میشود و از اسهال و کمر و جلد و ریه بعد از آنکه او میمیرد و در هر وقت نوشته اند از آن

بر سر از این جهت صاف نشود و برای تصفیه خون از جانب ریه و دیواره های نامرئی را در غده های ریه هوای صاف است
 ریه هم صاف شود و بعضی کالین میگویند که از نوشانیدن سلفیورس ایستد و الکلیست یا سافا ازان کشیم یا سلفیت آبی بود
 یا سلفیت آبی پلاس فائده درین مرض زیاده میشود و باید که سلفیت در هر دو دو اونس فائده باشد بکسر فایس یا بضر و ادویه
 مذکوره را بنوشانند مثل اینکه سلفیورس ایستد و الکلیست را از نسبت قطره تاسی قطره همراه آب مشروب نوشانند یا هر یک را شش یا سفا
 اگر بقصد اسهال و تلین طبع باشد یا سلفیت آبی سودا بنوشانند و اگر کثیر تر صاف بسیار میفرمایند که زیاده فائده از خوردن
 کینین همراه سلفیورس ایستد و الکلیست دیده شده پس باید که از دو گرت تا ده گرت کینین طبع فایس را که سلفیورس ایستد و الکلیست
 که از نسبت قطره تاسی قطره باشد همراه دو اونس آب ساده آمیخته بمربض نوشانند و وجه نافع شدن ادویه مذکوره نیست
 که این ادویه قاتل عفونات و رافع فسادات عفونی از خون هستن پس بمثل کیمیا یا تا شیر اینها در بدن ظاهر میشود
 و با تصفیه خون از راه های چهار گانه حفظ این امر ضرورست که دیگر ضروری در خون داخل نشود و بنابراین اگر در جگر
 مثل گوشه الف یا رحم زخم باشد و ازان ریم جاری بود آنرا صاف دارند باین نحو که اول بزرویه زراقه روزانه زخم را
 از آب گرم بشویند و صاف کنند و بعد صاف کردن زخم از آب گرم از ادویه که مانع تعفن و فساد و صلیح زخم اندز صفت
 بشویند و این ادویه مثل لاکر کار بوک الکلیست و الکلیست یا روغن کار بوک الکلیست است یا سوشن پر سنگنا سوشن است
 که نیم اونس ازان گرفته و نسبت و چهار اونس آب ساده حل کرده ازان بزرویه زراقه زخم را بشویند یا پر سنگنا سوشن پلاس
 یکدو اونس را در نسبت و چهار اونس آب ساده حل کرده در زخم رسانند تا از زخم مذکور باز هر در خون نه رود و خون صاف ماند
 و اگر در جای مثل استخوان ساق یا دماغ و غیره یا زیر غشای ریش در دمل بود آنرا بطور دستکاری از قطعه کردن استخوان
 بمنشار یا شگافتن لحم بیرون آرند تا هر ریم که مخرب خون است باقی نماند و برای تقویت مریض بکار راغذای جمید که
 سلیح از ختم باشد مثل شور بای لحم یا پختنی گوشت بز یا شیر ماده گا و بنوشانند و شیر از همه افضل است هر قدر که معده
 علیل تحمل نتواند بنوشانند و هم خورانیدن سر شیر لطیف باین نحو که بزرویه فاشق آنرا خوب گردانند تا بسبب داخل
 شدن اجزای هوای در آن زیاده لطافت پیدا شده بزودی هضم شود پس مقوی است و هم زرده بینه مرغ خام
 با قدری شراب برآندی حل کرده نوشانیدن هم مفید است و از ادویه مقویه مطبوخ بارک یا تنگبارک را همراه کرم
 اسپر مثل اسپریت نائترک اسپر یا سلفیورس ایستد یا کلاک اسپر بنوشانند و هم ایونیا کار بناس همراه اسپریت کلاک
 و اسپریت نائترک اسپر حل کرده تنها یا با مطبوخ بارک یا تنگبارک هم نوشانیدن مفید است یا اسپریت ایونیا یا پروتیکه همراه تنگ
 بارک بنوشانند یا کینین دو سه گرت همراه نائترک اسپر و الکلیست که از پانزده قطره تاسی قطره باشد همراه کینین دو سه گرت
 آب ساده و مقدار آب بحساب کمی و زیادتی وزن ایستد کم و زیاده کرده بنوشانند و هم بزرویه و شیر و شراب یا بزرویه
 شراب یا هسکی شراب کسی را که ازان مجتنب نباشد بنوشانند لیکن در استعمال شراب لحاظ تفصیل است از ملحوظات

ماهیچه اسکالریه و شش از رسد بلکه فقط قیامده تقویت و انقباض حرارت ازان حاصل گردد چه اگر شراب بحد اسکالریه رقیق میشود
 زیرا که اول از نوشیدن شراب قوت حاصل میشود و این بعد چون از یاده نوشیده شود و تا حدی که در بدن دماغ رسد و سبب
 پیدا میکند و ازان ضعف متولد نشود و بیماری افتد و این مقدار در همه کس برابریست بلکه در کسی مقدار قلیل هم مسکرمیشود و در
 بعضی آن مقدار کثیر هم مسکرمیشود پس آن است که آهسته بتدریج تجربه فعل مقدار خود را تعیین مقدار نمایند و برای تکرار شراب
 بهایش ایمنی کار نباشد که فی سبب و برای دفع کردن از بدن و دماغ و این بهتر از همه است که آن حال را با
 هم است که آن اکثر درین مرض میباشد پس آنرا از نصف کردن تا دوشه گریه حسب ضرورت و شدت وجع پیدا شود و گویا شش
 یا چهار ساعت بنوشانند و برای تنویم وقت شب گاه گاه برومانند تا یکم هم همراه آب ساده وقت ضرورت نوشانند
 و گاهی از افراطی درین مرحل فیت زیاده میشود و در آن از تدابیر کتر لطف حاصل میشود و درین وقت تقصیر تدابیر ضرورت
 تا قبل در تدابیر زیاده کرده شود پس اگر از استعمال بانی در وسایط که دالوست فی بر طرف نشود سبب این بود که نوشانند اگر از
 هم قوی ساکن نشود و یاس سانس اس از ده گریه تا چهل گریه همراه آب ولایتی که دوشه اولس باشد حکایه بنوشانند
 و گاهی از نوشانیدن سبب درین حال قیامده کثیر حاصل میشود پس از آنجا با سنگینیا کار نباشد همراه سبب آب ولایتی حکایه بنوشانند
 و گاهی آب ولایتی خاص از نیم اولس یکبار اولس همراه برف کوفته نوشانند تا آمدن قیامد مالمع میشود و گاهی از نوشانیدن
 ادویه قوی سبب میشود و بلکه از تدابیر دیگر ساکن میگردد و مثل آنکه پوس گریه از تخم نان ساخته بر معده گذاشتن مفید میشود
 و گاهی از نهادن پلاستر خردل دفع میگردد و اگر ازین هم دفع نشود پس باید که در ده ساعت از فهم معده تا قرآن چهار پنج
 پلاستر از نیش گس نهند و هر پلاستر را یکد ساعت بر جلد مقابل معده نهاده بردارند تا گرمی بر جلد زیاده پیدا نشود و نوش
 پیدا شدن آلبه نرسد که آن ضعف است و این تدابیر تا آن نوشته نشدند که گاهی سبب قیامده میباشد بلکه در بعضی
 دیگر بود و مبتدا کت سبب می باشد قیامد چنانکه در سر سام و غیره امراض و غایبی می آید که بعضی سبب آن بود که
 درین وقت از آرام رسائی معده و از پیدا کردن از فیت بر جلد مقابل معده که جهت خارج ست فایده حاصل میشود و فکد که
 فوسل ششم در بانی پر ایسیا فتح با سکون الف و کس با ی تخمائی دفع با ی موحده فارسی و سکون را و کس
 و سکون با ی شانه تخمائی و سکون الف و این اسم هر کس است از ده نقطه لاشن است
 بانی پر میا و معنی آن زیادتی خون یا محتلی شدن بدن از خون است و گاهی این را پلیسیر نامند و در بعضی آنرا
 و می گویند و درین مرض هم خرد سبب رنگاک که از آن یکد که گویند زیاده پیدا میشود و فایده کثیر بر معده و سبب قیامد
 میماند و گاهی زیاده هم میشود و سبب قیامد سبب خرد سبب است و این میماند و آب هم در خون از سبب قیامد
 و ازین سبب است که خون غلیظ میماند و با جلد در نیم شش مقدار خون شش را کم و نوقی هم زیاده میگردد و با سبب از زیاده
 پس آن سبب را نداند و زیاده خورون را هم در اندام پیدا میماند و هم است خصه مثلا لجم و از آن کیلوس پیدا

در بعضی سبب است

در بعضی سبب است

در بعضی سبب است

اعنی ریشکر میکمل و فایزین میباشد السبب حقیقی سبب آن تا حال تحقق نشده لیکن این قدر معلوم است که چون دختر
 قریب بلوغ میرسد و آمدن حیض آنرا شروع گردد این مرض بسیار میشود و الاعلا مات چنانکه در بسیار زردی رنگ چهره
 و بی رونقی میشود و بسیار زردی رنگ چهره و جلد مایل بسفیدی بود و بر لب و میوکس میسرین لثه و زبان و دهان
 چشم چنان سفیدی غالب باشد که از دیدنش معلوم میشود که مریض از موسم ساخته اند خون طلقا و بدین نسبت و
 رشتنهای طعام ساقط یا بسیار کم بود و گاه گاه خواهش خورون اغذیه رود مثل زن عالمه میکند و آنچه خورده شود بخوبی
 هضم نمیکرد و در جگر بخوبی کار خود نمیدهد و از آن صغیر کم پیدا میشود و هرگاه از ریه بدیده تنفس خارج میشود و بسیار باشد و این
 طبیعت درین مرض میباشد بول نجس مثل آب برف و بی رنگ بود لیکن بار بار بعد از آن قلیل می آید و در غشای خایه
 جلد قدری رطوبت بود که از آن جلد غلیظ میگردد و گاهی در دم زیاد شده بر تپه او یا یعنی در دم مائی رخو میرسد و نمیش
 صغیر و ضعیف و گاهی سرفه و پیش قلب و حلقان بعد حرکت قلیل پانوف میسر و مسود شدن آواز و دیوار قلب بعد حرکت گشتن
 مریض و متاذی شدن اعصاب حس سمع و بصر از محسوسات خود و رویت خیال کس و پیشه پیش چشم و در زیر سر شستن
 جانبا ایسر و در سر و احتباس لثت با نیا من آن بروقت معتاد و آنچه از قلیل المقدار و رنگ بود آن و هم
 وقت در وقت حیض در دوا ویت و بدین شوری آمدن آن در هم سیلان آب سفید از رحم چنانکه در اینجا بود و اینها هم
 میباشد. العلاج اینها آنست که اول دایم که سبب مرض در یافت شود بدفع کردن آن کوشش کنند مثلاً اگر سبب
 نیاختن غذا از محتاجی و فلسفی و غیره باشد آنرا اغذیه جیده مبلده دم خوراند و در بهای صاف گردانند و دارند و
 اگر آنست ستن و تارکی بود در روشنی و هوای صاف دارند و اگر از رسیدن سردی بدن باشد لباس موافق
 فصل آن سخن بدن باشد پوشانند و اگر سبب ضعف معده بود و مقویات معده و باضموم طعام نوشانند و درین وقت
 خوراندن بهین کده مضید میباشد و اگر معده کد ام غذا را قبول نکند و قوی دفع گردانند درین وقت مغز بای لخم بدیده رنگ
 در معارسانند و گاهی هر سبب و مرض که باشد تذکر آن نمایند و آنچه سبب مشقت بدنی یا نفسانی پدید شده باشد
 در آن مریض آرام دهند و اغذیه جیده لذیذ خوراندند و از ادویه مرکبات فاسفورس مثل رنگ فاسفورس یا
 فاسفورک الیله همراه دوی تلخ مثل نفع جانشین یا کلبا یا قصبه از زیره نوشانند و هم مرکبات آهن مثل
 فریم ریگد کظم که سهوف آهن است یا فیری سلفاس یا انگو اسٹیل یا کینین فیری سائراس و امثال آن نوشانند
 لیکن بعد غذا در میان مریض کیماعت بر غذا مرکبات آهن را نوشانند و الا در طلای معده ازان اذیت میشود
 چه میوکس میسرین لثه متاذی میگردد لیکن اگر مرکبات آهن را ننهند بهند بحالت قبض طبیعت معین بر زیادتی
 قبض تنگ میشود و از اینجا آنرا وقت خوراندن همراه الیوز یا دیگر مسهلات خفیفه که مضیف خون نباشد میدهند
 و هرگاه در سر و در زیر سر خفیف و اذیت عصب سمع و بصر با کچلا اذیت عصب هم باشد درین وقت رنگ لیرین

آهن و مرکبات آهن که بعد غذا در میان مریض کیماعت نوشانند از ادویه فصل آخر است

در شک خالص خلطیت و نمک آن دادن مفید بود و هم نوشانیدن برومایط پلاس یا بائی و سیست کلورل یا ایسدر یا اسپریت کلار فام و امثال آن نافع باشد و گاهی این ادویه مخدیره آرام رسان را همراه آهن هم میدهند و اگر خواست
مریض را درین مرض نیاید پس درخیافون کم میدهند زیرا که آن مولد قبض است و هم از تادیت دراز خوردن آن اعتیاد
طبع پیدا میشود و چون این مرض مزمن است لهذا ضرورت است که درتها خورده شود پس در آخر از آن اذیت پیدا میشود و لهذا
عوض آن اکسترکت یا شکر بائی سائس یا برومایط پلاس و اگر ضرورت زیاده بود هر دو را با هم آمیخته بنوشانند و
وقت زیادتی خفقان تنگی و جی سائس یا ایکوناست نوشانیدن بسیار مفید است ولیکن از علاج این مرض تلنگ
نشود و اینجور راه تنها نوشاندن که مرض بی مزمن است بعد مدت دراز تاثیر ادویه درین ظاهر میشود و زیرا که رنگ کرسپکل بعد
مدت دراز در خون پیدا میشود و بر صورت اصلی خودی آید بخلاف دیگر اجزای خون که آنرا بنودی پیدا میشود پس
فی الحقیقت این علاج را علاج تندرستی و عاده صحت دانند و مادام که تندرستی بر اهل نشود دست از علاج نکشند
و در کلوروز هم چنین تدبیر میکنند لیکن آنچه در علاج احتیاس قلب در و حقیقت ادویه و تدابیر نوشته شده اند آنها را
هم در علاجش شریک این ادویه میکنند و آنچه بسبب گرفتن فصد پیدا شده باشد در آن آئیده اگر گرفتن فصد احتیاز نماید
و برای تدارک نقصان آن علاج نمیکند نوشته شده بهل آنرا و آنچه از نوشیدن ادویه مولد انیمیا افتد در آن خون
ادویه مذکوره ترک فرمایند لیکن اگر از خوردن سیاب حادث شده باشد در آن ایو و ایو پلاس را همراه شمع
چند روز بنوشانند تا بسبب آن سیاب از بدن و خون در ادرار خارج شود بعد از علاج عام انیمیا نمایند و آنچه از خوردن
دیگر پیدا شده باشد در آن ترک ادویه و بکار استعمال علاج عام انیمیا کافی خواهد بود و گفتار فصل و هم در کولک شیمیاست
و این اسم مرکب از سه لفظ گرفته است که ترجمه لفظی آن سیل سفید خون است و مراد از آن زیاده شدن ویت کرسپکل یعنی جسم خرد سفید
رنگ در خون است زیرا که درین مرض جسم خرد سفید رنگ در خون زیاده و ویت کرسپکل یعنی جسم خرد سرخ رنگ کم پیدا میشود
به نسبت حالت صحت و سبب این تسمیه اینست که اول کسیکه این را ندیده بود خورده بین در خون یافت و نسبت که سیل سفید
از خلج خون می آید لهذا آن اسم موسوم ساخت اما بعد آن که بخوبی دیده شد ظاهر گشت که این اجزای سفید که زیاده
میتواند از قسم ریم و غیره منبأ باشد بلکه همان جز خرد سفید رنگ که جز اصلی خون است زیاده پیدا میشود و گاهی این لکاسیما
بعضی لام و سکون کاف عربی یعنی خون سفید هم نامند زیرا که هرگاه خون این مریض در ظرفی گرفته و فایبرن از آن اول
بیرون آورده به بیند بالای آن سفیدی مثل سفیدی شیر دیده میشود لیکن باید دانست که هرگاه دسومت و خون
زیاده بود درین وقت هم ممکن است که موافق سفیدی مذکور در خون بیاضی دیده شود و فارق بین آنها آنست که هرگاه سفید
سبب زیادتى دسومت بود از انداختن قدری ایسدر خون بیاض مسطور ضایع و بر طرف میشود و اگر سبب باوتی
ویت کرسپکل باشد سفیدی بالای خون بحال خود قاطع نماید و این مرض اکثر بعد تمام شدن سن نوعا در میسر

فصل دوم در کولک شیمیاست

یا ابتدای جوانی مثل کاه روز نمی شود الا نادرا السبب سبب اصلی آن اما حال ثابت نشد و لیکن این قدر دیده میشود که اکثر
 در ورم طحال یا ورم جگر یا از اجتماع هر دو یا از ورم لیمف فیکس گلا انداز از اجتماع هر سه سبب پیدا میشود و ورم طحال و جگر گلا
 خنده یا سستند که در حجاب او ششم ششم زیاد یافته شده اند و کار آنها نیست که آنچه آب بعد غذا گرفتن اعضا از خون در اعضا یا در
 از غذای آنها میشود و اینها در ریه مجاری آب برنده آنها از اعضا جذب میکنند و بعضی میگویند که این حالت از تاثیر هوا
 عفن فاسد که آنها را سیر یا گویند پیدا میشود العلماست آنچه در اینجا علامات نوشته شده اند آنها موجود میباشد و بعضی
 آنها یافته میشوند مثلاً بر چهره و لب و رنگ سفید در این مرض محسوس میشود و ضعف زیاد باشد و هر روز متزاید میشود و اشتها کم
 و غذا بخوبی نفهم نشود و علامات ضعف معده غالب باشند و مقدار شکم درین مرض قدری زیاد از حال صحت در ابتدا
 دیده میشود و آن خواه بسبب ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لیمف فیکس گلا اند میباشند و اکثر ورم طحال فیکس موجود باشد
 زیر شریف جانب لیمف محسوس میشود لیکن گاهی بسیار زیاد میشود که طحال بر معده و امعاء و جگر غلیظ شده میرسد و وجود این علامت
 در اینجا ضرورتیست که یافته شود و اینها درین مرض اکثر از ف لیم بطور عاف یا نزف بواسیری پیدا میشود و چنانکه خروج
 آن وقت امتلا ای و موی مقید میشود اینجا بر خللات آن از ان زیاد ضعف و نقصان پیدا میگردد و گاهی اسهال درین
 مرض پیدا شود و از ان زیاد ضرر و ضعف پیدا اگر دو گاهی درین مرض نشیان حادث شود و گاهی فی هم وقت نشیانی
 نشیان می آید و گاهی بر قان نفیف هم درین مرض پیدا اگر دو زمانی درین مرض در شکم جابجا در پیدا میشود لیکن قائم
 نماند و گاهی هم قلیل می آید و آن مثل بیفتن فیروز زمانی مثل انتر شست فیور می آید مگر بقلیت و خفت و لیت
 و اگر ورم طحال یا جگر در ان قوی باشند ممکن است که تب لانه هم شود و بول درین مرض بسیار رُسخ و رنگین میشود
 و چون آنها در ظرفی گیرند بعد سرد شدن در ان سُرخ و سفیدی چنانکه از ان سُرخ می آید سُرخی دیده شود محسوس میگردد
 و سُرخ آن بسبب یورک ایست و سفیدی بسبب ایو نیامی باشد و بول درین مرض یورک ایست و یورک ایست هر دو
 زیاد میباشد اما یورک ایست به نسبت زمان صحت در حصه زیاد پیدا میشود مثلاً در حال صحت قاعده است
 که یورک ایست یک حصه و یورک ایست شصت حصه یک حصه که شصت حصه است در بول خارج میشود و درین مرض بول زیاد
 بستم حصه یک حصه و یورک ایست سه حصه میباشد و ازین دانسته میشود که درین مرض صرف در عضلات بدن زیاد میشود
 و آمیختن غذا و بدل یا تحلل قلیل بود ازین جهت ضعف روز بروز زیاد میشود و همین امر فایده علاج و تدبیر است
 پس این مرض و ضعف آن روز بروز و ماه به ماه زیاد میشود تا اینکه او دیکال یعنی ورم مائی را بسبب رنجش آب در غشاء
 غشاء دار جلد بدن از هر دو پا اول شروع میشود و بعد آن در تمام بدن علم میگردد که آنرا استسقای لحمی در عربی مینامند
 و بعد آن در غشای آب در غشای آب در پهلوی یا در غشای آب در شکم که بار بیلون است زیاد آب میریزد
 و گاهی او آب درین غشیه میریزد و بعد آن در غشای خانه دار جلد میریزد و درین وقت او دیکال بعد آن عارض میشود

۱۹۰

محسوس میگردد و آن رنگ کسلوس میباشد و چون در ساعتی که خوردن غذا بپذیرد این اجزای دهنیه که در کسلوس با هم
 با چسبند یا سوخته آینه صابون میشود و چون صابون شود بدین داخل کردن البیه غرض نشود لیکن گاهی این اجزای
 دهنیه در بعضی امراض هم در خون دیده میشود مثلاً یا بپس یا آلکول از مزاج آن حالتی است که بعد از غذا و زیاد شدن خون
 پدید میشود و در آن ضعف بدن و ضعف اعصاب و دماغ و خون پدید میآید و در تمام در استسقای لوی و یرقان و در هم کرده و در هم
 جگر و در هم ریه و خاصه در مرض پلئورزی یعنی آردن ریه بهینه در بول هم دهن در خون مرصیان امراض مذکوره یافت میشود
 البیه سبب خاص آن بخوبی ثابت نشده اما با نظر در این مرض هم خون زیاد کمزور میشود و در سرخی خون سیاهی غالب
 میباشد و علامات و معالجات خاصه این مرض هم یافته نشده اند که آن در اینجا که محل ذکر امراض مویه است بنا بر آن
 کرده شده که تا معلوم باشد که اینهم مرض خون است و شاید این نسبت آن تحقیق دیگر یا که امراض علامت حاصل آن پیدا شود
 آنرا بمرکز در امراض یافته شود پس علاج هر مرض که در آن این علامت یافته شود برای رفع آن کافی میشود و گفت که در
 فصل و از دهم در لوگو میثیا یعنی زیا بپس این مرض هم از امراض مویه است لیکن بنا بر اشیاء ترکیبیه که در
 کتاب علاج امراض خاصه بدیل امراض کرده نوشته شده وقت حاجت آن رنوع نماید فصل ششم در امراض و از
 و این هم هم کتب است از و فقط که یک که ترجمه آن دیدات الدم است یعنی کرم خون و نام این کرم بزبان انگریزی
 و میگویند که این کرم است و گاهی باهاست یا هم نامند زیرا که اول این کرم را دکتر بلوایش صاحب بیماریه دیده اعلان کرده
 بودند و در ملک انجمن این حیوان از و در خون دیده شده و در خون سکنه است از آنجا که پدید میآید و زیرا که آنها از کنار
 رود و در اکثر آبها صاف و کدر را میبینند پس بعد در بناورهای دیگر هم مثل نیدر مرچ دیده شده و این حیوان زود و با طایفه
 کورری و الوقی علیحد میباشند مثلاً که و دان علامت فکر و انشی در هر یک میباشد و ذکر آن در طول بقدر یک آنچطوبل میباشد
 و آن دو دهن بسیار در مثل لوکی قریب دماغ و دیگر نزدیک تاشی شکم و ازین دو در آن مثل لوگو بعد متعلق میشود و انشی آن
 از و در قدری و این کرم است که یک قیق و بار یک زیاده میباشد و در فرجه است که در ذکر این حیوان زیر و نسل آن بحری بصورت
 فرج میباشد که وقت تقاربت ماده آن بدن بار یک خود را در مجرای مذکور داخل میکند و بعد فرغ از تقاربت از آن بیرون
 می آید و بعد آن بیضه با از آن پدید میشود و گاهی در جگر و گاهی در اعضائی دیگر با جمله در تمام بدن این بیضه با پدید میآید و خون
 میسند و با بجا از آن حیوان مذکور در خون پدید میشوند و سبب آن اکثر نوشته اند آب آلود و فاسد یا آبیکه
 در شکار که ماند و از آب و در تصفیه نباشد یا خوردن ابی فاسد یعنی میباشد علامات چون این کرم در خون پیدا شود
 همیشه در مزاج غلیظ گرمی ماند و ماندگی و گاهی اسهال و گاهی زخم و جیش پیدا شود و گاهی انجیا و کلوروز حادث میشود و
 گاهی درم برنج و گاهی بول لدم سبب اشتقاق عرق کرده پیدا میشود و گاهی در انتهای مرض و درم به و گاهی در تمام
 حادث میشود علامت در علاج این مرض اهتمام بدفع اعراض و علامات موجوده فرموده موافق به شکایت

فصل ششم در امراض و از دهم در لوگو میثیا

فرمانند که برای قتل حیوان مذکور مفید و لائق استعمال اند کیلو مل در وزن تارین پس این هر دور با تخیل وزن منور
 بنوشانند و برای جناب استاد معنی این اوراق : ام ششم نیست که درین عرض سانه و این نه با انصاف در تمام تخیل
 وزن بنوشانند که آن قاتل حیوان است مثل اینکه از ربع گزین تا یک گزین روزانه دو سه بار حسب شخص علیل بنوشانند و کسی
 از دیدن آن است که دکتر لوس صاحب بهادر آنرا در ظاهر و موده اند و آن در خون کسی که مرص کیلو مل یعنی آمدن کیلو کسن
 بول داشته باشد یافته میشود و نام حیوان مذکور در زبان انگریزی قتل ایر یا سان گوئش هومنس است و معنی این اسم
 آنست که در حالیکه کیلو کس در بول آید حیوان مشا بقطره مرشته با رنگی در خون صاحب مرض مذکور میماند و این حیوان
 بسیار مفید میباشد حتی که در مقدار یک انچه در طول وقتاد و عدد از آن تعلیل می آید و هرگاه در عرض یک انچه مقدار
 گرفته آنرا در آن داخل کنند درین عرض سه هزار و پانصد گرم مذکور داخل میشوند و این گرم در کیلو سیکه از راه بول
 بر می آید هم یافته شده السبب سبب آن بخوبی ثابت نشده اما اقرب به یقین آنست که از نوشیدن آب تالابها و آب
 احیاض و غدران این مرض پیدا میشود العلما است علامات و معالجات آن همان هستند که در مرض بلق یعنی زنها توژوا
 نوشته شده وقت ضرورت از آن تشخیص بخوبی علاج فرمایند فصل چهارم در بیماری جاری شدن خون از شرین
 و عروق و این لفظ از دو لفظ گرگ مرکب است و لغوی آنرا زوف الدم نامند و هرگاه خون از شرین جاری و خارج
 شود آنرا آریشیا نامند و این خون سرخ رنگ و با دق و شوق خارج میشود و هرگاه از عروق سواکن که او را اند خارج
 شود آنرا وینس نامند و خون او را مائل بیاهی و بطور سیلان و جریان مثل سیل آب دریا جاری میشود و اگر
 خراش یا زخم در عروق صغار جلد و غیره آید و از آن نزف الدم پیدا شود این را کپل گری میگویند یعنی جریان
 از رگهای صغار جلد مانند و گاهی کش بالین هم گویند زیرا که این خون هم بطور عرق از جلد و زخم آن خارج میشود
 دفعه جریان در آن نبی باشد لیکن خونی که از عروق صغار جلد می آید سرخ رنگ می آید زیرا که آنهم از ریشه های شرین
 خارج میشود و قلیل قلیل بطور عرق بر می آید و اکثر این نزف الدم در میکوس میمرن اعصاب واقع میشود چنانکه در
 رفات از میکوس میمرن الفنا و در نفث الدم که از ریه بود از میکوس میمرن ریه و قصبه و در قی الدم و اسهال هرگاه از ریه
 بهضم معده سیاه شده خارج گردد از میکوس میمرن معده و در نزف الدم بواسیری از میکوس میمرن معای مستقیم
 می آید و در بول الدم هرگاه از ریه یا مشا آید از میکوس میمرن این اعضا می آید و این را فاخته میگویند و این فاخته
 اگر نری نامند و چون از میکوس میمرن رحم بر آید آنرا بنبان انگریزی منور اجپا نامند و باید دانست که چون زخم بر جلد
 واقع میشود اول خون از ریشه های شرین و او را در هر دو خارج میشود و بعد خالی شدن او را محض از ریشه های شرین
 می آید و سرخ رنگ می آید و پیش از آنست که خون او را در شرین اول می آید و بعد تغذیه اعضا بر ریشه های شرین
 رسیده و او را داخل میشود و باز پس بدل می شود و چون که سبب رسیدن زخم از قطع شدن او را و شرین رسیدن

فصل در بیماری جاری شدن خون از شرین
 و عروق و این لفظ از دو لفظ گرگ مرکب است
 و لغوی آنرا زوف الدم نامند و هرگاه خون از شرین
 جاری و خارج شود آنرا آریشیا نامند و این خون
 سرخ رنگ و با دق و شوق خارج میشود و هرگاه
 از عروق سواکن که او را اند خارج شود آنرا
 وینس نامند و این خون مائل بیاهی و بطور
 سیلان و جریان مثل سیل آب دریا جاری
 میشود و اگر خراش یا زخم در عروق صغار جلد
 و غیره آید و از آن نزف الدم پیدا شود این
 را کپل گری میگویند یعنی جریان از رگهای
 صغار جلد مانند و گاهی کش بالین هم گویند
 زیرا که این خون هم بطور عرق از جلد و زخم
 آن خارج میشود دفعه جریان در آن نبی باشد
 لیکن خونی که از عروق صغار جلد می آید سرخ
 رنگ می آید زیرا که آنهم از ریشه های شرین
 خارج میشود و قلیل قلیل بطور عرق بر می
 آید و اکثر این نزف الدم در میکوس میمرن
 اعصاب واقع میشود چنانکه در رفات از
 میکوس میمرن الفنا و در نفث الدم که از ریه
 بود از میکوس میمرن ریه و قصبه و در قی
 الدم و اسهال هرگاه از ریه بهضم معده
 سیاه شده خارج گردد از میکوس میمرن
 معده و در نزف الدم بواسیری از میکوس
 میمرن معای مستقیم می آید و در بول
 الدم هرگاه از ریه یا مشا آید از میکوس
 میمرن این اعضا می آید و این را فاخته
 میگویند و این فاخته اگر نری نامند و چون
 از میکوس میمرن رحم بر آید آنرا بنبان
 انگریزی منور اجپا نامند و باید دانست که
 چون زخم بر جلد واقع میشود اول خون از
 ریشه های شرین و او را در هر دو خارج
 میشود و بعد خالی شدن او را محض از ریشه
 های شرین می آید و سرخ رنگ می آید و پیش
 از آنست که خون او را در شرین اول می آید
 و بعد تغذیه اعضا بر ریشه های شرین
 رسیده و او را داخل میشود و باز پس بدل
 می شود و چون که سبب رسیدن زخم از قطع
 شدن او را و شرین رسیدن

و فاعل نزف الدم اند و ولادت هم سبب زیادتی خروج دم از بدن است و اکثر انسان و در جات انسان هم نزف الدم پیدا میسکند مثل اینکه در عقوان شباب اکثر خون از بینی و بن دندان جاری میشود و از لیدر جثا لکی اکثر خون از ریه و رحم و بواسیر جاری میشود و در سن پیری اکثر عروق در دماغ منقرض میشوند و از آن سکت پیدا میشود و علامات آن علامات آن سبب اسباب و عضو که محل وقوع نزف الدم باشد و باعتبار بعضی قوی است یا ضعیف مختلف میباشد و چون علامات نزف الدم اکثر اعضا بنیل امراض خاصه هر عضو نوشته شده اند لهذا عاده آن بیکارست و وقت ضرورت آن رجوع نماید اینجا فقط بزرگترین علامات و اعراض که مخصوص به نزف اند کتفا کرده میشود پس از آنجمله هرگاه خون زیاد از بدن دفعه خارج میگردد و چنانچه در انوردم یا از الفجا قطع شدن کدام شریان کبیر میشود درین وقت مریض فوراً بر زمین می افتد و غشی بر او طاری شده و میبرد و اگر زیاد خارج شود بتدریج نه دفعه چنانکه گاهی بعد ولادت پنهان دیده میشود درین صورت ضعف و کمزوری و دوران سر پیدا میشود و نفس سرخ میگردد و رنگ چهره و جلد مایل به زردی میشود و مریض نفس بدشواری بطور تنفس صعدا میکند زیرا که سبب قلت دم است چنانکه سبب قلت دم رساننده آن که ریه کمال پوره کم میشود و سبب آن اعضا ضعیف میشوند و هم پیش چنان تارگی پیدا میگردد و در استخوان نشستن غشی خارج میشود و قلوب و اذیت زیاد عارض میگردد و دست و پا سرد میشوند و سیاهی بر لبها و حلقه سیاه گرد چشم ظاهر گردد و گاه نه بیا نهم طاری میشود و کلام بی اراده و بی محل بر زبان جاری میگردد زیرا که سبب قلت دم خون سرخ بدماغ نمیرسد و خون سیاه که در آن است از آن دماغ خالی نمیشود و چون از آن خون غذا بیشتر بدماغ حاصل گشته و اکنون لیاقت تغذیه ندارد لهذا از آن در دماغ غذا نمیرسد و فساد پیدا میکند و در هرگاه خون به سرخ می آهسته آهسته در خارج شود و دفعه زیاد بر نیاید بلکه مقدار کثیر از آن بر آید و جاری شود و باز چنان نشو و نما کند و بعد از آن معتد به جاری گردد و باز به جاری جاری گردد و با بجا توقف نزف الدم جاری شود چنانکه در بواسیر دیده میشود که یک یک آثار خون و قته تیزی آید و باز بند میشود و چون برای تیزی نشیند باز آید درین صورت علامات انیمیا پیدا میشود لیکن درین وقت نه بیا پیدا نمیشود بلکه آهسته آهسته مریض ضعیف میگردد و میخواهد که کسی او را حرکت ندهد و با و کلام نکند تا اینکه زیاد ضعف و کمزوری بر او طاری میشود پس صاحب نزف الدم پادین حالت یا در حالت نه بیا ن بپاک میشود اما صاحب همورا حاکم دی آبی سس یعنی صاحب نزف الدم که مرض آن از خصوصیت بدن نزاج خاص آن پیدا شده باشد و معنی این لفظ انگریزی حالت بدنی است که خواه خلقی باشد یا از امراض و در بدن پیدا نشود پس درین کس و ام میباشند یکی خونش غیر معتدل و مخالف از حال صحت بود و دوم آنکه عروق شریه آن کمزور و ضعیف میباشند و مراد از مخالفت خون از حال صحت آنست که خون رقیق میباشد و فائبرن در آن کم بود و باقی اجزای دمویه بر نسبت طبیعی مقدار طبیعی میباشد و مراد از ضعف عروق شریه آنست که غشای عروق ضعیف و رقیق میباشد که از ادنی سبب مسته میشود

و سبب این حالت گاهی اصلی و فطری بود و گاهی مولود بر حال صحت و اعتدال پیدا می شود و لیکن بعد از آن بسبب کم
میسر شدن و کم خوردن غذا یا از خوردن اغذیه رویه نامیده از مزاج این حالت پیدا می شود و گاهی از حبس
میسرین هم این نوز پیدا می شود و مثل اینکه کسی در بواضع حار و طبعی بگالماند یا در مکانیکه هوا دار نباشد
و معذک رطب بود سکونت کند و هم در ورم طحال این قسم نوزت الدم زیاده پیدا می شود و گاهی بسبب فساد
شکل طحال که از ردی فطرت بر شکل طبیعی خود نباشد یا از روی خلقت بر جای خاص خود نباشد چنانکه گاه در شریح
دیده می شود که طحال بر غیر محل خود یافته می شود این قسم نوزت الدم پیدا می شود و علامات هرگاه شخص درین
حالت مبتلا می باشد فلانش نیست که چون صدمه خفیف بر پیش می رسد از آن بر محل باؤت رنگ نیلونی
پیدا می شود و زیرا که عروق مغار جلد بسبب کمزوری غشای خود بزودی شق شده خون را زیر جلد می ریزند و گاهی
در یکس استقای لحمی پیدا می شود بسبب کمزوری عروق مغار آب را زیاده در غشای خانه دار بدن می ریزند و گاهی درد
و آب و رفاضل که با این کس می بین می شود و ورم بدن این مشکل کسیکه صاحب مزاج بلغمی بود از امس محسوس می گردد و اکثر
خون از بطنی و بن دندانش مخصوصا در سن جوانی جاری می ماند چون این کس از سن شباب یعنی از چهل سالگی متجاوز
می شود اکثر خون در بول بطور بول الدم یا در براز بطریق اسهال موی جاری می گردد و هم درین کس نوزت الدم کثیر با دلیلی
شکل نیکه زبان از دندان آمده قدری نرمی شود یا دندان قلع کرده شود یا مسواک با استعمال آورده شود و از آن
در بن دندان قدری خراش واقع گردد یا زو بکدام ضرورت چسبانیده شود و از آن در بنش زخم پیدا گردد و حادث می شود
و اگر زن باشد پس در از آله بکارتش خون کثیر جاری می شود و بکمال دشواری و تدبیر کثیره این خون مجتس و بند می شود زیرا که
قائرن در خون آن قلیل می باشد و انجام این مرض آنست که گاه گاه این قسم نوزت الدم مودی بهلاکت می شود و هیچ نوز
خون منبذ نمی شود و خاضه آنچه بسبب اعتدال خلقی باشد چه آن لا علاج است اما آنچه با سبب دیگر پیدا شده از علاج البته
صحت می پاید و نه تنها زندگانی می کند علاج قانون علاج نوزت الدم اینست که چون خون را از بدن بپیند که خارج
می شود طبیب تدبیر حبس آن فرماید لیکن گاهی در اول امر خلاف قاعده مسطوره کرده می شود مثلاً هرگاه در حالت زیادتی
خون و امتلا می دمی رعان پیدا می شود درین وقت باید که اول تدبیر رفع امتلا می دمی فرماید به رعان را
بند کنند و الامورث سکت خواهد شد همچنین هرگاه خون بواسیری از مجتمع شدن کبد متملی شدن از خون جاری و درین وقت هم
مادام که از فکر و تدبیر تصفیه و تخلیه کبد از اجتماع خون فارغ نشوند حبس خون بواسیری اقدام نکند و گاهی آنچه عورت را
را بعد احتباس حقیقی فی الدم پیدا می شود و خون از معده جاری می گردد و در انهم مادام که تدبیر اجزای دم حیض از رحم
و محل معنادرده فارغ نشوند به بند کردن این نوزت الدم مشغول نشوند و الا ضرر از حبس آن پیدا خواهد شد با کمال
خواسته که نوزت الدم را بند کنند پس اول باید که مرض را در مکان سرد و بر یکپایه بخوابانند که از هر حصوی که خون

خوابی است

جاری باشد آنرا به نسبت اعضای دیگر بلند دارند تا در آن خون کم رسد و حرکات بر نیمه و نفسانی و بعضی را بلند کنند و اغذیه اش را
که می نوشانند و آن لحاظ و امر ضرورت اول اینکه بار و فعل باشد دوم آنچه پیدا کردن حرارت و سوزش و معده
بهمضم میشود مثل جرم لحم غلیظ یا سگ یا دال رهبر و غیره از آن احتراز نمایند و آنچه سهل الی اینها مضام بود و بدون پیک کردن
حرارت بهمضم میشود مثل شیر و شور بای لحم معز آنرا نوشانند و آب سرد کرده بر برف و بهم نوشانیدن برف درین حالت
سفید اند و هرگاه خون از اعضای ظاهره بسبب رسیدن زخم و قطع شدن عروق صغیر جاری شده باشد در وقت
بهر آنست که او چه عابیه دم مثل تنگ اسفیل یا گاک الیست یا تاک الیست بر زخم مذکور نهاده بالای آن از زخم بر بندند تا
اثر غمز زخم و حضور رسد و بسبب آن خون بند گردد زیرا که هرگاه اثر غمز بر آن رسانیده شود درین وقت بسبب آن
زور و قوت جریان و دوران خون در عروق کم میشود و خون بر دهن عروق منجمد میگردد و از آن جبری بندگشته جریان
خون بند میشود و هرگاه کدام شریان که در مقدار خود از عروق صغیر قدری عظیم باشد قطع شده باشد و خون بدفق
و ضربان از آن خارج شود و این خون بسبب قوت دوران خود تا در جاری میماند و تا خیمه منقبض میگردد زیرا که بعد قطع
شدن شریان آنچه عضلات که در غشای آن هستند هرگاه آهسته آهسته منقبض میشوند و بسبب آن مجری تنگ
صنیق میگردد و از زمان خون بر دهن آن منجمد میشود و گاهی خون از شریان که خارج میشود و در لحم هم میریزد و از آن
و رم پیدا میشود پس این ورم چون غمز میکنند ازین جهت دهن شریان منقبض شده جریان خون از آن بند میشود
پس هرگاه خون این شریان خود بند نشود درین وقت باید که اول آنچه جلد و لحم گرد شریان مذکور باشد آنرا از سر شریان
مذکور جدا کرده از فراسب یعنی کلبتین شریان مذکور را از جای که در آن زخم بود گرفته حرکت دوری دهند تا بسبب آن
شریان ازین جا قطع و جدا گشته شده هر دو راس آن بسبب تشنج عضلات خود غشای خود منقبض شوند و درین آن
بند گردد و هرگاه شریانیکه بسیار عظیم باشد زخمی شده خون کثیر بدفق و ضربان از آن خارج شود و هیچ تدبیر نگیرد
درین وقت هم اول شریان مذکور را از جلد و لحم جدا کرده عصبه از فراسب مذکور یعنی کلبتین منقبض گرفته اکثر آنرا
که متصل قلب است قریب محل زخم از رشته رباطی که آنرا در آب کار بونک الیست و لکوت تر کرده خشک ساخته باشند
یا از رشته ریشمی می بندند و گاهی از هر دو طرف قریب زخم شریان مذکور بسته میشود و این وقتی است که شاخ شریان
بشریان عظیم دیگر که درین عضو باشد متصل بود و از آن هم درین شریان خون آمده باشد اما گاهی بسبب نبودن
آلات سئل و عقد شریان ممکن نیست و درین وقت باید که هرگاه ثابت شود که زخم به شریان عظیم رسیده و از آن
خون از کدام عضو ظاهری آید مثل دست یا پادین صورت اگر در زنده است باشد پس زنده را با عضو عظیم کرده بقوت
بر بندند و اگر در ساق یا در قدم زخم باشد یا فخذ جل منجم کرده بقوت بر بندند تا راه شریان مذکور بسبب این تدبیر بند
شده دوران و جریان خون در آن کم و بند شود و وزن الدم رفع گردد همچنین گاهی بسبب نبودن آلات از عده

قدرت ندارد بپرسا بقدرگاه نرفتن الدم از رخم شریان عظیم پیدا شود درین وقت شریان مذکور را جایی که دورتر از رخم
و قریبتر از قلب بود بر ریه انگشت دست یا توسط آنکه مشهور با هم نوارکت که مخصوص برای این کارست بقبضه
بگیرند و از رخم مان رسانند تا دوران و جریان خون در آن بند شود مثل اینکه هرگاه رخم قریب شست و دست را بر سر خون
جاری گرد پس شریان عظیم را که در دست قریب اصل ساعد در جانب انسی بقوت بگیرند تا آمدن خون در زنده شود و
سبب آن نرفتن موقوف گردد اما هرگاه دورید که رخم آمده باشد و خون وریدی سیاه و آهسته آهسته مثل سیل جاری
میشود و دوران و فتن و ضربان نبض باشد درین وقت اول بر رخم مذکور ادویه جالبه می نمند و بر آن نبض سازند
تا از تاثیر غرقوت دوران و جریان خون در یک کم شود خون بر سر رخم میخیزد و نرفتن رفع گردد و اگر ازین تدبیر رفع
نشود و خون وریدی بند نشود پس نهارد رخم را در شریان مثل شریان سلخ نمایند زیرا که در ورید عضلات بسیار قلیلی میباشد
و از بستن ورید آنها منقبض نمیشوند چنانکه در شریان میشود و بلکه از گسستن ورید عضلات آن منبسط میگردد و بسبب آن
مجری ورید وسیع میگردد پس برین صورت هرگاه مجبور شوند درین وقت ورید مذکور را هم از حبله و کرم خالی کرده از سوراخ
گرفته از رشته رباطی یا ریشمی مذکور تن بر بندند تا آمدن خون بند شود یا شریان عظیم را که درین عضو باشد و از آن خون
در عروق این عضو آمده باشد بالاتر از محل رخم بر بندند و بر آن اثر غمز رسانند تا خون درین عضو در عروق آن کمتر آید و دوران
و جریان آن در او را هم کم شود لیکن باید دانست که آنچه برای بستن ورید اینجا نوشته شده استعمال این تدبیر بعد از آنکه دیگر
که حائض می باشد نمایند و این را آخر علاج دانند و در اول از استعمال آن اجتناب واجب دانند زیرا که از بستن ورید
و رخم حاد و فساد عضو پیدا میشود بخلاف بستن شریان که در آن کدام خوف ضرر و فساد نیست قاطعاً اینجا تذکره کرده اند
بطور اعمال جراحی بودند اما آنچه در علاج نرفتن الدم ادویه بکار می آیند پس آن همان هستند که مضیق عروق باشند و برای این کار
ارگت و نیکپران و دجی شلیس و نیکپران و گاکالایس و پلنبای ایسیطیس و شنب یامانی محلول آب و سلفیورک ایست
و نیکپرا سیل یا لاکر فیری پرناسیاس یا روغن تارپین اکلاً مفید میشوند و بعضی ازین طلاز هم نافع اند و یک و الکی بیک
موسوم به روس پنی استیک که حائض دست زیاده پیش بعضی حضرات ممدوح است و هم غمز اندازن برق و نهادن
اکت بر رخم و بر عضو مثل معده هرگاه فی الدم جاری و مجربین بر محل دیگر اعضای باطنیه فائده شیر حاصل میشود و هرگاه
بعد جریان خون کمتر زیاده ضعیف در بدن صاحب نرفتن الدم پیدا شده باشد درین وقت از غمز اندازن قدر
افیون قطع ظاهر میشود و گاهی درین وقت از تدبیر موسوم لغت انگیزی با سم ژانس فیوشن فائده جلیل حاصل
میشود و آن نیست که چون ضعیف بدین قصوی در غلیل پیدا شود درین وقت باید که کسی از غمز اندازن و ارثان آن دست
خود را قریب و برابر دست بیمار گذارد و دست کار کدای عرق کبیر را از دست آن بطور گرفتن فصد کشاید و همچنین بگوید
از گهای دست بیمار کشاده بذر ریه مجری خاص که بالفعل ولایت انگلستان برای این کار وضع شده خون شخص

بنا بر این تدبیر

و

سبح را گرفته در بدن چهار ساله تا شصت آن که وری کم شود و فوژ اوقات در آن آید و هرگاه بعد از نزول بال دم حالت موسسه صم
 اینتیا پیدا شود علاقه اش چنانکه نوشته شده نمایند فصل پنجم در شرائع و فوژ نشانه های نشانی در ای جمله و سکون
 الف و میم و خیم بای موحده و سکون و او و کسری ای مقیده اول سکون ثانوی و این فقط اگر بایست که حتی آن انجاء
 خون است و تجاری دم با و قلب و گاهی این را انبساط هم میگویند که در سکون اول و خیم بای موحده و سکون فوژ
 و کسری لادم و سکون زای مقیده و میم و فوژ در هر دو اطلاق با اینست که هرگاه خون در جهای از عروق پیچیده شده
 بهمانجا باز میسرود هم تراهم فوژ میگوید که ما خود دست از شرائع لیس آن فوژی را گویند که و فوژی پیچیده شود و تراهم فوژ حالتی است
 که از انجاء و خون پیدا میشود و آن پیدا شدن دوران خون است و هم انجاء از ان اعراض و علامات پیدا میشوند و هرگاه
 خون پیچیده شده از محل انجاء به راه خون ببال و فوژ را شش در مجاری خفیه خفیه مثل دل و غیره رسیده تسدیده کند
 و از جریان و دوران خونی مانع شود و درین وقت آنرا انبساط هم میگویند یعنی بند شدن مجری از عروق خونی ساد و در آن نام
 از آنکه خون پیچیده باشد یا چیزی دیگر و انبساط هم فوژ میگوید که هرگاه دوران خون در مجری مضموی رسیده تسدیده مجری کند و نماید
 و انبساط هم نام حالتی است که از ان پیدا میشود و هم فوژ میگوید که فوژ همیشه از فوژین پیدا میشود و انبساط هم
 گاهی از فوژین و گاهی از فوژ دیگر چنانکه گاهی از انجاء و گاهی از قلب و گاهی از قلب که در دل استخوان که در دل استخوان از
 عظم جدا شده و عرق قلبیده و در خون و فوژ میشود و گاهی از فوژ دوران خون افتد پیدا میشود و فوژین فوژین است
 که در دل را فوژین قلب یا در شکم قلب یا در شریک که از دل فوژین را در پی میسرانند یا در شریک که فوژین که خون را از دل گرفته
 و در بدن میسرانند و فوژین شریک و او را در بدن واقع شود و اینها باید دانست که مقدار تراهم فوژ گاهی که بیکگاه
 چنان مضمی میباشند که بدون عروق مین میسرانند و فوژین فوژین است و فوژین فوژین است و فوژین فوژین است
 و هم تراهم فوژین گاهی که پیدا میشود و اکثر آنجا قدری راه در مجری برای جریان و دوران خون باقی میماند پس بعد از
 مرض صعب و بعد از تمام است روزی قدری قدری فوژین را با خود مثال که ده فوژین میشود تا آنکه تمام مجری را پر ساخته
 نند میکنند و بعد از آن ریشه مثل فوژین گشته خشک و سخت میشود و اگر مرض خفیف و نیک است انجام است بعد از انجاء
 خون طبیعت این خون پیچیده را قوی ساخته و عروق صفا که قریب مجری تمام با شده قدری قدری کشیده و در دوران
 خون می اندازد و راه مجری که در ان انجاء و خون شده بود خالی و گشاده میگردد و خامه هرگاه این تسدیده در شریانین و
 او را که با که قریب قلب انداخته شود و درین وقت طبیعت این اتهام زیاده میکند و سبب اول کمزوری و در ان
 خون است یعنی آهسته آهسته جاری شدن ان از قلب در شریان عظیم سبب ضعف قلب پیدا شد چنانکه وقت زیاده
 شدن تخم در دل یا از کمزوری عضلات قلب سبب اسهال و سبب پیری یا از یافتن غذای جید یا از رسیدن صدمه
 قوی به بدن یا از زیاده خارج شدن خون از جسم چنانکه گاهی بعد ولادت میشود این حالت پیدا میگردد و گاهی

در شرائع و فوژ نشانه های نشانی در ای جمله و سکون

خون قطعاً بند نشود و هرگاه خون در بطن ایسر قلب یا در اذن ایسر قلب یا در شریان عظیم که از بطن ایسر خون را گرفته
در بدن میسراند بند نشود و درین وقت اگر انجماد آن بخوری رسد که بطن ایسر گوش بسیار شریان عظیم با تمام میسراند
که بسبب آن قطعاً خون به بدن ترسد درین حالت فوراً مریض به عرض غشی بکشد و بگوید که ایسر قلب من بند شد
و بطور تدریج واقع گردد و اکثر نیست که انجماد دوم تا حدی میسر رسد که قدری راه پیرایان خون باقی میماند و درین صورت
بهوشی و نقصان در افعال میسر پیدا میشود و در نیمه در نیمه حالت خواب و چند ساعت یا در چند روز میسر است
علیل ضعیف شده هلاک میگردد و علامات این انجماد هرگاه مریض در وقت غشی بگوید که ایسر قلب من بند شد
و حرکت دل مرتج و متواتر میگردد و تنفس به شداری میشود و در صدر تشنگی زیاد و سوس میگیرد و میسر پیدا و به موجب باند
خون در ریه و جگر و سایر مریضه میشود و رنگ وجه مائل به سیاهی میگردد و زیرا که خون سیاه از سر و جگر فرو می آید بسبب آنکه
خون کثیر در ریه جمع میماند و اینها سرفه عارض گردد و آنچه که در سرفه خارج میشود خون و کف بر می آید زیرا که درین وقت
خون کثیر از بطن ایسر قلب در ریه می آید و بسبب من شدن بطن ایسر پاوش بسیار آن با شریان عظیم از انجماد خون بچون
در ریه است از آن پیش میروند زیرا که راه خروج آن بسوی بطن ایسر دل مسدود است پس در ریه خون زیاد میماند
و از شدت اشتغال از عروق صفار که ضعیف اند خلطه خارج شده با کفها آمیخته در سرفه خارج میشود و تمام بدن میسر گردد
و رنگ جلد بدن و لبها و ناخنها مائل به سیاهی میگردد و درین حالت اکثر بی هوشی پیدا میشود و تا آخر حیات ایسر قلب
و شدت اعراض مستمر میماند تا که مریض هلاک شود و ما هرگاه خون بجز در ریه انجماد حرکت کرده تا جای
دیگر رسد و بسبب آن قدری خون در بدن جاری شود درین وقت علامات ضعیف میشود و در بی هوشی اقامه میشود
و درین وقت قشری اسید حیات و نجات مریض از مرض پیدا میشود که شاید صحت شود و نداند که اگر چه این مریض بسیار است
و هرگاه در آورده خون نخورد چنانکه در مرض فلج میزاید و تنفس که مریض نماند از اینده است و غیره مواقع
میشود درین وقت در بر محل عروق مذکور پیدا میشود و از بس و غمز انگشتان درین موضع در زباده میشود
و دوران خون همراه آن بند میگردد و اینها را گیکه در انجماد خون واقع شود نسبت به رنگهای دیگر سخت و صمغ جوس
میگردد و هرگاه این انجماد از دم آورده پیدا شده باشد درین وقت حتی هم همراه آن میماند و این قسم انجماد خون
که در عروق واقع میشود گاهی بعد از انجماد باز ملائم و رقیق شده در عروق صفار منجمد میگردد و در وقت شده از آن صحت
هم میشود و هرگاه انجماد خون از شریان بدن در کدام شریان پیدا شود بسبب آن آمدن خون در عضو که از شریان
مذکور همان می آید بند گردد و درین وقت عضو مذکور فوراً از حال صحت خود متغیر میگردد و باین منوال که عضو مذکور تا ستر
میشود و زردی بر آن غالب گردد و نهزال و لاغری در آن پیدا میشود و از ضعیف شدن عضلات کار حاصل کی
صادر میشود و بند میگردد و مثلاً هرگاه در شریان عظیم دست که در جانب راستی است قریب بفصل عضله و از آن خون

و سبب آن آید سرگاہ در آن خون منجمد شود این دست ضعیف شده شکل مفلوج مستقر می و بیکار میگردد و پس اگر بخواهد
خون در شریان مذکور از ریشه های این شریان یا از ریشه های شریان دیگر که گرد و پیش این شریان باشند خون قلیل قلیل
باز در این عضو آید این شروع شده باز در این عضو قریب اکتفا بر کار خود قدری قیود میشود و اگر طاعت آن در این
حالت ضعیف شود بعد از آن حالت مریضی که فساد عضو پیدا میگردد و در این میان بختی است که از آنجا
دوم در شریان عضو که در آن خون از شریان مذکور می آید کار آن عضو و در آن اگر خون در آن آید باز
بسیار فعل آن قدری قوی می شود و اگر چه علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که
رابطه و درم دیوارهای قلب یافته میشود پس این علامت است که در این مریضی که علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که
شراخم و در این مریضی که علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که
میشود و در این مریضی که علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که
خون افتد پس ممکن است که در این مریضی که علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که علامت آن در اینجا قوی تر است و اندر این مریضی که
هرگاه در او ریه واقع شود پس هرگاه در او ریه بدین که از جگر پائین اندر واقع شود و درین وقت این سده اعداد
تا جگر میرسد و اگر در او ریه بدین که بالاتر از جگر اندر واقع شود و درین وقت این سده اعداد
این قلب ریه میرسد لیکن آنچه تا جگر رسد از این سده که همراه خون از جگر تا قلب میرسد و درین وقت این سده اعداد
دل در جگر ریه میرسد و سبب سیدن ریه که در دوران خون واقع شود و در جگر ریه میرسد و سبب سیدن ریه که در دوران خون واقع شود و در جگر ریه میرسد
این که کامشی ساد از محل حرکت کرده پذیرای خون در شریان و آورده رسیده و آنها تنه یکدیگر و در این وقت این سده اعداد
شریان یا ورید واقع است در آن در و یا خدر که حالت مشهور است و از زبانه شریان پائین در آن این حالت پیدا
میشود که آنرا خفقت یا تبخیر میگویند و علت آن کشش لگب است یعنی خفقت یا منیامند چو لگب محضی یا و اسلیب
بسیار خفقت یا بطلان حس عضو مذکور با تمام یا بر و لوزه در جمله اندام پیدا میشود و بحسب اعضا هم علامات آن در
مختلف میشوند مثلاً هرگاه در دماغ این سده پیدا شود فوراً قیاح و استرخای نصف بدن پیدا میشود و هرگاه
در شریان دست یا پا این مرض پیدا شود فوراً عضو مذکور مستقر میگرد و اگر در ریه پیدا شود فوراً تنفس عسر میگردد
و اگر در چشم افتد بصارت فوراً باطل میگردد و بعد از آن چنانکه در شراخم و در زبانه بطلان فعل عضو از آن خون باز
فعل آن تبخیر می شود و باری میشود و چنانچه درین مرض بعد بطلان بصارت باز بصارت پیدا میشود و بالجمله هرگاه
درین مرض بعد بر و لوزه در و در کام عضو مثل جگر و ریه پیدا شود آنرا علامت روی دانند چو اولالت پیدا
شدن دل درین عضو ممکن و اگر بعد پیدا شدن این سده در دماغی حسی عضو مذکور بر طرفت و دفع شود
این عضو کار خود بعد صحت میسر می آید لیکن قدری ضعف پیشه در آن بعد صحت هم باقی میماند و هرگاه پی در پی و متعده و

و تا بصل جگر و کبد و کلیه پدید آید از آن دسته میشود که در آورده آن جگر و بولزم پیدا میشود و قتل است
 الطراح علاج این مرض موافق احوال مرضی مختلف میشود مثلاً هرگاه کسی درین مرض مبتلا شده قریب با لکت پیدا کند
 و در کمال ضعف و ناتوانی گرفتار بود درین وقت فوراً امیونیا کار بناس یا ایتیر یا براندی او را بنوشانند و برای تغذیه پنجه
 بزوی مضمم شده در خون آمیزند مثل آب گوشت خام که بعد گوشتن لحم فشرده بر آورده باشند یا آب سکنجبین یا زرد بیهضه
 یا شیر گاو قدری قدری مکرر بعد یک یک یا دو ساعت بخوراند تنها یا با ادویه مقویه که پیشتر مذکور شد و این امر برای
 طبیب است که حسب مناسب بنوشاند لیکن آنچه اغذیه که در مدت دراز مضمم شود مثل غذای کثیر یا ناموافق مزاج قلیل
 و هم چیزیکه در معده از آن ریا ح کثیر پیدا شود از خوراندنش احتیاج واجب دانسته که درین وقت بسیار مضرب شود
 و از حرکات نفسانیه و بدنی بهر قسم مرض را باز دارند و آب آم تام بر لنگ خوابانند و بر پستانان مرضی تاکید
 نمایند که گاهی در بعضی آنها نگذارند و از تشنگی و بر خاستن آنرا منع تام کنند و چنان نظام نمایند که عضو
 صغیر مرضی هم مثل انگشت حرکت نکند و هرگاه درین مرض حاجت دفع بول و براز داعی شود باو خال قاططی و
 زرقه فضول را بر آورند و زنها در بعضی حرکت نه دهند و زیاده اتهام در سکون و ترک حرکت علیل وقتی زیاده
 لائق لحاظ و واجب است که شرام بوز در بطون قلب یا شریان عظیم که در جانب الیسر قلب است و از آن خون را
 به بدن میرساند واقع شود و در مکانیکه بود و در بعضی ادا دارند و در علاج این مرض اگر چه ادویه کثیر استعمال میشود
 و آنچه بای تقویت مستعمل میشود و مذکور شد بآنها هم زیاده در صحت مرض اعتماد نیست که بالغیر و نافع خواهند شد
 لیکن اکثر چه آذ و رشن صاحب بهادر حسب تجارب خود که وقت تشریح مردگان بلا خطه فرمودند یافتند که هر که
 از خوردن امیونیا و غیره ادویه نکین نکهار میسر خوش مثل آب قیق میماند و از آن استنباط فرموده ازین ادویه
 درین مرض علاج فرمودند و آنرا در مرض شرام بوز و اینولزم نافع یافتند زیرا که ازین ادویه اثر بر فایده ظاهر
 میشود که آنرا از انجماد مانع میشوند و آنچه خون سمج شده آنرا اذایت مینماید پس باید که در بعضی این مرض را
 امیونیا کار بناس از پنج گری تا ده گری همراه آب ساده حل کرده بعد دو ساعت نوشانند که از آن دو فائده
 حاصل میشود کی تقویت قلب زیرا که قلب هم خود درین مرض بسبب نیافتن غذای خود ضعیف میشود و هم آنکه بسبب
 تاثیر آن انجماد خون زیاده نمیشود و الاضایا پیدا نیست که چنانکه نوشانیدن آن تنها آب ساده جایز است همچنین چه ضرورت
 جایز است که آنرا با ادویه دیگر که معین فعل آن باشند در ازابت و ترقیق خون پنجه یا معین برادر بول بوز بنوشانند
 و معین بر فعل آن ایوڈا اید پلاس است و پلاس لیسیتاس و پلاس بای کار بناس هم معین فعل مذر اندیس
 حسب ضرورت همراه این ادویه هم دهند و دوائ دیگر مناسب این مرض نوشانیدن افیون است خصوصاً
 و قتی که در شرام بوز جای در دهم باشد چنانکه در علامات این مرض نوشته شده چه درین وقت از خوراندن

افیون از یک گریز تا دو گریز بطور حب یا در آب حل کرده سبب ضرورت بعد دو دو یا سه یا چهار چهار ساعت دفع
 کثیر حاصل میشود و زیرا که اولتکین و جمع هم میکنند و قدری دل را هم تقویت مینماید و خوف مریض اگر از علامات
 این مرض است کم میکند اما با احتمال فیمین احتمال میوریا را چنانکه بان درایت رفته ترک نکند و برایشانیدان و بنا
 لاتریم باشد و ما دام که این مرض و حالت علامات آن موجود باشد این علاج و احتیاط مریض از حرکت ترک نکند
 اگر چه تا شش ماه یا زیاده از آن هم مریض علامتش باقی ماند و از حرکات هر گونه مریض را بازدارند و از آنکه اگر
 که برای امتحان صحت نیست که از قلبه بعضی از تشفیه باشد که از این حال دفع و تقای این مریض بخوبی ظاهر شود
 پس ما دام که آواز حرکت قلب بجز طبعی نفوذ سمیع نشود و مریض محفوظ از حرکات هر گونه بر پانک دارند و بر این
 علاج بیشتر باشند و هرگاه تراهم بوزر که این مرض سبب آن پیدا شود چنانکه در پای میا حادث میشود درین وقت
 سه ای علاج تراهم بوزر که مذکور شد آنچه ادویه که معصفی خون و مقوی آن باشند مثل کهن و بارک اینها را هر
 سلفیون الی الی یا فاسفیو کاسیو یا ناسر میور یا ناک السید المورث بنوشانند و هرگاه اینبوزم از غیر خون نمید
 پیدا شده باشد درین وقت علاج خاص آن بیج نیست لیکن امید از فعل طبیعت درین وقت نیست که
 باذن خالقها خون او عضو مؤلف از راه های که مذکور شد رساند و از آن عضو و فعل آن قدری محفوظ ماند
 اما آنچه ازین اینبوزم خاص که از غیر خون نمید پیدا شده نقصانی پیدا شود تدبیر دفع آن نمایند مثلا اگر درد باشد
 بر محل رد افیون طلا سازند و اگر در فعل عضو نقصان دیده شود بر آن مالش و دکان سازند تا گرم شود و گرم دارند و اگر
 خوف فساد عضو معلوم درین وقت پیدا شود تدبیر کیه برای دفع گیکرین یعنی فساد و عضو ضمن علاج نقل میشین
 نوشته شده اند آنها را با احتمال آن زمانه فتک کس فصل شانزدهم در بیان حالات تشفیه که در اکثر امراض خصوصاً
 وقت کمزوری خون و قلت آن یافته میشوند حالت اولی فانی و فانی جبرایشین است و فانی یعنی فاسکون
 الف و کسرتای هندی و سکون یا یثناة تحتانی یعنی شخم و دوست است و فانی جبرایشین کسرتای سکون فانی
 تحتانی سکون یا کسرتای فانی ثناة تحتانی و فتح شین معجه و سکون فانی حالتی را گویند که هرگاه عضوی از اعضای
 بدن یا کدام جزو ریشة عضوی یا سیل آن از حالت و صورت طبیعی خود بسبب پیدایش تغییر در جسم و جوهر آن تغییر
 شود چنانکه گاهی برکناره قرنیه دایره سفید پیدا میشود بسبب اینکه اصل جسم و جوهر قرنیه در اینجا بسبب کمزوری
 خراب و فاسکود و اذان بجای جسم قرنیه سیل شخم متولد میشود و مراد از فانی و فانی جبرایشین که حالت اولی است
 آنست که کدام عضوی از بدن یا جزو ریشة عضوی یا سیل آن بتدریج شخم و سیل شخم گردد و این حالت بر دو قسم است
 قسم اول آن گاهی از قبیل فعل طبیعی در بدن پیدا میشود چنانکه بعد ولادت مقدار رحم بذریع همین حالت متغیر میگردد
 و بعد از فصل میشین هرگاه انجام آن زرویشین گردد و هر عضو که در آن ورم پیدا شده مقدارش متغیر میشود

فصل شانزدهم در بیان حالات تشفیه که در اکثر امراض خصوصاً وقت کمزوری
 خون و قلت آن یافت می شود

این

بتوسط همین حالت زیرا که بعد از اوقات آنکه عضلات که لغز در وقت حمل جدید پدید آمده بودند یا بسبب حمل کبیر و سخت گشته
 بودند آنها اول این میشوند بعد مواد از آنها سیل شخم گشته در خون جذب میشود و رفته رفته باین درجه مقدار آنها
 ضعیف میگردد و اصل اجزاء ریشه های رحم و خود جسم رحم بر مقدار طبیعی خود باقی میماند و آنچه بعد انفال میشن میشود وایش
 یثصریح در بیان انفال میشن گزشت و قسمتی از آن گاهی از قبیل مریض پیدا میشود و مراد از ذکر حالت اولی در اینجا
 همین قسمتی است و کیفیت قسمتی از این حالت برین گونه است که اول خون بسبب کمزوری خود غذای جدید بعضی که
 در آن این حالت پیدا میشود یا ریشه ها و اجزای آن نیز ساند یا قوت عصبیه این عضو اول کم میشود که بسبب آن عضو
 مذکور بخوبی غذای خود را جذب نمیکند و از این سبب اصل جسم و جزای آن نیز غذای ناقص پیدا نمیشود بلکه از آن شی
 اخراج عضو ششم و دسومت است پیدا میشود زیرا که شخم از خون ناقص هم پیدا میشود بخلاف اعضا و ایضا هرگاه اعضا که
 اجزای بدن اند چون از حال طبیعی و تغییر شده خراب میشوند از این هم شخم پیدا میشود و هم باید دانست که شخم در بدن چگونه
 پیدا میشود یکی آنکه ریشه های لحم بر حال طبیعی و صورت اصلی خود مانده و فیما بین آنها شخم پیدا شود و درین صورت شخم پائین
 دوم آنکه در ریشه های لحم عضله خاصه سیل شخم بجای سیل لحم متولد شود و از آن ریشه های لحم فایده شوند و بجای آن
 ریشه شخمی موجود شوند و مراد از فانی ذی جنزایشن همین است و ایضا باید دانست که چون این حالت در عضوی پیدا شود
 که خود رنگ ندارد داشته باشد مثل قلب که بزرگ کرده و بعد مردن وقت نشریح میست دیده میشود و رنگ این عضو حالت
 رنگ اصلی آن مایل بزرودی قلیل خفیف دیده میشود و چون از حسی حساس کنند این و هم محسوس میگردد و هرگاه از
 کار قطع میکنند قوری دسومت دیده میشود و چون این را عمر کنند از آن دهن برمی آید یا این احوال وقتی محسوس شوند
 که فانی ذی جنزایشن که حالت اولی است بدینجهه کامل خود رسیده باشد و اگر مبتدی یا قلیل باشد یا عضوی بود که زیاده
 رنگ دارد باشد مثل دماغ پس درین وقت این حالت از حساس محسوس نمیشود بلکه بزرگتر خورده بین ادراس که میشود
 انبساط سبب آن کمزوری خون و ضعف عصب و ضعف خاص عضو که از زیادتی عمر میشود و زیادتی مشقت نفسانی یا زیادتی
 تقاربت با عورات اکثر سبب حدوث این حالت در دماغ و نخاع میشود و ایضا از کثرت شرب شراب و هم از
 فالج و استرخای نصف بدن از کمزوری یا از عضلات عضو مغنوج و مسترخمی این حالت پیدا میشود و گاهی از امر فانی
 هرگاه که کم فقره بکدام سبب منحنی و خمیده شده نخاع را عمر کن و بسبب آن قوت در عضلات نه رسد هم این حالت پیدا
 میشود و ایضا هرگاه کار که ام عضو بند گردد چنانکه عورات را حسی در عمر طبیعی هرگاه پیدا میشود یا از مردان کسی که جماع
 مطلقا اختیار میکنند درین مردود را اعضای تناسلی ایشان بسبب این حالت ضعیف پیدا میشود مثلاً نیکه هرگاه فانی خود را بلند
 داشته از آن کاری نگیرد و چنانکه بعض فقرای هندو میکنند پس در این هم این حالت از ترک کار عضلات پیدا شده شخم
 خون جذب میشود و مقدار عضو ضعیف گردد و علامات آن کجی اعضا فرق میباشد مثلاً هرگاه در دماغ این حالت

10/10/62

تقدیر محمد زویا میں رشید احمد
سید رشید احمد سید سید سید

[Illegible signature]

سوداں کے لئے
میں نے اس کو
میں نے اس کو
میں نے اس کو

حادث شود دماغ نرم میگردد و از آن قوت نفسانی که گردد و عقل مرخص ناقص میشود و بزرگ میگرد و چنانکه وقت سخت
 میشود و هرگاه در دل پیدا شود درین وقت آنچه علامات در زیادتی شکر قلب نوشته شده اند موجود میباشند و هرگاه این
 حالت در جگر حادث شود صفرا کم پیدا و خارج میگردد و از آن گاه گاه اسهال و بدبوی پیدا میشود و بزرگ که سبب کم آمدن
 صفرا در معده بخوبی غذا مضرم نگردد و آنچه در اسهال خارج میشود سفید رنگ میباشد و هرگاه در گردن حالت پیدا
 شود بول کم می آید و اکثر این بیوسن یعنی سفید مبهضه پیدا میشود و فی الواقع درین وقت این حالت در معده این صاحب برود و چون
 میباشد و چون در طحال حادث شود اینها با ضرر موجود میباشد و اینها باید دانست که تنها وجود این حالت در عضو خاص
 مثل دماغ و قلب و جگر و گرده کم میباشد بلکه هرگاه در عضوی این حالت حادث شود در تمام بدن یافته میشود و علامت
 این حالت وقتی که در جگر بدن حادث شود اینست که بعضی لاغر و ضعیف میگردد و در گلب چهره مال به زردی میشود و حالت اینها
 پیدا میگردد در احوال ج باید دانست که آنچه عضو یا ریشه و جز آن تخم گشته عود آن بر حال صحت هیچ وجه ممکن نیست لیکن غرض
 از علاج درین حالت آنست که تا مرض زیاده نشود پس باین اول شخص سبب نمایند و بعد ریافت سبب هر قدر که سبب لایق ترک
 دفع باشد آنرا دور کنند و بعد بقوت خون و عصب کوشند و آنچه در اینها علاج نوشته شده از اینها بهم باستعمال آرد و فکند
 حالت ثانیه کمال کثیرین قوی جز این نیست که بفتح کات و سکون الف و لام و کسر کاف ثانی و سکون یای تحتانی ثناته و
 کسری هاء و فتح یای ثناته تحتانی و سکون بین و سکون یای ثانی یعنی تخم گشته که در عضو و سبب آن ناپدید شدن اصل هم و از آن
 عضو که در آن آگه ریخته حادث میشود زیرا که از ریختن آگه کثیر جالب که ریخته از غزال غرق صهار بخوبی خون را در عود
 اجزای عضو که کورنیه رسانند پس این اجزا از انبای غذا ضعیف و رقیق گشته در خون مجذب میشوند و بجای آن آگه کاس
 باقی میماند و چنانکه در حالت اولی نوشته شده که عضو و ریشه و سیل آن تخم میگردد و بر همان پنج اینها هم اجزای عضو آگه
 میشوند و جز اصلی عضو بر حالت طبیعی خود میماند و درین حالت ممکن است که در جمیع اعضا این حالت پیدا شود لیکن اکثر
 در شریان و غضارین پیدا میشود و در غشای ریشه دار هم دیده شده و هم هرگاه چه هر کل در کدام عضو سیر زدن مثل ریخته
 درین وقت هم ریشه های آن عضو منسلک گشته بجای آن آگه پیدا میشود چنانکه در مرض سل سرطان میشود
 و گاهی در ماره که خرطیه صفاست و در آن هم غشای ریشه دار است دیده شده که مثل پوست بیضه مرغ سخت شده و
 و هم غشای بیرونی قلب هم در حالت چنان سخت یافته شده که گویا قلبی در صندوقچه بوده و گاهی دیوار قلب هم سخت
 و آگه میشود لیکن تا حال علامات و اسباب و معالجات خاصه این حالت ظاهر نشده اند در شرح بعد اوقات
 این احوال دیده شده اند این قدر ثابت است که اکثر درین بیماری این حالت در بدن یافته میشود و حالت ثانی
 آنکه آید قوی جز این نیست که آن بفتح الف هموده و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسری یای ثناته تحتانی و
 سکون دال هندی یعنی ریختن جسم سفید ریشابه به نشاسته است و باید دانست که جسم سفید ریشابه به نشاسته در بدن

هرگاه این بیماری
 در جگر و معده
 در طحال و کبد
 در ریه و قلب
 در ماره و عروق

توجه داشته باشید
 که این حالت
 در تمام بدن
 یافت میشود
 و علامت آن
 زردی چهره
 و لاغر شدن
 بدن است

و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسری یای ثناته تحتانی و سکون دال هندی یعنی ریختن جسم سفید ریشابه به نشاسته است و باید دانست که جسم سفید ریشابه به نشاسته در بدن
 در جگر و معده در طحال و کبد در ریه و قلب در ماره و عروق در شریان و غضارین در غشای ریشه دار در تمام بدن یافت میشود و علامت آن زردی چهره و لاغر شدن بدن است

انسان بعضی اعضا مثل دماغ و غیره که پیشتر گفته شد در حال صحت هم گاهی یافته میشود لیکن آن امر طبیعی است و مضر و بکلیت
و نه مقصود اینجا بیان آنست بلکه هرگاه این جسم بطور مرضی تغییراتی در خون پیدا شده در میان ریشته های لحم که ام عضویافته
و از غنای ریشته های لحمی منفرجه میشود و بسبب انقباض و انبساط عروق منفرجه در میان ریشته های مذکور به نفع غذا برایشه باقی ماند
پس از آن ریشته های مذکور در ده بر صورت یک جسم سفیدرنگ به نشتاسته می آیند و درین وقت این حالت را اول ریشته
میگویند و هر عضو که در این حالت بود هرگاه آنرا بعدی صورت وقت انقباض برین بران ایوژین اندازند رنگ
عضو مذکور اول نیلویی میشود و چنانکه از ریشته آن نشتاسته در بار اول نیلویی میشود و بلکه بعدی سختت ایوژین اول رنگ آن
زرد مائل به سرخی میشود چنانکه هرگاه جسم سفید را در رنگ نشتاسته بگذرانند که بعد در رنگ مذکور دمای کهار اندازند
و از آن در حامه زرد قدری سرخی هم پیدا میشود و من بعد هرگاه بر عضو مذکور که از انقباض ایوژین رنگ زرد مائل
به سرخی پیدا کرده بود سلفیورک السید اندازند رنگ نیلویی پیدا میکند و از این جسم را اول ریشته یعنی مشابه نشتاسته
موسوم ساختند زیرا که اطلاق وقت لایق یعنی نشتاسته است و این معنی مشابه است و اگر در بار اول از انقباض
ایوژین رنگ نیلویی پیدا میکرد اطلاق میگفتند یعنی نشتاسته نه مشابه نشتاسته و این تسمیه این حالت پیش طائفه
هست که این جسم سفید را مثل نشتاسته میدانند اما دیگران از دران اختلاف بهمست چنانچه بعضی این حالت را
لارژی ششتری جزایشین بفتح لام و سکون الف و رای و کسره و ان صدی سکون بای ثناء تختانی و فتح ششتری
و سکون سین معنی مشابه ششم خنریدینا مد و این کسی است که جسم مذکور را مشابه ششم خنریدینا مد و کسی آنرا مشابه
بوم خام میدانند پس آنکس این حالت را ویکسینی می جزایشین بینا یعنی مشابه بوم خام زیرا که ویکس بفتح و او و
سکون بای ثناء تختانی و کات و سین معنی موم خام است و یا بمعنی تشبیه است و بعضی آنرا ایوژین ایوژین
جزایشین یعنی مشابه سفید و بیضه میدانند و این کسی است که این جسم سفید را مثل سفید میدانند بالجملة این جسم سفید را بهر
باشد اما آنچه تا حال ثابت شده فی الحقیقت قایلین است که آنچه دران نام و کهار پیدا شد بسبب که ام مرض خنر
میشود و از آن قایلین مذکور از حال صورت طبیعی خود متغیر شده بر صورت جسم مذکور می آیند و بعد از عروق منفرجه
خارج شده در ریشته های لحم میریزد و اگر چه ریشته آن در جمله اعضای بدن و پیدا شدن این حالت در جمیع اعضا
ممکن است لیکن اکثر این جسم سفید زیاده در چهار عضو میریزد اول در غده های گردن دوم در کبد سوم در طحال چهارم
در گره الشنبه اکثر این حالت در چهار امراض یافته میشود اول هرگاه چوب کل در عضوی ریزد مثل به و از آن جسم
افتاده زیاده خارج شود دوم هرگاه بسبب دمل یکمثیر از بدن تا مدت دوازده خارج شود و مرض مزمن گردد سوم
در دمل سخوان هرگاه مزمن شود چهارم در مرض انگشک چون مزمن گردد و این مرض از اعظم اسباب حد و شایان
حالت است العالایات کدام علامت خاص آن نیست لیکن هر که آن مبتلا میشود رنگ آن مائل به زردی میگردد

و همچنین در سینه و ستان اکثر مقیدان را در محسن یادده عارض می شود و در هر که خور و دل اغذیه چیده و فوکه و ترکارهای تازه و محسن ایشان را میسر می شود و کار فکری (منه و دراکه برای دیدن معما به خود سفر دور و دراز می کند و از فلسفه غذای چیده می یابند و اکثر در حالت گرسنگی میسر می کنند یا غذای پالیر می خورد و هم این مرض پیدا می شود و همچنین بفلسفان که شهرهای بزرگ که آنجا هرگز زیاد که آن بهر بود سکونت در زمان پایانی اغذیه چیده مبتلا درین مرض می شود و علامات اینها اکثر موجود می باشد و هرگاه عموماً نشان و نشانه های دندان این مرض را به نسبت قدری به آنها ورم ورم مائل بسیاری دیده می شود و بادی حرکت و صدقه و از نسوگ گزافاتی خون از پت دندان نشان جاری می شود و هوای این ایشان همیشه بدو می باشد و سبب خرابی خون و قوی نفسانی و بانی اینها ضعف می باشد و چون مرض زیاد گردد ورم بدن دندان زیاد می شود و برکناره های آن نرم می گردد و از غده های اندام می بری آید و گاهی می گویند می برن شده و ده خارج می شود و دندان به جوی متحرک و ساقط می شود و تقریباً که مرض می شود و درین زمان زیاد می شود و درین حال عرق و غده از رخیه آثار سطح مائل بسیاری ظاهر می شود و خون از بینی و دهان می افتد و متان به بار بار جاری می گردد و بر ساقین کمانا ورم بطور دراپی از رخیه آب در غشای خانه دار زیر جلد پیدا می شود و عضلات که بر سر فکری قریب که اند متورم می شود و اگر خراش یا زخم قلیل در جلد اینهمه پیش آید منحل می شود و بانی می باشد و فیدی بر زخم غالب می شود و از آمدن خون جدید در آن انگور پیدا می شود و بلکه آنچه فایزن و لاکر سالن گوشت برای اندامی زخم می شود که در میز و از آن میل در رخیه پیدا می شود و در عرقی ضحار باز می شود و از رخیه زخم می گردد و در زخم می شود و هم درین مرض اکثر زخم می شود و پدید می شود و از آن بدستواری صحت حاصل گردد و چون مرض زیاد می شود و مزمن شود از آن ورم عارض می گردد که از ضعف و خرابی خون و ضعف بدن در تمامه فائس فوری و غیره پیدا می شود اینها هم در اعضای باطنیه مثل سینه و کبد پیدا می شود و گاهی در خلیه غشای آید و از بدن مثل غشای بیرونی قلب یا در غشای پلور یا در غشای باریکون شکم آب می ریزد و سبب آن مریض بلکه می شود و اگر ازین لاک می گردد از ضعف دل و مانع بادی حرکت غشی پیدا کرده و دفعه می ریزد یا تبخیر از زیادتی ضعف و کمزوری بلکه می گردد و هرگاه درین مرض ورم عارض می شود و در کلام می شود و در آن وقت البته تب حادث می شود و در غیر حالت ورم درین مرض حتمی نباشد و بدن مریض هم زیاد لاغر گردد و همچنین قوت باطنیه معدی هم زیاد می شود و بلکه آنچه می خورد ختم می کند و در افعال مانع هم بهر ضعف اختلال یا فساد عقل درین مرض پیدا می شود و اگر مرض تا حد خفایت خود نرسیده باشد بلکه مبتدی یا در وسط باشد و علاج صحیح میسر شود مریض صحت هم یابد و علاج اول سبب مولد و اسباب معینه را دور یافته و در پی دفع کردن آن شود و درین بعد اغذیه چیده و ترکارهای تازه و آنچه میسر شود مخصوصاً آلو و گل گوبی و پنجه شلج و ترب تازه و فوکه و قیقه مثل لیموی شیرین و نارنگی و چکوتره و لیموی ترش بخوراند و اگر تره با و ترکارهای تازه میسر نشوند آب پیچ کافوری از نیم اونس تا یک اونس همراه آب ساده بخوراند و نشانها در شیر تازه درین مرض بسیار مفید است و همچنین

خواینند قند سیاه و زرد که شکر خام است بعضی سفید میدارند و از او بهر سبب که الیه همراه کدام پلاس مثل
پلاس بالی تا پلاس با پلاس سانس با کجمله آنچه در خون مانده بنوشانند اما آنچه از پاشات که در خون مانده بلکه همراه
خود چیزی از خون اخراج میکنند مثل سلفیت آت سوذا یا سلفیت پلاس یا فاسف آت سوذا یا فاسف آت پلاس
پیرا نوشانیدن آنها اجتناب واجب است که آنها مضر میشوند و بدلیل اسهال ادرار خود هم خارج میشوند و ایضا باخارج
نایت خون را ضعیف میسازند و ایضا کجمله را ضعیف میسازند و درین مریض بسیار مفید است که تقویت خون و عروق هر دو را
حاصل شود و هم فزی این سانس تولید دم زیاد مانع می آید و همیشه مریض ادرارهای صاف دارند و جلد صورت
هم خوب صاف دارند و در مریض صاف گردانند و سوار کرده یا پاره و برای دفع کردن عفونت لخته شدن میگویند
برای سانس آب کار لکات لکات بر آن اندازند و برای تقویت لخته کار لکات لکات محلول آب که پنج گری از آن در یک فنجان
ملکوره باشد یا شب بانی محلول آب بیره لخته طلا سازند و کتک کتک در ایضا باید دانست که تشویه امراض محدود با مراض
و مریض که بحسب سبب فساد و خرابی خون پیدا میشوند و بواسطه خاص و موسوم اند بحسب تقویت سبب سبب طلاح اطباء است
بحسب حقیقت بحسب حقیقت کدام مریض است که در آن در خون کدام تغییر از مجری صحت واقع نشود و لکن هوای حاصل
طالعه فی البدن و بنابرین بر جمیع امراض مکرر است که مریض موی صادق آید با کجمله ازین امراض آنچه بحسب ترتیب مراض
موافق کتب عربیه طبعه لائق ذکر در ذیل مراض خاصه آورده مثل سینه و استسقا و مریض گله کرده و مریض گینه و غیره آنها را
در کتاب امراض خاصه بر عایت تشویه کتب امراض موافق کتب طب عربیه مذکور ساختم و آنچه از آن کتاب یافته شده اند
و نظیر آنها نقش یکدم در مراض خاصه بنویسید و آنچه از کتب مراض موافق کتب طب عربیه مذکور ساختم و آنچه از آن کتاب یافته شده اند
شمار آنها و مریض آورده هم از امراض عامه که در کتب مراض عامه مذکور است و دیگر امراض موی صطلحه آنها را هم
و اگر کنم تا مناسب تمام باشد و کجمله فصل پنجم در مریض شرابان و چونکه قبل بیان مقصود دانستن حقیقت شرابان
ضرورت است از اول بیان تشویه کرده بعد ذکر مریض آن کرده خواهد شد باینکه شرابان عضوی است بحسب طول و
طبعات تلذذ و کارش نیست که خون را از دل برای تغذیه جمله اعضاء در جمیع بدن میرساند و از این زبان اگر ریزه
آرثری یعنی الفت و سکون رای همه و فتح تایی سندی و کسر رای همه و سکون یای شناه تختانی تمامند زیرا که در الفت
که یک آیر یعنی الفت و کسر یای شناه تختانی و سکون رای همه یعنی هواد و ثرائن یعنی تایی سندی و رای همه و سکون
الف و کسر یای شناه تختانی و سکون ثرائن یعنی بودن اندرون سیمی است و مراد از آن بودن هواد دران عضو است و وجه
آن بیان آنست که چون قدامی یونانیان در تشویه بعد الموت همیشه شرابین را خالی یافتند و دانسته بودند که
روح که پیش از آن جسم هوایی بوده وقت حیات درین اعضا میماند پس در مریضی که شرابان نام کردند با کجمله وقت
تشویه شرابان در کتب از سه طبقه تشویه یافته میشود که یکی از آن زیر همه و آن داخلی است و یکی در میان هر دو و آن غشا

فصل پنجم در مریض شرابان

۱۶۳

متوسط است و یکی بالای هر دو که ملاقی می‌گردد و آن به غشای خارجی موسوم است و غشای داخلی آنهم مرکب از دو غشا بطور
دو تادیده میشوند یکی از آن داخلی و دیگر خارجی توی داخلی آن بسیار رقیق و درخت شده و لین مثل غشای آبدار است بالای آن یک
رقیق بسیار خرد مثل فلسه‌های کرم بر جانده می‌نشیند آن بذر ایه خوردین محسوس میشوند و غشای خارجی آن قدری غلیظ و در آن
در طول ریشه‌های لحمی لاسک‌ها یعنی لرج کردن آنچه هر که در طول خود کم و زیاد شوند یا نه بپزند و غشای متوسط شریان هم دو تاست
یک توی آن که در جانب باطن و الاصلی است یا غشای اول داخلی شریان در آن ریشه‌های لاسک زیاد اند و توی دیگر آن
که بالای توی اول بود متبج از عضلات قاعیه بی اختیار سست و طبقه غشای ثالث شریان که طبقه خارجی است از غشا
خانه دار و ریشه‌های لاسک متبج است و این طبقه غشای بی هر دو طبقه دیگر که طبقه متوسط و طبقه داخلی اند زیاد غلیظ است
لیکن غلظت آن در جسم شرانیکه زیاد غلیظ و صغیر نباشد بلکه متوسط در کبر و صغیر اند زیاد میباشند اما در شرانین که بکبار
آورد و غیر پس در این طبقه غشای متوسط زیاد غلیظ میباشند و آنچه شرانین صغیر که در دماغ و نخاع میروند و آنها
طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار باریک میباشند زیرا که درین عروق بسبب نبودن حرکت ضرورت اینها قلیل است
و چون که شرانین آورده با هم متصل از یکدیگر شده در عضلات بدن میروند لذا ما داسم که اینها کبار میباشند
هر دو در غلاف غشای پیچیده در عضلات داخل میشوند تا در محل خود قائم و محفوظ مانند غلاف اینها هم از غلاف
عضلات میباشند که آن از غشای ریشه دار بود و در این غلاف غشای خانه دار هم میباشند که بسبب آن غلاف غشای
ریشه دار با عروق و شرانین میچسبند و بر آنها قائم و حافظ میمانند و گاهی درین غلاف همراه شریان و ورید ریشه کرام
عصب هم شریک گشته در بدن میسر و چون شرانین آورده کبار منقسم و متفرع بر شاخهای صغیر میشوند درین
وقت این غلاف بر آنها معدوم میگردد و طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار رقیق میشوند و چون در کوه چکی این شاخهای
صغیر عروق شریه رستند درین وقت فقط یک توی رقیق درخت شده که مثل غشای آبدار اند و فی که در طبقه غشای
داخلی شریان بوده بانی میماند و غشای بیرونی آنهم که در آن ریشه‌های لاسک بود زغالی میشود و برای تغذیه شرانین در
هر شریان گاهی خود شاخهای صغیر آن که از فروع متوسط آن میروند یا شاخهای باریک که از شاخهای متوسط
شریان دیگر پیدا شده باشند در غلاف شریان مذکور و اندرون جرم آن داخل میشوند و به تغذیه شرانین
خون سیاه آنها در ریه شاخهای صغیره او را که از شاخهای صغیر شرانینی غاذیه هر شریان پیدا شده اند از شرانین
خارج میشود و ریشه‌های عصب پهنی بزرگ برای رسانیدن قوت حرکت بی اختیاری و هم ریشه‌های بضع اعصاب نخاعیه
برای رسانیدن قوت حس در عضلات شرانین می‌آیند و تا اینجا از تشریح شرانین آنچه که در متن آن ضرورت است گفته
شد اکنون بدانکه در شریان هم گاهی در هم پیدا میشوند و چنانکه در دیگر اعضا حادث میشود و در شریان را اینست اگر یکی
از اینها پیشتر و دلف و سکون رای مملو و فتح نماید و سکون یای ثناته تنهانی و کسر رای مملو و سکون یا

نمایه تختانی و کسرتای سبب می رسد که بین مصلحتی ورم شریان نامند لیکن ورم شریان در حال حیات گستر
محموس میشود و قشری که بعد الموت البته ظاهر میگردد و همچنین این ورم در حلقه شریانین عام نمیشود بلکه در بعضی خاصه در
شریان آورو که شریان عظیم نامند از این قشر سببست پیدا میشود و این ورم هم گاهی اکیوت یعنی حاد و قوی الاثر
و زمانه که آنیک یعنی مزمن و ضعیف الاثر است میباشد اما هرگاه حاد بود پس مشابه ورم غشای داخلی بطن قلب که آنرا
اندوکارڈی ش گویند میباشد یعنی درین طبقه غشای داخلی شریان غلاف و زبانی مقدار ولینت و اختلاف در ارتفاع
انخفاض سطح باطن آن سبب است که فایزین حاد و تندی میشود و گاهی وقت تشریح دیده میشود که درین فایزین در میان طبقه داخلی
و متوسطه یعنی زیر طبقه داخلی یکدیگر و در اما هرگاه یکم از فایزین در تخریب غشوی پیدا میشود اکثر این یکم یا چون در شریانین صغائر است
عضو می رسد و از آن شریانین مقدار این عضو که در آن ورم شریان که پیدا شده بود مسدود میشوند و از آنست که آنها انبوزه
یا تاریکیش یعنی فساد عضو پیدا میشود و هم شریانیکه در آن ورم حاد پیدا شده در آن دوران خون بند میشود و هرگاه از ورم راه
جریان خون بندی شود و هم این شریان بخت میگرد و سبب آنیکه خون در آن نچرخد و جود آن باقی نماند مثل عصب
جسم صفت میگرد و در حس اسن چون قلیله صوتی محسوس میشود و السبب اکثر از رسیدن صدمه قوی یا زخم شریان و گاهی
سبب رو یا بطن هم این ورم پیدا میشود و علامات هرگاه در آورو ثا این ورم پیدا شود علامات ورم غشای
داخلی بطن قلب مثل نمی و درد و خفقان و قلع و کرب ضیق نفس پیدا میشود و تقریر ورم شریان و ورم غشای
داخلی بطن قلب با پتواری کرده میشود زیرا که اکثر این ورم یا ورم غشای داخلی قلب یافته میشود و در استن آن در حیات
دستوار است لیکن هرگاه آله استثنای که بزرگه مقیاس الموت است بر اول مفصل غظام صدر که زیر مفصل ترقوه است
نهاده نشوند آواز سی غیر طبیعی مثل آوازیکه در ورم غشای باطنی قلب شنیده میشود سمع میگردد و سبب این آواز
غیر طبیعی است که چون در تخریب طبقه غشای داخلی شریان سبب ورم در سطح آن خشونت و اختلاف در ارتفاع و
انخفاض پیدا میشود پس هرگاه خون در دوران خود در اینجا ازین سطح مختلف الارتفاع و الا انخفاض میگویند
از اصطلاح و اما شریان نیز این جزای مختلفه این آواز غیر طبیعی پیدا میشود اما فرق بین این است که در ورم غشای بطن
قلب این آواز بر محل دل شنیده میشود و درین عرض بر مقام خاص صدر که مذکور شد و اینجا شریان مذکور در صدر
پیدا شد سمع میگردد و هرگاه این ورم در شریانیکه در اعضای دیگر که اذول دور اند پیدا شود درین وقت در عضو که
باشد سوزش و حرقت در آن عضو و طول آن تا جای که شریان مذکور آنجا رسیده باشد معلوم میشود و چون بر محل سوزش
آنکشت نماده غمز کنند بجای سوزش در در محل این شریان در طول عضو محسوس میشود و بعد چند روز برپا شدن
این علامات انبوزه یعنی مسدود شدن این عضو پیدا شده علامات فساد عضو مذکور ظاهر میگردد و اندک علاج
علاج عام نیست که مریض را بآرام تمام بر بنگان ایند و هیچ وجه حرکت ندهند و آنچه در علاج انفل میبینیم میم حاد

نوشته شده محل آرنج و هرگاه این ورم مزمن باشد این اکثر بعد موت ظاهر میگردد و در حیات بدستواری بران اطلاع حاصل
 میشود با لجه درین هم فائبرن در طبقه داخلی شریان میریزد چنانکه در ورم حاد نوشته شده لیکن این فائبرن اکثر در نجات
 میشود و بصلابت بر اطراف آن نرمی پیدا میکند و غشای داخلی شریان از غشای بیرونی میگریزد و این فائبرن که متجز شده
 بود از آن پیرون آمده در جوف شریان داخل میشود و از آن راه آند و رفت خون بند شده انبساط در آن پیدا میکند و در آن
 حالت را آسفلی کشیدن بعد و فتح الف و فتح مین و کسر فاد سکون یا می شناه تخانی و کسر کاف و سکون یا می شناه تخانی
 و فتح مین و سکون فون نامند آن یعنی حالتی است که از حرکت خاص در آن استخوان پیدا میشود و گاهی از نخوتن
 این فائبرن و غشای داخلی شریان و از غشای غذا با این غشای سید تا اینکه بعد در چند روز از نایابی غذا این
 غشای مرده و نرم و شقیف گشته فانی میگردد و پس بعد بکمان شریان منقبض شده از حرکت خون متوقف گردد و یا از آمدن
 خون و متوقف گردد و این در مرضی است که در شریان غلیظ موسوم اورط و شایخی که با آن اکثر پیدا میشود و السبب
 اکثر از مرض البیون پوریا که با ششهای آنرا متعلق بود و هم در مرض نفرس شک پیدا میشود و سیکه سید این امراض
 برای این مرض باشد و در آن زیاد حرکت و شقیف بدنی یا از ساعد شدن بر منازل مواضع عالیه که سبب آن
 حرکت دل زیاد شود و اعانت و استقامت از اندر پرای حدودش این مرض حاصل میشود و علامات عمده علامت آن
 منقبض منقبض در ظاهر باشد آنست و هم شقیف بدن و حلقه قوی بدنی و اکثر علامات انجی یا یافته میشود و علامت
 علاج عام آنهم آرام رسانی مرضی طویل باز داشتن آن از جمیع حرکات است باقی علاج اینها نامیده فصل
 نوزدهم در انورزم و آن بفتح الف و سکون یا می شناه تخانی و ضم نون و سکون و او و کسر رای و سکون زای تم
 و هم آنست که شریان در جای خاص خود وسیع و کبیر گردد و در آن وسعت شریان و حرکت ضربانی موجود بود
 و آن بر دو قسم است یکی آنکه شریان در محل خاص از هر جانب خود وسیع و کبیر شود دوم آنکه در یک جانب خود وسیع و
 کبیر گردد و از دیگر جانب بر مقدار طبیعی باشد و فرق بین آنها آنست که در قسم اول غشای داخلی آن محفوظ از انشقاق
 میباشد و در قسم ثانی غشای داخلی آن در جایی که وسیع شده شق میشود و گاهی نوبت انشقاق تا طبقه غشای
 متوسط هم میرسد و فقط یک طبقه خارجی شریان باقی ماند و این مرض اکثر بعد از شق چل سال از عمر عارض میشود و اما
 در اشخاص جندی و فوجی بسبب پوشیدن لباس غیره آشیای که بر بدن تنگی می آید و از آن متفرق شدن شریان
 و عروق شود قبل چل سال هم پیدا میگردد و هم این مرض برادران نسبت زبان زیاد میشود و السبب عام آن
 زیاده صرف کردن زور و قوت بر چیزی است که از آن حرکت دل قوی و کشیده خون را بقوت از خود دفع کند و
 از آن خون در شریان زیاد و قوت آید و گاهی از رسیدن مدد قوی هم طبقه غشای داخلی شریان شق میگردد
 و هم از ورم مزمن شریان که در مرض البیون پوریا یا در نفرس یا در شک میشود و هم این مرض پیدا میکند و علامات آنکه

فصل نوزدهم در انورزم

اینوزم در کاهنیه شریان پیدا شود و اما از علل انشای نیست که در ساه شریان مذکور زیادتی مقدار در مثل سله پیدا میشود
 و درین سله هم وقت حرکت قلب بعضی حرکت ضربانی در عرض و ارتفاع و انقباض محسوس میشود و چون دست بر آن
 نهاده احساس کنند وقت آمدن خون در آن صدمه حرکت خون که از داخل شدن خون در آن پیدا میشود زیر دست
 محسوس میگردد و زیرا که آنچه خون در شریان مذکور از دل می آید زیاد از ثروت آن در بنیاب سبب ضعف و غنیمت
 که از اینوزم پیدا شده صرف میشود و چون استیثیس کوپ یعنی آله مقیاس الصوت را بر آن نهاده بشنوند که از غیر طبیعی
 حرکت دم که در اندک کاروی شش محسوس میگردد شنیده میشود و این آواز متشابه با آوازی است که از منفذ زنگران وقت دم
 دادن بر می آید و چون که هر سله و منحنی مثل سرطان و غیره که هر کدام شریان بدن واقع شود وقت حرکت شریان از
 زیر آن در انهم حرکت و قدری آواز غیر طبیعی دم محسوس میشود و اما از تفرقه فیما بین حرکت اینوزم و حرکت اینوزم و
 حرکت سله مذکور ضرورت و تفرقه باین نحو کرده میشود که اگر سله یا منحنی غیر اینوزم باشد در آن حرکت از حرکت شریان
 در ارتفاع و انقباض تنها پیدا میشود و سله و منحنی مذکور در عرض خود وقت حرکت وسیع گردد و چنانکه در اینوزم وقت حرکت
 وسعت در عرض هم دیده میشود زیرا که در اینوزم خون هر باری آید و در سله مذکور خون وقت حرکت شریان در جرم آن
 نمی آید فقط از حرکت شریان مثل آب بقیه در آن حرکت پیدا میشود و اینوزم اکثر چپ را جاد آور تا پیدا میشود و از آن
 در حصه های ثلثه آله که در سینه اند زیرا که شریان مذکور از بطین است و قلب رسته اول در جانب چپ سینه صدر رفته قدری بلند شده
 بر صورت محراب آمده باز بطرف بسیار صدر رفته بر محاذات فقرات نازل گشته در شکم میرسد و درین رفتار حصه صاعدان یا
 آنست که نازل آید و در آنجا حصه مجرای آنرا ترانس فونین آواز طنینی معتد راست یا آرچنه آواز طنینی محراب آواز و این تسمیه
 مطابق واقع است و حصه نازل آنرا ترانس فونین آواز طنانا مندر و حصه صاعدان جای تمام میشود که از آنجا محراب شروع میشود
 و حصه نازل آن از جای مبتدی شده که آنجا محراب ختم گشته و جای چهارم وقوع آن در آواز طنینی آن است که
 که هرگاه این شریان غلیظ از پرده شکم و صدر برآمده در شکم پس معده و اسحاق بالایی فقرات تا حدی میرسد که از آن شاخهای
 کبیر پیدا شده در ریه چپین میرود پس تا حد پیدا شدن شاخهای مذکور و در انهم اکثر اینوزم واقع میشود اما هرگاه در حصه صاعدان
 اینوزم پیدا شود پس با دام که صغیر و مبتدی باشد معرفت آن دشوار است اما هرگاه کبیر شود پس درین وقت برکناره آنجا
 سینه در جانب راست صدر جای که مفصل ترقوه با عظم سینه است و بین جاد و ضلع از اسلار صدر یعنی اول دم
 با استخوان سینه متصل شده اند و در پیدا میشود و چون بر آن انگشت زنند آواز جسم صحت می آید و هرگاه بر محل مذکور
 دست نهاده احساس حرکت کنند اگر اینوزم صغیر است با حرکت قلب اثر حرکت ضربانی زیر انگشتان اینجا محسوس میشود و لیکن
 متحرک معلوم نگردد و اگر اینوزم کبیر بود خود جسم اینوزم که متحرک است حرکت آن محسوس میشود و هرگاه استیثیس کوپ بر آن
 نهاده بشنود در صورت عبور بودن آن فقط آواز حرکت غیر طبیعی دم که تقریبش بیشتر از کور است شنیده میشود و اگر کبیر بود با

نمایان آواز از اندک کاروی شش

این آواز صدیده و مدافعت جسم آن که بسبب حرکت از متصل شدن آن ازین آله پیدا میشود و محسوس میگردد و هر قدر که
 اینوزم کم میگردد و از غم آن دیگر اعضای قریب به آن منفر میشوند و ادیت آنها را هریش و مثل اینکه در یک کپ که در جانب راست
 عنق خون را از دماغ به دل میرساند و همچنین در یک کپ که از دست راست خون را در دل می آرد و هر دو در اینجا متصل و
 با هم شده اند منفر گشته خون را به شوری می آرد و از آن سیاهی بر وجه و بر جمله دست راست و نقل و سر و وجه و
 دست پیدا میشود و هم عصب محک پرده شکم که از آفرینش کرب و بخت انگریزی میگردد و آن عصب مرکب است از
 ریشه ای بنیو کاشک و سببی نیک از اعصاب نخاعیه عنق و از گردن نازل شده از پس حقه صاعد آواز را در
 پرده شکم می آید و بسبب آن پرده شکم که خود میزد پس این عصب هم منفر میشود و از اینجا آن پرده شکم در جانب
 راست از کار خود عاجز و قاصر میگردد و از آنهم و تنفس و شوری ظاهر میشود و بسبب افکار ویه و امثال آن زیر این
 اینوزم خون و هوا هر دو بخوبی در ریه میزنند و از آن سهولت بر نیاید پس ضیق و عسر و تنفس و گاهی و ریه هم
 هم پیدا میشود و درین وقت نفث در ریه می آید و درین هم بری آید و گاهی از غم آن دل بسوی پرده شکم میل میکند
 و سر قلب بزم آمده با پرده شکم متصل میگردد و از آنهم منفر میشود و از آن حرکت قلب به شوری صادر گردد و خفقان پیدا میشود
 و چون طعام خورده شود از زیادتی حجم معده از استلای غذای و مستقر شدت پرده شکم نهایت اوجیت و کرب در ریه
 پیدا میشود و هرگاه اینوزم در آخر حقه صاعد که قریب شروع شدن حقه محرابی است برسد درین وقت شلخ
 شریان آواز که بدماغ از جانب راست رسیده و هم شلخ آن که در دست راست آمده حرکت این هر دو شریان
 خفی و ضعیف میشود زیرا که چون درین وقت قلب متاذی شده خون را از خود بقوت دفع میکند ازین سبب این خون
 در محل اینوزم بقوت درمی آید و وقت آن همین جا زیاده صرفت میگردد و قدری قلیل از آن درین شاخهای مذکوره
 می آید ازین سبب حرکت آنها کم میشود و ضعیف میگردد و هرگاه در حقه محرابی این شریان اینوزم واقع نشود علامت
 عامه اینوزم حمله موجود میباشد لیکن اینجا در زیر اتقوان سینه و وسط آن محسوس میشود و آواز غیر طبیعی خون هم همین جا پذیرفته
 است شش کوب همسوم میگردد و چون اینجا انگشت زنند آواز هم صحت از اینجا برمی آید پس هرگاه درین حقه اینوزم
 جای واقع شود که از اینجا شلخ آن رسد در جانب چپ بدماغ میرسد و درین وقت نفث و حرکت این شلخ ضعیف و خفی
 گردد و جرم آن لیم میشود و اگر زیاده شده اینجا تا جای رسد که از اینجا شلخ از آن بدست چپ هم میرسد درین وقت نفث
 شریان دست چپ هم لیم و ضعیف و قلیل حرکت میشود و اینجا هرگاه از غم آن بر استخوان سینه میرسد این استخوان
 رقیق گشته و در ذات خود منجذب شده ضعیف میگردد و در آن درد شدید پیدا میشود و هم درین استخوان برآمدگی
 ظاهر میگردد و هرگاه غم آن در جانب خلف شریان مذکور افتد و از آن قصه منفر شود سرفه پیدا میگردد و هوا در آن
 به شوری داخل میشود و چون غم آن بر می رسد افتد درین وقت آنچه غذا و آب و غیره می نوشند به شوری می رسد

و افادان می شود و هم از بیادنی این انورزم گاهی ریشه عصبی برای پیدا کردن آواز از تیر ما کما شک و عضلات خنجره آمدن مفرغ
 میشود و از آن گاهی استرخاد عضلات خنجره پیدا شده آواز از خلق بر می آید و گاهی آواز غلیظ و خشن میشود و گاهی از انفراد
 این عصب پان تشنج در قصبه پیدا میشود که ملاحظه می شود و در وقت تشنج و از آن عصب بلک میگرد و در هرگاه اینوزم در حصه
 نازل آن که موسوم به بوی سندنکس آواز ثنور اسکست پیدا میشود و این قسم بسیار قلیل حادث میشود زیرا که حرکت در آن
 خون درین حصه بخت و سهولت میشود زیرا که اینجا مقدار خون و هم زور و قوت خون که از دل در آن می آید کم میباشد
 چه زیاده اثر قوت و لا حصه محالی آن میرسد اما چون این قسم پیدا میشود پس معرفت آن دشوار بود و مادام که مقدار آن کم
 گردد کدام علامت خاص بر آن دلالت میکند اما هرگاه مقدارش کثیر شود درین وقت از انفراد بپای نلیک جابجا بر شان
 و عرق و در حصه بسیار سینه و افادان در حصه بسیار پشت در میشود و افادان از زیاده شدن آن چون اثر غریز فقره فقره میرسد
 استخوان نعلین و غضب میشود و محل فقره از استخوان خالی میگردد و در زمانه فقره فقره شروع شده تا اصلاح و
 میرسد و همچنین اعصاب که در تجا از فقره میرود و می شود فقره فقره و از انفراد آنها هر جا که این اعصاب میرود و در آن عضو هم در
 میشود و از اینجا از مفرغ شدن ریه و ریه و از مفرغ شدن اصل ریه و مفرغ شدن نفث الدم پیدا میشود زیرا که در قصبه
 هم که آنهم اصل ریه است بسبب مفرغ شدن آن انورزم مذکور اولی و مفرغ شدن ریه از نایابی غذا پیدا میشود و بعد
 آن زخم در آن حادث گردد و بعد پیدا شدن زخم در قصبه مگر است که نفث الدم بدو سبب شود گاهی از زخمی شک
 که دم شریان پا و ریه قصبه ریه یا از شکافتن و زخمی شدن این انورزم هرگاه بسوی ریه بشکافتد و همچنین گاهی از مفرغ
 شدن اصل ریه یا مفرغ شدن ریه یا شکافتن قصبه و قصبه و در ریه پیدا میشود زیرا که از انفراد اصل ریه خون بقدر
 کافی در ریه میرود و از انفراد عصب مذکور قوت عصبی که از ریه ما کما شک در ریه می آید پس ازین بسبب بعضی در آن
 پیدا میشود و هرگاه اینوزم در حصه شریان مذکور که در شکم زیر پرده شکم است پیدا شود آنرا آنکه و آنکه آنکه او را
 میخواهند و این انورزم بمجاوات فقره فقره در وسط شکم مثل سله محسوس میگردد و در آن حرکت ضرباتی در ارتفاع و خفا
 و در عرض آنهم معلوم میشود و چون استنشک کوب را بر آن نهاده بشوند آواز غیر طبیعی حرکت دم مذکور در سابق از آن شنیده
 میشود و نبض شریان ساقین در آن ضعیف و قلیل میگردد زیرا که قوت حرکت خون در محل اینوزم صرف میشود و اینجان
 قلیل و ضعیف حرکت می آید و از غرض آنهم در عظام فقره فقره و انفراد پیدا میشود لیکن بنسبت اینوزم که در سینه
 پیدا شود و آنرا بلخت انگیزی اینوزم ثنور اسکست گویند اینجا نقصان عظام فقره میرسد زیرا که بسبب نیست شکم
 اینجا اینوزم بسوی خارج زیاده بلخت میشود و هم اینجا در محل فقره فقره و بالای عاده و ورک و ساقین
 پیدا میگردد و این در وقت تب شکم زیاده میشود و انفراد اینوزم مطلقا بد است و خاصه هرگاه در حصه پای نشسته
 این شریان که در سینه اندولق شود بدتر است چه از مفرغ کردن آنها اکثر چنان امراض در پیدا میشود که از آن

مریض بپاک میگردد و یا از اذیت دائمی آن رفته رفته ضعیف شده و گاهی خود خریطه اینوزم شکافته خون کثیر از آن جاری میشود که از آن دفعه مریض بپاک میگردد و چنانکه هرگاه در حصه صاعد واقع شود اکثر آنجا مثل نیست که خون کثیر از آن جاری شده در خریطه دل جمع میشود و بسبب آن حرکت دل چند و حرارت متعقّب شده مریض همیشه در هرگاه در حصه محرانی اینوزم پیدا شود از آن خون در قصبه ریو بسبب پیدا شدن زخم در قصبه شکافتن اینوزم در آن زیاده ریخته با ایجاد نفثه الدم یا بند شدن دخول و خروج هوا بپاک میکنند یا در مری معده ریخته با ایجاد نفثه الدم قتل میکند و چون در حصه نازل آن اینوزم واقع شود درین وقت اکثر در پلور که غشای آندره سلوست از آن خون جاری میشود و از آن ریخته نموده کارش بندگشته بپاک میشود و هرگاه در حصه شریان شکم پیدا شود این اینوزم شکافته خون را در باریطون می اندازد و از آن از امتلای غشای مذکور به خون و هم از رسیدن هدمه انصباب خون ورم دارد و آن پیدا شده مریض جزوی بپاک میشود لیکن گاهی از علاج هم محنت میشود علاج علاج اینست که حرکت دل مریض را کم کنند پس باین آزا بارام تمام تاملت دراز بر بپاک خوابانند تا حرکت بدنی بند شد که حرکت قلب کم شود و از اغذیه چیزی خوراند که مقدار تلیل آن غذای کثیر و در و آن را هم بقدر تلیل خوراند تا معده زیاده ممتلی نشود و تدارک تلیل مقدار بخور انیدین چند بار نمایند و این اتهام بهر آنست که اگر غذای کثیر یک یا خورده شود و از آن معده زیاده متلی گردد و از آن نیو ما کاسک متاوی شده برای دفع کردن اذیت خود خون را نازل بطالب پس برای فرستادن خون کثیر حرکت دل زیاده میشود و مقصود کم کردن حرکت آنست و کمال زحرکات انسانی به مثل غیظ و غضب هم مریض را باز دارند چه از این کیفیت هم حرکت قلب زیاده میشود و او چنان نشانند که حرکت دل را کم کنند مثل چی پلس یا اکیونائٹ و نشانیدن ایوڈاسیڈ پاش از این گری تا یا نازده گری روزانه سه بار باین مریض عایت شرط سابقه علاج جدید و بسیار مفید است زیرا که ایوڈاسیڈ مقلل حرکت قلب و همچنین کثرت از آنجا دفا برن خوف و اشتقاق شریان بر طرف میشود و هم در آن قوت می آید و آخر رفته رفته مقدار اینوزم ضعیف میگردد و برای تلیل وجع افیون خوراند و مار فای مخلول با سبب بند ریخته زرافه سوزنی زیر جلد رسانند همچنین موافق هر عرض علاج خاص آن نمایند لیکن هرگاه از انهماء قصبه ریو در آن تشنج قوی پیدا شد نفثه بپاکت مریض شود درین وقت چنانکه در کروب امر شکافتن قصبه کرده شده همچنین اینجا هم آنرا شکافته خبری بپاک کشیدن نفس در آن اندازند و کاک هرگاه اینوزم که در حصه محرانی شریان مذکور شود مری معده خفیه شده از دراد غذا خواستود بذریعه زرافه غذا را معارسانند و در اینوزم که در حصه صاعد شریان یا در حصه محرالی میشود چندانکه بپایه اعمال جراحی کرده میشوند یکی آنکه شاخهای شریان مذکور را که از جانب راست صدر بسوی دماغ درست راست میروند می بندند تا در آن خون در مجرای اینوزم بند شود و همچنین شاخهای آنرا که از جانب چپ سپینه

[illegible]

در دماغ و دست چپ میروند و بند میکنند لیکن فاعلین و محرکین این گل گشته اند که در اینجا قائده این عمل بطور کامل دیده
شده و هم آنکه در خطه اینوزم تارهای نازک دریل دقیق را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس باشند بکالی
آبشکی بخوی داخل میکنند که تارهای مذکوره اند و در خطه آن ملطوی و پیچیده شده و آئینه و تلکین تا بر آنها خون
و قاهرین چسبیده و نمیداشد و از آن مقدار اینوزم مدتی که دو سوم آنکه سوزن در خطه اینوزم حملاند و یک تارهای
و رقیقه سوزن مذکور انداخته این تار را باز بجز برقی میسرانند و یک بوتام جستی بر جلد بدن قریب سوزن مذکور
نهاده یک تارهای برای بوتام بسته بخیر برقی را حرکت میدهند تا برقی بر خطه تار سوزن و سوزن در جلد
خرطوطه اینوزم رفته با خون ملاقی شود و از آن باز بر خطه خون و لحم در بوتام جستی سبب شدت محبت که فیما بین
می آید و از آن باز بر خطه تارهای دیگر که متصل از بوتام است در خطه برقی میروند و همین عنوان دوران میکند و ازین دوران
برقی خون بخور میشود و باید دانست که آئین هر سه تدبیر در اینوزم که اندرون سینه در حصه های شریان میشود و بخار
دور اینوزم که در حصه شریان شکمی میشود و متصل نمیشود و در اجزای آنها در شکم غیر جائز بلکه مضر بحیات است اما تدبیر
در اینوزم حصه شریان شکمی کرده میشود و آن تدبیر چهارم از اعمال جراحی است پس آن نیست که بر این حصه شریان شکمی که
در آن اینوزم باشد چنان اثر غمز سازند که آمدن خون در آن بند شود و این تدبیر را در شریان اسک اینوزم یعنی آنچه در حصه
شریان که در صدر اند و اربع شود نباید کرد و در تقی این عمل آنست که کلامی تقیل مثل قلعه اسیر یا آهن یا شست بر این
شریان نهاده و سه بند بلیغ شود و شکست که قسمی از شکست است اما چنان تنگ میبندند که مانع از جریان خون درین
شریان گردد چه ازین حیل خون در شاخهای آن که در پاها رفته اند میروند و بسبب آن در محل اینوزم هم نمی آید پس
نحوه که در خطه است بعد خنثی میگردند مقدارش مغزی میگردد و فتن کثر ایضا باید دانست که گاهی بلا صد و نود
حرکت ضربانی در حصه شریان شکمی قریب حده پائین تر از ده محسوس میشود و نمودار در شریان و بیاریان مرض بدنه
طعام و در ضیان مرض اینیمیا و در کسانیکه ضعیف العصب باشند و سبب آن اکثر ضعف عصب جمیع تنگ
بپاشد که سبب آن طبقات غشای شریان مغزی و منعیقت شده از حرکت خون بزودی متحرک میشوند یا عضلات
طولی آن منقبض میشوند و عضلات عرضی قابله در عرض خود نمانند پس آنها را زاده حرکت میدهند و انداختن
حرکت در ارتجاع و انقباض زیاد محسوس میشود و در عرض زیاد و صحت نمیشود و علامات به تمام صده یا قریب
سره این حرکت ضربانی زیاد یافته میشود و این حرکت معادن یا حرکت قلب میباشد و هم این حرکت در ارتجاع زیاد
بود و در عرض کم میباشد بخلاف اینوزم که در آن در هر دو قطر حرکت زیاد محسوس میشود و ایضا مقدار شریان مذکور
مقدار طبیعی آن میباشد در جای زیادتی در مقدار محسوس نمیشود و حرکت تنفس شاخهای آن طبیعی میباشد و ازین
تابت میشود که اینوزم نیست چه در شاخهای شریانیکه در آن اینوزم بوده باشد تنفس خفیف میباشد که محسوس

درم پیامیشود و اعلایات هرگاه درم کم باشد قدری در ورم و سختی در دوات عروق دیده میشود و گاهی قدری حرکت بهم می آید
 و در دستورم برجل محسوس میشود و چنانچه لین و قلیل میباشد با نوبت بحدوث تب می رسد اما هرگاه درم کم نباشد و زیاد باشد درین وقت
 در ورم و صلابت و حرکت زیاد و تب حاد و قوی پیدا میگردد و درین وقت خون منجمد میشود و از آنجا خون صلابت در
 جنم و درید پیدا گردد و در ورم و غشای خانه دار و ریشیه در پیدایش و پس اکثر تا این حد رسیده خود بخود یا آنکه علاج در
 اکثر اذیت با صحت میشود ولیکن سختی در آن باقی میماند و بسبب آن دوران خون مطلقا سبک یا کم میشود پس اگر مطلقا سبک نشود
 بعد آن رفته رفته در پیدایش میگردد و مجرای آن منقبض میشود و مثل سن بر جل محسوس میگردد و اگر دوران خون قدری قدری
 هم دوران باقی میماند و به تدریج زنده میماند و این صلابت در عروق منجمد شده صحت میشود و درید بر مقدار و طبیعت اصلی
 خود می آید و اگر درم مذکور از حد معاد هم زیاده نشود تا آنکه درم کم و غشای خانه دار حادث شود درین وقت و در
 ورم با درم و دریم پیدا شده و منقبض میگردد و این وقتی میشود که در خون فساد باشد که بسبب آن لایق جذب شدن در عروق
 نمیباشد و این صفت است که اگر از انبوهی خارج دفع کند درین وقت طبقات شلته درید و ضعیف و مرده شده در این زخم پیدا
 میگردد و در انقباض مرده همراه ریم خارج میشود و درین وقت علامات دیگر مثل کثرت صفات غیری از با و انقباض می شود
 با علامات خود و در ورم میشود و گاهی این خون منجمد در دوران خون افتاده با غشای دیگر مثل کبد و طحال و ریه مقارن
 و غشای خانه دار می رسد و در عروق که می رسد در آن مکرر است که در دل پیدا شود درین وقت حالت انقباض پیدا میسازد
 و حال بعضی خراب میباشد و خوف ملاکت آن غالب شود و علاج اول در این معصوم درم را باز می دارند که کام
 از این معصوم بگیرند و چون سرخی و ورم و در زیاده باشد تا ویران چسبند و بعد آن سرد است معصوم مثل قلع برین
 آب سرد و نم یا با سرکه یا گلاب یا آنکه گلاب یا آب پیچس بر محل ورم نمند یا آب سرد بر آن ریخته اند لیکن گاهی در این
 بار و با فصل نخست نمی آید و از آن متنازی میشود درین وقت اشیای حار بالفعل مثل آب گرم سساده یا فسیون یا
 آب سرکه یا آب سائس در آن حل کرده یا آب پیچس پوشت خشاش بر عصب میزند یا ادویه غلیظه مثل ضماد تخم کتان یا برگ
 شنبالغلب سبز یا برگ و صورتی بنوعی چون مثل یا بعضی را با بعضی ترکیب کرده بر عصب میسوزانند و آنچه از این عصب
 که کمترین است آن مفید است لیکن در بعضی فساد برگ و مثل احتیاط و نگرفتن این امر ضرور است که اگر دوران سرسبز کند
 دور سازند من بعد اگر می باشد سهل میزند معصوم از ادویه که در تخم کتان بود مثل میکنشیا سلفاشش یا
 سلفیت آف سوذا و غیره و اگر سلسه شدن انقباضی را هم شرکاب مسهل نشانند یا آنچه دیگر از ادویه که حرکت دل و
 بدن را کم کنند چهار مسهل دهند بهتر است و بعد مسهل نشانیدن دوا می معرق مثل لاکر ایونیا استیثس بهتر است
 و اگر با دوا می معرق هم دوا می معطل حرکت قلب مثل سلسه شدن انقباضی شرکاب سازند نفع خواهد بود و اگر درین بار که
 ذکر شد و در دستور محسوس بود با هم نباشند که تا معین بر ترقی و هم بر آمدن خواب شوند و هرگاه که ورمی

لیکن فائده دیگر آن اینست که مادام در عضوی مانع سیل بر آن عضو نباشد و بسبب پدید آمدن و چون شحم کم گردد و با مفقود شود و
تولید سیل کم یا عدم گردد ازین بسبب هرگاه شحم و سوسمت در بدن کم میشود عضلات بدن عموماً یا در عضو خاص صغیر و لاغر میشوند
بسبب اینکه سیل در آنها کم پیدا میگردد و بالجمله نهزال و لاغری بر دو قسم است یکی آنکه از اسباب غیر مرضیه پیدا میشود و همواره
آن صحت بدنی باقی میماند و دوم آنکه از اسباب مرضیه پیدا میگردد و همراه آن صحت بدنی باقی نمیماند اما قسم اول پس از آن
اسباب آن متعدد اند یکی آنکه شحم در بدن صرفت زیاد شود و بدل آن کم پیدا شود و اقسام آن هم متعدد اند یکی آنکه لاغری
از کثرت اشتیاق بدنی یا نفسانی پیدا شود بسبب آنکه در آن تحمل و فتنای رطوبات زیاد میشود و بدل آن از غذای کول
معتاد هر روز حاصل نمیگردد و این قیل است کثرت مقاربت با عورات کثیره که از آنهم لاغری پیدا میشود و دوم آنکه
بسبب پادیده رسیدن برودت به بدن پیدا شود و چه درین حال هم آنچه شحم که در اعضا مجتمع بود آنهم و آنچه از غذای کول هر روز
پیدا میگردد آنهم حفظ حرارت بدن صرف میشود پس بدن کم باقی میماند و از آن لاغری پیدا میگردد و شحم آنکه هرگاه
اثر نمود از زیاد قاست اطفال یاده میشود لاغری طاری میگردد و زیرا که درین وقت شحم زیاد صرف میشود برای پیکردن
سیل در اعضا و آن دو آنکه حرکات بدنیه بر اعتدال باشند لیکن غذا کم خورده شود یا غذای که مولد شحم و سوسمت باشد
کم خورده شود و اقسام آنهم متعدد اند یکی آنکه غذا کم یا بدی خورده شود چنانکه در اوقات گرانی و نایابی غله و در محبس و بتلاش و جست
قهو و افلاس لاغری طاری میشود و دوم آنکه بسبب سستی پیری لاغری پیدا میشود بسبب اینکه درین وقت طعام و سوسمت
هر دو کم خورده میشوند شحم آنکه بسبب عدم بدن لاغر میشود و سوم آنکه از خوردن بعضی تشنه نهزال پیدا میشود و اقسام آنهم متعدد
اند یکی آنکه از نوشیدن او و به مسهل در حال صحت هم بدن لاغر میشود بسبب آنکه از آن در رطوبات و موی که ماده غذای اعضا اند
نقصان پیدا میشود و دوم آنکه آنچه مانع از تولد شحم در بدن است خورده شود مثل خوردن زیاده حیوانات حصه و سوسکه یا چیزی
که در آن کرم باشد و سوم خوردن چیزی که شحم را از اعضای بدن کشند و کم کنند مثل خوردن ایو و اسپی و پاشیم چهارم آنکه فی زیاد کرده
شود و استقرار غیر قسم منزل بدن است چنانکه گفته اند کل منق مثلك اما قسم ثانی پس اسباب آنهم متعدد اند یکی آنکه وقت
زیادتی حرارت غریبه بدنی و حیات بدن برپا میشود و دوم آنکه جمله امراض که در آنها خون و ریم از بدن خارج میشود و سوسمت لاغری
بدن میشوند سوم آنکه هرگاه به هم خسته و ناقص شود و از آن شحم در بدن پیدا نمیشود لاغری عارض میگردد و چنانکه در مرض
و سپسپیا حصه و اطفال چه هرگاه غذا درین حالت نخورند تشنج در معده و اسهالی نشان پیدا شده آنچه خورده اند
در اسهال خارج میشود و در بدن نماند چهارم آنکه آنچه خورده شود در معده به هم میگیرد و لیکن در معای اثناعشری به هم نمیگردد
در اسهال خارج میشود و این در مرض سرطان پیکر میشود چه درین مرض در معده غذا به هم میشود لیکن از پیکر خارج
نمیشود و سوسمت پیدا شده و در معای اثناعشری ریخته معین بر شحم و سوسمت میشود بسبب سرطان رطوبت
ناگه پدید میآید و در معای مذکور نمی آید ازین جهت و سوسمت که خورده میشود در معای مذکور به هم نمیگردد و در اسهال

آن زمان سمن مغرط بران صادق خواهد آمد بالجمله از طعم سمن گاهی در تمام بدن عام بود و گاهی مخصوص بعضی پدید می آید مثل
 اینکه شکم کسی زیاده سمن میشود لیکن هرگاه فری خاص بعضی باشد پس اکثر در پرده او منقسم شمع زیاده پیدا میشود و همچنین
 گاهی در شکم زیاده میگردد و گاهی در عضوی مثل بینی سمن پیدا میشود و از آن مقدار عضو کمیده میشود و گاهی در بدن
 سمن معتدل میباشد اما زیر شمع سمن زیاده میباشد و چون سمن مغرط عام بود پس ران اگر افراط سمن شمع قلیل است
 شمع زیر اصل جلده که در راست در تمام بدن مخصوصاً زیر جلده شکم زیاده میشود و اگر سمن مغرط زیاده باشد در جمیع عضلات و اندام
 غلات و الالای عضلات قلب و بر غده های مثله فی و بالای کرده و بر دوران هم و در غده های زنان و بالای سرنی ایشان
 هم شمع زیاده پیدا میشود و السبب سبب آن گاهی از اثر خاندان بود و گاهی از تاثیر خصوصیت ملک خاص که در آن
 رطوبت زیاده باشد مثل ملک و تپه که اکثر کینه آنجا همین بودند میباشند چنانکه از خصوصیت ملک امریکه سکنه آنجا طویل القامت
 و هنر بل میباشد و هم از تاثیر اکثر صفت هم سمن پیدا میشود چنانچه در زنان نسبت مردان سمن زیاده پیدا میشود و خاصه
 بعد شروع شدن سن یا سن استسباس یعنی کسانی که سینه را پاره اند زیاده فری میشوند و الاضما از زیاده خوردن انچه
 که در آن وسوسه زیاده باشد یا سوله شمع بودند آن انچه در آن نشناخته و کنگر زیاده بوده باشد هم از زیاده خوردن
 انگور و انبه فری پیدا میشود و الاضما از قطع کردن ران بدن بیرون آوردن آله تاسل عبارت از ذکر خصوصیت سمن هم فری
 زیاده پیدا میشود چنانچه در خصمیان انسان و حیوان انیمنی متاثر و ظاهر است و گاهی در حالت انیمیا هم فری و در بدن
 زیاده پیدا میشود لیکن این شمع در رنگ مثل صفرا میباشند و گاهی از خصوصیت مزاج خاص هم فری پیدا میشود مثل اینکه کسی
 که استعداد فرحت زیاده داشته باشد از غم و هجوم و آلام روحانیه کمتر متاثر میشود و اکثر سمن میباشد و هم از قلت حرکت
 و زیادتی و عث سکون هم شمع زیاده پیدا میشود زیرا که در بدن حرکت آن کم میشود اما اینکه از سمن مغرط در بدن کدام کدام امر پیدا
 میشود پس بدانکه از سمن مغرط حرکات بدنیه عمیر میشوند و از ادنی حرکت ضیق نفس پیدا میشود و عضلات بدن نیز ضعیف میباشند
 لهذا بعضی آن همیشه ضعیف بود و هم صاحب سمن مغرط غذا کم خورد و آب زیاده می نوشید و اکثر کم عقلی و بلادت ذهن بران غالب
 میشود و سکون و دعت را پسند میکنند و از حرکات متفرط میباشند و بهر حال خوش مزاج و مفرح و مضحک میباشد چون عینه گردد
 حیض ران قلیل می آید و طهر نکشش کمتر قرار گیرد چنانکه هر که را حیض کم آید کم بار دارد و میشود زیرا که او در آن کار خود متنبه نیست
 و انجام سمن آنست که اگر معتدل باشد صاحب آن طویل العمر بود و اگر از عتفوان و شروع جوانی سمن شروع شود و زیاده
 بعد افراط رسد دلیل آنست که صاحبش در نفع ملک شود و اکثر صاحب سمن مغرط زیاده از چهل سال اندکانی نمیکند و اگر از آنجا
 جوانی شروع گشته بزودی بعد افراط رسد فاله آنست که اندرون نسی سال بعید و الاضما هرگاه صاحب سمن مغرط را می یا
 مرض دیگر حاو و شندی عارض شود از آن زیاده از دیگران متاثری و متفرع میگردد و هر که بعد سمن مغرط میرسد اکثر از انهار قلبیه
 و ضیق نفس ملک میشود و سمن را بسبب ضعف قلب غشی باونی سبب لاحق میگردد و بسبب ضعف عروق و انصدالغ آنها

در دماغ سبک باشد بمرض سبک میشود و علاج اصل مقصود آنست در علاج این مرض که تا ششم از بدن مریض کم شود و برای آن اول
باید که بتدریج تغذیه نماید و چنان غذا خوراند که در آن روغن و دسوست نسبت دسوست ماکوله مقدار کم باشد و هم بقدر امکان
مقدار آب شرب کم سازند و در اوقات حین مریضی یا صیبت فرمایند و وقت شب قریب خواب از خوردن غذا منع کنند و
عوض آن یک وزانه اول نماز و قریب شام خوراند و با نهند با نخل غذای شام وقتی خوراند که بعد از سه چهار ساعت بیدارند
و خواب نکند و زیاد از چهار ساعت حقیقت ندهند و شکم آن که بچسبید بخوبی که از نخل آن آنچه شخم زیر جلد شکم و بر پرده او نشسته
منجرب شود و کم کرد و از این تدبیر استنباط کرده عاقلان مثلی گفته اند که حاصل آن آنست که صاحب این مرض همیشه چشم
داود و بین بند و قمر که لا سافل اند یعنی کم بخوابد و کم بخورد و زیاد در ریاضت و ششی ماند و این تدبیر موسوم به تدبیر
عالمس صاحب است و از آن من شرط رفع شده بحد اعتدال میماند و وقت بدنی و نفسانی مریض قوی ماند و مثل دیگر
تدبیر نقصان بقوی تدبیر نماید و بگوید که بگوید که صاحب این مرض است که مریض از خوردن شخم فریاد و غری
هر قسم منع کنند و چنان غذا خوراند که بخوبی و بهدولت بضم شود و لا اگر شپاشی شخم در ام همراه شیر و آب ساده آمیخته و از
دو بار نوشانند و قائده آمیختن آن با شیر و آب ساده آنست که تا بدین نقطه لاکر شپاشی تبدیل شده گوار گردد و مقصود
از نوشانیدن این دو آنست که تا لاکر شپاشی در بدن داخل شده با شخم آمیخته آنرا صابون گردد و از چه از خواص آنست
که هرگاه باروغن بیا میرد آنرا صابون میگردد و چون شخم بدن صابون گردد شخم از بدن کم میشود لیکن بر این ترکیب
شان وارد میشود که چون لاکر شپاشی را با شیر آمیزند از دسوست لبر آن آمیخته صابون شده فعلش ضعیف خواهد شد و مقصود
حاصل نخواهد گردید و جو این از طرف شان آنست که با را تجربه ثابت شده که فعل مای مذکور از این ترکیب قطع میشود
و لوفضا اگر صابون هم شود در این وقت هم برای تغذیه من نافع خواهد شد چنانکه اکل صابون هم برای دفع کردن شخم
نافع میشود تدبیر ثالث موسوم به بان تنگ است بفتح بای موحده و سکون الف و ذون و کسری می باشد
و سکون فین و کاف فارسی و کسری و سکون زای آئمه و سیم است منسوب بسوی بان تنگ صاحب که بسیار همین دند
دور وزن و وزن و بست و یک آنرا بوزن و قامت شان تقدیر بیخ فٹ بوده و ازین تدبیر شخم ایشان کم شده
بود و این تدبیر متعلق با صلاح غذاست فقط حاجت بریاضت و بیداری و غیره ندارد و صفة اولی شخم کشت که مریض
نان و زرد و شیر و شکر و پیر شرب و شور بای لحم و اکو و با قلا و کرسنه نخورد و بجای آن این غذا را بخورد و مثلاً وقت
نواخت ساعت از روز لحم بقریا مضان که از چربی پاک باشد گرفته آنرا بطور کباب بر آتش بریان کرده از آن چهار
پنج اولش گرفته بخورد و همچنین لحم کبک طلیل شخم بر آتش بریان کرده بخورد و بعد از آن یک پیاله آب مطبوخ چای بنوشانند
که در آن شیر و نبات نباشد یا نیم اونس سبک یا یک اونس مغز نان ذبل بریان بخوراند و بعد از آن هم یک پیاله آب مطبوخ
چای مذکور بنوشانند و ایضا لحم کبک طلیل شخم بریان یا لحم مرغ یا لحم ضان بریان همراه کدام تزه که سوائی آن نباشد

وسکون پای شناخته تختانی و فتح کاف و سکون لام یعنی جمله که چاک تنگ نامند و آن طبقه بالای جلد بی حس و مرده است زیرا که در آن حس و حیانت نیست و زیر این طبقه طبقه دیگر است و آن غلیظ بود و این طبقه را بلعفت اگر نیری و در بالفتح و ال میگویند و سکون رای جمله فتح میم و سکون الف که گوییند و نیز اگر کاف و نهم پای شناخته تختانی و سکون داد و کسرتای هندی و سکون سین جمله و کسرو او و سکون پای شناخته تختانی و فتح رای جمله و سکون الف یعنی جمله اصلی نامند و در این جلد اصلی غده های مولد عرق که آنرا بلعفت اگر نیری شود پارس گلا نده بضم سین جمله و سکون و او و فتح و ال جمله هندی سکون رای جمله و کسرتای و سکون بای موحده فارسی و فتح رای جمله و سکون سین نامند و گلا نده یعنی غده و مجموع آن معنی غده مولد عرق است و هم درین طبقه گو های مولد شر که آنرا بلعفت اگر نیری فال لکل یعنی فاکو کول یعنی کولام فتح کاف سکون لام یعنی نامت چو درین گو ها اصول نه میباشند و هم غده های مولد شحم که آنرا سنبیش گلا نده یعنی غده مولد دسوت بلعفت اگر نیری میگویند یافته میشوند و طبقه بالای بلعفت وقت تشریح دو تا دیده میشود و هم هرگاه از نهادن پشته نیش گس بر جلد آید پیدا کرده شود یا از انداختن آب گرم آید پیدا شود و آنرا قطع کنند و بای بالای آن زائل شده و زیرین آن که بسیار باقی است زیر آن بر اصل جلد باقی مانده دیده میشود و این قوی رقیق که غشای بسیار تنگ است بر سطح خارجی خود طبقات غازی خود را از اصل جلد کشیده و گرفته و سپهرهای لایه لایه میبندد و از آن قوی خارجی که از سپهر شدات آید زائل شده بود باز پیدا میشود و این طبقه خارجی جلد را اصل را از رسیدن آذایا و آفات و قوا میبندد و از اینها بسبب این طبقه خارجی آنچه جلد اصلی طبقات اندک تحلیل میشود و جلد در بدن مطلقا در جانب آشی آن لطیف است و در جانب حشی بدن غلیظ است هم بر کف دست با جلد غلیظ است و جمله کف پا از آنکه دست غلیظ و شش است و طبقه جلد اصلی هم دو تا است قوی بالای آن را بلعفت اگر نیری یا بل کر نیری یا فتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسرتای موحده فارسی و سکون لام فتح الف و کسرتای ممل و سکون پای شناخته تختانی و کسرتای و فتح بای شناخته تختانی و سکون الف و رای جمله یعنی قوی حس و در هم نشا به جلد نری نامند زیرا که در آن جایجا صورت آن یافته میشود و قوی زیرین آنرا گوییم یعنی جلد خاص نامند زیرا که آن اصل جلد است و آنچه از جلد حیوانات گرفته از آن کفش پا و موز و دفتی های کتب درست میسازند همین قوی زیرین طبقه ثانیه داخلی جلد است و این بسیار صفت قوی و غلیظ و در آن آبجو هر میباشند و در آن کف بر ریشته غشای طولی بسیار است با نخای مختلفه در ساخت آن آمده اند یعنی طول مستقیم و بعضی مورب و هم چین ریشته های عضلات بی اختیاری در آن میباشد خصوصا جایگاه مو با هر جلد بدن زیاده اند این ریشته های عضلات آنجا دیده میباشند و لذت اهرگاه استیلای برودت بر ظاهر بدن زیاده میشود و از آن درین ریشته های عضلات تشنج واقع شود و با هر جلد بدن ابتداء میشوند و زیر این طبقه غشای خانه دار است که در آن شحم زیاده میباشد و در شحم مذکور غده های مولد دسوت و گو های شکر که مذکور شد میبندد و این غشای خانه دار که بر اصل جلد است مولد نیست از ریشته های غشای که همه آنها غنی و کسب میباشند و چون از تقاطع

صورت سیلای طولی

در این ریشته

صورت غشای خانه دار

آنها خانه با در آن پیدا میشوند که در آنرا به غشای خانه در تمام کرده و هم درین غشای خانه با شتریک آورده و با
و لنگه ای مجاری تب برنده هم بسیار دارند و این همه ریشه ها ازین غشای خارجی اصل جلد موسوم به پایانی است
میرسند و بدین ریشه ها با اصل جلد غده می رسد و از آن خون و آب در بدن پاشیده و در پیلاری لیا یعنی افزون
مشتاب به جلد بندگی که در طبقه خارجی جلد انداز می شود و این آب جلدی می شود و این آب خون می باشد پس این
آب را پی در پی توی داخلی طبقه اولی جلد میگردانند از آن سطح خارجی خود سیل های طویل مورب پیدا میکنند و از آن
توی بالای این طبقه که عظیم است احیاء است پیدا میشود و سطح داخلی پی در پی در سکنین بلاد و بیش و کم یک
زیاده رنگ دارند رنگ خاص پیدا میشود و چون این رنگ بر توی خارجی آن میرسد که رنگ زایل میگردد و زرد که اینجا
بسیب هو خستنی زیاد است پس این رنگ باقی نمی ماند بجای سطح داخلی پی در پی در سکنین و این سیل های طویل اند و بسبب طریقت
آنها رنگ مذکور بر حال خود محفوظ میماند و ازین هم از قسم پی در پی در سکنین و با پی در پی در سکنین است که سیل
پی در پی در سکنین و مورب می باشد و سیل ناخن طولی مستقیم بود و چنانکه پی در پی در سکنین و لیا می باشد چنان
ناخن هم بر آن پیدا شد و چون که قدری جلد بالای ناخن آمده ازین بسبب حالتی می شود و در این جلد بالای ناخن
و در کرده به بینند صاف ظاهر میشود که پی در پی در سکنین و اعداد و چون که برای ناخن شیخ و جسد و کناره که آنرا سکنین
گویند است و آن از سرگشت زانده می باشد و تحت جسد آن که پی در پی در سکنین است سخت و کثیر الیم بود لیکن قرصین آن
پی در پی در سکنین رقیق القوام و قلیل الیم است لکن از رنگ ناخن قرصین خود زیاده سفید می باشد چنانچه هر قدر که از
انگشت زانده میشود زیاده سفید میگردد و بسبب نبودن خون زیر آن و چون پی در پی در اصل جلد و غشای خانه دار فرو
رفته از آن باز شاخ بار یک شده بیرون می آید شتریک است و از شتریک می گویند و برای شتریک هم یعنی جسد و سر
و بنی می باشد و آن در غشای خانه دارد اصل جلد میماند و جسد آن در خراش یا گوی که در پی در پی در سکنین و چون
مور می کنند و آن بنی آید بلکه پی در پی در سکنین ملائم است و وقت گسستن شتریک همراه آن خود گسسته می آید و بنی شتریک
بجای خود باقی میماند و از آن رسته باز بالای جلد می آید لکن بار بار گسسته و بار بار پیدا میشود و در پیلاری گوی که
که در آن شتریک پیدا میشود و اکثر مقامات بدن غده های مولد دسومت اند که سرای مجاری آنها درین گوی شتریک می باشد
و درین گوی با طویبت خود می رسد و آن همراه مو با جلد می آید اما در بعضی مقامات مثل بالای انف و رخسار پس سری
مجاری این غده و تا جلد رسیده اند و خود در طویبت را بر جلد می رسد و آنها غده مولد عرق پس اصل آن در غشای خانه دار
میماند و سر مجاری آن تا اصل جلد طبقه بالای آن رسیده و خود در طویبت خود را بر جلد می رسد و بر کناره پاک غده مولد
دسومت زیاده عظیم و کثیر می باشد که مثل آن در دیگر اعضا کثیر یافته نشده اند و از متورم شدن این غده با بر پاک
چشم ورم موسوم به شتریک پیدا میشود و قاعده این غده آنست که تا دسومت را پیدا کند و بسبب آن جلد ملائم نازد و غده

کذا می گویند و در این

کذا می گویند و در این

مولد عرق فائده اش آنست که باخراج مائیت و غیره خون را صاف میکند و چون بذریعہ عمل کیمیای امتحان عرق بدن
انسان کرده میشود از آن ظاهر میشود که در آن آب است و دوسوم است و الیستد اینستیک یعنی الیستد سکر و الیستد بوترک
یعنی آنچه الیستد که در زیر پانته میشود و قاز نکند الیستد که در مورخه سیاه بود و چنانکه مورخه سیاه است و یوریکه در بول خارج میشود
و چیزی از جنس کبابه و آن مرکب است از سودیم کلوراید یعنی نمک و پتاسیم کلوراید که مرکب است از فاسف و سلفیت و
پتاس و سودیم قهری غیر هم او کسائیست یعنی آهن و کار با نمک الیستد پس این نه چیز شد که یکی از آن مرکب است یعنی
قسم کبابه در تحت مفرد اند و غده های مولد عرق در جلد بدن بسیار اند اگر چه را یکجا کرده عضو ی سازند از کرده کثیر
در مقدار موجود نشود و از امتحان ثابت شده که در مدت است و چهار ساعت این غده باز داده از دو نیم پوند آب
و فضول از خون میکنند و عرق بر دو قسم است یکی لطیف که وقت سکون جسد و اعتدال هوا مثل بخار و هوای
لطیف از بدن برآمده در هوا داخل میگردد و مائیت و رطوبت آن محسوس نمیشود و دوم غلیظ و کثیف که وقت حرکت بدن
یا از حرارت هوا یا از پوشیدن لباس حار از بدن خارج میشود و آن چنان کثیف می آید که رطوبت آن بر بدن ثبوت
و متاخر و محسوس میگردد و هرگاه در حال سکون جسد چیزی مبین مثل مجامه یا سنگ بر جلد بدن که خشک یا بس باشد تا
ویر نهند بجز در رفته به بیند زیر آن بر جلد عرق یافته میشود و بیشتر آنست که آنچه بطور بخار مائیت لطیفه خارج
میشود و بسبب تبسم حاجب از داخل شدن در هوا منور شده مجتمع میگردد و از آن رطوبت محسوس میشود و صورت آب
ظاهر میگردد و از این جاست که در باب رقی ع چون بارگزیه را می بیند بر محل تخم سنگی که آنرا مادر گویند چسبیده تا دیر
ملاحظه از جلد در نتیجه بر می دارند و همه را رطوبتی که زیر سنگ مجتمع میگردد معاینه کنانیده میگویند که از خاصیت این سنگ نهان
بدن جذب شده و بی الواقع سبب آن همان میباشد که گفته شده و الاغضا از منافذ جلد آنست که بذریعہ آن ادویه
و مائیت و دهنیت در بدن رفته در خون داخل میشود و دلیل بر آن نیست که چون مرهم سیاه را بر جلد بدن مالند
از آن جو خشک دهن پیدا میشود زیرا که از مالیدن جزوی و دوا می مذکور در غده های مولد عرق و مولد دوسوم
رفته و هم بذریعہ اصل جلد و خون داخل میشود و هم دلیل بر آن آنست که در امتحان چون چلیپا سه و صفادع را در محل پائیس
داشته اند هر دو لاغر و خشک شدند و خون و زنب چلیپا سه لاغر مذکور را در آب داخل کرده امتحان کردند بذریعہ جلد
زنب آب در پخش چندان داخل شد که چلیپا سه مذکور رفرفه و با فشارت شد و همچنین چون از محل پائیس در محل رطب
چلیپا سه و صفادع لاغر شده را داشته اند رفرفه و متختم شد و نیز چون صفادع را از محل پائیس که در آن خشک و لاغر شده بود
بر آورده دهن برده که در آب انداخته رفرفه شد و از این بخوبی ثابت میشود که با از راه جلد هم بدن میبرد و اکثر
ایام سال چون وقت غارت عسل عمل کرده میشود و از آن قشنگی ساکن میگردد و بر همین بنیاد علان کرده میشود و نفق
ظاهر میگردد مثلاً هر که را سرطان یا ورم دیگر در این و حلق یا مری معده میشود که بسبب آن داخل کردن غذا

درم نمیشد یا بسیار قلیل بود و آب هم درین قسم از سرخی اندک و جاری نمیشد لیکن وقتی که در آن یا صاحب اطفال خرد
یا اشخاص سنین پیدا شود و بسبب اصطکاک فوت برپیداشدن و هم رسد البته قدری آب بصورت میگوشت یعنی بلنر
جاری میشود و درین وقت اگر علاج و تدبیر که آن کرده شود مثل درای آنکه انگیزد این هم زخم پیدا میکند با جمله سواخی
مواضع در باهای دیگر که سرخی بر جلد پیدا میشود بعد بطور خود گذشتن چه این سرخی را زایل میگرد و جلد آنجا
سبوسه گشته میریزد و جلد ثانی بجایش پیدا میشود و باید دانست که منصفیه که به طایفه نامیده میشود در این مرض باعتبار
اسباب پیدا و مقرر کرده اند در نوشتن تفصیل مذکور بطول قاعده است لیکن قسمی از این است که در آن کمتر و بزبان گفته
عارض میشود و طبیعت آنگزیزی آنرا از این میماند و درم بعضی نوزاد و سکون دال برندی و سکون و او دفع زانچه
و سکون میم که معنی عقده و فده استخوان است میماند و چون که درین قسم بالای جلد بوزانته استخوان خصوصاً ساق پا در
استخوان یافته میشود و در آن ارتفاع و سختی هم در جلد یافته میشود و لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته و بسبب درین قسم
اکثر و مایه نرم و انیمیا جمع میباشند و درین قسم بالای جلد استخوان قدری ارتفاع و سختی و درخشندگی معلوم میشود
زیرا که در آن غشای خانه دار و ریشه دار بالای استخوان هم قدری متورم میشوند و همی هم درین قسم یافته میشود و چون
آنرا غمزن کنند در آن در هم معلوم میگردد پس بسبب درد و همی و درخشندگی مردمان گمان میکنند که در آنهم دریم پیدا میشود
ولیکن در آن هرگز دریم نمی افتد بلکه چنانکه از رسیدن صدمه بر وجه عروق صفار زیر جلد شوق شده خون زیر جلد جمع
میگردد و از آن درم و سیاهی پیدا شده بعد آن حالت رز و لیونش پیدا میشود و همچنین در اینجا هم حالت رز و لیونش پیدا
میشود و دریم پیدا نمیکرد و علاج اول بر رفع سبب که شد مثلاً اگر از رسیدن حدت آفتاب باشد از آن احتراز
نمایند و اگر گانی نشود فیض بر آن طلا سازند یا او کسائی آن رنگ بر آن باشند و آنچه از رسیدن سردی پیدا شد
در آن اول از پوشانیدن لباس حار و دانه و جوار جلد بدن را از مصلوح و محفوظ دارند و اگر آنچه باقی ماند خوراک جلد طلا سازند
یا کافور یا ریک کرده بر آن باشند و آنچه از اصطکاک جلد حادث شده باشد در آن محل اصطکاک را اول از آب نمک گرم بشویند
بعده از مال طلا هم که گفته شده باشد مایه را جذب و خشک کرده او کسائی آن رنگ یا رنگ کار لباس بر آن
باشند و این وقتی بایک آب از آن جاری باشد و اگر محض حرمت باشد بر آن خاکستر اذن سوخته یا از اروت یا سید
گندم یا سید جوار ام رک یا سفید کاشغری یا او کسائی آن رنگ خشک بر آن باشند تا بسبب آن اصطکاک واقع نشود
ایضا الجربا لجمیم لاقسام بیعه سبب شراس چهل گرین بلنبای پیشش نیم درم دروغن و از لین که یک اولن باشد
خوب حل کرده بر جلد اقسام حرمت طلا سازند و خاصه در اطراف اشخاص همان طلا کردن این دوا بسیار مفید است و آنچه
از پوشیدن لباس حار بود در آن تبدیل لباس نمایند و آنچه از گزیدن حشرات بود در آن حفظ از گزیدن حیوانات نمایند
و آنچه بسبب متباس حیض بود در آن تدبیر اجزای آن نمایند و آنچه از خوردن اقذیه ناموافق باشد در آن اغذیه بپزند

تفویض نمود و آنچه از روز و در آن با شدند بر سر مثل بر روز تانین و هرگاه جمعی در آن پیدا شود مسجل از قسم ادویه نکین و حکما رستل
میکنند شایسته آنکه در این باب یک نشانی با سینه لیز او در پیشانی او باشد و بعد از آن دو واسه مقصود معده خصوصاً
نار و شریک در یک کف است و اطوشت همراه آب ساد و خوشا نند و در قسم خاص ایری شیا بر محل سختی افیون خالص آب
و اگر در این پلنبای استیش آب حل کرده طلا سازند و تانین یا بافیون محلول آب یا همراه کپور افیون یا کپور اکیونات طلا
سازند و اینها سر هم در یک کف با هم طلا از مفید است و در آن کپور را در وقت رای هم سله و سکون الف و فتح تای
سندی و سکون رای همراه فتح یا یقینا تانین و سکون الف و دای است مثل اکیونات و زهر قوی است و مسکن
او حاج است و در بعضی آن این عرض را از شایسته کنین همراه کپور استیل برای تقویت و همچنین نوشانیدن نانکستر
یا سر سبزی را با لوبه و غیره ادویه که تقویت و بیدار کنند مفید است و قسم دوم آن روزی اولاً بضم رای همراه
و سکون الف و سکون رای و سکون الف و فتح لام و سکون الف است و آن نیست
که قوت کثیر در جای زیر جلد در عروق و منافذ جمع گردد و بسبب آن سرنخی ظاهر میشود و فرق بین آنها بچند وجه کرده میشود اول اینکه
اینهم بعد از بسیار رنج پیدا شدگی ایری یکین بعد یک روز رنگ آن گلابی میشود دوم اینکه سرنخی ایری نماید در جایی وسیع
و کبیر از جلد یافته میشود و درین قسم سرنخی در جایی منیر از جلد مثل مقدار پشت آن یا یک روپیه ظاهر میگردد پس چون که رنگ آن
گلابی و مقدارش منیر پیدا شد که آنرا به روزی اولاً نام کردند زیرا که روز اول رخت لاش یعنی گلاب و اولاً یعنی کجک
است یعنی گلاب که کجک سوم آنکه در ایری شیا سرنخی در محل احدا از جلد بدن مثل وجه یا صدر یا بر اطراف یافته میشود و درین
قسم سرنخی بر اکثر مواضع بدن مثل سرنخی حصه که قسم کجک فرود است یافته میشود و فرق درین قسم در حصه هم بچند وجه است اول
اینکه در حصه زکام و سیلان و مورخ از چشمان و فرغ ضرورت است و آن اینجا نمیشود دوم آنکه در سرنخی حصه جایجا بر جلد بدن
سرنخی بر صورت هلال یافته میشود و درین قسم نبود سوم آنکه حصه متعدی میشود یعنی از یکی دیگری میرسد و اینجا قدری مبنی باشد
چهارم آنکه در حصه سرنخی همیشه سرنخی میباشد و درین قسم سرنخی روز اول میباشد و بعد یک روز بر رنگ گلابی می آید
و باید دانست که چون بر جلد بدن کجک لون تغییر از رنگ اصلی و طبیعی جلد پیدا شود این رنگ متغیر از ریش لاش یعنی رانی
و سکون الف و نشین هم میماند و ریش بهر مرض جلد جدا میشود و بنام این مرض منسوب میشود مثلاً ریش خمره یا ریش
سرنخی و غیره السبب سبب حقیقی آن از میت ریشگی است که سبب آن عروق مغنا و وسیع میشوند و در آن
کثیر جمع میگردد و درین حالت چهره و تنه یا حتی در مثل متغیر و چنانچه از اسباب حصه فاعله آن به بعضی طعام است چنانکه
در اطفال خاصه وقت پرور در آن پیدا میشود و هم در اشخاص کبار از خوردن افله یا موانع حادث میگردد و گاهی
در عورت وقت تالت یا احتباس حیض پیدا میشود و هم گاهی از عوارضین بلا و نا ظاهر میشود و گاهی قبل بر روز آبله چویش
روزی اولاً پیدا کرده و گاهی بعد از یک یا شش ماه بعد پیدا کردن آبله صغیر که بر بازوی اطفال نیز رایج میشود و در پانیدن زهر گلاب

در آن برمی آید و در روزی اول بر جلد پدید می آید و علامت هر دو صورت ظاهر می شود و اول نیکه گاهی در اطراف ریه
 و سینه ایشان سرخی روزی اول و بعد چنانچه بیاض می شود اما در سرخی و این سرخی ظاهر
 خود گاهی زایل می گردد و گاهی باز موجود می شود اما چون یک روز بر آن بگذرد سرخی آن بر رنگ گلانی می آید و قدرت خالصه طرف
 گردد و صورت ثانیه آن اینست که جای جابر بدن سرخی منیر المفاصلی افتد و در آن بنور هم می آید و این وقتیکه با در گرمی
 سردی مختلف و زرد اکثر پیدا می شود و همراه آن در حلق هم قدری ورم و راش روزی اول یافته می شود و اکثر گاهی قبل ظهور
 این حالت همی هم پیاپی و بعد شروع تب چون پنج روز یا هفت روز بگذرد و روزی پنجم سرخی بر روی
 بر جلد ظاهر می شود و بعد ظهور سرخی تب دفع می گردد و این وقت اکثر بثورات و با از فساد و پدید می آید و عام می گردد و لیکن غم آن
 مجربین و علما نوشته اند که سبب نهمی آن یکی بگیری نیست چنانکه حصه عام می شود بلکه از تاثیر هوا که سبب عام است این صفت
 عام می گردد و المفاصل اول بد ریافت سبب کوشیده بعد در پی دفع آن شوند مثلاً اگر از بروز دندان باشد ازیت بروز دندان
 بتوسیع لثه رفع سازند و اگر سبب بر بعضی خاص المفاصل بود چنانکه از نوشتن شیرهای مختلفه در معده ایشان و وضعت پیدا
 شده احداث بدنه می کشند درین وقت دو گرین هر یک را در جگر یا هر دو در معده بیدار بخیر که بعد مناسب باشد بنوشانند و گاهی
 سیر را در جگر یا در معده و اگر بناس و دو گرین دو سینه بار نوشتانیده بعد آن روغن بیدار بخیر بنوشانند و گاهی اگر سرخی در
 تنها دادن کافی نباشد و اگر بر بعضی اشخاص کبار بود ایشان را قی کرانیه و مسهل بنوشانند و معده را صاف کرده بعد از آن با
 معده خوراند و اگر از قلت و احتباس حیض باشد علاج آن با نخود در جای خود نذکر شده نماید و آنچه بطور و با پدید می شود
 و مشابه به حصه می باشد درین قسم هر گاه جمیع موجود بود و مسهل از قسم او و یک که از مثل سیکنشیا سانس غیره همراه دوا
 معرق مثل لاکر ایو یا ایستیس حسب مناسب بنوشانند تا تب دفع شود زیرا که بعد دفع شدن جمیع این قسم روزی اول خود
 دفع می گردد و قسم سوم آن اگر تکایر یا نفخ و دالت و سکون را می همراه و کسرت می باشد و سکون کاف و کمال
 و سکون یا یائنه است و کسرت را می همراه و فتح یا یائنه است و کسرت را می همراه و فتح یا یائنه است و کسرت را می همراه
 اگر کافیت لاثن یعنی دخت انجره است که از مس کردن بگردن بر جلد ورم و سرخی و خارش پیدا می شود و ایرایا یعنی
 مشابه است یعنی ازیت که مشابه است با فیتی که در جلد از ملاقات انجره پیدا می شود و این را لغت عربی شری می نامند
 با کمال آنهم در مختلفه المفاصل مسطرت که مثل ثور دفعه بر جلد جابجا ظاهر می شود گاهی بر محل منیر از جلد و گاهی بر محل کبیر آن
 و در آن حاکه و سوزش می باشد سبب قریب حقیقی آن متاوی شدن ریشهای غیب بپیشی نیک است که سبب کین عضلات
 صغار قالیقه بی اختیار جلد متشیج می شود پس سبب تشنج آنها چون عروق شعریه منقبض می شوند از آنها آب از خون جلد شده
 زیر جلد مجتمع می گردد و از اجتماع آن در جلد از دیا و مقدار و ورم عاوت شده راش از کالیر یا پیدا می شود و آنهم بر دو قسم
 اکینوژیمی حاد و گرانیک یعنی فرس خفیف الاعراض و اسبابا که شش اکینوژیم مختلف اند بعضی از آن روی بینی در بدن

یافته بشود و بعضی بیرونی است آنچه در خارج بدن یافته میشود و از اسباب اندرونی بدست می آید که از خوردن اغذیه
 ناموافقه مثل خوردن لحم صدق که قشعی از برای است پیدا شود و هم از خوردن تره های مشهوره مثل قند و قنداق و قنداق و قنداق
 از آنکه در بعضی است و از ترش فله که است از خوردن گوشت و کباب و از خوردن میوه های سرد و تر و از خوردن حبوبات و از خوردن
 از استعمال اینها و بعضی از اینها که است از خوردن گوشت و کباب و از خوردن میوه های سرد و تر و از خوردن حبوبات و از خوردن
 و هم با سبب کمبود آب و هم کباب و از خوردن میوه های سرد و تر و از خوردن حبوبات و از خوردن
 و گاهی از اینها که است از خوردن گوشت و کباب و از خوردن میوه های سرد و تر و از خوردن حبوبات و از خوردن
 و گاهی از اینها که است از خوردن گوشت و کباب و از خوردن میوه های سرد و تر و از خوردن حبوبات و از خوردن
 که سبب گرفتگی آن از سردی است و بعضی از اینها که است از خوردن گوشت و کباب و از خوردن میوه های سرد و تر و از خوردن حبوبات و از خوردن
 مثل غشاد و آب بکر که از اینها که است از خوردن گوشت و کباب و از خوردن میوه های سرد و تر و از خوردن حبوبات و از خوردن
 و هم از مس کردن جلد پا بزرگ آنکه که درختی است مشهور در بلاد عرب و غیره و میوه های کمال سهولت و ولایت آن را می کنند
 این حالت پیدا میشود و اگر زود وقت دست بزرگ آنرا بگیرد و فله های نازک که بزرگ آن میباشد شکسته و متحمل گشته
 از آن داخل شدن در جلد میباشد پس از آن در جلد از دست پیدا نمی شود و اسباب قسمی من آن اکثر اعتبارات نیست
 هرگاه در سن یا سه بعد شود و گاهی از قلت و در وقت یا احتیاس آن وقت جریان و گاهی از بدست و زیادتی ترشی در جلد
 و گاهی از آمدن مقدار و بعد سبب منقلب شدن حرکت معای اشیاء عسری از هر سبب که باشد و گاهی از ضعف جگر که
 بخوبی مقدار از خون جگر است پیدا میشود و گاهی که نام سبب آن ظاهر نمیشود اما علت در قسم حاد آن اکثر علل است
 بدست می آید مثل در سردی و ترش شدن و خشکی زبان و قلت اشتها و غشایان و جگر منقب و وجود میانش و چون را این قسم
 بر بدن ظاهر شود و جگر منقب گردد و اعراض دیگر بر طرف میشوند و این را نش از رنگ ایری گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زایل
 میشود و گاهی نادر و تر و زایل میشود و با وجود آنکه در قسم که رنگ آن را نش از رنگ ایری گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زایل
 بر وقت خاص مثل غشایان ظاهر گردد و اکثر وقت شب از دست و از دیار کانت آن پیدا میشود و در قسم که کانت آن
 از اسباب بدست می آید مثل آنکه از دست بر خوردن حادث شده باشد گاهی چون را نش از رنگ ایری گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زایل
 خوشتر از آنکه در اشتها یعنی منقب نفس پیدا میگردد و چون از جلد را نش از رنگ ایری گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زایل
 از دست می آید و گاهی که در وقت از دست بر خوردن حادث شده باشد گاهی چون را نش از رنگ ایری گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زایل
 میشود و ترش میگردد و در این قسم منقب جگر بسیار قلیل پیدا میشود و با وجود آنکه در قسم که رنگ آن را نش از رنگ ایری گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زایل
 و اکثر در جلد مقامات آن بر اشکال مختلفه پیدا میشود و با وجود آنکه در قسم که رنگ آن را نش از رنگ ایری گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زایل
 که سبب این از رنگ جلد و گاهی قلیل الصبغ از رنگ اصلی جلد میباشد و در هر حال گرد آن قدری سرخی میباشد که سبب آن

او کس که آفت زنگ است خوب سرشته بر آن باشد ایضا نه او کس که آفت زنگ دو درام گلیسرین دو درام لاکرینای الکلی
یک نیم درام آب آک که هشت اونس باشد حل کرده بر مرض مذکور طلا سازند ایضا به سبب نیراس چسل گرین
الاکرینای اسپیش نی قطره و از لیم یک اونس همه را مخلوط کرده مرهم درست ساخته بر آنجا بانهند و وقت استعمال
این دو آنست که خشک نشد غلیظ بود و آب از آن کم جاری باشد و گردان سرخی زیاده بود و ایضا نه مردان سنگ بوده
سه اونس شوش درام در روغن کنجد که پانزده اونس باشد حل کرده بر آنش ملائم بپزند تا پخته مثل مرهم شود بعد در روغن کنجد
دو درام و آن انداخته حل کرده نگه دارند و بر پاره چینی صاف آلوده روزانه دو بار بر آنجا بمالند و بپزند و مرهم
آن بر پاره چینی و آن قطعه های بوز و سکون رای مملو و کسری محصوره فارسی سکون سین مملو لفظا گر یک به معنی آهسته آهسته
راه رفتن است و درجه تیر این مرض باین اهم آنست که این مرض گاهی بر جانیکه عصب نخاعی رسته قریب بسبب خود که فکار
طهرت ماند عادت میشود من بعد بر موازات عصب مذکور و شاخهای آن که در جلد رسیده اند آهسته آهسته بر جلد میرود
و ظاهر شده تا شکم میرسد و گاهی از مقام پهلوی شروع شده تا شکم میرسد لیکن تا پهلوی دیگر نیر و درجه شاخهای عصب
نخاعی یک جانب بدن تا جانب دیگر بدن نیر و در مرض مذکور ملازم موازات عصب جانب خاص است و همچنین این
مرض از جانب سبب عصب شروع شده تا جانب منتهای شاخهای آن میرسد لیکن از جانب شاخ و منتهای آن
بسوی سبب نیر و در این عصب تجربه دیده شده و درین مرض اول ورم حار بر جلد در جای خاص پیدا میشود و بعد
آن دان بشود ظاهر گردد پس این بشره پُر آب میشود و بعد اگر از حرکت بدنی منفر نگردد این آب بعد دو سه روز مثل قیر سفید
گشته منجمد و خشک نشد و اگر منجمد شود آب از آن خارج شده نشان سرخ بر جلد باقی میماند لیکن آب
از آن جاری نیماند چنانکه در قسم اول موسوم باکیس یا جاری میماند و ایضا جاکیکه هر پس می افتد آنجا بشود متعده
بر صورت قطرات کثیره مختلف القادیر که بعضی خرد و بعضی از آن بزرگ در یکجا انبوه کرده حادث میشوند بخلاف اکیس سیم
که آبهای آن متفرق و دور در بدن پیدا میشوند و برای این مرض در لغت اگر نیزی کتب محل غرض آن
اسمای کثیره نهاده اند اما چونکه در نوشتن آن بجز تطلیل فائده نیست لهذا ذکر آنها کرده نمیشود السبب گاهی سبب
برودت هوا در کام و گاهی بطور بحران در حیات هرگاه شدت جمی با تنهای خود در رسد حادث میشود و ازین اسباب
اکثر این مرض در پاره بینی و بالای شفته عارض میگردد و گاهی از نیوروز یعنی در وادیت عصب مثل عضله از آنجا
ریشه های عصبی و ج خاصه معنی حادث میشود و این قسم اکثر بر پیشانی یا بر رخا یا بر پشت قریب تقاطع یا بر پهلوی
خاصه بر پهلوی است زیاد میشود و یا جاکیکه شاخهای عصب در جلد آمده اند پیدا میشود و این در مردان جا بل میگویند
که از بالیدن غلبت و رسیدن نه بآن جلد این قسم پُر آب پیدا شده اند و فی الحقیقت آن بر پس میباشند العلما
هرگاه از برودت یا از جمی بطور بحران پیدا شود اول در میوکس میبین پرده بینی یا لب قدری درد و سوزش محسوس میشود و

در مرض صلب

و بعد آن درم در آن ظاهر شده بخور حادث میشود چنانچه این بخور پر آب شده آبله میشود من بعد این آب آبله سفید مثل
 شیر گشته خشک میشود یا منقرض شده آب از آن جاری میگردد و بعد جریان آب خشک نشسته بر آن پیدا شده بخور خشک
 میشود و بعد بهفت یا هشت روز خشک نشسته با افتاده قدری سرخی بر محل آبله باقی میماند و بعد چند روز آنهم زائل میگردد
 و آنچه بسبب درد و عصب حادث میشود در آن اول درد و سوزش در جلد جمعی هم یافته میشود و این جمعی گاهی
 قلیل و گاهی شایسته و گاهی بسیار چنانکه در نور انجیابوسن بعد سرخی جلد پیدا شده دانه های صغار بر آن ظاهر میشود پس
 از آن این بخور پر آب گشته خواهد بافتن و یابدون انفجار خشک نشسته بر آن پیدا شده و ساقط گشته رنگ جلد بر لون طبیعی آن
 می آید اما چون بخور بعد ظهور پر آب نشود پس کمتر درین وقت در دیکه در جلد بوده زائل میشود و گاهی درد باقی میماند حتی که
 بعد افتادن خشک نشسته و آمدن جلد بر لون اصلی خود هم در روز ازل میشود و العلان آنچه بسبب برودت هوا یا در جمعی بطول
 بماند افتد محتاج به علاج نمیشود آری اگر برای رفع کردن اذیت جلد قدری سرشیر یا گلیسرین بر آن طلا ساد و کثیر
 است اما آنچه از اذیت عصب پیدا شده باشد در آن گاهی موجود بود اول مسکن دهند از قسم او و چه مسکن که بکنین
 باشند یا از کیل و مل و سفوف جلد کمیند و بعد آن برای تقویت کنین بنوشانند و اوکاسا و آف رنگ بر آبله بپاشند
 تنها یا با سید گندم یا سید چوار امر کپا یا روغن و اگر در زیاد بود مسکنات و صمغ مثل بروماند یا سیم یا کول یا روغن
 نوشانند و هرگاه بعد سقوط خشک نشسته هم درد باقی ماند مرهم اکیونائث بر آن مالیدن مفید است و اگر از هم فرغ نشود
 مار فیای محلول باب نذر لیحه زرقه سوزنی در جلد رسانند فستکا گن قسم سوم آن اسکی فی الین بکلف و سکون
 سین و کسکرت و سکون یای نشانه تحتانی و کسر بای موحده و سکون یای نشانه تحتانی و کسر الف و سکون
 یای نشانه تحتانی و سین و ماله یعنی خارش و آنرا بر لبی جرب گویند و اگر گاو دخت لاش شکسته خاریدن است
 و این قسم ثالث از امراض مستعد است که از یکی بدیگری برسد بخلاف قسم اول و ثانی و درین مرض اول بر جلد حکه و خارش
 پیدا میشود و بعد آن در آنجا سرخی می افتد پس خیره هویدا شده پر آب بصورت آبله گردد و لیکن آبله آن حاد و اراس میباشد
 بخلاف قسم اول و ثانی که آبله آن پنهان و من بعد از خاریدن و مالیدن گردد آبله مذکور بخور دیگر پیدا میشوند و هم این آبله
 اکثر از خاریدن و مالیدن منقرض شده و آب از آن جاری گشته بر محل آبله صورت آبله میماند و پس بعد انفجار جلد سرخ
 از زیر آن نمایان میگردد و آب همراه ریح از آن جاری میشود و فرق بینما باین بخور کرده میشود که در جرب حکه و خارش
 زیاد میباشد و بخور آن جدا جدا و حاد و اراس بودند بخلاف آبله که در آن حرقت و سوزش به نسبت جرب زیاد بود
 و هم آبله های آن یکجا انبوه کرده و مفرط میباشد بالجمله آبله جرب بسبب شدت حکه و خارش خشک نمیشود و اگر حکه نباشد
 بعد جریان آب خشک شدی السبب اکثر کسانی که جلد آن با چرب آلود میماند مبتلا باین مرض میشوند و اصل سبب
 آن داخل شدن جوان صغیر زیر جلد است که آنرا بلغت انگریزی اگر سن اسکمی بی آبی نامند و این گرم ترسب صورت

قسم سوم آن که آبله ایست یعنی خارش و جرب

عکس بود خرد سست که توسط خورد و پختن دیده میشود و آن داده میباشد و در آن غلیظ بود و اول هر دو بر جلد بدن مریض آید
از آن ملحق میشوند من بعد چون ماده آن باز خود جفت میشود بار دیگر شسته برای دادن بچند در جلد زیر طبقه بالای
آن داخل میشود و آن بالای جلد میماند پس جلد داخل شده آنجا هر روز یک بچینه سید بدو اگر تیرید و اگر تیرید و اگر تیرید
که کرده شود تا سه ماه زنده میماند و بعد از آن جلد از حرکت کرده قدری از محل دخول خود و بر سر و در آن جلد که
خدا در آن جلد پیدا میشود که آنهم توسط خورد و پختن میگیرد و پس جای برای سکونت خود زیر طبقه بالای جلد اختیار
میکند و آنجا که میماند در آن موضع به نسبت مواضع دیگر قدری ارتفاع محسوس میشود و در جاییکه مانده بچینه سید بدو و از
آب خون غذای خود میگیرد و بکسیر و در آنجا بچینه سید با داده از آنهم کار میماند و این بچینه سید در این حرکات از جلد که بچینه
دادن و غذا اگر فتن و کبر و شکر و از بچینه سید با داده از آنهم کار میماند و این حرکات از جلد که بچینه
افزیت میسر و از آن بچینه سید و از آن زیاد می آید و بچینه سید که درم صفت است از جمیع خون در جلد و آب که سبب یخ شدن آب ازین
درم تحت جلد پیدا میشود و علامات اول در جلد که خارش پیدا میشود و این خارش از پیدا شدن حرارت در بدن پدید
میگردد و خصوصاً وقت شب هرگاه چیزی از لباس پوشیده بخوابد و ازین خارش و حکه بسیار از بچینه سید میسر و از آنجا
بشود و خرد پیدا شود و بعضی بر صورت میماند و بعضی بر صورت آبله میشوند زیرا که آنجا محض از اذیت جلد پیدا شده باشد
آنها بشود و میماند و آنچه در آنجا کرم مذکور است آبله میشوند و چون مرض قوی گردد و درین آبله با ریم هم پیدا میشود و این بخور و دیر
انگشتان و گاهی بالای مفاصل گاهی بر کمر و سر و گاهی در جانب نسی ساق و در اطفال اکثر بر پا با غلظت میشود و بعضی
مجموعه گفته اند که بخور و حبه و حاد و شکر میماند و یا بسیار غلیظ و خلاف یکس میماند و هرگز که آبله آن هر دو زیاد بر وجه
ظاهر میشوند و گاهی در بدن که نیکه نفیس مزاج و صافی الجلد بودند هم بخور یافته میشوند که در آن حکه و خارش کمتر میباشد
لیکن این بخور را آبله در آب نمیشوند و اینهم قسمتی از جرب میباشد و چون بگمان جرب توسط خورد و پختن بالای جلد شیشه
نماده به بیند پس هرگاه خطی که از حرکت رفتار کرم مذکور در جلد پیدا میشود معلوم گردد بقیس جرب بودن آن حاصل
میشود و این اعتبار از علامات جرب است که درم درین مرض بر مضمونی که بخور و آبله جرب در آن میباشد یافته میشود
و چون این مرض در بدن عام گردد یعنی در جایهای متعدد بخور و آبله های آن یافته شوند و جایها و درم زیاد پیدا گردد از
افزیتان و در آن پیدا میشود و علامات هرگاه همی موجود باشد اول از همه سهل و سبب از او میسر که از قسم چهار و
نیم از شش میگنیشیا سلفاس یا سلف صاف یا سلف را همراه شاس بای طر سراس روتانه یکبار یاد و بار بخورند
تا اسهال کنند و چندان این دارا نشانند که مرض کم و جمعی از اکل شود و باید دانست که قائل این کرم که محدث اینم صفت
کبریت میباشد پس درین مرض او را داخل و خارجاً با استعمال آن زمانه و وقت استعمال آن خارجاً اول باید که مضمونی را که در آن
بخور جرب بوده باشند از آب کرم و صابون خوب صاف کنند و به آنکه تمام بشوند نیز من بعد هم سلف بر آن نهند یا هم

بشنو آن که در لخت انگریزی اسم لو بان است بعد غسل موضع بر آن نهند ایضا که بانی بر خون مغز بادام که هر دو مساوی همون باشند گرفته خوب مخلوط کرده مثل مرمه ساخته بر بشور و بپاشد ملا سازند و لباس مرطوب را در ظرفی آب صاف انداخته جوشانیده خشک کرده یا آهن گرم بر آن گردانیده بپوشانند تا آنچه گرم مذکور در لباس باشد سوخته فانی گردد و کلک آنچه لباس که مرطوب نشود است اگر جدید باشد در آب صاف جوشانند تا گرم مذکور ببرد و اگر کهنه باشد چنانکه اکثر لباس کم یا گان بهر صفت بسیار آنرا در آتش بسوزانند چه در لباس پوشیدنی این حیوان اکثره تا میماند و خوراندن سلف درین مرض هم بسیار نافع است زیرا که کبریت بعد خوردن از داخل بسوی خارج بدن بالای جلد می آید و درین حرکت یا حیوان مذکور در راه ملاقی شده آنرا قتل میکند ایضا که تدبیر لطیفیست وقت شب مرطوب را با یک یک چادر صاف را بر بستر خود بکشد کبریت صاف مسحوق را بر آن بپاشد و بر آن بخوابد و یک چادر صاف را بر خود بپوشد تا از آن گرمی پیدا شود ازین حرارت بدنی کبریت از جای خود متصاعد شده بر جلد بدن مرطوب میرسد و گرم مذکور را میکشد قسم چهارم آن هم فیکس یعنی بای موحده فارسی و سکون پای مثانه تخمائی و هم و کسوف و سکون پای مثانه تخمائی و فتح کاف فارسی و سکون سین هم لفظ لائین است که از لفظ گریک مأخوذ شده چه فیکس یعنی یک یعنی آبله یا حباب آب است و چون که این آبله بر صورت حباب آب پیدا میشود و لهذا بآن نام نهاده شد اینهم نقاط و آبله ها هستند که بر جلد پیدا میشود و مثلاً مقدار یونگهای صغیر مثل کرسنه و گاهی کبیر مثل بقیه کبوتر میباشد و اول در آن وقت ظهور آب صاف میباشند که ذائقه آن نکین بود و بعد روز دوم یا سوم این آب سفید میگردد و ذائقه آن ترش میشود السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن اقرب آنست که بسبب بنور روز یعنی اذیت عصب پیدا شده باشد و اسباب همین آن گاهی فساد سوده و گاهی فساد جگر و گاهی فساد کرده بود و وقتی از خرابی خون میشود هرگاه در آن ماده نقرس یا آتشک موجود بود و گاهی بدست و پای اطفال نمود و پیدا میشود و درین وقت اکثر سبب آن ماده آتشک بود و هرگاه بر پا و مفصل کعب پیران افتد اکثر سبب آن کرده بود و درین وقت سفید بر بقیه گردیده ایشان زیاده پیدا میشود و چون بر همه بدن پیران حدوث آبله عام شود سبب آن ضعف و کمزوری خون میباشد العلامات این مرض گاهی اکیوٹ و گاهی کرائیک میباشد هرگاه اکیوٹ بود اکثر کیش است یا قدری از آن زیاده تغیر از حال صحت در وقت و افعال بدن و جمعی و جابجا بر جلد عکس و عوارش پیدا میشود من بعد با در مواضع مختلفه جاییکه عارض بود مریخی بر جلد حادث میشود پس از آن آبله در آن ظاهر میشود و از ابتدای ظهور صورت آن موافق آبله میباشد و این آبله گاهی صغیر المقدار مثل آن کرسنه و گاهی کبیر المقدار مثل بقیه کبوتر بود و در آن آب صاف میباشد پس گاهی روز اول منقرض شد آب صاف ادران جاری شده آبله فانی میگردد و اکثر روز چهارم تمام اند لیکن از روز دوم یا سوم آب صاف بر یک فیش مثل شیر بگردد و در روز چهارم تنگ شد آب ادران جاری شده آبله خشک میشود و خشک نشی رقیق مثل کاغذ بر آن باقی ماند لیکن اگر خود منقرض شود بلکه از رسیدن کدام صدمه بشکافد زخم قلیل بر محل آن باقی می ماند و گاهی

در چهارم آن بیماری

فقط یک آبله بر تمام بدن پیدا شده بعد شکستن خشک شدن آن با خنک آبله دیگر پیدا میشود و چون این مرض بطور
 اکیوت پیدا گردد بر وجه و سینه و ساقین یافته میشود لیکن بر دست و پایی افتد و از روز اول ظهور خود تا چهارم مانده
 روز پنجم خشک و فانی میشود و هرگاه که آن یک بود در آن قبل ظهور آبله همی نمی آید الا تا در اول در آن آبله بجا پیدا میشود
 و بعد صحت آن در جای دیگر آبله پیدا گردد و همچنین سلسله ظهور و فانی آن تا دو سه ماه باقی مانده هم بسبب صورت در آبله اکیوت
 اگر آن یک فرق میباشد زیرا که در اکیوت آبله کامل و مرتفع و پر آب و کثیر المقدار میباشد و از اول بر صورت آبله ظاهر میشود
 چنانکه از نهادن دمای آبله انگیز آبله دفعه پیدا میشود و در آن یک آبله غیر کامل بود و پنهان میباشد و خشک ریشه را آن فلیذلول
 و توبه نمیشد و بعد خشکی این تو با مثل سوسه ساقط میشوند و گرد آن در سرخی آب محسوس میشود بخلاف خشک ریشه اکیوت
 که آن مثل کاغذ رقیق کشا میباشد و قسم که آن یک چنانچه بچندین تیر برچ پیدا میشود اما قسمی از آن که بر دست و پای اطفال نمود
 افتد آبله آن بر صورت قسم اکیوت بود یعنی بزودی دفعه بر صورت آبله پیدا میشود لیکن چونکه مدت باقی میماند لذا آنرا
 در آن یک شمار میکنند و درین قسم مظنون اینست که از ماده آتشک بوده باشد و شاید دیگر علامات آتشک هم همراه
 آن موجود باشد علاج اول سبب را دریافت کرده بر فح کردن شغول شوند و درین مرض احتیاط این امر ضرورت
 که آبله از کدام صدمه خارجی شکسته نشود بلکه خود منفجر شده خشک گردد و از ادویه موضعی که سبب طلاسازند
 یا اوکسایید آف زنگ بر آن پاشند و هرگاه که آبله سرخی زیاده باشد گلار دولوشن یعنی لوشن پلنبای ایستیشن آن
 طلا سازند و اینها که کار با آن ایست سفید یکدram گلستر یک اونس گلاب قلم علی اشت اونس همه را خوب حل کرده پارچه
 رقیق صاف در آن تر کرده بر آبله نهند و چون بر دست و پای اطفال نمود و آبله افتد درین وقت خوف هلاکت طفل از پاشیدن
 اسهال بعد ظهور آبله میباشد و درین وقت طفل بسیار ضعیف میگردد و وقت کشیدن و مضمم کردن شیر هم ساقط میشود و لذا
 مناسب آنست که درین وقت آب گوشت بطفل بجای شیر مادر یا مضع نوشانند و کلوریت آف پشاش از یک گرین تا
 چهار گرین همراه آب ساده حل کرده بعد سه یا چهار ساعت بطفل نوشانیدن مفیدست باین طور که طفل نمود و در
 از وقت ولادت تا یک سال یک گرین نوشانند من بعد بحساب هر سال عمر یک گرین نوشانند تا اینکه ده ساله را ده
 گرین بنوشانند و علاج نافع عام در علاج آبله اینست که سم الفار به بیمار نوشانند پس اگر اصل سم الفار دهند قسم
 حصه گرین تا دوازدهم حصه گرین حوزانید چوب مناسب جابجاست و بستم حصه گرین اذان خزانیدن قریب اعتدال
 است و اگر لا اقل از سنگا میس دهند از سه قطره تا چهار و پنج قطره همراه یک اونس آب ساده حل کرده بعد دو ساعت بنوشانند
 غذا بنوشانند لیکن در خلای سعه ندهند و فتنه که در و ایضا قسمی از ویک یولی که جنس آبله است و آن را
 ویکسل هم گویند سودا نمنا بود و سودا منابکسین مهله و سکون و او فتنه دال مهله و سکون الف و کسرم و فتنه
 و سکون الف و لغت لاشن یعنی عرق است که از بدن برآید و اینها را از لفظ مذکور آبله است که بسبب

بند شدن راه جریان عرق پیدا میشود باین نحو که چون غده مولد عرق از خود قطره عرق را می اندازد آب مذکور اگر بوی گل
که بلبله بالای جلد است بیرون نمی آید و در دهن مجری خود باقی مانده بصورت آبله پُر آب محسوس میگردد و این قسم اکثر
حمیات حاده مثل انترمنت فیور و روماتیسم اکیو و کک بعد از یاده شفت که در آن عرق کثیر از بدن برآید ظاهر و
محسوس میگردد و آن زیاد بر وجه و بالای گردن و بر غلاف ترقوه دیده میشود چه درین موضع عرق کثیر جاری میشود و بسبب
زیاده گرم داشتن جلد بدن و زیاده آمدن عرق چنانکه در حمیات حاده و روماتیسم اکیو و بعد از شفت بدنی زاید می آید
این آبله با در سفید پوستان مثل قطرات کوکب عرق بجای خود محسوس میشوند لیکن چون آب از گمان قطره عرق از دست می افتد
خوابند که بزوار از جای خود زایل نشود و باقی ماند العلاج محتاج تدبیر و علاج نیست باید رفع شدن اصل مرض
و عودت خود زایل میشود و قنک کسر فصل چهارم در پس چوبلی نفع بای موصوفه فارسی و سکون پسین
بهم فارسی و سکون و او و کسر لام و سکون بای نشانه تختانی یعنی بشو شتابه آبله که از ریه می باشد و آن هم بر چهار قسم است
قسم اول اپنتای گو کبیر الف و سکون نون و کسر بای موصوفه فارسی نفع بای نشانه تختانی و سکون لاف و کسر بای نشانه تختانی
و ضم کاف فارسی و سکون و او یعنی بقوت حمل کردن است و وجه ششم این مرض باین قسم است که این آبله بسبب قوت خود عود
پُر از ریه از جلد بیرون می آید با جمله اینهم قسمی از وره فارست که در جلد پیدا میشود مثل یکس یا لیکن درین آبله عرض آبله
میباشد و فرق بین هاد صورت آنست که درین مرض خشک ریشه غلیظه و قدری مائل بخفرت میباشد بخلاف خشک ریه که یکس یا
آن فریق و مائل بصفت محض میباشد و آن بر دو قسم است یکی آن که در آن آبله های کثیر و در یک موضع قریب قریب بانها
حادث شود مثل یکس یا و لند اکثر کسان از اطباء و ولایت میگویند که اینهم قسمی از یکس یا است دوم آنکه آبله آن تفرق
و جدا جدا و در در بر موضع متعدد جلد بدن پیدا شوند و آنست که اکثر اطفال صغار را وقت بزودن آبله پیدا میکنند
قسم اول این مرض عارض میشود چون در جوانان جنف و هاد عورات پیدا شود از احتباس یا قلت جریان حیض میباشد و چون
در زنانی که بسن پارس رسیده باشند پیدا شود بسبب بند شدن حیض می باشد و هرگاه در اطفالی که از حد رضاعت کشته
سه سالگی خارج شده باشند پیدا شود اکثر سبب آن در میسر شدن اغذیه حید و لباس صاف و قدر کوفه ماندن
میباشد و گاهی از استعداد خناری هم در ایشان پیدا میشود و گاهی از رسیدن حدت آفتاب بجلد بدن و گاهی از ملاقات
بعض خشایش حاده به بدن پیدا میشود و هرگاه خاصه در سر اطفال نفعت برشت که از سبب آن نیست که بدن قلم پیدا شدن
خراش بر جلد از خاریدن میباشد و علامات اکثر دین مرض حمی و زیادتی حرارت جلد میباشد و گر و قتی که درم جلد
زیاده شود مثل انیکه تمام چهره متورم شود و اکثر مواضع جلد متاذی شود و حمی هم پیدا میشود لیکن اکثر آنست که اول
از همه بر جلد سرخی ظاهر میشود بعد آبله پُر ریه در آن پیدا میشود چنانکه در اکس یا آبله پُر آب ظاهر میگردد و من بعد اگر
آبله های آن قریب قریب و بانها باشند درین وقت سه سه یا چهار چهار آبله از آنها با هم متصل شده قشر غلیظه و

جلد دوم در اراضی عامه

انفل میشن یعنی درم عارجله است که در جلد پیدا میشود و در وسط آن بشو خرد اول می افتد من بعد بهر رنج این بشو که میسر گردد
و اگر آن سختی و سوزنی پیدا میشود و از روز چهارم تا هفتم در آن ریم منو که شسته بعد بشو مذکور منفر میشود و ریم از آن برآمده
پرده که بر بشو مذکور است که آن بقیه خارجی جلد سیاه شد خشک شد و غلیظ و سیاه گشته خشک میشد و هرگاه این خشک نشد خود را
شود و بسبب سیدن نقصان در آن باصل جلد مثل دغ سیاه بر جلد اثر آن باقی می ماند و اگر بسبب رسیدن کدام
صدمه مثل اصطکاک از کدام شئی این خشک نشد ساقط شود و جرم خفیف بر جلد یافته میشود و آن گاهی اکیوت و اکثر کرانیک سیاه
السبب سبب اکیوت اکثر نیافته میشود لیکن کمزوری خون در انهم بالضرر در می باشد و هم از طرا کردن مغرب سلاطین یا
روغن آن و هم از الیون مرهم انیمشی مکن است که بشو اکیوت پیدا شود و اکثر و فصل بیج یا خریف این قسم بشو
پیدا میشود اما سبب کرانیک پس اکثر کسانی که مثل فقر یا مقیدین غذا کم یا بند یا غذای جید نتوانند خورد و بسبب
آن آنچه اجزا که بودن آنها در صحت و دم ضرورت حاصل نمیشود و از آن در خون خرابی پیدا گردد این بشو را میگویند
و اینها بعد همی نامفایند فیور و بعد جدی و حصیه و گلک بعد میا تیکه در آنها بشو پیدا میشود و هرگاه مرهم حکم نافه
می باشد و هم بعد مرض تشک این مرض پیدا میشود و هم بعد از ارضای باطنیه مثل یه و جگر و گرده که در آنها خون
کمتر صاف میشود و هم همراه آنها تپ موجود پیدا شود و هم در مرض جرب هرگاه در اسفل بدن زیاده باشد از اذیتان
و گندلک در کسانی که خفیف و کمزور باشد و معده لک گل در بدن اینها زیاده بود از اذیت گزیدن آنهم این قسم بشو را میگویند
العلامات در بشو اکیوت حرارت بدن قدری زیاده میشود و وقف و قلت اشتها و درویر محل بردن بشو می باشد من بعد
جای تیکه اول در جلد در دوده سوزنی ظاهر میشود بعد در وسط سوزنی مذکور بشو خرد پیدا میشود پس در روز این بشو
که میسر گردد تا که ریم در آن پیدا شود که سبیل میسر گردد و اگر آن صلابت می باشد و بر و صلابت مذکور سوزنی خفیف بود
و بعد پیدا شدن ریم این بشو منفر میشود و ریم از آن جاری ماند و بالای آن خشک نشد پیدا میشود و بعد خشک شدن
ساقط گردد و صلابت و سوزنی بر طرف شده در آن سیاه در جلد بر محل آن باقی می ماند و آنچه بشو پیدا شده بود در جلد
آن بشو دیگر پیدا نمیشود و در قسم کرانیک هم مثل اکیوت اول سوزنی ظاهر شده بعد بشو در آن می افتد و سختی و سوزنی
گرد آن پیدا میشود لیکن در آن حرارت بدنی زیاده نمیشود و ریم در آن در زمان دراز مثلا از روز هفتم تا یک ماه میگرد و چون
در تمام اذن ریم جاری میماند و بعد سقوط خشک نشد و خفیف که در آن بر جلد قدری ریم باشد ظاهر میشود و این ریم بدستوری
منزل خشک و صیج میگرد و چون یک بشو این قسم صحیح شود بشو دیگر بر جلد پیدا میگرد و تا دوسه ماه سلسله ظهور این
بشور یکی بعد دیگری باقی میماند العلاج در قسم اکیوت هرگاه حرارت زیاده باشد که قریب می بود یا جمی خفیف باشد سهل
از قسم میگشتی سلفاش و غیره ادویه کمین نوتانند تا تپ و حرارت دفع شود و غذای جید خوراند و از منزال اینکدام
قسم آن مثل سافیدرک ایستد و انکوٹ یا فاسفورک ایستد یا اناسرک ایستد یا سوریاک ایستد یا اناسر میور یا کلسیم که طالع

باشد هرگاه آب مشروب بنوشانند و بر بشره مذکور پارچه صاف نازک در آب گرم ساده یا آب بلبلوچ پوست خشنخاش ترکرده نهاده
 بپزند و بعد از آن آب را صاف کنند و بنوشانند و در وقت خوردن یک یا دو گرم کافور یا سه گرم زنگ یا سه گرم کافور یا سه گرم زنگ یا سه گرم کافور یا سه گرم زنگ
 و هرگاه در دوزیاده باشد از نهادن مرهم افیون ازیت کم میشود و در قسم که از یک اول سبب دریافتن برنج آن کوشند مثلاً اگرگاه
 سبب جرب رطب یا اگر گزیدن قل باشد علاجش نایب و هرگاه از کزوری بود و آنرا غلیظه صیدیه بخوراند و روغن جگر یا سه
 و تنگیر اسفیل بنوشانند و گاهی تنگیر اسفیل را همراه لاکر از سنک می نوشانند لیکن این قیست که از پنج دوا فایده نشود و اگر درد
 نهاده بود اینجا هم برای تسکین بر بشره و زخم مرهم افیون بر آن نهند و برای اصل زخم زخم اگر از مرهم زنگ یا از مرهم کافور
 زخم مندل نشود اکثر از نهادن مرهم بود و دوا هم صحت میشود و در کیدش نیست که گیرند ایو دوا هم از سی گرین ناشت گرین
 پس در چربی که ام حیوان یا بشر کوک یا موم روغن که یک و نس بود خوب حکم کرده با استعمال آن رند و برای خشک کردن زخم این
 بخور بهتر است که کاسک فقره از پنج گرین ناده گرین در یک و نس آب ساده ملکه و نه بر یقه غلام موئین بر زخم مللا سازند که
 از آن بروی زخم خشک میشود و قیست که قسم سوم آن گزنی لفتح و مدالف و سکون کاف و کسکون و سکون یا ای توتانی
 ماخوذ است از اکتی اکتی که لفظ گر یک یعنی رسیدن بحد کمال یا یوت تمام از و یاد مثل بن شباب است و تقویه این مرض این
 اسم بنابر آنست که این مرض هم به جوانان کامل الشباب اکثر عارض میشود و این مرض هم در مردان و در زنان و در بچه ها پیدا
 و لطیف انگیزی موسوم به بر شباب است و ازین ورم درین غده صلابت پیدا میکند و سبب بیکه رطوبت تخمیه که از آن
 پیدا شده جاری میشود از تیر یا شش و بزرگ گردد و ازین بهرست غده مذکور قندی غلیظا المقدار و در دفعه ها و الراس گردد و در سر
 حادان قدری ریح معلوم گردد و من بعد موضع مذکور متغیر شده ریح از آن جاری میشود یا ریح مذکور خشک شده با پرده جلد
 که بالای آنست خشک میشد و دیگر در اکثر این شود و مفرق یافته میشوند و گاهی در وقت بشره از آن یکجا برآمده با هم و یکدلت شده
 مثل بشره کلان دیده میشوند و درین وقت در محل اجتماع آن با ورم هم پیدا میگردد و یعنی زیاد محسوس میشود و سبب اکثر این
 مرض کسانی در آنست که جلد اینها رغو باشد و در آن دوران غلات بلبی بود و فصل طبعی مزاج آن صلح یونانیترین و چنین در زمانی که
 حیض ایشان در سن جوانی سبب که ام مرض پیدا شده باشد یا بسبب سن یا سن قطع شده باشد پیدا میشود زیرا که عادت طبیعی
 و مقتضای طبیعی انسان آنست که در همراه خون حیض موافق معتاد نشان جاری گردد اما چون نیاید از آن امتلا ی
 رموی در بدن ایشان پیدا گشته این مرض حادث میشود و هم اندر رسیدن معزنی جلد و قیقه بدن گرم بود مثل اینکه کسی
 وقت گرم بودن بدن از آب سرد غسل کند یا در هوای بارید و در آن آید و هم از آن پاره نوشیدن شراب و الیضا از فساد
 معده و خرابی هضم غذا و گاهی در فصل گرما و قیقه هوا عارض یا پس باشد و گاهی در فصل بهار و قیقه شوره صفا از نشد
 حیات فصل حدت غرق بر جلد پیدا میشوند این مرض هم حادث میشود و علامات چونکه گنی بر دوش اول گنی بگلبدن
 یعنی آنچه زیاد میشود و اکثر متشابه کرده شده و این قسم اکثر بر جانب پشت بر محل استخوان کتف و بر جلد معینه با جمله جای که

نسخه مرهم ایو دوا هم
 قسم سوم گنی

جلد غلیظ و پر و سوسنت بود و پدید میآید و گاهی بر وجه هم یافته شود و بخور این قسم اکثر یکی با دیگری متصل شده بشود و در وقت
 سختی و سوزنی گردان پیدا گردد و از مس کردنش درد و اذیت میشود و قسم دوم آن گاهی از غرض پیاپی است یعنی آنی که هر آن
 رنگ گلابی هم در جلد یافته میشود و آن اکثر بر پهنی یا بر نوک بینی یافته میشود و سبب آن اول قدری غلظت و سوزنی بر بینی
 پیدا گردد و گاهی عروق صفار نیز جلد انفدیده میشوند و بعد با بجا بر آن شور صفار دیده میشود و گاهی سوزنی و بخور الله
 نار خساره با هم میسرند و این قسم خاصه از زباده شرب شراب یا از فساد مسوده میشود و احیاناً اول سبب مرض برانست
 بر نخ کردن آن و بعد از آن بردارد و این مرض اگر مومن بود یعنی از مدت دراز باشد بدستوار و با بر طرف میشود لیکن از
 نه زایل نشدنش کدام اذیت بر نفس نمیرسد جز آنیکه اگر بر روی بینی باشد قدری قبیح منظر پیدا میکند. با بجا بعد دفع کردن
 سبب محدث مرض او و به موقعی بر آن نرسد مثل آنیکه هرگاه بر جلد نشانه یا سینه یا دیگر مواضع بدن بوده باشد که بر شعله
 در شتر نیز پاگاو حلقه بر آن طلا سازند یا مرهم ایوڈا سلفر بر آن مالند صفتی بگیرند ایوڈا سلفر از نسبت گری تا نیم درم
 و آنرا همراه کدام شحم که بپزدنش باشد حلقه مرهم درست سازند و وقت حاجت بر شوره یا لاله الضیاله سفوف ایوڈا سلفر
 ده گرین سفوف صمغ عربی نیم درم هر دو را با هم مزج کرده شش حصه ساخته یک یک حصه از آن صبح و شام همراه آب ساده
 به بیمار نوشانند و باید دانست که ایوڈا سلفر درین مرض خاصه بسیار دوائی نافع است زیرا که سلفر بعد خوردن از
 اندرون بدن بر جلدی آید ازین جهت جلد را با ایجاد اذیت بر طبیعت اصلی آن می آرد و چون ایوڈا سلفر همراه آن باشد
 درین وقت ورم غده بار از رفع میکند و هرگاه بر بینی و وجه این مرض باشد و همراه آن ورم و حرارت بر بینی زیاده یافته
 شود درین وقت اخراج خون از آن قدری بهتر است بنابراین زرد و زعفرین چسباند و تعیین عدد آن موافق مقدار رطوبت
 نماید و بعد آن روشن لاکر بلنبالی استیپس بر آن طلا سازند و الضیاله نوشن که از او کسایید آفت زنگنه گلیسترن
 و گلاب ساخته میشود و طلا کردنش بسیار مفید است الضیاله اصل کاشک نقره از پنج گرین تا ده گرین در یک و نس آب
 ساده حلقه از قلم مؤین بدان طلا سازند که بسبب نفوذ آن چون عروق صفار مجتمع و منقبض میشوند در آنهار زیاده
 خون می آید و هرگاه درین قسم هم بعد اخراج دم و طلا کردن او ویریه برده و مقوی و عصبه جارت کم شود بر آن سلفر همراه شیر
 حلقه ده یا مرهم ایوڈا سلفر طلا را و ضماد انمادن مفید است فتک کسر قسم چهارم آن روپیا است آن قسم را
 مملو و سکون و او کسربای موحده فارسی و فتح یای ثناته شتانی و سکون الف بمعنی چرک و غلظت است زیرا که این غلظت
 ماخوذ است از روپین که درخت گریک یا چرک و غلظت است زیرا که درین مرض جلد غلیظ و چرک آلوده میشود و آنهم در
 جلد است که در جای خاص یا مستعد و جای متفرق بر جلد بر مقدار چهار آنی یا هشت آنی پیاپی میشود و اول از همه سوزنی در
 موضعی از جلد ظاهر شد پس بعد چهار پنج یا هشت روز در وسط سوزنی مذکور آبله بر آب پیدا شده روز بروز این آبله کبیر
 میگردد و تا آنیکه بر هفت یا چهار آنی یا هشت آنی رسیده از دیاد آن موقوف شده بعد دو سه روز این آبله بر آبله نیم و گاهی

در شتر نیز پاگاو حلقه بر آن

خون می آید و هرگاه درین

پیر از بیم و خون گشته بعد آن یا منفرجه شده بیم آن خارج گردد یا خشک شده از آن خشک نشسته گاهی مائل بسواد و گاهی مائل
خضرت عادت میشود و بر دور آن خط سرخ باقی ماند من بعد جای که خط سرخ بوده در آن باز آب می آید و آبله چنانچه بیم
شده یا منفرجه گشته خشک شود و یا بدون انفجار خشک شود و خشک نشسته پیدا میکند و باز گرد آن خط سرخ باقی مانده بر همین منوال
بر دور آن بار بار آبله پیدا میشود و آن خشک نشسته و متعیش زیاد میشود تا اینکه بر مقدار هشت آنی رسد درین وقت
از او باد باز آید که آبله با خشک نشسته با که بر دور آن پیدا میشود به صورت دایره کامل باشد صورت آن مشابه بصورت مدینه
مدور موسوم به گنبد که بر کنار سوراخ پیدا میشود و توپ توپ پیدا شود و اگر آبله و خشک نشسته های مذکوره بر نصف آن
مثل قوس در آن محاط شوند مشابه از صدت چپاک که آنرا به مندی گویند گمان است میباشند و آنچه خشک نشسته که از آبله اول
پیدا میشود تحت و مرتفع از جلد به نسبت دیگر خشک نشسته های محیط خود میباشند و گاهی این ارتفاع آن از جلد قریب نصف باشد
بسیار و ازین ثابت میشود که مرض مذکور مرکب از شیم فیکس و ایکس ثماست زیرا که ابتدای ظهور آن مثل نیم فیکس است چه در
بیم فیکس هم اول سرخی ظاهر شود پس در آن سرخی آبله پدید آید و انتهای آن مثل ایکس ثماست زیرا که در انهم
خشک نشسته غلیظ پیدا میشود و از بعضی از صنفین آنرا در نیم فیکس و بعضی آنرا در ایکس ثما ذکر میکنند السبب اصل سبب آن
ماده آنکه موسوم به سکندری فیکس یا هر ایلی فیکس است و در اطفال خاصه قسم ثانی فیکس میباشند و معین بر آن
صنف و کمزوری بدن میشود و اینها در اطفالی که غذای جدید نیابند و جلد بدن ایشان چرک آلوده پیدا میشود

العلامات در ابتدای این مرض حی و حرارت نمیشد مگر ضعف و کمزوری بدن یافته میشود من بعد آنچه اول الف شده شد
آنرا از ظهور سرخی و آبله پدید آمدن خشک نشسته پیدا میشوند و بعد ساقط شدن خشک نشسته مذکور از زیر آن زخم ظاهر میگردد
و این زخم به شوری باز گردد و بعد صحت در غرض محل زخم باقی ماند و از آن دانسته میشود که مرض از ماده آنکه پاک پدید آید
و چون این مرض بچوانان و پیران شود ممکن است که بر وجه یا بر سر یا بر سینه یا بجای دیگر بر عضو بدن یافته شود لیکن اکثریت است
که بر کمرب بالای ساقین ظاهر میشود و چون در اطفال این مرض پیدا شود بر کمرب و بر سینه و بالای نخودین اکثر ظاهر میگردد
اما حدوث این مرض در اطفال خوف است زیرا که در اینها ازین مرض کرب و قلق و اذیت و غمی وضعف پیدا گردد و
از اذیت دایمی طفل غذائی خورد و آنچه خورد فهم نمیشود و از آن اسهال پیدا شده روز بروز ضعیف میگردد و این
مرض از دو هفته گاهی تا چند ماه باقی ماند العلاج از نشاندن مریض را آب نیکرم نفع جلیل حاصل میشود زیرا که این
جمله لیس و صاف میگردد و در آن دوران خون بسیرت میشود و از آن در جلد قوت می آید و همچنین اخذیه جیده
بعضی خوراندند و شکم را با سفوف پاک یا مطبوخ و نفوخ آن حسب مناسب با ناسرک ایستد یا کین تنها یا هر دو را
با هم کرده بنوشانند تا خون را قوت دهد و کاکولینوز افراک هم در این مرض نفع الدواست و برای اخراج ماده آنکه
از جلد و خون ایوژانند پاس بقدر مناسب همراه نفوخ عشبیه یا سار سا پر یا بنوشانند و اگر برای رفع کمزوری

اینجا کار فاس یا ایوید اندک شانس نباشد و بهتر است و اگر سبب زیاد و فیض نشانیدن ایوید اندک فاس است با خن
 عوض آن بجایش سرگیری اندک اندک خن باشد و چون که بپزد و اندک سرورن آید را شسته آب یا سیم انچه در آن
 باشد بر آن در و بعد آن مرهم ایوید فاس یا ایویدین را با آب صلیب رخ برنج مخلوط کرده بر آن نهاده تا زخم صاف شود و بعد مرهم سیم
 یا مرهم کلیدل یا مرهم کر یا سوت بسیار فایده دارد بر آن مالند و چون این مرض بچ اطفال عارض شود و شپش را درش را ترک
 کنند و شیر که ام مرضی که صحیح المزاج و جوان باشد نباشد و این مرض به اهر روز قدری ایوید و اندک همراه نفوس غشیه
 نشانیده باشد و طفل مذکور را هم در آب نیم گرم بنشانند و انچه ادویه موصیه کرد در علاج جوانان نوشته شد و در مرض طفل
 هم آنها را با استعمال آرد و قند کثرت فصل نیم و شپش و لایق بای موصیه فارسی اول و سکون ثانی و نیم بای ثناء تختانی و سکون
 و او و کسل و سکون بای ثناء تختانی یعنی شوره و خار جلد است که در آن فقط مسابست میباشد و ریم و آب نموده و
 آن ایوید اندک لایق ماحوز است که معنی دانه خرد پاست که در آن ریم و آب نموده و آن هم دو قسمت اول و لایق سکون
 بفتح لام و سکون الف و کسر بای ثناء تختانی و کسر کاف و سکون نون یعنی طلب است و تقسیم مرض باین ریم بنام
 که چنانکه دانه طلب اندک اول آب بر سر آن آمده و فصل شده مثل غشای شود و همچنین این بزرگ از اصل جلد شدن او منتهی و بر فکری
 بالای طبقه خارجی آن می آید و همراه آن خار نشود و شپش و کینه است خدر که آنرا بخواب رفتن عضو میگویند و نباید باشد و چون
 بخور مذکور و مرهم فصل شود و سید و سید از بالای آنرا ساقه میگرد و دو آن بخت قسمت اول لایق سکون و کسر بای یعنی شوره و خار
 سسل آن برود و در سینه و دیده میشود و کله می قبل آن قاری می و حرارت هم پیدایش و بعد آن بخور سرف و کسر خرد
 ظاهر شده تا یک هفته مانده سید و سید از آنرا ساقه شده و سید میشود و این قسم شپش بسیارند و فارق بین این است که در
 این مرض زکام و نزله و دموع اشک از چشمان نباشد چنانکه در حبه بود و هم این مرض کسی را همیشه بجل فصل از تبیل فصل
 اعتیاد مزاج آنکس بحدوث این مرض هر سال و دو فصل خاص عارض میشود و از این جهت محسب که وقت تبیل فصل میشود و
 فی الواقع اینهم قسمی از نور روز و توان نمید بخلاف حبه که آن بار بار بر می آید و اینها حصیه از امراض و اقاوت است
 و این قسم از امراض خاصه با شخاص خاص است و این شخص خاص کسی است که قوت حصیه خاصه آن قوی بود و با دانی
 سبب عار و بار و غیره موثرات بزودی متاثر و منفعل شود چنانکه اکثر اصحاب عقرا و مزاج و بعضی مزاج با این
 صفت میباشند پس فی الحقیقت سبب اصلی آن چیزی بودن مزاج و سبب قریب و معین بر آن تبیل فصل خواهد بود
 و قسم ثانی آن لایق سکون بای لیس و پایی لیس بفتح بای موصیه فارسی و سکون الف و کسر بای ثناء تختانی و کسر لام
 و سکون بای ثناء و کسر بای مصل و سکون بین مصل را خود است از لفظ اگر کای که بای است یعنی موی جلد پس مراد از آن
 بخور صغار اندک و سنج موی جلد باشد و این قسم قهقهه بود و در پیشین دستها پخته میشود و چون بزرگ خرد و بین بین ظاهر
 میشود که دانه کو یک و سنج موی جلد است و اکثر این قسم به طبایع خان و عوام و حدادان باجماع کسانی که نزدیک است نشسته

جلد دوم در امراض عظام
 باب سوم در مرض جلد

قسم ثانی آن لایق سکون بای لیس و پایی لیس

آن زیاد و بیشتر و اکثر این بزرگ در فده های گردن و سینه و پشت و جای که جفت داخل می شود اصل اعضا و حرکت آنها صافی و
اجتماعی بند و منضم میشود و مثل لجام جانبی مرفق و دست و اینها آنچه از بدن زیر لباس مستور می ماند و یا دیده میشود و گاهی
بر روی بالای سر هم پخته میشود و السبب سبب آن زیادتی حرارت فصل مخصوصا هرگاه در برهه گرمی و تری باشد چنانکه فصل
بزرگسال بود و هم از پوشیدن قلائی در فصل حار و اینها از پوشیدن جامه که در آن عرق جلد متعفن شده باشد چنانکه
ماکنان و غیره صافی مزاجان می پوشند و هر روز پارچه صاف تمیز میکنند و هم از اسباب معرقه مثل بنیادی شست و
و از نوشیدن و خوردن اشپای حاره با فصل با قوره مثل مطبوخ چای که بسیار گرم بود و هم از زیاد نوشیدن شراب
و هم از نوشیدن آب سرد و فتنه بدن گرم بود این مرض پیش و درین مرض غوی نیست بلکه خود را مل می شود و لیکن گاهی
اطفال را از آن چنان اذیت میشود که شب خواب نمی آید و از آن امراض پیدا میشود و این مرض با قوی و اوصاف که مقدار
این مرض باشد زاده عارض میشود و گاهی که ضعیف و مریض باشد که جلد آنها بخوبی کار خود را در یکتر بران مبتلا میشود
و غیبت آن بعد ظهور مولد مرض و خود نیست بخلاف حساس که در غیبت آن خوف هلاکت و حدوث امراض است قسم
آن لای کن ایگری انس کبر الف و سکون یای مثانه تحتانی و کسه کاف فارسی و رای همه و سکون یای مثانه تحتانی
و فتح الف و سکون سین همه است و آن لاکن شدید و قوی میباشد زیرا که ایگری انس یعنی حیوان جنگلی است و چنانکه
حیوان جنگلی نسبت اعلی قوی شدید میباشد همچنین چون این قسم آنهم نسبت دیگر اقسام قوی و شدید بوده است و این
اگر نام کرده شد درین قسم بجز درم حار و سرخی در جلد میباشد و این قسم بر تمامی اعضای بدن یاد و عضو خاص میشود و
از حکم و خارش آن خواش خاریدن پیدا میشود پس بعضی از اینها در و از خاریدن در آن خارش پیدا شده نوکهای
بثور متفر میشوند و از آن قلیل بر آید بجای خود نمیدرند و در گردن آن خطی پیدا میشود که از آن خشک نشسته بصورت سبوسه متناثر شود
بر صورت سوراخی از دیگر درونی الواقع آن سوراخی از نیست بلکه بثور اند که گرد آنها خط پیدا شد و اکثر بثور این
قسم همی هم بود گاهی قلیل گاهی زیاد و شدید و هم مریض با قلق میباشد و غلیان خود در سه و حالت مشابه هرزه و
قشوره هم در آن بلایا فته میشود و حکم و سوزش درین قسم بسیار شدید و قوی میباشد السبب اکثر درین پیری و زنان
و موی و صفراوی مزاج را که قوی الحس بودند هم زیاد میشود و از استعدادهای مفاصل و نفوس در بدن و از بدست
معد و از زیادتی فکر و اندیشه هم پیدا میشود السلاج علاج عام اینست که در آب نیم گرم مریض را نشانند
تا جلد صاف شود و اذیت عصب کم گردد و از حرکت در آفتاب گرم استراحت کرده در سایه و مکان بار نشاند و گاه
حرارت و مزاج زیاد باشد سسل خفیف از قسم او و میسکه که نمکین بودند مثل میگنشا سلفاس یا سولینر پودر نشانند
و غذای که با سجاد حرارت در معد و هم میشود مثل الحوم مخصوصا که با بازیر حاره باشند یا لحم بقرة خورند بلکه اغذیه باده
مثل بوری و کدی و دواز و برگ پاک و خرفه سبز و خیار سبز و دال و صمغ و دوغ همراه نان گندم بخوراند و لوم

قسمت لای کن ایگری انس

از اقسام ملک که خفیف و بار دارند سفید اند و نوزادان پنداشی حامضه مثل فاسفورک ایستد و الملوٹ پاستیکو که ایستد و الملوٹ
یا میوریا که ایستد و الملوٹ همراه آب ساده مشروب مفیدست همچنین افشردن آلوی بنجارا و قتر سندی و لیموی کاغذی آفت
چرا از آن در خون سردی پدید آید و تشنگی کم گردد و آب کتیر نوشیده میشود و از کم نوشیدن آب توجه مواد بسیار
جمله کم میشود و از ادویه موضعی لاکر پنبانی ایستیش و تیز پات که آن ساق و سندی است در آن ایستد و سیاکات
بالنا صفت گرفته باریک کرده عمداً و طلا را بر جلد بزنند که از آن اذیت جلد کم میشود ایضا که گلیسرین یک اونس
ر سیکو یعنی مرکوری یا ایستد راج از هم بای کلور ایستد شش گرین کلار فام از دست قطره تاسی قطره آب ساده هفت
اونس هم را با هم آمیخته بر جلد طلا سازند ایضا که مرهم پنبانی ایستیش و مرهم اکساید آف زنگ هر دو بالنا صفت
گرفته خوب با هم کرده وقت شب که بار بار طلا کردن دوا در آن متعذر است بر جلد مالیده خواب بکنانند ایضا که
یا ایستد راج از هم بای کلور ایستد یک گرین های و سیاکات ایستد و الملوٹ یکد راج شپو مغز بادام تلخ شش اونس هم را خوب
با هم مخلوط کرده گندارند و شب و روز بار بار بر جلد طلا سازند خصوصاً در قسم هفتم این مرض این دوا بسیار مفید است
و درین قسم هفتم هم که بسبب ورم جلد غلیظ میشود و لذت از صفت تازمان در آن میماند و از استعمال محض دوا و موضعی اهل
نمیشود و اندر ابتدای مرض درین قسم ضرورتست که اول سهل دهند و بعد آن چنان دوا دهند که مزاج جلد متبدل شود
بر مزاج اصلی خود آید و برای این امر بهتر این دوا ایستیش صفت یا ایستد راج از هم بای کلور ایستد از شانزدهم حصه تا هفتم
حصه گرین همراه یک دواوش و کاکشن باریک روزانه دو سه بار نوزادان و درین قسم از خوراندن هم الفار و مرکبات آنهم
مثل لاکر اسک فائده میشود لیکن گاهی تنها از هم الفار فائده کامل حاصل نمیشود بلکه محتاج میشوند اول بسوی استعمال
یا ایستد راج از هم بای کلور ایستد شش لیموی رسا بیدن بخار کیلول بجلد بدن تا فساد جلد کم شود بعد آن از استعمال
هم الفار و مرکبات آن فائده تمام حاصل میشود و نوزادان و درین سلوئن درین قسم از ابتدای مرض تا آخر آن
جائز و نافع است که در آن سیاب و هم الفار هر دو موجود اند لیکن کسیکه ضعیف اند از نوشیدن این دوا گاهی متضرر میشوند
سبب اینکه این دوا قدری بحد ضرر میرساند پس باید که اگر از ادویه دیگر فائده حاصل نشود آن زمان بچواری این دوا را
نوشانند و در قسم ششم آن از مالیدن آرد نخود و هم از مالیدن دیگر مخففات مثل اکساید آف زنگ یا ارا روت
فائده میشود و کاک طین پستانی یا دیلت پوژر آب حل کرده طلا را بر جلد نافع اند قسم دوم پرورای گوشت بضم بای موصده
فارسی و رای محله و سکون و ادویه قح رای محله و سکون الف و کسری یا مثلاً تخمانی و ضم کاف قاری و سکون و ادویه خود
از لفظ لاطن پرورای که معنی قارش هست و تشدید این مرض همان باشد که آنرا معرباً نموده اند و درین مرض تصور خف و جلد
هم رنگ جلد پیدا میشوند و ما هم که خاریده نشوند ظاهر نگردد و در آن حله و سوزن و اذیت بسیار بسیار شد و گاهی مثل
و بسبب کاهی قیت ازیت مثل ازیت که درین فلان معرعه میشود و بسبب آن بعضی مضطرب شده بزر و وقت میخارند که از آن خراش

قسم دوم در اراض غایبه

جلد دوم

و درین وقت بعد از آنکه که اندک اندک از پیوسته نوشته شده اند آنها را بر تمام بدن با استعمال آن رنده و بکار برند و بعد از آنکه که
تندرستی آنها را مفید است که هر یک را بکوشش با سید راج از هم بای کله را اندک طلا کردن بر محل مرض مفید است و این
دو خاصه در پیران که سبب پیدایش آن قل میشود زیاده مفید میباشد و هرگاه در اطفال بر بقعه حادث شود درین وقت
حقنه از آب گرم و نمک و دهن زیاده نافع میشود چه از آن دیدن آن خورد که در معانی مستقیم اند میسرند و سبب حادث
مرض نعل میشود و چون در زمان از سلطان الرحم یا سیلان الرحم پیدا شود آنچه او به در علاج این امراض برای
کسر صحت رطوبات نوشته شده اند آنها را با استعمال آن رنده و این مرض گاهی از یکماه تا یکسال یا زیاده از آن هم
پیدا شود و از کدام علاج نازل نمیشود و درین وقت که سبب آن نیوروز یعنی ضعف عصب میباشد پس اگر چنین دیده
شود و هم افکار یا از مرکبات آن آنچه لطیف مناسب دانند با استعمال آن رنده اما برای حصول فائده تمام آن شرط و تدبیر از
آنندیم استعمال با سید راج از هم بای کله را سید راج یا سیدان بخار کیلومل بدن در علاج لای کن نوشته شده و راج
آن (خواهم هر دو دست و در غذای این بخش آنچه در سوره گری پیدا کند مثل لحم و ابازیر حاره یا غذای حار بالفعل مثل
طیخ چای که حار بالفعل باشد زنه را بخورند که از آن اذیت زیاده میشود و شکستگی و فصل ششم در اسکولی می
که این اسکولین بین طبع کاه و سکون و او و کسریای نشانه تنهایی و کسری و سکون پای نشانه تنهایی و آن نشانه لاشن یعنی
قشر و فلس است و این مرض در مردم مرضی که از یکسال قبل حادث شده که آنرا در ماکویند و این مردم در هر دو نوعی آن میباشد
و هرگاه طبه خارجی جلد کشوف میشود در نوعی بالای دراکه با لای لای است در غز و نهی آن مردم طرز و یا مقدار یا فیه میشود
و سبب این مردم طبه بالای جلد که حاصل جلد است از بهیشت اصلی خود متغیر شده فلان و خشک گشته بر صورت فلسه شده
هرگاه از جلد مرتفع شود و اگر در ده از زبان جلد نازک سرخ رنگ ظاهر شود و چون اینهم خشک و فلان را بر صورت
فلسه آید و اما قاطره و لیکن گاهی فلسه بزودی ساقط میشود و گاهی بعد مدت دراز ساقط گردد و چون این فلسه را بقوت و
زور جدا سازند از زیر آن قدری خون هم از جلد نازک بری آید لیکن گاهی ریم برنی آید زیرا که اینجا زخم منبسط
و چون این فلسه ساقط شود بخوبی حال این مردم مشاگرد که حاصل جلد است و سبب آن مقدار فروز و نهی بگیرد و میشود
دان بجز در جنس است که اقسام آن سه هستند اول نوزی از زخم بین حمله و سکون و او و فقه رای حمله و سکون الف و
کسریای نشانه تنهایی و فقه الف و کسریای نهم اول و سکون ثانی که بعضی قدر و چرک است و ششمی مرض باین اهم بنا بر اینست
که در آن جلد از بهیشت اصلی خود متغیر شده که و چرک آلود دیده میشود و صورت خاص این قسم آنست که جایجا بر جلد آثار
سختی رنگ یافته میشود و چنان معلوم میشود که گویا آنکس بقید بر جلد جایجا پاشیده است و گاهی بر تمام عضو واحد
نشان است یا با این سفتی را بر این پدید میشود و چنان معلوم شود که گویا بر این عنوان آنکس طلا کرده اند السبب سبب
آن بخوبی واضح نیست که یکبار که از آن نوزی از آن خاصه پدید میشود و قسکه اسباب دیگر حدوث آن همین شوند مثل سفتی

جلد اول امراض

معهده یا احتباس طمث و قلت آن یا رنجین چه بر کل در کامرین و یا وجع مفاصل یا نفوس و غیره اسباب که از آن در بدن
ضعف پیدا میشود و قسمی از آن از مرض آشکاب پیدا میشود لیکن درین قسم فلسفه مثل نقره یا آکس سفید میباشد بلکه
برنگ مسی بود الاما مات درین مرض حمی و از دیاد حرارت بدن کمتر دیده میشود لیکن اول سوزشها یا لای لای
میشود بعد آن سفیدی و خشکی در آنجا آمده فلسفه بر آن متولد میگردد و دو سه روز آن قدری سوزش خارش پیدا میشود که بسیار
آزار میخورد و میخراشد و لیکن هرگاه زیاده کرانیک و حقیف الاعراض بود از دست سوزش و خارش کم میباشد و این مرض که
بر مفاصل مرفی و رگها پخته میشود و گاهی بر جانب و حشی ساعد و بازو و فخذین و گاهی بر سینه و بالای و وجه و گاهی بر سر
گاهی بر کف دست و پشت دست و گاهی بر ناخن سفید و تورم و و قشر تشدید میشود پس هرگاه خاصه بر کف دست
و بالای ناخن باشد بر مواضع دیگر بدن نبوده یقیناً باید دانست که از ماده آشکاب است که لاغیر و گاهی سفیدی در آن در
موضع سفیر از جلد میباشد و گاهی موضع کثیر از آن سفید دیده میشود و گاهی بر تمام یک عضو مثل یک دست یا یک پا سفیدی
ظاهر بود و باین اعتبارات نام آن انگریزی مستعد و اندک مثلاً هرگاه سفیدی بر باهای متفرقه سفید المقتدر مثل قمار است
پاشیده بر جلد دیده شود آنرا گنگا یعنی آکس پاشیده شده بر بدن نامند و چون در موضعی که لایقه را از این سیاه من پاشیده شود
آنرا ژوئیو ز یعنی وسیع و پهن نامند و هرگاه با سوزش و خارش زیاد و با ورم کثیر بود و فلسفه آن جلد ساقط شود و با
آزار آن دی گنگا گویند و آن معنی قوی و سفید است و درین قسم شدید آن خطوط و در و زخم در میان سفیدی پیدا میشود
سبب شقی شدن جلد و ازین در ذرات جارب می شود زیرا که باصل جلد درین قسم زخم میرسد و درین وقت خشک میشد
در آن پیدا گردد چنانکه در روپا پیدا میشود و سبب آن زیاده خاریدن جلد از شدت حله و سوزش میباشد و ایضا باید که
قسمی از امراض جلدیه بخت انگریزی موسوم بر لپیتر آکس لام و سکون یا ی نشاء تحتانی و بای موصده فارسی و فتح لری
معهده و سکون است که آنهم بر صورت و شکل سوزش از گنگا میباشد و فرق اینها آنست که در سوزش از فلسفه تمام و
کمال بر یک حال میباشد و در مرض لپیتر در وسط فلسفه مدور و صغیر جلد بر سبب و صورت اصلی خود میباشد و گردان سفید
و سختی و غلظت در جلد بر صورت فلسفه میباشد الصلاح یاد آنکه سه دوا در علاجش زیاده سفید اند هم الفار و روغن جگر
و مرهم قطران پس این ادویه را در علاجش برابر در استعمال رند مثلاً لا اگر آرسنک اول مقدار قلیل مثل دو قطره آن با کالیوش
آب ساده حل کرده بعد خوردن غذا فوراً بنوشانند من بعد جدرتج مقدار آن تا پنج قطره زیاده سازند و بر آن مداومت
نمایند و این ترتیب بنا بر آن گفته شده که گاهی معده کسی از لا اگر آرسنک زیاده متاخر میگرداند و لهذا از تدریج احتیاد
پیدا شده از مضرت آن امن حاصل میشود که در روغن جگرهای اول زخم در کامرین بعد گذشتن دو ساعت بر خوردن غذا
نوشانیده من بعد تدریج تا یکدواوش مقدارش رسانیده بر آن مداومت نمایند و روزانه دو سه بار مرهم قطران بر محل
مرض بمالند و بعضی از مجربین استعمال کبریت را هم درین مرض نافع میدانند و بنا بر آن سلفائیڈ پاشیم را خوراندن

زنی در کمر و سر ای از

وسکون رای مملکت یعنی مبتدل لون ناسند و آنرا بر پایا بق و سبب کوبیدن چو که از کج خلقی و عیب و ناپاکی است که سبب این
قسم بودن زهر نباتی در جلد است لهذا اولی آنست که آنرا در بیان پاراشی ساقی که محل کز امر اضی است که از زهر نباتی پیا
میشوند نوشته شود ان شاء الله العالی و قسم اول آن که سبب الحاح است قبل از تباییر و بگیا از الله سبب که شش من بعد
سر جلد بدن را از آب نیکرم بشویند و کدام روغن شیرین بر جلد طلا سازند و در تخم نانی آن که حشر الحاح است هم طلا
سبب افتسالی از آب نیکرم مفید است من بعد مرهم بپا بندد و در کس که آنرا انگشتان است و راجع از تخم زعفران گویند بران
طلا سازند ایضا آنکه تخم پاشید راجع از تخم ایوانا که در کس که آنرا انگشتان است و راجع از تخم زعفران گویند بران
شود ساخته میشود و فماد آنست که ایضا آنکه تخم پاشید و در کس که آنرا انگشتان است و راجع از تخم زعفران گویند بران
باشد و حکم طلا سازند و هرگاه از کدام تباییر و علاج دفع نشود و آنرا سنگ و مرکبات آن نوشته اند و چون که در علاج
این قسم اهتمام زیاده شده است و آنرا از تخم پاشید و در کس که آنرا انگشتان است و راجع از تخم زعفران گویند بران
پا بپا بزرگ صاف تا بر روغن شیرین تر کرده بر عضو علیل نهاده و بر چند و همیشه تبدیل نمایند لیکن که در ام وقت
از نهادن روغن عضو را خالی ندارند و فماد آنست که در قسم سوم آن انگشتی او زهر بکسر الف و سکون پای ثناته تخمانی و
کاف و کسر ثانی مثلثه و سکون پای ثناته تخمانی و فماد آنست که در قسم اول سکون ثانی این انگشت که
ماخوذ است از انگشت که معنی سگ است و مراد از آن انگشت است که جلد بدن انسان مثل جلد ماهی با فلسه با میگردد
و این مرض طبه بالای جلد است که آنرا اپی و من نامند و درین علت میل طبه جلد مذکور سخت و غلیظ و خشک و سیاه
یا خاکستری رنگ میگردد و سبب آن طبقه مذکور جا بها شوق شده بر صورت فلسه ماهی سگ و گاهی صغیر المقدار و گاهی
بکثیر المقدار و درین مرض کدام خوف و لاکت پدید آید و یا تشبیه بود و گاهی خارش و حرارت موضع جلد و سوزنی هم پیدا شود
و هرگاه سبب بیوست و تند و جلد مرطوب تر از میخارد و وقت خاریدن فلسه ماهی مذکور مثل سوسه از جلد ساقط میشود و درین
مرض بر وجه کتر دیده میشود و بر ساعد و بازو و بر دستها همچنین بر فخذین و ساقین و پاها زیاده پیدا شود و هرگاه درین هم گاهی شود
السبب این مرض از اخراجاتان میشود که زیر طبقه اصلی جلد در مسدودینا این مرض هم پیدا میشود و هم غده سول هم سبب
قلت و لکن هم کار خود بسیار کم میدهد و از آن سبب این طبقه خشک پیدا میشود و لیت از جلد فاقه گردد و هم آنچه جلد بدن را خشک
سازد مثل برودت و یخ خارجی فصلی و هوای یا بس معین بر جد و ث آن میشود و الحاح برگاه مرض سبب از اخراجاتان باشد
تدبیرش اینست که ترطیب جلد نمایند با نیکه کدام روغن شیرین بر جلد اندازند و اگر روغن پایا چهار پاچ و صمغ و شامالند
زیاده نافع بود و هرگاه مرض خفیف بود یا زخم و الشقاق و جلد نباشد درین وقت روغن سترخف مالیدن زیاده نافع خواهد بود
که آن سبب حدت قدری خول ماهم بسوی جلد جذب میکنند و اگر کدام چیز که سبب حدت خود بر جلد قدری ازین بیاورد
مثل روغن جلاب سلاطین که تا هشت قطره آن فماد آنرا روغن شیرین حکم کرده بر جلد مالش کنند و انفع خواهد بود لیکن خیال و

قسم سوم در امراض جلدیه

این قدر معلوم است که در حالت بودن خناری و آشک این مرض زیاد پیدا میشود و هم در عورت به نسبت رجال زیاد حادث میشود و در سن جوانی از نسبت سال تا چهل سال عمر زیاد و در پیران کم و در اطفال کمتر دیده میشود و قسمی از زخم آشک است که در پاره بینی می افتد و آنهم گوشت بینی را می خورد و بسبب آن باین مرض مشابه میشود لیکن فرق بنیاب است که درین مرض چوب کل یعنی دانه های خورد پیدا شده زخم حادث میشود و زخم آشک چوب کل یعنی بخور خورد پیدا نمیشود و فرق دیگر آنست که اگر آب پس حقیقی بوده باشد همراه آن کدام فساد و علامت آشک موجود نمیشود و اگر از ماده آشک این مرض زخم در بینی پیدا شده باشد علامات سفلس سکندری یا ترشیری ضرور موجود خواهد بود و در علاج اول علامت عام آن آنست که آنچه ادویه که مقتوی خون اند مثل کینین و سم الفار و لاکر آر سنگ و شکر اسفیل و دیگر مرکبات آهن و پاشش کیمیکل فوژ و بانی پوفا سفید افلاکس و سرشچی و دیگر بنوشانند و هرگاه گمان بودن ماده آشک بود و نودن سلوشن یا پاس ایو و استر هله نقوع یا مطبوخ عشب انوشانند و روغن جگرهای در حبله اقسام این مرض نافع است و همچنین از تبدیل سکن و جلد با جلد از تبدیل زیاد درین مرض فایده حاصل میشود و مریض را از غذای جیره مثل لحم جید و بست و چهار ساعت دوسه بار خوراند و نوشانیدن شیر تازه صبح و شام درین مرض ضرورت و در قسیم اول و لیس که در آنها زخم نمیشود اول و اخیری مثل لاکر آبائی اسپیشس بر محل سخی جلد طلاسانند و لیس بهر دو قسم نافع است یا شکر ایو و لیس طلاسانند یا ده گرین اصل ایو و لیس در یک اونس گلپسین حل کرده بر محل مرض طلاسانند یا فوکر سلوشن یعنی لاکر آر سنگ لیس از قلم کین بر بخور و سخی جلد طلاسانند و هر دو را در آن صفت زیاد طلاسانند تا باین زیاد و سبع گردد پس اگر از استعمال این ادویه مریض نفع نشود علاج هر دو قسیم اول و لیس موافق علاج قسم ثالث نماید و قانون علاج قسم ثالث اینست که بعد علاج عام آنچه صلاح است در آن در جلد پیدا میشود بر آن از نهادن ادویه منفصله که مولد جراحت جلد و لحم را مرده کرده زخم پیدا کنند تا آنچه ماده مفسد در جلد است خارج شود لیکن چند آن زیاد ادویه مذکور را با استعمال نیارند که زخم عظیم پیدا شود و بسبب آن اصل جلد و لحم هم زخمی شوند بلکه بقدر ضرورت دوائی کاوی و میت لحم بر آن نهند و این ادویه مثل ناسترک لیس خالص است که آنرا از قلم زجاجی که در صلابت مذکوره طلا میکنند ایضا ایستد نظیر سیاه ایستد اج از مست و آن سیاه محلول ناسترک ایستد و از آنهم زخم پیدا میشود ایضا اگر واک ایستد سلوشن است که در آن یکدram کرومک ایستد و چهار dram آب ساده محزون کرده از قلم زجاجی یا از قلم موئین بر محل مقصود طلا میکنند و ایضا لکوره ایستد آف دنگ و سید گندم هر دو را با لیس صفت گرفته در آب ساده حل کرده بر محل صلابت و بر در آن زیاد ضاد میسازند ایضا لک زنگ نراس کیمیه و مغز نان ذبل و ویاسه حصه گرفته آب ساده آمیخته بطور ضاد دست کرده محل صلابت و بر در آن ضاد سازند لیکن اگر مرض در جای قلیل و صغیر المقدار بود این ادویه را بر مجموع بخور و در وقت ضاد کرده زخم کوچک پیدا کنند و اگر مرض در جای وسیع و کثیر المقدار بود اول درین وقت دوائی ضاد و مقرر جلد بود و ضاد سازند تا زخم گرد آن پیدا شده مرض از زیاد باز ماندن بعد بر مجموع آن نهند تا زخم کثیر دفعه حادث نشود و الا در و

از میت زیاد خواهد شد و بعد حادث شدن زخم و جدا کردن دوی فاد و دیگر ادویه مولده جراحت از بالای جلد پارچه صاف اند
 آب گرم تر کرده یا ضماد از ادویه منصفیه درست کرده بر زخم منهد تا بسبب آن ماده مفسد از جای خود جاری شده خارج
 گردد و بعد در روزی که پیش از آن زخم به پیشانی که بعد خارج شدن لحم و جلد مرده و جاری و سائل شدن ماده مفسد مرص و صلاست
 آن باقی است یا بر طرف شده اگر قدری صلاست باقی باشد که از آن باز بخواهند داشت و مرص باشد از دوی طرح جلد بر آن نهند
 تا ماده مفسد بکلی ماص شود و اگر زخم صاف باقی باشد برای انزال زخم و پدید آمدن سبیل در طبقه بالای جلد جهت انزال شک
 سلفاس روگین در یک او زن آب مخلوطه یا کاسک نقره از زخم کوبین تا ده کوبین در یک او زن آب صاف مخلوطه بر آن
 طلسم از الفنا که او کسا بیز آفت زنگ ده و ده ام گانین که آنهم قسمی از زنگ است چهار در ام کلید برین دوا و نسب
 همراه گلاب قسم اولی که ششش او زن آب و خوب مخلوطه یا در چهره آن تر کرده بر زخم گذارند و قسم دوم آن مونس کم است
 بهم سکون او زن آب و سکون برین و فم کاز و سکون از زخم یعنی عقده یعنی است که بر زخم پدید میشود و چون این قسم
 مرص هم عقده یعنی است لهذا باین هم موسوم شده و اینهم بر دو قسم است یکی از آن بر جلد مثل اثر انجیر طویل که اصل آن با یک
 و سترن مدور بود مثل تالیل یا بری آید و در آن فقط عشا یا خار دارد میبایند و این قسم مرص خفیف است و دوم از آن در زخم
 عنب میباشد از زخم آن عقده مولد زخم بود که آن بسبب پدید آمدن زخم شدن زخم را بکوبید و مقدار میشود و بر سر این قسم ثانی
 مجری زخم دیده میشود و گاهی از آن در وقت مفید مثل شیر یا شیر رقیق با جمل متغیر از حال شربت خارج هم میشود السبب
 سبب قسم اول بخوبی معلوم نیست اما درین پیری این قسم پدید میشود اما قسم ثانی پس آن اکثر از امراض متنبه دیده شده چه
 اکثر بر خسار اطفال شیر خوار پدید میشود و معذکات بر پستان مرص آنهم پدید میگرد و داد آن ظاهر میشود که این قسم هم از جمله
 امراضی است که از یکی بدیگری میرسد لهذا اقسام اول آنرا در وقت اگر پیری مونس کم سبک کس یعنی مونس کم خالص نامند و قسم
 ثانی آنرا مونس کم گانین بخوبی از زخم میگویند و این قسم مرص کم دیده میشود و علت آن در قسم سبک کس آن اگر زخم عقده غلیظ بود
 اول اصل آنرا از زخم چند روز حکم بسته از مقدار مرص ببرد و اگر اصل با یک بود و بدون سبب زخم عقده مذکور را از زخم آن
 یا کار و بر بر و بعد آن اصل کاسک نقره کمال سبکی و چالاک بر آن نهند تا بسوزد و باز عود کنند و در قسم ثانی آن پر کا
 در و بر آن انداخته زخم را از آن بفراتمال بیرون آورند و اگر سبب غلظت عقده زخم از اثر زخم بر نیاید از زخم با یک قدر
 دهان آنرا وسیع کرده زخم متع را از آن برگردانند و بعد اخراج زخم اصل قلم کاسک نقره را سر با یک کرده در عقده مذکور انداخته
 تا از حدت آن در عقده مذکور قدری دور هم پدید آمده عقده مذکور شود و در مرص عود کنند و در وقت فصل
 به قسم در کابیه و بی مفت میم و سکون الف و کسر کات و ضم یای ثناء تحتانی و سکون و او و کسر لام و سکون یای ثناء
 تحتانی یعنی منهدل شدن اولی جلد است در جای خاص که آنرا در انجیر گویند و آنهم پیشش قسم اول آن ایس
 بر الف و سکون فاد و کسر الف و سکون یای ثناء تحتانی و کسر لام و سکون یای ثناء یعنی دانی و اثری است که از زخم

بیماری که در وقت فصل
 به قسم در کابیه و بی مفت میم و سکون الف و کسر کات و ضم یای ثناء تحتانی و سکون و او و کسر لام و سکون یای ثناء

آفتاب هر جلد پیدا میشود و گاهی این را پوزاسپات یعنی قطعه کبیم نامند و دیگر آن رنگ آن بارنگ کبد مشابیه بود و در این
 مرض نقطه رنگ جلد از حالت صحت خود متغیر میشود و بانی در دیگر حالات جلد بر صحت خود میباشد و این انتقال از
 حال صحت گاهی بسوی رنگ بادامی و گاهی بر لون صندلی و گاهی قریب رنگ مسی میباشد و آنهم باعتبار سبب خود و در
 قسم است یکی آنکه از تاثیر حرارت شمس و راه رفتن در آفتاب گرم بر جلد جایگاه آن از لباس کشوف میماند مثل پشه و گویان و
 پشه میشود و آن اول بطور اغمای کوچک حادث میشود و بعد اغمای خرد و گویان شده و غ کبیر میگردد و این در کسانیکه
 سفید پوست اند اکثر میشود و قسم ثانی آن اینست که بر جلد در غیر مواضع مذکور مثل سینه و شکم و کمر و فخذین و ساقین میشود و این
 قسم اکثر عوارض را بسبب اذیت رحم خواه وقت حمل یا وقت قرب در حقیقت یا بسبب اذیت دیگر حادث گردد و علاج هر چند
 از اذیت حدت آفتاب میشود و فصل سر را داخل گرد و آنچه از اذیت رحم پیدا میشود بعد رفع اذیت آن بر طرف میگردد و لیکن اگر
 در بعضی اطراف کند پس آنچه از اذیت حدت آفتاب افتد در آن سفید بقیه مرغ دروغن کعبه بالمناصفه با هم آمیخته طلا سازند
 نوع دیگر که یک اونس از دمای سابق گرفته لا نگر لمبایی استیس بست قطره در آن حل کرده برواغ مذکور طلا سازند و این طلا
 شیر و مغز بادام تلخ متشکک اونس گرفته در آن با شیر راج از هم بای گوارا میزد و گریز حل کرده پاره بان تر کرده برواغ مذکور
 مالند یا بنزله قلم بکین بر آن طلا سازند و این طلا ناسر میور یا ناک ایست و املوث دو ورام آب ساده بشت اونس با هم آمیخته
 پاره بان تر کرده با تار مذکور از آن چنان مالند که بعد غسل سده و بشویند و این طلا محض فخر که ترش باشد برواغ مذکور نمند
 و از آن بشویند و آنچه عوارض از اذیت رحم میشود در آن اول مسهل خفیف دهند بعد آن ناسر میور یا ناک ایست و املوث
 با نزه با بست قطره همراه فروع جیشین نوشانیدن مفید است همچنین دوا نیکه در آن با ندر راج شریک است و در قسم
 اول نوشته شده برواغ با طلا سازند و این طلا اونس ناسر میور یا ناک ایست طلا سازند لیکن مادام که اصل سبب اذیت
 رحم است رفع نمیشود مرض رفع نمیکرد و قسم دوم آن که لین ثانی گواست بفتح لام و سکون بای نشانه تحتانی فلان و فتح ثانی
 نشانه فوقانی هندی و سکون الف و کسر بای نشانه تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو فقط لاش است معنی آن دغی است
 که بر صورت نصف دانه کرسنه باشد و این قسم اکثر کسانی را که سفید جلد و سرخ مو یا یک یا رنگ بوی شان تقریر و برود و در
 شان پیدا میشود و رنگ آن مائل بزردی یا صندلی با قدری زردی و سبزی میباشد و اکثر این داعب با غلغلی بودند و تا
 مدت الحرح میمانند و گاهی بعد رسیدن بسین بلوغ دفع میشوند و فرق درین هر دو قسم آنست که آنچه از قسم اول بسبب
 حدت آفتاب پیدا میشود از امدن فصل سرما خود دفع میگردد و بخلاف قسم ثانی لیکن قسم ثانی هم از راه رفتن در تابش
 آفتاب زیاده میشود و علاج درین قسم از علاج کمتر فایده میشود لیکن آنچه بسبب حدت آفتاب زیاده شده باشد در آن
 علاج قسم اول که از حدت آفتاب میشود نمایند و بعضی مجربین در علاجش فرموده اند که آب آهک در معن کعبه بالمناصفه
 فی یک اونس ازین دوا و سه قطره لا نگر لمبوی قوی حل کرده بر جلد طلا سازند تا بای اذیت بر جلد پیدا نشود و این طلا

قسم دوم در امراض عاتیه

باز تفاوت در افادات کامرین
 بود یکس نیمی سبب که صف یکدوم و آنرا در هشت اول کلام پنجم اول حکم کرده طلایه کردن مفید است قنایا که قسم
 سوم آن که کوثر البضم لام و سکون و او و ضم کاف و سکون و او و فتح و ال هندی و سکون و رای همد فح میم و سکون است
 بعضی سفید شدن جلد بدن بسبب اهل شدن رنگ اصلی آنست و درین مرض سوای شیر لون دیگر کدام نکایت و آنرا
 از صحت در جلد نمیشد و بدان عربی آنرا بر صر میگویند و این مرض اکثر سکه بلاد حاره را مثل ابله و ابل فریقه
 عارض میشود و اگر چه عارض آن بر تمام جلد بدن جائز است اما خاصه بر جلد و لب و بالاس و دستها و پاها و بر
 اعضای تناسل فکرا و نشوان ظاهر میشود و گاهی سفیدی بقدره منخیر بدو شکل یافته میشود و گاهی این بر جلد اعضا
 تا مقدار که کثیر از جلد میباشد و جای که که در مایه سفیدی برص بر جلد بود و آنجا سوای کم می رویند و آنچه رویند سفید رنگ
 بری آید السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن گاهی از ابتدای عمر و گاهی بعد سن جوانی شروع میشود این قدر
 ضرر و است که از ضعف ریشه های سمی تلک که در جلد اند عموماً حد و حد این مرض میشود زیرا که همیشه اعصاب مذکور از
 ضعیف شدن خود افاده قوت در جلد که بسبب آن جلد رنگ اصلی پیدا میکند و بسبب آن جلد از کپک کردن
 رنگ قاصر میشود پس رنگ اصلی جلد که سفید است دیده میشود یا از ضعیف شدن غشای اعصاب خاص که در اصل
 جلد است و کار خاص آن تولید لون جلد است و این غشاء از زبان انگریزی میگویند که میگویند این مرض پیشین
 العلاج هرگاه مرض مبتدی بود از علل ارتفاع ظاهر میشود و چون مرض گرو و عسل العلاج است پس باید که
 درین مرض تقویت قوت نمایند بنوشانیدن ادویه مقویه مثل پنکچر استیل و کنین سلفاس و روغن جگر ماهی و
 بهترین ادویه درین مرض سم الفارست و افضل طریق استعمالش آنست که فولر سلوشن اینی لاکر آر رنگ را حسب
 نشانند و هم روغن برنج بوگری تاده قطره اکلا و طلا و درین مرض نافع است و همچنین اسنچ اوت بر جلد پیدا میکند
 مثل خردل مسحوق باب الا لاکر میشی مکرر بر جلد سفید طلا سازند و هم درین مرض بر قلع سفید جلد مدینه و اذیت
 رنجیر برقی رسانیدن مفید است که تقویت جلد مینماید و اگر برص صغیر المقدام بود لاکر آر رنگ بر آن طلا سازند و هرگاه
 مرض بر اکثر جلد عام باشد مریض را درین پیراب نشانیده آب سرد از میز آب بر بدنش رسانند و چون از علاج فایده
 حاصل نشود برای رفع قبح منظر ادویه ملونه جلد مثل ضا و شیطرج بر جلد طلا سازند تا قدری زیر رنگ دوا سفیدی
 پنهان شود و اگر در زنان قوم هندو سجای باشد که سوا حق رسم ایشان تلورین جلد از نیل مذموم نباشد بعد غزابه
 مسحوق و لقیبه های ابره پر کنند تا از آن برای دوام رنگ پیدا شود و دو قسم چهارم آن طلا نود است که برص فح
 لام و سکون الف و ضم لون و سکون و او یعنی قوی و شدید شدن رنگ جلد که بسبب آن مائل بسیاری گردد و
 این صند کوثر است و آنرا بر صر اسود نامند و درین مرض هم بجز از دیالونیک نقصان و تغییر در جلد از
 حال صحت یافته نمیشود السبب سبب آن گاهی بسبب خمو صیت صنف خاص بود مثل قوم حبش و گاهی

Figure 6

卷之四

قبیل امور طبی و فیزیکی بود چنانکه در حال حمل رنگ مژگن سیاه میگردد و گاهی بر خضارهای جهالی داغ سیاه پیدا میشود و گاهی
 قریب سن بلوغ بر اعضای تناسلی و گور و اناث سیاهی غالب میگردد و گاهی از اثر فاندان در لون جلد عمر یا پیر جایی خاص
 سیاهی رنگ ظاهر میشود و هم بسبب تازت آفتاب گاهی بر جلد حائضه از لباس کشوف میماند سیاهی پیدا میشود و گاهی
 بسبب امراض بر جلد سیاهی غالب میشود چنانکه در امراض جگر و امراض کرده و امراض قلب و گاهی در سل هم در این سیاهی
 گاهی رنگ جلد بدن سیاهی نائل میشود و هم در مرض کلاه کرده یا در ضعف شوکر یا گاستر هم سیاهی بر رنگ جلد غالب
 میشود و سولر یعنی آفتاب ست و پلکستن یعنی ریشهاست که با هم بیچ در بیچ شده بطور عقده مجتمع شده باشند و چون که پس
 معده ریشهای کثیره و سمی تشنگ برای اعانت بهم معده بر این هیئت یافته شده اند انداز آنرا با این اسم موسوم ساخته
 و چون در اینجا ضعف می آید و از آن هم معده تا نفس میشود و سبب آن در رنگ جلد سیاه پیدا میشود و گاهی بسبب تشنگ
 گاهی بسبب هم جلد از داغ نهادن جلد یا از نهادن ادویه آبله انگیز بر آن پیدا میشود و هم بعد از نرسیدن دل سیاهی بر رنگ جلد
 غالب میشود و العلاج کدام علاج خاص برای آن نیست لیکن با دام که سبب مولد در من لائق دفع باشد آنرا دور سازند و با
 تبدیل لون جلد آنچه در علاج قسم اول و ثانی ادویه نوشته شده اند آنها را استعمال کنند و هرگاه بسبب سمی تشنگ باشد
 که در شوکر پلکستن میباشد درین وقت بهتر از لاکر آرسنیک و دمای دیگر مقوی عصب و نافع باین مرض نیست قند کنگر
 قسم پنجم نیوس مت بکسرون و سکون بای شانه تختانی و فتح داو و سکون سین مملو آن سببی جلد است که بسبب رنگ باشد
 و خلقی بود انداز آن نیوس بکسرون مندریکه گشت سببی رنگ است آن آثار اند که وقت فطرت بر جلد بر این پیدا میشود و اکثر اینها
 گاهی قدری زردی هم در آن میباشد مثل لون قشری و گاهی کدالون و گاهی این آثار خرد بقدر نقطه و گاهی کیه مقدار هم
 باشند تا انیکه تا نصف چهره با ضعف دست را احاطه میکنند لیکن احاطه آن بر این نقطه بود که نقطه بای کثیره آن بر معنوی قشر
 قریب چنان بکثرت یافته میشود که گویا خال واحد و سیست و گاهی بر جلد میباشد و گاهی قدری از جلد بدن مرتفع شوند
 و این ارتفاع گاهی بحدی میرسد که مثل با سوزنی مسته میشود و درین وقت موها هم اندر بدن آن می رویند زیرا که ارتفاع
 آن نباشد مگر بسبب پاره شدن مقدار غده شعر و از این علت عرب خیالان نامند و اگر چه حد و ث آن بر تمام جلد بدن ممکن است
 لیکن اکثر بر خضاره یا یا بر سینه یا بر شانه و بر پشت یافته میشود و السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده این قدر البته معلوم است
 که خلقی میباشد و العلاج اگر صورت قبح منظر بود و وضعی المقتدر باشد از مقراض آنرا ببرند یا سر با یک پلاس افیوز که دمای
 حاد و اکمل لحم و مولد جرات است بر با سوزن مذکور که در نرسیدن تا جرم آن فانی شود لیکن وقت نهادن دمای مذکور بر سینه باید که گرد
 آن ز پدیا کدام روغن شیرین طلاساز تا آنچه رطوبات از محل با سوزن جاری و سائل شوند بر جلد مرور کنند و الا بسبب کین
 بودن آنها از اثر دمای مذکور زخم دیگر و جلد پیدا خواهد شد زیرا که از خاصه پلاس افیوز این است که چون با و هیت ملاقی
 میشود صابون میگردد و بعد آن از آن زخم پیدا میشود و قشنگی که قسم ششم آن بر پوست بفتح پای فارسی و سکون آن می

بسیار است

بسیار است

و کسری و موهنه نازی و نیمه بای سینه تختانی و سکون و او دفع رای و سکون العنا و آن ماحوذ است از لفظ کرب که برقرار است
 پسخی از غوالی و تسکین مرض باین اسم مبارک است که درین مرض هم آثار بزرگ از غوالی و سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند
 و این را علت و عینش گویند و حقیقت این مرض ظهور داغهای سرخ است بر جلد سبب بختن خون از عروق شهر تحت جلد و
 داغهای مذکوره گاهی بسیار خرد مثل نشان غرر سوزن یا بقدر نشان گزیدن یکبار بوزن گاهی بکثیر المقدار بقدر چهار آست
 یا هشت آست یا دویست یا سیصد و درین مرض همراه این آثار خونی و حرارت نباشد و همین علامت این مرض را از داغها و آثار
 سرخ که در شفا فیور بر جلد پیدا میشوند جدا میکند (السبب اصل سبب آن کمزوری خون و سبب قریب ضعف جسم و عروق میباشد
 که از آن خون رقیق از عروق شهر که در اصل جلد اندر نیجه زیر طبقه بالای جلد جمع میگردد و رنگ آن بطور داغ دیده میشود و از آنجا
 بعد از آن نه خوردن اغذیه چیده مقوی و دم و خوردن اغذیه ناقصه باضعف جسم است که از آن اغذیه چیده هم بخوبی هضم نمیشوند
 و از آن غذای چیده باضعف نمیرسد و زیاده سردی و تری هم معین بان میشود زیرا که از انهم ضعف جلد پیدا میشود و اینها
 زیاده مشقت بدنی مانده اند و از آنجا که موایش محقون بود و نشستن در هوای صاف و ترک ریاضت و اختیار سکون و وقت
 و از کم غسل کردن که سبب آن در جلد کثافت و استحضات بهم رسد هم این مرض پیدا میشود و گاهی بسبب امراض اعضای
 باطنه مثل ورم طحال یا آدن سفید و سفید در بول یا مرض بکبر و گاهی در زرف الدم بواسیری و گاهی در حالت نفوس و بکبر
 و گاهی از خوردن این بعضی دو مثل را سیدراج از کم کله را میث یا پاشا ایوژنید هم و گاهی بسبب سن شیخوخته هرگاه از آن
 جلد رقیق شود هم این مرض پیدا میشود چنانکه در فقرای پیر زیاده این مرض دیده میشود و علامات آن بطور فوق
 و نقصان افعال طبیعی که از قسم علامات عامه اند ضعف بدن عموم و ماندگی و گاهی دوران سردی و خفقان و اکثر در
 مفاسل و عضلات بدن مثل رو مایه هم میشود و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال میانه و گاهی از پی خون جاری میگردد
 و گاهی بول الدم پیدا میشود و اکثر درین مرض بول کم می آید و چون این علامات نباشد و داغها بر جلد پیدا میشوند
 و در اول ظهور خود سرخ میباشد بعد آن سیاه من بعد در آن بنری پیدا میشود و بعد مائل بزرگی گشته زایل میشوند
 چنانکه نشان آثار ضرب و سقطه است و بعد زوال داغهای اول باز داغهای دیگر پیدا میشوند و گاهی قبل زوال داغهای
 اول دیگر داغها بر جلد بدن تازه پیدا میشوند و درین وقت داغهای مختلفه لالوان یعنی سرخ و سیاه و سبز و زرد موجود
 میباشد زیرا که حدیث الظهور سرخ میباشد و آنچه بعد از آن باشد سیاه بوند و آنچه از آن هم بعد از آن هم بعد از آن هم
 باشد و آنچه از آن هم بعد از آن باشد زرد و چون درین مرض داغها بر طرف و زائل میشوند پس از جلد ساقط نمیشود زیرا که
 سبب آن زیر جلد بود بالای جلد نمیشد که بطور سبب از جلد ساقط گردد و در الحاح اول ادا که سبب معین و محدث مرض
 یافته شود آنرا دور سازند و در ابتدای مرض مسهل خفیف نشانند و بهترین مسهلات درین وقت سلف آف سودا و سلف
 سلفورک ایست و انکوت بفرشانند یا سلف آف میگنشیاد و سه دوا هم همراه گچرا استیل ده یا پانزده قطره همراه آب

دار چینی که چهار پنج اونس باشد بنوشانند من بعد چنگو اسفیل ده قطره کنین سلفاس یک دو گرین همراه آب ساده یا آب
پودینه بستر حاکمه همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و درین مرض منزال ایست بنوشانیدن مفیدست و همچنین ادویه
تلخ مثل کوشیا و جنشین و بارک و کلبا سفوف و نفق و کاک و مله و کاک بنوشانیدن مانع بود و اگر از زیاده شقت بدنی ضعف پیدا شد و یا
درین وقت فیری فاسفس یعنی آهن که با فاسفورس ساخته باشد مثل سرب فیری فاسفس همراه فاسفورک ایست و آلکوت آب
نفق و کوشیا یا کلبا بنوشانند و هرگاه ضعف چندان زیاده بود که حرکت بدنی دشوار باشد درین وقت لاکر آر سنکس چهار
قطره و چنگو اسفیل ده قطره هر دو را همراه نفق و کوشیا بنوشانند و هرگاه مرض از شدت دیگر پیاشته باشد تا کثیر میو یکال و آلکوت
نابت قطره همراه آب ساده دوسه بار روزانه بنوشانند و هرگاه بسبب فساد کرده باشد درین وقت همراه ادویه دره مثل
بای تاو ژاس پلاس و تپاس ایستاس و تپاس نتراس فیری تاو ژاس از پنج گرین تا ده گرین بنوشانند و هرگاه با این
نرف الدم هم باشد خواه از اسهال یا از دهن یا از بینی درین وقت همراه اسپریت تاو ژاس ایست مقدار از قلیل تا زروغن تا برین
از پنج قطره تا ده قطره آینه بعد یک یک ساعت بنوشانند و اگر از این بند نشود این دو بنوشانند صفت کاک ایست ده گرین
سلفیورک ایست و آلکوت پانزده قطره همراه آب دار چینی که از یک نیم اونس تا دو اونس باشد آینه بعد چهار چهار ساعت افق
این مقدار بنوشانند و از اغذیه آنچه قوی و مولد دم باشد مثل لحم و شیر بنوشانند و تره های تازه و فلفل همچنین میوه ها
فصلی خوراند و آب لیموی کاغذی و نفق و کوشیا بنوشانند تا تقویت دم کند و درمهای صاف زیاده گردانند که آن
علاج تقویت و تصفیه خون است قتل گشت فصل نهم در پاراسی سای یعنی بای موحده فارسی و سکون الف
و فتح رای هله و سکون الفه و کسرین هله و تالی فوقانی هندی و سکون یای ثناء تخمانی و فتح سین و سکون الف
و کسر یای ثناء تخمانی و این افلاک جمع است که واحدان پاراسی کس است و معنی آن هفت فویرست مثل ندما و مصاجین
و خوش آمد یان اکر که بدون ریاضت و محنت مال ایشان را بخورند و مرد از آن در نیجا اقسام امراض اند که بسبب فلفل
شدن حیوان یا تخم نبات در بدن انسان و از غذا گرفتن آنها از بدن ایشان بسبب اذیت خاص که از دخول اعتدال
آنها در بدن پیدا میشود و حادث شوند و تسمیه جنس این امراض باین اسم تسمیه المسبب باهم السبب است زیرا که تسمیه الواقع
پاراسی سای حیوان است یا تخم نبات که در بدن انسان و داخل شده از بدن غذای خود گرفته زیاده میشود و قائم میماند
و آن سبب مرض است نه مرض چه امراض از آن پیدا میشوند و سبب اند و باید دانست که آنچه امراض باین اسباب
پیدا میشوند هم از جنس امراض تسمیه میباشند که از یکی به دیگری موثر میشوند و آن برنج قسم است اول اگر تسمیه بدالف و
سکون کاف و فتح رای هله و سکون سین هله این یعنی حیوان خورد است که در اکثر اجسام مثل خشب و گندم و پیبر و غیره
یافته میشوند و این اسم چندین قسمت و اقسام آن بسیار اند لکن در بدن انسان چهار قسم از آن یافته میشوند و دو قسم از آن
و تسمیه تمام و باید اند و دو قسم از آن که اکثر انسان عموماً دیده میشوند و ازین دو قسم یکی اگر تسمیه اسکیاست و بیا نش و جرب

ادویه جلدیه و افادات کاشفیه

فصل نهم در پاراسی سای

اسم اول آن

و آنچه از این اقسام ثانیه در موی سر پیدا میشوند از اقسام دیگر صغیرند و آنچه در جلد بدن پیدا میشوند از همه طولانی باشند
و آنچه در موی ظهارر متولد میشوند از همه عریض میباشند و از مدت زمانی که در اقسام غلظت برود قسمی است که آنکه در دو چشم و پیشانی
و رفتن آن بر جلد پیدا میشود دوم آنکه از گردن آن هرگاه برای اعتدای خود میگذرد و میگوید و در این گردن بدن هر قسم
برنج و واحد است زیرا که در هر سه قسم آن بینی طولی مثل خرطوم فیل میباشد که آزاد در جلد داخل کرده و در جوف غده شحم
رسانیده غشای رفیق را که در جرم غده است از بینی خود شش کرده خون را از عروق صناعه که در غشای غده ناکه را از
میکشند و چون این حیوان سر خود را از جلد بیرون می آورد خون قلیل در شبکه که از گردن آن در جلد پیدا شده و می آید
و بعد آن اینجا حلقه و خارش و قدری سوزش پیدا میشود و از این خارش چون خاریده شود از آن گاهی بزور مثل شمشیر
نشری و گاهی انگار و جراحت جلد پیدا میشود و گاهی مثل لای کن یا پروراگیه وانه های کوچک مسطح بر جلد پیدا میشوند
السبب برب قمل اول چرک آلود بودن جلد و موی سرد باس است و گاهی در بعضی امراض مثل امراض کبک یا زائنه
زیاده ضعف پیدا میشود مثل تب دق و هم در زمان نقابت و نطفه بودن علیل بعد جمبات و امراض عاده دیگر قمل متولد
میشوند و در سن پیری هم پیش حادث میشود و در خون کسی گاهی چنان استعدا دلو که در بدنش قمل زیاد پیدا میشود
و هیچ علاج ذائل نگردد و از قمل نیز جز خارش دیگر ادیت پیدا نمیشود مگر آنکه هرگاه از خار بدن نسبت با انگار جلد
رسد آن زمان بشور و خشک ریشه جلد اس حادث میشود و از قمل موی ظهار از مدت بی شمار پیدا میشود و چه این قمل جلد ناه و موی
ظهار را از پای خود چنان سخت میکشد که از آن جدا نمیشود و ایضا از ادیت آن قملی از لای کن یا پروراگیه پیدا میشود و چون
این قمل در موی اجفان یا ابرو پیدا شوند از آن خارش و درم در اجفان پیدا میشود و امراض علاج غلظش صاف
داشتن بدن است از چرک بصل بدن و اگر در لباس باشد آنرا در آب انداخته بچوشانند یا در تور نهند که اگر قملی قمل
بمیرد و اگر در موی سر رجا باشد موها را بر تراشند و اگر در موی سر زن باشد از نقوع کواشیا موی سر را بشویند
و او که ذی را که اند مثل حلیت و مشک و غیره مالیدن آنها درین مرض بسیار مفید است زیرا که قمل از راه قرا می کشند
و میبرد و بهترین ادویه درین حال لوشن یا سپیداراج از م بای کلور است که از مالیدن آن قمل هر قسم بزودی
بمیرد و آنچه در موی ظهار افتد موها را بر تراشند و بر عانه لوشن یا سپیداراج از م بای کلور را مالند و طلا سازند یا در موی سیاه
مالند و قمل که قسم سوم آن نفوس است که بر فک و سکون یا ی مثانه تحتانی فرغ و او سکون بین مملکه معنی خانه گسست
که از آن قمل بیرون می آید و آنرا بر بی مشاور و خلیه پینا منده و ششمیه مرض بان جهت آنست که گاهی این مرض به
این صورت میباشد و گاهی آنرا پوزرا می گویند و آنرا می نامند یعنی خشک ریشه مسدود شکل زیرا که پوزرای گوشتی خشک ریشه
است و قمل و زایا قمل و زایا یعنی سبب شکل است این هر دو اسم بحسب صورت مرض نهاده شده اند و گاهی بینیا فیوز نامند زیرا که بینیا
در لغت لاشن فی الحقیقت معنی حیوان صغیر است که بر جلد بدن مانده از بدن غذای خود گیرد و لیکن هرگاه مثل آن در ناتی

هم در جلد مانده و غذای خود گرفته کثیر شود آنرا هم میگویند بسبب مشترک بودن سبب شمییه در میان هر دو که ان مفت
خوری است و تشمییه مرض با این اهم بنا بر آن کرده شده که آنچه شکر نشسته در این مرض حادث میشود گاهی مشابه
بمخاطه گلس و گاهی سسلس اشکل میباشد و این تشمییه باعتبار سبب مرض است زیرا که سبب آن شمییا یعنی
تخم نباتی است که بر بدن مانده غذای خود گرفته کثیر شده از سبب سیر ساند و این مرض اکثر بر جلد راس پیدا میشود و
نشاید که بولی موسوم به سحفه باشد و کیفیت حدوث آن این است که اول جای بر جلد راس جسم غیر طبیعی که خارج از جلد
و مغایر است و در اشکل بصورت شکر نشسته صغیر المقدار که اطراف آن بلند و اندرون آن پهن و اشکل بیاله و
رنگ آن زرد مثل گلاب است و در وسط آن کباب از موهای سر میباشند پیدا میشود و بعد و سه روز مقدار آن
قدری وسیع گردد و مثل آن جسم غیر طبیعی دیگر قریب آن پیدا میشود و در بین این شکر نشسته هرگاه در عدد از ده
تا پانزده با هم متصل پیدا میشوند درین وقت بسبب تاثیر غمز که در استاده آنها فرقی آید و منقرض شده بر صورت
خانه های کسب مختلف الاشکال مریع میشوند و در ابتدا این اجسام بسیار خشک بودند و موی که در وسط آن میزدید
بسیار خشک میباشد که بسبب خشکی خود ساقا میشوند و این جسم غریب تا پنج شش روز بر جلد میسرسد که بسبب آن پیدا شدن مو
منسوخ گردد و در صورت دار اشکاب پیدا میشود و اول ذیت درین مرض کم بود لیکن هرگاه مرض زیاده شود و از آن
در اصل جلد هم قدری اجتماع خون و درم پیدا میشود و از آن بر جلد راس گرمی و خارش محسوس میگردد و چون بسبب
آن خاریده شود و بسبب آن جسم مذکور تشنگی و تشنگی گردد و قدری از آن خون و آب و ریم برمی آید و از تشنگی جسم مذکور
در اطراف آن که بلند اند تشنه پیدا شده از راه تشنه مذکور قلع ران داخل شده در محل ارتفاع اطراف آن سکونت و زیاده
بیشتر میدهد و از آن بچه با پیدا گشت جماعت کثیر گشته ازین سیر میهند و اینک خارش زیاده پیدا میشود و چون
جسم غریب قشری الجسد از جلد جدا سازند و از خورده بین ببینند بر صورت مثلث که از جانب قاعده خود دور
و تدویر آن بی شکل بیاله باشد و از جانب راس زاویه حاده بود که قریب شکل مخروطی میباشد برمی آید و از جانب راس
اندرون جلد و غده شمر میماند لیکن هرگاه ازین زیاده پیدا میشود که بسبب آن زیاده خاریده شود بسبب
تاثیر غمز انامل در اظهار در صورت اصلی آن فرقی آید و چون مرض کثیر و تشنه بدین وقت بوی خاص از آن
پیدا میشود مشابه بوی بول یا بوی موش خرد می آید السبب اصل سبب آن پیدا شدن جسم غریب که مثل تخم
نبات که حاک در جلد پیدا میشود است و آن از خورده بین محسوس میگردد و ازین تخم غمهای دیگر پیدا شده از آن شاخها
مثل شاخهای نبات با هم متصل پیدا میشوند و درین مرض فیوس آنچه جسم غریب مدور زرد رنگ بصورت شکر نشسته
پیدا میشود در آن این تخمها مملو میباشند و باید دانست که چنانکه گریح و طحالب بر اکثر اجسام متولد میشود بسبب
تخم نباتی همچنین درین مرض هم تخم مذکور که موله طحلب است در جلد بدن انسان پیدا میشود و نشاید که تخم مذکور از هوا

جلد دوم در امراض جلدیه باب سوم در امراض جلدیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بیماریهای جلدیه و انواع آن

در جلد آمده باشد یا از شخصی به شخص دیگر بزرگه مس جلد متعده شده باشد یا بواسطه عینیه بر تولد آن یا به هم حرارت و در پوستها پدید آید
و هم سبب معین تر که آن چرک آلوده ماندن جلد و موهای سر و کم شانه و صاف کردن موها میباشد و در اطفال این مرض
زیاده دیده میشود و گاهی بچولان هم عارض گردد و بجز این گفته اند که هر که استعداد نوازید داشته باشد زیاده باین مرض
مبتلا میگردد و العلاج اول نهادن از او به بلینه مثل پوشش تنگ که بر سر کتف و بعد از آن بگرم سر را بنشیند تا جاکند
لین گردد و مکرر این تدبیر بعمل آورده بعد از هر مرتبه سلفر جلد را بر آب لندیا و لوشن سلفید افلاکیم پاره پاره کرده بر
جلد را س نهند و در ایا از تر ازین لوشن دارند صفت آب که آید به کبریتا حقی هر واحد و دو واحد و او لنس
گرفته در ظرف گلی همراه آب ساده که یک نیم آتا باشد بچوشانند چون نصف آب و زود از آتش برود آورده نگه دارند تا سرد
شود بعد سر و بدن صاف نموده در بوتل نگه دارند و وقت ضرورت با استعمال آرد و استعمال لوشن که بود که
هم درین مرض همین عنوان مفیدست و کلک لوشن با نیتر ارج از هم با می کلوراید همین و دستور با استعمال آرد نه
نافعست و از جمله ادویه درین مرض نافع تر استعمال کبریت است بهر آنکه ممکن باشد در استعمال آرد خواه ایو دایه سلفر
یا هم سلفر یا لوشن سلفر یعنی سلفید افلاکیم آنچه میسر شود آنرا بر موضع مرض نهند و این تدبیر را بعد حصول صحت ظاهری که
به تمام بدن نرسد تا قطع تمام شود و باز عود نکند و چونکه درین مرض اکثر ضعف از اذیت هارش و غیره در بعضی پدید آید
لذا برای تقویت مکرر استیل و روغن جگرهای و کینین نوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم اند بخوراند و قند گاه
قسم چهارم مثلاً گریست بکسریم و سکون نون و فتح تاهای ثناته فوقانی هندی و سکون الف و فتح کاف فارسی و رای
مهمه و سکون الف و این لفظ لاث است بمعنی قشور زخ زیر که میگویند یعنی استخوان فک اسفل و اگر با معنی قشور است
و این تسمیه مرض بحسب محل است زیرا که این خشک نشیه با قشور اکثر بر محل ترشح پیدا میشوند و کسی که از استای کوز ز
می نامد زیرا که استای کوز در لغت لاث بمعنی انجیر است و چونکه در این مرض آبهای کوچک مثل آنه انجیر پیدا میشوند و
قد با آنرا باعتبار صورت و مشابهاست بدانکه انجیرهای کوز موسوم ساخته و متاخرین آنرا ثنایای کوز می نامند و این
تسمیه باعتبار سبب است زیرا که سبب آن تخم نباتی بود که در جلد داخل شده و رفته و در می آید و استای کوز می نامند
لیکن سبب تطویل سخن که بیافایده است قلم انداز کرده شد و بالجماع این مرض اکثر بر ذقن و گاهی بر محل شارب و گاهی
رخسار و محاسن و گاهی برابر و گاهی بر قفای راس حاوٹ میشود و قبل حدوث آن اول قدری سرخی جلد پیدا میشود
من بعد در آن آله که حاک مثل سر سوزن و گاهی بر مقدار انگشتی که بمعنی بشره خرد است پیدا میشود و چون بزرگتر شود
آنرا به سینند و در آن یک شتر یافته میشود و گاهی ازین آله های کوچک یکی بدگری متصل شده که به المقدار گردد و درین
منفرجه ریم ازان خارج گشته بعد آن آب خون ازان ساکن میشود و چون این آب خشک میشود ازان
خشک نشیه پیدا میگردد و بعد چندی خشک نشیه مذکور سابقه گشته جلد از زیر آن نمایان گردد و من بعد آله دیگر مثل بق

در تمام بدن

این جامه متولد شده باز منفر میگردد و بعد مخرج ریم لانگرسان گویس جاری میشود و فشارشده از شکم شدن آنجا که در
پیدا میشود و باز ساقط میگردد و همیشه بر این منوال حدوث و سقوط خسته میگردد و تا اینکه از اذیت آن جا بیاورد
جمله مخرجی جلوه قدری غلط می آید و بسبب تولد و رم و ریم که بار بار گردد و شود منفر آن ضعیف و مسترخ میگردد
و از آن جهت که موضع مرض از ادوی صدمه جذب منتشر میشود و بر می آید و گاهی خود بخود ساقط میشوند و بعد آن
باز پیدا نمیشوند و این وقتی است که از داخل شدن تخم نباتی مذکور غده شمر میبرد و اگر بعد داخل شدن آن در جرم غده
غده مذکور زنده ماند بعد افتادن معده با باز میروند و با جمله چون مویهای آنجا فرو کشیده یا بعد سقوط آنها که خود
شوند از تخم بپزند جرم شمر قدری غلیظ و رنگ آن مائل به سفیدی و بر سطح آن جسم سفید چسبند و دیده میشود لیکن
هرگاه این جسم سفید را بپزد و با جرمه بیند معلوم میشود که جسم مذکور از دانه های سفید که مثل تخم نبات
که چاکا بود که بسیار است و این تخم نباتی را بزبان انگریزی مانی گوشت و اسپورن یعنی تخم خورده که از خورده بین
جسم سفید پیدا میماند و اینها را مانی گوشت و اسپورن میگویند که از تخم نباتی که در مرض منشاگر از جلد
و قرن یا غده میشود و میماند سبب اصل سبب بعد آن داخل شدن این تخم نباتی در جلد میماند و سبب معین و
تقریب آن چاکا آلوده ماندن جلد و شمر است و ایضا که بودن آب موی یعنی موی تراش است که سبب آن در جلد
از این پیدا شده فعلی اصل سبب قوی گرد و بر مخرجی جلد حادث شود و گاهی از بد احتیاطی و تراشیدن هرگاه موی
مرض را تراشیده از همان تراشیدن خون نمیدان آن موی صحیح را بر تراشید و سبب آن این تخم نباتی که از جلد مرض
بر تراشیده و در جلد صحیح داخل شود و متعدی گردد چنانکه نشان امراض متعدیه است تمام این مرض پیدا میشود و گاهی
از زیاده خاریدن جلد این مواضع هم و ایضا در کسانی که پیش آن تش زیاد کار میکنند چنانکه حال طباطبائی طعام خارید
و غیره است زیاده پیدا میشود و هم از نوشیدن شراب این مرض زیاده میگردد و اگر چه این مرض مختص بر حالت
لیکن گاهی عورت هم اکثر یافته میشود و علاج اول مویها قریب موضع مرض را بر تراشیدن بعد خشک نشود و از شستن
با آب گرم یا از مالیدن که امرو و عن شیرین یا از صفاد کردن او و تیه لایحه جلد و در سازند تا راه رسانیدن دوا تا محل
مرض ظاهر شود و سهولت دوا برسد پس اگر در رم در جلد زیاده باشد از شمر تخم های خفیف پیدا کرده قدر
خون از آن ببرد آن آرد تا در رم شود و بعد سلو شستن تا شمر سلو یعنی اصل کاسک نقره که از ده گری تا پانزده
بسته گری و یک اونس آب حل کرده باشند بر آن طلا سازند زیاده نارنج میشود و بعد تحلیف و تحقیص و رم او به
قافله که گرم منت خور بر آن نهند مثل عرم کار بولک یا آب کار بولک یا روغن کار بولک و آلوده و
تا بپزد و مرم یا موشن با سدر ارج ارم با می کلور ارم یا مرم کیلول یا مرم سلف یا سلفید افلاکم بر آن نهند یا مرم
کیلول و مرم کر یا زوت و مرم سلف هر دو حد یک حصه گرفته با هم خوب مزج کرده بر آن نهند یا یودا و سلف

بست گریز در یک اوجش تخم کرام حیوان حمله کرده بر محل مرض بالنه و اگر مرخصی ضعیف باشد بنگر استیل و کینین در خون
 جگرهای نو نشانند و هم درین مرض از نو نشانیدن فولر شدن یعنی لا نکر آر شکاف نفع زائد حاصل میشود و قتل آن قسم
 پنجم نوعی است ای مثانه فوقانی هندی و سکون یای مثانه تحتانی و کسوف و فتح یای مثانه تحتانی و سکون الف است این
 مرض دو قسم است کلیه است مثل نیاسای کوز و غیره لیکن اینجا مراد از آن چند قسم است اما آن همه متعلق به آن است و اینها را نیز
 است یعنی نیاسا که سبب آن بر جلد مثل تراشیدن و از مقرر مرض حالت پیدا شود زیرا که مانع از بعضی ترشیدن و عوار
 مقرر مرض یا از موسی است و چون که در این مرض سبب پیدا شدن مکروری و خشکی در موی با اشعاره اس بطور شکسته میشود
 که صورت تراشیدن موی مقرر مرض یا موسی پیدا میشود لهذا باین اسم نام کرده شده و حقیقت این مرض آنست که تخم نباتی
 مفت خود در غده موله شمر در جرم شمر داخل میشود و سبب آن با غلیظ و یا پس و ضعیف شده با دق سبب شکسته میشود و صورت
 مرض اینست که بر جلد سر جلد را چپا ر آبی و پشت آبی و یک رویه نشان میده که از موی با خالی بودند پیدا میشوند
 چون آب از این موی مقرر مرض که موی از آنجا مقرر مرض آید و مقرر مرض از آنجا مقرر مرض آید و مقرر مرض از آنجا مقرر مرض آید
 آثار می باشد و شاید که آنجا خشکی نشانه باشد و چون که بچک بوده باشند و هم باین آثار مقرر مرض خشکی نشانه رقیق مثل سوسه معلوم میشود و اول
 این آثار در بسیار صغیر بر جلد اس پیدا میشوند و بعد رفته رفته مقدار آنها کمیر و وسیع میگردد تا اینکه جای کثیر را از
 جلد اس بگیرند و در وسط آن غلا حله کم و بر اطراف آن زیاده میباشد و در این آثار که و خارش هم بود و سبب
 آن داخل شدن تخم نباتی در جلد است که از آن در غده موی با داخل شود و چون بعد تخم شمر را از خوردن مینهند تخم نباتی
 مذکور در اصل و جرم شمر دیده میشود و چون که تخمهای مذکور در طول متصل شده بر صورت شمر میشوند لهذا بنظر شکل صورت
 آنرا بلنت انگیزی با هم برای کوفتین موسوم میسازند زیرا که برای کون و لغت شان یعنی موی شمر است
 و قیون یعنی نبات است و هم این تخم نباتی در سوسه که از بالای نشان میده پیدا شده میریزد یافته میشود اما آنکه
 تخم نباتی مذکور از کجا در جلدی آید پس غالب آنست که یا از هوای آید یا از بدن یکی دیگری بطور عمدیه و سرایت میریزد
 و سبب همین آن زیاده شدن چرک بر جلد و موی با است و هم سن طفولیت بر حدوث آن معین میشود و بعد
 پانزده سالگی بسیار قلیل دیده میشود و این مرض در اطفال بسیار متعدی میشود چنانکه در مدارس و غیره هر چه که
 اطفال زیاده مجتمع میشوند این مرض بزودی سرایت کرده عام میگردد و اطفال در ابتدای مرض مدام که تخم
 نباتی بر جلد و سبب آنست این مرض سهل العلاج است اما هرگاه مرض شود و تخم مذکور اندرون غده موی با داخل و خارج
 گردد و برسانیدن و داخل بود و با تخم مذکور دشوار شود و علاج سخت و بدین نوعی در مدت دراز زایل میشود و اثر
 دو اطمینان بیکدیگر در موی با که مرض در ابتدا باشد اول موی با سر را که گرد و قریب آثار مذکور بود تراشیده با آن
 آن بنگر بپوشیدن طلا سازند و قلم موی با یا لا اگر لیتی بر آن از قلم مذکور طلا سازند زیرا که از استعمال ادویه مذکور

تخم نباتی
 در موی با

چون درم حار در جلد پیدا میشود و بسبب آن این تخم نباتی میمیرد لیکن گاهی بعد از وصال درم هم دیده میشود که قدری
مرض باقی است و باز نمودن یک لکه یا یک لکه بعد از وصال مرض و درم کار بولک ایستد سفید رنگ یک لکه را هم همراه نیم اونس
گلیسرین اگر طفل قوی و مفتیشت سالمه بود یا یک اونس گلیسرین اگر طفل ضعیف و عمرش کم از هفت سال باشد حکم کرده
میتواند بعد صحت هم بر جلد راس طلا سازند تا مرض از خود نکند و هرگاه دوباره و شیوه بخوبی دراز شوند آن زمان استعمال این
دوا را ترک کنند اما این تدبیر وقتی جایز است که آثار مذکوره صغیر المقدار باشند تا ورم آبله قلیل صغیر در جلد پیدا شود
اما اگر مقدار آنها کثیر و وسیع بود درین وقت تدبیرش این است که مویهای تمام سر را از مو تراش تراشید لا اگر سلفورس ایستد
قوی که در آن سلفورس ایستد یک صبه با چهار حصه آب ساده حل کرده باشد گرفته پارچه بآن تر کرده یک هفته متصل بر جلد میسازند
و دوا را طب دارند یا در سلفید افلاکیم که آب بلعوج آن یک و کبریت است پارچه تر کرده هفت روز بر سر نهند و اگر بسبب تخم نباتی
تخم مذکور در غده های شعرا این تدبیر هم فایده ظاهر نشود درین وقت آنچه مویها که بر آثار مذکوره و هم قریب اطراف آنها بوده
باشند آنها را از کلبه تیغ تحت کرده و بند زیر که از تدبیر سابق آنچه تخم مذکور در جلد بود بقیه نماید و باشد ولیکن آنچه در غده ها باشد
با این جلیه همراه مویها خارج میشود و بعد آن زیاده شدن مرض ممنوع میشود و صحت حاصل گردد و اگر وقت شعر بسبب جلیه
و اضطراب طفل ممکن نباشد این دوا را با استعمال آبله صفت لا که پستی یک لکه را هم توپای تلکون چیل گرین مازوی بستر سوخت
یک لکه را هم همراه واسلین که یک اونس بود همه را خوب حل کرده بر وسط آثار مذکور طلا و دوا بر اطراف آنها ضاذا استعمال نمایند
تا بسبب آن مرض از ازدیاد بازماند یا عوض آن این دوا را با استعمال آبله صفت کار با لک ایستد سفید یک لکه را هم
کبریت صاف سه درام شکر ایو دین سه درام واسلین یک لکه را هم همه را خوب با هم مخلوط کرده در وسط آثار مذکور و کم بر اطراف آنها
زیاده ضاذا سازند که از آن مرض از ازدیاد خود ممنوع شده زائل میشود و قند که قسم دوم آن شنیاسه شنیاسه
سین هله و سکون رای هله و فتح سین هله و کسرون و سکون یای نشانه تحتانی و فتح تایی نشانه فوقانی هندی و سکون
الف است و آن لفظ لاشن است بمعنی چیزی که منبسط شود مثل موج آب را که هرگاه در آن چیزی ثقیل افتد و اطراف
غلظت باشد و چون که درین مرض این حالت یافته میشود لهذا آنرا باعتبار صورت آن باین اهم موسوم ساختند زیرا که
درین مرض اول جاییکه تخم نباتی مذکور در جلد داخل میشود و درم صغیر پیدا میگردد و یا خارجش من بعد مقدار آن بسبب تشنه شدن
تخم مذکور از خاریدن کثیر و وسیع میشود و کیفیتش اینست که هرگاه تخم نباتی در جلد داخل شده ورم پیدا میکند بسبب ورم تخم
آنجا که در وسط است و اینجا ورم زیاده میشود میمیرد و آنچه تخم با از تخم مذکور پیدا شده بودند بر اطراف آن میمانند و بر همین
منوال همیشه شدت و کثرت و وقت این هر روز بر اطراف آن میماند و بسبب آن مرض منبسط میشود و اطراف آن غلیظ
میمانند و در وسط آن جلد رقیق میشود و قریب بحالت جلد صحیح میرسد و فقط خشک نشسته رقیق در وسط آن میماند و چون بر
کناره های آن نظر کنند بخور خرد یا آلهای کوچکی آنجا یافته میشوند لهذا قدام آنها را شش سر سینه شش میگفتند و بعضی آنرا

قوبای نامند و درین مرض اولی هر قطعه که کوچک جلد بدن قدری سرخی و ورم و سوزش و خارش در جلد پیدا شود و
 بالای آن بخور خرد دیده میشود و درین بعد بر سرهای این بخور آب سرد پیدا میشود و درین بعد این بخور آب سرد و قوی
 میشود و در کینه های آن سرخی می ماند و بعد آن باز درین سرخی بخور پیدا میشود و بعد آن آنجا بشستن مثل بخور سابق
 میشود و همچنین منوال این مرض منبسط میگردد و آنچه اول شروع شده بود و قریب محبت می آید و بعد قوی تر بران میشود
 و همچنین این مرض فتره فتره و سبب شده بر اکثر جلد بدن شعله میگیرد و اگر چه عرض تمام جلد بدن ممکن نیست لیکن اکثر آنرا در
 و سرین و فخذین زیاد میباشد و بر سینه و شکم و گاهی بر وجه هم دیده میشود و در صورتی که کسی را که در مرض خفیه است
 مبتلا باشد و لهذا اکثر هر دو قسم مرض در شخص واحد مجتمع هم یافته میشود و در قوم هندو اکثر بر محل کمر و سرین و فخذین و
 سینه و شکم شدت میکند و در ایل و لایت انگلستان بر محل جانب زیاد میشود و درین مرض فصل خشک تر یا دانه میشود
 و خارش و سوزش آن فصل حار رطب زیاد میگردد و چون فصل سرد آید و هوا سرد و خشک شود اعراض آن کم میشود و قویا
 بخور و بر اطراف آن و سوسه رقیق بران باقی میماند و در وقت و سوزش و خارش بر طرف دیگر در و چون هوای معتدل
 و زدا فیت در قوبای پیدا میشود زیرا که تخم نباتی از هوای رطب بالیده و قوی میگردد و در هوای مذکور جلد بدن از
 فصول و مو که همراه عرق در آن می آیند بخوبی در هوا جذب نمیشوند و از آن جلد ساقه میشود و بکلی آب میماند و لهذا
 در ملک حار رطب مثل هندوستان و ملک برما و چین این مرض زیاد میشود و در ملک باروکم و بعضی قسمت اعراض قوبای
 رنگ جلد جایگزین قوبای قوی میگردد زیرا که بعد زوال ورم رنگ آن در جلد باقی میماند و این سبب اصلی آن در فصل
 شدن تخم نباتی در جلد بود که تخم مذکور را از جایی که قوتش در آن نامند و در قسم اول مذکور شد که اگر چه در آنجا سبب اصلی است
 قوبای که محل شدت آنست میباشد هرگاه آنرا اگر فتره بینند از خود درین زمان هم که قوبای فتره میشود و سبب اصلی آنست
 فصل خشک آن بعد غسل بدن رطب داشتن و خشک ساختن آن عینا آنکه اکثر هندو آنکه در سینه رطب را بعد غسل بدن و
 شستن رنگ بر بدن می اندازند و اینها چه که آلودمانند جلد از مالیدن جلد بدن و قوت شستن است تا جلد بدن خشک
 چسبک است زائل شود و جلد جدید صاف پدید آید و در هر روزی خون و نه خوردن آن نیز چه در وقت چنانکه حال فقر او
 محتاجین و مقیدین میباشد و لهذا این کسان را هم زیاد این مرض عارض میشود و این مرض هم از راه فتره
 است که از یکی به دیگری میرسد و علاج هرگاه حاد و کمیوت باشد و از خارش و ورم و سرخی و سوزش زیاد و بوی بد
 درین وقت اول تدبیر از آله ورم و طغای حرارت نماید باینکه سرکه خالص را با آب ساده یا با صندل آمیخته و بر آن مالند
 یا با لکه لبنی یا با لکه که آنرا گلار دوشن گویند طلا سازند یا با کاسیک نقره و بنج گرین در یک آب و نش آب ساده مذکور
 طلا سازند و چون ورم بر طرف خود بر آن آلود و یک قاتل و فاکتور این تخم نباتی اند و در قسم اول مذکور شد که
 آند اینها را هم پاشی آلوده است و در هر کس که بر آب صندل فتره فتره بخورد و قوبای آلوده لیکن هرگاه در جای صندل

قسم اول است که در آن درم زیاد شده طبقه بیرونی جلد ضایع گشته و رطوبات غلیظه از غده شریک پیاشته
 جاری میماند سوای آن فرقی بین آنهاست که در السبب آنچه سبب در قسم اول نوشته شده اینجا هم میباشد اما علاج
 علاج قسم اول فرمایند و چونکه در اینجا درم زیاد شده میباشد اما باید که تا سرسلو یعنی اهل کاسک نقره را از ده
 ناپا زده گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر محل مرض طلا سازند تا درم کم و زخم خشک شود من بعد آنچه در
 قانکه و مغنیه تخم نباتی که در فصول سابقه نوشته شده اند آنها را با استعمال آن زدن خشک گشته قسم چهارم شینا در سبک و دست
 بفتح داو و سکون رای مملو و کسر سین مملو و سکین کاف و ضم الف و سکون داو و فتح لام و سکون رای مملو یعنی
 مبدل لون جلد که آنرا الجربی بهیچ ابیض گویند و گاهی آنرا پترای از در سبک اول میگویند زیرا که از آنهمه پتر
 رقیق مثل پترای از زیر می آید و فی الحقیقت این مرض در ریشامیه گوئیم که طبقه بالایی ذره مایعی اصل جلد است
 و در آن رنگ پیدا میشود حادث میگردد و بسبب آن رنگ اصلی در بعضی کم و در بعضی زیاد میشود و این کم
 مادام که حادثی اکیوت است در جلد قدری غلظت و ارتفاع و سرفخی پیدا میشود و با خارش قلیل میباشد و از
 خاریدن سبوسه رقیق از آن جدا میگردد و چون که آنرا سبوسه یعنی خفیف الاعراض شود غلظت و ارتفاع جلد
 زایل شده فقط تغییر لون باقی میماند و از خاریدن سبوسه سبوسه رنگ از آن جدا میشود و در سفید پستان این
 مرض اکثر بر سینه و ساق پایافته میشود با بجمه ای که فلاخل میپوشند آنجا زیاد میشود در خرم هند و اکثر کینین
 بلاد هند بر خواره ها و بالای گردن و سینه زیاد حادث میشود و اکثر اول جابجایر جلد بدن مثل قطرات
 آب پاشیده حادث میشود من بعد همه یکذات شده قطع واحد و سبع کبیر میشوند و گاهی مشابه با مار آتشک
 و گاهی مشابه با داغ برص در جای متفرق از جلد یافته میشود و فرق بین آنها آنست که درین قسم خارش
 و جدا شدن سبوسه رقیق ضرورت بخلاف داغ آتشک و برص که در آن هر دو این علامت نمیشود
 و این مرض بعد حادث خود گاهی چند روز و گاهی زیاد مانده دفع میشود و گاهی تا آخر عمر میماند السبب
 چون بخورده بین بر بینند در سبوسه این مرض تخم نباتی یافته میشود که آنرا نانی گویند و این پورن فرغ یعنی تخم نبات
 فرد که در سبوسه یافته شود می نامند و این سبب قریب است و از اسباب معینه آن لیت جلد و هم در اصل لک
 بودن جلد است و هم کمزوری جلد سبب معتد این مرض است اینجا پوشیدن لباس طشت آن این استاهم از مرض
 رسل پیدا میشود خصوصاً در عورات و هم از فساد حال هم چنانکه وقت کمی باز پادتی در وضع هرگاه که در سبوسه
 وضع پیدا میشود این مرض حادث میگردد اما علاج آنچه قائل فاکنده تخم نباتی است آنرا درین مرض
 استعمال آنرا ایضاً بالائی پوسلفیت سودا چهار ذره ام با گلیسرین که کمپ اونس باشد همراه آب کشیده سات
 که شش اونس باشد و آنرا بافت انگریزی و شیل و او میگویند خوب حل کرده بر محل مرض طلا سازند و خوب

پندران ضعیف شود که افاده قوت حسیه در اعصاب حس نتوان کرد و دوم آنکه قوت حس از دماغ آید لیکن در راه عصبانیه
 حس کدام افت پیدا شود مثل اینکه عصب مذکور قطع گردد یا گسسته شود یا چسبیری آنرا چنان غمزه کند که از اتیان شود
 حسیه قاصر و مجبور شود لیکن چونکه اکثر اعصاب حس همراه اعصاب حرکت آمده در بدن رفته اند لذا هرگاه بسبب افت
 راه عصب حس مانع میشود همراه آن اکثر حرکت عضلات گرد و دماغ یا استرخا پیدا میشود و اینچنین از فساد دماغ بود
 دران گاهی فساد حرکت و حس هر دو محاطا هر میشود و لیکن بهر چند روز افت حس کم میشود و افت حرکت بدستور باز ماند
 و گاهی تنها فساد حس می آید چنانکه وقت معلوم شدن عصب زوچ خاص ابطالان حس در خسار ظاهر میشود و گاهی
 بسبب در عن که بر اطراف اعصاب مثل سرای اصابع پیدا گردد و هم بی حسی حادث میشود چنانکه این امر در مرض جذام
 و هم در قستی از آلوشیا که دران جای از جلد سر و لحمیه و باساق فاسد میشود و بی حسی در جلد آنجا ظاهر میگردد و دیده میشود
 و گاهی از رسیدن هوای سرد و در فصل بار و بی حسی و بعضی پیدا میگردد و لیکن این در بای موثر میشود که آنجا در اصل حس
 کم میباشد چنانکه جانب و قوی فخذ است و در اینجا کدام افت و عصب نیباشد بلکه از کمی دوران خون و استیلای برودت
 در اینجا اصل قوت کم میشود زیرا که برودت نسبت قوت است و گاهی از استعمال ادویه حس کم میشود چنانکه از بوییدن اسفند یا فلفل
 حس کم میشود و العلاج آنچو بسبب فساد دماغ یا از قطع شدن عصب یا بسبب جذام میشود و لا علاج است باقی علل
 عام آن اینست که بر جلد بی حس باشد یا در سائر اندامها یا با کدام روغن مثل روغن سدر شفت و غیره که ازیت در جلد
 پیدا کنند باشد و آنچو بسبب برودت هوا پیدا شده باشد دران لباس جاپوش نهند و زنجبیل مسحق بر جلد مالند
 و الاضداد بی حسی جلد از گردانیدن این اکثر بر دوش بر جلد نفع حاصل میشود و همچنین از رسانیدن قوت برقیه در
 جلد بر روی زنجیر برقی هم قاعده حاصل میشود لیکن در استعمال آن احتیاط این امر ضرورت که هرگاه بی حسی بسبب فساد
 دماغ بود دران در ابتدا استعمال زنجیر برقی جایز نبود که مضرت اما هرگاه مرض مزمن و کهنه نشود استعمال آن بهتر باشد
 و مضائق ندارد و فکرت که قسم سوم بر روشن ضمیم بای موحده فارسی درای مملو سکون و اذیت رای مملو و
 سکون بای ثنایه تختانی و فتح تائی ثنایه قوتانی هندی و سکون بین مملو معنی حکم یعنی خارش قلیل است این فی الواقع
 از قسم عرض و علامت است که در اکثر امراض یافته میشود مثل جرب و شری و لالکن و غیره لیکن آنرا باین اهم نمی خوانند
 بلکه آنرا علامت میدانند و هر مرض که سبب آن باشد از ابتدای آن هرگاه کدام مرض و تغییر در جلد ظاهر نباشد
 که حکم اسبوی آن منسوب کنند و با وجود آن هم حکم موجود باشد درین وقت آنرا از مرض مستقل دانند و باسم حکم و فیت
 عوب و بر پروریش با اصطلاح اطباء انگلستان میخوانند و آن فی الواقع از قسم تغییر فعل عصب حس است از قبیل
 تشوش فعل حس و آن بر دو قسم است یکی عام که در تمام جلد بدن یافته میشود و دوم خاص که در جلد عضو خاص
 میباشد بسبب حکم عام که دیده میشود که آمیزش کدام زهر در خون بود مثل اینکه صفرای ناقص و سخت

ل

قوت

بر

کف

ان

ان

کوران

قوت

ان

قسم سوم

بیا

سبب

سبب

در

داخل شود و در خون ماند چنانکه در یرقان بود یا یوریا یا لورک الیه از خارش شدن در بول باز مانده در خون مانده بدلیل
 دوران خون در دماغ رسیده بر منبت محسب اذیت پیدا میکنند و اذیت مذکوره بدلیل ریشهای مهبی در جلد رسیده
 حکم پیدا میکنند و گاهی اصل موی در خون نمیداشد بلکه در عضو دیگر بود مثل ترشی یا ریاح معده که در معده باشند
 و نفس اذیت معده ازان بدلیل مشتاکرت در دماغ رسد و از آنجا بدلیل ریشهای اعصاب بطور رقیق کنس در جلد
 می آید و گاهی از اذیت محل بطور رقیق کنس اذیت بدماغ رسیده از آنجا توسط اعصاب در جلد می آید و گاهی از فساد
 جسم و او در هرگاه قلت یا احتباس طبع یا بریان جیض با در دو اذیت بود یا اکثریت جریان جیض باشد هم اذیت هم
 بطور رقیق کنس حکم عام در جلد پیدا میکنند و مراد از رقیق کنس هر چه است که اول اذیت از محل دردناک اصلی بدماغ
 رود و از آنجا در عضو دیگر شکر آید و گاهی از بند شدن جریان جیض که در سن یا سنند شود هم اذیت در جلد پیدا
 میشود و بطور رقیق کنس حکم در جلد بدن پیدا میکنند و گاهی در سن پیری بسبب رقیق شدن جلد پیر و شیش یعنی حکم
 عام پیدا میشود زیرا که از بارک شدن جلد کناره های اعصاب از طبقه بالای جلد قریب تر میشوند و بسبب آن از
 جود خارجی زیاده متناهی میشوند و گاهی حکم عام بسبب رسیدن سردی جلد بدن خصوصاً وقتیکه لباس را از
 بدن جدا میکنند و زیاده از آن فزین سابقین میشود و خاصه در فصل سرما این امر زیاده موثر میشود و هرگاه لباس
 حاکم کسی کم پوشیده باشد و شاید بسبب این حکم آن باشد که چون از رسیدن سردی جلد در ورعق از جلد بند
 میشود پس خون زیاده کناره های اعصاب مجتمع بماند و ازان اذیت پیدا میشود و گاهی که ام سبب حکم عام
 ظاهر نبود درین وقت گمان کرده میشود که از ضعف دماغ و خلل و عصب حکم پیدا شده اما سبب حکم عضو خاص
 پس بدانکه از جمله حکم های خاص عضو معده است و آن اکثر از پیدا شدن کرم صغیر در معای مستقیم و گاهی از بواسیر
 و گاهی از نواصیر معده و گاهی از ورم مزمن میوکس میمرن معده و گاهی از بند شدن جیض گاهی از خوردن طعام ردي و
 گاهی از حرارت فصل و گاهی از یادگشته کار کردن چنانکه حال زگرگان و مهران است و گاهی از مریض بودن ملت
 در از ازان ضعیف شدن هم حکم معده پیدا میشود و هم از آنجمله حکم خریطه انشین است و اسباب آنهم لعینه اسباب حکم
 معده میباشد و اکثر تولد کرم صغیر در معاسیب آن هم میباشد و هم از آنجمله حکم غلفه است که بر سر ذکر میباشد و این
 مرض کسانی را میشود که خسته نمیکند و سبب آن متعفن و فاسد شدن میوکس میمرن اندرون غلفه بود از نقصان
 داشتن آن پس از فساد آن حکم غلفه پیدا میشود و هم از آنجمله حکم دهن مجری بول است و آن اکثر عوارض است و
 اطفال را عارض میشود و از صفات داشتن مجری بول و هم هرگاه حجر در مثانه یا گرده بود این حکم خاص پیدا
 میشود و باجماع از اذیت میوکس میمرن گرده و مثانه و مجری بول این قسم حکم پیدا میشود و هم از آنجمله حکم اندرون فنج
 است که در وچینه پیدا میشود و آن اکثر عوارض قریبه العهد بدور جیض پیدا میشود و هم وقت اوائل حمل

تیم از ریشهای مهبی

و گاهی بعد از ولادت و گاهی از پیدایش کرم خورد و مساو گاهی از بواسیر المتعده و گاهی از وسیع شدن عروق فن و وسیع
 هم میشود با بجمه باید دوست که از نفس حکم بجز خارش قلیل دیگر تیر در جلد پیدا نمیشود لیکن چون بسبب خارش جلد را میخارند
 از خاریدن بر جلد سرخی ظاهر میشود بعد در آن سرخی بنور پیدا میشوند و چون بعد از بنور آنرا میخارند از خاریدن
 سرخی بنور شکسته قدری خون برآمده بر سرهای بنور خشک میگردد و از آن خشک نشسته صغیر المقدار حادث شده
 بعد خشکی ساقط میشود اما این علامات باید که حکم را مرض دیگر نه منتهی قنات است. ^{العلاج} علاج عام حکم عام
 آنست که اول سبب مرض را دریافت کنند اگر از فساد خون و آمیزش صفرا یا یوریا یا یورک است باشد مسهل
 دهند و در اسهال بول و عرق نوشانند تا خون صاف شود و اگر از بیضی یا فساد معده و اسهال باشد درین وقت هم
 مسهل دهند و ادویه قاطع حموضت معده و محلل یاع نوشانند و اگر از ضعف و کمزوری عصب باشد ادویه تقویه
 عصب مثل فاسفورک است یا زنگ فاسفاید یا سیربائی پو فاسفاید افلام یا ارشیش کیمیکل فوایدان نک ستر
 یا سم الفار و مرکبات آن خصوصاً لاکتر آرسنیک نوشانند که ازین دوادرین مرض فوائد کثیره حاصل میشود و در جلد
 اقسام حکم عام ادویه آرام دهنده به دماغ و عصب مثل فیون و مارفیا و مرکبات آنها یا بای دریت کلورل یا زباید یا
 یا اکسیراکت یا اکسیراکت بای سانس حسب مناسب نوشانند لیکن جایکه حکم بسبب آمیزش صفرا
 در خون بود آنجا زهر افیون را نه دهند که آن مانع خروج صفرا از جگر است و ایضا غلبه کنانیدن از آب نیگرم
 برای حکم عام مفید است اما باید که حرارت آب زیاده از نود درجه یا نود و پنج درجه بحساب امتحان ترمومتر نباشد
 و اگر درین آب ادویه که از قسم نمک و کمار اند یا میزند مفید تر بود مثلاً سهما که صاف دوسه اونس در نود آثار آب نیگرم
 حل کرده از آن غسل کنند یا سو دا کار بناس که از دو اونس تاده اونس بود در نود آثار آب نیگرم حل کرده از آن غسل کنند
 ایضا سه ساله سلفائیڈ پاش از دو اونس تا چهار اونس همراه آب نیگرم که بر وزن سابق بود حل کرده از آن غسل کنند یا
 میور یا نمک استیک اونس در نود آثار آب نیگرم حل کرده از آن غسل کنند یا ناستر میور یا نمک استیک اونس
 در نود آثار آب نیگرم حل کرده از آن غسل نمایند و باید دانست که هر جا حکم از آمیزش صفرا با خون بود در آن غسل کنند
 از آنیکه در آن ناستر میور یا نمک استیک محلول باشد زیاده نافع میشود زیرا که بذریعہ غسل جلد در خون داخل شده چون
 محلول گردد آن در جگر میروند از آن فایده زائد حاصل میشود و در حکم عام شایخ سوای علاج سابق این دو زیاده نافع
 میشود یا میور یا نمک استیک یا نمک لوت یک درام پوریکس یعنی سهما که صاف یک درام در گلاب قسم اعلی هشت اونس
 حل کرده بر بدن طلا سازند ایضا سهما که آب ساده یا المنا صغیر بر جلد طلا سازند ایضا آب لیموی کاغذی و آب ساده
 یا المنا صغیر یا هم آمیخته طلا سازند ایضا شیر منزه با داص تلخ باب ساده گرفته بر جلد بدن طلا سازند و در حکم عام
 لباس گرم مثل فلان زهر نازچ شده که از آن حکم زیاده میشود و در حکم خاص مقعد هم تقصیر سبب یا ناستر میور یا نمک استیک

اگر مصلحت باشد نظیر کواشیا یا رخنه یا تب کرم و تکلیف فرستادن از بیت انحراف در لایحه زرافه و در معارسات و اگر از این
 باشد علاج خاص آن نماند و اگر از ورم در منقعه باشد یک دو دانه بر محل در چسباند و از آب طبیعت پوست
 خشکانش بر منقعه بکشد و سازند همچنین اگر هر سبب که باشد علاجش نماند و اگر در هر جگه که باشد تمام مرض باقی ماند و درین
 وقت اول از آب گرم در معاحقه دهند تا معاصی منقعه شود بعد از آن فیون خاص و دونه گریب یا شکر او بسیار
 و در منقعه باب قلیل که از چهار دانه نام نایک او منقعه بود و حکم کرده بهر لایحه زرافه در معارسات این منقعه است و طلا کردن
 و آب ساده با لایحه صند درین قسم هم بر منقعه مفید بود و کاس سلوشتن با لایحه کوراش با شکر یا آب گرم طلا کردن
 بر منقعه نافع است اما اگر با حکم منقعه جلدیه منقعه هم شوق شده باشد استعمال سلوشتن مذکور غیر فایده خواهد بود زیرا که
 درین صورت از آن و روشید در محل منقعه و خلل در درمات پیدا خواهد شد و هم فیون خلل آب یا شکر او بسیار
 همراه آب ساده حکم کرده بر منقعه طلا کردن نافع است و گاهی پارچه نازک صاف در لایحه پنبه یا لایحه شکر یا لایحه
 تر کرده بر منقعه نهاده بپوشانند هم زیاده مفید میشود که از آن بسیار سبب میسر و دینه هر دو آرام حاصل میشود و ایضا با لایحه
 مرهم کراسوت یا مرهم کاربوکال بسیار نافع است و در حکم خراطیه انشین آنچه در حکم منقعه نوشته شده با استعمال آن
 و خاصه درین قسم حکم از طعم موین طلا کردن و شکر کپور و بنزد این زیاده مفید است و در حکم خلل از آب گرم طلا کردن
 صاف کردن و بعد از منقعه در شستن رنگ سفاس یا فیون خلل آب یا مرهم آمیخته بر محل حکم خلل طلا کردن
 نافع است و در حکم دهن مجری بول لایحه در دهن تران تا باطل بود اول محل مرض را از آب گرم بشویند و اگر لایحه با
 و یا لایحه شکر یا لایحه کپور همراه آب ساده که هشت حصه آن باشد آمیخته از آن دهن مجری را بشویند و هرگاه
 در اطفال باشد پس اگر سبب آن لوله مجری در شانه میباشد و علاجش تراش مجری بول بکین برای تکیه حکم و در کار بناس و دونه
 گریب همراه آن و اگر از دو دانه نام نایک او منقعه باشد مگر بنوشانید و مفید بود و هرگاه سوزش یا حکم مجری بول در دهن
 هم باشد همین دوا را بنوشانند و هرگاه دهن قسم حکم در عوارض با لایحه جوانان باشد یک دو دانه بر فرج قریب مجری
 بول چسباند و بعد از آن از آب پوست خشکانش بکشد سازند و اگر ازین هم حکم بر طرف نشود پارچه صاف و
 لایحه پنبه یا لایحه شکر یا فیون خلل آب که هر دو با لایحه صند باشد تر کرده بر محل مرض نهند و در حکم فرج مجری
 علاجش در امراض عنوان مذکور شده اما باز گفته میشود که درین جای هم ضرورت است که اول شخص سبب فراموشی من
 باز آن کوشش کنند اگر لایحه دفع باشد اما اگر سبب مثل مثل باشد درین وقت عصا بر بنوشانید و او را آرام
 دهند مثل لایحه شکر یا لایحه کپور یا شکرهای سانس که نظافت نمایند و اگر ترشی یا طوبت فلان منی در دهن زیاده بود آب
 آبلکه بهر لایحه زرافه در دهن رساند و اگر سبب کرم امعا یا بواسیر منقعه یا بواسیر فرج حکم بسیار شده باشد علاج
 عام آن نماند مثل اینکه از آب گرم ساده بشویند یا از آب گرم که شب بانی سه چهار گریب در آن حکم کرده باشد بشویند یا

در معارسات
 در منقعه
 در دهن
 در فرج
 در مجری
 در لایحه
 در شستن
 در بنوشانیدن
 در طلا کردن
 در چسباندن
 در سوزش
 در سوزش مجری
 در سوزش فرج
 در سوزش دهن
 در سوزش مجری
 در سوزش فرج
 در سوزش دهن

یا پیاس سلفانی از پشت گریز تا در آب میگرداند و اگر بگوید که از آن فرج را بشویند یا سودا کار نباشد دیگر گریز در آب گرم کردن
از آن نشویند و بعضی نیز چنین گفته اند که آسب را که زیاد کردیم باشد کیکن بقدریکه زن را بران صبر کردن ممکن بود و بدیهه
از او در جنبه رسانیدن بسیار مفید است و بهر ازان علامتش برای حکم فرج نیست لیکن باید دانست که در حال خلقت
در فرج از آب شد بر اجزای بیاض نیست زیرا که خوف پیدا شدن تشنج از ادیت این است و آن مستطیل است و اینها
تحت پوست مذکور گفته است که طلا کردن سلب تشنج با سیدراج از رم بای کلورائید که گرم باشد یا بدریه زرقه رسانیدن آن در
رم مفید است ایضا له پیاس سالی نامیده میشود گریز قوس رنگینی گرم دانه یک گریز در کول کریم یعنی موم غن که یک
اونش باشد حکم کرده بر محل حک طلا سازند و بعضی نیز چنین دیگر نوشته اند چون از جمله تدابیر درین قسم حکم فائدۀ ظاهر شود و هر ملوی
فرج در کش ران پلاستر از لاکر یعنی نهند تا آب پیدا شود ازین حکم مذکور ذائل میشود اما اگر کسی ملوی غرضی کورد و دیگر اعضا پرده بود
آن وقت داویت مناسب باشد درین وقت مقویات حسب حسب مناسب نوشتارند و از او دید موضوعیه شکر و حی طلس از
دود ترام تاجهار درهم و گلیم برین از نیم اونش تا یک اونش در گلاب قسم اعلی که شش اونش باشد حکم کرده بران طلا
سازند ایضا له کاربوک الیسفغیر رنگه از یک درهم تا دو درهم گلیم برین از یک اونش تا دو اونش در گلاب
قسم اعلی که شش اونش باشد با هم مخلوطه هر جا که حکم باشد بران طلا سازند ایضا له بای کلورائید یا سیدراج نرم
یک نیم گریز کلار قام لب قطره گلیم برین دو اونش در گلاب قسم اعلی که شش اونش باشد حکم کرده بر محل حک طلا
سازند ایضا له پیاس سالی نامیده میشود گریز کلار قام شش قطره گلیم برین یک درهم و اسلیم شش درهم همراه با هم
مخلوط کرده بر حکم هر عضو که باشد طلا سازند و این هر سه نسخ را که نوشته شده اند از قبیل علاج عام هر قسم حکم خاص
توان دانست فصل یازدهم در جنس موسوم به بالی پرثروفا بنوعی های هنوز خرد و سکون الف و کسر
بای ثناء تختانی و فتح بای موحدۀ فارسی و سکون رای هملۀ و حتم تایی ثناء فوقانی بندی و رای هملۀ و سکون واو
و کسر فا و فتح بای ثناء تختانی و سکون الف بمعنی جایجا غلیظ شدن جلد است و آن ماخوذ است از لفظ هائی که
بعضی زیادتى است و از ژرفی که بعضی حالت است و هر دو لغت گر یک اند و مراد از ان زیادۀ غلیظ شدن جلد است
و وجه تمیز بین جنس باین اهم آنست که درین غلط جلد کدام بسبب مرضی نمیشاید یعنی از قسم درم و سرطان
نبوده سیل آنها درین غلط بدریه خورده چمن دیده میشود بلکه فقط زیادتى مقدار جلد میباشد و سوای آن
دیگر تغییر از حال محبت در جلد نمیباشد و گاهی این غلط در طبقه بالای جلد و گاهی در طبقه زیرین آن که اصل جلد
است و گاهی در هر دو یافت میشود و آن بر شش قسم است قسم اول در شش بنت داو و سکون رای هملۀ و تایی ثناء فوقانی
بندی و سین هملۀ و لغت انگش است و در لغت لاژن و ژوکا فتح واو و ضم رای هملۀ و سکون واو و فتح کاف و سکون
الف نامند و لغت عربی الاول و بندی مسمه نامند و حقیقت این عرض آنست که آنچه در اصل جلد احباب اصناف

مردمان بعضی در میان کوه سرخ و اندر اوست

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل فی بیان احکام طلاق

استاذ آراء و تصدیق و تایید
محمد علی ابراهیم خانی

بصورت حلقه نری میباشند آنها را از کبیر المقار شده و با هم متصل گشته صورت ثلثی میباشند و چون بزرگتر خورده شدن
 آنرا به بنیند سرهای اجسام مذکور بر سر ثلثی اکثر مثل سرهای سوزن معلوم میشود و خصوصاً هرگاه بر دست باشد و چون که
 درین اجسام عروق صغیر شهریه هم برای تغذیه می آید لهذا چون ثلثی را از محل سر آن قطع کنند قدری خون از آن می آید
 و اگر وسط آن قطع کنند از آن زیاده خون بر می آید و اگر از قریب تیغ آن ببرند از آنهم زیاده خون بر می آید چه درین قسم
 حلقه عروق شهریه قطع میشوند لیکن این خون بزودی بر می آید که بخوبی از چشم معلوم نمیشود که جدا جدا از هر جسم بر می آید بلکه چنان
 محسوس میشود که گویا از جسم واحد بر می آید و درین جسم ثلثی چونکه ریشه عصب کم میباشد لهذا در آن حس کم بود و باز یادتی
 این اجسام مذکور اکثر طبقه بیرونی جلده هم غلیظ میشود و اکثر ثلثی آنها در شکل مدور یافته میشود و گاهی ثلثی کثیره قریب
 بر عضوی دیده میشود چنانکه یک دکتر صاحب نقل نموده خود نوشته اند که از گردن تا تمام دست ایستاده ثلثی کثیره خود
 دیده بودند و گاهی ثلثی پراکنده بزودی زایل میشود و گاهی زیاده مانده زایل گردد و گاهی تا مدت اندک مانده و اکثر بر دست
 یافته میشود و گاهی برگردن و گاهی بر جلد پیشانی و گاهی بر محل دیگر از بدن هم یافته میشود و این مرض اکثر جوانان و پیران را
 یا طفلان را که در اسبوع ثانی از عمر قدم نهاده باشند میشود و اما هرگاه در اطفال کم قوت و قامت برآورده باشند حادث شود
 اکثر خود زایل میگردد و اسباب سبب آن بخوبی واضح نشده جز این که استعداد مزاجی خاص میباشد و هم هرگاه استعداد مزاجی
 در بدن بود ثلثی زیاده پیدا میشود و اصلاح هرگاه اصل ثلثی قوی باشد از سر قراض آنرا از اصل آن ببرند و بالای
 آن بعد بریدن اصل کاشک نقره را بر آن نهند تا باز عود نکند و اگر تیغ ثلثی قدری غلیظ باشد از خطه ریشی یا سوتی یا از
 موئی که پائین تر از رسیدن غذا و ضعیف و خشک گشته خود بخود ساقط شود و این بنا بر آنست که اگر تیغ ثلثی غلیظ بود در
 قطع کردن آن بمقراض خون کثیر جاری میشود و با شوری این خون جذب میگردد و این هر دو تدبیر مجامع هستند اما علاج از
 از او پیش بدانکه قلم ایستیک ایستیک مثل برف میباشد بگیند و سر آنرا با یک کرده بر ثلثی نهند و زمانی سر قلم را بر آن
 بدارند تا بخوبی اثر آن در ثلثی نفوذ کند و آنرا بگیند و لیکن احتیاط این امر ضرورت است که دوا به جلد بدن نرسد و الا از آن
 زخم پیدا خواهد شد ایضاً اول قریب اصل ثلثی که هم در خون طلا سازند بیده کاشک مثل سر آن نهند تا بزودی ثلثی بگیند
 و ذاتی شده زایل گردد ایضاً اگر کرم ایستیک صد گرین در یک اونس آب ساده حل کرده سر قلم زجاجی را در آن غوطه
 بر ثلثی نهند و احتیاط نمایند ازین که دوا بر جلد بدن رسد و الا زخم پیدا خواهد کرد و اگر بعد از استعمال این ادویه و ساقط شدن
 ثلثی دوم در جلد پیدا شود بار دیگر آب ساده تر کرده بر ورم نهند تا ورم بر طرف شود ایضاً اگر کرم آرسنیک را بر ثلثی طلا کنند
 باعث سقوط آنست لیکن تاخیر ایام ساقط میشود ازین دوا بزودی زایل میگردد و هرگاه به بنیند ثلثی را بر بدن حادث
 میشود درین وقت نوشا نهند لا اگر آرسنیک از ثلثی مانع میشود و آنرا با الف و برنوشا نهند و لا اگر آرسنیک بر ثلثی طلا کنند
 فتنه کثرت قسم ثانی آن کانل است فتح کاف و سکون الف و سکون رای همه و نون و سین همه لغت انگش است و امرو بود

در قسم اولی ثانی در قشور آنها بحسب لون فرق دیده میشود و مثل اینکه بعضی قشور آن متلون و بعضی غیر متلون میباشد و نیز هرگاه اذیت
بجلد ظاهر شود و آن باصل جلد متبذیر میگردد و تا اینکه بسبب آن اصل جلد یک تو دیگر زهرانی در مس بر می محفوظ ماندند و هر چه پیشتر
پس در وقت آنکه ازین اذیت عروق صناع در ماسکست قدری خون از آن بر می آید از آن برین توی تازه که پیدا شده بوده
متلون از رنگ خون میباشد من بعد که ازین نرسد توی دیگر که بعد آن اصل جلد موافق دست خود پیدا کند از رنگ خون
میباشد من بعد هرگاه باز اذیت رسد و در آن حال توی ثالث پیدا کند و از آن قدری خون بر آید این تو هم متلون بل
و هم میباشد و در توی ثانی هیچ رنگ خون نباشد و لیکن در سخت کارش که قسم ثالث است این فرق اولان در قشور
لیونه آن میباشد زیرا که آن منتش باصل جلد نباشد که قشور آن از خون اصل جلد متلون نشود و اصل آن اول
سبب شدت مرض براد فح کشته باینکه موزه ملائم موافق یا باشد نه زیاد کسیر و نه منخیر باشد و پستانند که ازین تدریس
خود این مرض دفع میگردد و اگر ازین تدریس دفع نشود چیزی مثل قطعه چرم ساری که ملائم و وسیع بود و اندرون آن خالی
باشد بر محل مرض نهاده بر بند تا غلظت نکوراند و آن قطعه چرم مذکور را بر آید و از آنجا که مواضع کاک موزه و فح و فح اند و دیگر آنکه هرگاه
از قسم اول و خشک بود از سر کار و حک کنند یا از سر سوبان بمانند تا منبسط شده دفع گردد و اگر رطب باشد از صابون
و آب گرم یا از سودا و آب گرم یا از پیاس و آب گرم بشویند و هرگاه نرم شود از آن سر و یا از سر کار و حک سازند و
در قسم ثانی اول کارش را از جانب اطراف آن بزرگ سر کار و از لحم و جلد آهسته آهسته جدا سازند تا که اصل آن نمایان
نشود پس اصل مذکور را هم بهین روش از لحم جدا کرده از آن درون جلد بکشند و بیرون آرند لیکن درین حال احتیاط
یک امر ضروریست که وقت جدا کردن مجمل و تجاذب از جلد بر اطراف آن قدری غلظت و بازت باقی ماند تا اثر غلظت
اطراف رسد و باینکه هیچ آن بوده منفر نشود اما اگر سخی و در در زیر اطراف آن هم محسوس شود درین وقت اطراف آن را
هم که سخت اند با تمام از لحم و جلد جدا ساخته بر آید و بالای آن چرم ساری چند تا کرده بر بند تا اذیت غلظت
مرض نرسد و هرگاه در در محل تجاذب زیاد بود اکثر سبب آن مجتهدین قدری آب یاریم زیرین آن میباشد و هرگاه
خیخ را بکنند و چند قطره آب یاریم از اصل جلد سائل شود این درد خود را بر طرف میگرد و آنچه سرخی و ورم که بسبب اذیت
اصل جلد بوده آنهم بعد بر آوردن اصل مجمل دفع میشود و در قسم ثالث آن که سخت کارش است باینکه اول از آب گرم و صابون
شسته خوب صاف کنند بعد هر قدر که اپی در مس نرم و مخفف شده باشد آنرا از مقراض ببرند و خشک و پاک کرده
صاف بر آن نهاده دهند تا اثر غلظت اذیت اصل کاک بر آن رسد و هر روز از آب گرم و صابون شسته و بپوشانند
بر آن نهاده باشند و اگر ازین تدریس هم دفع نشود از مقراض بریده بعد قطع کردن قشور لیونه سخت کارش تا اثر سلسله و پاک کردن
در یک اونس آب حل کرده هر روز بعد شستن اپی در مس از قلم مو بین بر اصل جلد ملا کرده باشند و بعد آن بپوشانند
بر آن نهاده تا اثر اصل کاک بر محل زخم نرسد و قشور که قسم سوم کی از این بکسر کاف و سکون پای نشانه متخالی و دفع لام

در این کتاب
مجموعه کتب
مطبوعه
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
وزارت
فرهنگ و ارث
ملی

اما بعد آنهم فائده ظاهر نشده و مرض باز عود کرده و در غیر اصلی که ام علامت ضرورت نیست زیرا که در آن از دیتی نمیباشد و اگر قطع کنند باز عود خواهد کرد و وقت آنست که سیم چهارم از سگلی رود و باست که سگلی و سکون بین همه و کسکاف و لام و سکون پای شفاة تحتانی و ضمیم رای همه و سکون و او و فتح دال و محله بندی و سکون رای همه و فتح سیم و سکون الف و آن ما خود است از سگلی سگلی لغت لائن است یعنی و لغظ ذکر که آنهم لغظ لائن یعنی جلد است مراد از آن شی جلد است و آن از زیادتی مقدار بیشتر طبقه زیرین اصل جلد و غشای خانه دارد که زیور باست پیدا میشود و درین مرض قدری مواد دیتی باطن هم از اصل جلد و غشای خانه در رخت جمع میشود و از آن اول در جای از جلد بدن قدری غلط و صلابت پیدا میشود و چون روز بروز غشی جلد زیاده میشود تا اینکه از اثر غشای جمع نمیشود و در وقت آن زایل میگردد و مثل چرم یا بس سخت و خشک میگردد و قدری لون آنهم باطل بسوی صفرت میشود و ممکن است که این مرض در تمام جلد بدن حادث شود لیکن اکثر قفای عنق و گاهی بر رخصا پدید میشود و چون خراش و قندرت حرکت فاکتلی پیدا میشود و گاهی بر دور مفاصل هم پیدا میشود و درین وقت حرکت مفصل مذکور متعسر میگردد و چون بر صدر پیدا شود در انبساط صدر شوری راه یابد و گاهی بر تمام یک عضو مثل یک دست منبسط و گاهی متفرق پیدا میشود و گاهی بر عضوی خاص مثل زنده یا ساعد در جای از عرض آن مثل رفاة بر محل خاص پیدا میشود و السبب سبب آن هم خوبی و وضع نشده جز اینکه استعداده مزاج خاص سبب آن بوده باشد اما این مرض در سن طفلی میشود بلکه در جوانی حادث میشود و مرض جوانان است العلاج چون که مرض سبب مزاج بطور قطری پیدا میشود لهذا عسر العلاج است لیکن از نشانیدن او و پیچیدن نشان کین و تکیه اسفیل و غیره فائده حاصل میشود چه از آن تقویت عروق حاصل میشود و سبب آن آنچه مواد از عروق در غشای خانه دارد میریزد از انصاف باز ماند و اگر ایو دایس پلاس را همراه لاکر آر سگ و همد لائن استعمال است زیرا که از آن هم تقویت عروق حاصل میشود و هم آنچه در غشای خانه دارد بپخته باز عروق منجذب میشود و اگر لاکر آر سگ را همراه تکیه اسفیل نوشا نند بهتر است و برای تقویت دفع باشد و از او دیو وضعیة کلیسین یا واسلین یا که کام روغن شیرین بر جلد مالند تا جلد لین شود و از اویت صلابت کم گردد و سیم پنجم آن غائی بر نوا است و فتح فاد و سکون الف و کسکرای شفاة تحتانی و ضمیم بای موده و رای همه و سکون او و فتح سیم و سکون الف و آن لغظ لائن یعنی صلابت مدور است که آنرا چون مرگویند و آن بر جلد پیدا میشود و سبب قیاب آن اینست که غشای خانه و از آنها از اثر المقتد بر شده در جلد داخل میشود و سبب آن اصل جلد ازین جا فانی میگردد یا رفیق گشت باقی ماند و صورت آن مدور و الراس و طولی القامت و پنج آن دقیق میباشد پس ثانیاً اولیاً مقدار هندی رفیق دیده شده شود و مادام که این چهره صغیر مانده که کم کلفت از آن نمیشود و اما هرگاه مقدار آن زیاده گردد که از غشای آن تمام و کمال ضایع شود و اپی در مسامع نقصان رسد درین وقت بر سر آن اند تاثیر غشای آن زخم پیدا میشود و آنک در دوران حادث شود و بیم از آن جاری مانده و سیم آن کبیر و منتفخ گردد و بر زخم آن انگور پیدا شده قرصه ساعیه گردد و در

سیم پنجم آن غائی بر نوا است

و مشا به سلطان میشود و السبب سبب آن هم ظاهر نیست شاید از خصوصیت مزاجی باشد و العلاج هرگاه معصیه باشد از مقام
 عنقی آن از برابری آنرا به برنده و چونکه برای تقدیر آن شریانی هم در آن داخل میشود و لهذا بعد بریدن آن خون آن
 زیاده جاری میشود و لهذا بهتر است که بعد بریدن مجرای آن هم یک اسفیل طلا سازند یا از سر قلم کاشک فقره آنرا داغ کرده
 دهند و اگر کبیر المقدار باشد آنرا از رشته قوی که از عنقی فروخته و پیچیده است تا که از اندام و طریق غذا خشک گردد و از بسبب رشته
 چون زخم بر جلد پیدا شود و آن رفته رفته چون از بسبب زیاد میگردد و لهذا خود بخود از جلد جدا شده ساقط گردد و اگر
 بسیار کبیر بود و عنقی آن قلیط و ضعیف باشد که از بسبب آن رشته در جلد در رفته و پدید میآید و درین وقت بهتر است
 که جایگزین رشته منظر باشد آنجا از کار در جلد زخم پیدا کرده دهند تا جلد بالائی خود را از جلد منجم جدا شود و بعد
 بر مجرای زخم رشته را بر بندند با یکدیگر درین مرض سوای این تدبیر علاجی دیگر معصیه نمیشود زیرا که از علاج زخم در زخم
 آن قطع حاصل نمیشود همچنین از نوشیدن او و پیچیده که قطع نمیشود و آری اگر مریض ضعیف باشد درین وقت ادویه
 و اغذیه مقویه بخشد تا قوتش از این دفعه که فصل و از دهم در امر امن شعری چونکه در شرح جلد حقیقت
 شعر نوشته شده و لهذا اینجا بر ذکر اجزائی آن که بعد تکمیل عمل کیمیائی دیده میشود گفتا کرده میشود پس اولاً باید دانست
 که درین شعر نوشته جذب کردن غذای خود از خون است و بسبب آن غذا را از زیاده از البیون حاصل میکنند و آنچه غذا
 خود از خون میگرد و اولاً آنرا استحیل بسوی جلیین بسیار و جلیین بفتح جیم و کسر لام و تائی ثنایه فوقانی هندی و سکون یا
 ثنایه تحتانی و نون نام در طبیعت لزج است که بعد جوشیدن از یکدیگر چهار پایان در آب حاصل میشود و سیل شعر از جوی طوبت
 حاصل میگردد و دوم در آن روغن چمن و قهوه پخته میشود و اول روغن سیاه مائل برزدی دوم روغن سفید و این روغن بعد از
 از شعر عمل کیمیائی منجم میشود و این کیمیائی در آن فاسف افلاکیم و کار بویت افلاکیم پخته میشوند و بسبب آنهاد و با
 سختی دیده میشود و در آن زجاج که از ان شیشه بسیارند میباشند و از انهم در آن صلابت بود و قدری رنگ هم از آن
 عمل کیمیائی برمی آید که آن را فاکتوت الیسن و از آهن و کبریت که در آن هستند پیدا میشود و اما این بیان موی سیاه است
 اما موی اشقر و گندمی و سرخ پس بدانکه درین موی سیاه برنگ سرخ میباشد و کبریت در آن زیاده و آهن کم
 بود و کسانی که موی سرخ ایشان اصلی سفید میباشد در موی شان روغن سیاه نبود و روغن سفید زیاده میباشد و هم
 میکنند فاسف زیاده بود و سفید شدن موی در سن پیری سبب زیاده شدن فاسف افلاکیم بود و چون این را
 و انستی اکنون بدانکه امر امن شعر موافق متاخرین بر چمن و قهوه انداول بر موی الیس کبریا و سکون رای ممل و ضعیفین
 ممل و سکون و او و کسری ثنایه فوقانی هندی و سکون یا ثنایه تحتانی و کسری و سکون یا ثنایه تحتانی و سکون یا
 یعنی زیاده موی بر بدن و آن ما خود است از لفظ هر سو تا که تحت لاس است یعنی زیادتی شعر و آن بر دو قسم است یکی آنکه
 در جای که طبیعتی منبت شعر است مثل جلد سر و جلد رخسار و مثلاً موی زیاده شود و هم آنکه در جای که موی بر جلد غیر وین

فصل و از دهم در امر امن شعری

چون

مثل لاله گوش و غیره آنجا موها رویند و زیاد شوند ششم اولی سوزنی است بلفظ عام خوانند و قسم ثانی را بنویسند و سوزنی
یا پیری بنویسند یا مؤول نامند اما قسم اول پس بدانکه زیادتی موها در محل طبیعی و روئیدن موها بر دو صورت
میباشد یکی آنکه انبوه موها زیاد بود و دوم آنکه مقدار طول و عرض موها زیاد شود و بحسب تجربه آنچه دیده شده
از آن دانسته میشود که موها در اشخاص متعدد باطوار مختلفه میرویند مثلاً در کسی موهای سر زیاد و در بعضی
موهای ریش و شارب معدوم یا کم میباشند و در بعضی موهای ریش زیاد و موهای سر کم و در بعضی موها غلیظ
و پر انبوه و در بعضی آخر رقیق و با انبوه قلیل میباشند و در بعضی کثرت موهای ریش چندان میباشد که تا
قریب حلقه چشم بر رخساره موها بکثرت و غلظت میباشند و این اختلافات بسبب اختلاف مزاج طبیعی یک
میباشند بسبب امراض یا اسباب دیگر و گاهی بسبب امر غیر طبیعی موها زیاد پیدا میشوند چنانکه در بعضی
هرگاه در جریان حقیقت و تصور واقع شود یا در ازدواج زن جوان تا پیر شود و بسبب آن اعضای غافل
آن ناقص و رقیق و ضعیف شوند درین وقت هم موها در محل ریش و شارب آن پیدا میشوند و هم درین حال
ششم از بدن کم و پستان صغیر میشوند و در آواز زن مذکور قدری غلظتی آید و اندک مشا به بر جال در گذار
و رفتار میشود و همچنین در زنانی که بسن پاس رسیده اند گاهی با سیاب مذکوره بالا موها بمقام ریش و شارب
ایشان بر می آیند و گاهی در بعضی امراض مثل تب دق و سل موهای سر زیاد و طول میشوند یا یکسکه استخوانها
داشته باشند اکثر موهای صاحب آن دراز میباشند و گاهی از پیت جلد موها زیاد پیدا میشوند چنانچه بعد
ندان دوا ای آنکه انگیز جلد موها زیاد پیدا میشوند و اگر کسی صاحب بهادر نشسته اند که در بعضی پیش
که بسبب غسل کردن زیر آفتاب یا بخار جلد بدن آن موها بسیار پیدا شده بودند و در قسم ثانی آن اکثر در لون جلد
هم تغییر واقع میشود یعنی رنگ جلد که زیر موهاست سنگین میگردد و قدری غلظت هم در جلدی آید بسبب غلظت بدن
سرخ موها و گاهی در جلد جز از دیالون دیگر تغییر از حال صحت پیدا شد و هم موهای غلیظ بر آن رسته باشند و رنگ
این موهای غیر طبیعی اکثر سیاه باشد یا لولون میباشد زیرا که آنجا رنگ جلد هم شدید بود و چون این موها را
متف کرده به بینند غلظت مثل موی سر یا موی ریش و شارب پیدا شد و این قسم هم خلطی و قطری میباشد که اسباب
دیگر برای آن نه دیده شده العلام در قسم اول علامت ضرورت است جز اینکه اگر شعر بسیار طول بودند از
مقراض طول آنها را کرده دهند و اگر بر رخسار زیاد باشند از موسی پترا شد لیکن در آن ضرورت بعضی
استعمال دوا یا عمل جراحی دومی میشود و در قسم ثانی اگر در محل صغیر باشد آنرا بواسطه خطوط چین جلد که
بر رخساره است قطع کنند تا نشان قطع باقی نماند و اگر ماند کم ماند چه اگر در غیر موازات این خطوط قطع کنند
نشان زخم و قطع زیاد باقی نماند و اگر از سر کلپین گرفته نتفت نمانند اما بعد نتفت هم باز موها بسبب

بانی ماندن اصول خود را در غده های مولد شر بر وزن تو می کنند و بدستور سابق زیاد می شوند و اگر در وضعی زیاد از جلد
مویان زیاد پیدا شده باشند درین وقت اگر تراشیدن آنها از موی مناسب نبود از نهادن و ضا که درین دوای می سوم
به نوره آنها را خشک کرده اسقاط شعر نمایند قسم دوم آلو پیش یا فتح و مدالف و صنم لام و سکون و او و کسری و او
فارسی و سکون یای تخانی ثناء و کسرتین معجم و فتح یای ثناء تخانی و سکون الف فمد کثرت مویان است و از انهری
دارالشعب نامند و این گاهی عام و گاهی خاص در محل واحد می شود و گاهی بسبب مرض دیگر مویان می شود و درین وقت
از جمله اعراض صیبا شد و گاهی بسبب استعداد مزاج اصلی مویان می رویند و آن از قبیل مرض فطری خواهد بود و با جلد
آنهم چند قسم است اول اینکه مویان در اصل خود پیدا نشوند یا بعد مدت دراز از ولادت پیدا شوند دوم آنکه پیدا شوند
لیکن بعد تولد ضعیف شده اسقاط شوند و باز پیدا شوند یا بعد سقوط باز پیدا نشوند بسبب اینکه از کزوری پنج آن
از پیاقتن غذای خود ضایع و فانی گردد و بانی نماند سوم آنکه بسبب امراض دیگر مویان اسقاط شوند و فانی شوند
و الاصل شوند اما قسم اول پس آن گاهی در بعضی اطفال دیده می شود که تا دو سال در کدام جلدشان
مویان می رویند و بعد آن پیدا می شوند و در بعضی مویان دیده بر سر و بر محل شارب و ریش آن پیدا می شوند و آنرا
کوتیج نامند و اما قسم ثانی پس اکثر صورت اول آن بسبب فصول در اکثر اشخاص دیده می شود مثل اینکه مویان زیاد در
آخر فصل به شکل اسقاط می شوند بسبب اینکه وقوق ضعیف می شوند و بعد آن بازی می رویند و پنج مویان درین
سقوط باقی می ماند اما صورت ثانی آن پس در بعضی اشخاص بسبب کزوری آن یافته می شود و آن گاهی بر جلد راس
و گاهی بر محل ریش یا شارب ظاهر می شود و اول بر صورت مدور در جای قلیل می افتد و بعد آن منبسط و وسیع
می گردد و آنرا بلغت انگیزی آلو پیش یا آری آگنا نامند و بفارسی بالخره می گویند و در اینهم اصل شعر باقی می ماند
که بعد تقویت و علاج مویان می رویند اما صورت ثالثه قسم ثانی پس آن اکثر در رجال بر وسط راس یافته می شود
خصوصا و کسایک مویان شارب و ریش ایشان کثیر و پر انبوه باشند و این مرض اگر محقق بشاید است لیکن
گاهی در کسان کامل الشباب هم پیدا می شود و گفته اند که سبب اختصاص آن بر وسط راس که ریش نهم زیر جلد
می باشد زیرا که اینجا جلد راس قریب عظام است و اگر اینجا بسبب یار قلیل است ازین جهت هرگاه شحم کم می شود و بسبب
آن جلد راس متمد و دیگر دو از سختی و تمد و جلد عروق شعری که غذای اصول شعر اند برای تغذیه آنها می رسند
پس مویان اینجا اسقاط شده اصول آنها از نمایانی غذا فانی و ضایع می گردند اما قسم ثالث آن که از اطراف
دیگر مویان اسقاط می شوند پس از اقسام کثیره امراض مثل اکیس سیما و هم از جمله اقسام تنبیه و هم در بعضی امراض
و مویان مثل تشک هم مویان اسقاط می شوند و گاهی بعد مریات حاده مثل تشک فیور و تشک فیور و تشک فیور و تشک فیور
دیگر امراض حاده و هم در زمان ناکه بودن علیل و هم در سل و دوق و هم هرگاه در بعضی در کدام مرض زیاد می شود

و سکون الفه میگویند لیکن هرگاه سفیدی مو خلقی بود پس اکثر در محل خاص از جلد راس موها سفید میباشند و جلد سرخجام
سفید بود و اما آنچه بعد ولادت در غیرین پیری سفید میشوند و ران موهای سیاه و سفید هر دو با هم مجتمع میباشند
سفیدی مو که بعد ولادت میشود اکثر از موهای سر شروع میگردد و بعد موهای تارپ و ریش و بعد آن موهای
بدن سفید میشوند و سفیدی موهای سر اکثر از مقدم راس خصوصاً از محل صداع که پهلوی پیشانی است شروع
میشود و شیب در جال سر و در سنوان اکثر بطی بود و سفیدی موها از جانب رخ مو اکثر شروع میشود و تا سر
شعر بتدریج منتفی گردد و کسانیکه موی سرشان بسیار سیاه میباشند بزودی سفید میشوند و کسانیکه موی
شان اشقر یا خفیف اللون باشند شیب دران بطوی آید و اکثر سفیدی موها بتدریج زیاد میشود و گاهی دفعه
در دو سه روز یا از آن هم کمتر موهای سر یا ریش سفید میشوند السبب آنچه سفیدی مو خلقی و فطری بود سبب آن
ضعف قوت کم بودن چیزی که در بال جلد رنگ پیدا میکند یا نبودن آن مطلقاً میباشد و آنچه بعد ولادت سفید
سبب آن هم ضعف عصب میباشد که سبب آن قوت شعر و جلد کم میشود و رنگ که از آن موها سیاه میگردد کم میشود و این
سبب قریب فاعلی است اما از اسباب معینه آن پس استعداد و خانه ذاتی است خصوصاً در هر خانه آن که نفوس و روح مفال
زیاده میشود موهای ایشان زیاد سفید میشوند و در هر مرض حادث که از آن بدن ضعیف شود و محل دران زیاد واقع
شود مثل مرض آتشک که غیره هم موها سفید میشوند و هم هرگاه در بدن او جلع زیاد مانند خصوصاً وجع عصابه در آن
موها سفید میشوند و از بعضی امراض جلدیه مثل اقسام پینیا خصوصاً در محلی که زخم در جلد پیشتر شده بود و هم هرگاه
مرض خرازد سر زیاد شود موها زیاد سفید میشوند و از زیاد ماندن بر بعضی معده و پیداشدن ترشی در معده و هم
از غسل کردن آب بشو که دران نمک یاده بود موها سفید میشوند زیرا که از آن غلظت شرکم میگردد و هم در بلاد حاره
موها زیاد سفید میشوند زیرا که در آنها فاسفت افلاک زیاد پیدا میشود و هم از کیفیات نفسانی مثل غم و خوف
موها زیاد سفید میشوند خصوصاً که غم بطور فجأت و ناگهانی پیدا شود و هم هرگاه خیال چیزی زیاد ماند و جلد زیاد
گروه شود از آنهم استعداد و سفید شدن موها زیاد میگردد و آنچه سفیدی موها در سن پیری میشود سبب آن هم
ضعف و کمزوری عصب و بدن میباشد لیکن هرگاه در سن پیری موها سفید پیران ساقط شوند باز عود نمیکند چه درین
وقت اصول ایشان هم فانی میگردد و علاج ما و ام که سبب بقیض شعر یافته شود و قابل دفع باشد بدفع کردن
آن کوشش کنند مثلاً اگر کدام مرض جلدی مانع مثل پینیا یا مرض عصبی مثل نورالجبیا یا مرض دموی مثل آتشک
یا نفوس یا وجع عصابه یا بولعلا حبش بر داند و علاج عام آنست که دوائی مقوی مثل عین جگر یا بنوشانند و
چنان تدبیر کنند که خشکی موهای سفید دفع شود زیرا که خشکی در موهای سفید زیاد میباشد لهذا اکثر روغن های
شیرین مثل روغن کنجد که آنرا خسته بکرده باشند یا روغن نارگیل یا به جزیر بر موهای سر روزانه مالیده باشند و بر

ملکون شغرا و ویضایه مشهوره مجرب بر مویها ضار است و از آن خلط زینت رفع شود و فتک اکثر قسم چهارم
 سالی کوز زینت سین مملو و سکون الف و کسریای شفاة تحتانی و ضم کاف و سکون و او و کسریای مجلول
 و سکون ثانی است و معنی آن در بیان شینا سالی کوز زینت شده که بمعنی انجیر است و تسمیه مرض بان اینجا
 هم بهر نسبت که بشور خورد درین مرض مشابه بدان انجیر میباشد و درین مرض دانه های خرد در پنج موی سریش
 و شراب پیدا میشوند و آن بر دو قسم است یکی شینا سالی کوز که بسبب تخم نباتی مفت خور پیدا میشود و دوم
 آنکه در آن تخم نباتی نیست بلکه محض ورم صغیر اصول شهر است و اینجا مراد از سالی کوز زینت است و درین مرض
 پنج مویها و هم خانه اصول مویها که در آن پنج شعر میماند متورم میشوند و اول طبقه بیرونی اصل جلد متورم میشود و من بعد
 طبقه زیرین آن هم و گاهی تا غشای خانه در این ورم میرسد و اول قبل حدوث آن سرخی گردا اصل موی پیدا میشود و این
 انجا بشوره ظاهر گردد که سر آن سفید و پر از زخم میباشد و این بشور گاهی متفرق و جابجا بر سرش پیدا میشوند و گاهی در یکجا
 کثیره انبوه کرده یافته میشوند و چون مجتمع شده یکجا یافته شوند درین وقت ورم در جلد هم زیاده بود و این بشور هم روز بروز
 بکثیر المقدار میشوند و ریم از آنها جاری شده بعد آن خشک میشد بر آنها پیدا میشوند و بر صورت اکیس پیدا میشوند و اکثر این
 ورم از جلد تا غشای خانه دار میرسد و درین وقت اگر بشور متفرق بود و در هر یک از آنها صلابت و سختی مدور و متورم
 میشود و بسبب آن بشور صغیر کثیر معلوم میشود زیرا که درین وقت ورم ماده کثیر در غشای خانه دارد و بجمیع میگردد
 و از آن در وادیت زیاده پیدا میشود و هرگاه این بشور مجتمع باشد هر قدر جلد که زیر بشور و بر و آنها باشد متورم و غلیظ و
 بدور محسوس میگردد و با جمل مدارج این ورم طبیبان را ندگاهای بشور صغیر المقدار و متفرق و معدود و میباشد و گاهی
 زیاده و کثیر المقدار و کثیر العدد بود و گاهی خفیف الاعراض کرانیک و گاهی حاد قوی الاعراض که یعنی کثیر الاطوار
 میباشد السبب سبب قریب آن گاهی از اسباب خارجییه امرار موی که جو حاد بود و بدیهه میباشد که از گذر اندین آن
 بر جلد اذیت پیدا شده مثل شینا سالی کوز زینت میشود و گاهی که اسباب سبب ظاهر و خارجی نباشد بلکه از اسباب داخلیه
 پیدا میشود مثل زیاده نوشیدن شراب از عادت یا بدیهی طعام یا استعداد نفوس یا از محض کزوری خون یا از استعداد
 خناری میشود و العلل اگر ورم زیاده بود چون کثیر زیر جلد مجتمع باشد و خصوصاً هرگاه استعداد نفوس هم بود
 درین وقت سهل از ادویه نیکین مثل میگیشیا سلفاس یا سلیز بود و غیره بنوشانند و برای تسکین اذیت موم روغن یا موم
 افیونی یا موم لبنانی الیسیطیس بر آن طلا سازند و چون ورم کم شود ادویه مقبضه و طینه جلد طلا سازند و بهترین
 آنها این دو است صفت سلفاسد آف زنگ ده گرین اوکسائیڈ آف زنگ یکد رام شب یا فی خاکم که موم گلیسرین و طلا
 گلاب شش و نش یا هفت اولش ادویه با هم خوب حل کرده بر آن طلا سازند و چون ورم تراش شود و بعد از آن
 صلابت و سختی در جلد بسبب شدن مواد باقی ماند که از آن خوف عود مرض باشد درین وقت که اسامی موم را

بشور کافور
 و کافور

مرکبات سیاهیه بران نهادن مفیدست خصوصاً مرهم سیاه زرد رنگ که از ولایت ساخته می آید و اگر از انکوئینا نیست
یعنی مرهم با سیتراس ناسراس انکوئینا کونید بران ضیاد سازند و ایضا له بعد تصفیه جلد بر محل مرض لاکر پیا
از قلم موئین طلا سازند بعد آن مرهم سیاه مذکور بران نهند لیکن این علاج همان وقت جائزست که سواهی صلابت
دیگر اذیت در جلد نباشد و الا این علاج اذیت و درد زیاد خواهد شد و گاهی این صلابت باقی مانده جلد از ادویه
موضعی خارج زائل نمیشود بلکه بسوی نوشیدن ادویه محتاج میکنند پس درین وقت نوشتن این سیتراس با کورای
سی و دوم حصه یک گرین همراه کدم دوائی تلخ مثل نقوع قصب الزیره یا خبثین یا نقوع سار سا پر بلا یا نقوع ایتیموئین
همچنین و نون سلوش پنج پنج قطره روزانه دو بار بعد هر غذا نوشتن این نافعست و هرگاه که اتم کایت مرض و جلد
باقی نماند روغن جگرهای و پنجه اسفیل و کنین برای تقویت مرض نوشتن و اغذیه مقویه خوراند خصوصاً هرگاه استعدا مرض
خنزیری بوده باشد و ایضا از بعضی امراض شترانی که زرد بلایر کاست بکستری شناه فوقانی هستند و فتح رای مهمل
وسکون الف و کسریای شناه تحتانی و قسم کاف و سکون و او و کسریای هم اول سکون ثانی و کسریای مومعه و فتح
لام و سکون الف و کسریای شناه تحتانی و فتح کاف و سکون الف و این مرض در ملک روس و بلخستان و بلخ
بیشتر زیاده پیدا میشود و این مرض جایکه شتر بردن باشد ممکنست که پیدا شود و لیکن اکثر جلد بهر شیوه و کیفیت است
که اول ورم در جلد راس طلا میشود و از سر کرون جلد در زیاده میشود و اصول مویها غلیظ گردند و از این ورم جلد
و پنج مویها آب راج غلیظ میشوند بدو پیدا شده در جرم مویها نفوذ میکنند که بسبب آن مویها هم غلیظ شده یا هم
متصل و پیچیده شده مثل شتر و احد میشوند و چون این جمیع شتر را از مقراض تراشید از آن آب غلیظ بدو
پس پنده خارج و جاری میشود السبب بقیه آن تخم باقی است که در جلد داخل شده فساد پیدا میکند و سبب معین
بر آن ناصات ماندن جلد و هم خصوصیت بلد و قومی است علاجش آنست اول جمله مویهای سر را از مقراض
آهسته آهسته تراشند و بعد آن از آب گرم ساده یا از آب مطبوخ پوست خماش یا از گلاب و گلیسرین بکین نمایند
تا آرام و اذیت جلد حاصل شود یا لاکر پینبالی ایشیثس انکوئینا بران طلا سازند و ورم و درد کم شود پس هرگاه اگر
جلد کم شود درین وقت دوائی که در علاج یینا انسور الش نوشته شده آنرا با استعمال آرنه فکاکس
فصل سیزدهم در مرض اطفال و آن بر چند قسمست قسم اول او نیکیا بضم الف و سکون و او و کسرون و
سکون یای شناه تحتانی و کس کاف و فتح یای شناه تحتانی و سکون الف و معنی ورم جلد است که بر اصل کناره
یا در جلد زیر ناخن پیدا شود و آن را خودست از او نکشند که در لغت که یک معنی ناخنست و مراد از آن ورم
عضویست که از آن قطره پیدا میشود و در تشریح جلد بیان شد که شت و آنرا در لغت اگر نیزی میگویند یعنی مادر
ناخن می نامند چو مثل در پائل اری لیار برای ناخنست لهذا باین اسم نام کرده شده و آن عام است ازین که

فصل سیزدهم در مرض اطفال

برگزاره ناخن یا بر اصل ناخن ورم پیدا شود چه در همه این مواضع میسر گس یافته شده و گاهی تا گوشت انامل کر بر
گردد انفلکاست هم این ورم می رسد و بعد تو روم در آن ریم افتد و متغیر شده از آن زخم حادث میشود خواه بر سر ناخن یا از
پهلوی آن پس ازین زخم ریم جاری میشود بعد بر این زخم انگور یعنی جگر گوشت پیدا گشته از آن ریم رقیق بد بو
جاری میماند و گاهی بسبب پیداشدن این ریم ناخن از جلد که مادر انگشت جدا گشته خشک میشود خصوصاً اگر
این مرض بر اصل ناخن بوده باشد چه درین وقت تمام ناخن از جلد جدا شده میسرزد و اگر بر اصل نباشد بعض
ظفر خراب و خشک شده از جلد جدا میشود و این حال او نیکیای خالص است اما هرگاه این ورم تا غشای استخوان
یا نفس استخوان رسد درین وقت درده ورم زیاد میشود و تا مدت دراز میماند و درین وقت از او نیکیا انگشتان
و شمش میگویند السبب اکثر سبب آن رسیدن ضرب یا خلیج نخی حادث مثل سوزن و خار میباشد و گاهی جلد که
بالای ناخن است مستور ورم و ریشته ریشته میگردد و از هر سبب که باشد چون آنرا بار بار می کنند از آن ورم تا بخ
ناخن می رسد و گاهی از غم گرفتگی یا هم این مرض پیدا میشود و آن اکثر نیز انگشت پاپیلا میشود و گاهی از پیداشدن
اکیس بر اصل انفلکاست هم این مرض پیدا میشود و گاهی در حالت موجود بودن خنثی و ورم در اصل و بر کتف و چنان
پیدا شده این مرض حادث گردد و سبب آن آنچه که گزید ناخن بود مستور ورم میشود و چنان ورم شدت میکند که
سبب آن ناخن در ورم فرو رفته معلوم میشود و هم در حالت موجود بودن آفتاب این مرض پیدا میشود و سبب
ظاهر برای قسم خاص آن او نیکیا انگشت ثابت نشده جز اینکه صاحب آن روی الیوم میباشد و همیشه در
مراجش گرمی زیاده یافته میشود و اکثر این قسم در انگشت پا حادث میشود و درین قسم مرض ازیت زیاده میباشد
و همراه این زخم استخوان نیز انگشت هم غلیظ میگردد و بعد مدت دراز به شکل صحت میشود و العالاج اول از السبب
فرمانید مثلاً اگر سبب رسیدن ضرب بود و ورم و گرمی بر سر استخوان یافته شود پارچه در گلو انداخته دست را در
بخوی دارند که سرمای انگشتان دست بسوی راس بلند باشند تا در آن خون کم رسد و انامل بار ام مانند چاق
نازک بر محل ضرب بسته آب سرد یا لاکر پنبای اسپیش فرالوت بر آن بار بار بزنند تا تازند و اگر سبب رسیدن
ضرب خون از جلد خارج شده زیر ناخن مجتمع باشد ناخن را از سر کارد حک کرده رقیق سازند تا اثر غم ناخن قلیل
شود و هم بذریعه همین حک ظفره در ناخن جاییکه خون مجتمع دیده شود نقبه کرده دهند تا خون از آن خارج شده
آرام حاصل شود همچنین هرگاه از خلیج سوزن یا خار در انگشت زیر ناخن و از باقی ماندن آن در جلد تحت ظفره
این مرض پیدا شده باشد درین وقت هم آهسته آهسته ناخن را حک کرده کشاده سوزن و خار را از آن خون
آرامد و چون ریم زیر ناخن مجتمع شده باشد درین وقت هم از حک کردن ناخن تا رقیق شود فایده حاصل میشود
زیرا که تا فیتر غم آن کم میگردد و از پیداکردن نقبه در ناخن بذریعه حک کردن آن این ریم مجتمع بسبب علت خارج

میشود و هرگاه ناخن از جلد جدا شده و قریب سقوط بود و از تخم کتان یا دانه پنجه و ملین دیگر کردن مفید میباشد
که از آن پس ناخن از جلد جدا شده و ساقط میگردد و بعد ساقط شدن ناخن مرهم اوکسائیڈ آف زنگ که در آن کبر
پنجه و این هم باشد بر زخم نهند و اگر از اویت غمزدن کشش و موزنه باشد تبدیل بوزنه ضرورت اگر این تدبیر کافی نشود و ناخن
باب مکرر از قلم بکشد و در هر روز مرهم طلا سازند و اگر این هم در دم دفع نکرد و بعد طلا کردن کاسک نقره محلول باب پنجم
در میان ناخن و لحم آنکه حسب تناسب نهند تا ناخن یا لحم کافی نشود و در آن در نباید و اگر درم بر انگشت باز یاده باشد
حرکت رفتار ترک کرده پانچ علیل را بار ام برداشته دارند و تدبیر دفع کردن ورم نمایند و چون که تقصیر و بدبوئی کیم
این ورم زیاد میباشد ابتدا پارچه صاف و سلفون کلورائیڈ افلام تر کرده پنجم نهند بعد آن مرهم اوکسائیڈ آف زنگ
نکودر بر آن نهادن مفید میباشد و آنچه بسبب یکس میامیشود در آن علاج اکین سیاناید و هم در پنجم مرهم اوکسائیڈ آف زنگ
نکودر نهادن نافع است و آنچه بسبب خناری میشود در آن اول علاج مایع ورم مثل لبستن پارچه در آب سرد و یا در
الیکتریک یا ایستیکس و آلکوت یا در آب افیون تر کرده باشد مفید است و هرگاه قریب پختن رسد ضماد
منفج گرم کرده یا پارچه باب گرم تر کرده بر آن بستن نافع است و روغن جگر ماهی و پنجه اسفیل و کینین درین قسم نوشانیدن
ضرورت و آنچه بسبب آتشک بود در آن پارچه صاف و سلفون کلورائیڈ افلام تر کرده و آن که از کیلول آتک میسازند تر کرده
بر آن نهند و هم مرهم سیاه بر آن نهند و بای کلورائیڈ یا سیڈ راج از هم همراه دوائ تلخ نوشانیدن بحسبین
ایو و ایو پیا سیسم یا تقو ع عشب نوشانیدن نافع است و آنچه قسم دشمن جان انسان است و از فساد خون میشود
در آن مسهل خفیف دهند و او دیر دره نوشانند تا خون صاف شود بعد تصفیه و تقویت خاص جگر بنوشانیدن
تا شریک یا کاک ایسڈ و آلکوت نمایند و آنچه برای تقویت تنگ اسفیل و کینین نوشانند و از او دیر موضعی حاجت
نهند مثلاً اگر ورم زیاد بود آب سرد بر آن برابر بچکانند و گاهی از آن فایده نمیشود درین صورت دوائ گرم
مثل ضماد او پنجه مار که در آن افیون ضرور باشد بر عضو نهند و چونکه درین قسم مرهم بسیار بدبو خارج میشود
اندا برای دفع کردن عفونت روغن کاربوک ایسڈ و آلکوت یا آب کاربوک ایسڈ و آلکوت یا سلفون کلورائیڈ افلام
کلورائیڈ افلام یا سلفون کلورائیڈ آف زنگ بر آن ریخته و نهند و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید پس ناخن را قطع نمایند و
برای آن کلا رغام بویانیده مرغیض امیوش سازند پس قلع ناخن بمل آرند و طریق قلع نیست که اول سر کقطع
مقراض الا جانمی که پهن میباشد از جانب سر ناخن در وسط آن زیر ناخن داخل کرده تا پنج آن رسانند بعد مقراض
راست کرده ناخن را از وسط آن قطع کرده دهند تا دو قطعه شود پس بزودی از سر کلین یک یک قطعه ناخن
نکودر را گرفته بزود بکشند تا بزودی از جلد جدا شود بعد آن آب سرد بر آن ریزند تا خون بند شود بعد از نهادن
پنجه یا از طلا کردن کاسک نقره محلول باب ورم آن کم میشود من بعد مرهم اوکسائیڈ آف زنگ موصوف بر آن

[illegible]

ازبکستان

و غیره نوشتارند از غذای معده خوراند و آنچه از آشکاب پیدا شده باشد در آن ایوژا میزدند چنانچه با القویع عصبه نوشتارند و هم
 در عین جگر بای با شیره تازه نوشتارند فصل چهارم در لیسری کسره لام و سکون بای موحده فارسی و کسره زای مصله
 و سینه مصله و سکون بای شانه تختالی و آنرا المیفن نامند و ترکیب او نرم کسره الف و سکون بای شانه تختالی و کسره لام و فا
 و سکون نون و فتح تایی شانه فوقانی هندی و سکون الف و کسره هزه و زای میجر اول و سکون زای میجر ثانی و کسره کان
 فارسی و رای مصله و سکون بای شانه تختالی و کان و ضم الف و سکون و او و فتح رای مصله و سکون میجر هم نامند و آن
 ماخوذست از المیفن است که لفظ لاتین معنی فیل است و از المیفن آنش که در ترکیب لغت انگریزی مصنف الیست و مراد
 از آن مرضی است که آنرا ابل گر یک دار الفیل یا فیل میگویند لیکن این تشبیه حقیقی نیست زیرا که دار الفیل حقیقی است
 که در آن پای بسیار در غلظت و زیادتی مقدار مثل پای فیل میشود و بواسطه این در جلد اول امراض خاصه در امراض ظریفه
 که بشت اما چون که درین مرض هم جلد دست و پا غلظت و خشن مثل جلد فیل میشود لهذا ابل گر یک آنرا بادی مشابهت باین هم
 میگویند و ساخته اند از ابهری جذام و دار الاسد میگویند و چه تشبیه در کتب عربیه مسطور است من شاء قلید یخملها بالجل
 این مرض هم از امراض مزمنه است که بطور آن بزرگ جلد میشود و لهذا در امراض جلدیه نوشته میشود و درین مرض ماده رویش
 خاص که مشابه به فایرن ناقص یا ایلیمون روی باشد از عروق برآمده و رویشهای اعضای بدن میریزد خواه در ریشههای
 جلد یا در ریشههای عصبانیه یا در ریشههای عظام یا در ریشههای اعصاب یا در ریشههای کبد یا جگر در ریشه عروق از اعضا
 ظاهر یا یا طنه بدن که ریزد و اکثر در ابتدای مرض ماده مذکور در ریشه یک عضو میریزد و چون مستحکم و قوی گردد در ریشه
 اعضای دیگر هم میریزد تا آنیکه در جملہ اعضای بدن ریخته تمام میشود و چون این ماده در ریشه که از اعضا میریزد بسبب آن
 عضو مذکور اگر ماده قلیل است جذب میشود و اگر زیاد باشد و از ریختن آن راه رسیدن غذای عضو مذکور مسدود شود
 این عضو میمیرد و یا از انقباض این ماده در آن ورم کشید پیدا میشود و از آن عضو مذکور مرده شود و بعد مردن در آن خیم
 پیدا شود و از آن از عضو صحیح جدا میگردد چنانکه در مار قبی کشیدن میشود و باینش در انجام او رام مذکور شد و این مرض
 بر دو قسم است یکی انستیک لفتح الف و کسره نون و سکون سینه مصله و کسره تایی مثله و تایی مثله فوقانی هندی
 و سکون کاف یعنی جذامی که در آن حس قلیل یا معدوم میشود و درین قسم اول انقباض مواد در ریشه اعصاب
 میشود و لهذا در تشریح بعد الموت درین قسم اکثر دیده میشود که مواد مذکور گاهی در غشای پای میسر که در سر و بالا
 نخاع است یافته میشود و گاهی بر غلاف اعصاب و گاهی در میان ریشههای اعصاب که در غلاف آن هستند
 طول و گاهی بر کنارههای ریشههای عصب جاییکه در جلد بدن منتهی شده اند یافته میشود و بسبب آن باطلی
 که طبقه بالای اصل جلست و در آن ریشههای اعصابی که از صنایع میشود و طبقه زیرین اصل جلست که در آن حس
 نیست باقی میماند و بهر سبب حس درین قسم قلیل یا معدوم میشود و قسم دوم آن چه که در ریشه عصب فارسی

وسکون و او قوی بای سوخته و سکون رای همگی و کسر کاف و ضم بای نشانه سختانی و سکون و او قوی کلام و سکون را که
مسلک است و درین قسم اول مواد مذکور در ریشه های طبقه بالای جلد میسرند که بسبب آن در جلد غلظت و خشونت یعنی انقباض
در ارتقاع و انقباض پیدا میشود و چونکه درین قسم مواد در اجزای جلد میسرند ازین سبب سختی در جلد مشابه سختی چوب کل و
میشود و هرگاه این سختی را می بینید مثل صلابت اصل چوب کل در آن سختی محسوس میشود اما علامات قسم اول پس بدانکه
در ابتدای این قسم جدام که در آن قویتر بحسب صورت در جلد منبسط باشد لیکن جابجا در جلد حس لمس کم میشود و همچنین اگر حرکت
بر صورت خارجی هم ناقص میشود و گاهی قبل از نقصان حس جلد در جلد بدن بانی پراستیز یا یعنی تشوش حس پیدا میشود
و بسبب آن جابجا در جلد پاره می افتد که سوزنی یا خار میخورد و هم درین حال مرعش شکایت میکند که در حکم دست و پا نشود
در وقت در مقابل محسوس میشود و غالباً سیستر است که چون ماده مذکور در پاپیل اری لیا رقیق میسرند و برکناره های
ریشه های عصبی اثر از آن میسرند این حالت پیدا گردد لیکن هرگاه زیاده منقبض شود که بسبب کثرت آن غذا بر ریشه ها
می رسد و از نایابی غذا آنها فانی و منقبض شوند درین وقت نقصان یا بطلان حس پیدا میشود و من بعد جابجا
اول بانی پراستیز یافته بود آنجا بر جلد قوی سرخی و درم پیدا میشود و بعد زوال حرمت جلد لون جلد آنجا قوی را لیبی که
میگردد و بعد آن چون با آب پخته آب پخته منفر می شود و بعد آنجا خشک شده زائل گردد پس در اینجا جلد خشکی و خشک ریشه
رقیق مثل پراستیز پیدا میشود و هم جلد آنجا خشک شدن آبله رقیق معلوم میشود و آنچه که در آن بود و منقبض میشود و این آبله
تا مدت دراز بروز میکند و منفر شده صحیح گردد و باز بروز کند و صحیح میشود و خصوصاً در نامل دست و پا و ازین بروز و انفجار مکرر
آبله های مذکور در صورت نامل متغیر از حال صحت گردد مثلاً منقبض شده منفر و معوج مثل سنج میلان میشوند و حرکت منفاصل نامل
بند میگردد و گاهی انگشتان بسبب منقبض شدن بسیار ضعیف شده تا عظام میسرند یعنی نشانی از نامل قریب بفصل استخوان
مشاهده ماندا مانا خنجر بر مقدار طبیعی خود میباشند و گاهی بعد بر فراز آبله مذکور استخوان نامل منقبض میشوند بلکه بعد آبله هم پیدا
میشود و این هم روز بروز کم را میخورند تا اینکه تمام لحم خورده شود و استخوان منفاصل جدا شده میسرند و تا منفاصل نامل دست جلد عظام
میسرند و گاهی بعد پیدا شدن آبله آنچه هم افتاده بود آن تا یک مفصل انجا رسیده خشک و صحیح میگردد و بعد چندی روز آبله دیگر
پیدا میشود و از آن زخم دیگر حادث شده باز صحیح گردد و باز آبله پیدا میشود و زخم حادث گردد تا اینکه تدریجاً نازلند دست یا تا سر
مفصل استخوان کعب که در پاست جلد عظام دست و قدم میسرند چون مرض تا این حد رسد یعنی فرو میرود و عظامش میسرند
و تدریجاً بسبب پیدا شدن لحم که درین وقت حالت فانی و میسرند پس پراستیز میسرند و سفید میگردد و در آن از سخت صوت پیدا
میشود و اعصاب حواس ظاهره را هم نقصان میسرند که از آن ویدن و شنیدن و چشیدن و ذوقات و لذت و غیره مشغول
ند پس طوایف هم بختی و چنانچه در تشریح بعد الموت در بعضی قسم که تا این حال رسیده بهیچ وجه او مذکور گاهی
جذبت اعصاب حواس مذکور در دماغ و گاهی در طول جسم اعصاب مذکور در گاهی بر منتهای اعصاب مذکور یافته میشود

چون

و هم درین حال موی سر و ریش با قله می شود و کثرت و کمتری روز بروز زیاد شده و پس از آن شروع میشود و آهسته آهسته
 گردد و ضعف نهاده شود و عیال بدین مثل نشسته یا در بدن باقی میماند و درین وقت یا از زیادتی ضعف یا از اسهال
 یا از جیش یا از ایری سپس مریض هلاک میشود اما علامات ششم و هفتم پس اول در مزاج طلیل حرارت متناهی بجزارت
 سختی پیدا میشود و همچنین در اعضا متناهی بر روی ما نیز هم محسوس گردد و طبیعت از حال صحت متغیر میشود مثل آنکه مریض
 همیشه ضعف را در خودی یا بدو بسبب آن قدرت را بکدام مشقت ندارد و هم ضعیف و لغتگی پیدا میشود و گاه گاه تب
 هم می آید و این وقتی است که ماده در جلد نیز در زیر پاپل اری لیا و از اذیت آن اجتماع خون شود پس از اذیت آن
 تب می آید و از آن جا بجا قدری سرخی بر جلد بدن حادث میشود و بعد ظهور این حرارت آنچه بخاک که پیشتر بوده زایل میشود
 زیرا که از بر آمدن خون بسوی جلد اجتماع خون که زیر پاپل اری لیا بوده کم میگردد و بر محل سرخی جلد باقی بر استیاز پیدا میشود
 از منقرض شدن ریشه های عصب حس که در جلد اند پس بعد چند روز این سرخی هم زایل شده مرض خفیف گردد من بعد چون
 باز مواد زیر جلد ریزد و مرض زیاد میشود و محکم گردد و باز جوش پیدا شود و بعد آن سرخی در جلد حادث گردد و تب زایل شود لیکن
 اکنون درین سرخی غلیظ جلد هم پیدا میشود و مادام که سرخی در جلد است مریض احساس سبب غلیظ شدن سرخار یا سوزن
 هم درینجا میکند و بعد آن سرخی مائل بسایه گردد و بعد آن رنگ مذکور از جلد زایل میشود و درین وقت قلت حس در آنجا
 پیدا شده و گاهی نواز زیاد میشود و جایکه رنگ سرخ در جلد بود آنجا سبب بیهوشی در جلد دیده میشود و چون نوبت با پنج بار
 حس بس مائل میشود بسبب فانی و ضایع شدن پاپل اری لیا که در نخست زیر که هرگاه این مواد روی در جلد زایل میماند
 میریزد از اذیت آن اجتماع خون در آن پیدا میشود و بسبب آن هر جا که اجتماع خون است سرخ شاهد میشود من بعد چون
 این مواد از رسیدن غذا به پاپل اری لیا مانع میشود از نشا قیون غذا طبقه جلد که موسوم به پاپل اری لیا است خشک
 فانی و منجذب میگردد و مادام که قدری هم از پاپل اری لیا خشک شده باقی ماند آنجا سبب بیهوشی در جلد دیده میشود و پاپل اری لیا ریزد
 میشود و هرگاه طبقه مذکور ازینجا بالتمام منجذب نشود سفیدی رنگ این ماده خبیثه معلوم میشود و حس باطل گردد
 زیرا که ذی حس پاپل اری لیا بود و آن معدوم شد و هم در اینجا بسبب ضایع شدن طبقه اولی از پاپل اری لیا بسبب
 رقیق ظاهر میشود و هم جایکه حرارت بر جلد بوده و از آن سختی پیدا میشود و این صلابت گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی
 بقدر بیتیته کبوتر میباشند و اگر چه حدوث این صلابت درین قسم در جلد جلد بدن ممکن است لیکن زیاد در جلد
 و زیر جلد دستها دیده میشود و هم درین وقت که بر روی غلیظ سختی جابجا پیدا میشود در آنف هم زخم حادث شود و بینی
 فرو میرود و جلد پشیمانی هم غلیظ میگردد و در حشمان غلیظ سرخی و استداره ظاهر شود و از اجتماع این علامات روی بیمار
 متناهی باروی شیر میگردد و اندک آنرا به داء الاسه درین وقت تعبیر میکنند و هم درین وقت سرهای انامل غلیظ و عین
 میشوند و ناخنهای هم غلیظ گردد و در لیکن به نسبت زیادتی عرض سرهای انامل انطفاد میسر دیده میشوند و چون تا این مرض

میرسد بر مفاصل انگشتان حلقی پیدایشه شق گردد و از آن زخمها بر انگشتان پیدایشه آب بیدارد از آنها جاری گردد و این زخم
اکثر چون بار اول پیدایشه و صبح میگرد و در بصریت باز نمود میکند لیکن اینک به نسبت سابق غلیظ میباشند و شکل انگشتان
بر خلاف شکل صحت میشود یعنی در آنها کمی و غلظت پیدا میشود و از زخم حادث شده ساقط میشوند و گاهی هر دو قسم جدا نمیشوند و انگشتان
درست یافته میشوند پس هر انگشت که در آن قسم اول بود آن صغیر و منجذب میشود و هر که در آن قسم ثانی باشد زخمی شد
ساقط میگردد و اینها درین وقت در میوکس میسیر نمیشود و چشم و دهان و قصبه ریه و شش این ورم چوبگی که
باختی میباشند پیدایشه زخمها در این اعضا حادث میشوند مثلاً از بینی خون و آب جاری میگردد و در سرفه هم خون در میم
از زخم قصبه و ریه می آید و تشریح بعد الموت چوبگی در ریه هم دیده میشود و انجام این قسم هم اینست که مریض پا از شدت
ضعف یا از اسهال چوبش یا از زخم ریه یا از ایری سپس هلاک میشود و السبب حقیقی آن تا حال ثابت نشده
اما چونکه پیشتر این مرض در ولایت انگلستان زیاد بوده و اکنون آنجا نمیشود لیکن از وقتیکه این مرض در اینجا
کم شده مرض انگشتک زیاد میشود و ازین بعضی کاملین متاخرین را گمان قوی آست که این مرض و انگشتک از
جنس واحدند و این مرض چند بار شدت میکند و باز کم میشود تا آنکه مستحکم شود و آن زمان بر حال واحد باقی میماند
و نام این مرض از قدیم الایام معدود و در امراض متعدیه بوده لیکن بالفعل در تجربه ولایت چنان ثابت شده که این مرض از
کمی بدیگری مؤثر نمیشود الا در خاندان مریض البته مدت میماند و بعد چند پشت هم ظاهر میشود و در مردان به نسبت زنان
زیاده میشود و همچنین در اطفال کم میشود و از بعد بست و پنج سال تا چهل سال زیاده حادث میگردد و هم در مکانها
سواصل بحر اسود زیاده پیدا میشود و العلاج در ابتدای مرض هرگاه حرارت زیاده یابد باشد اول سهل ازاد و سپس
که کمین باشد مثل سلفیت آن میگذشت و غیره دهند و تا بقای حقیقی فاصله یک یک و دو روز سهل ازین دو پیه
نوشانیده باشد تا خون صاف شده حقیقی دفع گردد و بعد زوال حقیقی تا شکر میور یا کلسایسد و انکوت از پانزده تا بیست
قطره همراه نفوس جنشین چهار پنج بار در بست و چهار ساعت روز و شب بنوشانند تا تبدیل مزاج کنند و از آن جگر و
گرده و غیره اعصابی باطنه کار خود با به جودت دهند یا عوض آن تا شکر ریسید و شکر انگ یعنی قوی یکدیگر را م و آب
ساده که از بست او نس تا سی او نس باشد حل کرده در بست و چهار ساعت جمله این مقدار دوا را بنوشانند و چون یک
ماه بنوشیدن این دوا بگذرد و وحدت مرض کم شود سم الفار یا لایک آر سنک ایس بنوشانند و عمده طریق استعمال آن
درین مرض آنست که در میان خوردن غذا هرگاه نصف مقدار غذا خورده شود یک یک قطره لاکر آر سنک بر یک یک
لقمه نان ماکول انداخته خوب مالیده بخورند تا بخوبی در غذا آمیزد و بعد از آنیت ترسانیده در خون آیند و اول از قطره
شروع کرده تا یک هفته بر این مقدار اکتفا کنند و بعد یک هفته یک یک قطره هر روز اضافه نمایند تا که تا ده قطره رسانند
و بعد یک یک قطره کم کرده تا سه قطره آرند و باز بتدریب بسطوبه غیر آید و موافق همین ترتیب بنوشانیده باشند تا که

طریق استعمال لاکر آر سنک در بیماری

سم الفار تاثير ذراتی تسمى خود را پيدا کند و از آن در مدده يا اسهال معدی يا اذيت ششانه يا سحرخی چشم ظاهر شود درين وقت
اين دوا را ترک کنند و بعد زوال شکايت مذکور با بر ترتيب موصوف دواي مذکور را بنوشانند تا که مرض دفع شود و اگر درست
و با سبب انفاز ريشه های اعصاب زير ماده جذام اذيت عصباني پيدا شود برای تقويت پل فاسفورس بعد غذا بنوشانند
و اگر برآمدگی بر رخسار و ابرو و سحرخی زياده بود و کليو بلا دوا بر آن طلا سازند و هم اوکساليڈ آف زنک بر اين ورم خفا و ملو
ليکن هرگاه اين مرض منخاشده بعد انحطاط باز شدت کند و آثار حدت و ازدياد حرارت و ورم و سحرخی جلد ظاهر شوند
باز آنچه علاج برای جذام مبتدی پيشتر نوشته شده آنرا با استعمال آورده بعد کسر حدت باز سم الفار و مرکبات آنرا بنوشانند
و در قسم ثانی آن هرگاه بينند که سحرخی در جلد زياده پيدا ميشود آن زمان حوض سم الفار يا لاکر آرنگ ايليس ڈونوون سلوشن
همراه نقوع عثبه يا نقوع انتمول بنوشانند و روغن جگرهای در هر دو قسم جذام اکلاً نافع است چه در قسم اول تقويت ميکند
و در قسم ثانی چوب کل را رفع ميکند و اگر در قسم ثانی نوشانيدن ڈونوون سلوشن موافق مزاج مريض نياد ياد ياد ياد ياد ياد ياد
يکدم نقوع دواي قلخ مثل نقوع قصب الزريره يا جشيشن همراه روغن جگرهای بنوشانند و هرگاه در اعضا درين مرض
زياده باشد ياد
از عروق ريشه های اعضا ريشه بترنجب شدن آن اعانت دهد و هرگاه سحرخی يا غلظ و ورم جلد در هر دو قسم آن پديد شود
اوکساليڈ آف زنک بکيژرام همراه گليسرين که مکاپ اونس باشد حل کرده بر آن طلا سازند و هرگاه بعد زوال حرارت
و غلظ جلد صلابت در جلد باقی ماند برای دفع کردن آن قدری کنکرايو دين بر آن طلا سازند يا لاکر پلاس
قلم مومين بر آن بسي قليل قليل طلا سازند تا از آن زخم پيدا نشود و آبله ظاهر نگردد و اين دوا در دفع کردن خونی بسيار نفع
ليکن با احتياط تمام با استعمال رنده تخم چيرين طلا کردن فواید سلوشن که لاکر آرنگ است هم صلابت جلد مخدوم نافع است
و اگر درين حال که در اعضا زياده باشد حجامت بی شرط بر محل فشار طهر از عروق تا که باین نحو نهادن که یکی با ديگر
متصل باشد بسيار مفيد است و حجامت خون را که در غلاف نخاع بود دفع ميکند و اين همه تدبير جذام مبتدی است
اما هرگاه مرض مستحکم شود و جروح در جلد انا مل پيدا شوند و نوبت با سقوط سلاميات انگشتان رسد درين وقت
مدد دهند براينکه تا بزودي و بسهولت انا مل با قطعه شوند و برای اين کار پو لئش از ادويه لطيفه نهند و برای دفع کردن
عقوفت از زخمها زغال آرد تخم کنان با المنا صغه بکيند و از آن ضماد درست کرده بر محل تعفن نهند يا در کلارڈ افسلام
پارچه تر کرده بر زخم نهند تخم چيرين پارچه در آب کربوک ايليدو آلوت تر کرده بر زخم نهند و برای تصفيه و اندمال زخم جذام
سفوف پوست بنخ مدار و آرد تخم کنان با المنا صغه گرفته در آب گرم سرشته بر پارچه آلوده بر زخم بنهند و بعضی ايلهای
کامل ميگويند که سفوف پوست بنخ مدار درين مرض نافع است مريم کن بر زخمها نهادن هم مفيد است و جوزايندين
آنهم در هر دو قسم آن نافع است و بهترين طريق استعمال آن اکلاً اين است که بکبريد سفوف پوست بنخ مدار چهار اونا

[illegible]

و هم شتاد گرین و سم القار پنجاه و پنج گرین و مرچ سیاه نه اولس پس اول سم القار و مرچ سیاه را در کهرل انداخته
تا چهار روز و خوف حق کنند و بیا بیزند بعد سه روز است بخار را با آن آمیخته از آب ساده سرشته شست
بیب از آن درست سازند و یک یک سیب از آن بعد غذا سه روز و شب خوراندند و ایضا که سفوف پوست
بخار مدار از شش گرین ماده گرین که یو مل نیم گرین سفوف مرکب اضمینی یعنی اضمینی پودر که یک پودر که مشابیه پس پودر
میباشد و بجای آن استعمال کرده میشود سه گرین ادویه با با هم آمیخته همراه آب ساده در روزانه سه بار موافق این مقدار
بنوشانند ایضا که آنچه صلاح است بر جلد میباشد بر آن نوشانی کلو را میزد با سبزه ارج از م طلا سازند و صفت با کلو را میزد
چهار گرین با سبزه و کلو را که سیده قطره درست او ش آب ساده حل کرده هر جا که سختی در جلد باشد این دوا را بر آن
طلا سازند و خوب مالش نمایند ایضا که در آن یک کبریت در آن حل کرده باشند و ریش را در آن نشانند ایضا که در آن یک
میکبریت دهده قطره همراه آب ساده که یک اولس یا شش آمیخته روزانه سه بار نوشانند و هم این روغن را بر جلد بدن
مالند و شش که فصل پانزدهم در شش که آنرا آتشک گویند و این اسم مرکب است از دو لفظ
گر یک که اول آن سون یکسیرین و سکون وزن سنی با همی است و دوم آن فلو که فاضل لام و سکون و او معنی محبت
و مراد از آن مرضی است که از محبت بائی زن و مرد پیدا میشود اما اینکه چگونه پیدا میگردد پس بخوبی ثابت نشده جز اینکه
از زیادتى قوه فاعله غلاظت و فرج و ذکر پیدا شده باشد و بعضی میگویند که درین مرض یک سیل خاص در خون و لحم پیدا میشود
که از آن مواد خاص پیدا میگردد و در آن این مرض متولد میشود و بعضی میگویند که تخم نباتی در لحم پیدا شده در خون داخل گردد و
از آن در تمام بدن غلام میشود و احداث این مرض میکند و کسی میگوید که این مرض از قسم حشی خاص پیدا میشود که از آن
یک ماده خاص در خون پیدا میگردد و در آن در لحم و غلظ و جلد و در سایر اعضا میریزد و از آن این مرض پیدا میشود
مثل اسهال یکس یعنی جدری خورد و ولدت از وقت انگیزی این مرض را هم یکس مینامند چنانکه جدری صغیر را اسهال یکس
میگویند با کمال سبب فاعلی آن بخوبی ظاهر نشده لیکن این قدر معلوم میشود که زهر خاص است که چون بدن میرسد از آن
علامات خاص پیدا میشوند که آنها از سبب زهر دیگر در خون حادث نمیشوند و آن اصلی و غیر اصلی میباشد چنانکه قدما
آنها را بجه و نار فاری تعبیر میکردند و گاهی اطلاق یکی بر دیگری هم جاوز داشتند اما تفرقه هم بینا میکردند با کماله اصل
سفالست که مثل جدری بر تمام بدن پیدا شود و اگر چه زهر در هر دو قسم آن میباشد لیکن هر دو زهر بحسب
تاثیر خود جدا میشوند چنانچه اکثر بگویند صاحب بهادر در اثبات این امر که ماده مولد غلظت زهر است و بر دو قسم است و زهر
هر قسم تاثير جداگانه میدهد گفته اند که هرگاه مواد از تخم آتشک اصلی گرفته در جانی اندرون جلد بدن رسانند چنانکه
ماده جدری را در جلد می رسانند از آنهم زخم مثل زخم آتشک پیدا شده در جلد بدن عام میشود و هرگاه ماده از تخم آتشک
غیر اصلی گرفته در جلد بدن می رسانند از آنهم زخم مثل زخم آتشک پیدا شده در جلد بدن عام میشود و قیة با یک قریب آن است

فصل پنجم در امراض عامه

فصل پنجم در امراض عامه که آنرا آتشک گویند

و

بر سر غلافه و گاهی اندرون غلافه در کسایک ذکر نشان غلافه وار بود پیدا میشود و چون در غلافه افتد سبب آن بر تفرقه است و هم حاد
میشود و گاهی این زخم در مجرای بول هم میباشد حتی که اکثر رگها صاحب یکو چند گاهی تا شش این زخمها از مجرای بول خارج
لیکن چون تا این حد رسد مشابه برض سوزاک میگردود و درین وقت نفوذ مینماید باین شکو که میشود که در زخم آشکاف سوزاک بود
بول می آید رقیق و مخلوط با خون می آید و در سوزاک ریم محض ببول خارج میشود و هم در زخم آشکاف چون مجرای بول را از خارج
و کرمی غمر کرده به پینه در جای خاص غلط و در زیاد میشود و در سوزاک غلط و در در جای خاص زیاد نمیشود
بلکه اذیت در تمام مجرای برابر عام میباشد اما هرگاه زخم آشکاف و سوزاک در مجرای بول هر دو مجتمع شوند درین وقت آنقدر شعله میشود
و در زمان این زخم اکثر محل فرو میفتد و در بول اندرونی فرج هم بافته میشود و بر بدن ریم هم میباشد لیکن در مجرای بول
قلیل می افتد و قسم ثانی آن فاجی و نیک است یعنی غرضه و لم باین طور میشود که اول مثل قسم اول علامات و ریمها پیدا
میشوند پس بعد زخم حادث میگردد پس این زخم روز بروز عمیق میشود و گوشت را بخورد و اکثر بزرگتر زخم واحد ازین قسم پیدا
میگردد متعدد نباشند و هم این زخم مثل زخم اول بر مقدار دانه کرسه رسیده متوقف نمیشود بلکه هر قدر زخم که می آید باز افزوده
و اکثر محل شفته این زخم پیدا میشود خاصه بر جای که خط طویل در جلد ذکر زخم مجرای بول دیده میشود و زخم بزرگ و عمیق میشود و آهسته آهسته
بتدریج بخورد تا آنکه حشفه ناقص میشود و اگر قریب مجرای بول باشد تا مجرای بول میرسد و از آن در مجرای بول تقیه پیدا میکند و
و این قسم ثانی گاهی بعد قسم اول میشود و اکثر آنست که از اول شروع میگردد و اما قسم ثالث که مرده کننده گوشت صیقل است
و از اسفلت فنگ تنگ گوشت اینهم مثل قسم اول در ابتدا شروع میشود اما همراه آن ورم عظیم باور شدید در ذکر پیدا میشود
و حشفه کبیر المقدار و سخت و سرخ رنگ و باد و شدید میباشد و همی هم درین ورم بار بود بالجمله این ورم غلیظی است که از
رسیدن ورم حار تا غشای خانه دار و از ریختن مواد در غشای مذکور پیدا میشود و چون ورم زیاد گردد و در یک دو جا اندر
ورم بر جلد ذکر نقطه سیاه اول نمودار میشود و بعد آن سیاهی مذکور منبسط میگردد و سبب آن گوشت ذکر میسر و شستن
و اگر اخته گردد تا آنکه گاهی حشفه بالتمام و هم گوشت بالای نوکر مرده و متعفن شده ساقط میشود و فقط کازیر کازیر کازیر باقی
میان دو جگه طبقات جلد و لحم فاسد و پست گشته زائل میشوند لیکن اکثر آنست که این زخم و مرده گوشت در یکجا پست نمیشود
و در هر طرف عام میگردد و چون این قسم بزرگ عارض گردد و فرج و لحم اندرون فرج ورم و سختی چنان پیدا میشود
که در ذکر حشفه مردان میشود و گاهی تمام فرج و گوشت اندرون آن میسرد و سبب آن مرصنه هلاک میشود و اگر این
لالی صحت باشد در مرد و زن هر دو گرد زخم اول خاصه رخ پیدا میشود و بعد آن آنچه که مرده است از لحم جلد زنده جدا
ساقط میشود و آنچه که سمیت در زخم سابق بوده رفع میگردد و بعد آن در محل گوشت صیقل که از انگور جیگو پیدا میشود
و مثل دیگر زخمهای جید صحت قبول میکند و این قسم زخم اکثر در کسائی میشود که بزرگ ایشان غلافه بود و سبب آن هرگاه حشفه
غلافه هر دو متورم میشوند از نه منقلب شدن غلافه بخوبی تصفیه زخم ممکن نباشد ازین جهت زخم مذکور از روات مواد و

صفا می پدید آید و اسباب اصلی آن در اقسام ثلثه زهر و اجد است لیکن اسباب معینه و معده مختلف اند مثلاً
 کسیکه خون آن بخوبی صاف نباشد یا در خون آن صنعت و کمزوری بود مبتلا در قسم ثانی و ثالث میشود و العلاج علاج
 آن به دو چیز کرده میشود از او به موضعیه که مبدل مزاج زخم باشند و از او به منصفی خون و دفع زهر که
 با صلاح اصل مزاج بود و اول از او به موضعیه نوشته میشوند و مقصود از استعمال آنها نیست که تا سبب آن زخم
 سمیت که در زخم است دفع شود و زخم روی مذکور مثل دیگر زخمها که از ردت خالی اند گردد و خصوصیت مزاجی زخم مذکور
 متبدل شود پس برای این کار باید که در قسم اول که سافت نکوست اولی دای محرق زخم بزخم نهند و چون که او به مذکور
 کثیر اند لهذا آنچه از آنها در بخا از همه افضل اند نوشته میشوند و اصل نائترک الیستر و طریق استعمالش نیست که چنانچه
 بر سر سلی پیچیده و اصل نائترک تر کرده بزخمها نهند یا نائترک الیستر را در قلم زجاجی پر کرده سر قلم مذکور را بر زخمها نهند و بعد
 آن به سر آنجا بریزند تا آنچه بر محل زخم رسیده باشد شسته از جلد جدا گردد و فائده استعمال این دو آنست که چون بزخم
 نهاده میشود آنچه که آنجا بود از آن میسر اند و هم آنچه زهر که بزه آنهم میسر و دفع میشود و هرگاه این گم مرده دور کرده میشود و از زهر
 آن گوشت صحیح پدید آید و آن بزودی تحت قبول میکند و هم اگر آبی او را نذوقام را با یک کرده بزخم با پاشند و با
 آنها قدری قدری پیچیده صاف نهاده اگر ذکر خالی از غلفه بود بر آن زفاده نهاده بر نهند و اگر غلفه دارد بعد پاشیدن
 دوی مذکور و نهادن پیچیده غلفه را بر حشفه کشیده و دهند و کک پاشیدن سفوف کیلول هم بزخم قسم اول مبدل مزاج
 زخم مذکور است و هم زهر را دور میکند و ایضا اگر دوی پلاک فوشن پاره تر کرده بر سر زخمها نهاده به پیچیده مبدل مزاج
 و دفع زهر است اما اگر ورم حشفه زیاده باشد پس درین صورت نائترک الیستر را در ابتدا با استعمال نیارند بلکه عوض
 آن گلارژوشتن یا فیون محلول آب را بر محل ورم طلا سازند تا اجتماع خون دفع گردد پس بعد دفع شدن اجتماع خون
 و ورم و باقی ماندن زخم محض نائترک الیستر را موافق هدایت اول با استعمال آرند و اگر ورم در غلفه چنان باشد که سبب آن
 انقلاب آن نامکن بود درین وقت غلفه را چاک کرده دهند تا بسبب منقلب شود و اگر برکناره سر غلفه زخم باشد
 و بسبب آن انقلاب غلفه نامکن بود زخم مذکور را اگر غلفه بسیار طویل باشد از کار و بر آشفند و باید دانست که آنچه زخم
 جدید هم درین وقت پیدا کرده میشود آنهم بعد چندی زخم آشک میشود و در آن سمیت پیدا گردد و لهذا باید که چون زخم ورم
 بر طرف شود بر این زخم جدید هم اصل نائترک الیستر را موافق هدایت اول نهند تا طبیعت این زخم را هم مبدل سازد و
 هرگاه زخم آشک صاف شود درین وقت سلفط آن کو پر یا نیک سلفاس که هر یک دو گرین باشد جدا جدا یک
 اونس آب ساده حل کرده بر آن طلا سازند یا نائترک سلورینج گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بزخم مذکور طلا سازند
 تا بزرگه تقویت جلد بزودی مودی بصحت شود و گاهی درین زخم اگر زیاد پدید آید و حتی که بالائی زخم دراز شده می آید
 درین وقت اصل کاسک بکمال یکی بر آن نهند یا توتیای مسوق بر آن باشند تا لجم زانند که زخم و سخته زایل شود و در

خفیف و سترج المضم بود بخوراند مثل بجز و کچوری دال مونک مقشر یا دال مونک مقشر همراه برنج پخته یا نان گندم و برنج
 غذا شیرست که آنرا با نان و برنج پخته بخوراند و از اغذیه غلیظه و حاره اجتناب نمایند و آنچه از آن اجاره باشد از آن
 اعتدال ضرورت و جرم لحم که خوراند و نوشانیدن سیاب و مرکبات آن هم درین قسم جائز نبود زیرا که زیر این درین
 قسم شش بتمام زخم میباشد و زخون داخل شده در بدن عام میگردد پس ضرورت دادن سیاب ساقط شد بلکه از نوشانیدن
 سیاب درین جا مضرت پیدا میشود و آن مضرت اینست که صورت نفلس کندری از نوشیدنش پیدا میشود و کلام نفع آن
 حاصل نگردد و در قسم ثانی مریض را با آرام دارند و چونکه درین قسم درد در مقام ذکر و بی لطفی طبیعت زیاده می ماند لهذا از
 خوراندن افیون درین دردم کم میگردد و بی لطفی طبع هم دفع میشود و زخم صمغ میگردد و درین قسم هم از خوراندن سیاب
 مضرت میشود و هم درین قسم هرگاه ضعف زیاده شود اغذیه مفید بخوراند و در شراب و ایونیا کار بناس و بارک هرگونه که مناسب
 دانند بنوشانند باقی آنچه در قسم اول نوشته شده بعمل آرند و در قسم ثالث آن که اکثر خون و بدن را نقصان میرساند و مثل
 درین هم حرارت و گرمی میباشد پس بهتر آنست که درین قسم هم مسهل دهند از مثل میگیشیا سلفاس که همراه آن کینین بکار آید
 بوده باشد و اگر سلفیورک الیڈ ڈالوت یا فیری سلفاس را هم شریک کنند بهتر بود و بهترین مسهل آنست که بگینین
 میگیشیا سلفاس دو درام و کینین سلفاس یک دو گرین و فیری سلفاس یک دو گرین و سلفیورک الیڈ ڈالوت
 از ده قطره تا پانزده قطره و هم را با آب ساده حل کرده روزانه دوسه بار موافق این مقدار بنوشانند و بعد دفع شدن
 صمغی اغذیه جیده خوراند و ایونیا کار بناس و بارک و هر که شراب خوار بود آنرا وین شراب هم بار بار سبب مناسبتانند
 و ما دام که مرض منوط شده با ضعف مزاج باقی باشد تا شریک الیڈ ڈالوت همراه کلام دوائی تلخ مثل
 کینین یا بارک یا جنشین یا قصب ازیره بهر نحو که مناسب دانند بنوشانند و همچنین روغن جگرهای و گچو استیل
 بنگو کلنبا و کینین بنوشانند با جمله علاج تند رستی و صحت افزای هرگونه نمایند و درین قسم هم نوشانیدن سیاب
 جائز نبود زیرا که موت عضوازان زیاده پیدا میشود و هم درین قسم لحم بسیار ضعیف میباشد و نوشانیدن افیون
 درین قسم بسیار مفید میباشد که اذیت بدن کم میکند و هم خواب می آرد و در مقام اول در ورم مغایر که از ابلخت لاش
 زینو بوی بکسری بای سوده و ضم بای ثناته تحتانی و سکون و او و ضم بای سوده و سکون و او گویند و اگر چه این ورم با سایر
 کثیره مکن الوقوع است لیکن آنچه از آن بسبب تشک میشود آن اکثر در آبیه حادث میشود و آنرا بهندی پده نامند و
 ممکن است که این ورم در جگر لحم خود در بدن میباشد مثل ابطا و زیر ذقن و در پیه حادث شود لیکن آنچه از آن بسبب
 تشک میشود اکثر در آبیه یا غده میشود و آنچه از تشک پیدا میشود و اینها مقصود از ذکر بیان همان است چه او هم تم
 تشک است پس آنرا از منجذب شدن زهر تشک از مجاری آب پرنده در غده های موسوم به لم فتیک حادث میشود
 زیرا که مجاری ندره چنانکه در پیه اعضا هستند همچنین در ذکر هم میباشد پس هرگاه زخم تشک در خاصه بالای حشفه پیشود

نوشانیدن سیاب

نوشانیدن

پس اول ز هر آن درین مجاری که در ذکر اند می آید جز آنکه آنها در غده های لم فنیگ اریه که از اندرون آنها مجاری آب
برنده نیکو در داخل شده به یکدیگر اعضا می رسد و در غده های مذکوره داخل شده آنجا فساد پیدا میکند و بسبب
آن ورم مذکور حادث میشود و دلیل بر اینکه این ورم خاص از زهر آتشک پیدا میشود آنست که آنچه درین ورم
پیدا میشود هرگاه آنرا گرفته بر کدام عضو صحیح رسانند از آنهم زخم آتشک پیدا میشود و چونکه اکثر زخم آتشک بر ذکر میباشند
لذا اکثر این ورم خاص محل اریه پیدا میشود و هرگاه زخم آتشک بسبب خدمت رفیع در دست یا انگشت
و اکثر اید باشد از آن ورم مذکور در بنل حادث میشود و اگر کسی بخدیه تقیل نان فواحش که مبتلا بر فنی آتشک بوده باشد
زخم آتشک در دهن یا بالای لب خود پیدا کرده باشد و آنکس این ورم زیر ذقن آن حادث میشود و گاهی درین
اعضا ورم بسبب همدی و مشارکت چینی می شک از اذیت اعضای دیگر هم میشود چنانکه گاهی از اذیت ورم ذکر که
بسبب سوزاک یا از ورم غلقه باشد میشود و گاهی از اذیت ورم رطل و گاهی در حالت منع و کمزوری و گاهی
در حال ابتلا بر فنی خنای هم میشود اما فرق اینها با این نحو توان کرد که چون با سبب دیگر این ورم پیدا میشود ورم آنرا برین
صیغ رسانند از آن زخم آتشک پیدا میشود و چنانکه از ورم ورمیکه بسبب آتشک میشود زخم آتشک حادث میشود و این ورم
که خاص بسبب آتشک میشود اکثر در هفته ثانی یا ثالثه از ابتدای ظهور مرض آتشک پیدا میشود و گاهی در آن مقدم و تا
هم میشود مثل آنکه گاهی بعد از ورم و از ابتدای شروع آتشک و گاهی بعد از شروع شدن زخم آن میشود العلامات اول
در اریه بعد شروع شدن آتشک صلابت و ورم دور پیدا میشود که از آن مریض وقت حرکت و قیام متاوی میگرد
لیکن در سپیدن و قیام کردن در مقدار ورم فرق مشاهده میشود چنانکه در نزول الامعا وقت سپیدن مقدار
اریه منفر و وقت قیام باز کم میگردد و چون این ورم متراپ میشود از یاد حرارت و حتی هم لاحق میشود و اکثر این
ورم در غده های مذکوره میماند و گاهی تا غشای خانه در دور این غده ها است هم میرسد و درین وقت تب شدید
و درد عظیم پیدا میشود و گاهی وقت شدت خود این ورم چنان شدت میکند که از آن موت عضو و فانیای بعضی
گینگوئن پیدا میشود و گاهی این ورم مرده کننده لخم تا شریان عظیم که در فخذین رفته و درین رفتار از اندرون اریه
مرد کرده و آنرا بخت انگریزی میتر آنرا شری گویند هم میرسد و همچنین تا در یکدیگر که همراه شریان مذکور است
میرسد و بسبب آن شریان و ورید مذکور قطع میشوند و از آنها چندان خون کثیر جاری میشود که فوراً مریض هلاک میگردد
و گاهی این ورم در غده های لم فنیگ که در دیوار شکم اند هم میرسد و از فساد آنها ورم غشای ابد اریه یعنی باریکون
پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی این ورم در یک جانب اریه می افتد و آن مخصوص بوقتی است که زخم آتشک
در یک جانب حشفه باشد و گاهی در هر دو اریه بود و این وقتی است که زخم آتشک بر خطی که در جانب تحت ذکر در طول
آن میباشد حادث شود و اگر از اسباب دیگر این ورم پیدا شود از علاج زائل میگردد و لیکن هرگاه بسبب

نوع در میان نزول الامعا ورم اریه

آتشک حادث شود پس اکثریه آنست که در آن ریم پیدا میشود و منفر میگردد و گاهی در یکجا و گاهی در مواضع متعدد و این درم انفجار واقع میشود و در جاییکه در جلد بالای درم از هر وقت زیاد دیده شود و رنگ آن سرخ مائل بسیاه زیاد و بود و با انفجار و در آن واقع میشود و هر جا که بعد انفجار از زیر جلد خیم نمایان میشود و رنگ آن همان میباشد که در زخم ذکر کرد از آتشک پیدا شده میباشد و اعلا ج اول مریض را با زخم تمام بر یک رنگ دارند و از حرکت منع کنند و برای تخلیل و زلو بر محل و درم سبب مناسب چسباند و بعد جدا شدن لوز زخم آنها آنگاه درین طلا ساخته پارچه صغیر شکل آلوده با جاذبه زخم زلو چسباند و بعد جدا شدن خون پارچه صاف در گار و لوشن تر کرده بر درم نهند پس اگر از غیر زهر آتشک این درم بوده باشد ازین تدبیر زائل میشود و اگر از زهر آتشک بود در آن در و درم و در دخت خائل میشود و من بعد چینه اگر شبهه پیدا شدن ریم باشد فوراً تخم کتان محقق بچون با گرم بر پارچه آلوده بگرم بر محل و درم چسباند و چون دانسته شود که ریم پیدا شده از نشتر و درم مذکور را کشاده ریم بیرون آرند که ازین تدبیر سرعت زخم مندرل میشود و انتظار خود منفر شدن آن نکند و الامر من فر من خواهد شد و زخم دردهای طویل مندرل خواهد شد پس اگر بود نشتر زنی بر میند که لخم اندون زخم موافق رنگ زخم آتشک رنگ میدارد و درین وقت ناسکه ایست بر آن طلا کرده بالای آن پولش عا با فعل نهند تا بزودی گشت ردی لخم حاصل گردد و فساد رخ گردد و اگر حاجت طلا کردن کاشک چنان آنی آنگاه شود در وقت بسیار قبل از دوا می بگویند بر آن طلا سازند و بالای آن پولش عا نهند و قیة تعلیل ناسکه است که اگر این درم زیاد نهاده شود از آن زخم منفر شده شرابان عظیم موسوم بیغزال از منی منقطع شده خون کثیر از آن جاری خواهد شد و اگر از استعمال این درم و دوا نیکار یافت باشد عوض آن یک و ش طلا کنند یا سفوف یا نیکر لاج ارم او کما یبزر و بر آن باشد و گاهی بعد نشتر زنی جلد بالای زخم بسبب کمزوری و بوسیدگی خود مانع از التیام زخم میشود و زیرا که در آن خون جدیدی آید درین وقت اصل کاشک نقره بر آن بگردانند تا جلد مذکور زده شده بمیرد و جدا شود و جلد جدید روی زخم بزودی مندرل گردد و گاهی بعد حصول صحت سختی در اینجا باقی بماند و درین وقت بر آن نیکر ایو دین طلا کنند یا پلاستر یا میطر ارج ارم که بر چرم سایی آلوده میشود بر آن ضاها سازند که ازینها صلابت بزود بر طرف میگردد و الا بعد از آن این صلابت خود دفع میشود من بعد برای تقویت بدن اغذیه جیده بخوراند و او به مقویه مثل روغن جگرهای بنوشانند و تدبیر ثانی در سسه آتشکی یعنی سفلی بر آنکه گاهی بعد خشک شدن زخم قسم اول از آتشک غیر اصلی در محل زخم مسه پیدا میشود و آن لین و اکثر بر شکل و صورت اسطابری که میوه مشهور است و گاهی موافق مقدار آن هم میباشد و مراد از بودن آن بر صورت اسطابری آنست که طول عرض آن هم موافق آن بود و در خارج هم در مسه مذکور ارتفاع و انحناء مثل ظاهر جلد اسطابری میباشد و گاهی بر صورت گل گوی بود یعنی اصل آن دقیق و سر آن غلیظ و باختمون ظاهر که مختلف الارتفاع و الانحناء بود میباشد و گاهی اصل این مسه دقیق و زمانی عریض میباشد و حقیقت مسه مذکور آنست که در آن میوکس میسیرن و غشای خانه دارد و دقیق که در آن عروق صفار

در مواضع متعدد و این درم انفجار واقع میشود و در جاییکه در جلد بالای درم از هر وقت زیاد دیده شود و رنگ آن سرخ مائل بسیاه زیاد و بود و با انفجار و در آن واقع میشود و هر جا که بعد انفجار از زیر جلد خیم نمایان میشود و رنگ آن همان میباشد که در زخم ذکر کرد از آتشک پیدا شده میباشد و اعلا ج اول مریض را با زخم تمام بر یک رنگ دارند و از حرکت منع کنند و برای تخلیل و زلو بر محل و درم سبب مناسب چسباند و بعد جدا شدن لوز زخم آنها آنگاه درین طلا ساخته پارچه صغیر شکل آلوده با جاذبه زخم زلو چسباند و بعد جدا شدن خون پارچه صاف در گار و لوشن تر کرده بر درم نهند پس اگر از غیر زهر آتشک این درم بوده باشد ازین تدبیر زائل میشود و اگر از زهر آتشک بود در آن در و درم و در دخت خائل میشود و من بعد چینه اگر شبهه پیدا شدن ریم باشد فوراً تخم کتان محقق بچون با گرم بر پارچه آلوده بگرم بر محل و درم چسباند و چون دانسته شود که ریم پیدا شده از نشتر و درم مذکور را کشاده ریم بیرون آرند که ازین تدبیر سرعت زخم مندرل میشود و انتظار خود منفر شدن آن نکند و الامر من فر من خواهد شد و زخم دردهای طویل مندرل خواهد شد پس اگر بود نشتر زنی بر میند که لخم اندون زخم موافق رنگ زخم آتشک رنگ میدارد و درین وقت ناسکه ایست بر آن طلا کرده بالای آن پولش عا با فعل نهند تا بزودی گشت ردی لخم حاصل گردد و فساد رخ گردد و اگر حاجت طلا کردن کاشک چنان آنی آنگاه شود در وقت بسیار قبل از دوا می بگویند بر آن طلا سازند و بالای آن پولش عا نهند و قیة تعلیل ناسکه است که اگر این درم زیاد نهاده شود از آن زخم منفر شده شرابان عظیم موسوم بیغزال از منی منقطع شده خون کثیر از آن جاری خواهد شد و اگر از استعمال این درم و دوا نیکار یافت باشد عوض آن یک و ش طلا کنند یا سفوف یا نیکر لاج ارم او کما یبزر و بر آن باشد و گاهی بعد نشتر زنی جلد بالای زخم بسبب کمزوری و بوسیدگی خود مانع از التیام زخم میشود و زیرا که در آن خون جدیدی آید درین وقت اصل کاشک نقره بر آن بگردانند تا جلد مذکور زده شده بمیرد و جدا شود و جلد جدید روی زخم بزودی مندرل گردد و گاهی بعد حصول صحت سختی در اینجا باقی بماند و درین وقت بر آن نیکر ایو دین طلا کنند یا پلاستر یا میطر ارج ارم که بر چرم سایی آلوده میشود بر آن ضاها سازند که ازینها صلابت بزود بر طرف میگردد و الا بعد از آن این صلابت خود دفع میشود من بعد برای تقویت بدن اغذیه جیده بخوراند و او به مقویه مثل روغن جگرهای بنوشانند و تدبیر ثانی در سسه آتشکی یعنی سفلی بر آنکه گاهی بعد خشک شدن زخم قسم اول از آتشک غیر اصلی در محل زخم مسه پیدا میشود و آن لین و اکثر بر شکل و صورت اسطابری که میوه مشهور است و گاهی موافق مقدار آن هم میباشد و مراد از بودن آن بر صورت اسطابری آنست که طول عرض آن هم موافق آن بود و در خارج هم در مسه مذکور ارتفاع و انحناء مثل ظاهر جلد اسطابری میباشد و گاهی بر صورت گل گوی بود یعنی اصل آن دقیق و سر آن غلیظ و باختمون ظاهر که مختلف الارتفاع و الانحناء بود میباشد و گاهی اصل این مسه دقیق و زمانی عریض میباشد و حقیقت مسه مذکور آنست که در آن میوکس میسیرن و غشای خانه دارد و دقیق که در آن عروق صفار

در سفلس اصلی در جائیکه پیدا شده بود اول قدری از تفلع و غلظ و صلابت حادث میشود و بعد آن گاهی در
جلد چنان شکل پیدا میکند که مثل چرم یا پس میشود و در سفید پوستان رنگ آن مثل رنگ مس و در سیاه پوستان
کون جلد آنجا مایل بسبب میگرد و در آن حله و خارش میشود و از خاریدن سبوسه از جلد آنجا ساقط میگردد و گاهی
آب رقیق از آن سخی جاری میشود و گاهی در آن زخم هم حادث میشود لیکن خاصه سفلس اصلی نیست که هر آنجا که آن
از سخی خالی نمیشد بخلاف سفلس غیر اصلی که در آن سخی نمیشد پس صلابت و سخی موضع را از علامات قاره دریا
سفلس اصلی و غیر اصلی توان دانست اما زخم آتشک اصلی پس بدانکه اکثر بالای سخی مذکور زخم بطور سنج یا خدش
می افتد و از آن قدری آب بر می آید اگر اینکه بآن اذیت رسانیده شود که سبب آن اجتماع خون شود که درین وقت البته
بیم هم پیدا میشود و عینی هم میگردد و سخی هم در آن پاره اذیت پیدا میشود و این زخم در آتشک اکثر دیده میشود و گاهی
بعد پیدا شدن صلابت در جلد و لحم زخم باین صفات حادث میشود که در شکل مدور و اندکی در وسط خود فرو رفته و
کناره های آن صلب و قدری مرتفع و او را گون بسوی خلف و بر دور آن خط سرخ محیط با طرف آن می باشد و
در وسط آن رنگ خاکستری دیده میشود و از آن قدری آب جاری میماند یا همیشه خشک میماند لیکن مدور در آن
پیدا نمیشود مگر وقتی که زخم را اذیت رسانند چه درین وقت البته از اجتماع خون هم پیدا میکند و بالجمله هرگاه زخم
باین صفات در آتشک پیدا شود آنرا علامت سفلس قوی و ردی و شدیدا بداند و است و این را بزبان انگلیش
بیشترین تشکر باسمه نیر مصاحب ذکر که علاجهش نموده اند می نامند و ازین زخم همیشه سخت علامات و اعراض بطور
کالشی چو تشنگی پیدا میشوند و با فعال طبیعی بدن از آن نقصان کثیر میرسد و بعد از آن سفلسش رید و روی
پیدا میشود و درین زخم اول سخی زیاده میباشد بخلاف زخمهای دیگر سفلس اصلی بالجمله بحساب زیادتی و طبیعت
جلد و لحم حکم شدت و خفت این مرض توان کرد یعنی هرگاه سخی در جلد و لحم زیاده باشد بدانکه مرض شدید و
وقوی است و هرگاه سخی کم بود مرض را خفیف و سهل الحال تصور کنند و الاضداد بدانکه آنچه سخی و صلابت که در
لوکل سفلس یافته میشود آن گاهی منبسط بر جلد میباشد که سبب آن جلد غلیظ و صلب مثل چرم یا پس محسوس
میشود و گاهی صلابت مذکور بطور نیمه دانه گسترده زیر جلد محسوس میشود و گاهی بقدر دانه افروث صلابت مذکور زیر
جلد محسوس میگردد بهر صورت این صلابت اکثر تا دو سه ماه باقی مانده زایل میشود و هرگاه مرض خفیف بود گاهی در دو سه
هفته زایل میشود خصوصاً هرگاه علاج صحیح کرده شود بالجمله این صلابت لوکل سفلس همیشه تا مدت العیر باقی میماند
و هم سوای مواضع ذکر و فرج این صلابت در سفلس اصلی در فده های اریه هم یافته میشود لیکن درین قسم این سخی
خلیف و خفیف میباشد مثل مردم مخاین سفلس غیر اصلی شده بدو حادث نموده اگر اینکه زیاده مریض راه رود و اذیت رسد
و درین وقت البته درین سخی هم مردم عارض پیدا میشود و بیم هم در آن می افتد لیکن هرگاه درین صلابت بیم پیدا نشود

از غایب و سفلس اصلی و غیر اصلی

در این

سیماب را خوب فسیده بنوشانند اما اینکه تا کجا بنوشانند پس یعنی میگویند که چندان خوراند تا چویش و بهین پیدا کند لیکن
این ضرورت نیست بلکه هرگاه بعد خوراندنش صلاحیت سفلس نه اُل شود ترک کنند اما دفعه خوراندن سیماب را ترک نکنند
بلکه بتدریج آهسته آهسته مقدار آنرا کم کرده ترک کنند که ازین طریق سکندری سفلس کم پیدا میشود و همچنین
بهترین نشانه هم بدون نوشاندن سیماب گاهی بهین نشود لیکن خوراندنش اینجا هم تازه و ال زخم ضرورت نیست بلکه هر
خصوصیت زخم سفلس است که آن صلاحیت زخم و بودن آن بر رنگ خاکستری و خشک بودن زخم است دفع شود
و مثل ساقبت تشنگی گردد یعنی ملائم شود و سرخ رنگ گردد و دریم در آن مثل زخمهای دیگر پیدا شود و از آن امید پیدا
شدن آنکور حاصل شود و آن زمان آنرا ترک کنند اما اینکه که اُم قسم از مرکبات سیماب خوراندند و چگونه سیماب را
در بدن رسانند پس اول باید که سیماب بچهار طریق در بدن رسانیده میشود اول بطریق خوراندن دوم بطور مالیدن
بالای جلد بدن سوم بدریغ زرافه سوزنی اندرون جلد بدن رسانیدن چهارم دخان سیماب یا کیلول یا به بدن
رسانیدن از اندرون چادر بعد پوشانیدن چادر مذکور از گردن تا زمین و نشاندن مریض بر کرسی برهنه کرده و
نهادن مجمر زیر کرسی علیل لیکن ازین طرق اربعه در پیرامور سفلس سیماب به دو طریق استعمال کرده میشود یعنی بطور
خوراندن و بر جلد مالیدن گفتگان که با جمله بد آنکه هرگاه پیرامور سفلس خفیف بود یعنی بسیار قوی نباشد یا مریض
زیاده قوی نباشد و مذهب این بود که تاثیر سیماب در بدن نه زیاده و نه کم نشود بلکه بعد از اعتدال اندرین وقت
بالمیزان ارم ایواند و در مریضی بنزدگان یک گری تا شش گرین گرفته همراه مغز نان ذیل یا اکسیر اکثرا که کس که با
اکسیر اکثرا یا سائس سرشته حب سببه بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخوراند و هرگاه در بدن
و مزاج علیل حرارت زیاده باشد و باز زخم سفلس اصلی ورم زیاده و جلد بدن خشک باشد درین وقت
پس با میزاج یعنی بلوچ پنج گرین صبح و شام بنوشانند پس اگر بعد استعمال این هر سه شتم سیماب اسهال
عارض شود و بسبب آن تاثیر سیماب در خون و بدن کم شود قدری افزون همراه این مرکبات سیمابیه شرک کرده
بخوراند تا اسهال دفع شود و سیماب در خون باقی مانده تاثیر خود در بدن نماید یعنی ماده سفلس را صغیر ساخته
لاشی گرداند و گاهی دیده میشود که مرکبات سیمابیه از خوراندن در معده نمی مانند و میگویند سیماب معده آنرا قبول
نمیکند و ازین جهت از آن اسهال پیدا میشود و پس هرگاه چنانچه در حالت مضاعف در شود درین وقت باید که
آنرا با میزاج قوی تر یعنی مرهم سیماب قوی یک گری را صبح و شام ناده ده مشت بر جلد بدن خصوصاً جای که

فرد با در کیم زیاد باشد مثل کثرت ران و زینعل بالند تا بدلیه کوم رخوه مذکور در خون داخل شده تا پیش خود نماید اینها در وقت طریق استعمال هم مذکور نیست که هم با یثدران قوی مذکور را بر پارچه آلوده در هر دو فصل بر جلد چسبانند و صبح و شام پارچه را تبدیل سازند لیکن گاهی ازین تدبیر جوشتش دهن بزودی پیدا میشود و چون که ازین تدبیر سیاه در غده ها داخل شده جمع و مخزون بماند و از انجا بتدریج در خون می آید ازین جهت بعد بطور جوشتش همان هم بر آوردن بسیار به غده ها می کشد و چون که آن بتدریج از غده ها در خون می آید بعد از پیدایش جوشتش دهن هم مدتی سیاه در خون می رسد و از آن جوشتش دهن باز به غده ها میشود ازین جهت استعمال هم مذکور بطور بالین بر کشن ازین غرض نسبت غلظت و غلظت را بر پارچه آلوده در هر دو فصل بهتر است و ایضا باید دانست که اگر که استعمال مرکبات سیاه به صلابت سفلس ازل نشود و در غلظت سفلس موافق زخمهای دیگر که از زردت غالی اند و در دین وقت مرکبات سیاه به آنقدر بنوشانند که تا قدری آثار جوشتش دهن پیدا شوند و آن سرخی میوکس میسرین دهن و غلیظ و ملائم شدن آنست و هم قدری کثرت بزاق و متن هوای دهن است پس هرگاه این آثار ظاهر شود و از انجا پدید سیاه را کم کنند و چندان مقدارش کم کرده بخوراند که از آن جوشتش دهن زیاد نشود و این مقدار را قلیل است چندان که از آن جوشتش دهن صلابت سفلس اصلی ازل شود و اگر درین اثناء تعیین حاصل شود با نیکه از استعمال مرکبات سیاه به اکنون جوشتش دهن قوی و کثیر پیدا خواهد شد درین وقت دوسر روز استعمال آنرا ترک کرده باز تا زوال صلابت خوراند و لیکن باید دانست که از آن قدری جوشتش دهن باقی ماند زیرا که از جوشتش دهن قلیل هم درین علت فائده کثیر حاصل میشود اما باید پدید کردن جوشتش دهن چنانکه چنان میکنند پس از آن نقصان عظیم حاصل میشود و آنچه ضرر از سکندر فی سفلس میشود از زیاد پدید کردن جوشتش دهن هم میشوند و از جمله شرکاء استعمال سیاه درین مرض آنست که قبل از آشیدن آن مریض را مسهل بنوشانند و هرگاه خوراندنش شروع کرده شود در ایام استعمال آن مریض را با آرام تمام در خانه یا بالای بلیک داند و از حرکت و رفتن بیرون خانه منع کنند و هم در ایام خوراندن آن چنان لباس موافق فصل بپوشانند که تا اثر سردی او را بر بدنش نرسد زیرا که وقت استعمال سیاه ضرر هوای بار در بدن زیاد میشود و هم همراه استعمال سیاه اغذیه حاره مثل لحم خوراندند بلکه شیر همراه نان و برنج بچته بنوشانند و کسیکه عادت نوشیدن شراب داشته باشد او را از شراب منع کنند و چون مرض دفع شود و سیاه در بدن باقی باشد دوسر هفته ای و ایستد پیاس همراه نفوس عشته یا نفوس انمول بنوشانند و اغذیه جیده مقویه بخوراند و او به مقویه اعضا و خون مثل کنین و شکیرا و شلیل و امثالهم و یا نیکو چوبشین و غیره بنوشانند تا بزودی قوت در اعضای بدن آید زیرا که از استعمال سیاه زیاد ضعف و کمزوری خاصه در عضلات پیدا میشود و فتنه گز اما قسم ثانی سفلس اصلی پس بد آنکه هرگاه قساد و تفسیر پیدا شدن قسم اول که بپیری سفلس است و در آن زهر سفلس در خون داخل میشود در بدن و اعضا و رطوبات پیدا شود آنرا سفلس غام و لغت انگیزی کانسیمی چشمتل سفلس میگویند و آنچه ازین مریض سفلس غام بعد مبتلا شدن آن مریض

در این وقت که از آن جوشتش دهن صلابت سفلس اصلی ازل شود و اگر درین اثناء تعیین حاصل شود با نیکه از استعمال مرکبات سیاه به اکنون جوشتش دهن قوی و کثیر پیدا خواهد شد درین وقت دوسر روز استعمال آنرا ترک کرده باز تا زوال صلابت خوراند و لیکن باید دانست که از آن قدری جوشتش دهن باقی ماند زیرا که از جوشتش دهن قلیل هم درین علت فائده کثیر حاصل میشود اما باید پدید کردن جوشتش دهن چنانکه چنان میکنند پس از آن نقصان عظیم حاصل میشود و آنچه ضرر از سکندر فی سفلس میشود از زیاد پدید کردن جوشتش دهن هم میشوند و از جمله شرکاء استعمال سیاه درین مرض آنست که قبل از آشیدن آن مریض را مسهل بنوشانند و هرگاه خوراندنش شروع کرده شود در ایام استعمال آن مریض را با آرام تمام در خانه یا بالای بلیک داند و از حرکت و رفتن بیرون خانه منع کنند و هم در ایام خوراندن آن چنان لباس موافق فصل بپوشانند که تا اثر سردی او را بر بدنش نرسد زیرا که وقت استعمال سیاه ضرر هوای بار در بدن زیاد میشود و هم همراه استعمال سیاه اغذیه حاره مثل لحم خوراندند بلکه شیر همراه نان و برنج بچته بنوشانند و کسیکه عادت نوشیدن شراب داشته باشد او را از شراب منع کنند و چون مرض دفع شود و سیاه در بدن باقی باشد دوسر هفته ای و ایستد پیاس همراه نفوس عشته یا نفوس انمول بنوشانند و اغذیه جیده مقویه بخوراند و او به مقویه اعضا و خون مثل کنین و شکیرا و شلیل و امثالهم و یا نیکو چوبشین و غیره بنوشانند تا بزودی قوت در اعضای بدن آید زیرا که از استعمال سیاه زیاد ضعف و کمزوری خاصه در عضلات پیدا میشود و فتنه گز اما قسم ثانی سفلس اصلی پس بد آنکه هرگاه قساد و تفسیر پیدا شدن قسم اول که بپیری سفلس است و در آن زهر سفلس در خون داخل میشود در بدن و اعضا و رطوبات پیدا شود آنرا سفلس غام و لغت انگیزی کانسیمی چشمتل سفلس میگویند و آنچه ازین مریض سفلس غام بعد مبتلا شدن آن مریض

فکر اول و دوم میرسد و ایشان هم اثر این فساد و تغییر میباشند پس هرگاه در سلسله اول و در بعض مذکور بسبب زهر سفلس که در بعض نقطه در ایشان آمده اعراض سفلس پیدا شوند آنرا بلغت انگیزی و تفریغی یعنی سفلس آبانی و خاندانی یا موروسته مینامند و ازین بیان ظاهر شده باشد که سفلس عام هم بر دو قسم است اول اینکه بعد بر پیری سفلس یعنی قسم اول خاص و در بعض پیدا میشود و آنهم بر دو قسم است اول آنکه بعد مدت بسیار از ظهور سفلس بر پیری سفلس عام پیدا میشود و این را زبان انگیزی سکنذری سفلس یعنی درجه نانیه میگویند چنانکه درجه اول تغییر و فساد و آشکاب را بر پیری میگفتند دوم آنکه بعد منقضی شدن مدت دراز از ظاهر شدن صلابت و زخم خاص جاییکه زهر آشکاب و آن بخار بدن رسیده بود و آنرا بر پیری سفلس میگفتند سفلس عام پیدا شود و آنرا نیز تفریغی سفلس یعنی فساد و درجه سوم میگویند و این تغییر و فساد درجه نانیه یعنی سکنذری سفلس اکثر از بعد یک ماه تا سه ماه پیدا میشود و گاهی از آن سرایت تر میشود بعد چارده روز و گاهی از این بطی تر میشود آنکه بعد گذشتن شش ماه بر پیری سفلس ظاهر میشود و ظهور این درجه اکثر بر این منوال باشد که اول در بدن مریض ماندگی پیش شود و در بعض اعضا مثل مفاصل یا در بعض عظام پیدا میشود و این در خاصه وقت شب زیاد میشود چنانکه از نشان روماتیسم سفلسی است که از گرم شدن بدن زیاد میشود بعد حرارت مزاجی زیاد و وقتی ظاهر گردد و در مریض ضحور و لاغری پیدا شده یونانیو ما زیاد میشود و اشتهای طعام کم گردد و بسوی خوردن غلبه رغبت نمیکند و در رنگ بدن هم تغییر واقع میشود مثل انیمیا اکنون باید دانست که آنچه تا اینجا نوشته شده حاصل آن اینست که این قسمی خاص هم پیدا میشود که در آن ماندگی بدن و در اعضا و لاغری و ضحور بدن قلت اشتهای طعام و فساد رنگ بدن میباشد اما اینکه همراه این محلی کدام کدام علامت و عرض از علامات سفلس سکنذری باشد و نیز پس بدانکه نه علامت از علامات درجه نانیه هستند که درین وقت یافته میشوند و بسبب آن استدلال بر وجود سکنذری سفلس کرده میشود و اول ظهور فساد و تغییر در جلد بدن باین نحو که مثلاً جلد غلیظ و مرتفع شود یا ثور خرد با سخی جلد پیدا شوند یا ثور بسوسه دار یا آبله های خرد که آنها خواه پر آب باشند یا پریم یا آبله های کباب مثل بیم فیکس یا سختی جابجا در جلد مثل چوبک یا کجما آنچه اجناس امراض جلدیه نوشته شده اند از آنها یکی یا زیاد بر جلد پیدا میشوند اما آنچه خاصه سفلسست با امراض مذکوره موجود میباشد و آن شدت و قوت لون جلد یا مائل شدن رنگ جلد بسوی لون مسیست و در نیمه پدید آمدن امراض جلدیه بر جلد اندرون مفاصل جاییکه دو عضو وقت انقباض دست و پا با هم و منضم میشوند و این هر دو خاصه آشکاب اکثر یافته میشوند و گاهی دوسه منبر از امراض جلدیه در یک وقت در عضو واحد مجتمع میشوند مثل اینکه ثور خرد و آبله های پر آب یا پریم و ثور یا بکه یا خنکر نشسته بوند هر سه در یک عضو برمی آیند و مجتمع میشوند که بسبب آن شخص مرض و تسمیه آن با هم خاص شود و میگردد پس هرگاه ازین خواص نشانه با امراض جلدیه یافته شوند ظن غالب بر وجود سکنذری سفلس حاصل میشود و دوم آنکه در غده های لانسلی که آنرا ابروی لوزیترین گویند در مریض پیدا میشود و در آخر زخم

بیان از علامت خصوص سکنذری سفلس

بیان علامت آشکاب

و در بعض

هم میگرد و و کناره های زخم مذکور دقیق و بزرگ خاکستری بوند و در کم میباشند و این زخم آهسته آهسته بتدریج زیاد و منبسط میگردد سوم آنکه در غده های بدن خاصه آنچه غدد و غدد غلظت راس واقع اند ورم پیدا میشود چهارم آنکه در میوکس میمرن زبان و دهان و کام و غلظت لب و منجره ورم خفیف پیدا میشود و گاهی در آنها زخم قلیل مثل خراش هم بالای میوکس میمرن آنها پیدا میگردد پنجم آنکه بر میوکس میمرن لب و دهان و شدت و غلظت و منجره و هم گرد حلقه متعده بالای ذکر و فرج و غیره هم بشور صفار یا بس پیدا میشود ششم موی سر و دقیق خشک و بوسیده شده ساقط میشوند که از آن صورت و او تشلب یعنی گنج بر سر پیدا میگردد و الاضامه های ابرو هم خشک و دقیق و بوسیده شده ساقط میشوند هفتم ورم اطفا پیدا گردد هشتم ورم در غنیه و در غشای سیاه چشم و در طبقه صلیبه در آن عصب میماند و پیش و در غنیه البغت گریزی از این غشای سیاه چشم اکو از این غشای سیاه چشم که در آن عصب بصرت رتین از این غشای سیاه چشم ورم رتینا گویند لیکن این عرض علامت اکثر بعد مدت دراز یافت میشود در او اول سفاس سکندری کم میشود و بیان این امراض در کتاب امراض خاصه بدیل امراض چشم مفصل شده و وقت ضرورت علاج بان رجوع نمایند ورم خفیف در سر استخوان مرفق و ساق پا که متصل بر کعبه است و خاصه در استخوان پیشانی جاییکه در هر دو جانب بین بسیار خود قدری مرتفع است پیدا میشود و باید دانست که از این اعراض تسعه گاهی اکثر و گاه بعضی بعضی از آن موجود میشوند اجتماع جمله آنها در وجود سکندری سفاس ضرورت لیکن اکثر آنچه از آنها یافته میشود امراض حلق و امراض جلد اند و هم بدانند که این درجه ثانیه سفاس که از اسکندری سفاس گویند اکثر از شش ماه تا یک سال بماند و گاهی تا هجده ماه و گاهی تا دو سال باقی بماند و اکثر از علامات سفاس سکندری مثل امراض جلدیه در هر دو جانب دست با پا بر محل و موقع مقابل خود یافته میشوند مثلاً هرگاه بشور یا نفاطات بر یک دست بر آید بر دست جانب دیگر هم بر همین موضع که مقابل آنست بر می آیند و این علامت را از خصایص درجه ثانیه یعنی سکندری سفاس لقمان دانست زیرا که این امراض اختصاص در درجه ثانیه سفاس که در شری سفاس است یافته نمیشود و هم بدانند که چون زمان و مدت سفاس سکندری میگذرد بعد آن تا مدت خاص که ام شکایت در مریض از قسم اعراض مذکوره سفاس باقی نمی ماند و اگر ماند بهین قدر بماند که گاه بر جلد زبان یا بر جلد دست خراش خفیف یا دیگر امراض خفیفه از امراض جلدیه ظاهر میشوند و سوای آن شکایتی دیگر نمیباشد و این مدت محدود نیست گاهی تا سه چهار سال و گاهی تا ده سال و گاهی تا بیست سال مریض بر این حالت بماند و بعد آن در درجه ثانیه که در شری است شروع میگردد و الاضامه باید دانست که اینچنین در میان سفاس سکندری و شری میگذرد و از آنهم انکیویشین پیروی باید نمود و موافق این بیان دانسته میشود که مدت انکیویشین پیروی درین مرض از اول تا آخر سه بار یافته میشود یکی قبل ظهور پیری سفاس دوم قبل شروع شدن سکندری سفاس سوم قبل شروع

در امراض جلد

و علامات خاصه ثانیه سکندری سفاس

شدن ترشری سفلس با اینکه درین مدت مذکوره که قبل شروع شدن ترشری سفلس میشود و بدین که امراض حالت پیدا میشود پس بدانکه درین مدت از بقیه ماده سکنه در سفلس اول استعداد تولید نماید روی ناقص مفید در خون پیدا میشود که آن غلیظ القوام لزج شفاف پیدا شد مثل صمغ محلول آب که غلیظ القوام باشد و لهذا آنرا بلبلت لاسن گشتا میگویند زیرا که کم در لغت شان یعنی بیمن است پس ماده مذکوره بعد پیدا شدن در خون از خون در جرم که امراض عضو مثل غشای خانه دار یا غشای ریشه دار یا در ریشه که امراض عضو مثل ریشه اعضا میسرزد و از خواص ماده مذکوره نیست که در هر عضو که میسرزد در آن تغییر و فساد پیدا شده از حال صحت برگردد مثل اینکه مقدار عضو مذکور قدری زیاده میشود و سخت میگردد یا عضو مذکور را بر صورت خودی آورد یا بسبب انصباب ماده مذکوره چون غذای عضو مذکور بخوبی نمیرسد ازین جهت آن عضو کاهیده و خشک شده باقی میماند از آن بعد مرگ آن ورم پیدا میشود و بعد پدید آمدن ورم حاد در آن زخم حادث میشود و بعد گاهی این ورم و زخم بسبب منجذب شدن در عروق صحیح میگردد و گاهی در عظم و لحم زخم شده باقی میماند و اینها از خصائص این ماده است که وقت واحد در اعضای متعدد مثل غشای خانه دار و غشای ریشه دار و عظم و میوس میسرزد و در ریه و در عضو واحد است و اینکند ازین طریق انصباب ماده هم استدلال بر وجود ماده سفلس کرده میشود و بالجملة پدید آمدن این تغییر اعضاء خاصه معده و سفلس ترشری پیدا میشود و اول آنکه بر جلد بدن از امراض جلدیه بعضی امراض مثل امیری ثمالینی سرخی جلد جایجا بر جلد یا سوزنای آن پیدا میشود یا جایجا اول از رختن گشتا یعنی ماده آنست که مولد قسم ترشری است سختی پیدا شده بود آنجا زخم پیدا میشود یا خاص در جلد جایجا ماده مذکوره میسرزد و از آن جوهر صغیر در جلد محسوس میگردد و با لایق که آنرا آگه گویند بر خسار یا مخربین یا بر لب یا جای دیگر از بدن پیدا میشود و هرگاه زخم ازین ماده در جلد پدید میگردد گاهی بر صورت و شکل فعلی آب و گاهی بر شکل گرده پیدا میشود و جایجا که در آن استداره بود از آن سو منبسط میگردد و دوم زخم است که در غیر نگش یعنی آبکیس کام و غلصه واقع است و آن از جانب علی بطرف دماغ رفته باز بسوی انف نازل میشود و از جانب تحت بسوی معده میرود و هم بر محل کام پیدا میشود و این زخم هم متعدد در یک عضو میباشند اکثر در جانب واحد عضو این زخمها میباشند و این را هم از خصائص ترشری سفلس باید دانست چنانکه خاصه سفلس سکنه در این بود که زخم و دانه های آن در هر دو دست یا پا در محل مقابل هر یک عضو پیدا میشوند با لایق این زخمهای غیر نگش کام زیاد عمیق میشوند و از آنها نقصان عظیم با اعضا میرسد حتی که گاهی زخم مذکور از غیر نگش تا جنبه جایجا عظم نخچه در حلق مرتفع میباشند و درین وقت مریض را بسیار اذیت میرسد و خوردن طعام و آشامیدن آب بسی دشوار میشود و این عرض را کمال موزی باید دانست و این زخم چون گاهی بعلاج صحیح میشود بعد صحت آن هم فیکش بسیار ضعیف میگردد که بسبب آن رسانیدن طعام و آب در معده بدشواری میشود سوم آنکه در زبان جایجا از انصباب ماده مذکور سختی پیدا میگردد و بعد چند روز درین صلابت زخم حادث میشود و رنگ آن

ف از این سخن بود در امراض اعضا و در وقت در دست است و لایق است که در سفلس کرده میشود

در امراض غلیظه

زخمها خالتری میباشد و در درین زخمها شعله بود و چهارم آنکه در معای تقسیم هم زخم پیدا میشود و همراه آن از عوامن
زخم و پیش یافته میشود از قسم در دو اسمعالی موسی با خراطه و بعد صیج زدن این زخم معای تقسیم هم ضیق میگردد و
و بسبب آن بر از بدشوارای خارج گردد و پنجم آنکه گشای مادی مذکور گاهی در قصبه ریه میریزد و از ان علامات
سفلی در آن پیدا میشود که مذکور بود و این خاص محسوس میشوند و بعد چند روز جای که این علامت با بود و اینجا
عضومی میرود و بسبب مردن آن ورم پیدا شده زخم حادث میشود و بعضی غمضات ریه قصبه که بر محل زخم بود
مرو و متعفن شده ضایع میشوند و بعد از آن این زخمها قصبه هم ضیق گردد و از ان سبب ای خارجی بر وقت و عسر
میرود و ششم آنکه میکس میریزد و ششهای کبار از ان مستقیم و قلند میشود و بسبب آنهم هوای خارجی
بدشوارای در ریه داخل میشود و ششم آنکه ریه جلد و ریشهای شانه دارد و مذکور یافته میشود و این عرض اکثر در عورات
و زیر جلد ساقین و فخذین زیاد پیدا میشود ششم آنکه گاهی ورم در خراطه موسوم به بر سگ که آن مثل ششهای آید است و در
بعضی غمضات مثل مفصل که بیاض از ریه درین مفصل زیر استخوان مدور و موسوم به پیکل افتخ بای خارجی که سرهای آن است
هندی و سکون بای شانه تختانی و فتح لام و سکون الف که بالای مفصل که است و هم زیر هر مفصل مذکور که تا که پیکل
یافته میشود و پیکر دو و گاهی درین خراطه زخم هم حادث میشود و ششم آنکه گشای مادی مذکور در عظام است و ان تیار
بدن میریزد و بسبب آن در انها ختی پیدا میشود و هم ورم در غشای استخوان که آنرا ایزنی استخوانی گویند و خاص در
استخوان هم امراض پیدا میشوند و این ورم غشای استخوان اکثر بر استخوان ساق پا و بر عظم پشانی پیدا میشود و گاهی بر
دیگر عظام بدن هم میشود اما هرگاه این ورم حادث میشود در بر محل ورم خصوصاً وقت شب زیاد میگردد و انجا هم
این ورم هم بر چند نحو میشود اول اینکه از علل دفع شود و دوم آنکه بسبب این ورم غشای مذکور استخوان میگردد و
سوم آنکه ازین ورم در غشای مذکور غشای ریشه دارد دیگر پیدا میشود چهارم آنکه در ورم مذکور ریه افتد و ورم دل شده
در ان بعد خروج ریه زخمی افتد و امراض استخوان که ازین ورم پیدا میشوند یکی ادا ان این است که استخوان غلیم
شود و دوم آنکه عظام متورم و لین گردند سوم آنکه عظم میریزد و بعد مردنش در ان ریه متولد شده زخم پیدا گردد و در
وقت اکثر ریزه های استخوان مذکور همراه ریه بری آید و گاهی خاص درین صورت زخم در استخوان مذکور دیده میشود
و چنان معلوم میگردد که استخوان کرم خورده است یعنی جای که در ان ثقب دیده میشوند و این حالت اکثر در استخوان
پشانی و عظم الف و در استخوان کام دیده میشود و گاهی در عظام سر شیف هم میشود و از عظام سر شیف گاهی ورم
پهلوی پیدا میشود و قتی که ورم آن تا پلور برسد و از ورم استخوان پشانی گاهی سر سام حادث گردد و قتی که ورم
استخوان موصوف تا ام غلیظ منتهی میشود باز هم آنکه بسبب ریختن مواد مذکور در جرم انشین خاصه ورم
پیدا میشود و از دهم آنکه ورم مرن در غده های لم فیک که در ریه و زیر بغل و در غنق میباشد پیدا میشود

اما درین ورم رنج مترسید بسیار میگردید و سینه و سینه که ماده آتشکند مذکور در جلد امضای باطنه مثل دماغ و شجاع و ریه قلب و معده و جگر و طحال و امعاء و غیره میریزد الا خاصه در دماغ و شجاع و جگر زیاد میریزد و در بقیه آن درین اعضا ضعف و ورم گاه گاه پیدا میشود و چونکه سبب بودن ماده مذکور در خون غذای جید با امضای باطنه که نمیرسد ازین سبب اکثر در این اعضا خصوصاً جگر و دماغ و شجاع حالت موسوم به فانی ذی جنراشیت پیدا میشود چهارم ورم که از بقیه ماده مذکور در پلاستیک در آن منفع و کمزوری می آید و از ورم جدا میشود و ازین جهت چنین از شکم مادر ساقط میگردد با جمله ازین اعراض چهارده گانه کسی اعراض کثیره و در بعضی دیگر چنانچه اعراض ازینها یافته میشوند اجتماع جمله اعراض در بدن واحد و وقت واحد نمیشود بهر صورت هرگاه این اعراض کم یا زیاد درین قسم آتشک در بدن یافته میشوند همراه آنها تغییر مزاج هم بسبب حرارت و ضعف و ماندگی بدن و سقوط استقامت و غیره اعراض و تغییرات چنانکه در سفاس سکنذری میشوند و نوشته شدند اینجا در تشریف سفاس هم موجود میباشد اینها در هر عضو که ماده این قسم آتشک میریزد علامات خاصه نقصان افعال عضو مذکور هم پیدا میشوند مثلاً هرگاه ماده آتشک در دماغ ریزد ازان ضعف در حرارت بدن و گاهی فالج یا استرخا و نقصان افعال دماغیه هرگونه حادث میشود و چون در کبر ریزد ازان نقصان در فعل خاص آن که تولید سقر است می آید و سبب نه پیداشدن صفای جید غذا بخوبی فهم نمیشود و سبب آن انیمیا پیدا میگردد و قکتا که ناما قسم سوم آتشک نام که موسوم به کان مختال است بمعنی فطری و پیدایشی و هم آنرا هر طریقی یعنی موروئی هم می نامند و این قسم آتشک در اطفال حادث میشود لیکن اکثر از روز ولادت تا دو هفته و گاهی تا شش ماه ظاهر نمیشود و گاهی از روز اول ولادت هم آثار آن ظاهر میشوند و اگر چه درجات آن در اطفال هم بحسب شدت و خفت مرض مختلف میباشد و اعراض آن موافق اصل مرض پیدا میشوند لیکن هرگاه مرض قوی بود این اعراض دیده میشوند که طفل لاغر و هزل میباشد و شحم در بدن معدوم بود و علامات انیمیا موجود بودند و عضلات بدن طفل مسترخ و لین میباشد و جلد بدن آنهم مسترخ و وسیع بود و منو طفل بطبی باشد که سبب آن طفل کمیا مثل طفل سه چهار ماهه دیده میشود و سینه و بشیره طفل غلیل مثل سینه و بشیره پیران بود یعنی با بجا بر جلد بشیره آن چین با یافته میشوند چنانکه بر روی پیران میباشد و ظهور این علامت و قتی که طفل گریه کند زیاد میشود و بینی طفل اکثر غریض و زنده کی فرو رفته محسوس شود و جلد بدن طفل پالس باشد و از لیت و دسوست چنانکه در جلد اطفال میباشد خالی بود و لدونت و صمغیت ازان نه اکل میشود یعنی اگر آنرا از دست گرفته بکشند کشیده نمیشود چنانکه چرم پالس کشیده نمیشود و هم از جلد بسوسه های خشک همیشه جدا میشوند و همراه این علامات بعضی از امراض جلدیه هم یافته میشوند خصوصاً بر کف دست و پا و اگر دمق و بالای انشین و قرص انیمیا

دیده میشود و آن نیست که بار بار جلای قیچی ازین موافق جدا میگردد و از زیر آن جرم سرخ رنگ مائل به سیاهی و قدری
 خشنه دیده میشود و گاهی رنگ آن قوی هم گردد پس مائل به سیاهی نماید یا بر رنگ سیخ محسوس میگردد و گاهی سوازی هم
 دیگر امراض جلدی مثل زوری اولیا لالکین یا سوزاری از زیر یا لکین شیا یا لکین گویا از لکین ثنایا بهیم فیکس که ازین
 اجناس یک جنس یا دوسه جنس در وقت واحد وجود میشوند و اکثر موهای سر طفل هم قلیل میباشد و گاه ناخن هم
 بر سر ناخن این مثل کمتر نمیکند و گریختن اظفار آن درم و زخم هر دو حادث میشوند و هم در میوکس میبرن خلق و
 دهان و الف و منفه طفل درم بهمانند گاهی مسته یا برمی آید و گاهی درین موافق زخم پیدا میشود و اکثر میوکس میبرن
 لب و زبان سرخ و متورم ماند و بهما جابجا اشتقاق میباشد و هم بسبب درم میوکس میبرن خلق و قصبه آواز طفل قلیل و
 میاشد و از درم میوکس میبرن نخرین هوا به دشواری در نخرین میرسد و بار بار از نخرین آواز دفع کردن شی ساد بر آید
 و اکثر بلغم از نخرین جاری ماند و هم بر کناره نخرین اشتقاق جابجا باشد و چون طفل شیر می نوشد درین وقت هوا را به
 به دشواری و عسر در ریه داخل میشود زیرا که در غیر اوقات نوشیدن شیر چون بسبب درم میوکس میبرن نخرین هوا را به
 و دشواری میرسد لهذا از راه دهن و نخرین هر دو هوا را میکشد اما چون وقت نوشیدن شیر است اشتقاق نسیم از راه دهن
 ممکن نبود فقط از راه الف و مکث و نخرین از درم ضیق بودند لهذا از نیت در اشتقاق هوا را به داده میشود و گاهی درین
 طفل راه ارض ششم هم میرسد مثل ضعف و درم میوکس میبرن چشم یا درم عنیه و گاهی درم قریه پیدا میشوند و طفلی که
 درین مرض مبتلا باشد او را درم غشای ابدار به نسبت اطفال دیگر زیاده میشود پس گاهی در درم غشای ابدار و گاهی
 و گاهی در درم غشای ابدار پهلوی و گاهی در درم غشای ابدار شکم و گاهی در درم غشای ابدار انشید مبتلا می شود
 و از امراض عصبیه هم گاهی ضعف و استرخای عصب سمع و بصر عارض میشود و از آن طرش و عی پیدا میگردد و علل
 خاص این حالت در اطفال مرض ذیالست و آن اینست که درین حالت اکثر دندان طفل حصو صانایات
 که آن دو دندان هستند که زیر الف و فک اعلی میباشد پس اکثر این دندان از همه پیشتر برمی آید لیکن بد رنگ
 و مائل بزردی بودند و بعد بروز در مدت تحلیل مثل دوسه ماهه متفتت شده ضایع میشوند و بعد سقوط دندان
 آنچه دندان دیگر برمی آید و تاس پیری می مانند آنها هم به شکل طبیعی نمایانند بلکه در میان آنها فرجه کشیده باشد و
 طول و عرض آنها کم بود و برابر نمیشد بلکه زیرو بالا بودند و هم کناره های دندان مذکور مستوی نباشند بلکه
 دندان در بودند اما اینکه این مرض طفل را چگونه میشود پس بدینکه این قسم عام بعد قسم خاص سفلس نمیشود بلکه
 اگر زهر سفلس در خون پر بود از آن همراه لطفه در رحم مادر می آید و بسبب آن جنین درین مرض مبتلا می شود
 و اگر زهر مذکور در خون مادر باشد وقت علوق از خون زهره غذای جنین در بدن جنین داخل شده در جنین این مرض
 پیدا میکنند و اگر در خون پدر و مادر هر دو بود از لطفه پدر و خون مادر در جنین میرسد و از آن جنین در شکم مادر مبتلا

نشان علامت خاص زهره ای خاص در اطفال

باین مرض میشود و گاهی وقت استقرار گل هر دو از ابواب صحیح میباشد لیکن بعد استقرار گل با طفل مبتلای مرض سفلس
 شده بذریعہ خون آن زهر سفلس در بدن چنین میرسد و از ان چنین درین مرض مبتلا میشود و گاهی ابواب طفل
 و طفل هم در شکم ماور صحیح میباشد لیکن بعد ولادت بسبب نوشیدن شیر مرصعه که درین مرض مبتلا باشد زهر سفلس
 در خون طفل میرسد و از ان طفل مبتلا میگردد و گاهی این سفلس از طفل در حال خلوق با و در آن میرسد و گاهی وقت
 رضاعت از طفل رضع آن میرسد خصوصاً وقتیکه کرد طایفه نوری مرض که ام خراش پیدا شود و از ان زهر از دهان طفل
 در خون مرض رسد و گاهی درین تعدی حاجت بحدوث زخم هم نبوده بلکه زهر مذکور بذریعہ میوکس میبرن حلقه نوری در خون
 داخل میشود و علاج بدانکه علاج عام هر دو قسم عام سفلس که سفلس سکندری و سفلس ترشری هستند اینست که این دو دوا
 را درین هر دو قسم استعمال کنند سیاه و ایوڈا اید پیا سیم و همچنین ایوڈا اید ایمیونیم و ایوڈا اید سو دیم و ایوڈا اید آلم
 آنکه بجای ایوڈا اید پیا سیم ساده حسب مناسب داده میشوند بلکه بعضی همیشه درین مرض عوض ایوڈا اید سا و گاهی با
 سید هندی بکین فائده سیاه رسکندری سفلس داده است و نفع ایوڈا اید در ترشری عظیم و کثیر است اما طرق استعمال این دوا
 پس بدانکه سیاه بوقتیکه در بعضی اسهال چهار طریق درین هر دو قسم استعمال کرده میشود اول شرب با دوم بطریق مالیدن بر
 جلد بدن سوم ساندن مقدار کثیر آن بجلد بدن چهارم رسانیدن سیاه بذریعہ زرقه سوزنی زیر جلد بدن لیکن تاخرین
 یک طریقه جدید برای استعمال آن ایجاد فرموده اند و آن اینست که رسکندری صاف را از ششم حلقه گرین تا چهار حلقه
 گرین در ده پانزده قطره آب صاف حل کرده بذریعہ زرقه سوزنی در جلد رسانند لیکن تا حال بوجود این تدبیر
 اتفاق کامل کلین نشده زیرا تجویز و محتاج تجویز کمال است و طریق استعمال ایوڈا اید پیا سیم اینست که بوقتیکه اسهال
 مرض ایوڈا اید پیا سیم را از پنج گرین تا ده گرین یا بست گرین یا سی گرین روزانه سه بار موافق این مقدار هر سه بار
 و کاکشن سکونا یا مطبوخ و یا نفوخ سار سا پر بلا یعنی عشیه مغربیه یا همراه هر دوی نوشانند و اگر از استعمال ایوڈا اید
 یکد ام سوکس میبرن ضرر رسد از ان که از ترک کرده بعد از ان نقصان مذکور باز نشانیدن آن شروع کنند
 اما کسیکه از نوشیدن مقدار کثیر آن متضرر شود و او را مقدار قلیل از ان بنوشانند مثلاً یکد و گرین ایوڈا اید نوشانند اما اگر از
 و حتی مرخص شده باشد پس باید که درین وقت عوض نوشانیدن سیاه یا ایوڈا اید آرام بر بعضی دهند و سهل از ادویه سهله
 که از قسم کما رو فک باشد بر بعضی نشاند و چندان بر این تدبیر مواظبت کنند که حتی و حرارت دفع شود بعد از ان سیاه
 خواه ایوڈا اید پیا سیم هر چه که نشانیدن آن مناسب باشد بنوشانند و اگر در پیگیری سفلس سیاه نشاندیده باشند از ان
 جو شش و من پیدا شده باشد پس دوباره در سکندری سفلس که بعد از ان پیدا شود نوشانیدن سیاه را جائز دانند
 بلکه عوض آن ایوڈا اید پیا سیم را نوشانند و الا از پیدا شدن ضعف مرض زیاد خواهد شد همچنین اگر در پیگیری سفلس
 سیاه نه نشاندیده باشند لیکن مرض ضعیف لاغرا باشد در خون آن کمزوری بود در اینجا هم نوشانیدن سیاه و مرکبات

نشان طریق جدید استعمال سیاه و سفلس

آن جایز بود

آن جائز نبود بلکه درین وقت عوض آن اغذیه و ادویه مقویه نوشتانند تا اعضا بر حال صحت و اعتدال خود آیند و برای این کار
 نایطریور یا نمک ایستد اثلوث و بارک و کنین دروغن جگرهای حسب مناسب چند روز بنوشانند تا وقت و صحت
 مریض در بدنتش عود کند و بعد آن اگر ضرورت نوشتانیدن سیما باشد بنوشانند لیکن چنان مریض را که ضعیف
 بود یا از استعمال سیما و ایوڈا میڈ خوف پیدا شدن ضعف داشته باشد همراه سیما و ایوڈا میڈ نایطریور یا نمک ایستد
 یا نقوع عشبیه مغربیه یا مطبوخ پاک یا نقوع کواشیا ضرور بنوشانند تا از ادویه مذکوره ضعف و کمزوری پدید نیفتد
 و در سفلس تر شری هرگاه مریض ضعیف باشد همراه ایوڈا میڈ یا سرب فیری ایوڈا میڈ یا فیری تار تراس همراه
 نقوع عشبیه یا مطبوخ بارک دروغن جگرهای بنوشانند و اغذیه حیده غوراند لیکن شراب درین مرض هرگز نهند
 یا بسیار قلیل بنوشانند زیرا که شراب درین مرض نه هر آشک را از خارج شدن از بدن مانع میشود و نه غوراند
 سیما و سفلس تر شری هرگاه ضرورت آن داعی شود مثل اینکه سیما را در پی میری سکندری سفلس بنوشانند باشد
 و بسبب آن از ایوڈا میڈ نفع تمام حاصل نشود درین وقت باید که سیما را دوسه هفته برابر کمال تقلیل وزن بطور
 نوشتانند و با استعمال آن که از آن جوشتن دهن پدید نشود و برای این کار از جمله اقسام مرکبات سیما با سدر ارج ارم
 بای کلورایڈ مرکبوری یعنی رسکپور بهتر است و بعد آن ایوڈا میڈ یا سیسم همراه ادویه تلخ مثل نقوع عشبیه مغربیه
 یا مطبوخ سکو یا نقوع کواشیا دروغن جگرهای بنوشانند و باید دانست که عشبیه درین مرض نه یاده گرفتن کارگرده
 ادرار است و از زیاده گرفتن کارجلد که تعریق است نافع میشود ایضا که ایوڈا میڈ یا سیسم در رسکپور صاف هر دو را
 همراه آب ساده یا با مطبوخ عشبیه یا بارک یا نقوع کواشیا بنوشانند و لیکن این وقتی مناسب است که مریض قلیل الکتر
 باشد و در حصول صحت خود تعلیل کند و الا رسکپور اول بنوشانند و بعد آن ایوڈا میڈ دهند و گاهی در امراض جلدیه
 که در سکندری سفلس یا تر شری سفلس عارض میشوند از نوشتانیدن سیما بزودی فائده زائد ظاهر نمیشود
 لیکن از رسانیدن دخان سیما نفع کثیر حاصل میشود پس باید که موافق هدایت سابق که در پی میری سفلس
 نوشته شده دخان سیما به جلد رسانند لیکن افضل در اینجا آنست که وقت تدخین کمال طرب پر آب از آب گرم
 هم زبر چادر غلیل نهند تا بخیر و تدخین هر دو در وقت واحد شود که از آن جلد لین و منفعت بزودی میگردد و بسبب
 آن سیما بهرولت از راه جلد در خون داخل میشود و ایضا باید دانست که از اقسام مرکبات سیما دو قسم در
 کار تدخین می آیند اول کیلول دوم سنبار که آنرا با سدر ارج ارم سلفریتیم هم گویند و جری زنجفر و بقارسنی شکر
 نامند و آن مرکب از سیما و سلفرست و سرخ رنگ میباشد لیکن کیلول از نسبت گرین تا یکدram یکبار و تدخین
 صرف کرده میشود و سنبار از نیمدram تا یکدram یکبار در تدخین در وقت واحد استعمال کرده میشود و وقت استعمال
 سیما بطور تدخین هم نقوع عشبیه را بنوشانند و این ضروری آنست و این عمل تدخین را یکروز و دیگر

باستعمال آورده باشند و این عمل را چندین بار استعمال کنند که یا مرض منقطع شود و آثار انحطاط بخوبی ظاهر شود یا
 آثار جوشش در بدن پیدا شوند لیکن اگر علامات انحطاط مرض پیدا شوند درین وقت بتدریج مقدار سیاه را
 کم کرده ترک کنند و اگر آثار جوشش در بدن ظاهر شوند بفاصله دو سه روز عمل تدفین را بمثل آورند و مقدار سیاه را
 بهم کم کرده تدفین سازند تا جوشش در بدن پیدا نشود با کمال این عمل تدفین را فوراً ترک نکنند بلکه آهسته آهسته
 مقدار را کم کرده ترک کنند و الا فائده آن ضایع میشود و از جمله امراض حادیه که در سکنه رخ می افتد شش و غش
 میشود هرگاه ایری شیا یا دوزی اولاً پیدا شوند درین وقت نوشتنیدن ایوڈا سیڈ پلاس همراه نقوع عشب
 کافی میشود بشرطیکه قبل از آن سیاه نوشتنیده باشند و اگر پیشتر سیاه نه خوانیده باشند پس باید که چند روز اول
 رسکپور مقدار قلیل نوشتنیده بعد آن ایوڈا سیڈ پلاس نوشتنید یا هر دو را با هم همراه کدام دوائی تلخ مثل
 نقوع عشب یا بارک بنوشانند و اگر در اینجا عصب ایوڈا سیڈ پلاس ایوڈا سیڈ آلم نوشتنید بهتر باشد زیرا که اینها مرض هم
 ضعیف بود و دوائی آن که ایوڈا سیڈ آلم است هم ضعیف است و هرگاه از امراض حادیه مثل سوراخی ریز و غیره
 که در آن بر جلد شکر نشه پیدا میشود حادث شوند در اینجا اگر چه مرکبات سیاه نافع اند لیکن آنچه از جمله افضل است
 ایوڈا سیڈ یا سیڈ راج ارم و ریڑی که بزرنگ می باشد است آنرا همراه نقوع عشب یا همراه کدام دوائی تلخ نوشتنیدن از جمله افضل
 لیکن در اینجا گاهی حاجت بسوی نوشتنیدن و دوزن سلوشن هم دخی میشود و آن وقتی است که تنها از مرکبات سیاه نفع مقصود حاصل نشود
 و هرگاه از امراض حادیه چیزی که در آن بر جلد زخم پیدا میشود مثل رویا پیدا شود و در اینجا مرض بسبب پیدا
 شدن زخمهای بدن بسیار ضعیف میگردد پس باید که در اینجا اول تقویت بدن مریض با کچم کرد و در اینجا برای
 تقویت تدابیر نوشته شده اند که نوشتن و بعد آن با سیڈ راج ارم یا کلو را سیڈ یعنی رسکپور همراه نقوع عشب
 مغویه و روغن جگرهای بنوشانند و از غذیه حیدره خوانند و هرگاه در جلد بینی یا رخسار یا جای دیگر از جلد بدن چوبک
 یعنی سختی پیدا شود درین وقت بر آن اول کاشک پلاس یا لاگر پلاس قوی طلا کنند تا جلد را داغ کرده
 زخم پیدا کند و چون زخم پیدا شود بر آن اصل کاشک نقره یا ناسرک ایسی قوی ننند تا جلد را زده و ساخته دور
 کند و هرگاه بعد جدا شدن جلد زخم باقی ماند سفوف یا مرهم آئی اوڈو و فارم بر آن ننند یا با سیڈ راج ارم و کاسیڈریم
 یعنی سرخ بطور سفوف یا مرهم بر آن ننند یا باک دشن بر آن طلا سازند و هرگاه زخم بر جلد در سکنه رخ می افتد
 پیدا شود بهر صورت که باشد رنگ آن خاکستری می باشد و درین وقت بر آن باید ادویه سبزه مزاج و حاد
 زخم مذکور بر آن طلا سازند مثل ناسرک ایسی قوی یا ایسی ناسرک ایسی قوی یا سیڈ راج ارم و چون بعد استعمال
 این دوا جلد زده شده دفع گردد پس زخم جدید که بعد آن پیدا میشود آنرا ببینید اگر این زخم جدید هم
 مثل زخم سابق بد رنگ و مائل به خاکستری باشد بر آن آئی اوڈو و فارم سفوف یا بطور مرهم ننند یا با سیڈ راج ارم

حلق زخم پیدا شود پس اگر قلیان بود سلویشن قوی کاشک نقره از قلم موئین بر آن طلا سازند و اگر زخم قوی و عمیق و گناه که آن غلیظ بود و بر رنگ خاکستری باشد درین وقت بر سر قلم پارچه اسفنج بسته و در ناسرک ایستد قوی تر کرده بر زخم نهند و چون که درین زخم عفونت زیاده می باشد باید که از کور را بگذارند یا کور را انداخته و آنگاه زنگ که در آب محلول بودند بر غرغره سازند و گاهی زخم حلق تا استخوانهای قصبه ریه که از آن لیرنگس پیدا شده میرسد و درین وقت باید که اسفنج بر سر زخم بگذارند بسته در لوشن قوی کاشک نقره سر بر و بانگ را تر کرده بر محل زخم مذکور نهند و گاهی در اینجا چنان ورم عظیم در لیرنگس پیدا میشود که ضرورت است بسوی پید کردن ثقبه هدید و قصبه ریه برای جذب کردن هیواد اعی میشود و آن پید کرده میشود و بخوبی که در امر من قصبه مذکور شد و گاهی در میوکس میبیند تخمین زخم و عفونت پیدا میشود و از آن غصه و افت و استخوان الف همه موده و متعفن شده ریگشته ضایع میشوند و از آن نقصان عظیم بدین می رسد مثل اینکه راه بی و کام هر دو واحد شده و گاهی اثر این زخم و عفونت تا دماغ رسیده مورث هلاکت میگردد پس باید که بقوت این زخم برای مسخ از دیوان آن ناسرک ایستد قوی بر آن نهند و برای دفع کردن عفونت آن لوشن کور را انداخته و زنگ یا کور را ایستد آف سو و آن طلا سازند یا پارچه در آن تر کرده بر زخم نهند و هرگاه استخوان بینی مرده از جای خود جدا شود فوراً تا اسکان آنرا از جایش بر آرند و تدخین کیلول درین وقت به نسبت خورانی نشن نفع مست زیرا که در تدخین کیلول بخوبی مستقیم خود هم در زخم داخل میشود و هم بذریع جلد زخم داخل شده بذریع دوران خون در زخم ریه موثر میگردد لیکن چون که درین وقت ضعف و کمزوری زیاده می باشد لهذا باید که همراه استعمال عمل تدخین کیلول نفور عشب مغریه و روغن جگر بای هم بالضرورت نهند و کک و رایام استعمال تدخین کیلول اودیه مغریه خون و بدن هم مثل ناسرک ایستد و الکوت و نیکر استیس و کنین هم نوشتند تا سیب تقویت خون ضرر سیاب در خون کم شود و از سیاب زهر آشک فانی گردد و همچنین هرگاه استخوان مرده میگردد و از آن دانسته میشود که یا مرض قوی است یا مرض بسیار ضعیف شده پس درین وقت بهتر است که سیاب را بهر طریق از طرق اربعه که مناسب دانند با استعمال آرند و همراه آن مقویات خون هم نوشتند تا از اضعاف سیاب خون محفوظ ماند و مرض دفع گردد و طریق تدخین کیلول برای جراح میوکس میبیند الف آنست که کیلول را بر آتش انداخته و خان آنرا مرض از بینی خود بکشد و هرگاه در چشم امراض پیدا شوند چنانکه پیشتر بیان آنها شده درین وقت علاج عام آنها اینست که اگر در زیاده باشد زو بر صد غین چنانچه قدری خون بر آنرا تا اجتماع خون کم شود یا نیمه بلا شرک بر صد غین نهند تا خون از عروق چشم در عروق صد غین زیاده آید و از خالی شدن از خون عروق چشم قوی شوند و بعد علاج به بینی اگر تنها ورم در میوکس میبیند چشم بود بر آن کاشک نقره محلول آب که قوی نباشد در چشم انداختن کافی میباشد و اگر ورم قرینه بود آن در اینجا به دو سبب پیدا میشود یکی از زیاده

فایده بیان طریق خاص تدخین کیلول برای اوجت پوکس کبر لاف

سبب ورم قرینه در آشک

در خون

که در وقت پیدایش دوم از کثرت حرکت اجفان که از اصل کاک آنها با قرینه هم ورم پیدا میشود و این اکثر سبب
ورم قرینه میشود و درین وقت بعد علاج عام بهتر آنست که اول بالای چشم چیزی انداخته رفاده بر آن
بسته چشم را به بندند تا سبب آن چشم را آرام رسد و حرکت اجفان که سبب اکثری برای پیدا کردن
ورم قرینه است بند گردد و اینضا درین وقت روزانه دو بار دو دو قطره روغن کنجد در چشم انداخته باشد
تا سبب آن از اذیت اصطکاک حرکت جفن قرینه منافی نشود من بعد از ادویه نوشتیدنی از اقسام
سیما ب نوشتانیدن رسکپور همراه نقوع عشب درینجا الفع است و از ادویه موضعی حفص هندی شب یانی
و افیون باب ساده حل کرده بر دو چشم ضا کردن بسیار مفید و محلل اورام و آرام رساننده بان هستند
و هرگاه ورم در غنیه باشد پس بعد تدبیر عام که برای اخراج و تقلیل هم نوشته شده سلوشت اثر دین کیده
قطره اندرون چشم اندازند یا بلا دونا باب حل کرده بر دو چشم ضا سازند و از ادویه مشروب کیلو مل همراه
افیون اینجا خوراندن نافع است خصوصاً وقتیکه ورم غنیه اکیوت بود و چون از خوراندن کیلو مل
یا افیون خوشش نیست پیدا شود فوراً از آن باین ورم صحت میشود اما اگر ورم مزمن یعنی کراتیک و
خفیف الاعراض بود درین وقت نوشتانیدن رسکپور همراه نقوع عشب بهتر است و بر صد غلین علیل عوف
از لوبلاکس تر از غلین کس ننند پس اگر بعد خشک شدن آبله باز مرض باقی ماند باز پلاکس ترند کور بر صد غلین
نهند و اگر بعد آنهم مرض باقی باشد هم سیما ب بر صد غلین نهند و هرگاه ورم در غشای استخوان پیدا شود و
حاد یعنی اکیوت باشد درین وقت اول زلو بر محل ورم چسپانند و بعد آن از آب گرم یا آب مطبوع بکوبند
خشکاش تمکید سازند و بعد آن بارچه صاف در گارڈ لوشن تر کرده بر محل ورم نهند تا ورم مزمن گردد
یعنی خفیف شده قلیل الاعراض باقی ماند پس هرگاه ورم در آن کم شده باقی ماند و سختی در آن چنانکه
از نشان اورام مزمنه است باقی باشد درین وقت شکری ایوڈین بر آن طلا سازند پس اگر از نیم ورم
نکورد دفع نگردد لا فکری از قلم موئین بر آن طلا سازند تا آبله پیدا شده ماده مفلس ازین تدبیر از طریق
نکوره بیرون رود و خون صالح جدیدان در آید و از ادویه مشروب اینجا نوشتانیدن ایوڈا سید پال
بهتر است زیرا که این عرض ترشتری سفلس است که در آن خوراندن ایوڈا سید نسبت سیما ب الفع است
لیکن اول از پنج گرین نوشتانیدن شروع کنند و هر روز پنج پنج گرین مقدار آنرا اضافه کرده باشند
تا بمقدار نیمه رام رسد پس بعد آن چنانکه اضافه مقدار کرده بودند همچنان هر روز مقدار آنرا پنج پنج
گرین کم کنند تا بمقدار پنج گرین آید و چنین تا بقای مرض مقدار آنرا پاده و کم کرده نوشتانیده باشند
تا صحت شود و هرگاه و سفلس سبب سختی ماده آن در مصلحات بدن سختی جوهری در مصلحات پیدا شده باشد

ن علاج سختی مصلحات در اثر کک پیدا شود

سابق میفرمایند و باز به ترتیب بالا که گفته شد بالجه نایقهای مرضی موافق همین ترتیب بار بار زیاد و کم کرده و نشانید
باشند تا مرض دفع شود و ایضا درین مرض از معالجات مسینه بر حصول صحت نهادن بلا ضرر و کس
ست لیکن آنرا بجای که قریب از سید عصب مفلوج یا بر راه آن باشد نه مثل اینکه هرگاه فالج در
عصب چشم بود بلا ستر مذکور بر صدر و هرگاه در عصب سمع باشد بلا ستر مذکور بر خلف اذن و هرگاه فالج
در یک جانب عام بدن باشد بلا ستر مذکور بر عرق خلف راس نمند لیکن در نهادن آن عرق خیالی این امر ضروریست
که بلا ستر و خلاف جهت غلیل نهاده شود مثلاً اگر فالج در جانب ایسر بدن باشد بلا ستر مذکور را بر عرق در جانب بکین
نهند و اگر فالج در جانب بکین بدن بوده باشد بلا ستر در جانب ایسر عرق نمند زیرا که اکثر اعصاب و اعصاب از جانب
بکین رخ ماغ رسته در جانب ایسر بدن آمده اند و از جانب ایسر رخ رسته در جانب بکین بدن نازل شده اند و اینها
اکثر از افت جانب بکین رخ و جانب ایسر بدن و از افت جانب ایسر رخ و جانب بکین بدن فالج پیدا میشود و اگر از آن
بلا ستر نفع ظاهر نشود عمل سیتن برگردن با استعمال آن رنده و ایضا مادم که فالج یا ستر خاباتی ماند و کاک بسیار بر عضلات
کبیره بدن واقع ساخته باشند زیرا که درین وقت کار خاص آنها که حرکت است صادر نمی شود و بسبب
بند شدن حرکت خون کثیر در آنها می آید و باین سبب غذای جید با آنها نمی رسد پس اگر بر همین حال
گذشته شوند بجای چند روز از نایابی غذای خود مرده خواهند شد و بعد آن اگر در دماغ هم صحت شود
اینها اثر قوت حرکت و حس را قبول نخواهند کرد و اگر بذریعہ واک غذای خود را یافته زنده و قوی
خواهند ماند بعد از وصال مرض و ماغ باز کار خود خواهند داد و اثر قوت حرکت و حس را از دماغ خواهند
گرفت و نیز برای تقویت عضلات بدن و زنده داشتن آنها و پیدا کردن حرکت در آنها استعمال بخیر
است که از آن در عضلات حرکت پیدا میشود و غذا بخوبی در عضلات می آید و هرگاه از ریختن ماده آتشک
در دماغ مرض و تشنج عام پیدا شده باشد درین وقت از نوشانیدن برویا سید پلاس یا برویا سید ایونیم
نفع کثیر حاصل میشود چه این دو را هم ماده آتشک را فانی می سازد و هم تشنج و مرض را دفع میکند و
چون از ریختن ماده آتشک محل ساقط شده باشد درین وقت اول در حال اکوتین غوره تحقیق کنند
پس اگر مرض در مرد باشد فقط و آنرا پیشتر در درجه پیری یا سکن داری سفسل سیاب نخورانیده باشد درین
وقت اول رسکپور و بعد آن ایوڈا سید پلاس هر دو را همراه نقوع عشب مغربی یکی بعد دیگری نوشانند
و اگر معلوم شود که پیشتر سیاب خورانیده اند پس اکنون تنها ایوڈا سید پلاس را با نقوع عشب تا بقای مرض
نوشانند و اگر در اطفال مرض بوده باشد علائش هم همین ادویه نخانند و احتیاطاً کامل نیست که هر دو را
ایوڈا سید پلاس با نقوع عشب مغربی نوشانند و در ایام حمل برای حفظ خدین خاصه تا در را

نوشانند تا عصبانیت طبعی نماند

و بسبب آن نوشانیدن روغن جگر مایه مناسب نبود بر بدن طفل روغن مذکور را مالند که از آن نفخ کثیر حاصل میشود
 و هرگاه مادر طفل مرض نفاس باشد و از آن این مرض طفل رسیدم بود درین وقت واجبست که شیر مادر
 از نهاد طفل مذکور نهوشانند و روغن آن مرضه محضه السیدن اختیار کرد و طفل مذکور نوشانند و الا از شیر مادر
 که فاسدست باریکه برای ماده نفلس طفل خواهد رسید و امتحان صحت مرضه اکثر از دیدن حال جلد آن کرده میشود مثلاً
 هرگاه بر جلد مرضه کدام اثر از آثار امراض جلدی که از نفلس میشود نباشد گمان صحت آن کرده میشود و اگر نشانی
 کردن مرضه ممکن نباشد شیر حیوانات را بطفل نوشانند لیکن شیر مادر را از نهاده نوشانند و همیشه جلد طفل خصوصاً
 محل زخم آنرا از آب نیلوم و صابون شسته صاف داشته باشد و بعد غسل جایکه زخم باشد بر آن روغن کنجد یا
 گوزن ریخته که موم روغن است یا سلوشن کاشاک نقره یا سلوشن زنگ سفاس طلا کرده باشد و هرگاه درین
 بر دو وضع طفل یا فرج صبیحه سرخی بوده باشد درین وقت سفوف نشاسته یا آرد جو را بر کما یا سفوف
 آدکساید آف زنگ یا سفوف کهر یا منی یعنی طین قیو لیا یا کجود و ای محقق خشک بر آن باشد و گاهی درین حال
 در اطفال امراض جلدی که از غیر ماده آتشک پیدا میشوند مثل آبکیه یا جرب رطب هم پیدا میشوند لیکن این
 امراض از استعمال کیلول یا آیدو آیدو دفع نمیشوند بلکه درین وقت ضرور بود که از یک قطره تا سه قطره دودن
 سلوشن موافق عمر و قوت طفل روزانه سه بار در تمام روز نوشانند که از استعمال این دو امراض جلدی دفع
 میشوند فصل پنجم در خنثی که بفت لائش آنرا اسکرافیل نامند و با دوست اسکرافیل که بفت لائش آنرا
 و وجه تشبیه این مرض نزد قدما شاید بفت رقیه طلیل یا رقیه خنزیر یا بسبب کثرت عروص این مرض
 خنزیر بوده باشد و گاهی آنرا استروما هم نامند یعنی ورمی که در غده های گردن باشد بالجمله آن حالتی است
 فطری در انسان که هرگاه در کسی یافته شود صاحب آن بسبب آن مستعد برای اورام غده های بدن میباشد
 و با این حالت اکثر چوبکل از خون جدا شده و در کدام عضو میریزد و هرگاه درین حالت سختی بهم در کدام عضو
 پیدا شود آنرا چوبکل و زوزه نامند و چون که این حالت فطری و خلقی میباشد لهذا اثر البفت انگیزنده
 گاهی اسکرافیل و یا نیز یعنی استعداد اسکرافیل نامند زیرا که دنیا نیز یعنی استعداد است و گاهی
 استرومن و یا نیز نامند یعنی استعداد استرومای و گاهی چوبکل و یا نیز یعنی استعداد چوبکلی هم نامند
 بالجمله این حالت و مرض بر دو قسمست یکی اسکرافیل و ای خالص که همراه آن چوبکل در کدام عضو رخیه باشد
 دوم اسکرافیل که همراه آن چوبکل در کدام عضو از اعضای باطنه رخیه باشد و معرفت و تشخیص این حالت
 خلقی باین وجه کرده میشود که اکثر هر طفل که مستعد برای این مرض پیدا میشود اگر دموی مزاج باشد پس خواص
 و خوش عقل خوش خلق و ذیین به نسبت اطفال دیگر میباشد و رنگ جلد آن و سیاهی عنبیه آن قوی

فصل پنجم در خنثی که بفت لائش آنرا اسکرافیل نامند

شدید الصبیغ نباشد و هم جلد آن رقیق بود و سوسه های پلک طویل باشند و رنگ ملتحمه بسیار سفید و شفاف مثل رنگ مروارید میباشد و چشم آن کبیر بود و لقبه عنبیه وسیع بود و چهره مدور مثل بدر کامل و لبهای آن خصوصاً شقیقه علیا غلیظ میباشد و از این علامات در هندوستان اکثر سواهی غلط شفته دیگر علامات کمتر یافته میشوند و اگر طفل کور و موی مزاج نباشد بلکه بلغمی مزاج بود پس رنگ جلد آن قویته الصبیغ و خود جلد قدری غلیظ در قبه آن قدر سوسه طویل و مدور و سینه آن ضیق و بسوی خلف فرو رفته و شانیه های آن و شکم آن مدور و قدری پیش آمده و بازو و ساقین آن دقیق و لحم آن لین و مسترخ و دست و پای آن همیشه سرد و ترمیم میشوند و ذهن و عقل آن بلند بود و این امر بحسب اکثر است اما ممکن است که علامات مذکوره موجود نباشند و خنازیر پیدا شود زیرا که این حالت تمام استعداد است و استعداد گاهی خفی الظهور و گاهی ظاهر میباشد و هم تجربه این گفته اند که هر که مستعد برای خنازیر میباشد همصدی آن همیشه خراب باشد از این سبب بار بار مبتلای می شود و نبات در وزن یا چربی را بدشواری مضاعف میکند بالجمله این مرض گاهی اولی ولادت ظاهر میشود که در گردن طفل ورم و خشی بود و بار بار سینه منقبض گردد و بعدین بلوغ دفع میشود و این قسم خنازیر اسلم است و گاهی تا پانزده سالگی که سن بلوغ است یعنی همان زمان که علامات مرض ظاهر میشوند تا اینکه از سن سی و پنج سال تا عمر چهل و پنج سال بخوبی ظاهر شوند و این قسم اعراض روی علاج است السبب معلوم میشود که خلایق است استعداد آن همراه کون چنین پیدا میشود و بذریعۀ تاثیر خاندانی اثر آن در شتهایست پیرسد و ممکن است که بعد دوسه پشت اثر این استعداد اسلالت ظاهر گردد و اینها هرگاه از آب وین کسی مبتلای مرض آن شکاک بود و در اولاد آنهم این مرض پیدا میشود و همچنین از احانت امراض یاد دیگر اسباب مضعفه در مستعدین خنازیر خنازیر پیدا گردد و همچنین از اکثر مقاربت بانسان و از تماشای هم این مرض در شبان پیدا میشود و در بلاد بارده به نسبت بلاد حاره این مرض زیاده پیدا میکند و هم در جای که تری زیاده بود و زمین آنجا نمناک باشد و آب چاه در آنجا از زمین قریب باشد این مرض زیاده پیدا میشود و خوردن غذای قلیل و هم خوردن اغذیه ناموافقۀ سبب قوی برای احداث این مرض است و گلب از امه و پیۀ عفتنه هم این مرض زیاده پیدا میکند و از شهرها به نسبت دیهات این مرض زیاده پیدا میشود و از چکن آلودماندن بدن و نه محفوظ داشتن آن از رسیدن هوای گرم این مرض پیدا میشود و هم از کثرت فکر و زیاده غم که باعث غمز و دلخوشی و از ان مضاعف غذا فساد راه یابد و غذای جمید با اعضا ترسد هم این مرض پیدا میکند و بالجمله قسم اول آن که خنازیر خالص است جمله علامات آن از چشم دیده میشود و ظاهر میباشد بخلاف قسم ثانی که در آن است لال از احوال اعضای باطنه میکنند و خشی میباشد و برای آن که علامت مخصوص آن در اول ورم فده های بدن و دلالت آن بر این مرض از همه اقوی و اکثر است و دوم وجود زخم در جلد که آن گاهی نیز

و گاهی کبیر می باشد و سوم دمل مزمن است چهارم آن نماند یعنی در هفتم نهم ورم استخوان و مفاصل است
 ششم بودن کدام مرض از امراض جلدیه بر جلد رانش یا بر جلد بدن در هر جا که باشد هفتم او پیشتر یعنی
 ورم گوش هفتم ورم میگو میسرین منقرض و بودن او زینا یعنی سیلان زرد آب عین ازان ششم ورم میگو میسرین
 لبها و دهن و خلق لیکن از جمله این اعراض و علامات در خزانه نام حالت و استعدادهای خاص مذکوره است ورم غده
 بدن زیاده میشود خاصه در غده های گلو و هم در غده های که زیر استخوان فک اسفل اعدا این ورم زیاده میشود و گاهی
 در غده های بغل و گاهی در غده های اریه هم این ورم عارض میشود و کیفیت حدوث این ورم خازیر
 در غده های مذکوره آنست که قبل از وجودی آن کدام سبب یافته نمیشود و همچنین کدام علامت و عرض ورم
 خارج بود بلکه بلا سبب ظاهر فقط مقدار غده باز یاده میگردد و خواه در یکد غده یا در غده های کثیره این پدید
 پیدا میشود و همراه آن درد و تب و ورم خارج موجود نمیشود پس از وقت ظهور زیادتی مقدار غده های مذکوره
 تا دو سه ماه یا یکسال مانده یا خود بخود زایل گردد و غده باز مقدار اصلی خود می آید یا در مرض از یاده پیدا شود
 و بسبب آن ورم خارج درین غده پیدا میشود و در زیاده میگردد و همی مثل می نماید فیور که موله ضعف مذکوره
 بوده باشد پیدا گردد که بسبب آن مریض خواه طفل بود یا جوان بسیار متاذی و با قلی می باشد و طفل بار بار
 گریه میکند و شیر نمی نوشد و بر کدام هیئت آرام نیابد و درین حقیقت شکم و زبان چرک آلود و قلت اشتها
 طعام و قلت بول و زیادتی یوریت امیونیا و بول می باشد و نیز همراه این حمی او زینا یعنی جریان ریم و زرد آب
 عین از بینی و گوش و هم کدام مرض از امراض ششم هم می باشد و اگر مریض دختر باشد در وینه آن هم ورم
 پیدا شده آب سفید بواز فرج جاری میشود و چون از یاده مرض تا این درجه رسد همراه این حالت
 در غده های متورمه پیدا می شود و چون ریم در آنها پیدا شود غده ها که راخته ضایع و فانی میشوند و ورم آنها
 تا غشای خانه دار که گرد این غده ها هست میرسد و ازان تا جلد بدن منتهی گردد و چون غشای خانه دار هم
 متورم و پنجه گردد بسبب این ورم آنهم ضایع میشود و بعد ضایع و فانی شدن آن در جلد بدن هم ورم
 پیدا میشود و جلد رقیق شده باقی ماندونی الی و این دمل مزمن جلد است لیکن این دمل گاهی بطور مزمن
 در تن باقی میماند و اکثر آنست که این ورم جلد هم در جای خاص منقرض شده ازان ریم جاریست که در ورم
 پیدا میشود و حال آنکه دمل و زخم آئیده نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی و هرگاه درین مرض ورم در غده پیدا
 شود و علائش آنست که اول تدبیر و رعایت است امر تا نیکو بدون آن از هیچ علاج فایده مسترب نمیشود و
 بلا رعایت این امور ثلاثه تاثیر کدام دوا و علاج ظاهر میگردد اول خوراندن اغذیه مقویه حیده دوم
 صاف داشتن بدن مریض سوم صفای هوای مسکن غلیظ و اختیار هوای جید و بهترین اغذیه برای این مریض

آنست که لحوم حیدره بطور یکنواخت یا کباب یا پیرنجو که مرغوب بود و لحوم را بطوری بزند که لقیل شود و مثل آب یکنواخت یا منجنق و آن را
 عصاره است و از لحوم رقیقه مثل لحوم غنای است و سرشفت که آنرا با روغن زرد و بطور کباب می پزند و بزرگوار است و هم چنین زرده
 بیضه مرغ و شیر حیوانات ماکول اللبن و همچنین سرشیر و از تره ها تره تیزک یا آلو بهترین اغذیه برای این مرض
 است و طریق تصفیه بدن مریض آنست که روزانه یکبار مریض را در ظرفی کلان که پر از آب نیگرم باشد و در آن
 بکشد و او را بشنکد که از آب بجز اسود ساخته میشود و عسل که نشانیده باشند و در آن بدن را خوب مالیده باشند
 تا چرک دفع شود و من بعد از آب برآورده بدن را خشک کرده لباس مناسب فضل بپوشانند و درین عمل
 بسیار احتیاط نمایند تا هوای سرد درین حال به بدن رسیده سردی پیدا نکند و تدبیر هوای مریض آنست
 که مریض را در مکانی دارد که هوایش محفون نباشد مثل هوای مکانها تا اندرونی بلکه در مکانی که در آن بهوبایح
 بجنوبی ممکن باشد مثل مکان سائبان یا در مکانی که برکناره سواحل بحر اسود باشد مریض را دارند زیرا که در هوا
 مذکور ایوژین و غیره زیاده میباشد یا اگر ممکن باشد امر فرمایند که مریض سفره اختیار کند زیرا که در هوای بحر
 اوژون اکسیجن یعنی اکسیجن قوی زیاده میباشد و بسبب آن از آن نفث کثیر حاصل میشود و از او کیه آن
 دو از مرکبات کلورین مثل ایونیم کلوراید یعنی ایونیا میوریاس و هم کالشیوم کلوراید یعنی کالشیوم میویدات
 و همچنین از مرکبات ایوژین ایونیم آوژاید یا پیاسیم آوژاید یا آلم ایوژاید یا شیکر آوژاید کیه پوژ
 حسب تناسب بنوشانند و هم همراه استعمال این ادویه ادویه سقوی خون و بدن که مولهحت اند مثل
 سرپی فی آوژاید یا شیکر استیل یا لاکر فیوم یا لینیوم یا فی ایست کینین سائراس یا فو رسلوشن که
 اسیم لاکر آر شکست همراه بارک یا کینین بنوشانند یا لاکر آر شکست و شیکر استیل همراه که دوا می تلخ
 مثل نفثوع کلنیا یا نفثوع کواشیا بنوشانند و بنوشانیدن روغن جگر باسی اول از مقدار قلیل من بعد
 مقدار آنرا زیاده کرده بنوشانیدن بقدر مضمم و همچنین مالیدن روغن جگر باسی بر بدن بهترین دواست
 نافع درین مرض است که مثل آن دیگر نیست و از ادویه موضعی طلاء کردن شیکر ایوژین از قلم موئین بر
 ورم غده یا اکثر مفید دیده شده و کاک طلاء کردن لینیوم ایوژین هم نافع است و آنچه از همه الفع است
 نهادن مرهم پنبانی ایوژاید بر ورم غده های مذکوره است که ازان ورم واذیت غده با هر دو رفع میگردد
 و هرگاه درین ورم ریم پیدا شود و زخم حادث گردد علاجش آینه ای بر حسب آن کار بند شود و دوم از عرض
 هنگامه خناریر قسم اول جراحت است که در حالت استعداد خناریری بر بدن یافته می شود و آن را
 انشرومستل انشرومستل انگریزی نامند و اکثر این زخم بعد بختن و منفر شدن ورم غده های متورمه
 دیده میشود و گاهی بدین ورم غده با هم این حالت از ورم جلد پیدا میشود اما هرگاه بسبب ادرام غده با

اینجا ایوژاید را با مرهم غده کارند
 از بهر جهت
 در عرض دوم خناریر

در اکثر

تا شش روز که سه چهار گرین در یک اونس آب ساده محلول بود از قلم موین گرد زخم مذکور طلا سازند که آن بسیار عین
بر اول جلد صحیح از اطراف جراحت می شود یا قوتیای هیزد و سه گرین در یک اونس آب صاف حل کرده پارچه بآن گرد
بزنند نوع دیگر زنگ سلفاس و گرین در یک اونس آب حل کرده پارچه صاف در آن تر کرده بر زخم بزنند
که آنهم مقوی لحم و جلد جراحت است و باید دانست که آنچه این جرح خنایری بر ساق پا قریب زنده قدم جاو
میشود پتواری صحت می پذیرد و لذت در آن ضرورت که مرض را از حرکت باز داشته پامی مرض را قدری بلند
دارند تا خون در آن کم ماند و اگر گرد زخم ورم یا قدری سرخی و سیاهی دیده شود زخم عمیق باشد چنانکه اکثر اوقات
سرخی و سیاهی در ورم حول جراحت زخم روز بروز عمیق می شود و این امر تجربه ثابت شده درین وقت آب سرد بر زخم
ریزند یا آب سرد بر آن چکانند بطریقی که در علاج افضل می بین آن هدایت نوشته شده تا ورم و اذیت زخم بر طرف شود
و چون ورم و اذیت زخم رفع گردد درین وقت آنچه برای علاج زخم از ادویه مضحیه پیشتر نوشته شده اند آنها را
با استعمال آرند و درین زخم ضرورت است که پارچه طویل گرفته از سرانامل قدم تا که خوب بقوت بندند تا بسبب آن خون
در بخاکم ماند و گاهی عوض بستن پارچه قطعه های طویل از پارچه استکن که از مقراض بریده از سرانامل تا که
چونیکه کی متصل به گیری باین صورت باشد که یکی در عرض خود مشتمل بر عرض دیگر بود می چسباند و آن از بستن پارچه
انفع میشود زیرا که در بستن پارچه اکثر اختلاف واقع میشود که پارچه از جای منفرجی گردد و جای شدیدی ماند و از
اذیت و نقصان بعضی میشود و میرسد بآبی آنچه پیشتر نوشته شده بهر آنکه لیکن گاهی بسبب زیادتی ضعف و خرابی
خون و زیاده آمدن عرق درین علت چنان حال غلیل خراب میشود که از بیخ تدریجاً فایده حاصل نمیشود و زخم اصلاً
نمی پذیرد تا اینکه بمجوری درین وقت پای غلیل را قطع میکنند تا فساد رفع شود و سوم از اعراض نهنگانه
انشر و نفس پس یعنی دل خنایری است و این در غشای خانه دارد بدن پیدا میشود هر جا که باشد و آن مثل وزدی آید
یعنی قبل از بروز آن کدام علامت و اذیت ظاهر نبود و اکثر بدون سبقت او رام عدد حادث میشود و گاهی از
او رام عده های بدن گاه ورم آنها تا غشای خانه دارد بدن رسد هم پیدا میگردد و درین دل سبقت ورم
عده با ضرورت بود و از علامات خاصه این دل که بان تفرقه از دلمهای دیگر کرده میشود اول آنست که این
دل خفیف الاعراض کرانیک میباشد یعنی ورم و درد در آن بسیار کم میباشد دوم آنکه این دل بسوی
جلد بلند شده بدیر می آید بخلاف دیگر دما میل که آنها جزودی بسوی جلد بر می آید زیرا که در دما میل دیگر
ورم عارضه یافته بود و فائرن از آن ریخته گردد دل زیاده مجتمع میشود که از آن نمی پیداشد و دل مذکور منفرج شده
بسرعت تمام بسوی جلد می آید و چون درین دل ورم جارکم و فائرن بسیار قلیل از کمزوری خون گردد و دل
میریزد و آنچه از آنهم فائرن ناقص میباشد که آنرا ایافت تولید می کند و استعدا پیدا کردن سختی که معارض

ورم غشایی خانه دار باشد بسیار کم است لهذا این دمل زیر جلد زیاد منبسط میشود زیرا که مائع ورم غشایی خانه دار از انبساط که سختی گردد ورم بود نیست پس مثل خانه دیک که کرم کوچک مشهور است و آن را بعربیه ارفعه گویند زیر جلد منبسط میگردد و در آن ناصور با پیدایش و بعد مدت دراز این دمل در جای از جلد بسبب بوسیده شدن جلد منقبض میگردد و در آن ریم رقیق متعفن بدتها خارج میشود و چون بعد مدت متعده از خارج شدن این ریم هرگاه قدری از قاعین در نقیصه انفجار دمل ریخته جمع شود از آن خشک نشسته پدید آید جریان ریم مذکور بند میگردد و چون این خشک نشسته را غمگنده پاره شده از زیر آن باز ریم ناقص مذکور بر می آید و تا مدت دراز بر همین نظمی ماند و گاهی مضمض زرد آب از آن خارج میشود و گاهی از جای که منقبض شده بود تا کل در جلد قیق یعنی طبقه بالای جلد پیدا میگردد و بعد چند روز این جرم کبیر حادث میشود و علاج اول در نیچاهم علاج عام که در اوام غده های بدن نوشته شده با استعمال آن ریم من بعد علاج خاص آن نیست که چون بعضی در ابتدای مرض رجوع کند معالج را باید که گردد ورم دمل کاستک نفقه محلول در آب صاف را از قدم سوئین طلا سازند یا شکو آید و این بر نقل ورم طلا سازند و اگر از نیم صحت نشود و ریم در آن پدید شود درین وقت موافق هدایت دکتر نگز صاحب بهادر کاشیم سلفیت که مقلل ریم است یک گرین در ده اولش آب صاف حل کرده یک یک درام ازین دوا بعد پانزده دقیقه بر بعضی نوشانند تا اینکه حله ده اولش دوا می مذکور در بست و چهار ساعت روز و شب بر بعضی نوشانند چه دکتر صاحب موصوف میفرماید که ازین تدبیریت ریم اول در خون جذب میشود و اجزای غلیظه قاعین در محل زخم باقی مانده قدری صلابت پیدا میکنند من بعد این اجزای غلیظه هم در عروق مستحب شده صحت حاصل میشود فائده دیگر این دوا آنست که از قاعین این دوا انقدر قوت در بدن مرخص و اصلاح زخم از آن حاصل میشود که طبیعت دمل مذکور مثل طبیعت دیگر و امیل شده قریب جلد بزودی آمده منقبض میشود و بعد انفجار ریم مثل امیل دیگر صحیح میگردد و اینها درین محل ضرورت خصوصاً در عورات که قبل انفجار ریم آنرا از جلد بیرون آرند تا فساد زیر جلد زیاد پیدا نکند و هم اثر انفجار بر جلد باقی مانده عیب و قبح منظر در عورات پیدا نکند لهذا باید که از این پیر خور و ریم آنرا بیرون آرند بطریقی دیگر آنست که سینده هرگاه دمل قریب جلد رسد و بسبب آن جلد رقت و قدری خشک شدنگی پیدا کند و از آن دانسته شود که غمقیر منقبض خواهد شد درین وقت باید که بموازات غصون جلد شق خفیف بطور خط راست از سر نشتر با یک در جلد بدن پیدا کرده ریم از آن بر آرد تا نشان انفجار کتر باقی مانده چهارم از اعراض نه گانه استروموس آفتال میا یعنی ورم چشم است که از خنازیر پیدا میشود و این قسم را دکتر طنبال را از بعد سن ترک فطام تا عمر ده و دوازده سال عارض میشود و اول علامات بر این ورم آنست که میوه سبزین

و منجم هر دو سرخ میشوند و بر قرصیه گاهی سفیدی و گاهی بنور خرد مثل لقا ط کو چک محسوس میشوند و این بنور گاهی آبله
میگردند و بعد آن در آنها رگم افتاده و منجم شده زخم پیدا میکند و از آن ظاهر میشود که در قرصیه قدری نقصان
آمده و گاهی بشده و سفیدی بنور خرد هر سه موجود میباشد و آب گرم از چشم جاری و سائل میماند و از جریان آن
بر رخساره با آکسیس سبب پیدا میشود و گاهی در خلعت اذن هم آکسیس سبب پیدا میکند و شاید پیش آن باشد که
چون طفل چشمان را از دست خود میمالد و دست آن آب چشم آلوده گردد و باز این دست را بر خلف اذن خود میمالد
پس از رسیدن این طوبیت حادثه انجام هم از دست پیدا میشود و لیکن زید شدن این از دست اکثر از دست چشم کم میگردد
و ایضا این مریض از دیدن اهنوار یا ده ستازی میشود و چون روشنی را به بیند فوراً تشنج در اجفان آن پیدا
میگردد و خلف از از دست شده فوراً چشمان را بپای کرده و دستهای خود را بر چشمان میهد یا در جای مظلوم مثل گوشه
مکان می نشیند و این ورم اکثر در هر دو چشمان میباشد و هم همراه آن از دست و ورم میوکس میبهرن های اعضا میگیر
مثل میوکس میبهرن بینی و دهن و معده و امعاء و نشانه و اگر در دست باشد از دست میوکس میبهرن و جینه هم پیدا میشود
و بسبب آن گاهی بدخیمی از از دست حود و زانی چشم از از دست میوکس میبهرن و جینه هم پیدا میشود و بسبب آن گاهی بدخیمی از از دست
نشانه و گاهی سیلان آب سفید از فرج بسبب از دست میوکس میبهرن و جینه هم پیدا میشود و لیکن پاوده از همه از از دست
میوکس میبهرن بینی سیلان آب از منخرین و کثرت جریان لعاب و آب دهن از از دست میوکس میبهرن دهن میماند
و بسبب سیلان و انگی منخرین شفته علیا هم متورم میشود و العلاج اول از آب گرم و شیر یا از آب بلبل و شیرین
چشم و بینی و دهن را روزانه دو سه بار خوب شسته صاف دارند و صبح و شام دو یک قطره و نیم اوپیا می در
چشم اندازند تا از دست چشم کم شود و بعد شستن از آب گرم و شیر و غیره دوسه بار از لوشن زنگ سلفاس یا
از آبی که در آن شب یامانی را حل کرده باشند چشم را بشویند و اگر از آن از دست پیدا شود زیرا که گاهی استحال
این ادویه در چشم از دست پیدا میکند و دو ورین وقت که از دست چشم پیدا نشود رسوت و شب یامانی و افیون
در آب ساده حل کرده بر دو چشم و قدری بر پیشانی جای که محاذی چشم است ضا د سا زنده نفع دیگر برای
وقع کردن از دست چشم و دفع کردن تشنج جفن جهت احتیاطی چشم و صیقل آید و ادویه استعمال کرده میشوند اگر کث
بلا و نا از دو گرین تا چهار گرین در آب صاف که یک اونس باشد حل کرده یا اگر کث ادویای از دو گرین
تا پنج گرین در یک اونس آب حل کرده یا مارفیا یا سدر و کوراس یک دو گرین در یک اونس آب صاف حل کرده
یا یا سدر و سیانک و آلکوت ده قطره در یک اونس آب صاف حل کرده یا سکنجریک یا کونارنث از پنج قطره تا سی قطره
در یک اونس آب صاف حل کرده هر چه طبیب استعمال آنرا از این ادویه نیمه پسند کند در آن پارچه صاف را بترکده
بر چشم نهاده بر بندد و چون که درین مرض وقت شب اجفان با هم چسبیده میشوند و بسبب آن صبح و جدا کردن

بسی وقت علاج میگردد و لهذا ضرورت که وقت شب که ادم شخم یا مرم موسوم به انگور شخم یا سید راج نام است را در کوفت
یعنی شترانی اینمنت دالکوت برکناره اجفان طلا سازند و درین مرض از استعمال پلاسترهای کوجا که زکنتاوس
به قدر چهار آتی ساخته آنها را بر مواضع متعدده از معده و بر آخر ابرو و هم بر خلف اذن باین نحو که یکی بعد دیگری
بفاصله دو و دو سه سه روز در جای خاص این مواضع چسباند و ایلمای کوجا سپید کنند که نفع کثیر حاصل شود
لیکن اگر در خلف اذن اذیت و سرفه و کد ام مرض باشد درین وقت استعمال پلاستر مذکور در اینجا جایز نخواهد بود
آنانیم یادوارند که هرگاه در پس گوش اذیت و مرض پیدا شود آنرا فوراً بند نکنند بلکه اذیت آنجا را زیاد کرده
چندی بانی دارند که اذن در مرض چشم نفع کثیر حاصل میشود و هم درین حالت که مرض چشم زیاد بود از سوراخ
کردن در گوش هم فائده حاصل میشود و همیشه پیش چشمان این علیل یا رچم سبز یا نیلنجی آویزند و چون اراده آوردن
این مرض در روشنی کنند نقاب نیلنجی یا سبز بر روی آن انداخته در روشنی بیرون آزند تا از اذیت اضمحلف
ماند وقت که چشم ورم استخوان و مفاصل است که در حالت استعدا و خنازیری میشود پس بدانکه درین حالت گاهی
در استخوان کبیرش کبیر کاف و سکون پای ثناته تحتانی و کسر رای همله و فتح پای ثناته تحتانی و سکون سین همله
بمعنی تامل و زخم استخوان است و گاهی آنکه کبیرش کبیر لون و سکون کاف و ضم رای همله و سکون و او و کسر سین
اول و سکون سین ثانی که معنی مردن استخوان و جدا شدن ریزه های استخوان مرده از استخوان زنده است و این
میشود و گاهی هر دو مرض مذکور مجتمع میشوند و حدوث این امراض در جمله عظام بدن ممکن است لیکن اکثر کبیرش
در عظام زنده دست و قدم و هم جایکه استخوان طویل مثل عظام ساق و فخذ یا عظام مرفق و بازو متصل شده اند
در اینجا برکناره های آنها که در اینجا بر سر استخوان ها خانه های صغیر مثل خانه استنج یافته میشوند هم حادث میشوند
و اینها درین حالت گاهی در غضروف و غشای آبدار که بالای مفصل اند ورم حاد پیدا میشود و خاصه در غضروف
و غشای آبدار که این مرض زیاد میشود لهذا در زبان اگر نری بیری این مرض هم خاص که پویش اسونگ است
بضم ها و کسر و او و سکون پای ثناته تحتانی و تالی ثناته فوقانی هندی و کسر الف و سکون سین همله و فتح و او
و کسر لام و سکون فون و کاف فارسی که معنی ورم سفید است نهاده اند زیرا که درین ورم بر جلد سرخی نمیشود
ممنوع زیادی مقدار بود بخلاف او رام حاره دیگر که در آنها جلد سرخ میباشد و پیش امنیت که اینجا ورم حار
در جلد و غشای خانه دارند و بلکه در غضروف و غشای آبدار میباشد بالجمه درین ورم غضروف و غشای مذکور
اول هر دو غلیظ و کبیر المقدار میشوند بعد ورم و لین میگردد و من بعد زخم در آنها می افتد و بعد آن در آن ریم
می افتد و این مرض اکثر در اطفال از بعد سه چهار سال تا عمر ده یاد و از ده ساله میشود و العلما مات هرگاه
در استخوان یا غضروف کبیرش یا آنکه کبیرش پویش است و کبیرش پیدا میگردد و در ابتدا ی این امراض و پویش

[illegible]

مثل و جمع مفاصل بن بعد این در روز بروز زیاد میگردد تا آنکه طفل از حرکت باز مانده بر پلنگ می افتد و در
موضع ظاهر میشود و جمیع لازم که از قسم جمعی انفلا میتری فیورست یعنی جمعی پیدایش و اشتها ساقط گردد و در
بدن غمور پیدا شود و من بعد در وقت خاص بر دو اشتهار پیدا گشته بکثرت فیورسبب پیدایش در جمیع عارض
میشود و درین وقت ورم موضع زیاد میشود پس اگر در مفصل نباشد بلکه در عظم بود ریم استخوان بسوی جلد
رجع میکند و در جلد سرخی ظاهر شده ورم منفرجه گشته ریم عنق ازان خارج میشود و گاهی همراه ریم مذکور ریزه
استخوان مرده هم بر می آید و چون میل را در زخم مذکور انداخته احساس کنند سر میل یا استخوان رسیده
از ملاقات سر میل با استخوان او از ملاقات جسمین صلبین می آید یا از اصل کاکس میل استخوان احساس کرده
میشود که گویا سر میل جسم خشک صلب که غنای الار تعلق و الانخفاض است میگردد و هرگاه در مفصل عظام ریم پدید شود
بشکل و کلفت زائد این ریم بر می آید زیرا که اینجا ریم در خلیه غشای آبدار میباشند اما بعد مدت دراز در جای
از جلد لپنت پیدا شده اینهم منفرجه گردد و ازان ریم خارج میشود و در هر دو صورت از جریان ریم لاغری
بدن روز بروز زیاد و شب و روز اثرش بیشتر میشود فیور که قسمی از انفلام میتری فیورست باقی مانده یعنی بار بار
سردی محسوس میشود و وقتی از جمیع بدن خالی نمی ماند و درین وقت چوبر گل در ریه یا در امحاء خصوصاً در امعاء
زیاده میریزد و بسبب آن سرفه و چپش و اسهال پیدا گشته زیاده حال مریض خراب شده یا در جمیع
حال میمیرد یا بسبب زیادتی ضعف هلاک میشود و این انجام سخت ترین انجامهای این مرض است و گاهی
عظام مرده و فاسد شده بیرون آمده و صحت میشود لیکن هرگاه در سرهای عظام طویل این حالت پدید میشود
بعده صحت هم عظام مذکور طویل نمیشوند و به نسبت عظام دیگر صغیر می مانند زیرا که غذای این عظام از سرهای شان
که مثل غضروف لین میباشند و در آنها خون کثیر زیاده می آید میرسد و چون سرهای مذکور فاسد شده ضایع شوند و آنکه
رسیدن غذای آنها باقی نماند و در آنها نمیشود و از زیادتی بازمی مانند و گاهی زخم و مده که در غضروف و غشای
مفاصل پیدا شده بودند ازان عضویت مذکورین فانی میشوند و بعد آن استخوانهای مفاصل چسبیده میشوند و
حرکت مفصل مذکور موقوف میگردد و درین هر دو انجام هلاکت نمیشود و علاج در هر استخوان و غضروف و غشای
مفاصل آن که این حالت پیدا شود عضو مذکور را از حرکت باز دارند و برای آن عضو معلوم را در خشب موسوم
اسپلنت نهاده بر بند تا حرکت نکند و بر این تدبیر درین مرض اعتماد زیاده برای حصول صحت است و اگر ازان
نفع ظاهر نشود امید صحت کم است پس اگر بعد این تدبیر هم انحطاط در مرض ظاهر نشود و مرض شدت کند
و ورم و روز بروز زیاد گردد و بر محل مرض چسباند و بعد آن آب سرد بر آن ریزانند بطوریکه در علاج انفلا میترین
عام بآن باریت رفته و ازین تدبیر اکثر مرض از اندیداد باز ماند و حدت آن مبدل باز مان میشود یعنی خفیفتر میگردد

میگرد و چون باین صدر رسد اذیت در جانب مخالف ورم پیدا کنند و اول واضح و بهتر از اقسام آن بالین
 نیکو آید و چون بر قطره جلد محل ورم است زیرا که از آن ورم در ظاهر جلد پیدا شده ورم باطن کم میشود و بهمین
 دو خاصه درین مرض نافع است که استیصال طمان و کامیکنند و اگر ازین علاج ورم دفع نشود پیشتر
 از انتشار دس درست کرده بر جلد موضع علیل نهند و اگر از انهم فائده ظاهر نشود داغ بر استخوان مریض نهند
 لیکن این عمل در جای کنده استخوان آنجا قریب تر از جلد باشد و اگر ازین هم مرض دفع نشود عمل سیکن با استعمال آن
 و اگر از کدام تدبیر فائده ظاهر نشود و ورم پدید آید و در وقت حادث شود آنرا همراه تدبیر لیستر صاحب بهادر بکشایند
 و از آن ریم بر آرد و هر بار وقت کشادگی زخم و تبدیل دوا و موضع تدبیر صاحب بهادر را با استعمال آورده باشند
 و هم هرگاه ریم در غریبه غشای آید از فصل آمده باشد آنرا با استعمال تدبیر لیستر صاحب بهادر شق کرده از آن ریم
 بر آرد و درینجا خاصه تدبیر صاحب موصوف را با الصبر و در استعمال دارند و الا از ترک آن درینجا خصوصاً نقصان
 عظیم پیدا خواهد شد و مریض بپاک خواهد گشت پس درینجا هر وقت ملازم تدبیر مذکور باشند و بعد بر آوردن ریم تدبیر
 سازند که عظام مفصل با خود چسبیده یکدست شوند و الا خوف بقای فساد در آن باقی خواهد ماند و گاهی درینجا جلد
 مفصل را کشاده عظم فاسد را بر آورده عظام مفصل را با هم کرده امانت بر چسبیده شدن مفصل میکنند تا فعل
 طبیب موافق فعل طبیعت واقع شود زیرا که او هم بعد غشای آن غشوی و غشای آید از مفصل مفصل اباهم
 چسبانیده یکدست میکند لیکن درین حال هم بالضرورت تدبیر لیستر صاحب را بعمل آورده باشند و اگر فساد در اکثر
 اجزای عظام کبار آمده باشد درین وقت برای حفظ حیات عضو فاسد علیل را با تمام قطع کنند تا از قطع
 یک عضو حیات مریض و جمله اعضای دیگر باقی ماند و قکت کت است ششم از اعراض ننگانه مذکور بود که کدام مرض
 از امراض جلدیه بر جلد بدن خصوصاً بر جلد راس و وجه است و آن اکثر از قسم یکم سیما میشود و هفتم اعراض
 مذکوره ننگانه اوئیش یعنی ورم اندرون گوش یا اثر یا یعنی سیلان ریم از گوش است و هشتم از اعراض ننگانه
 اوزینا یعنی سیلان آب و ریم غفن از بینی است و نهم از اعراض ننگانه خنازیر ورم یکوش بر نهی دهن و حلق و
 معده و اسعاست و چونکه علاج اینهمه پیشتر نوشته شده لهذا هرگاه در حالت خنازیر این امراض پیدا شوند
 موافق علاج هر یک علاج سازند قسم دوم از اسکرانیو لایینی خنازیر که همراه آن چوب بر کل در کدام عضو نخته
 باشد و اولاً اینجاد استن چوب بر کل ضرورت ندارد نوشته میشود بدان علمك الله که چوب بر کل حسبی است بطریقه
 که اکثر در حالت خنازیر پیدا میشود و گاه در امراض دیگر هم پیدا میکند و دو آن بر دو قسم است قسم اول
 گری چوب بر کل کبرکات فاسی و رای حمله و سکون یای شناه تحتانی و هم طبری چوب بر کل کبرکات سکون لام و فتح
 یای شناه تحتانی و کسر رای حمله و سکون یای شناه تحتانی در تحت انگریزی نامند و مراد از گری چیز است

که در رنگ آن صفیدی و قدری سیاهی مجتمع باشند مثل رنگ خاکستری یا لون رمادیکه از خشک برگرفته باشند
و شمیته چوب بر کل بان با اعتبار رنگ است و باینکه در تمام دانه خرد است و شمیته چوب بر کل باین اسم با اعتبار صورت و
مقدار آنست زیرا که این چوب بر کل هم صغیر المقدار مثل دانه شرف یا دانه باجره یعنی گاو ریس میباشد و
قسم دوم آنرا یکو چوب بر کل یعنی شانه تخمائی و ضم لام و سکون و او یعنی زرد رنگ میباشد اما قسم اول آن پان
خرد شفاف میباشد که گاهی مثل غصروف سخت بود و گاهی از آن لین هم میباشد و این قسم چوب بر کل گاهی در هر عضو
در اجزای آن علوه علی و دور دور میریزد و گاهی در عضو واحد دانه های خرد یکجا قریب قریب مجتمع شده
بقدر چهار آنی یا نهشت آنی بر صورت مد و میمانند که از دیدن آن گمان کرده میشود که یک چوب بر کل عظیم است
و مراد از چوب کل طبعی همین دانه های خرد اند که بعد ریختن در یکجا مجتمع شوند بالجملة چون این دانه خرد را بزرگ خود
به مینند دیده میشود که در آن سیل و آب غلیظ خالی از سیل است یا سیل و ریشها و آب غلیظ است و سیل که در آن دیده
میشود در ابتدای مرض بر دو قسم بود یکی صغیر و دیگری سیل وسیع اما آنچه سیل صغیر است آن مثل هویت که سیل سیل است
میباشد که در آن نقاط صغیر کشیده میباشد و در این سیل غلیظ هم نقاط کثیره خرد و بزرگ سیل وسیع دیده میشود
آن مثل سیل سیل که در آن سیل جلد بود که در آن نقاط کثیره که چاکه میباشد و غشای این سیل وسیع بسیار نازک بود که در
صدره شقی شده نقاط صغیر کشیده از آن جاری و سائل میشوند و چون مرض زیاده و کمند گردد یک سیل ثالث هم
که آنرا بلنت انگریزی جابیت سیل یعنی سیل و سکون الف و کسریای شانه تخمائی و فتح نون و سکون تائی شانه قو قو
هندی یعنی سیل عظم قوی گویند یافته میشود و از این سیل ریشها پیدا میشوند و چون این قسم چوب بر کل را بزرگ ریشها استخوان کیمیا
می بینند ظاهر میشود که آن قسمی از فابرن ناقص است و چون قسم ثانی چوب بر کل را که مائل بزرگی است می بینند ظاهر میشود
که میری چوب بر کل است که در آن بسبب پیداشدن حالت فالی دوی جلیش رنگ زرد پیدا شده و هم چون که بسبب
ریختن آن در عضو چوب بر کل ریخته بود آن ورم حار پیدا شده و ازین ورم قدری مواد در محل جماع آن ریخته
شریک آن گشته که بسبب آن در آن سختی پیدا شده پس فی الواقع هر دو قسم و احداثد محض بسبب پیداشدن
حالت فالی دوی جنرالیش رنگ آن زرد میشود اما اینکه چوب بر کل در کدام ریشها عضو میریزد پس در آن اختلاف است
کسی میگوید که در جز خرد غشای خانه دارد که مثل غده ها است میریزد و کسی میگوید که در غده های که اندرون جوهر
و ذات عروق شریره اند میریزد و از ریختن آن راه این عروق و شرالین بند میگردد و کسی میگوید که چوب بر کل خاص
در غده های عضو میریزد بلکه مثل غذای صالح بالای اجزای عضو که مثل ریشها هستند میریزد و آنجا مجتمع می ماند
و چنانکه غذای صالح به ریختن بر اجزای جمله اعضا در آنها منجذب شده صورت عضوی را قبول کرده جز
عضو میشود این فابرن ناقص منجذب در اجزای عضو دیگر و دونه صورت عضوی قبول میکند بلکه بر اجزای

اعضا مجتمع ماند و از آن کدام ریشه غضب یا ریشه عروق و غیره پیدا نمیکرد و اما اینکه این فائبرن ناقص از یکجا و چون یک
که از آن در عضو میریزد پس بدانکه اگر قبلی است که این از لطف می آید باین طور که آنچه سل و لطف پیدا میشود و تمام
و ناقص النفع پیدا میشود و تا حد سل کامل نمیرسد و بدین صورت ناقصه خود مانده در خون داخل میشود و بسبب این
صورت اصلی خود آن در خون هم نفع کامل نایافته فائبرن ناقص میشود که آنرا ایاقه تغذیه عضو و بدل مایع خلل
نمیدانند اما اینکه چون چوبر کل در عضوی میریزد و انجام آن بعد از نختن چه میشود و این آنکه اول آنکه آنها را اینست که از همه بهتر
جذب شدن چوبر کل در عروق بعد از نصاب است دوم آنکه چوبر کل در عضوی میریزد و بعد از نختن جذب نشود بلکه
جبین یعنی پیشر گردد و بسبب آنکه رنگ آن زرد و جسم آن کدر و شفاف و لطیفانی آن رائل شده مثل پیشر گردد
و این حالت را آگیشی انس فی تنه ایشان میگویند و بعد از این حالت هم دو انجام آن میشوند اول اینکه بر همین حال
ماند تا اینکه قدری درم گردان پیدا شده و از آن فائبرن ریشه غشای از آن پیدا شده چوبر کل مذکور در غشای
مسطوره تا یا تا آخر عمر ماند دوم آنکه چوبر کل مذکور در این شده مثل دوسخ گردد و گردان درم حادث شده و دل گردد
و بهر حال مدتی این دل چوبر کل کش کوهم خارج شود و بعد از خارج شدن دل چوبر کل جابجایی این هر دو بوزن
زخمی ماند پس اگر این زخم در ریه باشد آنرا بخت انگریزی و آنیکانی یعنی خانه خالی نامند و هرگاه در معالوده آنرا بخت
یعنی زخم میگویند پس این خانه خالی روز بروز حرکت بسوی اندام کرده مجتمع و صغیر میشود تا اینکه لباسای حرمت
با هم متصل شده مثل میگرد و در محل اندام آن خلی سخت از خشک ریشه بر آن باقی ماند چنانچه وقت تشریح میت
اکثر این خط در ریه دیده میشود و از آن دانسته شود که در ریه کس چوبر کل ریشه بود و بعد از نصاب این دریم شده
خارج گشته بود و انجام سوم اینست که چوبر کل مذکور گاهی کشش یعنی آهک گردد و بدانکه این انجام سوم بعد از
و انجام ثانی میشود یعنی آنچه چوبر کل که زرد رنگ و ناصات مثل پیشر شده در غشای جدیدی ماند همین آهک گردد
و بعد از اینکه آهک میشود آنچه سل روغن و تخم که در آن بوده و بسبب آن رنگش زرد شده بود آن در عروق مخذب
میشوند و اجزای باقیه دیگر آن آهک شده و در عروق که ریشه باقی ماند از آن فیت بسیار قلیل میشود چهارم آنکه چوبر کل
موسوم بر بگیری ریشه های سخت شده مثل غشا و سلب میگرد و سل که در آن بوده مخذب میشود و این انجام چهارم
خاصه در ریه دیده میشود و بسبب آن ریه منبسط نمیکرد و اما اینکه چوبر کل در کدام کدام عضو میریزد پس بدانکه
اگر چه نختن چوبر کل در جمیع اعضای بدن من حیث هو چوبر کل متساوی الاکان است لیکن بحسب استعداد وجود
اعضا که در آن های میریزد و بعضی زیاده و بعضی کم و گاهی در بعضی بیشتر و در بعضی بعد از آن میریزد و بنا برین بعضی
از ذاکثر آن بحسب استعداد اعضا حسابی درست کرده نوشته اند که زیاده از همه اعضا در لحم رخوه یعنی
فقره های بدن میریزد و بعد از آنها در غشای خانه دار بدن میریزد و همچنین گاهی در یک عضو و گاهی در وقت واحد در

اعضای متعدده و گاهی در وقت واحد در جمیع اعضای بدن میریزد و درین وقت که در جلد اعضای بدن میریزد
از بلوغ انگیزی و بزرگی و کوزی نامند و بیا نش آینه خواهد آمد انشا الله تعالی اکنون بدانکه از بعد و اکثر اعضا
روی استعداد برای نخستین چوبکر کل ریه است چنانچه بعضی گفته اند که بعد از یازده سالگی اول چوبکر کل که در بدن ریزد
در ریه میریزد پس آن نسبت دیگر اعضا استعداد انصباب چوبکر کل در خود زیاده میدارد و بعد از آن اعضا
اند و بعد از آن غده های مستشری و بعد از آن خجره و بعد از آن غده های لطف فیک و بعد از آن غشای باریطون
و بعد از آن طحال بعد از آن گرده و بعد از آن پلور یعنی غشای آبدار پهلوی و بعد از آن جگر و بعد از آن قصبه و مسالک
هوا و بعد از آن عظام و بعد از آن حصین و بعد از آن جوهر دماغ و بعد از آن غشیه دماغ و بعد از آن راه گرده
یعنی برنج و بعد از آن مثانه و بعد از آن مجری بول و بعد از آن خریطه قلب و بعد از آن معده و بعد از آن جلد بدن
و بعد از آن عضلات بدن و بعد از آن زبان و بعد از آن قریب و بعد از آن مری و بعد از آن پیکر منی و بیضه
و بعد از آن دل است علامات بد آنکه چون انصباب چوبکر کل در اعضا بحسب استعداد آنها گاهی در گداز می افتد
زیاده و گاهی کم و همچنین در گداز می افتد جلد زیاده میریزد و در گداز می کم و تا غرض و بطور میریزد و لهذا مطابق
این اسباب علامات انصباب چوبکر کل کثیر و قلیل و قوی و ضعیف می باشد باطله چون چوبکر کل در عضوی ریزد
اکثر موافق این ترتیب علامات یافته میشوند که اول لاخری بدن ظاهر میشود پس رنگ جلد بدن از
حالت طبیعی متغیر مثل حالت اینها میگردد و اشتهای طعام کم گردد و در بعضی غذا نفور ظاهر میشود که بخوبی غذا نمی خورد
و گاهی بدین علامات اربعه تقدم و تاخر هم میشود ولیکن اکثر این علامات در وقت واحد مجتمع میباشند پس اگر چوبکر کل
تاخیر ریزد این حالت دیر تر ماند و اگر جلد جلد ریزد و در ریه بود بعد چند روز ازین حالت قدری تسوئع شود
و همراه آن یا بعد شروع شدن آن ضعف و سرعت نبض پیدا گردد و در هر وقت که نبض علیل را ببینند از سر
خالی نباشد و همراه آن یا قوی بعد از آن حرارت نفس بدن هم ظاهر شود و این علامت قوی بر انصباب چوبکر کل است
خصوصا هرگاه بعد استعداد حالت خنایری حرارت نفس بدن پیدا شود از آن استدلال قوی بر وجود انصباب
چوبکر کل توان کرد و چون چوبکر کل در عضوی ریزد بعد علامات عامه انصباب چوبکر کل که مذکور شدند علامات
خاصه انصباب آن در هر عضو هم پیدا میشوند و قبل جلد علامات خاصه نقصان فعل عضوی که در آن ریخته پیدا
میشود من بعد مثلا اگر در دماغ ریزد خاص درین وقت ندان پیدا میشود و اگر در قصبه ریزد و فساد در آواز
مشکل صوت یا غلظت آن ظاهر میشود و اگر در شش ریخته باشد نفث الیم ظاهر میشود و اگر در معده ریزد
اسهال همراه آن من هم می آید و چون در باریطون ریزد از آن بسبب پیدا شدن ورم در دماغ و غیره علامات
ورم باریطون موجود میشوند و چون اعضای دیگر که غیر اعضای مذکوره باطنه باشند ریزد حال آن در تشریح

امینست که در غده و مجاری عرق قدری درم پیدا میشود که از آن عرق جاری نگردد و غده و آن پر آب شده و سطح و عظیم
 میگردد و بصورت آبله لیکن این آبله از جلد بیرون نمی آید بلکه زیر جلد میماند و سر مجری غده عرق که با ملته به بالا می آید و متصل
 مثل ساگو در آن دیده میشود از خارج و آن اکثر بر جلد در میان انگشتان دست پیدا میشود و گاهی بر جلد پا و دیگر اعضا ظاهر میشود
 و حسی در آن قدری گرمی و خارش بر جلد یافته میشود و چون اکثر می خازند از آن قدری مایت بر می آید و سرخی در جلد
 ظاهر شده بر صورت اکس سیمانشا هرگز و در آن در فصل چار و پاره و در در انسان ضعیف پیدا میگردد و گاهی در مرض نفرس
 هم حادث میشود و در علاج هرگاه در صاحب نفرس پیدا شود و ادویه در مثل کالشیکم و پیاس پیدا میماند و پیاس با آن
 و هم ادویه پس در مثل فشرده تر هستند یا لیموی کاغذی یا آب آلودی بخار افشانند لیکن زندهار ادویه معرقه نمهند
 و چون بر اکثر بدن ظاهر شود درین وقت از آنیکه در آن ادویه از قسم چهار باشد مثل بای کار بناس پیاس حله کرده
 از آن مثل کنانند تا جلد از دسومت و چک صاف شود و عرق بر آید یا خشک شود و چون از زیاده
 خارج بدن تمام حادث شده باشد و آن آنچه در علاج اکس سیمانشا نوشته شده با استعمال آن در تدریج تقویت بدن بخوراند
 افندی حیدره و نوشا پندن ادویه مقویه مثل کنین و غیره فرمایند فصل هفتم در انشقاق جلد بدن و فی الحقیقت
 آنهم قسمی از آیری میماند که آنیک یعنی مرضیست که در آن جلد قدری دبیر و غلیظ و خشک میشود و از جاییکه در جلد
 چین است شق میگردد و کناره های شق غلیظ میگردد و بر محل زخم جلد اتصال خود را گذاشته متفرق میشود و گاهی این
 زخم تا اصل جلد که دور ماست میرسد و از آن در دو اذیت عظیم پیدا میشود و آن اکثر بر پشت دست و بر حلقه شادی و
 بر لب و بر پاها و گاهی در میان انگشتان پا هم انشقاق در جلد واقع میشود و اکثر بر محل سلامیات انگشتان دست
 و گاهی در سطح داخلی انگشتان دست هم زیاده میشود و بر پاها اکثر در فصل سربال سبب پیاده راه رفتن یا بدو و نیزه
 راه رفتن حادث میشود و در علاج چونکه علاج انشقاق لب و انشقاق حلقه شادی و انشقاق مابین اصابع شستیر
 بجای خود مانده اند که رسیده اکنون علاج انشقاق دست و پا نوشته میشود پس آنکه چون جلد دست این انشقاق پیدا شود
 و آن اکثر بر محل سلامیات و سطح داخلی انگشتان میشود پس درین وقت چون بداند که انشقاق شروع میشود باید
 اول از آب گرم دستهارا بشویند بعد از پارچه نازک صاف کرده ادویه ملین جلد مثل روغن شیرین یا گلیمین یا
 کافور خالص یا سبزه یا مریمه گساید آن زنگ یا شمش خالص بر آن خوب مالیده بعد از پارچه نازک صاف
 سازند و چون زخم پیدا شود و نماز باشد و کناره های آن سخت بوند درین وقت سلوشن نامی سلو قوی که اوست
 گرین تا چهل گرین اصل کاتشک نقره در یک اونس آب حل کرده باشد از قلم مؤین در زخم اندازند تا اذیت زخم
 کم گردد و من بعد مرهم اکساید آن زنگ بر آن نهند تا منحل شود و هرگاه بر جلد پا افتد و قلیل باشد در این وقت آنچه
 برای انشقاق دست نوشته شده کافی خواهد بود و بعد از آنکه اندام هرگاه جلد پا زیاده غلیظ و خشن شده باشد و زخم زیاده

فصل نهم در انشقاق جلد بدن

علاج

غالب باشد درین وقت اول جلد را لین و رقیق سازند مثل اینکه اول پولش از تخم کتان درست کرده بر آن بمالند یا در آب گرم و صابون محلول یا با راتا مدست دراز دارند بعد از قطع آگینه یا از کارد جلد مذکور را محکم نمایند یا بموتراش حکم دهند که جلد را از سوی تراشیده رقیق سازند چون جلد رقیق شده برابر زخم برسد درین وقت سلوشتن ناشر سلو قوی در زخم اندازند تا از زخم کم شود بعد مرهم اوکسائیڈ آت زنگ یا چربی بز و غیره یا مرهم کراسوش بر آن نهند تا زخم منحل گردد و بعد صحت از پیاپی بدو نوزده راه رفتن را منع کنند و در وقت شدت مرض هم از پیاده رفتن مانع سازند فصل هجدهم در تفریح القطا یعنی زخم عجز و آنرا بلفظ انگریزی میگویند گویند یکسر بای موحده و سکون یای شناه و دال ممل و ضمیمین ممل و سکون و او و رای ممل یعنی زخمی که از پیاده خوابیدن بر پلنگ پیدا میشود و این زخم وقتی حادث میشود که مریض بسیار لاغر گردد و تخم و لحم آن تحلیل شود و عضلات بدن رقیق و لاغر شوند و در میان استخوان و جلد واسطه قلیل ماند و اکثر جای پیدا میشود که آنجا استخوان با جلد قریب بود مثل محل عجز و مفصل عظم و رک و جای که سر استخوان و رک با جلد اقرب است و گاهی بر محل استخوان کتف هم پیدا میگردد و درابتدای آن سرخی در جلد این موضع پیدا میشود و بعد اینجا ورم حادث گردد و اگر ورم کم باشد اول یک بشره خرد ظاهر میشود و بعد بر آن آب پیدا شده روز بروز این آب و سلیع گردد و فشر شده از آن آب جاری میشود و این طبقه ظاهری جلد رفته رفته ضایع شده از زیر آن اصل جلد نمایان میگردد و پس اگر بعد آنهم اثر عجز افتاده ماندن بر آن برابر با ناز اصل جلد بر می آید و در آن زخم پیدا شده روز بروز منبسط و غائر میشود تا اینکه از اصل جلد و غشای خانه دار و ریشه دار گذشته تا استخوان میرسد و آهسته آهسته لحم آنجا را میخورد و اگر غرض بر آن زیاد متصل ماند و ورم کثیر باشد درین وقت جلد آنجا مده و مثل حرم خشک و مرده و سیاه گردد و اگر در آن سرخی پیدا نشود و لحم متورم هم فاسد و میت شده تا وقتی که کشتن یعنی موت لحم حادث شود یعنی جلد مرده از جلد زنده منفصل گردد و از انفصال آن سرخی بر دور آن پیدا شده ریم و آب از آن لحم و جلد مرده جاری میشود پس بسبب این آب ریم این جلد و لحم مرده لین شده با کمال عفونت از محل خود بیرون می آید و بجای آن زخم عظیم باقی ماند و هم این زخم بسبب رسیدن غمز افتاده ماندن روز بروز زیاد میشود و مادام که علایش نکند خود این زخم اصلاح نمی پذیرد و بسبب غازی آن رسیدن اثر غیر متصل است که اکثریت افتاده ماندن بر بستر میرسد و سبب میخی آن کمزوری جلد است که بسبب نیافتن غذای جمید و نه رسیدن خون اکثریت غمز حاصل میشود و هم نه خارج شدن عرق از اینجا از جلد که با منی معین بر کمر بری جلد میشود چه از نه خارج شدن آن و از نه رسیدن هوا باین موضع جلد از عرق خشک نمیشود و از باقی ماندن مذاوت دائمی جلد لین و ضعیف میگردد و این مرض در اطفال کثرت آنهاست و خفیف الوزن اکثر دیده میشود و در کبار که غظام آنها کثیر و ثقیل اند زیاد پیدا میشود و خصوصاً در امراض

فصل هجدهم در تفریح القطا

بسیار است که بسبب آن در میان بر پلنگ و بستر خود زیاده افتاده می مانند مثل فالج یا حمیات مزمنه یا سل و خاصه
 در بعضی پانزده سالگی که قسحی از فالج است دوران هر دو پاسترخی میشوند زیاده میشود زیرا که در آن اکثر بول جگر
 میماند و از آن بستر علی الاطلاق مالمه و بسبب آن جلد غفن و فاسد میگردد و اهل علاج هرگاه در بعضی زیاده بستر
 افتاده ماند درین وقت باید که خبر بمریض همیشه مواضع حدوث این مرض را روزانه خود دیده باشد زیرا که وقتیکه
 وضع جلد فالج مذکور حس مریض کم یا معدوم میشود و لذت خود مریض احساس اذیت نمیکند با لملله هرگاه بینند
 که بر جلد این مواضع سرخی پیدا شده اول از آب گرم بشویند و خشک کنند و هوای این مواضع رسانند
 پس اگر از این تدبیر جلد بر رنگ وایت اصلی خود نیاید سرکه یا براندی آب حل کرده بر آن نهند یا سلوشن نانتر سلور
 که از پانزده گرین تا بیست گرین اصل کاشاک در یک ابوش آب حل کرده باشد بر آن طلا سازند نوع دیگر سفیده
 بنفشه مرغ را با اسپریت وین حل کرده بر محل سرخی مذکور طلا سازند پس اگر از استلقا بر عجز این حالت پیدا شده باشد
 مریض را بر پهلوی بگردانند و اگر بر عجز و ورکین هر سه جا باشد درین وقت بالشهای لین که اندوکی نه خالی باشد بخواهند
 زیر عجز و ورکین غلیل نهند که محل سرخی در محل خالی باشد و از عجز محفوظ ماند یا اگر بید که بکسر الف و بتج پایی نشانه تحسینی
 و سکون رای ممله و کسری موصود و سکون پای نشانه تحسینی و دال ممله اسم فرش هوای است و آن از همه افضل است
 گرفته زیرا که اگر گذارند اذیت عجز بر محل با وقت نرسد و چون زخم حادث شود پس آنچه در علاج زخم مواضع موصوفه
 آن با استعمال آرد و فستق کشته فصل نوز و طبع بر نتن را بکوبد عرق و جلد و غیره بد آنکه غشوشن نتن را بکوبد عرق از غشوشن پیدا
 میشود یکی از غده مولد عرق دوم از غده مولد شحم چه آنچه از خون بسوی جلد می آید پذیرد همین دو عضو می آید و هم باید دانست
 که عرق همیشه در حال صحت هم قدری ترشی میباشد و آن امتحان کرده میشود از کاغذ نیکون که از آن امتحان بول میکنند
 باینکه هرگاه آنرا با عرق بدن صحت تر کنند رنگ آن سرخ میگردد و لذت همیشه از عرق صحت هم قدری بوی ترشی می آید و این
 ترشی عرق و بوی ترش در بعضی امراض مثل روماتیسم یا در استعداد خنازیری زیاده میشود لیکن گاهی از عرق بوی
 تیز یا بوی نیامی آید و اکثر این بوی و قتی که بول متبیس شود یا کمتر زیاده میشود گاهی بوی عفنی مثل گاهی هرگاه غشوشن نتن را بکوبد
 و آن در مرض اسکروی و پهلوی و پانیا زیاده ششم میشود و گاهی هرگاه بر سر گنج باشد یا بر سینه بهی بود
 یا امراض جلدیه که از ماده تخم نباتی که آنرا لغت انگریزی نیلیا یعنی مفت خور گویند مثل قوبا و غیره پیدا شود چنان
 بواسطه جلد می آید که از طعمه هرگاه آنرا را در پرتو طری که دارند و بسبب آن بد بو شود می آید و گاهی بوی مشک از عرق
 انسان می آید چنانکه از جلد بعضی حیوان مثل گربه و آهو و بعضی قسم گوس می آید و گاهی از عرق بدن بوی که مت
 می آید خواه از یک عضو یا از یک جانب بدن و گاهی از چند اشیا یا که از خون توسط مسام و عرق بدن می آید مثل کرات
 و فصل و کبریت و در غفران و حله و شکله و رغن سیاه و غیره بوی آنها هم از عرق و جلد محسوس میشود و بدین غده های مولد عرق

فصل نهم در امراض جلد و اعراض آن

بهمینین از غده های مولد هم بوی تیزاب ایونیو پیدا هم بوی روغن خاص که قیاسه در غل و در سیه و جای که موصا زیاد
اند بوی عفن از این غده های مولد هم می آید و سیکه موی آن با لیسری یا زیاد سیاه بوند چنان هر دو صاحب قسم
خاص خناری میباشند از جلد و عرق اینها هم بوی عفن زیاد می آید و اکثر از جلد و عرق سیاه پوستان بوی می آید
و هم در وقتیکه بدن گرم میشود بوی عفن می آید بالجمله از جلد و عرق هر انسان بوی خاص می آید لیکن آن گاه که بسیار
بد و عفن میباشد که باعث تاوی و نفتری شود از این جهت بکم مرض و خالان زینت نموده شود و درین وقت دران ایونیو
و کبریت میباشد فقط و هرگاه نقض شکم زیاد میشود بدو در جلد بدن زیاد میشود اما منتن را یک بر از و مراد از ان نیست که از
بد بوی معتاد زیاد باشد زیرا که بوی بر از کسی عطر و خوش نباشد پس آن اکثر وقتیکه جگر کار خود را زیاد با کم در خصوص
وقتیکه صفر اکم پیدا کند و بسبب آن آنچه از غده که دران ایونیو زیاد باشد مثل مضیه مرغ و لحم و غیره یا روغن زیاد
خورد و شود و از ان هم غذا بخوبی نشده متعفن شود و درین وقت منتن را یک بر از زیاد میگردد زیرا که از بعضی و نقض مضیه مرغ
کبریت و ایونیو زیاد پیدا میشود بالجمله بسبب منتن را یک بر از زیاد پیدا شدن کبریت و ایونیو دران میباشد و گاهی در جگر
بوی آب گشت تازه از بر از می آید و آن دلیل قوت زحیر میباشد اما منتن را یک بول پس اکثر اینهم بسبب زیادتی ایونیو
و کبریت در بول میباشد و هر سبب که میوکس در بول زیاد پیدا شود بوی بد دران زیاد میباشد چنانکه در ورم مزمن
میوکس در بول زیاد پیدا میشود و بوی در بول زیاد میباشد زیرا که چون بول تا دیر در مثانه ماند با یورامی امیزد
و از اختلاط آن ایونیو و سلفر پیدا میشود و ایضا در مرض برات الزی یعنی البیوسن یوریا هرگاه بول بعلت آید رنگ
آن سرخ باشد و همچنین در حمیات نماده چون بول سرخ بعلت آید را یک بول منت میباشد و هرگاه میوکس در و جینه
عورات متعفن میشود و باین زن کسی که غلظت ذکر آن در از بود و مقطوع نباشد مقاربت میکند و آن میوکس متعفن
و جینه زن دران داخل شده میماند و همراه بول خارج شود از بول آنهم بوی عفن می آید و ایضا در بول عورات
بوی عفن زیاد میباشد بسبب اینکه میوکس متعفن و جینه نشان چون بر قرح آید جمع می ماند و با بول ایشان مخلوط میگردد
از ان در بول نشان عفونت پیدا میشود همچنین هرگاه سرطان در رحم زن باشد بوی بول آن عفن بود و کک هرگاه بعد
ولادت که اسم جز غشای در رحم باقی مانده متعفن گردد و از ان میوکس و آب که از فرج خارج میشود متعفن گردد
از اختلاط آن بول آنهم عفن میگردد و العلاج هرگاه سبب عفونت موجود و لائق دفع بود اول آنرا دفع کنند مثلاً اگر
از خوردن انبیای که در بول منتن را یک پیدا میکنند بوی بد باشد خوردن آنها را ترک کنند و اگر از مضی غذا بود
مهر بستر بوی عفن با استعمال آرد و اگر از قصور فعلی بود و در پی سبب مزاج و مولد صفر مثل بول و روبر بونشان
و اگر از قلیت فعلی که دره و مثانه باشد مدراست دهند و آنچه مانع از تولد میوکس باشد مثل یودا و ارسا یا پیو کو با
کیماک است و آنها را نوشانند و اگر از شدت نقض بود و سبب جگر هرگاه از نقصان فعلی که نام نموده بود اول درین

[illegible]

فصل پنجم در بیان آداب و اخلاق و عادات و سنن و تقاضای حاجت و دعا و استعاذه و غیره

دکتر سید علی
سازمان
کلوراید
آفلوگام
سیلین
ایمنست
تیمبریز کاروانه
انسانهای خبیث
موتور دزدی
حساب پاد
مسکوده
جنگسالانه
دودیت
نذرات
باستقال
آزبندونه
عصفه
سلطان
کردام خان
مراد ازان
فانیاتی بیرون
است ۱۲ مه
خنده

درین اعضا منور میشود و با یکدیگر این قسم سلع گاهی در عضو واحد یا در تمام بدن در وقت واحد میباشند یا متعدد و یا وقتاً
در اعضای متعدده متعدد و حسب ترتیب تقدیم و تاخیر پیدا میگرد و لیکن یکی را با دیگری کدام تعلق نبود و اینها با سلع
این سلع در بدن کدام تغییر از قسم نمی یافند و خون نمیشناسد و چون این را از بدن قطع بیرون آرند دیگر بجایشی در بدن
و چون این سلع را بحال خود گذارند و هیچ علاج نگذارند آهسته آهسته اول زیاد میشود و بعد از زیاده خود را میماند
و بعد از انتهای از زیاد و یا بجز مقدار مدت العمر در بدن میماند یا آهسته آهسته کم میشود یا میسر و گردان بعد از نشستن
پیدا شده همراه یک این سلع مرده هم خارج گردد و بعد از خروج آن خم مندل میشود و اما قسم ثانی سلع که آن پس آن
اکثر از فساد و خرابی خون یا از اثر فساد آن حادث میشود از اسباب خاص پیدا میگرد اگر چه در بعضی مقامات چون شروع
میشود همراه آن آثار فساد خون ظاهر نمیشود و از آن دانسته میشود که از سبب خاص است لیکن بعد از زیاد شدن
آثار فساد و خرابی خون پیدا میشوند و اینها مثل آن سلع های دیگر در بدن جا بجا پیدا میشوند و سبب خرابی و فساد خون
که سبب فساد عام برای بدن است و هم این قسم اکثر سرعت از دیوانه میاید و جسم این قسم سلع قوت بسیار قلیل میباشد
ازین جهت بزودی در وسط آن حالت فانی و جبرائیلی یا انسریشین یعنی زخم یا گنگرین یعنی فساد عضو
و موت این پیدا میشود و بر و در آن این سلع بزودی منسلط و متراشد میگرد و چون این را بعد از شروع قطع میکنند اکثر
اجسام غیره طبیعی مثل سل و ریشها که بر صورت بدن نشسته اند غیر طبیعی بود بر می آیند و هم انتظام ترکیب این قسم و ساخت
آن خلاف انتظام ترکیب و ساخت قسم اول میباشد چه در قسم اول سختی در غشای باشد و دیگر اعضا متعلق
نشود و درین قسم غشا نبود بلکه هر عضو که مجاور و مقارن آن بود از آن فاسد ساخته شرکاب حال خود بسیار دوار
خاص این قسم آنست که جایکه آن پیدا شود از انجا تا قلب آنچه غده های لطف فیتک بود متورم میشود
زیرا که چون این سلع در غشای محو و ذیست اندازان آنچه سیلای غیر طبیعی جدا شده بند ریخته مجاری لطف و ذیست
لطف که بر دور آن هستند داخل میشوند و سبب آن در غده های مذکوره صلاحیت و عورم پیدا میشود و از آن
در خون فساد و خرابی زیاد میگردد و اینها اگر این قسم را در ابتدای مرض که ورم غده های لطف فیتک شروع نشده
باشد و فساد خون عام نبود قطع و اخراج کنند بهتر و الا بعد ورم غده های مذکوره قطع و اخراج کنند باز این سلع
عود میکند و اگر کدام علاج این قسم نه نمایند این سلع اول طاقم میشود و بعد آن پیرو و پس از آن زخم و دمل پیدا
شده منفرجه میگردد و از آن اکثر خون کثیر جاری شده و بعضی هلاک میگردد و یا از شدت درد و ذیست آن ضعیف شده
پییر و یا از موت عضو و خرابی خون جان بحق تسلیم میکنند با کمال بدون علاج این قسم زائل نمیشود و و با کمال میسازد
و اینها باید دانست که در میان سرطان و ملکنش نسبت خاص و عام است یعنی هر قسم سرطان سلع ملکنش است
آنها هر قسم ملکنش چه در ذیست که سرطان باشد بلکه غیر آنهم بود و اینها باید دانست که بعضی از اقسام سلع چنان

در بعضی سلع سبب

و سکون ثانی و گسترش ششانه فوقانی هندی و سکون کاف یعنی خریطه است یعنی سلع خریطه دارد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه در آن اصل خریطه غده باقی ماند و بسبب اجتماع رطوبت و سمن و کبیر گرد و دوم آنکه در آن خریطه جدید پیدا میشود و از اجتماع رطوبات در آن مقدارش کبیر بگرد و آن قسم اول آن پس آن گاهی در غده مولد ششم که در جلد است میشود و گاهی در پستان زنان در غده مولد لبت یعنی شیر و گاهی زیر زبان در غده مولد لعاب یعنی پیدایسگر و دو گاهی در خریطه غشای آبدار کوچک که با جوار بدن قریب بعضی مفاصل مثل مفصل کعبه یا مفصل زانگشت یا قریب استخوان مقعد با کلمه جانی که در عضله محتاج حرکت بالای استخوان است یافته میشود حادث میگردد و اینهم سه قسم شدند و قسم اول از این اقسام نشانه که در غده مولد ششم میشود اکثر در جلد راس و هم بر وجه و بالای گردن و بر پشت زیاده یافته میشود اگر چه ممکن است که در مواضع دیگر هم از جلد بدن پیدا شود و مقدار آن از دانه کر سنه تا نارنگی که میوه مشهور است بکبیر میگردد و اکثر در جای که میشود دو یک یافته میشوند لیکن در جلد راس گاهی تاسی عدد هم یافته میشوند خصوصا در عورات بعد انقضای نصف عمر ایشان زیاده پیدا میشود و هم از این قسم از همه که کوچک تر بالای جفن و از همه کبیر تر بالای پشت حادث میشوند شکل آن مدور یا بیضی و مستوی است و گاهی بر آن درشتندگی هم دیده میشود خصوصا هرگاه بر سر باشد و از آن در جلد تعدد پیدا گردد و هم این سلع زیر جلد هر سو حرکت میکند و اکثر لبتین الملس بود که چون سر انگشت بر آن نهند مغز گشته فرو رود و بعد برداشتن انگشت مرتفع گشته بر مقدار خود آید مثل مل پنجه پریم و از این سبب بادل پریم ملبس میگردد و تفقر بینها باین نحو توان کرد که درین سلع درون میباشد مگر هرگاه اثر غده آن بر عضوی از اعضا رسد یا خریطه آن منفر گشته آنچه در است در جلد منتشر شود و از آن درم حاره و دمل پیدا گردد درین وقت البته از آنهم در ظاهر میشود و بدون آن نه بخلاف دمل که در آن از ابتدا درو میباشد و هم چنانکه علامات ورم حار مثل سوزش و حرارت موضع و سرخی جلد در دمل میباشد در سلع میباشد گاهی لبت صلابت هم بود لیکن صلابت آن لبت میباشد و در وسط آن نقطه سیاه دیده میشود و آن درین مجری غده مذکوره میباشد و اکثر آنچه در این سلع بود رفیق میباشد که از غده کردن از دهن مجری بیرون می آید و هرگاه این سلع را چاک کرده و قطع ساخته می بینند آنچه از آن بیرون می آید از رطوبت و مواد در آن تغییر نسبت رطوبت بلعقی که درین غده در حال صحت بوده زیاده دیده میشود چه گاهی مثل شیر و گاهی مثل روغن و گاهی بسبب طریای حالت غائی ذی جزایشین رطوبت رفیق رفیق بر می آید و گاهی بر قوام عسل میباشد و رنگی آن گاهی زایل سرخی و گاهی سبز و گاهی زرد بود و این قسم سلع بسیار تباری و ترانی آهسته آهسته در مقدار خود زیاده میشود و بعد از سه سال گاهی بر مقدار یک دانه زیاده تر دیده میشود بر این حال خود متوقف شده مدت عمر باقی ماند و بعد از آن زیاده نمیشود و گاهی بعد و قوت باز در و زهر زرد باز در می آید و گاهی بهجات زیاده میشود و از انجمهای این قسم که انگشت که اکثر از دهن این سلع مواد سیاه رنگ خارج شده

بر دهن آن جمع گشته خشک نشسته میگرد و همچنین مواد دیگر آمده این خشک نشسته طول عظیم میشود تا آنکه در مدت معتدله
 از این مواد خشک نشسته قرن سیاه رنگ پیدا میشود گاهی بر سر و گاهی برگردن و گاهی بر پشت و گاهی بر قفسه
 بر سرین دوم آنکه خریطه آن گاهی به سبب رسیدن صدمه که ام غمزا از رقیق شدن از او یا ذوق
 سحر گرد و آنچه در آنست از خریطه پیرن آمده در جل منتشر شود و از آن هم جاری گردد و بعد مدتی ورم یا حالت زردی و لیون پیرن
 این همه منجذب میشود یا این ورم دگر گشته و پنجه منفر میگرد و همراه ریم خریطه غده هم بر آمده اینجا زخم حلق میشود
 و گاهی بعد پیدا شدن زخم بر کناره های زخم کیمر غلط و سختی پیدا میشود و سبب آن اثر زخم تا استخوان میرسد
 خصوصاً هرگاه بر سر باشد و از آن در زخم فساد راه می یابد و مثل سنی مانگست که قسم قائل است میشود و علاج هرگاه
 سلح صغیر باشد محتاج علاج نبود اما هرگاه مقدارش زیاده گردد و سبب آن مور شقی منظر با ازیت شود و همین
 درخواست قطع و اخراج آن نماید درین وقت باید که سرکار و در او وسط آن انداخته بسوی بالا کشیده آن را
 بکشایند تا خریطه آن نمایان شود پس از سر کلبتین خریطه آنرا گرفته با تمام بکشد تا صاف شود لیکن در شق
 کردن آن احتیاط نمایند از نیکه مثل او را می دیگر آهسته آهسته قطع نکنند و الا خون کثیر جاری شده ضعف عظیم
 پیدا خواهد شد همچنین وقت کشیدن خریطه احتیاط این امر ضرورت است که تمام خریطه کشیده شود و کدام جز آن
 باقی نماند و الا باز خود خواهد کرد و یا نا صورت پیدا خواهد شد و هرگاه بالای سر این همه کثیر العدد پیدا شوند درین وقت
 همه را یکبار بر نیارند و الا ایری سپس پیدا خواهد شد بلکه آهسته آهسته یکدور اخراج و قطع کرده باشند
 و چون زخم اول صحیح شود زخم دیگر پیدا کنند همچنین اگر مزاج غلیظ از جاده اعتدال منحرف باشد و قوی نبود
 و در خون آن کدام فساد باشد درین وقت هم اراده اخراج سلح نکنند و چون قرن پیدا شود آنرا زالی و غوغه
 قطع کنند که آن پیش از خشک نشسته نیست و چون در سلح زخم عظیم بود که اندرون رفته باشد و سبب آن صورت
 سلح مثل بیاض غلیظ الا طراف شده باشد بر آن پیاس فیونایا یا مرکب ایست قوی طلا سازند تا غشای خریطه
 غده که رخته دفع شود و قدری که در دوم بر پاشنک که مرکز مجاری غده یا غشای آبدار است پدید آید که این سلح خریطه
 که سبب آن مغرب انگریزی است گاهی در مجاری غده پیدا میشود و غده های مذکور به بقدر طبیعی خود میباشد و آن گاهی سبب
 بند شدن مجاری غده یا و از وسیع شدن آنها پیدا میشود خواه از بند شدن دهن مجری یا از مسدود شدن مجری
 مذکور در وسط خود باشد و درین صورت مجری غده از مجتمع شدن رطوبت در آن وسیع میگردد و دیوارهای آن
 خریطه سلح می شوند و ظهور این امر در مجاری غده های مولد این که در پستان اندر ز پاره میشود و هرگاه شیر
 و مجاری غده های مذکور به منجر و منقطع شده از جریان خود باز نماند پس درین وقت شیر و درین مجاری بر صورت
 خود جمع می ماند و بر دور آن دلی پیدا میشود که آنرا به بندی تکمیل گویند و گاهی در مجاری غده مولد با دهن که

نکته دوم در بیان سبب سگای که در مجاری غده پیدا میشود

نکته

در زخم نیز استخوان فاسد است هم این سلع پیدا میشود و گاهی از انسداد و مجاری کوچک غده های کوچک
هم سلع مذکور حادث میشود و آن اکثر در موضع درمید و پدید میآید و اگر سلع در استخوان
سخت تر گشت این غده ها نیز در آن مجتمع بود و آنرا برآمدن بعد قریب چه صاف در آن نمیدانند از اذیت آن
درم عارض در آن پیدا شده سطح داخلی این غده با هم چسبیده شوند و غده باقی نماند و آنچه در مجرای غده
مولد آب دهن می افتد در آن جای که سلع است آنرا از سرشتر یا از سر قراض چاک کرده دهند تا آنچه در آن است خارج
شود و باز در آن بند گردند و بعد از آن که سلع فکری که در آن است در آن اندازند تا غشای خریطه غده مذکور
فانی گردد و گاهی وقت زیادی مقدار آن و گاهی بعد چاک کردن بر محل سلع قدری از جسم این مجری را از مقدار
می برند تا بعد آن این در آن جدید که بریده قطع پیدا کرده شده بند گردد و گاهی این سلع خریطه دار از غشای بیار
کوچک که موسوم به بلع است اگر بزرگ است و قریب بعضی فواصل می باشد و مذکور شد پیدا میشود یا جاییکه و غشای
در سینه غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند اینجا درین غشا درم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این کثر
بر پشت دست قریب بند پیدا میشود و آنرا بلع است اگر بزرگ گشت یا بلع کاف فارسی و سکون یای ثناته تحتانی
و آن و سکون فارسی و لام و سکون یای ثناته تحتانی فارسی یا ثناته تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گشتن گشتن
است و گاهی قریب بعضی که پیدا میشود و آن اکثر در عورت و جاک که لایق خود را بر زمین نهاده زبانه کار میکند
حادث میشود و آنرا بلع است اگر بزرگ گشت یا بلع کاف فارسی و سکون یای ثناته تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گشتن گشتن
و دال اندکی هم سکون بین هم که سکون و سکون یای ثناته تحتانی معنی کار گشتن می نامند و هم بزرگ گشتن یا ثناته میشود
درین وقت از بلع انگشت بیکار بلع بای موحده و سکون فون و فتح یای ثناته تحتانی و سکون الف و سکون یای ثناته
خریطه این سلع گاهی غلیظ میگردد و در آن ریشه های این غشا پیدا میشوند و این ریشه ها سخت گشته مثل شعله میگردند و این
اکثر در گانایان و سینه های دیده میشود و آنچه این ریشه های مذکور استخوان میشوند درین وقت مایه ازین خریطه دور میشود
و خریطه هم منقبض میگردد و درین وقت خریطه دار نمائند بلکه استخوان میگردد و این امر اتفاقی و شان است اکثر اینست که
سلع مذکور در جاکت خریطه پیدا شود و در آن آب و طوبی با غشای می باشد و گاهی از اذیت غشای هم بر دور آن پیدا میشود و ریشه
باقی نماند و گاهی از زبانه درم مذکور هرگاه قریب نماند و با غشای می باشد و چون ریشه یک دست و چون بزرگ
پا باشد ریشه این ریشه و در آن پیدا شود و این سلع با غشای می باشد و در آن است که از اجتماع آب گرافین و سیکل
که جسم بیابادی و در سینه عورت پیدا میشود و در محل و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور
گاهی این سلع پیدا شود و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور
بلع است اگر بزرگ گشت یا بلع کاف فارسی و سکون یای ثناته تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گشتن گشتن

در سینه غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند اینجا درین غشا درم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این کثر
بر پشت دست قریب بند پیدا میشود و آنرا بلع است اگر بزرگ گشت یا بلع کاف فارسی و سکون یای ثناته تحتانی
و آن و سکون فارسی و لام و سکون یای ثناته تحتانی فارسی یا ثناته تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گشتن گشتن
است و گاهی قریب بعضی که پیدا میشود و آن اکثر در عورت و جاک که لایق خود را بر زمین نهاده زبانه کار میکند
حادث میشود و آنرا بلع است اگر بزرگ گشت یا بلع کاف فارسی و سکون یای ثناته تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گشتن گشتن
و دال اندکی هم سکون بین هم که سکون و سکون یای ثناته تحتانی معنی کار گشتن می نامند و هم بزرگ گشتن یا ثناته میشود
درین وقت از بلع انگشت بیکار بلع بای موحده و سکون فون و فتح یای ثناته تحتانی و سکون الف و سکون یای ثناته
خریطه این سلع گاهی غلیظ میگردد و در آن ریشه های این غشا پیدا میشوند و این ریشه ها سخت گشته مثل شعله میگردند و این
اکثر در گانایان و سینه های دیده میشود و آنچه این ریشه های مذکور استخوان میشوند درین وقت مایه ازین خریطه دور میشود
و خریطه هم منقبض میگردد و درین وقت خریطه دار نمائند بلکه استخوان میگردد و این امر اتفاقی و شان است اکثر اینست که
سلع مذکور در جاکت خریطه پیدا شود و در آن آب و طوبی با غشای می باشد و گاهی از اذیت غشای هم بر دور آن پیدا میشود و ریشه
باقی نماند و گاهی از زبانه درم مذکور هرگاه قریب نماند و با غشای می باشد و چون ریشه یک دست و چون بزرگ
پا باشد ریشه این ریشه و در آن پیدا شود و این سلع با غشای می باشد و در آن است که از اجتماع آب گرافین و سیکل
که جسم بیابادی و در سینه عورت پیدا میشود و در محل و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور
گاهی این سلع پیدا شود و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور و در آن سلع مذکور
بلع است اگر بزرگ گشت یا بلع کاف فارسی و سکون یای ثناته تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گشتن گشتن

تا از اذیت آن ورم پیدا شده و سلع منجذب شود و در قسم ثالث آن آنچه در علاج آفریدیم است در امر این اسلحه است
شده و بمل آن در دو قسم چهارم آن که در زیر گوش مجامین و صخره و عین پیدا میشود و بعد از کشیدن با یک بند بچرخانیم
در آن است آنرا چون آنکه در وید آن پارچه در آن نهند تا از اذیت ورم عارض پیدا شده سلع زایل گردد و در قسم
پنجم آن اصل علاج آنست که آب را بر آرد تا بجهت ناری ذرات مرده شده خارج یا فانی شوند و خریده سلع منجذب
شود و لذا آنرا بمس و جد بیرون می آرد مثلا اگر از جلد و در باشد باو خال آلوده موسوم به لایچم بر آرد چنانکه یک
از دهن می آرد و اگر از جلد قریب باشد از سر کار و چاک کرده و طوبیت آنرا در اگر قدری از جلد ببرد باشد و ثمره کار در آن
انداخته آبش بر آرد و فک آنکه تا اینجا بیان انواع و اقسام سلع خریده دار بود که آنرا در لغت انگریزی
است و چون میگویند و آنچه بیان انواع و اقسام سلع غیر خریده دار کرده میشود و چون که آنهم بر چند نوع است لهذا
انواع آنهم جدا گانه مذکور میشوند که چهارم در بیان نوع اول از انواع سلع که غیر خریده دار اند پس بگویم
نوع اول آن است که کدام جز از اجزای غشای خانه دار پاره شده و در گیر و سخت گردد و از حال طبیعی خود متغیر شده
مثلا بگویم که امضه مفرد گردد و آنهم بر چند قسم است اول قیث چون که آنرا در لغت انگریزی با کسر لام و ضمیم بای هو حله فار
و سکون و او و فتح نیم و سکون الف نامند یعنی سلع شیمی و آن از زیاده شدن شحم در غشای خانه دار پیدا میشود و در
شحم آن و شحم طبیعی دیگر اعضای بدن فرق میباشد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه زیر جلد منبسط باشد چنانکه در بینی و گوش
ریشه دارد و دیگر اعضای جای که غشای مذکور زیر جلد است پیدا میشود لیکن بر اطلاق سلع اصطلاح کرده نمیشود و در قسم
دوم آن آنست که در بر شکل سلع باشد و آنرا لپو ماسکون و مکن است که آن در سلع اعضای یافته شود و لیکن اکثر
بر کرون و بالای دوش و قریب فاصل پیدا میشود و اکثر آن رسیدن کدام اذیت حادث میگردد چنانکه بر دوش که از آن
و بر پشت که از آن میباشد و آن اکثر در بر شکل بیضی و گاهی در تری و پیر خود قدری فرو رفته دیده میشود چنانکه اکثر
بر دوش که از آن بر همین نیست میباشد و گاهی سلعهای متعدده این قسم یکی مجتمع شده و در دیده میشود و این قسم
سلع گاهی چنان بدین المثل میباشد که چون از سر اطل احساس آن کنند چنان معلوم میشود که گویا در آن ریم یا آب است و آن
آهسته آهسته از دیا قبول میکند و قسم دوم از شکل آن گاهی از جای که پیدا شده بجای دیگر منتقل شده میرسد و شاید پیش
آن باشد که چون در خریده نیست و نه چیزی مربوط است ازین سبب خواه از حرکت بدنی یا از حرکت عینات خاص عینو که
در آن پیدا شده از جای خود آهسته آهسته حرکت کرده بجای دیگر میرسد و همراه آن کدام در و اذیت میباشد و علامت
همین است که اگر شتر کشاده آنرا بر آرد فقط دو قسم فی سرت و ما فتع فاد و سکون الف و کسری ثناء تختانی و ضمیم بای هو حله
درای لوله و سکون و او و فتح نیم و سکون الف است که در آن ریشه از زیاده میباشد و آنهم در غشای خانه دار پیدا و اکثر
یافته میشود و درین وقت آنرا دین بکسر و او و سکون بای ثناء تختانی و نون یعنی سلع خالص لغت انگلیش مینامند

نکته چهارم در بیان انواع اسلحه که غیر خریده دار اند

درنگ آن گلابی چشم آن لیس مثل غشای باشد و غلاجلش بر او در آن است از محل قول آن نگار چشم در
 بیان نوع ثالث از سلع غلبه خمر طبعه دار پس بدانکه نوع ثالث از انواع سلع غیر خمر طبعه دار است
 که جسم سلع مشابه بود با عضای مرکبه مثل عضلات و غیره یعنی از هر ماده غیر طبیعی که پیدا شود در آن اجزای اعضای مکیه
 یافته شود نه اینکه خود از اجزای اعضای مرکبه پیدا میشود و آنهم به چند قسم است اول سکی که در وقت فتح میم و سکون میم
 همایه و کسر کاف و ضم ای شناه تخمائی و سکون و او و فتح لام و سکون و رای محلی یعنی سلیکه مرکب و مشابه بعضی بود
 و آنرا مائی او تا در اصطلاح گویند فتح میم و سکون الف و کسریای شناه تخمائی و ضم الف و سکون و او و فتح میم و سکون
 الف و باید دانست که ریشته عضلات بر دو قسم اند یکی ریشته عضلات اختیاری مثل عضلات دست و پا و دوم ریشته
 عضلات بی اختیاری مثل ریشته های عضلات رحم و فرق اینها اینست که چون ریشته عضلات اختیاری را بزرگ ریشته
 خورده بین بزرگتر در عرض آنها خطوط مستقیمه یافته میشوند بنحوی که ریشته عضلات بی اختیاری که آنها مثل سلیک
 میباشند با یکدیگر در بین قسم سلع ریشته عضلات بی اختیاری در شش رخ یافته میشوند و گاهی بطور شاذ و نادر ریشته
 عضلات اختیاری هم دیده میشوند که یکبارگی مخصوص بوقت خاصی است که سلع از سن طفولیت بوده باشد و این قسم سلع کمتر
 در رحم پیدا میشود از زیاد و کبیر شدن بعضی عضلات اختیاری را اختیاری آن در وقت احوال را از جهت بزرگتر شدن
 زیز که آنکس بزرگتر آن چون بر دیوار با جسم رحم از جهت سیر شدن با راه دفع کردن آن با بر بار رحم متشنج میگردد
 و از آن در و جریان دم طشت پیدا میشود و این در وقت طشت از جهت سیر شدن با راه دفع کردن آن با بر بار رحم متشنج میگردد
 سلع در رحم پیدا شود اکثر در یک جانب رحم مصلابت محسوس گردد و گاهی تمام رحم سخت شده خود شش سلع و او میشود
 اما هرگاه سختی در یک جانب و در محل خاص و پس اگر قریب تمام رحم این سلع پیدا شده باشد درین وقت گاستر
 بسبب شدت تشنج از تمام رحم بیرون می آید و چون زمان قریب در و حیض می آید از اجتماع خون مقدار سلع و رحم
 هر دو کبیر میشوند و درین وقت از جهت تشنج رحم زیاده میگرد و خون حیض بکثرت می آید و بعد جریان دم مقدار
 رحم و سلع هر دو صغیر میگردد و در یکین بعد از قطع حیض هم گاه گاه بسبب تشنج خون حیض می آید پس اگر با این حالت نماند
 ماند بعد قطع شدن حیض هر قدر که رحم صغیر شود و این سلع هم صغیر میگردد و لیکن اکثر این است که این قسم سلع متلاک
 میباشند و آنرا یوت را این فابریکته یعنی یای شناه تخمائی و سکون و او و تائی شناه قوتانی هندی فتح رای
 همایه و سکون الف و کسریای شناه تخمائی و سکون و او و فتح لام و سکون و رای محلی یعنی سلیکه مرکب و مشابه بعضی بود
 موحده و رای همایه و سکون الف و کسریای شناه تخمائی و سکون و او و تائی شناه قوتانی هندی یعنی سلیکه در رحم پیدا شود و در آن
 ریشته ها باشد و میمانند و ششیمه آن به فابریکته دو سبب کرده شده اول اینکه در آن ریشته غشای ریشته دار هم بود
 ریشته عضلات یافته میشود و دوم آنکه چون این سلع کند گردد و عمر ریشته نچاه سال زائد شود ریشته های عضلات غشائی

در بیان نوع ثالث از سلع غیر خمر طبعه دار
 ریشته عضلات اختیاری و غیر اختیاری

میشوند و ریشته های غشائی باقی میمانند چنانکه از پیرانه سالی عضلات رحم فانی و منجذب شده حرکت رحم موقوف میگردد و در وقت
 دران اجزای غشائی ریشته دار باقی میمانند لذا با هم غشای ریشته دار نام نهاده شده و علائش همین است که آنچه در علاج
 زیادتی جریان دم طمث نوشته شده اینجا هم با استعمال آن رند و اگر از رحم بیرون آید آنرا از تار آهنی با یک ریشته بزرگ
 قوت برقیه تارهای مذکوره را گرم و بسرخ کرده بر محل آن داغ دهند تا خون زیاد از آن بر نیاید و قطع کنند قسم دوم رحم آن
 بنور و ما بود و آن یکسر نون و ضمیم یای شانه تختانی و سکون و او و ضمیم رای هله و سکون و او و فتح میم و سکون الف
 سلمی اگر نیکو از ریشته عصب پیدائی شود و بر عصب میبایستد و مقدار آن گاهی بقدر دانه گریه و گاهی مثل انگه گردان
 گاهی از آن هم کثیر بود لیکن درین سطح ضلالت زاید باشد و وقت انقباض و انبساط عضوه که عصب آن منبسط و مقبض
 میشود این سطح هم در طول عضوه حرکت میکند اما وقت سکون حرکت عصب مذکور از حرکت یک این سطح در عرض عضوه حرکت میبرد
 و اکثر این سطح از بدن خالی میباشد لیکن گاهی از مس کردن دران هم در پیدا میشود اما هرگاه آنرا غم کنند و اثر غم آن
 بر عصب رسد درین وقت در عضوه که دران این عصب است کیفیت خفیه را در پیدا میشود و السبب اکثر سبب آن
 رسیدن صدمه ضرب و سقوط بر عصب میباشد و گاهی بعد قطع کردن بای علل بر اطراف اعصاب متعلقه هم این
 سطح پیدا میشود لیکن درین وقت دران در دندید میبایستد که بسبب آن در بعضی از مکرر نبود که باخی ششی را بپوشد
 کار خود کند لهذا ضرورت قطع کردن آن دانی میشود و گاهی که لام سبب آن ظاهر نبود و علائج آنچه از رسیدن ضرب پیدا
 شده باشد یا بدون سبب ظاهر حادث شده باشد و دران در نبود آنرا بر حال خود گذاشته و بی علاج نشوند
 و اگر در باشد آنرا قطع کنند و باید دانست که این قسم هم فانی ملکنت یعنی سلیم العاقبت است قسم سوم آن فانی و
 رفیع و مد الف و سکون نون و کسر میم و سکون یای شانه تختانی و ضمیم الف و سکون و او و فتح میم و سکون الف یعنی سلمی
 از شر این و آورده صغار با کجمله از مجاری دم پیدا و مرکب میشود پس آن سبب حقیقت جسمیه خود بود و قسم سیم
 آنکه از شر این و آورده صغار پیدا میشود و هم آنکه از جسم کانی پس کانی و زو زویم یا از جسم کانی پس کانی و زو زویم یا از جسم کانی پس کانی و زو زویم
 و مراد از مرکب بودن سطح ازین اجزا اینست که بعد از شرح دران اجزای این اجسام دیده میشوند و اینکه فی الواقع
 ازین اجسام طبیعی پیدا میشود و اول را بنویس گویند و آن غلظی و قطری میباشد قسم ثانی را بریکشیل جوهر کلسه
 و سکون یای شانه تختانی و کسر رای هله و سکون یای شانه تختانی و کات و فتح تایی شانه فو قانی هندی و سکون
 لام و ضمیم فاری و سکون و او و فتح میم و سکون رای هله گویند و بریکشیل چیزی را گویند که ایستاده شود و مثل ذکر جمله
 هندی و چون که این سطح هم در محل خود ایستاده میشود و لذا با این اسم نام کرده شد و آن در جوانی پیدا میشود و بسبب شکل
 هم این قسم بود و قسم منقسم میشود یکی منبسط و دیگر مدور که بر شکل سطح عام میباشد و علاج این قسم سطح همان است که
 در امراض جلدیه در علاج بنویس نوشته شده و قد کجما قسم چهارم آن لطف آن فانی و او است و چونکه اعرابان

بیشتر نوشته شده فقط الفظالف و این زیاد است لهذا اعاده آن کرده شده بالجمله آن نام سلمی است که از بیماری آب
برنده مرکب و پیدا میشود یعنی در تشریح در آن اجزای لطف فیک یا فته میشوند و آن بسیار قلیل دیده میشود و با
چون دیده شود پیدایشی و خلقی یافته میشود که بر جلد میباشند و گاهی بر زبان هم یافته میشود که بسبب آن زبان
بسیار عظیم میگردد و فی الحقیقت این قسم لطف فیک نبوس است زیرا که در نبوس آب خون میباشد و در آن آب
لطف بود اما چون بر جلد بود از رنگ خالی میباشد و چون آن را غمزه کنند آب از آن دور میگردد و بار چون بگذرانند در آن
آب جمع میشود و علائش علان نبوس است که در امراض جلدیه مذکور شد قسم پنجم سلمی است که از جسم و اجزاء
شده ای لطف مرکب بود و آنرا لطف آوون او نامند و فتح الف و کسر ال ممله مندی و سکون نون و ضم الف و سکون
او و فتح میم و سکون الف میگویند و او آن است که از غده ها حادث میشود و چون لفظ لطف بان ضم کرده
شده مراد از آن سلمی بود که از غده مذکور پیدا گردد و در جاییکه فته های لطف هستند آنجا این چو مر پیدا میشود
لیکن از این بیان این دانسته شود که فی الواقع این سلم از غده لطف پیدا میگردد بلکه از هر ماده غیر طبیعی که پیدا
شود یعنی تشریح در آن جزد غده مذکور یافته میشود و الا فی الحقیقت از غده لطف پیدا نمیشود یعنی از رطوبتیکه در
غده لطف است این سلم پیدا نمی شود اگر چه در غده مذکور از انصباب مواد دیگر در آن پیدا شده باشد
بلکه حقیقت سلم مذکور متغایز این غده با سیاه شد و این سلم گاهی بقدر روانه کرسنه و گاهی بقدر سطر فلز و مواد
کیمر میباشد و بنابر این بعضی گاهی در غده لطف فیک از سر نو پیدا میشود و از این سبب گاهی در کبد و گاهی
در سپرز و گاهی در گردنه و گاهی در استخوان و غیره بالجمله جایگاه در زمین بعضی مذکور این غده با موجود نمونند آنجا
از سر نو یافته میشود و اگر چه ممکن است که بسایه موجود بودن غده های لطف فیک در همه جا از بدن یافته شود
لیکن اکثر عتیق جایگاه غده های لطف فیک در طول رقبه در چین و بسیار آن موجود اند و در مرض خنار که اکثر آنها
متورم میشوند و گاه در غده های اندرون قبل زیاد دیده میشود و بعد تشریح در جسم آن سیل خون تنید
که در لو کوکث شیمیا پیدا میشود و زیاد دیده میشود و هم همراه این سلم کو کوکث شیمیا بالف و میباشند و در لو کوکث شیمیا
بودن این سلم همیشه ضرورت است و این سلم صلب الملسر و خالی از در و دو بسیار آهسته آهسته مقدارش زیاد
میکردد و در ابتدای مرض فرق کردن در ورم خانجیری و این سلم بسیار دشوار بود لیکن باین علامت تقریر
توان کرد که این سلم مرکب از سلهای صغیر متعده میباشد و چنان معلوم میگردد که گویا چند و اگر دکان را
یکجا جمع کرده اند و هم در آن ریخیم پیدا نمیشود بخلاف ورم خانجیری که در آن یک یک غده جدا جدا متورم میشود
و در آن ریخیم هم می افتد با یکجه هرگاه همراه این ورم غده با لو کوکث شیمیا هم باشد حکم بوجود این سلم باید کرد و هم
انجام این مرض بسبب بودن لو کوکث شیمیا که مرض قاتل است و همیشه همراه آن میباشد بهتر نبود و از این بسیار

بالا می شود بخلاف خنار پروالا و این مرض از قسم ملکنت شانی می باشد و بسیار در بکله تان ملکنت یعنی می باشد و این
 که چهار و آن کدام فساد و در خون می باشد و هم این سلب بعد از ورون از بدن باز عود میکند و اگر این مقدار را
 صغیر ماند و مودی نشود و عرض بعد از شش نشود بلکه علاج کوکوشه می باشد اما هرگاه مقدار آن زیاد شده و از دست
 رساند و درین وقت اگر مرض بسیار ضعیف نباشد از کار وایت سلب را از بدن بیرون آرند قسم ششم ششیم بال و
 افغ بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی ثانی و سکون لام و ضم الف و سکون و از و ضح
 و سکون الف یعنی سلی ست که جسم آن ششیم بجله یعنی پاپیلا که در جلد یا میوکس می بیند می باشد و آن از پاپیلا
 شدن پاپیلائی مذکور پیدا می شود و چون بعد از تشریح آنرا می بیند رخی در پاپیلا اجزای یافته می بیند و درین
 می باشد و آن گاهی سخت و گاهی لین بود با جلد هرگاه بر میوکس می بیند یا جای که جلد لین است پیدا شود و چنانکه
 بر ششیم ذکر می شود لین می باشد و هرگاه بر جلد صلب حادث می شود سخت بود و اقسام آن متعدد دارند اول گان
 یعنی مثل قرن که آنرا هندی گویند و نامند دوم ورنه که آنرا تولول گویند و آن از اول لین بود و سیم
 کاندئی گوشتی یعنی تولول که سبب ششیم شود چهارم میوکس که بر کل پنجم و نهم و سیم و آنرا قسم اول پس از زیاد
 شدن مقدار طبقه بالای جلد پیدا می شود و چنانکه از پوشیدن پا پوش تنگ در انگشتان قدم پا از مزاحمت و
 برداشتن اشیای صلبه ثقیله در دست حادث می شود و چون طبقه بالای جلد را قطع کنند زیر آن دیده می شود
 که در اصل جلد هم اینجا بسبب ازیت قدری درم و رخی موجود می باشد و آنرا قسم ثانی که آنرا سه گویند و آنرا
 زیاد شدن مقدار اصل جلد می باشد که جلد آن یعنی پاپیلائی آن کبیر المقدار می شود و در آن عروق و شش
 جدید پیدا می شود و گاهی در آن رنگ هم زیاد میگرد و یک ششم وارت است که بسیار لین بود و پر خون می باشد
 و به شکل گل گوی می بود و بر ششیم ذکر مردان و در فرج زنان هم یافته می شود و آنرا قسم ثالث در آن پس از آنهم بسبب
 مقدار پاپیلا یعنی جلد اصل جلد می شود و یکس این قسم سه خاصه و در مرض آتشک پیدا می شود و در مقدار یا در مخون
 یا بر ششیم و گاهی در لینه کس یعنی خنجره یافته می شود و این هر دو قسم است هرگاه بر لب زدن و درین یا در خنجره پیدا شوند
 میوکس گاهی بر شکل مثلث که در آن زاییده بود و گاهی بر شکل گل گوی و گاهی وندانه دار و عروق آن غلیظ می باشد
 و از مس کردن خون از آن بر می آید و چون برگرد مقعد باشد جایکه میوکس می بیند با جلد متصل شده درین وقت
 منبسط می باشد و آنرا قسم فاس آن که ولس هم راست پس آن در مثانه از کبیر شدن حله میوکس می بیند مثانه پایش
 مثل نالی پس و آن گاهی چنان کبیر می شود که تا نم مثانه رسیده مانع از اراقه بول میگردد مثل حجر مثانه و درین وقت
 تفرقه کردن میباید شوار می شود و یکس از داخل کردن قاناطیر اکثر ظاهر می شود که اگر این سلب بود و از ملاقات چشم
 نمی آید بلکه قدری خون و بعض اجزای میوکس می بیند همراه آن بر می آیند و از آن یقین بود و در این سلب می شود

و در بعض کتب قدیم این قسم و کتب کثیر است لیکن حق اینست که همراه آن که رام فساد و خون نمیباشد و آن بالذات
قابل نیست لهذا از آنهم نان نگذشت میگویند بلکه از قطع کردن آن چون دم شیر جاری میشود ازین سبب از اذیت
آن در بعض اوقات میشد و علاج آنچ در میان صورت و غیره در امرای جلدیه نوشته شده از آن علاج سازند لیکن
در قسم پنجم آن اگر تکیه شود مثل بر آوردن مجرا و مثانه اول مثانه را شش کرده و سلع را بر روی آن در نای از خطبه به بند بکنند
اگر بسبب دور بودن و منبسط بودن تیغ آن که دام تیر میگیرند میشود قسم هفتم آوین او ناست یعنی سلحیه در آن
اجزای غده مولد بطوبت یافته میشود خصوصاً اجزای غده های مولد لپن یا اجزای غده مولد لعاب هن در آن نای
یافته میشوند و آن در شری در شکل صلب الملس یافته میشود و آنچه در پیر و کلا نای که غده مولد لعاب هن بر خستار
یافته میشود آن گاهی بقدر دانه گرسنه و گاهی بقدر ناری میباشند و اینهم مان نگذشت است یعنی سلیم العاقبت است
و در اینهم ریم پیدا میشود و علاج ما دام که صغیر بود و اذیت نرسد متعرض علاجش نشوند اما هرگاه بسبب زیادتی مقدار
آن اذیت پیدا شود آنرا از سر کار بردارند فقط انگشت ششم و در بیان نوع سوم یعنی سلحیه پیدا میشود از
اجزای آن که آنرا به نسبت اجزای طبیعی اعضای بدن از رتبه بمرتبه و قوت حیوانی در آن کم باشد
مثل سلع کمی که آنرا بلفت اگر نری سازد که مثلاً بفتح سین سله و سکون الف و رای سله و ضم کاف و سکون و او و فتح
سیم و تایی مثانه فوقانی بپندی و سکون الف گویند و آن جمع ساز گویند و این سلع مرکب بود از اجزای که مثانه
باشند یا اجزای که در حالت اول تگون چنین و شکم مادر پیدا میشوند و آن شمی از غشای خانه دار رقیق است که در
ریشه های غشای قهوه ای غلیظ و طول میباشند و در خانه های آن که از تلافی ریشه های مذکوره با هم گریخته اند
و او ضارع متعده پیدا میشوند و سلما ی سفید که قدری کلان و مشابه به سل سفید خون بود موجود میباشند
و این سلما گاهی مثل سل سفید رنگ خون حرکت هم میکنند لیکن درین اجزا از اذیت از حال خود نمیشود بلکه برین
بهیئت و صورت میمانند و از آن که دام جز عضویا معتوب پیدا نمیشود بخلاف ریشه و سیلما ی چنین که از آنها
جمله اعضای انسان پیدا میشوند و هم این اجزای خسیس از رتبه سلع مذکور مشابه می باشند از آنکه
در زخم از رتبه آن که گوسا گوسا فایر ریشه ها و سیلما پیدا میشوند و از آن انگور و خشک ریشه متکون است و سبب
التهام و حرکت زخم میشود و فوقی بمنما است که اجزای متوله در زخم از حالت اصلی خود زیادتی و ترقی میکنند
یعنی از آن انگور و خشک ریشه و گوشت و جلد پیدا میگرد و مادام که ضرورت است زیادتی مذکوره در آنها میشود و من بعد
تولد آنها بند میگردد و در اجزای این سلع نه ترقی و استحاله از حالت خود آن میشود و نه فانی گردند بلکه بر حال خود با
چنانچه مواد دیگر را از بدن گرفته و جذب کرده بسوی خود تسخیل ساخته و باقیو تا مقار سلع کمیر میشود مثل سرطان
و اندر آنرا قه با با سم سرطان موسوم میساختند لیکن متاخرین بذریعه خوره بین چون سل این سلع و سرطان

در بیان نوع سوم یعنی سلحیه پیدا میشود از اجزای آن که آنرا به نسبت اجزای طبیعی اعضای بدن از رتبه بمرتبه و قوت حیوانی در آن کم باشد

چنانچه

مختلف الصورت دیدند از امراض سرطان بر این سلع جاری نمیکند بلکه آنرا سارگوشتی یعنی سلع لحمی نام کردند زیرا که
 اجزای آنرا با اجزای که در انگور زخم یافته میشوند مشابه یافتند بالجمله سل این سلع گاهی بدور و گاهی بیضی و اشکال
 و گاهی بر صورت الف که در خط نسق نوشته میشود و گاهی مثل ستاره و بناله دار میباشد و همیشه همراه ریشه خود یعنی با
 ریشه خود میباشد و هم خانهای که درین سلع از طاقات ریشه با یکدیگر بر او ضلع مختلفه پیدا میشوند و صغیر میباشد
 بخلاف سرطان چه در آن خانهای متولد از لاتی ریشه با عظیم و وسیع میباشد و هم سلها در سرطان اندرون خانها
 بر ریشه های خود میباشد و هم سل این سلع مشابه با سل غن بود و سل سرطان مشابه با سل جلد بود و الاضاق بینهایت
 که ماده این سلع بذریعہ دوران خون از عضوی بعضی دیگر میرسد مانند بزودی در آن ازدیاد میشود و هم اکثر انجام آن
 بعسرت ظاهر میشود بخلاف سرطان زیرا که ماده آن بذریعہ مجاری لطف در بدن لحوم غده و غیره رسد مانند سرطان در لحوم
 غده و غیره پیدا میشود و این سلع در لحوم غده و غیره پیدائی شود و هم اکثر سرطان در بدن آهسته آهسته ازدیاد مینماید و همچنین انجام آن
 بتأخیر بطور ظاهر میشود و هم باید دانست که باعتبار صورت سل اقسام سلع مذکور و متعدد کرده شده اند و در همه اقسام آن مجاری
 و هم تیره میباشد مثل انگور زخم و دیوارهای عروق این سلع یعنی غشای بیرونی عروق مذکور بسیار رقیق میباشد که با قوت
 شق میگردد و لکه گاهی درین سلع نزف الدم پیدا میشود و خود این سلع هم بر صور مختلفه میباشد گاهی پنهان و گاهی مدور و سر
 برآورده و گاهی صلب و گاهی مختلف الملمس و الصلابت میباشد و رنگ آنهم مختلف میباشد گاهی مشابه رنگ جلد
 و گاهی سیاه رنگ بود و این وقتی است که از کرم چیز سیاه یا از عضو سیاه شروع شود چنانکه گاهی از مسیه سیاه که بر
 بدن پیدا میشود یا از غشای سیاه که در چشم شروع میگردد و درین وقت آنرا لکه زرد مینامند و هم ممکن است
 که این سلع در جلد اعضای بدن واقع شود و باعتبار هر عضو که در آن سلع مذکور پیدا میگردد و زمانی خاص میباشد و میشود
 و الاضاق این سلع چنان که بر اعضای ظاهره یافته میشود بعد تشریح میت گاهی در اعضای باطنیه هم دیده میشود
 و این قسم سلع اکثر قائل میباشد و گاهی سلیم العاقبت هم بود و ضابطه آن نیست که هرگاه سل آن مدور
 یا بیضی و اشکال بود قائل میباشد و هرگاه طویل بر صورت الف بود سلیم العاقبت بود و این امر معلوم میشود و این
 تدبیر که قدری خون یا گوشت از آن قطع کرده بذریعہ نخورده بین به بیند و موافق آن حکم کنند العلاج که لازم دوا
 در آن سلع قطع کردن مفید نمیشود و اینهم وقتی است که اگر مبتدی بود قطع کردن آن مفید نمیشود و اگر گاه غلیظ شود
 باشد و سل آن در اعضای باطنیه رسیده باشد درین وقت از قطع کردن هم نفی در آن ظاهر میگردد و نجات از مرض و موت
 حاصل نمیشود و گفتند که تکه ای از سلع در میان انواع چهارم از انواع سلع غیر خریطه دار و آن سلعی است که اند
 سل که مشابه با سل جلد بود و هم از ریشه های راست که مشابه با ریشه غشای ریشه دار باشد مرکب بود و آنرا کانی میگویند
 بفتح کاف و سکون الف و رای سله و کسرین سله و سکون یای ثناته تحتانی و ضم نون و سکون ففتح میم و نای ثناته فوقانی

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

نکته: این سلع در میان انواع چهارم از انواع سلع غیر خریطه دار
 و آن سلعی است که اندک و گاهی در ریشه های راست که مشابه با ریشه غشای ریشه دار باشد مرکب بود و آنرا کانی میگویند

هندی و سکون اله نامند و گاه کسی نو نام معنی ورم است و گاه کسی نو شکایت است و چون مکررین مرض ورم
 و زبانی مقدار بسیار باشد و هم اقسام آن متعدد و اندکند با هم جمع موسوم کرده شد و این را طبعیت اگر بزرگ
 کنیس و بعضی سرطان نامند و این هر دو اسم حیوان دریا می مشهورند که از پنجه های خود زمین و هر چیز را میگیرند
 و چون که این ورم در عضو یک باشد مشابه حیوان مذکور بود و در صورت خود اندک و آنگاه آنرا باین اسم موسوم ساخته اند
 با اینکه چون این ورم را بر روی غده پدید می آید و در آن دیده میشوند یکی ریشه دوم سل سوم رطوبتی اما
 ریشه های آن پس قدری غلیظ و بزرگ و در طول خود با وضاع و انهای مختلفه میروند تا اینکه از ملاقات آنها با همگر
 خانه های وسیع متعدد مثل خانه های شبکه صیاد پیدا میشوند و درین خانه ها سلهای آن در طوبت مذکور میمانند
 و این انتظام شبکه آنرا که از رفتار ریشه های مذکور حادث میشود بلفظ انگریزی انشرو و ما گویند و آن بعضی
 پانکست است که بالای آن انسان بخوابد و انشرو و ما گاهی است که از ان طوبت است یا نه ای خود درست میسازند
 چون خانه های سرطان قسم اول مشابه بصورت آشیانه بعضی طوبت پیدا میسازند و آن نام کرده شده و هم
 بد آنکه همراه این ریشه ها که از ملاقات آنها خانه های وسیع درین سرطان پیدا میشوند عروق صغیر در سطح سرطانی میروند
 تا غذا باین سطح رسانند و آنها همراه ریشه های مذکور میمانند و درین قسم بجاری ورم که عروق صغیر اند که میباشند و
 بهیچ سبب در سرطان در دست دراز آهسته آهسته زیاد میشود و در کسی این ریشه ها اکثر و حاصل آب قلیل بود و درین
 وقت سرطان صلب میباشد و در کسی ریشه های مذکور کم و حاصل آب زیاد بود و درین صورت سرطان این قسم
 اما سلی که در خانه های شبکه مذکور بود پس آن مشابه سلی جلد میباشد و عظیم و بر سیاحت مختلفه گاهی مدور و گاهی بیضی
 و گاهی سدر شکل بود و در آن نقاط کثیره و در نقاط مذکوره دیگر نقاط کوه چپا میباشد و این را طوبتی که در آن
 میباشد آن وقتی پیدا میشود که بر این سلها حالت فانی و بی حیز ایشین طاری شده از ان این سلها که اختیه
 بصورت طوبت سفید میشوند و هرگاه جسم سرطان مکرر شده شود از ان آب سفید گاهی مثل شیر و گاهی از انهم
 غلیظ مثل شیر برمی آید و در آن طوبت سلها بسبب که اختیه شدن آنها نمیشوند بلکه نقطه های که در سلها
 مذکوره بودند یافته می شوند اما اینکه سرطان اول از که ام محض و یا جزو عروق شروع میشود پس آن مختلف فیه است
 لیکن اقرب بچی آنست که اول زسل جلد است و میسازد پس هر جا که این سل یافته شود ممکن است که از انجا سرطان
 شروع شود مثل جلد بدن که در آن غده ها اند و غده های جلد و بجاری آنها سلی جلد زیاد یافته میشود و همین
 در میگو سیمین سل جلد موجود است و بنا برین هر جا که میگو سیمین باشد مثل منخرین یا در دهن یا در معده و اما
 ورم و غیره اعضای باطن ممکن است که از انجا سرطان شروع شود و چون این تحقیق حق باشد پس ضرورت که
 حدوث آن اولاً در عضلات یا عظام ممکن نباشد یا کجمله باید دانست که چون سرطان بعد پیدا شدن خود تظیر

میشود و در خون و دیگر اعضا منتهی میگردد و درین وقت در بدن حالتی در منی که بغفت اگر بزرگ موسوم به
 گالک است پدید میآید و آن نیست که اینها یعنی تغییر لون جلد بدن و قلت اشتها و ضعف هضم غذا
 و زیاده شدن حرارت بدن و ضعف و کمزوری بدن پدید میآیند و اینها بد آنکه جلد اقسام آن قائل و
 مملک اند و بعد از آن از بدن باز پدید میآیند و اقسام آن چهار اند اول آنکه منی سرطان سخت که آنرا
 اگر انیک کنیسم گویند دوم آن که کف الکلی یعنی سرطان حاد که بغفت اگر بزرگی اکیوت کنیسم گویند سوم
 ای پی سی پی یا یعنی کنیسم حیدر و گاهی ای پی سی پی او نام هم گویند چهارم اژون آید یعنی سرطان غده ها
 آتیم اول آن که اگر منی کنیسم است بکسر الف و سکون بین همله و کسراف و رای همله و سکون بین همله پس آن جلد
 منی باشد و این قسم اکثر غده های تنی زنان و مردان معدده که متصل بامری است و هم در بدن آن که متصل از جانب
 آخر به مای انما عشری است و در قولون و معای مستقیم پدید میآید و گاهی در زبان و در آلت تناسل مردان و در جلد بدن هم
 میشود و گاهی در لثه فیک هم حادث میشود و لیکن این وقتی حادث شود که بیشتر در اعضای دیگر پدید آید و از آنجا
 بر لثه یا فک فاسد سرطانیه مذکوره در لثه جاری لثه در غده های لثه رسیده و متعین مانده فساد سرطان اینها پدید آید
 و این قسم سرطان اکثر در روخت میباشند و جای برد و در صلابت مذکوره عقده های آنها همیشه مذکور از آن حد و
 آن ظاهر میشود و از ظهور این حدود آنرا مشاهده سرطان گویند و هم در اشکال از جلد رسیده و مسوس شود و گاهی در چشم و منی
 و با عصب آن حدود آن بخوبی تمیز نمیشود و بهر حال همیشه در این قسم سختی میباشند و هم در جرم آن اختلاف در ارتفاع
 و اختلاف در پدید آید و در ابتدای خود این مرض در جای که شروع شده مثل سلع مگر میباشند و بعد از آن که
 آن باطل میشود و این قسم آهسته آهسته متراکم میگردد و در زیادتی آن از مقدار نارنگی زیاده میشود و در آن که کمتر در
 باطن بدن زیاده میماند خصوصاً وقت شب گاهی کم هم میباشند و چون این قسم سرطان زیاده شود جلد بدن را با
 خود شامل و ملاصق سازد و از آن جلد از سلع جدا گردد و بعد در جلد این موضع شروع شود و جهان مسوس گردد
 که گویا بر آن دهن مالیده اند پس اول رنگ آن تا این حد رسیده سرخ میشود و بعد آن سیاه میگردد و من بعد
 در آنجا عروق صغیر از جلد نمایان میشوند پس از آن جلد موضع مذکور در تنی شکافته و از آن ثقبه پدید میآید و از آن
 رطوبت ارج سفید مثل صمغ محلول آب پزی آید و بعد بر وزن این رطوبت اول ثقبه مذکور بند و رطوبت خشک
 میگردد و بعد یک دور و باز این رطوبت از ثقبه مذکور بر می آید لیکن این یک همراه خون بر آید و بجای ثقبه زخم حادث
 میشود و بعد چند روز ازین زخم ریم رقیق میزند و بر روی آید و روز بروز زخم وسیع میگردد و کنارهای آن غلیظ و
 و از آن پدید میآید زخم شکر و هم روز بروز زیاده میشود و در حالت موسوم به گالک یا ظاهر میگردد و در غده ها
 لثه فیک که در عضو منی یا قریب آن بوده باشد متورم میشود و در خون و بدن فساد سرطان عام میگردد و

در میان کاهن
 در صورت و بدن
 از فساد سرطان
 این قسم سرطان
 گاهی در لثه فیک
 و در چشم و منی
 و با عصب آن
 اختلاف در ارتفاع
 و اختلاف در پدید
 آن باطل میشود
 باطن بدن زیاده
 در آنجا عروق
 رطوبت ارج سفید
 میگرد و بعد یک
 میشود و بعد چند
 و از آن پدید
 لثه فیک که در

روز بروز ضمت و لاغری در بعضی زیاد می شود تا آنکه جان بحق تسلیم کند چون این سرطان را قطع کرده از بدن کن
آزاد و غر کنند آنچه صلاح است و تذکره در آن وقت بودن آن در بدن محسوس می شود بعد بر آوردن از بدن محسوس می شود
زیرا که وقت قطع کردن چون طوبیت آن سائل خارج می شود ازین جهت در جرم آن قندی شکل پیدا شده موجب لیتت جرم آن
میگردد و چون آنرا در وسط اش قطع کرده بهیند رنگ جرم آن سفید مائل به قدری تلخی بود لیکن در خنده می باشد و جرم
ریشه دار آن از جرم شکل پاناسپاتی مقطوع مشابه بود و اینها چون سرطان کنه نشدی و غیره را قطع کنند در وسط آن قدر
خالی مثل پاله و تحت تر محسوس می شود زیرا که بسبب طول مدت جای که اول سرطان شروع شده بود و آن محل وسط حقیقت
آنست آنجا آنچه سیلها و رطوبات می باشد درین مدت مدت میخیزد و ریشه های آنجا با هم و مجتمع و منقبض شده
صلب و متدد میگردند و بهین سبب علامه شدی هم بسبب اجتماع ریشه های مذکوره اندرون فرو می رود و از اینجاست
و اجتماع که اعصاب متادی می شوند و در زیاد می شود و لیکن این در دلائع بود و در سابق ناخن می باشد اما
قسم دوم آن که موسوم به ان کف الایڈ بک الف و سکون نون و کسکان و سکون فاف و فتح و مالف و فتح لام
و سکون الف و کسرای اثنائه تختانی و سکون وال ماله سندی یا به طان کیری کینسر کبریم و فتح وال ماله سندی
و سکون لام اول و فتح لام ثانی و کسرای ماله و سکون یای اثنائه تختانی است زیرا که در لغت گریبان کفان
معنی چیزی است که اندرون عظام راس یافته می شود و چون لفظ ایڈ را که بمعنی مشابه است بآن اضافه کردند و از آنرا
سرطانی شد که مشابه بر مخ دماغ باشد و همچنین قیلاً بمعنی مخ دماغ است و کیری صفت است و مراد از انهم سرطانی است
که مثل مخ دماغ باشد و گاهی این را ساقفت کنیسر هم گویند یعنی سرطان این زیرا که ساقفت بمعنی لین است و تسمیه
آن باین اسماء بسبب لیتت و نرمی این قسم سرطان کرده شده و گاهی آنرا اکیوٹ کنیسر هم گویند زیرا که بزودی
متزاید می شود و گاهی آنجا هم آنهم بزودی ظاهر می شود و با کمال این قسم کمتر مشاهده می شود اما قدما بیشتر سلع را گوشتکارا
این قسم سرطان می گفتند ازین سبب یاده ریده می شد لیکن چون متاخرین بزرگوار خورده بین دیده داد تحقیقی
درین باره دادند و از سلع مذکور جدا ساختند ازین سبب مشاهده این قسم کم می شود لیکن در دو وجه محسوس می شود
شده که این قسم پیدا می شود در اندام زنان و در خفیه مردان و این قسم هم گاهی در و گاهی منبسط در جرم ضمت
به حال این قسم سرطان لین و سلع الفاف ازیر انگشتان بود و وقت غمخیزان محسوس می شود که گویا مشک بر آب
یا دمل بر یکم است در ابتدا ای مرض جلد بالای از سلع جدا می ماند و رنگ جلد مذکور خفیف می باشد و در آن شبکه
عروق صغیر ظاهر و باز می باشد و چون مرض متزاید شود و مقدارش کثیر گردد جلد بدن هم درین وقت بآن
ملاصق می شود و رنگ آن مان سرخی با قدری سواد می گردد چون تا این حد رسد جلد در جای منفر گردد و زخم
پیدا شده سلع سرطانی که در جلد بوده مثل انگور یا زیتون سیاه آید و از آن خون کثیر جاری می شود و درین وقت آنرا

بلذت انگیزی فکس نیماؤ و کس گویند و فکس ففتح فاد سکون نون و فتح کاف فارسی و سکون سین یعنی فطر
که در فصل برنگال از زمین برمی آید و چون سطح مذکور وقت بر آمدن از زخم بر صورت فطر میباشند از آن با
کرده شده و مراد از آن جاری شدن خون از فطرست و هرگاه مرض این درجه میسر حالت گاهی گاهی
میشود و از آن طریق و زبر و ز صنف میگرد و در غده های لثه فکس که در عضو علیل یا قریب آن باشد
هم درم سرطان لین یا صلب پیدا میشود و چون که درجات لطیف و صلابت بسیار اندام احصا آن دشوار است
آنگاه ای اول لیت و بعد آن سخت میگردد و گاهی بالعکس آن لیکن چون وقت تشریح آنرا قطع کرده می بینند مجاری
و که عروق صغیر اند در آن زیاده بودند و همین سبب در آن از دیار بر سرش میشود و چون آنرا بعد بر آوردن
از بدن بنگارند از آن رطوبت زیاده خارج میشود و چون آنرا شسته از غوره بین می بینند در آن فاکه یعنی
ریشه های کم و دقیق یافته میشوند و سیلها زیاده و عظیم دیده میشوند و همین سبب که در آن ریشه کم است و خون سل
زیاده است لکن میباشند و چون آنرا از کار دور و وسط بریده می بینند جرم آن مثل جرم آلو یا مثل جرم نری گاؤ که
بعین سخن آنرا قطع کرده باشند مشاهده می شود و قسمی از سرطان است که آنرا گالی لایطه ففتح کاف و سکون الف و لام و
فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مملکه مندی می نامند و از آن بعد قطع مثل سریش
رطوبت غلیظ از جرم برمی آید و آن متوسط است در میان اسکرس و ان کف آلائی که قسم اول و ثانی از جرم
اول اسکرس بودند بعد سبب طریای حالت فانی و بی جزایشن ملائم شده گالی لایطه میشود و گاهی اول اسکرس
میشود و بعد آن از مجذب شدن غشای سلای غلظت و کد اخته شدن نقطه های آن رطوبات مثل سریش میشوند و درین
وقت این سرطان قسم ثانی است گالی لایطه میشود و گاهی رطوبات آن مثل غسل با آب بزرگی هم میشوند و و خانه های
این قسم که از ملاقات ریشه های آن حادث میشوند عظیم میباشند که وقت تشریح بخوبی دیده میشوند با کمال این
قسم بعد یکی از هر دو قسم پیدا میشود و خود را متراکم و گرد و این قسم اکثر در پلوی یعنی در دهن محدوده که متصل
بمعای اثناعشری است یافته میشود و گاهی در معای مستقیم هم میشود اما قسم ثالث که موسوم به آپینی شلی او یا ففتح الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مملکه و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح بیم و سکون الف است پس این قسم بر
جلد بدن یا بر میوکس می بیند دیده میشود و بدو صورت شروع میگردد اول اینکه بر جلد یا میوکس می بیند و
مثل چوب کرک یا سختی و زخ و مسه پیدا شود من بعد آنجا زخم حادث میگردد دوم اینکه بر جلد بدن یا میوکس می بیند
جای خط صغیر پیدا میشود و اگر در آن صلابت میباشند من بعد از آن قدری آب جاری میگردد پس از آن
خط مذکور وسیع شده زخم ظاهر میشود بهر حال چون این زخم پیدا میگردد بهر گونه که باشد کناره های آن غلیظ و درشت

میباشد و در کتب اندرون رحم را می بود و در آن با سجا ارتفاع و انقباض قلیل هم یافته میشود و گاهی در آن نقاط
خون متفرق شده و دیده میشود و بر اطراف آن صورتی که گوشت انگریزی یا پیلای گوشت که متشابه از گزیده
پرنده آن موش بود یافته میشود و بر سر این علامه با هم گاه گاه نقاط خون دیده میشوند و این وقتی میباشد که
که از حرکت عضوی که در آن سرطان مذکور بود قدری خون از عروق صغیر بر می آید و تا مدت معتد به این طریقی
بعد ظهور خود بالای جلد و میگویند می بین می ماند و بعد مدت دراز و کمنگی و وسیع و منبسط و عمیق شده تا
اندرون جلد و لکه تا غلظت هم میرسد پس در این وقت رحم زیاده میگردد و ارتفاع و انقباض که در رحم بوده زیاده
میشود و درین وقت لکیم و خون چشمت از آن جاری ماند و چون تا این حد رسد در غده های لیمف فیتاک که در عضو
مریض یا قریب آن باشند ورم پیدا میشود و حالت کالکسیا ظاهر گردد پس درین حالت بسبب ضعف و لاغر
مریض ملوک میشود و این قسم بر محل جلد که حشفه و بر عانه و ذکر مردان زیاده میشود و بر میگویند می بین می زبان
مقتضی یافته میشود و بالای لکه هم دیده شده و ممکن است که در همه جا بالای جلد دست پا یا خریطه اندیش ظاهر شود
و هرگاه این سلسله سرطانی را بعد قطع از خورده بین می بینند جرم آن مثل سکرین که قسم اول است دیده میشود و لیکن
رطوبت در آن بسیار قلیل و ریشه باز زیاده و رفتار این ریشه با بر تدریج بود که مجموع آن بر صورت مروارید در و
میباشد و آنچه خاها از این حرکت ریشه با پیدا میشوند در آن سلهای مانند و هم سلهای آن بر ریشه های آنهم میباشد
اما سلهای آن منفرجه میباشد و گاهی این قسم سلسله هم بود و درین وقت در لیمف خد متشابه به آن کیف آکا طریقی
قسم ثانی آن شود و اما همیشه سلسله منفرجه میباشد اما قسم چهارم آن که آژون آژند که نیست بدو فتح الف و کسر
دال جمله بندی و سکون نون و فتح و مد الف و کسر پای مثانه تحتانی و سکون دال جمله بندی یعنی آن مشابه
به غده است زیرا که آژون یعنی غده و آژند یعنی متشابه است و آن در میگویند می بین می معاد یا پل اری لیان آن پیل
میشود مثل مسدود و چون بعد تشریح میت صورت آنرا می بینند شکل آن مثل گل گویا میباشد و از حشفه نازل شود
تا آخر معانی ستقیم یافته میشود پس اگر در معانی ستقیم بود ممکن است که در حیات هم آنرا به بینند و هرگاه از آن بالا بود و درین
آن در زندگی مریض ناممکن باشد اما چون متراشد میشود در جگر و طحال غیره اعضای باطنه هم این مرض پیدا میشود
و درین وقت حالت کالکسیا ظاهر میگردد و در آن مریض ملوک میشود و چون بعد قطع بذریعه خورده بین می بینند سلسله آن
مخروطی شکل میباشد که لغت انگریزی آنرا کلمه تر یعنی ستون و نمودن می نامند بسبب مشابهت آن از ستون عمارت
السبب اسباب اینده آن که معین بر توالی سبب میشوند که از آن استعداد فطری و موروثی یعنی ای و سرطان
است لیکن برای آن که نام علامت نیست که از آن دانسته شود که فلان کس مستعد برای حدوث سرطان است
چنانکه برای استعداد و خانگی سلسله و درق علامات مخصوص اند که از آن قبل ظهور مرض النسته میشود که فلان کس از اثر ناله

مستعد برای حدوث مثل است و از نجات است که اکثر سرطان پدید میشود لیکن با دوام و در غده پای کف قیاس است
و حالت گالکسیا ظاهر نمیشود که ام تغییر در صورت و سمحه علیل از حال صوت ظاهر میگردد و لیکن بحسب تخریب و تهاوت
کاملین ثابت است که استعداد خاندانی بالضرورت پدید میآید و این در غده پستان و غده پستان و غده پستان
آن میشود و مثلاً ممکن است که از سن طفولیت تا شیخوخت این مرض پیدا نشود اما بحسب تجربه اکثر اهل چهل سال
سرطان میشود و خصوصاً قسم اول آن و گاهی در جوانی هم قسم ثانی آن حادث میشود و در زنان بعد چهل و سه سال
سرطان ارحم بعد چهل و هشت سال سرطان الهی میشود و همچنین استعداد عضوی هم معین بر حدوث آن میشود مثلاً هر عضو
کارش در وقتی زیاد و در وقتی کم صادر شود مثل شری و رحم و معده در آن سرطان اکثر پیدا میشود و با کمال در زنان که
ورحم و در مردان ذکر خصیتین و در هر دو مجاری غده که از دست تا مقعد اند و از این هم خاصه هم معده که متصل
و متصل با معای انشاع شری است معین بر حدوث سرطان میشود و هم امور نفسانی مثل غم و فکر زیاد معین بر
حدوث آن میشوند لیکن از این اکثر سرطان در معده و بجز پیدا میشود و هم صفت فکوری و انوشی معین بر حدوث آن میشود
چنانچه اسکرین آن کف آلا که قسم اول ثانی آن هستند زیاد و عوارض میشوند و قسم ثالث آن زیاد و در
جلد مردان و سرطان معده و مردان و زنان و همچنین سرطان لسان هم در هر دو مساوی میشوند اما اسباب قریب
آن پس آنهم بر دو قسم اند که از آنکه از خیار ج دفعه مثل صدمه ضرب شده یا سقوط بعضوی رسد مستعدی حدوث
سرطان است و دوم آنکه از بیت مدها بر ابر کبد ام عضور رسد مثل اینکه از دندان شوک یا حاد الراس بار بار زبان
ملاقاتی شده زخمی گردد یا صله ندی وقت رضاعت طفل بار بار از دندان رضیع مجروح شود و در زمان گذشته در ولا
انگلستان برای صاف کردن مجرای دهان آتش خانه که از پیدایش زغال غالی مسدود و میشد طفلان کم سن
در آن داخل میکردند که اوفته آنرا صاف میکردند پس زغال مذکور در خصیه آن آلوده سرطان بسبب آید رسانی
پیدا میکرد و هم از اذیت رسانیدن بجلد و فسیکه در آن ورت یا خشک ریشه پیدا شده باشد بزودی سرطان
پیدا میشود با کمال در این مرض اختلاف است که آیا از فساد خون پیدا میشود یا از فساد عضوی یا از فساد
این فساد اول فطرت آمده باشد و هر یک دلیل ذکر میکنم اما این قدر البته ثابت است و مشاهد هم شده که مثل
آتشک سرطان هم از اثر خاندان پیدا میشود و گاهی خود بطور ابتدای حادث میگردد و الاصلح که ام علاج
خاص مثل کینین جهت حمی برای این مرض نیست جز اینکه بر طبیب واجب است که هرگاه مرخص نوزاد و
استقلا جاه حاضر شود اتهام در سه امر نماید اول تسکین و جمع که درین مرض زیاد میباشد و از آن مرض
سبب شدت اذیت بسیار ضعیف شده بزودی هلاک میشود دوم تقویت خون و بدن و تصفیه دهم سوم
اینکه مرض را از اندام پادمان شود و فساد سرطانی را در خون عام شدن نهد تا اذیت مرخص کم ماند و زندگی زیاد

پس برای تسکین و جمع عمدۀ ادویه افیون و مرکبات آن هستند هر آنچه طیب مناسب و اندک آنرا با استعمال کرد
اما طرق استعمال آن در پنجایس سه اند یکی آنکه از طرف دهن بخوراند و هم آنکه در آب حل کرده پذیرد و زرافه در
معارساند سوسم آنکه در آب حل کرده پذیرد و زرافه سوزنی زیر جلد رسانند اما در طرق اول و ثانی استعمال افیون خاص
ساده از دیگر جواهر و مرکبات آن افضل است و هرگاه زیر جلد رسانند پس درین وقت سلوشتن ماریا بهتر است مگر
وقت رسانیدن زیر جلد زیاده از ربع گرین ماریا اول استعمال نکنند بعد مریا کم نشود و حصول عادت
متعدارش بتدریج زیاده رسانند تا معتاد شده تا اثر آن باطل نگردد و اختیار کردن قدرین قلیل آن اولاً بنابر
که در خوردن افیون اول در معده رسیده از رطوبت آن بکسر میشود و بعد بتدریج در خون داخل میگردد و در سالیان
زیر جلد مراقبت وقت خود در خون یکبار فوراً داخل میشود و انداز آن احتیاط واجب است و کمک چون افیون را
خورانند یا در معارساند پس اول از وزن قلیل شروع کنند من بعد چون بهینند که بسبب اعتیاد تا اثرش ضعیف
گشته قدری دیگر بیفزایند تا اثرش مقدار اول فعل آن باقی ماند و بسبب آن مریض کم متاوی شود و خواب آید
حتی که گاهی بعد مریا کم نشود گاهی روزانه تا شش گرین افیون خورانیده میشود تا که مریض تا بقای حیات خود زنده
بماند پس بعد از آن قبض که از افیون زاید پیدا میشود تدارکش از خوراندن بلاؤ و نا همراه آن کرده میشود و لیکر مقدار
این دو را از ششم حصه گرین تا چهارم حصه گرین و نصف گرین همراه افیون خوراند و زیاده از آن نه دهند و هرگاه
در جلد رسانند درین وقت از رطوبت دست کرده همراه سلوشتن ماریا زیر جلد رسانند و ترکیب ساختن سلوشتن
از رطوبت از فارم کوپیا بچوب لیکر احتیاط نماید در اینکه مقدار از رطوبت در هر بار زیاده از یک حصه که از صد حصه گرین باشد
نشود و استعمال بلاؤ و نا یا از رطوبت همراه افیون و ماریا معین فعل تسکین جمع آنهم میشود و همچنین برای تسکین
وجع دیگر ادویه تخم دره مثل قنب و گانجه و اجوائن خراسانی و فکولان و اسپرٹ کلار فام و کلورل بائیدرٹ در وقت
مناسب استعمال کرده میشوند لیکن تا مدت دراز استعمال اسپرٹ کلار فام و کلورل بائیدرٹ بهر نیست زیرا که
بدون زیاده کردن مقدار این ادویه پویا قیو تا تاثیر آنها ظاهر نمیشود و زیاده مقدار آنها مضعت قلب است
ازینجا است که وقت شکایت بخوابی در هر مرض ضرورت که هرگاه در نفخ ضعت باشد کلورل بائیدرٹ را نهند که
آن بر قلب مؤثر میشود بلکه پروماپید پلاس را دهند که تا اثر آن بردماغ میشود و برای تقویت خون و بدن
انچه از همه افضل بود بارک است و مرکبات آن لیکن باید که درین مرض مقدار کامل آن نوشتانند مثلاً اگر
کوکا کش آن دهن پس همه چها اولش در وقت واحد و اگر شکر آن استعمال آرند از دو درام تا چهار درام و اگر شفا
نوشتانین مقصود بود یکدو درام خوراند و اگر در مریض ضعت هم ظاهر باشد همراه و کاکش بنوا اینها که بنال
هم از پنج گرین تا ده گرین یا اسپرٹ نامشک ایتمر یا سلفیورک ایتمر شربک کرده بنوشانند و اگر معده هم ضعیف بود

منافضت بنفش کلورل بائیدرٹ را تا اثرش ضعت قلب است

و اگر

جلد دوم در امراض عاصیه باب سوم در امراض صلبه
۱۴۴۴
باب ششم در امراض عاصیه و افادات کامرین
یا عرق زیاد آورده باشد منزال ایست مثل فاسفورک ایست یا نایتر میور یا نیک ایست یا اسکندریه ایست یا کلوٹ شرک کرده بنوشد
لیکن وقت زیادی عرق سلفیورک ایست یا کلوٹ از همه افضل است اینها اگر ضعف زیاد بود و ضرر باشد از هر یک تا هفت
نیکو استیل یا فیری ایکسین یا سلفورس یا فیری الیونیا یا سلفورس یا فیری و یا سیسٹم کیمیا بعد هر غذای روز و شب بنوشند
صبح و شام و کاشن سکونا یا منزال ایست بنوشند لیکن این سکونا را جمع کرده دهند زیرا که در سکونا نایک ایست
و از آن رنگ این سیاه میشود و هم درین مرض نشانیدن روغن جگرابی زیاد مفید است لیکن چونکه از آن اکثر
غلیان وقتی پیدا میشود و خصوصاً اینها که ضعف معده زیاد میباشد پس یا ضرر و آزار بعد گذشتن دو ساعت خوردن
غذا همراه پسین یا یکبار الیک الیون بنوشند و از غده مجید و مقوی مثل شیر تازه و شور بای لحم و شیر و زرده و
سفید و بینه خام یا هم همزج کرده بحالت خام مانند آنها بنوشند و هم آب بخن و جرم لحم حید و لحم سگ هم بخورند
و چون در آخر مرض معده بسبب ضعف خود غذا را قبول نکند و بقی دفع سازد درین وقت همراه افیون محلول آب
که آنرا در معده بزرگ زرقه میرسانند شور بای لحم حید یا زرده و سفید و بینه خام هم پاک کرده در معده سازند تا هم
دو بار از بیت از دال حقه نشود یکی برای افیون و دیگر برای تغذیه و هرگاه درین مرض عطش زیاد شود و دهانش
خاکم گردد درین وقت شیر تازه زیاد بنوشند و اگر از آن جوشت پیدا شود آب آهک یا شیر منجمه بنوشند و اگر
قلعه برف در شیر انداخته و از آن شیر را سر کرده بنوشند این سبب رغبت کردن مریض بنوی نوشیدن شیر میوه
آرام و راحت معده میشود تا اگر ثالث که مانع شدن از زیاد گذشتن و هم سرطانی و عام شدن زیر و خون است
تا حالت کالکسیا پیدا نشود و اگر پیدا هم شده باشد پس بعد از رازل یا متوقف گردد و برای این کار بزرگ عرق نجره
جزی خود اکثر اشباراناف میگویند چنانچه کسی که یکبار شک را و کسی فاسفورس را و کسی ایوڈا انید آرسنیک را و کسی
ایوڈا سڈیاس او کسی بروماید یا سیم راناف میداند لیکن شهادت کامل عام برای نفقت آنها نمیرسد و آنرا که
بزرگ صاحب میگویند که از ایسک ایست و بلا و نادرین مرض نفع کثیر دیده شده چنان سل سرطانی را زائل و فانی
ساخته سل جدید اعلی پیدا میکند و این قول بسبب تجربه و قیاس لایق اعتماد است و طریق استعمال آن موافق دستور
صاحب موصوف است که بگیرند گلیشیل ایسینک ایست از بیت قدره تا سی قطره و یکبار بلا و ناچار و رام
اکثر اکثر سکونا یا فایو اکلوٹ چهار درام و یکبار کار و همزج بنوشند یعنی بنیکو الیون بنوشند و در اول نفس مهر را خوب مخلوط کرده در
بوتل بگذارند و روزانه دو سه بار یک یک درام ازین دو گرفته باد و در اول آب ساده آهسته بمریض بنوشند
که این دو از تولد سل سرطانی شدیدترین و هم از پیدا شدن حالت کالکسیا مانع میشود و هم تقویت خون و بدن نماید
تا آن رویه موضعی که از نهادن آن درم سرطانی زیاد نمیشود و سل سرطانی از آن کم متولد میشود و هم پلینا ایوڈا ایست
که همراه روغن کوهی سازند و آنرا در امراض رخم بنوشند و آنرا بگیرند و حساب یک درام هر سه دو گریب افیون را

که در بر پا کرد و هر روز در سرطانی نمید و چونکه در سرطانی از رسیدن از نیت هر قسم فوراً زیاد میشود و لهذا باید که همیشه آن
 پانصد ضفوفش داشته باشد تا از رسیدن از نیت هر قسم محفوظ ماند و از استعمال اشیای حار که طبعه که منقبض یا محال اند مثل خاوی
 بودیش اگر در تخم گمان محلول آب باطلای نیکو را در دین و نهادن ادویه که آنکه در مجرات جلد مثل لکتر لیدی و غیره ادویه که در
 از نیت پانصد میکند بر این ورم احترار نماید چه از ان خون بر سرست بسوی مجامع قرار و در ان سرطانی منتراید میشود و آن
 تا بر سرطانی که بطلور جراحی کرد همیشه ندیس مخصوص در و الا نه که قطع کردن سرطانی باین دو قطعه کردن آن بزرگ
 ادویه که او که آنرا بسوزانند و بگردانند لیکن قطع کردن باین از ان هر دو بهتر است چه از ان بزودی استیصال مرض
 میشود از نیت دیگر پانصد که در اما اگر قطع منقبض باشد پس باید که بروقت مناسب آنرا قطع کنند و ان وقت قطع
 همان است که در سرطانی در غده های لطف فیک که قریب محل سرطانی اند پیدا و هم حالت کاکه سیاه ظاهر شده باشد
 و اینها وقت قطع کردن احتیاط و تمام تمام نمایند در اینکه استیصال تمام واقع شود و چیزی از سرطانی باقی نماند
 و الا باقی نماند و در آن که استیصال آن موجود است و بعد قطع کردن بهتر است که رنگ کلور اند و چهل گیت در یک
 او تر آن است که در ان که بسیار زخم را بسوزانند تا آنچه مثل سرطانی که در خون بوده باشد از غسل کردن انیر که دفع
 شود و بعد از ان دوا می بیند صاحب که مذکور شد از دوا سه ماه برابری بفرستد تا تدریجاً دیگر که از ادویه کاویه
 ورم سرطانی را میبوزانند و قطع میکنند پس بد آنکه برای این کار هم ادویه بسیار از دیگران آنچه از انها عده و
 افضل از اقوی بود پس نهادن بیست کلور را با آنکه در سرطانی و پانصد میکند برای موحده فارسی و کلور
 یا می نشانه تخمائی و سبب ممل و تالی مشاهه فتالی چیزی را گویند که شش باین مثل آن رنگ هم را با قدری آب آینه ملائم طرح
 ساخته باشند تا از ان قرص و نیز ساخته میشود و در وقتی که در ان دوا این است که بگسیبند
 اکستراکت ساق گوشت را با کانا و ن ریخته که در آن آب ساقه و ختمی است که در ملک امر که پانصد میکند و کباب و لیس
 در صفت کلور را با آنکه در کباب اوش باشد و اگر اکستراکت اسطوخودوس هم که اکستراکت ساقه و ختمی است و دوا و
 با هم پانصد میکند و در وقت که در ان مثل قرص که نیم پانصد دیگر باشد و در هم کباب ساخته بر ورم نهاده و در ان
 از پارچه است که بود بر نهاده تا از جای خود حرکت کرده بر جلد و غده و صفت قرص پس اجد دوا دوه ساعت آنرا بپزند
 که کباب پخته نماند و در وقت که در وقت آنرا جدا سازند و بر لخم دوا از کار و خطوط طول کرده و در وقت آنرا
 دوا می تابد تا از ورم سرطانی برسد و در این لخم دوا مانع از رسیدن انبرد و تا محل مرض باقی مانده خواهد شد
 پس از ان دوا می مذکور جبر بر زخم نهاده بر بندند و همچنین هر روز دوا دوا دوه ساعت تازه دوا بسته باشند
 تا بر ان تمام و کمال سوخته و گداخته و مرده شده تا کل شود و از جای خود جدا گردد و هم وقت نهادن دوا و
 مذکور شد این امر ضروری است که اگر بر جلد زخم نباشد در این وقت اول از سلفیورک اسید قوی بر جلد ملائم کرده

نمونه

چون در دوقوی پیدا میشود لهذا برای تسکین آن سلویشن مارفیا پذیرد یعنی زرقه سوزنی زیر جلد رسانند یا قطعه برف را در مثانه بگویند نماده بر زخم نهند تا اندر بروی آن در قوت حسیه حد پیدا شده در ساکن گردد و دوی کاوی کار خود مشغول ماند بطریق دیگر برای استعمال این دو کار از اول عمل است آنست که بگویند سقوف آن دندان که آن بانی درین یعنی سفوف بی آب گویند یا گلیسرین خمیر کرده قریص ساخته به ورم سرطانی بدستور استعمال دوی اول نهند و چونکه اکثر است درخت کوبند امر یکبار و هر جا میسر میشود این طریق نسبت اول سهل است اینها برای تقابل ورم سرطانی پذیرد زرقه رسانیدن ایستیک ایستد آللوپات اندرون ورم سرطانی مفید است که مثل آنرا سیگه از و ایضا که تدبیر صبر نماید تا برقی بر ورم سرطانی در جرم آن خلاصه تا سر نما اندرون سرطانی رسد پس بتأثیر رسانیدن قوت برقی آنها را اگر و سرخ سازند تا سرطانی بسوزد و این تدبیر اگر بعمل آید تا استیصال ورم شود و بر این تدبیر هم اعتماد را حصول محبت سرطانی کرده اند ایضا که تدبیر آخر فلوله هوای را بر ورم سرطانی نهاده بالای آن آله خامک مشهور به کمانی سرطانی است نهاده بر بندند تا آهسته آهسته از اثر غمزه آن سرطانی از نایابی غذای خود و از نیامه شدن در بنجا بمیرد و سلها و ورم آن منجذب شود و جو زاین تدبیر میگوید که ازین تدبیر ورم هم زائل میشود و سرطانی از هر عضو بالای خود که ملتصق شده باشد از آن جدا میگردد و ورم غده های ملتصق هم دفع میگردد و مقدار سرطانی بسیار تحلیل شده زائل میگردد و باز اینجاست سرطانی پیدا نمیشود و فتنه کنگ

باب چهارم

باب چهارم از امراض عامه در تفریق اتصال و ان جنبه قول ندوهر

قول ششم در فصل است - قول اول در تقصیر و تفریق که در جلد و لحم و غیره واقع شود خواه از ضرب یا از سقوط یا از حریق یا از تش یا از صاعقه یا از برت و در آن هم چند فصل اند فصل اول در تقسیم تفریق اتصال است که تفریق اتصال بر دو قسم است یکی آنکه در آن صدمه خارجی یا اثر غمز که در اعضا و جلد و عضوه مذکور سالم ماند لیکن بر آن غشای خانه و در عضلات و استخوان و بعضی از آن یاد در همه نقصان تفریق واقع شود و این را با اصطلاح الطبایع انگلستان کان چوشن لفتح کان و سکون الف و نون و ضمیم فارسی و سکون و او ففتح چنین هم و سکون نون یعنی کنفتن و کوفت مینامند دیگر آنکه از رسیدن صدمه خارجی در لحم و جلد و غیره و از برای عضوه یا تمام در جلد تفریق واقع شود و آنرا فتنه ورم و او و سکون نون و دال علامه هندی یعنی تفریق است می نامند و ازین بیان واضح خواهد شد که

ص ۴۴۴
باب چهارم از امراض عامه در تفریق اتصال و ان جنبه قول ندوهر
فصل اول در تقسیم تفریق اتصال

تا نقصان تفرق اتصال در جلد واقع نشود موسوم بحجرات نخواهد شد کوزیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل
 دوم در بیان قسم اول جراحت که موسوم به کان چو شستن است و آنهم فی الواقع زخم است که زیر جلد در دیگر
 اعضا واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غم از خارج و چونکه جلد بدن است ازین جهت بهر جهت در آن
 انحراف واقع نمیشود و درین قسم بعد از انصراف عروق صغیر که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی
 زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و
 منبسط شود آنرا بافت گریه ای میگویند و سکون یابی مثانه تحتانی و سکون یابی مثانه تحتانی
 و ضمیم و سکون و او و کسر زای مجرای اول و سکون ثانوی میمانند و آن یعنی پیدایش حرارت مائل بسواد است که
 از انجماد دم تحت جلد پدید میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و در آن صورت سلع پدید آید و آنرا
 پیکان نامیند سلع موسوم میگردد و لیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغیر برآمده و غشای خانه دار یا در جلد مجتمع
 و منبسط میشود و بجز میگردد و افواه عروق مذکوره را بنده میکنند و اثر غمرا آنهم بر تسدید افواه عروق معین می شود و
 آنرا هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده و بالای آن خریله پدید شود و در آن خریله خون محفوظ مانده صورت سلع پدید آید
 درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون از آنها موقوف میگردد لیکن غنی که در غشای مذکور محفوظ بود
 مدتها بر حال خود سیال میماند و نمیخشد و درین جا تاثیر غمرا که از تفرق سلع بر افواه عروق میسر زیاده معین می شود
 و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و الی سبب آن گاهی غمرا محض میباشد چنانکه کسی است کسی که عروق آن ضعیف
 بودند دست خود را بر غمرا نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل نقطه و ضرب عضو غمرا منبسط میشود و اصل درین هم
 سبب غمرا عروق میباشد و در جابت آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمرا تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد
 سوم آنکه تا غشای خانه دار و تا عضلات و لحم لیس که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمرا رسد
 چنانکه وقت گذشتن شیئی ثقیل مثل گدازدن اشی و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم همانند ویران
 پشتهای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد و علاج علاج عام آنست که اول جریان خون را
 که در باطن میشود بند کنند با نیکه آب سرد بر محل مالد و ریزند یا پارچه بآن تر کرده بآن گذارند و اگر بر محل خسار
 یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف بآن نهند که از آن فوراً جریان خون باطن ساکن میشود
 و هم پارچه طولی آب ساده تر کرده بر محل مالد و بستن مانع سیلان خون باطن میشود و چنانکه اثر غمرا آن افواه عروق
 منبسط نمیشود و هم عضو مالد را بار مالد و نهند و نهند و اطباء بهر حال اذیت که از قدیم اطباء تجویز
 میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و از آن هیچ فائده حاصل نمیشود زیرا که مادام جلد بر محل جراحت باطن باقی
 است اثر دواهای خارجی تا زخم نرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطن از صدمه خارجی پدید شود درین وقت از غمرا

فصل
 در بیان قسم اول جراحت که موسوم به کان چو شستن است و آنهم فی الواقع زخم است که زیر جلد در دیگر اعضا واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غمرا از خارج و چونکه جلد بدن است ازین جهت بهر جهت در آن انحراف واقع نمیشود و درین قسم بعد از انصراف عروق صغیر که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و منبسط شود آنرا بافت گریه ای میگویند و سکون یابی مثانه تحتانی و سکون یابی مثانه تحتانی و ضمیم و سکون و او و کسر زای مجرای اول و سکون ثانوی میمانند و آن یعنی پیدایش حرارت مائل بسواد است که از انجماد دم تحت جلد پدید میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و در آن صورت سلع پدید آید و آنرا پیکان نامیند سلع موسوم میگردد و لیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغیر برآمده و غشای خانه دار یا در جلد مجتمع و منبسط میشود و بجز میگردد و افواه عروق مذکوره را بنده میکنند و اثر غمرا آنهم بر تسدید افواه عروق معین می شود و آنرا هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده و بالای آن خریله پدید شود و در آن خریله خون محفوظ مانده صورت سلع پدید آید درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون از آنها موقوف میگردد لیکن غنی که در غشای مذکور محفوظ بود مدتها بر حال خود سیال میماند و نمیخشد و درین جا تاثیر غمرا که از تفرق سلع بر افواه عروق میسر زیاده معین می شود و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و الی سبب آن گاهی غمرا محض میباشد چنانکه کسی است کسی که عروق آن ضعیف بودند دست خود را بر غمرا نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل نقطه و ضرب عضو غمرا منبسط میشود و اصل درین هم سبب غمرا عروق میباشد و در جابت آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمرا تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد سوم آنکه تا غشای خانه دار و تا عضلات و لحم لیس که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمرا رسد چنانکه وقت گذشتن شیئی ثقیل مثل گدازدن اشی و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم همانند ویران پشتهای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد و علاج علاج عام آنست که اول جریان خون را که در باطن میشود بند کنند با نیکه آب سرد بر محل مالد و ریزند یا پارچه بآن تر کرده بآن گذارند و اگر بر محل خسار یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف بآن نهند که از آن فوراً جریان خون باطن ساکن میشود و هم پارچه طولی آب ساده تر کرده بر محل مالد و بستن مانع سیلان خون باطن میشود و چنانکه اثر غمرا آن افواه عروق منبسط نمیشود و هم عضو مالد را بار مالد و نهند و نهند و اطباء بهر حال اذیت که از قدیم اطباء تجویز میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و از آن هیچ فائده حاصل نمیشود زیرا که مادام جلد بر محل جراحت باطن باقی است اثر دواهای خارجی تا زخم نرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطن از صدمه خارجی پدید شود درین وقت از غمرا

جلید دوم در امراض عامه باب چهارم در امراض نفرت انفصال ۱۳۲۵ جامع شفا و افاد

ادویه که مانع سیلان خون اند مثل گالک السید یا نان کاس ایستد بار و غن ثانی برین البته نفع کشیر حاصل میشود و هرگاه جریان
در باطن بند نشود تندی منجذب شدن این خون در عروق نمایند و درین وقت هرگاه قریباً جمله زیاده باشد استعمال
ادویه خار بهیم هم مفید میشود پس باید که تنگ نکس امیکا یا اسپریت وین هر آنچه میسر شود آنرا با هشت حصه آن آب
ساده آمیخته پارچه بآن تر کرده بر محل مائوف نهادند و ازین ادویه قسط سری اذیت بردارند پس آید
که از ان بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن زلوچنا که جلالان می نمایند نقصان پذیرد
زیرا که زلوچون مرده بخبر را نمیکشد بلکه آنچه خون در عروق سیالات آنرا جذب میکند و از ان نصف در عضو پیدا
می شود و اگر خون از عروق جاری شده در غشای نخاعه دار ریخته و متجمعت بشود بصورت سلع شده باشد درین وقت هم
از استعمال تنگ نکس امیکا یا اسپریت وین که هر یک از آنها مزاج آب باشد قدری فائده جذب گردانیدن آن در
خون حاصل میشود ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب اینکه اینها مقوی اند ولیکن زیاده فائده
از نوشتنیدن سهل از کم خوراندن طعام حاصل میگردد و گاهی نوشتنیدن شکم ابو دین یا از طلا کردن آن و هم از
نوشتنیدن ابو دین شپاشیم هم نفع ظاهر میشود که از ان خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلع و موسکی دیقوت
پیدا میشود از گذاشتن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی در ان ریه ها افتد و از ان حتی پدید آمده ریه های
میگرد و گاهی از ان در خون هم غربالی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت داشتی شود پیانیدی تدبیر ستر صاحب کار
کشاید و گاهی خود درین سلع در دم حار حادث شده ریح می افتد پس درین وقت با استعمال تبریر ستر صاحب کار
کشاده ریح بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشند در انهم همین تدبیر که برای درجه ثالث نوشته شد با استعمال
آرنیکولیکن گای درین درجه ثالثه که افیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم حار پیدا شده نوشتن بد کنیز گنجینه
موت عضو میرسد و جلد مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در بحث علاج ورم نوشته شد
آنرا با استعمال آل رند و هرگاه نقصان یافت تا استخوان سپیده باشد یعنی درجه چهارم بود و عندک جلد شقی نشده باشد
و این درجه رابع و این حالت از همه بدت چه در ان تفصالت بجمله اجزای عضو مائوف رسیده میباشد و درین قسم
ورم حار پیدا شده بالضرر ریح می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست فتدنگ
اینجا بدانکه قسمی از مرض کان خوشی است که از محض اثر غمز پیدا میشود و چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد
یا حلقه انگشته که تنگ بود بر انگشت منحنیم عظیم پوشد یا چنانکه اطفال گشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند
یا گاهی غلفه ذکر منقلب شده تورم گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و از ان خون کشیر درین عضو که بذریعۀ اثر
دقاق می آیند یاده جمع میگردد توسط آورده باز پس نمی رود و از ان ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مایل کیبودی و سیاه
میگردد و درد شدید پیدا میشود و علاج اگر ورم قلیل باشد صابون باب حکمرده یا روغن بالجمعه و دوائی مزلی بنفوس

[illegible]

ان نقصان تفرق اتصال در جلد واقع نشود موسوم بجراحت نخا بدین گونه زیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل
دوم در بیان قسم اول جراحات که موسوم به گان چوشتن است و آنست که فی الواقع زخم است که زیر جلد در دیگر
اعضا واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غیر از خارج و چونکه جلد بدن است ازین جهت بسهولت در آن
انحراف واقع نمیشود و درین قسم بعد از انصداع عروق صفرا که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی
زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه در مجتمع میگردد گاهی زیاد و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و
منبسط شود آنرا بلغمت گر که یکایک بنور زرد بکشد و سکون یابی مثانه تحتانی و سکون یابی مثانه تحتانی
و ضمیم و سکون و او و کسر زای مجرای اول و سکون ثانی میانند و آن یعنی پیدا شدن حرمت مائل بسواد است که
از انجا که دم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و از آن صورت سلح پیدا شود آنرا
هیماکوما یعنی سلح دمی میگویند و لیکن هرگاه خون قلیل از عروق صفرا برآمده و غشای خانه در یا در جلد مجتمع
و منبسط میشود بنحوی که دو افواه عروق مذکوره را بند میکند و از اثر غمزه آنهم بر تفسید افواه عروق معین می شود و
اتا هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده و بالای آن خریطه پیدا شود و در آن خریطه خون محفوظ مانده صورت سلح پیدا کند
درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون از آنها موقوف میگردد و لیکن غنی که در غشای مذکور محفوظ بود
متمم بر حال خود سیال میماند و بنحوی میشود و درین جا تا اثر غمزه که از تعلق سلح بر افواه عروق میرسد زیاد معین میشود
و تفسید افواه عروق مذکوره میگردد و ادب بسبب آن گاهی غمزه محض میباشد چنانکه کسی است کسی که عروق آن ضعیف
بوند از دست خود بر غمزه نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل نقطه و ضربیه محضه منجمد میشود و اصل درین هم
سبب غمزه عروق میباشد و در جابت آنهم متغیر اند یکی آنکه اثر غمزه تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه در رسد
سوم آنکه از غشای خانه در تا عضلات و لحم لیس که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمزه رسد
چنانکه وقت گذشتن شیئی ثقیل مثل گدازن آبی و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم همانند ویران
پخشای خانه در و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را
که در باطن میشود بند کنند با نیکه آب سرد بر محل مالدن ریزند یا با چوب بآن تر کرده بکشد اگر در محل خسار
یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف بکشد که از آن فوراً جریان خون باطن ساکن میشود
و هم با چوب طویل آب ساده تر کرده بر محل مالدن بستاند تا سیلان خون باطن میشود و چنانچه از اثر غمزه آن افواه عروق
منجمد نمیشوند و هم عضو مالدن را با باره دارند و نهادن اسفند و اطلیه بر محل اذیت که از قدیم اعلا تجویز
میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و از آن هیچ فائده حاصل نمیشود زیرا که مادام جلد بر محل جراحت باطن باقی
است اثر دواهای خارجی تا زخم نرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطنه از صدمه خارجی پیدا شود درین وقت از تفتان

چونکه مادام جلد را
بر آنکه چون زخم رسد
برای جانی از تفتان
از آن جلد محل زخم
منیف میگردد و عروق
جاری آن با سر
فی مالدن که چون آن
کثیر در افواه آن از
کسین عروق صفرا
مجمع میشود و اصل
تمام وقت در این تمام
محبوب شدن این
فون باز در عروق
مرت بنفوذ ازین جهت
اچون در غنی از اذیت
و ضعیف نموده
شوند از آنجا
در باطن می رسد
آر س اگر برسد
صح نیست و البته
علی است که از غمزه
در ۱۲۵۵ مسنه
طی

جلد دوم در امراض عاقله باب چهارم در امراض نفق و تقصیر
و این مستفاد از واقعات تاریخی

او دیده که مانع سیلان خون اندر شل گالک السید یا مانع که اینست یا روغن تارپین البته نفع کثیر حاصل میشود و هرگاه جریان خون
 در باطن بند شود و تدبیر نبضها نشدن این خون در عروق نمایند و درین وقت هرگاه قریب به جلد زیاده باشد استعمال
 اودیه خار بهیم هم مفید میشود و پس باید که تنگ کسری امیک یا اسپریست وین هر آنچه میسر شود آنرا با بهشت محضه آن آب
 ساده آمیخته با ریح بآن تکرر ده و هر مجلس ماؤف نهند و تدریجاً و این اودیه قسماً در سیلابیت بر جلد پاشیده شود
 که از آن بزودی خون در عروق منجمد میگردد و درین وقت از نهادن روغن چنانکه جالبان می نهند نقصان پیدا میکند
 زیرا که روغن مرده بخورد انیک کشنده یکدیگر خون در عروق سیال است آنرا عذر نمیکنند و از آن محض در عضو پیدا
 نمی شود و اگر خون از عروق جاری شده در غشائی خانه را برینخته و شش گشت به بصورتی صلح شده باشد در بزرگ قسم
 از استعمال تنگ کسری امیک یا اسپریست وین که هر یک از آنها مخرج آب باشد قدری فائده جذب گر دانیدن آن در
 خون حاصل میشود ازین اودیه قوت در جلد و عروق پیدا میشود و بسبب اینکه اینها مقوی اند ولیکن زیاده فائده
 از نوشتن این سهیل از کم نورانیدن ملحاح حاصل میگردد و گاهی نوشتن تنگ کسری اودیه یا از طلا کردن آن و هم از
 نوشتن این اودیه شایسم هم نفع ظاهر میشود که از آن خون مذکور در عروق منجمد میشود و این صلح و موی و دیونیت
 پیدا میشود و از کشادن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی و از این روغن فائده و از آن نمی پدید آمده و یک جای
 میگردد و گاهی از آن در غایت هم خرابی و فساد پیدا میشود و اگر ضرورت دانی شود و سپانندی تدبیر ستر صاحب بار
 کشانند و گاهی خود درین صلح در دم حادث شده ریح می افتد پس درین وقت با استعمال تدبیر ستر صاحب بار
 کشاده ریح بیرون آرد و هرگاه تا عضلات رسیده باشد در انهم همین تدبیر که برای درجه ثالث نوشته شده با استعمال
 آرد ولیکن گاهی درین درجه ثالثه که افیت و نقصان است عضلات می رسد و دم خار پیدا شده و فوت بکینگرین
 موت عضو می رسد و جلد و غیره مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در بحث علاج و دم نوشته شد
 آنرا با استعمال آرد و هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجه چهارم بود و معذک جلدش نشد
 و این درجه رابع و این حالت از همه بدست چدران نقصان یکجا اجزای عضو ماؤف رسیده میباشد و درین قسم
 و دم خار پیدا شده بالضروری افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست و قد گذشت
 ایضاً بدانکه قسمی از مرض کان خوشتر است که از محض اثر غم پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد
 یا حلقه انگشته تنگ بود بر انگشت تخیم عظیم پوشد یا چنانکه اطفال انگشتی را از راه لعب بزرگ خود کشیده می پوشند
 یا گاهی غلاف ذکر منقلب شده و تورم گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و از آن خون کثیر وین عضو که در ریه اثر
 دقاق می آید یا در مجاری دیگر در توسط آورده باز پس می رود و از آن ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مایل بکبودی و سیاهی
 میگردد و درد شدید پیدا میشود و علاج اگر ورم قلیل باشد صابون آب حل کرده یا روغن با جلد وای مطلق بر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مالیه و غیره که در این کتاب مذکور است تا مشرق شده و بیرون آید و اگر از آن هم کار نیاید درین وقت رشته را گرفته از سر مختار
 متوجه تمام اجزای حلقه انگشت استخوانی به جهت آنکه اگر متعطل در برابر باشد تا از اثر آن خون که اینجا جمع است بگذرد و او را بپا
 باشد در این دو و اینها خداوند بخشنده و بخشنده حلقه انگشت شده و است آید و اگر از آن هم مطلوب حاصل نشود آنکه موسوم به درخت که
 در وسط آن جوف متعطل و خالی میباشد از یک جانب حلقه در آن انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن بر آورده از منشار دقیق که لازم
 چون آنکه مذکور باشد در آن داخل کرده حلقه انگشت را بر بند و از انگشت بیرون آورند و بعد بر آوردن حلقه انگشت پیشتر در علاج عام
 کان چوش نوشته شده بمل آن در فصل سوم در فوائده آن بضم و او و سکون نون و دال محله هندی بلغات انگریزی
 بمعنی تفریق اتصال است که از اسباب خارجی و دفعه در جلد یاد در جلد و لطم پیدا شود و با لطمه در جلد ضرر تفریق اتصال است
 واقع شود و الا موسوم به کان چوش خواهد شد و نود و یک کتب عربیه هرگاه تفریق اتصال در جلد تنها واقع شود
 موسوم به خدش و سحج میشود و هرگاه در لطم واقع شود و قریب الصمد باشد یعنی هنوز متقیح نشده باشد از اجزای
 و جرح مینامند و آن بر پنج قسم است اول آن سائیدن یک لطف و سکون نون و فتح سین ممل و سکون الف کسر
 پای شانه تختانی و سکون بین ممل و دال هندی دوم لاسی و فتح لام و سکون الف فتح سین ممل و سکون و
 رای ممل و کسر الف و سکون پای شانه تختانی و کسری شانه تختانی هندی و سکون دال ممل هندی سوم
 کان چوش و فتح کان و سکون الف و نون و ضمیم چیم فارسی و سکون و او و سین ممل و دال محله هندی چهارم
 پنج چور و فتح پای موحده فارسی و سکون نون و کان و ضمیم چیم فارسی و سکون و او و رای ممل و دال ممل هندی
 پنجم پانچ و فتح پای موحده فارسی و سکون الف و کسری پای شانه تختانی و فتح زای ممل و سکون نون دال ممل هندی
 اما قسم اول که این سائیدن و نود است آن زخمی را گویند که اندک پیشتر کار و غیره در طول مثل خ و استقیم قطع کرده
 تفریق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تمام در جلد باشد یا ناغشای خانه دار هم رسد یا ناقصا
 یا ناقصا قطع کرده شود و این این زخم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بعد قطع چون بسبب عضلات تنه
 که در آن هستند تمدد میشود از آن اتصال آن فاقه میشود خصوصا هرگاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب آن
 عضلات بسوی و تر خود متشنج گشته حرکت میکنند و از آن در فواید زخم الفصاح پیدا میشود و گاهی در بعضی امراض
 مثل کارشکل برای قطع کردن رباط پای متوج زخم طویل از کار و زخم جلد کرده میشود منفتح ماندن آن بسبب سائیدن
 جلد ظاهر میشود و علامات سه علامت این زخم هستند یکی درد دوم جریان و سیلان دم سوم کشاده ماندن این
 زخم متعطل استقیم اما در پس آن گاهی بطور لاذع و اکال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل خور
 یافته میشود و ایضا تا آنکه هرگاه زخم در عضوی لطیفی پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت
 در زیاده پیدا میشود و هرگاه سر کار و در جای از جلد خلاصه تا اندرون رسیده از اندرون بیرون آرند

در این کتاب مذکور است تا مشرق شده و بیرون آید و اگر از آن هم کار نیاید درین وقت رشته را گرفته از سر مختار
 متوجه تمام اجزای حلقه انگشت استخوانی به جهت آنکه اگر متعطل در برابر باشد تا از اثر آن خون که اینجا جمع است بگذرد و او را بپا
 باشد در این دو و اینها خداوند بخشنده و بخشنده حلقه انگشت شده و است آید و اگر از آن هم مطلوب حاصل نشود آنکه موسوم به درخت که
 در وسط آن جوف متعطل و خالی میباشد از یک جانب حلقه در آن انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن بر آورده از منشار دقیق که لازم
 چون آنکه مذکور باشد در آن داخل کرده حلقه انگشت را بر بند و از انگشت بیرون آورند و بعد بر آوردن حلقه انگشت پیشتر در علاج عام
 کان چوش نوشته شده بمل آن در فصل سوم در فوائده آن بضم و او و سکون نون و دال محله هندی بلغات انگریزی
 بمعنی تفریق اتصال است که از اسباب خارجی و دفعه در جلد یاد در جلد و لطم پیدا شود و با لطمه در جلد ضرر تفریق اتصال است
 واقع شود و الا موسوم به کان چوش خواهد شد و نود و یک کتب عربیه هرگاه تفریق اتصال در جلد تنها واقع شود
 موسوم به خدش و سحج میشود و هرگاه در لطم واقع شود و قریب الصمد باشد یعنی هنوز متقیح نشده باشد از اجزای
 و جرح مینامند و آن بر پنج قسم است اول آن سائیدن یک لطف و سکون نون و فتح سین ممل و سکون الف کسر
 پای شانه تختانی و سکون بین ممل و دال هندی دوم لاسی و فتح لام و سکون الف فتح سین ممل و سکون و
 رای ممل و کسر الف و سکون پای شانه تختانی و کسری شانه تختانی هندی و سکون دال ممل هندی سوم
 کان چوش و فتح کان و سکون الف و نون و ضمیم چیم فارسی و سکون و او و سین ممل و دال محله هندی چهارم
 پنج چور و فتح پای موحده فارسی و سکون نون و کان و ضمیم چیم فارسی و سکون و او و رای ممل و دال ممل هندی
 پنجم پانچ و فتح پای موحده فارسی و سکون الف و کسری پای شانه تختانی و فتح زای ممل و سکون نون دال ممل هندی
 اما قسم اول که این سائیدن و نود است آن زخمی را گویند که اندک پیشتر کار و غیره در طول مثل خ و استقیم قطع کرده
 تفریق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تمام در جلد باشد یا ناغشای خانه دار هم رسد یا ناقصا
 یا ناقصا قطع کرده شود و این این زخم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بعد قطع چون بسبب عضلات تنه
 که در آن هستند تمدد میشود از آن اتصال آن فاقه میشود خصوصا هرگاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب آن
 عضلات بسوی و تر خود متشنج گشته حرکت میکنند و از آن در فواید زخم الفصاح پیدا میشود و گاهی در بعضی امراض
 مثل کارشکل برای قطع کردن رباط پای متوج زخم طویل از کار و زخم جلد کرده میشود منفتح ماندن آن بسبب سائیدن
 جلد ظاهر میشود و علامات سه علامت این زخم هستند یکی درد دوم جریان و سیلان دم سوم کشاده ماندن این
 زخم متعطل استقیم اما در پس آن گاهی بطور لاذع و اکال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل خور
 یافته میشود و ایضا تا آنکه هرگاه زخم در عضوی لطیفی پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت
 در زیاده پیدا میشود و هرگاه سر کار و در جای از جلد خلاصه تا اندرون رسیده از اندرون بیرون آرند

جلد دوم و تراویح علم ربانی و تراویح فقری افعالی ۱۴۴۴ هـ

جلد دوم در امراض عامه باب چهارم در امراض فوق العاده
 اساس در دو کم میشود زیرا که در صورت اولی چون ریشته های دقیق اعصابش در جلد انداخته کرده میشوند بسبب
 بقای حس در آن در روزیاده میشود و چون از اندرون عضو قطع کرده بیرون آورند و از آن عصب حس کثیر که
 در باطن عضو بود در ریشته های آن که در جلد آمده اند اول قطع میشوند و از آن افاده حس درین ریشته ها نماید
 و بسبب آن حس درین ریشته ها نماند لذا بعد از آن در قطع کردن جانب خارجی هم در روزیاده نمیشود اما جریان خون
 از زخم مذکور پس آنکه هرگاه بر جلود خسار یا بر لب یا بر زبان این زخم پیدا شود خون زیاده خارج میگردد و هرگاه
 بر جلد دست و پا و غیره واقع شود خون کم بیرون آید اما اگر همراه جلد کدام درید یا بشیر بان کثیر هم قطع کرده
 شود در هر جا که باشد خون کثیر خارج میشود و همچنین هرگاه استعداد اسکروی یا پیوسته زرد بدت کسی باشد
 در آن هم از رسیدن ادنی زخم در هر جای بدن که باشد خون زیاده جاری میشود و علاج بدانکه اصل مقصود
 در علاج این جراحت آنست که زخم و اطراف آن با هم لیسیم گردند تا حالت پراکندگی یونیت پیدا نشود لیکن چون هر جا
 حصول این مقصود غیر ممکن است زیرا که خون کسی ضعیف میباشد پس آنرا باید که اغذیه مقویه خوراند تا در خون
 قوت آمده این حالت پیدا شود و مقصود حاصل گردد و در عضو که زخم باشد آنرا از حرکت باز داشته بآرامش
 دارند و بدانند که در حصول حالت پراکندگی یونیت چهار امر مشروط است که با تیان آنها این حالت حاصل میشود
 و با اختلال در اثر آنکه در حصول مقصود مذکور ناگهانی متداول آنها نیست که خون را که از زخم جاری باشد بکنند و دوم اینکه تجویز
 از اجسام عریضه خارجی صاف سازه نرم سوم اینکه اطراف زخم را خوب با هم ساندند تا هر عضو مقطوع با خود مقوم شود چهارم
 آنکه در زخم بعضی و فساد پیدا شدن نه دهند پس برای اتیان امر اولی که بند کردن خون جاری است هرگاه زخم کبیر
 نباشد یعنی در آن درید کبیر یا بشیر بان کثیر قطع نشده باشد اکثر از کشاده داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده
 خون بند گردد و دفع ظاهر میشود و گاهی درین امر احتیاج امداد میشود پس درین وقت تا کشاده داشتن زخم
 عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سو کم رود و الا ایضا اطراف زخم را با هم کرده از انگشتان دست بگیرند
 تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا نشود یا بعد برابر کردن کناره های زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند
 لیکن در آن احتیاج این امر ضرورت است که اطراف آن برابر در راست با هم شود و گرنه ایضا له تدبیر آخر
 با هم و منضم کردن زخم آب سرد بر آن ریزند یا قطعه برف بر آن بندند تا خون منجم گردد و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید
 شکر اسپتیل بر آن نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه درآم شکر اسپتیل باد و او نش
 آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل شکر اسپتیل را بر زخم گذارند
 لیکن باید دانست که از استعمال شکر اسپتیل سبب حدوث آن گاهی ورم حاصل میشود و لهذا بهتر از آن است
 که مادام کار از آب سرد و برف آید شکر اسپتیل استعمال نیامد و اگر ازین تدبیر هم خون بند نشود پس باید دانست

فردی موجود خواهد بود لهذا ذکر این هر دو یکجا مناسب شد پس بدانکه لاسر میزند جراحتی را گویند که در آن نقصان قطع
و راصل جلد و لحم رسیده باشد یعنی در آن این هر دو سبب کشیدن باز رسیدن ضربتی قبل یا از خلیه آن کدام که از جا
خود منقطع گشته جدا شده باشد از طرف آن برابر مثل قسم اول نباشد بلکه بر طرف آن زیادتی و کمی یا بجز اشرف باشد
چنانکه از گردیدن موش یا سگ حادث میشود اما گاهی چون میزند و نرسد پس آن بین لاسر میزند دست لیکن در آن شرط
نیست که سبب رسیدن صدمه ضرب و غیر نقصان لحم و جلد شده جراحت حادث شده باشد چنانکه از رسیدن
صدمه گوشت و پوست یا از صدمه گردون و خانی در کسی زخم حادث میشود چه در آن لاسر میزند و گاهی چه سده هر دو جمع
میباشد با بجز کناره های این هر دو زخم معوج و با اشتراف میباشد و درین این هر دو جراحت کم گشاده
بود درین هر دو قسم جریان خون کم بود زیرا که چون عروق و شرائین درین جراحت سبب کشیدن یا کوفتن
میشوند ازین جهت دهنهای آنها منقبض شده بند میگردد و سبب آن نزف الدم کمتر می افتد و هم در دهنها
زیاده نمیشود زیرا که ریشه های اعصاب حس در آن هم گسسته میشوند و بر حالت طبیعی خود نمی مانند لیکن
این هر دو زخم آنست که اکثر در آنها انگیرن یعنی فساد عفن پیدا میشود و السبب سبب حدوث آن اکثر رسیدن
صدمه ضرب سنگ بود یا از ضربت شمشیر و آله دیگر که کند بود و نیز نباشد یا از گردیدن شیر و سنگ و کره یا از ضرب
قرن گاو و غیره یا از رسیدن گوشت تنگ و پوست پیدا میشود و العلایات علامت آنست که کناره های زخم
معوج و با اشتراف میباشد و آنچه تر که در آن مقطوع میگردد و زخم یافته میشود و همچنین عضلات مقطوعه متورم
شده در زخم دیده میشوند و هم اکثر انگیرن که درین زخم پیدا میشود در همان اعضا حادث میشود که مقطوع و بجرح
شده اند اما هرگاه مریض از قبل صحت زخم نبوده باشد درین وقت البته فسادات در دیگر اعضا هم میشود
العللاج اول زخم را ببینند و آنچه اعضا که موجود بودند لیکن از اثر غمز از جای خود بروی غیر طبیعی شده باشند
آنها را بجایش آورند و آنچه اعضا که اکثر آنها مقطوع گشته و بعضی از آن موجود باشند که در آنها خوف شروع
فساد عضو باشد آنرا قطع کنند لیکن اگر قطعه کبیر از جلد بدن مثلاً قطع شده باشد اما قدری با جلد بدن متصل بود
آنرا قطع نکنند چه ممکن است که بدینیه این اتصال آن غذای خود را گیرد و زنده مانده صمیم شود بعد آن اگر خون جاری
باشد چنانکه آن نمایند چنانکه نوشته شده و بعد بند کردن خون زخم را برابر سازند پس اگر از بستن پانچو اسکل آلود
این کار بر نیاید چند جادر زخم بدوزند لیکن باید دانست که بر وقت ضرورت هم درین زخم زیاده دوختن
ممنوع است مضر میشود بعد بالای آن پوشش تنگ بپوشانند طاک کرده بر آن بندش سازند و اگر تدبیر
یستر صاحب مهارت را در نجاعل آن نافع است چه اذن اکثر این قسم زخمها صحت مییابند و ورم و بریم و
فساد عضو در آنها پیدا نمی شود و آنچه اعضا که قطع شده باقی مانده باشند در خون ازین تدبیر منجذب میشوند و از

...

...

13

مجلس

22

52

2007

پایه در کلوذین یا بکتر بنزد این کینه بیاورد آب کار بوکات ترک و در زخم نهاده بر بندند بهر اگر در آن بیم باشد و پیاپی بخورند
نقطه آب سرد نمایند اما هرگاه بداند که بیم در آن پیدا میشود درین وقت استعمال آب سرد و آب شای بارده جائز نخواهد بود
بلکه عوض آن پولس بران نهند تا زودی بیم پیدا شده خارج گردد و اگر زود پیدا نشود هرگاه که ام شریان یا درید قطع شده
خون کثیر از آن جاری باشد درین وقت آنچه برای جسد خون در قسم اول تدبیر نوشته شده بعمل آورند و اگر از آنهم فائده نداشت
نشود بدینجه مجبوری از خم را وسیع ساخته دهن شریان و درید قطع را به بندند و اگر این زخم از خلیقین جاری که
از آن مایه را مایه گیران شرکاز میکنند در جلد پیدا شده باشد و آن باین طور پیدا میشود که چون وقت انداختن
مایه گیران آنرا بزور می اندازند پس گاهی کسیکه قریب نشسته باشد و که ام عضو آن این خاری فله از آن
زخم در جلد پیدا میشود پس اگر چنین باشد درین وقت یک زخم جدید یا قریب پیشتر زخم مذکور نبوی پیدا کرده و بندند که
سرخار مذکور از آن بیرون آید پس سرخار مذکور را گرفته بکشند تا ونباله آنهم ازین زخم جدید بیرون آید
اگر از جانب دنباله خار مذکور کشند گاهی بیرون نمی آید همچنین گاهی از گردن زخم این زخم پیدا میشود و چون
خون از آن بندنیکرد و علاجهش اینست که اول از سر انگشت آنرا بکشند تا خون بجمد شود و بند گردد و نوخیز
ریشه پاچه صاف را گرفته بر دهن زخم نهاده از سر انگشت بکشند تا خون در ریشه مذکور رسیده منجمد گردد و اگر این
هم نبیند در سرقلم با یک ناشر سلور و زخم مذکور اندازند یا قدری شنگیر اسیدیل در زخم اندازند تا بسبب آن
منجمد شود و اگر این هم نبند نشود سوزن در جلد نبوی اندازند که از بالای زخم مرور کرده در جانب دیگر برآید
پس دو سه ساعت آنرا در جلد دارند تا از دیت آن ورم پیدا شده خون منجمد گردد اما قسم پنجم که آنرا بافت
انگیزی یا بزنگه میگویند و آن جراحتی است که همراه آن زخم در بدن پیدا شود چنانکه اگر گردن و نشین و جعبه آلت
خواه از جسد طپور باشد یا چار پای یا خترات الاض مثل گیس و زبور و سنگ دیوانه و عقرب و مار و غیره حادث
میشود دو گاهی وقت تشریح میت نه هر دار در بدن تشریح کنند هم اگر زخم یا خراش پلوده باشد یا همین وقت
حادث شود این جراحت پیدا میشود لیکن آنچه از طپور زبور و در مثل گیس و زبور و پشه و عقرب پیدا میشود در آن
خون هلاکت قلیل بود اگر چه گاهی و آنهم هرگاه گیس یا زبورهای کثیر در جای پای مقتصدین گزند یا زخم واحد
در عضوی شریف مثل چشم و زبان رسد و آن ورم و همی و سوزش زاید و هذیان پیدا شود مریض هلاک میگردد
الحلاج قوی بعد از بر محل زخم لا نگرانی بوی قوی بالا نگرانی طلاسازند که از آن درد ساکن میشود و اگر این
ادویه موجود نباشند پس هر دو که از قسم چهارم موجود باشد مثل امیو یا سووا کار بناس و غیره آنرا آب حل کرده طلا
سازند و اگر نشین این حیوانات در زخم مانده باشد و از آن ورم زائد پیدا شده باشد آنرا از آن بر آنند که چون
این تدبیر اثر نداشت و از زخم نمیرسد و اگر جراحت بر عضو شریف مثل چشم و زخار و زبان باشد بعد طلا کردن ادویه بالا

پرف بران نهند تا اذیت کم شود و اگر بعد از زخم مسج حیوان زهر دار اول بکین زخم امر فرمایند و بعد از آن بکین
 در لاکر ایونیای قوی سرشته بزخم ضما سازند الفح است و اگر لاکر ایونی باشد اپیکا کونا آب ساده سرشته ضما کرد
 هم مفید است و اگر از رسیدن نیش عقب زخم پیداسته باشد بران اول بکین امر فرمایند پس بعد لاکر ایونیای قوی
 بران طلا سازند و بعد آن در بخال لاکر ایونیای قوی را از نیش تا چهل قطره همراه آب ساده که دود را هم باشد آمیخته
 موافق این مقدار بعد دو دقیقه دو سه بار بنوشانند و اگر حدیث لاکر ایونیای قوی مخصوص در دهن نشود مقدار آب
 از دود را هم کم سازند یا اسپریا ایونیای و مشک یکد را هم پاد و دود را هم آب ساده آمیخته بعد دو دقیقه بنوشانند و زیاده
 از سه بار نه دهند و بزخم لاکر ایونیای قوی تنها یا اپیکا کونا سرشته ضما سازند یا اصل کار بولک اسپریا ایونیای قوی
 جای که نیش آن در جلد رسیده باشد از زهر و بعد دو سه دقیقه پارچه آب تر کرده ازان جلد را سرشته صاف کنند تا زخم بعد آن
 پدیدان نشود اما آنچه از گردیدن مار زهر دار زخم پدید می شود در آن ضرورت است که اول به میند که نشان دندان زهر دار
 که در دهن مار زهر دار میباشد در زخم هستند یا نه و آن دو دندان در کام مار مذکور میباشد مثل سوزن و نشان
 آنهم در محل زخم مثل نشان خلیدن سوزن یک دو جادیده میشود مثلاً اگر هر دو دندانش موجود بود نشان مثل
 دو سوزن و اگر یکی شکسته باشد نشان خلیدن یک سوزن یافته میشود با کجمله اگر این نشان خلیدن سوزن
 دیده شود باید دانست که مار گزیده است و اگر این نشان نباشد یا یک مار زخم دندان مثل گردیدن موش یا دیگر
 حیوان باشد یقین باید کرد که زخم از گردیدن حیوان دیگر مثل موش یا از گردیدن مار غیر زهر دار بوده باشد با کجمله
 هرگاه یقین کرد که زخم مار زهر دار است اول عضو مسروع را دوسه انچه بالای زخم گذاشته از سن محکم بر بند پس اگر
 مار گزیده کثیر اللحم باشد در آن حلقه رس بسته در آن شب طول انداخته آنرا خوب ملتوی سازند تا حلقه رس
 بشدت محکم و تنگ گردد و اثر زهر آن بذر لیه خون در بدن عالم شود من بعد بالای محل مشدود دوسه انچه گذاشته
 دیگر همچنین بپندیش سازند و باز دوسه انچه نوشته بندش ثالث سازند همچنین سه چهار جا بالای زخم بند
 باشند کام ساخته بعد آن از سر کار دیز در طول عضو بالای زخم های دندان هر دار زخم بخوی پیا کنند که هر دو زخم دندان
 یک زخم شده خون ازان جاری گردد و آنچه زهر مار درین زخمها بوده همراه خون خارج شود و بعد آن امر بکین زخم
 یا نهادن محمه بران فرمایند پس ازان زخم مذکور را کشاده در آن اصل کار بولک اسپریا دوسه قطره افکند
 ریزند که ازان جلد و لحم مسروع بسوزند و اگر این ادویه موجود نباشد از خرقوی بران نهاده موضع را بسوزانند
 و اگر محل مسروع چنان باشد که بران بستن ممکن نباشد درین وقت از اطراف زخم بقدر نیم انچه در عرض زخم
 انچه تا نیم انچه در عمق جلد را از کار در میوه قورا دور سازند و بعد آن امر بکین یا نهادن محمه سازند و پس ازان
 اصل کار بولک یا ناسرک اسپریا یا از خرقوی بسوزانند یا با روت در زخم ریخته آنرا آتش دهند تا که از زخم تن آن

محل زخم هم بود و لا اگر میوه نای قوی از ده تا بسته قطره همراه شراب براتنی که سه چهارم درام باشد با یک آب اولس آب
 ساده آمیخته موافق این مقدار بعد ده دقیقه بنوشانند لیکن خیال آنکه که تا حد اسهال نرسد یا اسهال
 یک یا دو درام یا دو درام آب ساده حل کرده بعد ده دقیقه بنوشانند پس اگر بعد این علاجات زهر ظاهر نشود
 عضو بسته را بتدریج و با همیگی بعد نیم ساعت بکشانند تا فساد عضو از بستن پیدا نشود و اگر علاجات زهر ظاهر
 شوند امتناع کنند که هرگاه محل مسوح سوخته سیاه گردد آن زمان بند شمای مذکوره را بکشانند و بعد آن مریض را
 از حرکت باز داشته آرد و در یکین خفتن تدریجاً شکر را ایضا علاج جدید برای ماکریده که تجزیه
 آن لا در یک آب امیخته و این تجربه در شفا خاک کاکته هم کامل شده صفت پلاس پرینگناس چهارمین در دوشش
 قطره آب ساده حل کرده بذریعۀ زرافه سوزنی در زخم مار و هم بر دوز زخم مار یا قریباً زخم مار کوز زیر حلقه رسانند و
 موافق عمق زخم مار این دوا را هم در عمق رسانند و بر دوز زخم هم جای این را زیر حلقه رسانند و هم تا جای که
 بر عضو مسوح کرده میشود و میان هر بندش جای این دوا را زیر حلقه رسانند و موافق مقدار این دوا اگر
 لا اگر پلاس اهرم که موافق وزن سابق بود آب حل کرده موافق دستور مذکور بذریعۀ زرافه سوزنی زیر حلقه رسانند
 مفید میشود و اگر چهارمین پلاس پرینگناس و چهار قطره لا اگر پلاشی را در دوشش قطره آب ساده حل کرده
 زیر حلقه در زخم مار جای و بر عضو مسوح جای رسانند الف و بلغ خواهد بود و ایضا آنچه از این قسم جراحت بسبب
 گزیدن حیوانات زهر دار از قسم چهار پایه مثل گرگ و سگ و شغال و گربه و خرگه دیوانه باشند پیدا میشود از آن
 مریض باید روفو مباحث میشود و بیان باید روفو مباحث را مریض اس بدیل تشنج کرده شده وقت فو
 آن رجوع کنند لیکن باید دانست که زیاده خوف پیدا شدن باید روفو مباحث در گزیدن سگ و گربه شغال
 آن هر که بسوی چه کردن کند است العلاج اگر چه علاج آن سابقاً هم نوشته شده لیکن بجز احتیاط اینها هم
 بطور دیگر نوشته میشود پس باید که بقدر حصول زخم از گزیدن سگ دیوانه و غیره زخم را از گرد آن جای که لحم
 صمغ است بر زمین بچکه اول بود و آن جای که گوشت صمغ شروع میشود و آنجا خطی از روشنائی و غیره قائم
 کرده بعد میل از زخم انداخته سر میل را بر سطح اندرون زخم قائم کرده از کار دیز زخم را ببرد و چون تا سر
 میل سد قدری از زیر آن هم قطع کنند تا لحم زخمی زهر دار حلقه قطع شود بعد زخم را از آب ساده بشویند و بعد شستن
 زخم پلاس فیوزا یعنی کاشک پلاس یا ناسک یک قوی در آن اندازند یا اصل کاشک بر آن اندازند تا که لحم صمغ هم
 سوخته گردد و زهر مطلقاً فانی شود و اگر پلاس زخم آمد باشد لب زخمی را از محل زخم بمقراض ببرد بعد با هم کرده از
 خطیه بدوزند اما شرط این علاج که قوی است آنست که هرگاه یقین حاصل شود یا اینکه حیوان گزنده دیوانه بوده آنجا
 این علاج را بعمل آن زنده و الا فلا و اگر زخم در عضوی آمده باشد که قطع کردن آن ممکن نباشد مثل خصیه یا زخم حیوان

بجای رسیدن باشد که زیر آن شریان یا ورید کبیر باشد آنجا عوض قطع کردن عضو برستن زخم و طلا کردن پیاپی و غیره
 ادویه کاوی که در وزن آنها از یاده با استعمال آورده باشند اکثفا کنند و اگر مریض بعد صبح و خشک شدن زخم نزد
 طبیب حاضر شده باشد و یقین معلوم شود که حیوان دیوانه گزیده است درین وقت هم قبل پیداشدن حالت
 با سیدروفویا این زخم خشک شده را اول از گرد آن قطع کنند و بشویند و بعد آن از ادویه کاوی که سطره آنچنین
 ازان بسوزانند تا که زهر فانی شود زیرا که گاهی با سیدروفویا بعد مدت دراز هم پیدا میشود و تا این مدت دراز زهر
 آن همین جای ماند اما هرگاه با سیدروفویا پیدا شود و تیش آنچنین نوشته شده نماید و ایضا بهتر و نفع درین وقت
 برای مریض نیست که مریض را در کمره تاریک دارند و بر پلنگ که گرد آن حجاب آویخته بوند محفوظ از رسیدن هوا هم
 دارند تا روشنی و هوای درین مرض مخوفی اندر نرسد و چون اذیت در نخاع این علیل پیدا شود معای که نام حیوان
 مثل بقدر پانزگرفته یک سر آنرا بکند کرده بقدر طول نخاع مریض از نو خراس تا زیر کمر پاش کرده گیرند و در آن قضا
 خورده کرده بپزند و بعد آن سر دیگر را بکند کرده این معای مخلوط برف را بر نخاع برینند یا بر فراش علیل نهاده و
 بپار را بر میست استلقا داشته زیر نخاع آن گذارند تا بقدر لازم باشد و اگر چه مجوز این تدبیر را گمان کنند
 که ازان صحت میشود لیکن یقین نیست که ازان اذیت مریض کم میگردد اما آنچنین ازین جراحت در تشریح کننده
 وقت تشریح کردن میت زهر را پیدا میشود پس آن کثیر بر انگشتان ستی آید و ازین جراحت اگر تشریح کنند قوی
 و صبح ست پس اگر تشریح نمیشود و اگر مریض وضعیف بود ازان الامحاله زیاده متضرر میشود و گاهی تشریح کننده
 صبح و قوی هم وقت تشریح میت متضرر میگردد و آن نیست که در بدنش بگذازند پس گمانی حالتی که از داخل شدن
 زهر در خون پیدا شود حادث میگردد در وقت در غشای خانه دار قسمی از آئیر می پاشند و فساد خون پیدا میشود و علامات
 اول بعد گذشتن ده دوازده ساعت بر حصول زخم در محل زخمی باؤف اذیت از درد و گرمی و قدری سرخی هم که زخم
 پیدا میشود و بار بار لرزه در بدن حادث میشود پس پی آید و قوی بدین و روحانی همه ضعیف میگردد و بعد از حکم
 آنجا زخم شده بود خطهای سرخ متعدد پیدا شده تا بغل صعود میکنند و فی الواقع چون در غشای خانه دار و پید کرد و از
 مجاری لطف هم متورم میشود و سرخی این مجاری بطور خطوط محسوس میشود با کمال بعد آن ورم در وقت در غل هم از تورم
 لطف قینک پیدا میشود و جایجاد تمام بدن خصوصاً بر عضلات صدر و گاهی در غل گاهی بر پشت و امیل حادث شود
 در آنها یکمی افتد و درین وقت این جمعی که از زخم شده بود منتقل میشود و بسوی جمعی مانده فیروزه و ازان ضعیف
 و خشکی جلد و سوا بالای لب و دندان و زبان با کمال علامات ضعف و کمزوری فوت پیدا شده دران مریض لاک
 میشود و اگر زنده ماند مدت در مرض مبتلا بماند و بعد نجات از اراضی شدت العمد ضعف و کمزوری بسر میکند و ایضا
 باید دانست که هرگاه چندکس مشر حین تشریح میت زهر دار موجود بودند و از رسیدن زهر میت مذکور بفرجه مسامات

در این وقت که زخم خشک شده را اول از گرد آن قطع کنند و بشویند و بعد آن از ادویه کاوی که سطره آنچنین
 ازان بسوزانند تا که زهر فانی شود زیرا که گاهی با سیدروفویا بعد مدت دراز هم پیدا میشود و تا این مدت دراز زهر
 آن همین جای ماند اما هرگاه با سیدروفویا پیدا شود و تیش آنچنین نوشته شده نماید و ایضا بهتر و نفع درین وقت
 برای مریض نیست که مریض را در کمره تاریک دارند و بر پلنگ که گرد آن حجاب آویخته بوند محفوظ از رسیدن هوا هم
 دارند تا روشنی و هوای درین مرض مخوفی اندر نرسد و چون اذیت در نخاع این علیل پیدا شود معای که نام حیوان
 مثل بقدر پانزگرفته یک سر آنرا بکند کرده بقدر طول نخاع مریض از نو خراس تا زیر کمر پاش کرده گیرند و در آن قضا
 خورده کرده بپزند و بعد آن سر دیگر را بکند کرده این معای مخلوط برف را بر نخاع برینند یا بر فراش علیل نهاده و
 بپار را بر میست استلقا داشته زیر نخاع آن گذارند تا بقدر لازم باشد و اگر چه مجوز این تدبیر را گمان کنند
 که ازان صحت میشود لیکن یقین نیست که ازان اذیت مریض کم میگردد اما آنچنین ازین جراحت در تشریح کننده
 وقت تشریح کردن میت زهر را پیدا میشود پس آن کثیر بر انگشتان ستی آید و ازین جراحت اگر تشریح کنند قوی
 و صبح ست پس اگر تشریح نمیشود و اگر مریض وضعیف بود ازان الامحاله زیاده متضرر میشود و گاهی تشریح کننده
 صبح و قوی هم وقت تشریح میت متضرر میگردد و آن نیست که در بدنش بگذازند پس گمانی حالتی که از داخل شدن
 زهر در خون پیدا شود حادث میگردد در وقت در غشای خانه دار قسمی از آئیر می پاشند و فساد خون پیدا میشود و علامات
 اول بعد گذشتن ده دوازده ساعت بر حصول زخم در محل زخمی باؤف اذیت از درد و گرمی و قدری سرخی هم که زخم
 پیدا میشود و بار بار لرزه در بدن حادث میشود پس پی آید و قوی بدین و روحانی همه ضعیف میگردد و بعد از حکم
 آنجا زخم شده بود خطهای سرخ متعدد پیدا شده تا بغل صعود میکنند و فی الواقع چون در غشای خانه دار و پید کرد و از
 مجاری لطف هم متورم میشود و سرخی این مجاری بطور خطوط محسوس میشود با کمال بعد آن ورم در وقت در غل هم از تورم
 لطف قینک پیدا میشود و جایجاد تمام بدن خصوصاً بر عضلات صدر و گاهی در غل گاهی بر پشت و امیل حادث شود
 در آنها یکمی افتد و درین وقت این جمعی که از زخم شده بود منتقل میشود و بسوی جمعی مانده فیروزه و ازان ضعیف
 و خشکی جلد و سوا بالای لب و دندان و زبان با کمال علامات ضعف و کمزوری فوت پیدا شده دران مریض لاک
 میشود و اگر زنده ماند مدت در مرض مبتلا بماند و بعد نجات از اراضی شدت العمد ضعف و کمزوری بسر میکند و ایضا
 باید دانست که هرگاه چندکس مشر حین تشریح میت زهر دار موجود بودند و از رسیدن زهر میت مذکور بفرجه مسامات

جلد بدون آنکه زخم و بدن ایشان پیدا شود و بپار شوند درین وقت اعراض علامات در همه یکسان نمی باشد چنانکه
 اگر کسی صاحب بهادر در کتاب خود بنا بر اثبات این مدعی نقل می نماید خود نوشته اند که شش کس از طایفه مشغول شریک
 منیت زهر دار در مدرسه تعلیم شده بودند از آن در دو کس در غشای خانه دار دست ایشان را پس بدیگشت
 و در زخم مذکور تا بغل رسید و زیر عضلات بغل و صدر ایشان دمل پیدا شد و شخص ثالث را چون دهن دین قوی
 عارض گشت و شخص چهارم را تا مفالقه قبور عارض شد و شخص پنجم و ششم را تغیر در مزاج از حال صحت پیدا
 شد لیکن تا حد مرض قوی نرسیده صحت حاصل شد اما علاج هرگاه از زخم وقت تشریح کردن متبت
 در کسی حادث شود خواه حال متبت معلوم باشد که از مرض می مرده یا نه معلوم باشد لیکن باید که اول فوراً قدری
 بالای زخم گذاشته عضوی نمی را از خطه شکم بزدند تا دوران خون بند شود و بعد این زخم را از سر کار و بکشایند
 تا از آن بسبب بستن عضو و عدم دوران خون در آن خون کشیر از آن جاری شود و همراه آن زهر هم خارج گردد
 بعد آب ساده بمقدار کشیر بر آن ریخته و من بعد امر بکپیدن عضو مذکور فرمایند من بعد اصل کار بولک ایستاده
 یا ناسرک ایستاده قوی یک قطره در آن اندازند یا اصل کاسک نقره زیاده در آن مالند تا کمی در آن زخم سخت خست
 و آنچه زهر در آن باقی مانده باشد فانی گردد و بعد به پارچه صاف در آب کار بولک ایستاده لوث تر کرده بر زخم نهند
 و پارچه طول بطول حلقه در گلو آویخته دست را در آن بخوی اندازند که سر تا مل بطرف بالا باشد و دست مذکور را بار بار
 تمام دارند و از آن هیچ کار نگیند که از این تدبیر اکثر که امراض و ضرر پیدا نمیشود لیکن گاهی بعد تدبیر مذکور
 هم بسبب قوت سمیت ورم و درو پیدا میشود چنانکه در علامات نوشته شده درین وقت گل بایونه و پوست خشناس با سوج
 در آب جوشانیده از آن بکشد و طب سازند یا از تخم کتان نیم پاؤ آب گرم خمیر کرده روغن کار بولک ایستاده لوث
 دو درام وافیون خالص چهار تخم گریں در آن میخند بر محل ورم و در و بند تا زهریم پیدا شده خارج گردد و بعد
 آن زهر هم خارج شود و هرگاه بعد پیدا شدن ورم بر محل زخم صلاحیت بردوز زخم یا بر این عضو در جای متلا
 و سخی پیدا شود و از آن دانسته گردد که ایری سپس شروع شده فوراً آنرا از سر شتر بکشایند و تا غشای خانه دار
 زخم کشادن را رسانند تا زهریم خارج شود و بعد از آن سهیل دهند و بعد سهیل تقویت خون و قوت کشند از نوشانی
 مقویات مثل بزرک و امیونیا و کلوریت آن پیمایش یا کشین و هم منزال ایستاده نوشانند و غذای مقوی بپزند
 خوانند زیرا که این نقل می بین تا مفالقه یعنی ورم حار با ضعف قوت پیدا شده و چون که این مرض اگر زنده بماند
 و تمام در مرض مبتلا می باشد پس بهتر آنست که او را مریقل بلد و نقل هوا فرمایند و اگر نقل سیوی هوای بحر کند
 یعنی بر جهاز در بحر اعظم ماند و بر آن تفر کند بالغ خواهد بود و اینها در تجربه اکثر مشاهده شده که هرگاه که امراض زخم وقت
 تشریح منیت زهر و در تشریح کنندگی بعد حصول صحت بدنی در تمام بر محل زخم سخی میماند و بار بار جلد بر آن میروید

و ساقط میشود و گاهی بر آن بخوریم پدید میآید و گاهی خشک میشود بر آن می آید و باز ساقط گردد و جلد سرخ از زخم
 آن ظاهر میشود و برای دفع کردن آن بهترین است که گاسطک نقره از نج گریه تاده یا پانزده گریه حبس شود
 در یک آب و نسوزانید صاف حله کرده بعد یک دور و بر آن طلا کرده باشند لیکن باوشن ناستر سلور قوی بر آن استعمال
 کنند تا زخم پدید نشود وقتیکه فصل چهارم در احتراق یعنی سوختن و آن عامست از آنکه بعضی اعضا
 بسوزند یا بکلی بدن بسوزد و ایضا محرق هم عامست از آنکه یا بسوزند یا با آتش گرم کرده یا طب باشد مثل
 آب گرم یا روغن گرم یا سرکه گداخته و درجات آن اگر چه فی الحقیقت کثیر اند لیکن برای تعلیم و تفهیم برای آن
 شش درجه قرار داده اند درجه اولی آنست که محرق با جلد در مدت بسیار طاقی شود چنانکه بر دست شخصی اگر آب
 گرم افتد و از آن قدری اجتماع خون در جلد پیدا میشود لیکن آبله و زخم حادث نمیشود و نه خشک میشود در آن
 حی افتد و درجه ثانی آنست که نسبت درجه اولی محرق با جلد زیاده ملاتی ماند و از آن طبقه بالای جلد که پدید
 است ضایع و ناقص میگردد و آبله حادث میشود و گاهی طبقه ثانیه جلد را که در ماست هم نقصان در آن میرسد
 و بسبب آن زخم در آن افتاده خارج میشود و بعد صحبت آن ازان نشانی نمی ماند بجز آنکه قدری رنگ جلد
 آنجا شده و دیگر در خشک میشود و درجه ثالثه آنست که در آن بیش محرق بر عضو نسبت درجه ثانی
 هم زیاده ماند و از آن طبقه بالای جلد ضایع و ناقص میشود و از دست و زخم و نقصان با طبقه ثانیه هم میرسد و نقصان
 آن زخم بلکه قدری از این طبقه ضایع و قدری باقی ماند و از این جهت نشان آن همیشه بعد صحبت هم باقی ماند و
 در نشان مذکور اثر از تقلع و انقباض یعنی خشونت موجود بود و جلد رقیق بالای آن میروید و از آن دانسته
 میشود که لخم آنجا ضایع و متاثر شده و درجه چهارم آنست که در آن بسیار احتراق هر دو طبقه جلد ضایع میشوند
 و تا غشای خانه در هم نقصان میرسد و در اینجا بعد صحبت زخم لخم جدید که در آن لاسکت تشو زیاد بود پدید شده
 از آن زخم مندرج لخم میگردد و اولم از اندال در اینجا تقلع و اجتماع و خروج در عمل زخم و در عضو رخ پدید میشود
 و از آن عرض شکل حادث میگردد و در بساط و انقباض عضو عسر و دقت واقع میشود و درجه خامسه آنست که
 اثر احتراق از جلد تا عظام رسد و بسبب آن جلد و اغشیه و عضلات و استخوان در همه تفرق اتصال و نقصان
 پیدا شود لیکن قدری از این اعضا باقی ماند و درجه ششم آنست که جلد اعضای بدن سوخته خاکستر شوند و که دام جز
 از اجزای بدن باقی نماند و باین دو درجه در بعضی نده نماند با کمال چون احتراق خفیف باشد مثل درجه اولی در آن
 فقط ورم پیدا میشود و چون ازان زیاده باشد مثل درجه ثانی در آن جلد و لخم ناقص شده زخم در آن حادث
 میشود و بعد پدید شدن زخم در آن افتاده خارج میشود و از پدید شدن لخم و مندرج میگرد و بعد اندال
 جراحت از خشک شدن لخم جدید که ماده الحامست و بیشتر تقریب آن مذکور شد تقلع و اجتماع درین عضو پیدا میگردد

قوله لا یلک فی شفا
 بر آنکه در امراض
 غریبه که در جلد
 پدید میآید
 که از آن نشانی
 پدید میآید
 شش درجه
 سیکرد
 بنیت
 آن را
 سیکرد
 ماده الحام
 که از آن نشانی
 زخم
 است
 که در جلد
 پدید میآید
 نقطه ۱۲

و این نقص اجتماع تاهرت دراز مثل دو سه سال و فضا فضا درین معنویتر اید میگردد و البته باید دانست که چون اشتراق زیاده باشد از آن ضرر و آفت عام برای جمله بدن و مزاج و صحت صدر افعال و هم در اعضای باطنه پدید میآید و مثل اینکه بر اعصاب و دماغ و نخاع آثار را نفاذ آنها ظاهر میشود چنانکه بعد از سخن اول مریض لرزه می آید چنانکه در جمیاتی می آید و این لرزه هم استدلال کرده میشود بر کثرت و قلت اشتراق مثلا اگر لرزه آید و زیاده بود و تادیر ماند استدلال بر قوت و شدت اشتراق توان کرد و اگر کم آید و بزودی رفع گردد دلیل قلت اشتراق باید دانست و هم همراه این لرزه حالت موسوم به لرزیت انگریزی به کالائیس پدید میشود و آن اینست که مریض می افتد و فوراً قوت آن زایل میشود و جلد بدنش سرد میگردد چنانکه از بخفتن آب سرد جلدش میشود و نفس ضعیف و منقرض گردد و قوت منکمل ساقط یا ضعیف میشود و این حالت بالزره اکثر تا چهل و هشت ساعت میماند و درین حالت اکثر اطفال ضعیفا ببالک میشوند و تا حالت بریاکشن که بعد از این حالت میشود و فضا حالت کلاپس است یعنی ریه و چون کسی را که در حالت کلاپس لرزه مرده باشد بعد مرگ نشتر کش کرده به بین اکثر اجزای خون در دماغ یا در ریه یا در میوکس میبیند معده و امعای آن یافته میشود و البته مایه بعضی اعضای باطنه متخثر و متعرق و جماع خون میشود چنانکه هرگاه از حالت کلاپس مدت چهل و هشت ساعت زنده مانده نجات یابد بعد از آن حالت بریاکشن که چند حالت کلاپس است عارض میشود و درین حالت آثار از دیا و حرارت زیاده و بوز و حتی تهزیبها شود و در اعضای باطنه و ریه موجود بود و این حالت تا هفت تا نهمی ماند و درین حالت زیاده میشود و بعد از زیادت و قلت حالت کلاپس یعنی هر قدر که اول حالت کلاپس زیاده ماند و شدید بود در حالت بریاکشن حتی شدید و خفیف میباشد و هم درین حالت علامات و ریم اعضای باطنه مثل ریم دماغ و ریم ریه و ریم معده و امعاء ظاهر میشوند و درین حالت به نسبت حالت کلاپس مریضان زیاده ببالک میشوند و هم درین حالت انچه ریم و ریم خاصه در معای اثنا عشری پدید میشود سبب آن بخونی ثابت نشده لیکن اکثر کارنگات صاحب در کتاب خود در تفسیر آن نوشته اند که چون در اشتراق و حالت بریاکشن آن که عبارت از اعاده قوت و زیادت حرارت است جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود بازی ماند و درین غده های میوکس میبیند معای اثنا عشری از بهر ریه که با جلد دارند میخوانند که کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت در معای اثنا عشری اجتماع خون میشود و از آن اول دران و ریم و بعد از آن زخم دران حادث شده ثقبه پدید میگردد و درین وقت انچه در معده از قسم غذا و غیره دارد کرده میشود چون در معای مذکور میرسد بر ریه ثقبه مذکوره در اعضا بطین که مابین احشاء و غشای آبدار است میرزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم و ریم پدید میشود و گاهی ازین زخم اثنا عشری شلخ شریان که در کبد و پیکرین میرود زخمی میگردد و از زخم آن خون سرخ جاری شده در سهال وقتی خارج میگردد و این زخم اکثر روز دهم از روز اول سوختن پدید میشود لیکن کدام علامت خاص

و این نقص اجتماع تاهرت دراز مثل دو سه سال و فضا فضا درین معنویتر اید میگردد و البته باید دانست که چون اشتراق زیاده باشد از آن ضرر و آفت عام برای جمله بدن و مزاج و صحت صدر افعال و هم در اعضای باطنه پدید میآید و مثل اینکه بر اعصاب و دماغ و نخاع آثار را نفاذ آنها ظاهر میشود چنانکه بعد از سخن اول مریض لرزه می آید چنانکه در جمیاتی می آید و این لرزه هم استدلال کرده میشود بر کثرت و قلت اشتراق مثلا اگر لرزه آید و زیاده بود و تادیر ماند استدلال بر قوت و شدت اشتراق توان کرد و اگر کم آید و بزودی رفع گردد دلیل قلت اشتراق باید دانست و هم همراه این لرزه حالت موسوم به لرزیت انگریزی به کالائیس پدید میشود و آن اینست که مریض می افتد و فوراً قوت آن زایل میشود و جلد بدنش سرد میگردد چنانکه از بخفتن آب سرد جلدش میشود و نفس ضعیف و منقرض گردد و قوت منکمل ساقط یا ضعیف میشود و این حالت بالزره اکثر تا چهل و هشت ساعت میماند و درین حالت اکثر اطفال ضعیفا ببالک میشوند و تا حالت بریاکشن که بعد از این حالت میشود و فضا حالت کلاپس است یعنی ریه و چون کسی را که در حالت کلاپس لرزه مرده باشد بعد مرگ نشتر کش کرده به بین اکثر اجزای خون در دماغ یا در ریه یا در میوکس میبیند معده و امعای آن یافته میشود و البته مایه بعضی اعضای باطنه متخثر و متعرق و جماع خون میشود چنانکه هرگاه از حالت کلاپس مدت چهل و هشت ساعت زنده مانده نجات یابد بعد از آن حالت بریاکشن که چند حالت کلاپس است عارض میشود و درین حالت آثار از دیا و حرارت زیاده و بوز و حتی تهزیبها شود و در اعضای باطنه و ریه موجود بود و این حالت تا هفت تا نهمی ماند و درین حالت زیاده میشود و بعد از زیادت و قلت حالت کلاپس یعنی هر قدر که اول حالت کلاپس زیاده ماند و شدید بود در حالت بریاکشن حتی شدید و خفیف میباشد و هم درین حالت علامات و ریم اعضای باطنه مثل ریم دماغ و ریم ریه و ریم معده و امعاء ظاهر میشوند و درین حالت به نسبت حالت کلاپس مریضان زیاده ببالک میشوند و هم درین حالت انچه ریم و ریم خاصه در معای اثنا عشری پدید میشود سبب آن بخونی ثابت نشده لیکن اکثر کارنگات صاحب در کتاب خود در تفسیر آن نوشته اند که چون در اشتراق و حالت بریاکشن آن که عبارت از اعاده قوت و زیادت حرارت است جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود بازی ماند و درین غده های میوکس میبیند معای اثنا عشری از بهر ریه که با جلد دارند میخوانند که کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت در معای اثنا عشری اجتماع خون میشود و از آن اول دران و ریم و بعد از آن زخم دران حادث شده ثقبه پدید میگردد و درین وقت انچه در معده از قسم غذا و غیره دارد کرده میشود چون در معای مذکور میرسد بر ریه ثقبه مذکوره در اعضا بطین که مابین احشاء و غشای آبدار است میرزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم و ریم پدید میشود و گاهی ازین زخم اثنا عشری شلخ شریان که در کبد و پیکرین میرود زخمی میگردد و از زخم آن خون سرخ جاری شده در سهال وقتی خارج میگردد و این زخم اکثر روز دهم از روز اول سوختن پدید میشود لیکن کدام علامت خاص

این خم نیست جز اینکه گاه گاه در محل معای انشاعشری محسوس میشود و گاهی فی ای کید و در آن گاهی خون هم
میباشد اما اکثر نیست که کدام علامت ظاهر نبود تا اینکه مریض میمیرد و وقت تشریح زخم در معای
انشاعشری آن دیده میشود اما هرگاه از زخم مذکور ورم و غشای آبدار پیدا شود یا خون سرخ در اسهال قی
خارج گردد درین وقت البته یقیناً حکم بوجود زخم معای مذکور کرده میشود و بدون آن ممکن نیست که حکم بقلمی بوجود
زخم این معاکرده شود و این بهان دو حالت بوده که اول در احتراق یافته میشود و یکی کلا پس که اول میشود
و دیگر ریا کشن که بعد آن پیدا گردد و بعد از این حالت ناله پیدا میشود و آن نیست که در زخم احتراق ریم
و گویا پیدا میشوند و اندال لم و تکون جلد جدید شروع میگردد و درین حالت ضعف و کمزوری بر مریض زیاده
غالب میشود و اکثر بعلبب زیاده پیدا شدن ریم گنگ فور روزانه ای کید و درین حالت چون مریض بملاک شود
زیاده از امراض ریه و غشای پلورائی میرد و از امراض دماغیه و امراض لطن کمتر بملاک شود چنانکه در حالت
و ثانیه زیاده از امراض اس و امراض لطن می میرد و هم باید دانست که حکم بانجام احتراق موافق این قاعده
باید نمود که هرگاه در احتراق زیاده نقصان در طول و عرض جلد آمده باشد از آروزی و خطرناک دانند زیرا که درین
زیاده ضرب بر ریشه های اعصاب که در جلد منتشر میباشد می رسد و از آن دماغ و نخاع زیاده متاثر میشوند
و در وادیت در زخم زیاده پیدا میشود بخلاف آنکه کدام عضو منقبض میگردد و گشت خفیه بالتمام سوخته خاکستر گردد که
در آن خوف بملاکت و زیادتى ازیت کم میباشد و اینچنانچه چون جلد را زیاده نقصان می رسد درین وقت
میکون بهر نهی اعضای باطنه بسبب همدی که از جلد می رسد از زیاده متاثر میگردند و از آن در آنها اجتماع
خون و ورم و زخم حادث میشود و آنهم نهک است بالجمله بر احتراق که در آن جلد زیاده سوخته و ناقص شده باشد
خطرناک و بد انجام است و آنچه در آن عضو منقبض سوخته باشد که در آن جلد قلیل سوخته باشد سلیم العاقبت است
و هم باید دانست که خوف بملاکت از سوختن در ایام طفلی و جوانی زیاده است چرا که در آن دوران خون تیز و جس
زیاده قوی میباشد بخلاف سن پیری که در آن این همدوم کم میباشد اما هرگاه مریض دفعه از آتش سوخته میبرد
پس باید دانست که سبب آن سیدن هوای صاف بار که مصفی خون است در خون و ریه میباشد زیرا که درین وقت
گرد آن آتش دخان میباشد که از داخل شدن هوای بارد تسخین خود مانع میشود پس از رسیدن این امر مریض بمرد
می میرد و اینکه از بسبب سوختن یا از نقصان اعضا بملاک میشود چنانکه بهال می دانند و گفتن حکم العلاج
اول صلاح عام بدن نمایند و چونکه درین مرض سه حالت پیدا میشوند چنانکه پیشتر نوشته شده پس در هر
حالت تدبیر مناسب آن حالت نمایند مثلاً هرگاه کسی بسوزد و با جامه پوشیده باشد اول باید سوخته آنرا از
پیشش دور کنند و مریض پیش وی خود بالای پلنگ خوابانند و موافق هر حالت تدبیر نمایند و چونکه درین وقت

یعنی در این مریض با ذیته لرزه مبتلا و در حالت کلاپس می باشد و درین حال با کسب هم می شود و پس باید که درین وقت چنان تدبیر سازند که حالت کلاپس پیدا نشود و اگر پیدا شده باشد بزودی برطرف شده حالت ریاکشن پیدا گردد و آن حاصل می شود بخوردن افیون و مرکبات آن شراب براندی که بهترین مرکبات آن لاکرا و پاپای سدی است پس آن شراب براندی و آب ساده نوشانند پس اگر مریض محتجب از شراب باشد از اخلاص براندی ایونی کارنباس یا لاکرا و پاپای سدی پوس و آب ساده بنوشانند لیکن بنوشانیدن افیون و لاکرا و پاپای رعایت عمر مریض ضرورست پس اگر طفل باشد مقدار قلیل و اگر نوجوان بود از مرتبه قلت زیاده دهند و اگر جوان کامل باشد مقدار از اندوزن کامل بنوشانند بعد نیم ساعت یا یک ساعت و بعد دیگر درین حال برای رفع شدن حالت کلاپس دو گردن اذیت غمزه که درین حال به دماغ و اعصاب و نخاع می باشد و پیدا کردن حالت ریاکشن اینست که مریض را درین حالت در آب گرم که حرارت آن قریب نود درجه باشد بگذارند و چون حالت ریاکشن شروع شود درین وقت چنان اهتمام نمایند که تا حرارت مزاجی در وقت اول ماند و از آن زیاده نشود و برای آن سهیل از ادویه که تمیزی مثل سلفیت آف میگنشی یا سلفیت آف سوڈا یا سلفیت پوڈر بمقدار یک ازان یک دو بار سهیل شود بنوشانند و اگر همراه آن بلعیدن ادویه مژه هم که از قیاس کارنباس یا لاکرا و پاپای سدی یا پاپای سیاس بنوشانند نفع باشد تا که گرده هم کار خود را بخوبی دهد و از ادویه گرمی خون کم شود و احتیاج از ادویه کهارنباس است که ازان فائده سهیل دارد هر دو حاصل می شود و اگر از علامات موجوده ورم دماغ یا ورم ریه یا ورم معده و امعانات نبش شود درین وقت علاج خاص آن بانچه در محل هر یک نوشته شده فراموش و اگر ریاکشن قلیل بود و همراه آن کلاپس هم باقی باشد در اینجا عوض سهیل بنوشانیدن ادویه منع شده حرارت و مقوی قوت مثل ایونی کارنباس و بارک بعد سهیل یا چهار ساعت بنوشانند و لاکرا و پاپای سدی هم هم قریب خفتن وقت شب بنوشانند و در حال اندمال زخم چون قوت ضعیف شود غذای مقوی مثل شیر و لحم بنوشانند و از ادویه شراب که مرغوب مریض بود موافق حال بنوشانند و هر که از شراب محتجب باشد بجای آن اور ایونی کارنباس بنوشانند و ایضا ادویه مقویه مثل منرال ایسکه که آنرا همراه ادویه تلخ مثل قصبه از ریمه یا حبشین یا بارک یا کینین بنوشانند و از ادویه مخصوصه در درجه اولی که ازان در جلد بروزش در و پیدا شده و تا حد زخم نرسیده باشد کلوئیدین را از قلم مؤمن بر محل سوخته طلا سازند که آن مثل جلد بران موضع شده مانع از وصول هوای بارد خارجی گشته منفیه می شود و ایضا مسهم پلنالی اسپیش یا مریط پاپای کارنباس که آنرا ایسکه آنتیمنت گویند بر پارچه آلوده بر محل سوخته نهند یا اوکسائیڈ آف زنگ خشک بر آن بپاشند یا آرد مسیده گندم یا نشانه مسوق بران بپاشند و در درجه ثانیه چون آبله پیدا شود درین وقت از نهادن نمک بخارج

این نقصان در زخم که از او پدید می آید و بسبب آن که میانی پیدا می شود و در زیر که هرگاه سلفیورک ایستد بر جلد پدید
از آن ماییت را جذب میکند و از آن جلد پدید می آید و خود نمی ماند بلکه رنگ آن مائل به سیاهی می شود و در زیر که
بعد جذب شدن ماییت آنچه زغال در شخم و فایر شده باشد اکنون رنگ آن ظاهر می شود چه هرگاه کار بن
با آتش بخون و پدید آید و چون که آتش آب اندر بدن مناسب می آید و از آن شخم پیدا می شود و رنگ کار بن
ظاهر می شود و لیکن چون سلفیورک ایستد و پدید آید و ماییت در جذب می کند آن نان
رنگ کار بن ظاهر می شود و در زغال جلد سیاه می شود و اما اگر سلفیورک ایستد چون بر جلد بدن می رسد
و از آن در فایر که اندرون جلد و لحم است داخل شده از آن باز بر صورت ایلیپوس که صورت اولی آن در
صورت پوده می آید و بسبب آن نقصان در پدید می آید و در زخم حادث گردد و درین عمل که می یابید آنچه
ایلیپوس که با ساقه فایر پدید آمده قدری مائل به صفت می باشد و از آن اینجا در رنگ قدری
زردی محسوس می شود و لیکن آنچه زخم از او پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
جلد و لحم را می کشد و از اجزای هوای ساخته فانی می شود و از عده آنچه کار بن که در جلد و لحم است آنرا با و چون
ملاتی می سازد و از آن کار بن که در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
حادث می شود و از آن پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
اساس آن عفو نامند و جلد بدن می سوزد و گاهی در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
وزخمی که از آن می آید گاهی که سوزش و زخم و گاهی که پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
سوزش و زخم و گاهی که سوزش و زخم و گاهی که پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
سوزش و زخم و گاهی که سوزش و زخم و گاهی که پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم پدید می آید و در زخم
که درین صورت برق بر بدن نرسیده بلکه از سوختن جامه سوخته شده لیکن گاهی جامه سوخته شده و در زخم
و بر بدن آن اثر احتراق یا زخم پیدا می شود و اما فی الواقع در هر دو صورت چونکه احتراق از حرارت پدید می آید
لذا هر دو اثر موثر و احد باشد و در علاج اگر مریض بعد از دادن صاعقه زنده مانده باشد او را پدید
اگر اثر احتراق تنها باشد و در علاج احتراق نرسیده باشد و اگر جراحت پیدا شده باشد
علاج جراحت نماید و اگر استخوان شکسته باشد آنچه در علاج استخوان شکسته خواهد شد با احتیاط
فصل ششم در بیان زخم و نقصان که از رسیدن برق یا هوای سرد پدید می آید

بدن پیرامی شود و آنرا بلعت لایق بخل و پیوستن چشم و سکون لام و کسر الف و سکون یای نشانه تختانی و کسر
شین و ج و ف و نهم یای نشانه تختانی و سکون و او مانند معنی حرکتی که بسبب آن آب برت میگرد و بلعت انگشت
فرانگ بایست بفتح ف و ر ی همله و سکون الف و سین همله و ت ای نشانه فوقانی هندی و فتح بای موحده و سکون ا
و کسر یای نشانه تختانی و سکون ت ای نشانه فوقانی هندی یعنی گزیدن برودت که آنرا سرازده گویند مینامند
اکنون بدانکه چون برودت عام خواه از برف یا از بهوای سرد و کله بدن میرسد از این سه امر پیدا میشود اول
قلت حسن بسبب اینکه چون اثر غر برودت بر دماغ و نخاع و اعصاب میرسد و آنها ضعیف میشوند افاده حسن دیگر
عضو نمیکند دوم آنکه دوران خون از رسیدن اثر غر بر دماغ و نخاع و عصب ضعیف میگردد و تشویش
خواب زیاده میشود زیرا که درین وقت غشای ابدار دماغ که در بطون دماغ است آب را در بطون دماغ زیاده
پیدا میکند و از تاثیر غر آن اول خواب زیاده می آید من بعد پیوستی بطور سکتی پیدا شده در آن حالت
مریض بکاک میگردد و چون سردی بعضی خاص مثل گوش و بینی یا یک دست و یک پا زیاده رسد در آن اول
حسن تشویش مذکور کم میشود دوم بعد از آن دوران خون در آن عضو بند میگردد سوم بعد مرتبه مذکور عضو مذکور
می میرد و این اصل گزیدن برودت است که عضو میرد و اگر برودت بعضی خاص باین مرتبه کثرت نرسد
پس از انهم اول قلت حسن درین عضو پیدا میشود دوم قلت دوران خون در آن ظاهر میشود و از آن یک
عضو قدری مائل سیاهی میگردد و در آن آثار انقباض و اجتماع در جلد ظاهر گردد و بعد رفع شدن تریوت
هرگاه دوران خون در آن زیاده گردد حالت ریاکشن یعنی اعاده قوت و حرارت پیدا میشود و درین وقت
بر این عضو سرخی و گرمی و سوزش و کیفیت حذر حادث میگردد و گاهی آبله هم بر آن می افتد و بعد شکستن
آبله زخم اینجا پیدا میشود و این حالت را بلعت انگری می چلیکن یکسری فاری و لام و کسر بای موحده
و هم کسر لام و سکون نون می نامند و این حالت با طفل و مشایخ و کسانی که ضعیف بودند عارض میشود
و هم این حالت در بعضی اعضا که در آن دوران خون در اصل کم میباشد مثل ترمه گوش و اطراف اصابع
و غیره زیاده عارض میشود و علاج چون برودت عام بر تمام بدن رسیده باشد درین حال مریض را
در مکانی یا جایی که محفوظ از هوا باشد و در آنجا آتش نهاده و بپزند و قید نمودن آتش نباید بر آن است که در پرت حالت
از قرب نار مضرت عظیم پیدا میشود و بعد از شستن در آن مکان اولی شستو کسر الف و سکون سین همله و
ضم نون و سکون و و که اثر ابر بر تلج گویند همیشه آهسته بر برش باشد که از آن حرارت برنی زیاده میشود
و اگر تلج موجود نباشد آب سرد و جله بدن عمود تا بالند زیرا که آب سرد و تلج هر دو به نسبت برودت بدن است
اندر آن مالیدن آنها هم حرارت برنی آهسته آهسته پیدا میشود و گاهی حاجت بصورتی استعمال این تلج

نار و آتش

جلید دوم در امراض عامه باب چهارم در امراض تفرق اتصال

جامع شفا نمبر واحداً و اس کا نمبر

[illegible]

۱۰۰

قول دوم در عبارت دوم مضرب دوا و دوا مضربیات

در امراض عصبیه

فصل اول در جهات عصب که آنرا بافتن میگویند آنرا از نخاعی که از گردن یکساعت و سکون نون و ضمیم سکون و او که سر را میپوشد و سکون یا میثاقه تحتانی و فتح الف مودده و سکون فافق نون و سکون رای ممل و فافق همان و تفرق اتصال عصب میگویند و هر عضوی که از صدمه خارجي اتصالش جدا شود آنرا از نخاع میگویند و این بر سه قسم است اول آن که نخاع را میپوشد و ضمیم سکون که در عصب پیدا شود و دوم و نشین که در دال و او و سکون ای میثاقه تحتانی و فتح نشین و سکون نون یعنی قطع شده و عرض و حصر شدن عصب تا قسم اول پس از رسیدن اثر نخاع و صدمه خارجي پیدا میشود و آن اکثر در عصب سر که فک میگویند که سکون ممل و سکون رای ممل و سکون کاف و سکون هم که فافق و سکون کاف و سکون ممل و سکون هم در عصب شکله است که سکون ممل و سکون کاف و سکون هم و سکون لام و سکون او و سکون الف و سکون ممل و فتح رای مودده فادی و سکون یا میثاقه تحتانی و فتح رای ممل و سکون لام که این سه عصب در بغل اند و هم در عصب اکثر تر و فتح الف و سکون لام و فتح نون و سکون رای ممل که قریب مفصل فوق در جانب راستی است و زیاده از جلد قریب است و در سیما که نزدیک بالای عظم فنی و در ک و قریب عظم میگاه است و هم در شکلی زنی که تارهای میثاقه فوقانی و سکون بای مودده و فتح یا میثاقه تحتانی و سکون لام که در این مفصل که است و اینهم فی الواقع شاخ سیاه که ترف است حادث میشود و علامات از رسیدن صدمه خارجي پیدا میشود و اولی در بر محل وصول صدمه پیدا میشود و من بعد از آنجا سوزش و کیفیت خدرو در درون شاخها عصب با وقت ظاهر شده تا اطراف عضو که شاخهای آن در آن رسیده حادث شود و مثلاً هرگاه صدمه بر اکثر ترف رسد این در دوسوزش و خدرو تا آخر انزال است ظاهر میشوند و حاصل این در دوا و نیت گاهی بزودی رفع میگردد و گاهی تا ده و از ده و قیقه مانده بر طرف میشود و گاهی از آنهم زیاده تا چند ساعت یا تا چند روز باقی میماند با اعتبار قوت و ضعف سبب خود زیرا که چون صدمه قوی عصب میرسد از آن در غلظت آن قدری غلظت و ورم حادث میشود که از آن ریشه های اعصاب که در غلظت مذکور متورم اند و فی الواقع اصل اعصاب همان هستند منفر میشوند و از ادیت آنها از آنها عضو که در آن شاخهای این عصب میروند قدری ضعیف و مستر میگردند و از آن بخوبی کارش صاف گردد و علاج اینچنینیست و نشستن عصب در بغل یا از نشستن بخوبی که از نخاع آن بر عصب رسیده باشد منفر شده باشد یا بسبب رسیدن که این صدمه پیدا شده باشد و در آن به بینند که اگر قلیل بود خود رفع خواهد شد و اگر از صدمه قوی حادث شده باشد و اویت آن زیاده گشت کند و درین وقت آنچه از نخاع بود بر آن اول الش و لک زیاده سازد تا رفع شود و اگر ازین نفع ظاهر نگردد و تیریدگی بخیر برقی تقویت عصب نماید و آنچه بسبب رسیدن صدمه قوی باشد که از آن در غلظت عصب ورم حادث شده باشد و در آن تیریدگی ورم نماید و این بخیر که اول از آب بلوچ

[illegible]

و احساس حرارت و بیروت بسبب آن کرده میشود و آنها بر حال خود مانده قدری ضعیف میشوند لذا فرق در احساس حرارت و بیروت کم و در احساس دیگر کیفیات یاده نقصان ظاهر میشود و المصا آنچه علامات در قسم دوم جراحت عصب نبشته شده اند اینها بهم موجود میباشد و هم عضو که در آن عصب قطع شده غذایش بخوبی فهم گردد و از آن او جدا درین عضو پیدا میشود و رنگاب جلد این عضو مایل سیاهی گردد و با خشونت باشد و گاهی بشور و گاهی آبله اینجاست که زوری پیدا میشود و گاهی در شکل عضو مذکور هم فساد پیدا میشود که بسبب آن در آن کجی ظاهر گردد و چه هرگاه عصب کجی بابت قطع میشود عصب جانب دیگر سالم و قوی مانده کار خود را زیاد میگرد و مسوی خود میکند از آن استوای آن زائل گشته و عود جلد و سوزش در آن پیدا میشود انجام این مرض اینست که گاهی طبیعت باذن خالقها عصب مقطوع با هم میسازد و درین وقت آنچه نقصان و علامات آن پیدا شده بودند زائل میشوند و کیفیت با همی هر دو عصب عصب اینست که گاهی از هر سر آن آبکیه اندرون ریشه های عصب بود که آن اصل عصب است از آن خارج میگردد و درم بر سر آن پیدا شده بسبب آن زیاد مقدار بر خود هر دو با هم متصل میشوند پس این آب خارج که اصل عصب است با هم شده متصل میگردد و عصب سندان و صحیح میشود و این انجام اسلم انجام این مرض است و آن اکثر وقتی پیدا میشود که زخم کمال صفائی بطوری پیدا شود که هر دو جانب زخم را است و مستقیم باشند مثل قسم اول جراحت و گاهی اتصال عصب مقطوع باین صورت میشود که گرد آن و درم پیدا شود و از آن فایزن خارج شده در میان هر دو قطعه آن رخیته مجتمع گردد و از آن ریشه ها پیدا شده در میان هر دو راس عصب بطور حشو میشود و بسبب آن عصب با هم میگردد و بعضی بعضی ریشه های عصب بکلی ریشه دیگری هم متصل میشوند و از آن قوت هم قدری می آید لیکن درین وقت در قوت حس این عضو قدری ضعف باقی می ماند زیرا که بعضی اعصاب با بعضی متصل شده اند اتصال تمام مثل اول نشده و گاهی است بر هر دو راس عصب مقطوع سلحه پیدا میشود و بسبب آن هر دو راس عصب با هم میشوند و این اکثر وقتی میشود که زخم از گلوله تفنگ آمده باشد تا از پیدا شدن این سلحه از پیت پیدا میگردد که همیشه در عصب است که بسبب تاثیر غمز آن در رمی ماند و مثل حرکت برق درین عضو بار بار حرکت محسوس میشود که از آن گاهی شبها خوابی آید الحاح اول عضو مذکور را از کار آن باز داشته بآرام تمام دارند من بعد بر اذیت که در آن پیدا شود آزاد فک کنند مثلاً اگر گرمی و سوزش در آن پیدا شود قطعه برف بر آن بندند و اگر سردی در آن حادث شود او پی حاره محمره جلد مثل خردل و ایمنیا بر آن طلا سازند و اگر در دپا شود او پی که حس عضو را کم میکند مثل افیون و بلادونا و اکیونانت بر آن استعمال سازند و اگر در زیاد بود و ازین تدبیر رفع و ساکن گردد و مار فاسه مخلول بآب بنرینند و در جلد رسانند و اگر از سلحه در و اذیت زیاد پیدا شود آنرا موافق عمل جراحی بر آرند

کتاب دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحات آنها

لیکن هرگاه در وقتش احتیاط ضرورت نماید و آن عصب قطع نشود و قتل گردد فصل دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحات آنها

آنچه از آنکه چون نقصان در عضله می آید آنرا بعلت اگر بزرگی استرین بکسر اند و سکون سین حمله و کسرتای شانه فوقانی هندی و رای ممله و سکون یای شانه تحتانی و فون و گاهی بجای تایی شانه فوقانی هندی بای موهده فارسی را هم می آرند و هندی چاک آنها میگویند و به آن رسیدن اذیت بعینه میباشد چنانکه اکثر از زیاده زور کردن و برداشتن اشیای ثقیله حادث میشود و از آن بر عضلات اذیت میرسد و آن اکثر در عضلات عضله و عضلات و رگ و عضلات کم پیدا میشود اگر چه در جمیع عضلات ممکن الوقوع است العلامات در هر عضله که این اذیت و نقصان پیدا میگردد و در محسوس میشود و عضله مذکور سخت میگردد و اعنی مطاردع حرکت نمی ماند و بسبب آن و عضوی که این عضله در آن بود حرکت دشوار میگردد و چون بر آن عزم کنند در کم محسوس میشود اما عند التحریک در زیاده میگردد زیرا که نقصان درین وقت در طول عضله پیدا میشود پس از عزم کردن عضله منقبض میگردد و لیکن در طول آن زیادتی و کمی از آن حادث نمیشود ازین جهت در عند العزم کم محسوس گردد بخلاف تحریک عضله که از آن چون در طول زیادتی و کمی میشود و اما جمیع عند التحریک زیاده میگردد و ایچام این مرض است که اگر در بعضی صحت این مرض بزودی خود بر طرف میگردد و اگر استقامت دارد و با طیلم و در بدن داشته باشد این در در تمام یاتی میماند و عضله مذکور خشک و لاغر میشود و یکبار از حرکت میگردد و همچنین اگر استقامت دارد و با طیلم و در بدن بود گاه گاه درین عضله هم ورم حار متنازعی پیدا میشود و علاج چون این حالت پیدا شود اول بجلل مایه غمز و داک نماید و اگر کاف نشود آنچه بهتر است از او پیش از این و خردل بر آن نهند یا سکنات و ص و محرز مثل بلا و نا یا اکونا ش یا لینی سنت که فی الحال نیست افیون بر آن مالند و اگر ازین هم نفی ظاهر نشود و چنانچه بر آن نهند و اگر از انهم صحت نشود از آب گرم کمید سازند و عضله را با آرام تمام دارد و چون استقامت در بدن مرلین باشد و بسبب آن و عضله مذکور آثار لاغری و خشکی پیدا شود بر آن آب سرد از دو و طول سازند و بعد آن غمز و داک نماید و کسی را بگویند که عضله مایه را در دست گرفته تحریک نماید و همراه این تدبیر آنچه در علاج روایتم نوشته شده آنرا هم بعمل آرند و درین حال تقویت عضله مذکور بزرگتر شود بسیار مفید است و اگر با استقامت و خنایری و ورم حار خنایری درین عضله پیدا شود درین وقت آنچه در علاج ورم خنایری نوشته شده آنرا با استعمال آن فصل سوم در جراحات اوتار و عضلات آنها

جراحات اوتار و عضلات پس مراد از آن اینست که بدون پیداشدن زخم در جلد و لحم و غشا فقط در و تر یا عضله شق و تفرق اتصال حادث شود و بسبب آنهم اکثر زیاده زور کردن و تحریک قوی عضلات بسیار

[illegible][illegible]

از عروق صغیر که بر دوزان در عضو بودند میزدند و از آن کسب فایده می کردند و می دانستند که این عروق و تفرق و اتصال
و مشابیه بجهت هر دو در این اعضا متصل و با هم میسازد و بعد چند روز در آن قدری صلابت می آید و بعد از آن
که در آن سفیدی غالب می باشد دیگر فرق از تفرق می ماند و علاج آن عام نیست که عضله مقطوع را
مستخرجی سازند تا هر دو را در آن مقطوع آن بسبب رخاوت متصل و منضم شوند و با بران عضو موقوف را بخوبی و بر
دارند که هر دو را در عضله مقطوعه متصل شده بسبب آن بزودی التیام پذیرند و بعد التیام در آن قوت بخوبی
چه اگر موافق این وضع عضو موقوف نه داشته شود پس اگر التیام هم در عضله آید دیگر قوت نمی آید و علاج خاص این
عضله اینست که اگر عضله یا تفرق اتصال می دهد باشد درین وقت قریب سر زنده که متصل می شود که است یک پا را بطور
حلقه در عرض بر بندند و ازین حلقه یک رسن بر آورده تا پشت در طول برسانند و بالای عقرب هم پارچه حلقه را بسته
سیر رسن را بر آورده و حلقه بالای عقرب انداخته بر بندند تا بسبب آن ساق از فخذ قریب گردد و از آن عضله را
که قطع شده و مستخرجی گشته را سه پای مقطوع آن با هم شوند و دو هفته بر این نحو و وضع بسته داشته رسن را بر آورده
کشاید لیکن عقرب را از زمین بلند دارند و چون عضله فخذ جروح گردد پا را بلند دارند و چون عضله نصف یک کف
قطع شود پا را در گلو انداخته مثل حلقه ساخته در آن دست را متصل به سینه دارند و اگر عضله قریب زنده و مستقیم
شود و در جانب و جوشی دست باشد دست را بجانب جوشی مائل داشته بر بندند و اگر عضله در جوشی و در جانب
دست باشد دست را مائل بجانب النسی کرده بر بندند تا استر خاد عضله دیگره حاصل شود و اگر عضله ای بطرف
شوند در بعضی بطوری و بر وضعی دارند که سر آن بلند و مائل بسوی قدام باشد و پا را با کشید بسوی بطن اند
تا از سه پای عضله مقطوعه بطرف متصل و منضم شوند و اگر استعداد در و ما نیز مرخص داشته باشد علاج رو ما نیز هم
بجای این تدبیر نموده باشند و الا در عضلات او تا در مقطوعه در و سختی مدت باقی خواهد ماند و دست را در
قول سوم در امراض عظام و مفصل در آنهم فصل اول در گاو که در غنایم هم از فاساد و نقصان مثل دیگر اعضا
میشوند مثل اینکه از رسیدن صدمه در آن و در عتای آن نقصان پیدا میشود و گاهی استخوان هم در یک دو و گاهی
غشای آن متورم میگردد و از آن در آنهم درم و دریم پیدا میشود و گاهی شکستگی گردد و چنانکه در تفرق اتصال
می آید و آنرا جراحت گویند همچنین تفرق اتصال استخوان کسری نامند فصل اول در گاو که در غنایم هم از فاساد و نقصان
یعنی رسیدن صدمه با استخوان بدانکه چون صدمه خارجی مثل ضرب یا سقوط با استخوان میرسد از آن گاهی شکستگی
که بر عظم است کوفته و منقرض گردد و ازین اذیت در آن چهار غنایم شده مقدارش غلظت میگرد و گاهی در آن ازین اذیت
ورم حار پیدا میشود و گاهی از صدمه مذکور بعضی از اجزای استخوان ناقص می شوند چنانکه از رسیدن گلو تفکک
بعضی از استخوان همراه آن از جای خود خارج و ناقص میشود و باید دانست که اگر چه استخوان هر جا بالحم ملحق است

قول سوم در امراض عظام و مفصل
صلوات الله علیهم
استخوان را در غنایم هم از فاساد و نقصان

در این شفا نامه در اوقات کار شده
 و ازین جهت از اوقات کم اکثر احوال پیشو در میان چنانچه باینکه در این زمان زیاد است مثل غلبه خون یا غلبه صفه قوی یا غلبه صفه
 اثر آن تا استخوان نمی رسد و اما باینکه کم بلای استخوان قلیل است مثل غلبه ساق یا در وقت پیر و پخت و پخت
 از رسیدن صفه در استخوان زیاد نقصان می آید و درین وقت درم و غشای استخوان که آنرا بافت انگریزی
 پیری است پیش گویند پیدا میشود و این درم تا جرم استخوان تمام میشود و از آن در جرم استخوان اول درم و بعد
 آن یکم حادث گردد که آنرا بافت انگریزی نیک که در وقت پیری و درم و درم یعنی پیری است پیش گویند و نیک که در وقت
 بعد از آن چوشتن استخوان در حالت استخوان پیری زیاد دیده میشود و چون در سن پیری صفه در استخوان رسیده
 خصوصاً در استخوان فک که در وقت او که داخل مایه درین وقت سر استخوان مذکور از نابالی غذا مغز شده و در وقت
 آن پای باون صفه می رسد و در وقت شکستن استخوان یا صفه میشود و علاج اگر کان چوشتن یعنی صفه
 کم بود در آن حاجت به علاج نیست و اگر قوی بود که از آن درم غشای استخوان پیدا شده باشد یا در وقت پخت و پخت
 بود درین وقت زود به محل باون چنانچه با آن آب گرم کمید سازند باقی آنچه در علاج پیری است پیش گویند و نیک که در وقت
 آینده انتشار آن تقریباً نوشته خواهد شد آنرا با استعمال از درم فصل دوم درم و درم شدن استخوان در آن بر دو قسم
 یکی آنکه استخوان کج گردد اما در آن انکسار پیدا نشود و دوم آنکه شکسته شود و درم و درم خواه انکسار و در جانب داخلی کج
 آمده باشد یا در جانب خارجی آن یا در هر دو جانب باشد اما قسم اول که تنها کجی استخوان است پس آن اکثر در
 اطفال میشود لیکن آنرا مرض ندانند زیرا که این کجی از لینیت عظام ایشان اکثر میشود و گاهی در جوانی هم
 هرگاه بسبب کجی استخوان نرم گردد کجی در آن پیدا میشود و این را البته مرض میگویند زیرا که از اسباب مرضیه پایشند
 و این کجی استخوان قسم اول اکثر در استخوان های طویل مثل استخوان دست که در میان زند و فصل مفتوح است
 و در عظم خرد و هم در استخوان عریف که بالای دماغ بر خفست و در عظم ترقوه زیاد دیده میشود و اگر چه ممکن است
 که در دیگر عظام هم نادر شود و قسم ثانی که با انکسار عظم کجی در استخوان پیدا میشود خواه انکسار در یک جانب و آن
 که بسوی آن خم شده باشد یا در جانب ظاهر و خارج آن بود و این قسم هم گاهی در استخوان های طویل مذکوره
 و گاهی در استخوان عریف مذکور میشود و علاج اینست که چوبی طویل زیر استخوان کج شده در جای
 که بسوی آن خم کرده نهاده و بر جانب دیگر استخوان که صاف است و ساده نازک نهاده بر آن بندش سازند و
 همیشه همیشه این بندش را تنگ کرده باشند تا بسبب انحراف استخوان خم شده درست گردد و فصل سوم در
 انکسار عظم عام ازین که در وقت پخت و پخت کثیره گردد و آن را دو سبب میباشد که اسباب فاعله
 اند باقی اسباب معینه دیگر اند اول سبب فاعله آن رسیدن صفه درم و درم یا سقوط یا انقباض شدن زنجیری ثقیل
 است که از این بالذات صفه و اویت با استخوان رسیده استخوان بر محل باون شکسته گردد و گاهی صفه بجای

در این شفا نامه در اوقات کار شده
 و ازین جهت از اوقات کم اکثر احوال پیشو در میان چنانچه باینکه در این زمان زیاد است مثل غلبه خون یا غلبه صفه قوی یا غلبه صفه

مهر سرد و انکسار در جایی دیگر استخوان واقع میشود و آنرا بفت فرانس گویند که معنی رسیدن صدمه و جرت
آنرا استخوان و آن اکثر در استخوان راس دیده میشود و گاهی انسان از بالا بر روی اقدام می افتد و استخوان
ساق یا فخذ شکسته میشود و استخوانهای قدیم که بران افتاده سالم می مانند و پیش این است که هرگاه متوجه
در جایی رسیدن خود باقی ماندیم جاکسار در استخوان می آید و هرگاه صدمه قوی باشد و ازین جا متوجه
گشته بجای دیگر رسیده پس هر جا که اثر از نیت آن منتهی و ختم گردد و از ان جا با حرکت نکند آنجا انکسار و عظم
میشود و اما سبب فاضلی دیگر که سبب اصلی انکسار است پس آن اینست که گاهی بسبب کشیدن عضلات
استخوان منکسر میشود و آن اکثر در استخوان موسوم به پیکه که عظم مدوره به فصل که است و هم در استخوان
تر قوه و استخوان کتف دیده میشود هرگاه بکدام مرض این استخوان با ضعیف میشوند اما اسباب معینه
و مؤید انکسار پس یکی از ان از طرف خود عظم بود چنانکه عظم طویل بسبب طول خود نمیتواند برای شکستن با سهل
طرق میباشد و همچنین هر استخوان که بر آن عظم قلیل بود مثل استخوان تر قوه و استخوان ساق و عظم مرفق که اینها
از هدم سائر از مودی زیاده و جاذبه اثر شده منکسر میشوند و کاک استخوان در بعضی مواضع خود به سهولت منکسر
میشود چنانکه استخوان طویل و مست که متصل بفصل نداشت و آنرا بفت انگریزی گویند و نیز قریب بفصل نداشت
زیاده می شکند زیرا که وقت افتادن بر زمین انسان اکثر دستهای خود را بر زمین می اندازد و از ان صدمه متوجه
تمام دستهای آن میرسد لیکن چنانکه این استخوان از چهار زیاده ضعیف است لذا اکثر انکسار اینجا می آید دوم
از اسباب مؤید عجز انسان است چنانکه در سن چیری زیاده کسر در استخوان میشود چه درین وقت استخوان از
غلبه بطن و از غلبه زیاد نازک و ضعیف میباشد بخلاف سن طفولیت که در ان لعنت در استخوان زیاده پیش
و هرگاه در سن طفلی استخوان منکسر میشود پس انکسار در سراسر استخوان پیدا میشود زیرا که در سن طفلی که
زیاده در سراسر استخوان میباشد ازین جهت انکسار اینجا پیدا میشود سوم از اسباب مؤید نوع است چنانکه
استخوان در رجال نسبت بشوان زیاده می شکند زیرا که مردان به نسبت زنان زیاده کار و مشقت مینمایند
و اکثر انکسار در مردان در عظام طویل ایشان و در عظم راس و هم در عظم عانه از سقوط می آید و در نسوان اکثر
استخوان تر قوه و هم استخوان موسوم به ریونین و عظم ساق و عظم و رک شکسته میشوند و سبب در ان سقوط
ایشان بر زمین میباشد چهارم زیاده ملاک شدن استخوان یا زیاده خشک شدن یا زیاده و قوی شدن
آن از منفر شدن آن زیر سلع میباشد و درین حالات شکستگی گاهی خود استخوان از حرکت عضلات می شکند و این انکسار
را و لغت انگریزی اسپان یعنی از خود شکسته شدن استخوان مینامند و گاهی درین حالات شکستگی چون انسان
بر پاهای خود ایستاده و یا بر روی دیگر مستقر شود و ازین جهت بدلی استخوانش می شکند و از ان شکستگی

و هم در وی حساب در فیان ثابت شده که اکثر انکسار عظم در جانب بطن بدن پیدا میشود چه اکثر از این طرف کار زیاده گرفته میشود و هم در بلاد بارده در فصل باره انکسار عظم زیاده میشود زیرا که درین وقت استخوان زیاده نازک میباشد و انسان بر زمین زیاده می افتد تا آسمای انکسار و فست اگر نریزی پس بد آنکه هرگاه استخوان در یک جانب باشد و همراه آن زخم در لحم و جلد باشد آنرا سمیل از کچر یعنی خالص انکسار می نامند و اگر در مواضع متعدده بشکند و شکسته کبیره ازان حاصل شود آنرا کامین گویند یعنی قطعات متعدده و اگر همراه انکسار عظم زخم در لحم و جلد هم آید این زخم تا استخوان شکسته رسیده باشد آنرا کمپوند یعنی انکسار مرکبی نامند چنانکه از زخم گلوله تفنگ حاصل میشود و گاهی اول سمیل یعنی انکسار محض بود پس بعد زخم در لحم پیدا میشود و این وقتی است که سر استخوان شکسته تیز و باریک بود و اینجا لحم بالای استخوان کم باشد و بان سبب سر زخم در لحم در آید و زخم پیدا کند و گاهی اگر شکست عظام استخوان شکسته از جای خود حرکت کرده در جای دیگر می رود و اتحاد زخم غلیظه زخم پیدا میکند و ازین بیان ثابت شد که کمپوند بدو سبب پیدا می شود یکی از زخم که همراه انکسار حادث شود و دوم آنکه بعد انکسار از سر استخوان در لحم زخم حاصل شده باشد و باید دانست که این قسم انکسار که همراه زخم باشد بدو انجام است و ایضا باید دانست که انکسار بر سه قسم میشود یکی آنکه استخوان در عرض خود منکسر شود و دوم آنکه در توریب استخوان زخم مورب یعنی در عرض طول آید سوم آنکه استخوان در طول خود متفرق شود و این نادر است گاهی از رسیدن گلوله تفنگ در جنگ استخوان در طول خود پاشیده میشود العلامات بعد انکسار عظم در دوازده مقدار در عضو که انکسار در آن حادث شده پیدا گردد بسبب نقصان و آنیکه ازان در لحم می آید و هم درین حال کدام عرق از سر استخوان منکسر می شود خون را در لحم میریزاند و از انهم از دوازده مقدار پیدا می شود و از این دو علامت حکم جزئی بر انکسار میتوان کرد چه ممکن است که در کتان جوشن هم این هر دو یافته شوند لیکن علامات خاصه انکسار پس در سه علامت مخصوص اند اول آنکه چون انکسار در عظم آید در شکل عضو نقصان پیدا میشود و مثل اینکه طول آن کم گردد و او عوج و جوج در آن پیدا میشود لیکن در هر انکسار هم لازم نیست که فساد شکل پیدا شود زیرا که سبب فساد شکل حرکت کردن استخوان است که از جای خود است و آنچه بسبب شدت و ثوق خود با عضلات و ارباط ممکن نیست که از جای خود حرکت کند مثل عظام پهلو یا استخوان زیر اسفل پس در شکستن اینها فساد شکل هم یافته نمیشود لیکن هرگاه این علامت یافته شود و ثوق بر دوقوع انکسار عظم کرده میشود دوم آنکه جای که استخوان شکسته شده آنجا حرکت غیر طبیعی در طول این استخوان وقت تحریک می شود میشود زیرا که هر دو راس عظم منکسر چون با خود با ملاتی شده متحرک میشوند از حرکت اصطکاک آنها ادراک کرده میشود و گاهی در انکسار این حرکت غیر طبیعی هم محسوس نمیشود و آن وقتی است که بر محل انکسار استخوان ریزه ریزه شده باشد و این ریزه ها با هم شده چنان در هم پیچند که از حرکت مانع شوند چنانکه در دیوار خفته از پیر کردن ریزه های خشت در جهت

نشان عظامات خاصه انکسار عظم

میان خشته‌ها چنان استحکام پیدا می‌گردد که بسبب آن خشت با حرکت نمی‌کنند لیکن اگر این علامت یافته شود و هنوز میان
بر وجود انکسار عظم حاصل می‌شود سوم آنکه چون هر دو راس استخوان منکسر را با هم ساخته حرکت و هنداوار اصطکاک
آنها می‌آید چنانکه از اصطکاک شی صلب آواز پیدا می‌شود و این وقتی هست که هر دو راس آن برابر باشند اما اگر
بعد انکسار یک قطعه منکسر استخوان از جای خود بسبب کشیدن عضلات یا باط خود حرکت کرده جای دیگر رود و
بسبب آن تلاقی راسین ممکن نباشد و از اصطکاک هم پیدا نخواهد شد لیکن اگر از اصطکاک مسموع شود
تقویت بر وجود انکسار می‌کند بالجمله چونکه درین هر سه علامت خاصه هم نوشته شده که گاهی اینها هم با وجود انکسار
عظم موجود نمی‌باشند لهذا هرگاه استخوان شکسته پیش طبیب حاضر شود و حال خود را بنماید درین وقت طبیب باید
باید که هرگاه دو علامت ازین علامات معام وجود یا بد حکم قطعی وجود انکسار نماید و بر یک علامت اعتماد نکند
کنند مثلاً هرگاه فساد شکل عصب را یا بد پس دام که با آن آواز اصطکاک یا حرکت غیر طبیعی را نه بیند حکم قطعی بر انکسار
کنند و بعد از جمیع علامتین بالیقین بداند که استخوان منکسر شده و آن حکم نماید و هرگاه استخوان منکسر شکسته باشد
و از نه جدا شدن آن از محل خود اشتباه و انکسار واقع شود و استپشس کوپ را بر محل انکسار نهاده نشود و اگر از
اصطکاک سرهای استخوان منکسر استخوان پیدا یقین به شکستن آن نماید و این آواز مثل آواز شک کردن یا
خراشیدن شی صلب می‌باشد و این آواز را بطن انگیزی که بی‌تشنه می‌گویند و باید دانست که انجام انکسار
استخوان یکی آنست که چون استخوان شکسته شود از کلس که مبنی سختی است در آن التیام می‌شود و آن بی‌حقیقت
فایبرن است که بعد شکستن استخوان پیدا می‌شود و کیفیت قول آن این است که چون غشای آن که بالای
استخوان و اندرون آن که بالای نخ است متورم می‌شود و بهم لحکم گردد استخوان شکسته است متورم می‌گردد پس این
اورام که مواد میریزد از آن فایبرن اول بر دو راس باقی قطعات منکسر استخوان جمع می‌شود و من بعد
در محل خالی که مابین راسهای منکسره میریزد و بسبب آن استخوان منکسر می‌گردد و بعد التیام استخوان این
فایبرن سخت شده باقی می‌ماند و بسبب همین سختی که در آن پیدا می‌شود و موسوم به کلس شده پس بعد از نه روز
این جسم سخت شده جذب می‌شود و استخوان بر حالت طبیعی خود می‌آید لیکن این انجام کسر وقتی می‌شود که هر دو راس
منکسر استخوان مقابل یکدیگر باشند اما هرگاه یک راس آن بسبب کشیدن عضلات یا و تر از جای خود حرکت
قدری پیش رود و بسبب آن تقابل آنها باقی نماند بلکه یک قطعه آن در جانب طولی خود یا قطعه ثانیه استخوان
در جانب طولی آن تماس و ملاقی شود درین وقت فایبرن بر هر دو راس منکسر استخوان ریخته بر هر دو قطعه آن می‌چسبند
و همچنین در محل خالی از اتصال نخسته هر دو راس با هم کرده یک است و متصل می‌سازند و خود هم استخوان می‌گردد
پس همیشه این جاعنی و از دیاد مقدار باقی می‌ماند و جذب نمی‌شود و گاهی این فایبرن سخت و استخوان نمی‌شود

بکبریه صورت غشای شیمی از راه میکرو و واین را بدینجا می آید این مرض باید و نیست و آن اکثر وقت انگسار استخوان
که بالای مفصل است که است و همچنین در انگسار عظم فوق و گاهی در انگسار عظم طولی سابق هرگاه از راه ابرام ندارد و همیشه
در آنکه درین موضع شریک عضلات زیاد است و بسبب آن آرام حاصل نمیشود و همچنین در سینه پیرایه هم ازین قبیل
غشای ابرام پیدا میشود و در آن شیمی نمی آید زیرا که در سینه خون ضعیف میباشد که از آن فایز قوی پیدا نمیشود و باید
که این انجام انگسار عظم بسبب پیدایش تشنج باشد مثلاً مثلاً مثلاً است از انجام جدید است که هرگاه بدین پیدایش
دریم خود را در دو خشک شود و این انجام خاصه در تشنج فرجه که انگسار فمض و قسم اول انگسار است یافته میشود و اگر
انگسار عظم باز هم و جراحت تمام حادث میشود درین وقت از انجام بکبریه التیام نمیشود زیرا که آنچه فایز در آن میریزد
و تولد یم صرف میشود پس در اینجا در یم و در استخوان انگور پیدا شده التیام در عظم منکسر میشود و از کس التیام
در آن نمی آید و این التیام که با تولد یم پیدا شدن انگور در استخوان میشود در مدت دراز انجام پذیرد و صحت حاصل
نمیشود و درین مدت گاه امراضی مثل سیسین یا میا هم یافته شود و این التیام استخوان منکسر که تولد یم و انگور میشود
از انجام راحت یم که پیدایش آن انگور در یم میشود و علاج هرگاه انگسار استخوان سیل باشد یعنی تنها استخوان گسته باشد و در
اصحاح بسوی صلاح عام بپایست بکبریه قوی که انگسار استخوان است اگر باقی چهار پنج روز در موضع ابرام با ک
پلنگ اند تا که درین مدت آنچه ازیت عضلات بدن وقت شکستن استخوان رسیده رفع گردد و بعد آن امر فرایند کرد
پلنگ بخواسته حرکت کند و اگر استخوان پاشسته باشد درین وقت البته تا مدت اندک از آن مثل ده دوازده روز
در موضع پلنگ اند تا ازیت عضلات هم رفته شود و قدری التیام و انضمام هم در استخوان منکسر آید بعد آن بنابر
باز درست کرده عصاها در محل داده امر فرمایند که بر عصا زور و ثقل بدن داده یا بر قوسی از مرکب سوار کرده حرکت کنند
زیرا که ترک حرکت و ابرام بالای پلنگ ماندن مضعف قوی است لهذا از ابلا ضرورت شدیده اختیار کردن نشاید و
بعد رفع ضرورت فوراً رجوع به تحریک عضلات بدن کنند و درین مدت که مریض را بر پلنگ میسازند امر فرمایند
که غذا از مقدار مقدار زمان صحت و حرکت قدری کم خورد تا با بحالت سکون هم مضغ شود و هم درین اثنا مسهل خفیف مثل
روغن بیدار نیمه مقدار قلیل بنوشانند تا از کثرت اسهال مودی بضعف نشود و اگر خمی پیدا شده باشد سلفیت قلیا گشتا
نوشانند و هم وقت داشتن علل پلنگ ضرورت است که پلنگ مستحکم باشد تا شکسته نشود و هم بستر علل صاف و
هموار خالی از ارتفاع و انحناء باشد تا از اصطکاک و انماز آن زخم با پیدایش خون و خصوصاً در مشایخ احتیاط این
امر ضرورت و چون درین حالت مریض از بزرگوار غ شود و غشای نصفیه مقعر آن میالده و بلع سازند تا از اجتماع غذا
باز یم غذا در جرح پدید نشود و باید ابرام برسانی و مریض بسوی التیام و انضمام استخوان منکسر متوجه شود تا بر بحالت
صحت خود آید و برای این امر اول ضرورت است که هر دو سر استخوان شکسته را گشتید و مقابل یکدیگر سازند تا التیام بسبب

شود و در هر یک از این مطالب حاصل میشود و بعضی دیگر نیز بر دگشتن کبیر برای مصلحت و فتح دال و کاف سالن
فتح شیش و سکون نون موسوم میشود و چون هر دو استخوان بمقابل یکدیگر آیند بعد از آن تیریری سازند که با برتری
حرکت کرده هر دو قطعه استخوان از مقابل تروند و ک نشوند و برای آن نیش مفید میشود که بسبب آن
عضو بر یک حال می ماند و در استعمال تیریری دگشتن هر قدر که ممکن شود از وقت انکسار عجلت اختیار کنند تا بعد
انکسار توبت به پیداشدن ورم و خرم و محل انکسار رسد و چنانکه بعضی از قدامت تیریری دگشتن را تا بهر سبب
که کنند که در تاخیر آفات کثیره پیدا میشوند و بعد از دگشتن عضو را و ت رابرو صحنی دارند که عضلات قافیه
مانند و کبر شیل استخوان قادر نشوند و الا از کشیدن آنها بعد تسویه باز استخوان می میشود و الا بعد
انکسار و بندش استعمال نمی بارد مثل آب سرد یا بر ت بر محل انکسار جائز نبود زیرا که از آن ضعف پیدا میشود و
قطعات استخوان منکسر بعد تسویه از پت چیز محفوظ از حرکت مانده بمقابل یکدیگری مانند ادلی بندش عضو انجا
که قوی و تحکیم و دو قدر است انگشت مضموم و فیض باشد پس این پارچه را بجوی بر عضو او ت و چون که از انفران
برابر بر عضو رسد و شکل عضو را بر حسب طبیعت محفوظ دارد و بر جای خاص تنگ نباشد و الا ضرر خواهد شد
و روزانه دو سه بار انگشتی مرفیض خاص برای این امر نموده باشند تا از غمز بر جای واحد رسد لیکن در جائیکه
انکسار عظم واقع شده بر آن زنها ر بندش کنند زیرا که غرض از بندش آنست که حفظ شکل و وضع کند و
عضلات را منفر سازد و از ان از اجتماع خون ورم پیدا نشود و چون که در محل انکسار درد و ورم موجود میباشد
پس اگر انجا هم به بندند خوف پیداشدن فساد عضو است لیکن خوف بندش انجا پنجه مخلوج در هر دو جانب
عضو نهاده بالای آن اسپلنت بکسوف و سکون بین جمله و کسری فاری و لام و سکون نون و نای نای
فوقانی بندی نهاده سرای آزاد جای دیگر بندند و اسپلنت گاهی از بین که عضو مشهور از قسم فلذات است
و گاهی از حدید و گاهی از خشب و گاهی از چرم و گاهی از گلاب که آنهم مثل چرم غلیظ است و از شیر بر که
میسازند ساخته میشود و اما آنچه از بین یا آهن یا خشب ساخته میشود در انکسار استخوان یا اکثر مستعمل میشود و آنچه
از چرم و گلاب ساخته میشود در انکسار استخوان دست بکاری آید و از شیر لک استعمال آن بی آنست که بر پلنت
بر عضو که بندند باید که بر شکل مذکور باشد تا بجوی بر آن مثل شود و ورم که پلنت بر و مصل نهاده بسته شود سوم
آنکه وقت بندش زیر آن پنجه مخلوج نهاده و بالای آن اسپلنت را نهاده بر بندند و گاهی تنها از بندش کار
بندش و کار اسپلنت میگیرند و این بندش را بعضی اگر تیریری انکسار خشب میگویند و میگویند و آن انست که
پارچه مستحکم از نشانه نشانه پخته آلوده می سیدند تا به حدی که سست شدن اسپلنت شود و گاهی هم نشانه سست
در آب مطبوخ غلیظ برنج و گاهی در سفید بهینه و گاهی در شمع خلول بای و گاهی در سریش خلول باب و گاهی

۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

در علل و فروع کپسول

ن با انکسار استخوان هرگاه زخم در مخرج کپسول پدید آید

و با شرف پارس که آن سلفیت افلاک است ترک کرده و آلوده میبندد لیکن باید که بعد از این بندش هم بیند که اگر بعد
 خشک شدن جای تنگ شده باشد پس آنجا بندش مذکور را از سر مقرر اض یا کار و قدری بریده شکلی را بنویسند
 و در فرجه کپسول یعنی انکسار استخوان که با جراحت لحم باشد چنان تدبیر سازند که زخم بزودی بسته و فرجه کپسول گردد
 یعنی انکسار محض باقی ماند و این مقصود از استعمال سیرتر صاحب بهادر که در علاج دمل مذکور شده حاصل میشود که زخم بزود
 بدون افتادن ریم ملتحم و خشک میگردد و انکسار باقی میماند لیکن درین صورت باید که وقت بندش جایگزین زخم است
 از کشاده دارند و بران بندش سازند یعنی بر تمام عضو بندش کنند و جایگزین زخم در لحم است آنجا بندش مذکور را مثل
 در وازه مکان بکشایند و ایضا در انکسار استخوان که با جراحت ظاهر لحم باشد خاصه گاه گاه که از و گاهی نهان گاه
 ایری سبیل یا نهان و ایری پس هر دو یافته میشوند و نهان اکثر خاصه در کسانی که مسکرات مثل افیون
 پیر پیوسته پدید میشود پس اگر که ای ازین امراض بعد انکسار پیدا شود درین وقت علاج امراض مذکوره با آنچه بجل
 خود با نوشته شد نمایند و گاهی بعد انکسار حرکت اختلاجیه و تشنج در عضلات پیدا میشود و آن وقتی میشود که راسین
 منقطع عین عظم از مقابل خود باز آید شده در عضلات روند و از اسطکاک و خلیدن آنها در عضلات اذیت
 پیدا شود و این اذیت خاصه در کسر استخوان فخذ زیاد پیدا میشود زیرا که عضلات استخوان کپسول اند و قطعات استخوان
 فخذ بختواری بمقابل می آیند و می ماند و چون این اذیت پیدا میگردد و مریض بسیار متاثر میشود پس هرگاه این
 اذیت حادث شود افیون یا دیگر از مخدرات مناسبه بتفادری نوشتند که حس بدن را کم کند و گاهی از شکستن استخوان
 و تل در لحم پیدا میشود و اکثر وقت آن نیست که استخوان در توریب شکسته باشد یا صاحب انکسار استخوان از قبل علل
 وضعیف باشد درین وقت آنچه برای تل تدبیر نوشته شده اند آنها را با استعمال آرد مخصوص استعمال تدبیر
 لستر صاحب بهادر درین وقت ضرورت تدبیر که گاهی دمل تا استخوان منکسر میرسد و درین وقت سمپل فرجه کپسول
 فرجه کپسول و آن خطرناک است و گاهی در عضو کپسول استخوان شکسته است او دیا یعنی ورم مائی پیدا میشود و
 سبب آن اکثر گاهی بندش سخت بود و گاهی از داشتن عضو در جانب اسفل بود و چنانکه در پا اکثر از همین
 میشود و گاهی از ورم حار که اندرون لحم پیدا شود او دیا حادث گردد و گاهی آبله هم پیدا میشود و این
 وقتیکه از ریختن آب زیاد در در جلد حادث شده باشد او دیا هم زیاد بود حادث میشود و علاجش نیست
 اول آنکه سبب نمایند بعد اگر از بندش سخت باشد بندش را کشاده سهل سازند و درین سبب توجه بسیار باید کرد
 و الا از بندش سخت کیفرین یعنی موت عضو پیدا میشود و اگر از داشتن عضو در جهت اسفل بود آنرا بردارند و بیجا
 اعلی بلند سازند و اگر از ورم حار بود آنچه در علاج انفل میشن نوشته شده بعد از آنکه برای ازاله او دیا سوز
 در جلد خلاصه آب از آن برآند تا ورم مائی بر طرف شود و از دفع شدن آن آبله هم زائل خواهد شد و گاهی

در انکسار استخوان

در انکسار عظم موت عضو هم پیدا میگردد و آن در فرجه کبوتر نژاد زیاد میشود هرگاه که ارم تشنه باشد و عظم اعصاب که در وقت
 مجروح منکسر آمده اند قطع شوند و گاهی در وقت انکسار عظم که پهل در کمر است هم این حالت یافته میشود و درین وقت
 آن از امور نشانه ای باشد یعنی اول بندش سخت دوم آنکه از شکستن استخوان در حلقه ای آن عملیات اندر رونی که گردد
 عظم منکسر که مجروح شده خون را در بخار زیاد می ریزد و از آن عظم که میگوید و از عظم از دیا و مقبله
 انقباض و تمدد اعضای مفزده که اجزای این عظم اندر زیاد میشود و بسبب آن تشنه او بین اعضا
 و از آن اعضا که مکرر مرده موت عضو پیدا میشود و سوم آنکه از پیداشدن ورم هار و عتشی خانه و اگر فلک من
 بهرین است یعنی قلعونی حادث میشود و گاهی اول بندش سهواً پس و لیکن چون در آن عضو ورم پیدا شود از آن
 بندش اندک سخت میگردد و اعضا را غرض میکند و از آن نای اعضا با اعضا نرسیده موت عضو پیدا میشود و لهذا
 کالین از جراحت بندش بر عضو منکسر نمی بندند بلکه بر اسپلنت می بندند زیرا که از شرایط اسپلنت است که
 پنبه مخلوج زیر آن نهاده میشود و بسبب آن اثر انفجار بندش سخت بر عضو نمیرسد و بعضی جراحت بندش قوی
 می سازند که ورم عضو منکسر بر طرف شده باشد لیکن اولی آنست که اگر انکسار در دست یا پا آمده باشد درین
 وقت بندش بخوبی سازند که انگشتان از بندش خارج باشند تا اگر ورم پیدا کرد و از ظاهر انگشتان معلوم
 شود و علاجتش اینست که اگر بسبب سختی بندش بود آنرا بکشایند و مسترخی سازند و دست را از روغن کافور
 یا هر روغن که میسر شود چرب کرده بر این عضو مالند و لک کنند اما باین طور که در مالیدن عضو خون را از
 عضو ماؤف بسوی قلب برند تا آنچه اجتماع خون در آن شده باشد متفرق گشته بسوی قلب رود و نه اینکه
 بسوی عضو ماؤف آید مثلاً اگر انکسار در استخوان ساق آمده باشد دست را در مالیدن از ساق بسوی و رگ دهند
 از جانب و رگ بسوی ساق نه از رگ گاه بسبب ورم هار قلعونی پیدا شده باشد آنچه علاجتش در ذیل علاج
 انفل میشن نه شده عمل آرد و هرگاه گنگین یعنی موت عضو پیدا شود و عضو میت فاسد را قطع کنند و اعضا
 در وقت انکسار عظم گاهی اجتماع خون در دماغ میشود و بعد برگ وقت تشرک خون کثیر درین مواضع مجتمع
 میشود و چون این اجتماع خون پیدا میشود علامات ورم پیش مثل ضیق نفس و سعال غیره و بهم علامات ورم
 دماغ مثل بیان و در بر سر شدید و غیره پیدا میشوند و آن اکثر و مستایخ میشود و بسبب آن نیاها ساکن
 ماندن بالای پلنگ میباشند و علاجتش اینست که بندش موسوم به استار خف بر عضو ماؤف نموده مرض را
 در هوای صاف بگردانند و قنک که فصل چهارم در انکسار عظم های خاص خاص و در آن چند بیان
 بیان اول در کسر عظم انف به آنکه استخوان بینی بسبب اینکه از جلد قریب است هم از و بسوی خارج زانند
 که از آن اثر صدمات آن زیاد می رسد زیاد و مقرر و منکسر میشود و بعد انکسار گاهی بر جای خود شکل طبیعی

در کسر عظم های خاص
 بیان اول در کسر عظم انف

می ماند و گاهی بعد شکستن منفر نشو و میرود و گاهی بعد انکسار از پیداشدن ورم زیر چله رفت و فرو رفتن آن محسوس نشود و لیکن بعد زوال انما از آن ظاهر میگردد و از فرو رفتن آن قبح منظر پیدا میشود و لیکن برای حیات نقصانی از آن نمیرسد و انکسار آن بچند صورت میشود یکی آنکه پره جانب راست شکسته شود و دوم آنکه پره جانب چپ شکسته گردد و سوم آنکه استخوان هر دو پره مع عظم الحاجر بینما شکسته شود و بعد انکسار هم گاهی اینها بجای خود ماند و گاهی بجای نائل شود و علاجش آنست که بعد شکستن عظام مذکور و رفع شدن ورمی که بعد انکسار پیدا میشود در هر دو پره بینی آرد موسوم به قارصوب یا پروپ و اختلاطه استخوان فرو رفته را بجایش دراند لیکن این عمل باید در میان هشت یا ده روز از بعد انکسار بعمل آرد و زیاده از آن تاخیر بخاطر ندارد الا در بختن فایده اینست که استخوان است با نخ و منجر خواهد شد بسیار دوم در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی آنکه این عظام از رسیدن صدمه قوی منکسر میشوند مثل ضرب پائی اسب یا ضربت عصای سخت یا صدمه ریل بدون آن نیستند و چون صدمه قوی منکسر میشوند اندک از هم همراه آن بر بلند و کم پیدا میشود و علاجش آنست که اگر استخوان رخسار ریزه ریزه شده باشد آنرا بر آرد و الا تا فای عضلات زیاده پیدا خواهد شد و اگر دو سه قطعه شده باشد آنرا بجایش گذارند که خود منجر خواهد شد اما استخوان فک اعلی که دران دندان میروند اگر منکسر شود پس از آن دندان هم منکسر میشوند و بعد از علاجش باید که اول دندانها را با تار طلائی بنهند بعد هر دو قطعه استخوان منکسر را از تار طلائی بر بندند و درین راهی کنند تا فک سفلی برای استخوان فک اعلی مثل سیلانه شود و از آن محبت گردد و در غرض وقت مایه مثل شیر و شور با تا حصول محبت نداشتند بسیار سوم در انکسار استخوان فک سفلی و چونکه این استخوان همراه مثل عراب است اندک از صدمه بسیار قوی شکسته میشود و اگر منکسر است که وجهه مقامات آن انکسار آید لیکن در وسط مفصل و کنار آن در هر دو جانب منکسر میشود و گاهی در محل مفصل هم انکساری آید و علامت انکسارش آنست که در محل انکسار حرکت میکند و از اصطکاک جسم صلب می آید و استخوان در وصف دندان مفقود شده اختلاف در ارتفاع و افتخاض آن بحسب حادث پیدا میشود و خون همراه لعاب دهن جاری گردد و چون بهار بر داشته بیند و ریشه زیر زخم دیده شود پس هرگاه این علامات بعد رسیدن صدمه قوی یافته میشود حکم انکسار عظم فک سفلی توان کرد و گاهی همراه انکسار این استخوان بی حسی در شفه سفلی یافته میشود و سببش اینست که ریشه عصب حس آرنده لب که همراه این استخوان در اصول دندان و شفه آمده است هرگاه همراه این عظم شکسته میشود از شکستن آن آمدن حس بند میگردد لیکن بعد چند روز همراه اتصال استخوان این عصب هم با هم شده حس می آرد و بی حسی دفع گردد لیکن لائق عجیب اینست که همیشه این عصب همراه استخوان مذکور

بیان دوم در انکسار استخوان رخسار فک اعلی
بیان سوم در انکسار استخوان فک سفلی

بر عمل انکسار نهاد بشنوند آواز اصطکاک استخوان شنیده میشود و گاه گاهی استخوان منکسر از تقابل خود از آن
 شده زیر و بالا آمده باشند از نهادن انگشت معلوم میشود که این ریزه و کناره استخوان منکسر است که بالا آمده و اگر
 چهار پنج ضلع برایش شکسته باشد بر عمل انکسار گوی پیدا میشود و صاف ظاهر گردد که اینجا خالی شده و چون ریه
 استخوان شکسته اندرون غشای پهلوی فرو رفته زخم در آن پیدا کرده باشند از آن ذات الجنب پدید آید
 و اگر زخم ریه پیدا کرده باشند از آن سرفه و نفث الدم حادث میشود و گاهی از زخم ریه هوا خارج شده و در شکم
 پهلوی که موسوم به پلورا است مجتمع میشود و از آن تپش و گورگور شنیده میشود یعنی آمدن هوا در خریطه پلورا پیدا میکند و گاهی
 از این زخم ریه هوا خارج شده و در غشای خانه دارد آمده و تمام بدن غام میشود و ام فی زیاده حادث گرد و با کجمله
 در علاتش دو امر مقصود اند یکی آنکه حرکت ضلوع را که وقت حرکت ریه میشود بند کنند زیرا که اینجا در زیاده میباشد
 و آن از حرکت زیاده میشود و هم از بند شدن حرکت ضلوع اصطکاک آنها هم بند میشود و از آن هم در و کم میگردد
 پس برای حصول این مطلب باید که پارچه استلک را که عرضاً از یک فوت تا یک نیم فوت باشد و در طول بقدر عرض
 جسم علیل گرفته بر پهلوی میچند که یک سر آن بعد از حاطه تام بر سر دیگرش رسد و بالای آن از رباط شکم بر بند
 دیگر آنکه تسکین درد و سرفه که در آن زیاده میباشد نماید و این مطلب از خوردن افیون و مرکبات آن
 و از نوشانیدن شکر کم فرقی پیدا حاصل میشود حسب ضرورت نوشانیدن بعد از ذات الجنب یا
 نفث الدم یا نیو مالورکس یا ام فی زیاده پیدا شده باشند درین وقت آنچه تدبیر در محل علاج این امراض در کتاب
 امراض خاصه نوشته شده اند آنها را حسب ضرورت بعمل آرند بیان ششم در انکسار غضاريف که در میان
 استخوان سینه و اضلاع واقع اند و این هم گاهی بسبب صدمه خارجی و گاهی از تاثیر غرغره مثل اضلاع
 منکسر میشوند لیکن فرق در علامت این است که در انکسار غضاريف آنچه آواز از اصطکاک قطعات منکسره عظام
 بسبب صلابت آنها پیدا میشود اینجا نمیشود اما در محل انکسار قطعات منکسره غضاريف هم حرکت میکنند و
 اتصال غضاريف منکسره هم مثل اتصال عظام منکسره بند پدید آمدن بدن موسوم به گلس که بیانش در
 علاج عام انکسار کرده شده میشود با کجمله علاج انکسار غضاريف هم مثل علاج انکسار اضلاع کرده شود بیان
 هفتم در انکسار استخوان صدر که در طول سینه میباشد و آن هم بسبب صدمه قوی ضرب یا سقوط
 شکسته میشود و گاهی وقت ولادت از کشش عضلات که در باطن آن هستند شکسته میشود و چون بعضی
 بان متصل اند که در آنها نیست وقت لاسک زیاده است که بسبب آن وقت رسیدن صدمه پست شش
 و بعد زوال صادم باز مرتفع میگردد و از آن صدمه ضعیف گشته میکنند بلکه از آن متفرقه فرو میرود
 و باز مرتفع میگردد و چون که استخوان سینه مرکب از شش عظام است که آنها در طول آن یافته میشوند لیکن

بیان ششم در انکسار غضاريف که در میان استخوان سینه و اضلاع واقع اند

انکسار غضاريف و اضلاع در طول سینه میباشد

مفصل اینها چندان موقوف اند که بدون این تفویض در جوانی مدبر نمی شود و لهذا وقت انکسار بر محل مفصل عرض
 منکر میشود و علامت انکسار آن نیست که در سینه آثار فرو رفتگی پیدا میشوند و بسبب عجز کردن آن و تقصیر
 و فشاری ظاهر میگردد و علامت انکسار اطالع است لیکن اگر این استخوان فرو نشاندن باشد و نه تسویه
 آن نکنند زیرا که زیر آن محراب شریان عظیم موسوم به او را و هم عروق کبار که از جانب یمن و بسیار آمده اند
 میباشد پیرایه هشتم و را انکسار استخوان ترقوه و آن به نسبت عظام دیگر بدن زیاده منکسر می شود
 بجز سبب اول آنکه از جلد قریب است و از آن ادنی صدمه هم بر آن مؤثر میشود و دوم آنکه از کتف متعلق است
 و از آن صدمه آنهم باین استخوان میرسد سوم آنکه بسبب کتف از دست هم متصل است لهذا آنچه صدمه که
 بر دست میرسد آنهم باین استخوان منتقل میگردد و چون در این استخوان دو محراب مثل دو قوس و آنرا از انجروی
 در طول متصل کرده باشند که جانب مقعر و محدب هر یک در طول مختلف باشند به صورت حرف سین که
 در خط انگلیش نوشته میشود است لهذا این استخوان بحسب شکل از قبیل کردن آفات بعید و بسیار محکم و قوی است
 و اگر باین شکل بودی زیاده تر منکسر میشود اما هرگاه از صدمه مقابل منکسر میشود انکسار در عرض آن می آید هرگاه
 از صدمه جانب کتف منکسر گردد و در مقابل منکسر شود و علامت انکسار آن است که در هر جانب که شکست در میان
 جانب بیکار میگردد و دوشانه و کتف مسترخ گردد و گردن بسوی این جانب مائل شود و بسبب آن جمیع عضلات عنق
 این جانب مسترخ میشوند و دست مسترخ شده بر غلبل می افتد و چپه و درین وقت چپ این استخوان مذکور را می بینند
 قطعه شکسته آن مرتفع شده از جلد قریب میگردد و گاهی از آن بیرون هم می آید و علامت آن آنکه چون این
 استخوان قریب مفصل کتف شکسته میشود درین وقت هر دو قطعه آن مقابل یکدیگر می مانند اما هرگاه در وسط آن
 انکسار آید درین وقت یک قطعه آن مرتفع شده بسوی جلد می آید پس در صورت اولی رباط را بخوی بندند که سر
 آنرا از جانب غلبل غلیل بر آورده بالای گردن برند و از آن در غلبل جانب مقابل داخل کرده از آن بر آورده باز
 در غلبل جانب غلیل بر آورده آنرا به بندند تا کتفین قدری بلند شده بر جای خود مانند و بسوی اسفل مائل نشوند
 و بسبب آن مقابله قطعات بینما باقی ماند و یک رباط در گلو انداخته حلقه ساخته در آن دست غلیل را بدارند
 بنحو که عضد و مرفق قدری مائل بسوی خلف باشند تا از جذب کردن عضلات کتف از جای خود مائل نشوند و مشهور
 مانیه که این استخوان در وسط خود شکست و از آن سه نقص پیدا میشوند یکی آنکه از کشیدن کتف قطعه منکسر که از آن متصل
 است مائل بسوی اسفل میشود دوم آنکه از کشیدن عضلات عنق قطعه منکسر ثانی که متصل با نهاست بسوی فوق مائل
 میشود و از آن تقابل نیز از آنل میگردد سوم آنکه از کشیدن عضلات دست غلیل این جانب انسی میلان میکند و
 بسبب آن قطعه منکسر که متصل از آن است باز و ال تقابل پیش هم می رود و از آن طول استخوان کم میگردد

بنای چشم و انکسار استخوان

نماید برای از آنکه در حالت تدبیر خاص نباید پس برای رفع نقص میلان بسوی افق را فاده بزرگ بصورت گلوله کلا آن
که بر آن در باط طول باشد یا که خشی را در پارچه چپیده در پیشانی نهاده سر بای رباط آنرا در گردن بنهند تا دست
افضل نیاید و برای منع کردن میلان گفت بجانیه منی و در عین دست را بر پهلوی نهاده بوضعی که قدری مال کتف
باشد از رباط در عرض بدن بر بند تا از انبای خود حرکت نکند و حلقه بطول غریز ادراک و انداخته بران دست را از
مرفق بدارند تا از ثقل دست کتف بسوی افضل نیافتد و حکیم بقراط در شکستن این استخوان مرفق را بالای سر
بیت استلقا بدین دشتن سر بر ساده چند هفته میباشند و از حرکت کردن مطلقا منع می فرمودند و این
تدبیر اگر چست است لیکن از آن بعد صحت کدام نوع منظر باقی نمی ماند بیان نهم در انکسار استخوان کتف
که بالای پشت است و سکن با مفصل کتف و ترقوه مشدود و مرتبط است اکثر سر این استخوان که قریب مفصل خود
از صدمه سقوط مثل انگیکه کسی از اسب یا قتر یا از صدمه ضرب قوی شکسته میشود و علائمش این است
که بعد انکسار این استخوان دست مشرخی شده بر زیری افتد و محل کتف غور و گوید میشود و چون دست را بلند کرده
استخوان را بر محل انکسار نهاده احساس کند معلوم میشود که یک قطعه آن که متصل با استخوان شانه و ترقوه است از آن
دست بسوی افضل خفض شده و قطعه ثانیه بجای خود در یک میشود لیکن هرگاه دست را برداشته بلند سازند
تا قطعات شکسته مقابل و ملائی یکدیگر نشوند شکل صحیح میشود و اما آواز اصطکاک جسم صلب سموع میگردد و علا
یمان است که در علاج انکسار عظم ترقوه نوشته شده و گاهی این استخوان بسبب رسیدن صدمه در وسط
خودی شکند و درین وقت علاجش این است که دست را برداشته در حلقه که در گلو انداخته باشند بدارند لیکن
درین صورت فی الواقع در آن اتصال حقیقی کم میشود و چونکه بر این استخوان عضلات کثیره آمده اند که از گاهی از حرکت
باز نگیرد از این بعد صحت همیشه در شکل آن قدری اعوجاج باقی میماند بیان دهم در انکسار عظم عصب که
از لطافت لاش میگویند و درین استخوان یک زائده کبیره در بر ابتدای آنست که آن در استخوان مفصل
کتف میماند و آن بر این استخوان است که آن عرق آن متصل میباشد و در جانب آخر آن چهار زائده اند بصورت های
مختلفه که آن مفصل مرفق است و در میان جانب ابتدا و جهت آخر آن جسم آن در طول می ماند پس انکسار گاهی
بجلع عرق آن که متصل است با راس آن و گاهی قریب مفصل مرفق و گاهی در جسم آن که متوسط بین الجتین است
هر جا که در مسافت طولی آن آید واقع میشود اما هرگاه این استخوان قریب عرق خود منکسر گردد درین وقت دست زین
می افتد و از کشیدن عضلات سینه سر این استخوان که در مفصل کتف است بجانب صدر مائل میشود و استخوان کور
که در جفت است از کشیدن عضلات قدری بسوی فوق بالا میرود و از آن طول این استخوان منکسر از استخوان
دست مقابل صحیح کم میشود و چون هر دو قطعه منکسر را با هم سازند بر محل انکسار حرکت بر خلاف مجرای

کتاب جامع شفا فی دقا و اقا و ان کا دانیہ

بیان دهم در انکسار عظم عصب

مجرى بول روى او خرق ميشود و از اخراج آن بول قطره قطره همراه خون خارج ميشود و در نمايندگان ضرورت است كه وقت
شروع كند استخوان و كبريت را برآورد تا بپزد و از آن قطره قطره اخراج ميشود و احتياط درين امر زياده نماند تا از تحريك
قوى كدام قطره كسر اين استخوان را بپزد و از آن قطره قطره اخراج ميشود و در نمايندگان ضرورت است كه وقت
شروع بول در يافتن كند كه سالها بپزد و از آن قطره قطره اخراج ميشود و احتياط درين امر زياده نماند تا از تحريك
بپزد و از آن قطره قطره اخراج ميشود و در نمايندگان ضرورت است كه وقت شروع بول در يافتن كند كه سالها بپزد و از آن
كند پس اگر سبب است و سلامت و مجرى بول در داخل شود يقين كرده شود كه مجرى بول سالم است و اگر بدستوار نباشد
يا سلبا در داخل نشود و سرفا تا طير خون آلود بماند يا خون هم آيد و بول متبلس باشد يا قطره قطره آيد و دست
ميشود كه در مجرى بول زخم حادث شده پس اگر زخم در مجرى بول آمده باشد و درين وقت خوف است كه وقت بول در
بول از نشانه جارى گردد اما خارج نشود بلكه در جاييكه مجرى بول زخمى است آنجا رسیده از راه زخم خارج شده و زخم
ريزد و از آن ورم حار پيدا شود و اين خطرناك است و تدبير جراحت مجرى بول درين وقت اينست كه اگر
داخل كردن قاتا طير لپس ممكن باشد داخل كرده تا نشانه رسانیده از آن محصول صحت اندرون نشانه برسد بپزد
و از زخم با قضيبت بسته دهند تا بول بپزد و بپزد تا بول خارج شود و از راه زخم در زخم نريزد و اگر داخل
كردن قاتا طير لپس در نشانه ممكن نباشد بسبب اينكه سرفا تا طير وقت داخل كردن در نشانه اندرون زخم مجرى
بول رود و از آن در نشانه نه رود درين وقت قاتا طير صلب كه از زخم يا از آنجا ساخته بود در مجرى بول داخل كرده
از خارج درميان خصيه و مقعر سر از آن است نفخه نماند بجا بپزد تا قاتا طير يافته شود و آنجا درميان خصيه
و مقعر جاييكه براى اخراج حصاة نشانه پيچين آيد پيچين ميكند تا تخمين در اينجا زخم كرده راه جديد براى اخراج
بول پيدا كنند و اين راه را تا محصول صحت زخم مجرى بول كشاده دارند تا بپزد و از آن قاتا طير لپس را در زخم جديد داخل كرده
تا نشانه رسانیده تا محصول صحت مجرى بول در آن دارند تا بول در زخم نريزد و اگر از اين تدبير هم سبب زخم مجرى
بول از نشانه خارج نشود و در آن محتج باشد و از آن مريض متاذى بود درين وقت ضرورت دارد كه آن را بشویند و چون
است از جانب معای مستقیم در نشانه رسانیده ضرورت دارد كه آنجا بسته دهند تا بول از اين راه جارى ماند
دوم آنكه بپزد و بپزد كه همواره بپزد و قدرى سخت باشد مستقيماً دارند و رباط عريض را پاره و پاره و پاره
ساخته بالای ورك و نشانه عليل در عرض بدن نهاده بر بندند تا استخوان عانه حركت نكند بپزد و از آن قطره قطره
در شكستن حق الورك بپزد و آن حركت و آن مجوف و مدور مثل بيالى بود و مركب پيدا شد از سه استخوان
اول استخوان ورك دوم استخوان تهنگاه سوم استخوان عانه و در چون آن سه استخوان فخذ مى ماند و بالای
اين مفصل خياط غشاي رباطى هموار مى ماند كه در آن سه استخوان فخذ هميشه حركت دوى ميكند و چون كنانه

باز اينجا در استخوان حق الورك

پایانه مذکور را که ام صدمه خارجی که بخود مستقیم بر این استخوان رسد شکسته میشوند همراه آن این خرابی که غشای برپا
که بالای مفصل است هم گسسته میگردد پس بسبب عدم حافظه عایق سر استخوان فخذ از جوف استخوان درک
برآمده بسبب کشیدن عضلات سرین در محل بسوی بالا حرکت کرده از جای خود میروند پس درین انکسار
کسر و خلع مفصل هر دو مجتمع میباشد لکن این کسر کمتر دیده میشود و علامت آن آنست که پای بیمار قصیر میگردد
و سر استخوان فخذ در سرین دیده میشود و چون فخذ را بسوی پایین کشند سر آن بزودی و بسهولت بجای خود
درین مفصل می آید زیرا که در کسر و شکستن حق الورک داخل سر استخوان فخذ وسیع میگردد ازین جهت وقت کشیدن
فخذ سر آن زائده بزرگ است بسهولت در آن داخل میشود و چون بعد کشیدن باز فخذ را بگذارد سر مذکور
بزودی از جای خود زائل شده باز بسوی بالا میروند بخلاف انحراف آن که بلا کسر واقع شود چه در این سبب
اینکه ثقبه مفصل بر مقدار طبیعی خود ضیق می ماند از آن دخول سر استخوان در آن بسهولت ممکن نشود و اینها
چون بعد کشیدن فخذ و آمدن سر استخوان بر جای خود حرکت دهند آواز اصطکاک و خراش غلیظ اینجا سمع
میگردد پس هرگاه این علامات یافته شوند علم به شکستن حق الورک حاصل میشود زیرا که آواز انکسار استخوان
شنیده شود و انحراف مفصل هم دیده شود و علائش آنست که بعد آوردن سر استخوان فخذ بجایش مدیره طویل
که از قدم تا بغل باشد بگردد و بعد نهادن رفاده عرضی که از شش ساخته باشند بر درک جدید مذکور را بر آن
گذاشته از رباط طویل فخذ را با جیره بندند و بالای آن در عرض جسد رباط عرضی دیگر بر کین مثل که بندند
تا بسبب آن استخوان فخذ حرکت کرده از جای خود فرو میان پانزدهم در کسر استخوان غصص که آن
زیر استخوان مجز و قریب بقصد است و شست مردم بر آن میباشد و آن اکثر از رسیدن صدمه سقوط و گاهی از رسیدن
صدمه ضرب قوی شکسته میشود و علائش آنست که از انکسار آن درد عظیم پیدا میشود و شش و شوار بلکه ناگهان
میگردد و وقت شستن از پت زیاده پیدا میشود زیرا که درین وقت نقل بدن بر آن می افتد و بر آن به شواری
می آید و چون امتحان این استخوان کرده میشود در آن حرکت خلاف امر طبیعی آن و هم آواز خشخش محسوس میشود
و علائش آنست که اگر بعد انکسار بسوی داخل فرو رفته باشد انگشت برادر معای ستقیم انداخته استخوان
مذکور را بجایش آرند و بعد آن مریض را از قیام و قعود منع سازند و بالای پلنگ بآرام تمام دارند تا وقتی که
استخوان مذکور منبسط شود و بعد حصول صحت هم چند روز ساده های لین از عظام تهیگاه نهاده مریض را
نشانند و اینها باید دانست که یک مرض بعوارات میشود که در آن عوارض و علامات مثل علامات انکسار
استخوان غصص یافته میشوند و هر چند که آنهم بعد رسیدن صدمه سقوط پیدا میشود لکن در آن انکسار عظیم نیست
بلکه بسبب رسیدن صدمه از لوله و غشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متورم میشوند و از آن علامات مذکوره

بماند از کسر استخوان غصص

نرم نماند و شتاب با یک استخوان غصص

جامع شفا فی دوائیات کامنیه
جلد دوم در امراض العظام و المفاصل و المفاصل و المفاصل
یا قوت میشود و فارق بین آنها اینست که حرکت در استخوان و آواز خشخشیه در این استخوان است که در آن هیچ
این در علامت هم نیست و باید دانست که استخوان مختص در دوران قدری است و موج است و در زمان
راست است بنا بر سهولت ولادت طفل تا وقت خروج مولود از شکم نالی نشود و بسبب این استقامت و
انگیزی تمام این استخوان آن گان سکنس نهاده شده یعنی استخوان ششایه بخار طار که از المفاصل یک گلوئس گویند
چنانچه استخوان است و گان سکنس در لغت لائین نام طار است که از المفاصل یک گلوئس گویند و شاید
که لغت هندی این جوان را گول میگویند یا لجه بسبب استقامت این استخوان در زمان اثر مدینه قلیل هم آن
نه زیاد میسر و از آن ربطه و غشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متناوبی و متواتر میشوند و این مرض را
گاکاسی و دنیا میگویند یعنی در استخوان گاک سکنس و علامت آن همان هستند که در انکسار استخوان
نوشته شد و سوای دو علامت که آن تحرک استخوان بر محل انکسار و شنیدن آواز خشخشیه است چه این هر دو
درین مرض یافت نمیشود و عدم آگاهی و علاجه است که کار و مخصوص بکار این مرض اگر اولی
از جانب یکین در جلد خلاصه تا استخوان معلوم رسانیده آنچه ربطه و غشیه و عضلات که بان متصلین
جانب اند آنها را از راست کشیدن کار معلوم بر استخوان مذکور زیر جلد قطع کرده و دهند من بعد در
جانب بسیار استخوان مذکور کار و از زیر جلد تا استخوان مخصوص رسانیده ربطه و غشیه و عضلات را از
جست بر آن هستند قطع کرده و دهند من بعد بر کناره اخیر استخوان مذکور هم کار و در بورد از زیر جلد رسانیده
آنچه اینجا ربطه و غشیه و عضلات بر آن هستند آنها را هم قطع کرده و دهند تا استخوان مذکور از جمله عظام خود
که متواتر و متناوبی میشوند از آنها خالی و جدا گردد و بسبب آن اذیت بر طرف گردد و مجوز این تدبیر گفته که ازین
علاج فوراً در ذائل و صحت حاصل میشود گفت که گویان شاز و هم در انکسار عظم فخریه آنکه بر سر استخوان
نخند که زانده کبیره است و در آن صورت راس و عنق هر دو است و راس آن در عنق کوچک و غشقی آن در ربطه
باطنی همیشه میماند اما جای که اصل عنق مذکور با عظم فخریه متصل است آنجا از خرطیه باطنی خارج میباشد پس
انکسار که در عنق آن می آید گاهی اندرون خرطیه و گاهی بیرون خرطیه بر محل اتصال عنق با عظم مذکور می آید اما
و عنق آن اندرون خرطیه است انکسار واقع شود پس این انکسار اکثر از بعد پنجاه سال اگر پیشتر
نیز که از روی تجربه ثابت شده که این استخوان بعد پنجاه سال خشک و ضعیف و نازک میگردد و بسبب این
در فاشی وزن کم میگردد و آن باعث خشکی و پاره شدن و ضعف آن میشود پس درین وقت باطنی را
در آن وقت باطنی را که در دیواره رباطی رسانیده در آن گرد و یا در قایلین و غیره اقسام فرش پیدا میزد یا
بیشتر یا خرد یا پای انسان در کوی اند یا در شمار خود بخود یا قند یا لجه از چوب اسباب سهاله این استخوان

محمد بن عبد الله بن محمد

منکسر میشود و زنان را این مرض بنسبت مردان زیاد میشود و علامت آنکسار اینست که اول هر
فخذ قدری لحم آنجا منخر دیده میشود و در اینجا میباشد و اگر باشد بسیار قلیل بود زیرا که خون اینجا کثیر نیست تا دم
زیاده پیدا شود و بدون تحریک پا تحریک در دهم قلیل میباشد و استخوان فخذ چنانکه قریب جلد در حال صحت
محموس میشود و بعد آنکسار چنان قریب محسوس گردد و چون به پیش کشند سر این استخوان قریب استخوان کوب
دید میشود و چون فخذ را گرفته حرکت قلبی دهند آواز شش خسته میسرود و دو وقت تحریک در دزداده شود
و پای غلیل از خود حرکت نمیکند و چون مرض با سینه پای غلیل با کل بجانب حشوی و پاشنای غلیل بر ساق
پای صحیح نهاده ماند و در محل مفصل انقودری آنجا معلوم گردد و در پای نیز قصور پائینست میشود و در بعضی بر سینه
در دزد کرد پای غلیل را بجانب حشوی بدن مائل دارد و العلاج چونکه این مرض در عالم پیری میشود و درین
وقت از زیاده داشتن مرض بالای پلنگ سقوط استنها و اجتمع خون در سینه و درهما بالای فخذ و در کین
پیدا شده مرض بالا میگرداند با پیکر آنجا فقط دو سه هفته مرض را بر پلنگ دارند و چون اذیت کم
شود بر پای مرض جبیره از کشا پیکر یا از چرم ساخته نهاده بر بندند تا بسبب آن در استخوان فخذ حرکت
پیدا نشود یا کم شود بعد دو عصا و بغل غلیل گذاشته آنرا امر فرمایند که حرکت کند و هفت هشت ماه بهرین هیئت
حرکت کرده باشد و هرگاه او را یقین حاصل شود که اکنون پای من تحمل برداشتن ثقل بدن خواهد شد عصاها
نیز کوره را دور کرده بر چوب دستی اعتماد کرده حرکت کردن اختیار کند اما این تنگ گاهی زایل نمیشود و چون
آنکسار بر اصل غنق فخذ که خارج از خریطه را باطنی است حادث شود ممکن است که در جمیع انسان این آنکسار واقع شود
لیکن زیاد در میان سی و چهل سال حادث میشود و در مردان بنسبت زنان زیاد میشود زیرا که درین عمر
مردان اکثر حرکات عنیف میکنند و این آنکسار از صدمه قوی مثل انگیکه کسی از بالای درخت یا از غیل بفتد
یا غمزشد یا غیل بشل سقوط است و در فخذ یا رسیدن ضرب شدید که بخط مستقیم بر این استخوان رسد پیدا میشود و
آن بر دو صورت منکسر میگردد یکی آنکه دو قطعه گردد و دوم آنکه زیره ریزه گشته ریزه های آن در یکدیگر در آیند
و در هر دو صورت ورم و درد زیاد میباشد العلامات چون استخوان مذکور دو قطعه شود در جای بهم نخورده
در آنکسار این استخوان در خریطه مذکور شدند یافته میشوند فرق همین است که اینجا درد زیاد بود و آواز شش خسته
مسموع میشود و هرگاه استخوان مذکور ریزه ریزه گردد و ریزه ها در یکدیگر داخل شوند درین وقت درد زیاد
میباشد و پای غلیل بنسبت پای صحیح زیاد قسیر بود و هم پای غلیل بجانب حشوی بدن مائل باشد اما هرگاه
فخذ را در دست گرفته حرکت قلبی دهند آواز شش خسته میسرود و پای غلیل قلیل شنیده میشود زیرا که از در آمدن
ریزه ها در هر دو استخوان منکسر بمنزله استخوان واحد میشود و هم این مرض امکان بود که قدری زود کرده یکدو

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲

[illegible]

دوم آنکه بعد متصل با غنن هر دو قطعه جبهه که بر صورت پیا له یعنی پیش باشد چنانکه دین استخوان در آن آید و از گنای پر کا
 آنرا ساخته باشند بر استخوان مذکور گذاشته بر بند سوم آنکه بعد مغایر متصل کردن قطعات شکسته این استخوان
 از تار نفی یا طلالی هر دو قطعه آنرا جدا و زنده تا بسبب آن از کشیدن عضلات تقابل و اتصال آنها ضایع نگردد و این
 آفتابیرت بیان می دهد و شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبه صغری
 بصری و در وقت انگریزی قبیلان یعنی قلا با یا از نخیر گویند و دیگری را قصبه کبری بصری و با انگریزی پیا یعنی انسان گویند
 با یکدیگر ازین هر دو گاهی قصبه کبری و گاهی قصبه صغری و گاهی هر دو منقسم میشوند لیکن چون یکی ازین هر دو منقسم شود پس
 اکثر قصبه کبری می شکند زیرا که در آن سه سبب انکسار یافته شده اند اول آنکه این استخوان از جلد قریب است دوم
 عضلات بر آن نیستند سوم هرگاه پا بر زمین بقوت نهاده شود اثر صدمه آن بر این استخوان پیرسد بخلاف
 قصبه صغری که در آن این اسباب نیافته شده اند و قصبه کبری هم از صدمه ضرب خارجی که بخیستیم بر آن
 برسد هم از صدمه سقوط که از مکان عالی قد منکس میشود و لیکن هرگاه از صدمه سقوط منکس شود پس می باشد
 کعب شکسته گردد و انکسار درین وقت موز با واقع میشود و چون از صدمه ضرب منکس گردد بر محل سید می
 می شکند لیکن در وقت هم اگر بعد مای و دملک و طول و شروع شدن حصه سوم آن شکسته میشود زیرا که اینجا عضلات
 بر آن کم هستند و اینها از رسیدن صدمه ضرب خارجی عرضا منکس میشود و علامات هرگاه یکی ازین هر دو قصبه
 بشکند فرق در شکل پیدا نمیشود و تشخیص شوار گردد لیکن از عدم تشخیص نقصانی پیدائی شود زیرا که قصبه کبری
 منکس بر جبهه میگردد اما طریق شناختن آن انست که مریض درین وقت پای خود را بلند میکند لیکن
 قدرت بر قیام ندارد و اینها اگر قصبه کبری بشکند ممکن است که سر انگشت از بالای جلد بر آن نهاده جا بجا
 غیر تفحص کنند پس جایگاه در آن کسر واقع شده باشد کناره های قطعات منکس را بر انگشت نمایان خواهند شد
 و اینها از تحریک ساق آواز خشخش پیدا شود و اگر قصبه صغری بشکند درین وقت بر سرهای عضلات ساق
 که بالای استخوان مذکور اند چون از جانب کعب غم نکنند در در محل انکسار پیدا میشود زیرا که درین وقت از غم کردن
 قطعات منکس از خود جدا شده در عضلات می خلد و از آن در در محل انکسار پیدا میشود و چون هر دو قصبه
 بر بر منکس شوند در شکل هم فرق پیدا میشود چه قطعات منکس هر دو قصبه که در جهت اسفل اند منخفص شده اند کشیدن
 عضلات پیش میروند و در هر درمی آیند و قطعات منکس هر دو قصبه که در جهت علواند مرتفع گشته اند از جلد قریب
 میشوند و گاهی درین وقت قطعه قصبه کبری از جلد هم بیرون می آید و زخم حادث میشود و وقت تحریک آواز
 خشخش بخوبی می آید و درین وقت قیام و برداشتن پای منکس بیوی فوق هر دو مریض امکان نباشد العلاج
 اگر یک استخوان شکسته باشد درین وقت جبهه که بر صورت ساق و قدم بود در آن بر محل سر استخوان قبیلان

نشان می دهد که در وقت شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبه صغری بصری و در وقت انگریزی قبیلان یعنی قلا با یا از نخیر گویند و دیگری را قصبه کبری بصری و با انگریزی پیا یعنی انسان گویند

در وقت شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبه صغری بصری و در وقت انگریزی قبیلان یعنی قلا با یا از نخیر گویند و دیگری را قصبه کبری بصری و با انگریزی پیا یعنی انسان گویند

فتحه باشند از آن استخوان مذکور را از پیوسته بیرون کرده و به سمت باطن بر ساق و قدم بخوبی مشتعل شود و نهاده خواهد بود و جادو
 انشی یا حرکت و حشی هرگاه که ضرورت بپسین پیوسته دانند بر بندند و بعد دو هفته چون استخوان بخیر شود لیکن نرم و ضعیف
 باشد درین وقت استارچت بطریق بر آن بسته چوب دستی در دست مریض داده امر فرمایند که حرکت کند و هرگاه هر دو
 استخوان شکسته باشند درین وقت هر دو استخوان ساق را کشیده اول قطعات منکسر را مقابل یکدیگر سازند پس پیوسته
 در هر دو جانب استخوان پیوسته بر قفل اینک
 با یکدیگر گاهی از کشیدن استخوان ساق تقابل قطعات نمیشود درین وقت امر فرمایند که مریض فخذ پای منکسر را با یکدیگر با هم
 و نهضم سازد و بعد ساق را با فخذ ضم کنند تا عضلات منتهی شوند پس استخوان منکسر را کشیده قطعات را تقابل یکدیگر
 سازند و گاهی این استخوان بسبب منقلب شدن یا در فخذ یا از افتادن یا در گوی یا از و ثوب از بالا قویب از قفل
 که شکسته میشود و عام اینست که یکی از قصبتهای پا هر دو منکسر شود و چونکه اینجا هم درم زیاد میشود و اندام پیرشوار می
 متعجب میشود که اینجا کسرت یا خلع و بنا بر تفرقه و رفع التباس باید که در علامات انکسار این استخوان خوب غور
 کنند مثلا اگر از منقلب شدن پای مریض قصبه صغری شکسته باشد درین وقت تغییر در شکل کم پیدا میشود زیرا که قصبه کبریا
 سالم است قفل بدن را بر میگرداند لیکن قدری ورم بر محل انکسار پیدا میشود و پشت پا بسوی خارج یعنی بسوی جانب
 و حشی بدن مایل میگردد و اما اگر قصبه کبری بشکند درین وقت بر محل انکسار گوی پیدا شود و قدم بجای انشی میل کند
 و چون هر دو قصبه شکسته شوند میلان قدم بسوی جانب و حشی چندان گردد که از کشش عضلات ساق کفیا
 بسوی جانب و حشی منقلب شده نمایان گردد و درم درین وقت بسیار زیاد میباشند و غلاتش نیست که اول تدبیر
 کم کردن ورم محل را از من بعد ساق پا را کشیده قطعات منکسر را با هم مقابل کرده چپ و در جانب داخل بسته ساق
 پا را مایل بجانب انشی کرده بالای و ساده با ران تمام دارند و مقابل آشتن قطعات این استخوان و شوارست
 و اکثر بعد صحت کمی در پای منکسر باقی می ماند و این تدبیر شکستن کمب قصبه بوده اما اگر هر دو قصبه شکسته در پا
 منکسر کمی زیاد پیدا شده باشد درین وقت در هر دو جانب ساق منکسر پیوسته پای منکسر بالای منکسر
 برای این انکسار ساخته میشود یا بر قفل اینک
 قدم و انگشتان پای را بسوی بالا بخوبی کشیده دارند که بجای مفصل رخ با صورت زاویه قائمه پیدا گردد
 و شکستگی بیان نوز و هم در انکسار استخوان عقب گاهی این استخوان هم از رسیدن
 صدمه که با استقامت رسد مثل اینکه کسی بر پای خود از مکان عالی و ثوب نایمی شکند و درین وقت این
 استخوان در عرض خود دو قطعه یا نیزه های کثیره گردد و گاهی از کشیدن عضلات هرگاه کسی بر پای خود
 زود نماید این استخوان دو قطعه میشود و درین وقت همراه و تر غلیظ که همیشه بالای آن در طول می ماند قطعه

پایان فصول در انکسار استخوان

در انکسار استخوانهای مشط قدم بر آنکه گاهی این عظام هم از افتادن بر روی سنگ منکسر میشوند و خاصه
 انکسار در سه استخوان از استخوانهای مشط قدم که در جانب و حتی اندر زیاده می آید و علامتش اینست که در شکل قدم تغییر
 کم پیدا میشود اما آواز خشخش عند التحریک ضرب ظاهر و سموع میگرد و گاهی از مرور از راه پاگردون و خانی پای
 هم این استخوانها ریزه ریزه میشوند لیکن درین وقت در جلد و لحم هم جراحت پیدا میشود پس اگر اگر گذشتن
 گردون و خانی که صدمه آن جسیع اجزای عضو را بیکار میکند انکسار پیدا شده باشد درین
 وقت فوراً پای منکسر را قطع کنند و اگر زخم با سیاه دیگر بود زیاده باشد درین وقت اقول علاج زخم
 نماند بعد از آن طارح بنثر بر آن بندند و اگر زخم حادث نشده باشد بلکه انکسار محض بود که درین استخوانها خاصه
 آمده باشد درین وقت استراحت بنثر تنها بر آن بستن کافیست بیان بست دوم در انکسار اصابع
 این استخوان با هم گاهی از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا افتادن شی ثقیل بر آن منکسر میشوند و متناقض آن
 سهلست و علامتش همانست که در انکسار اصابع دست نوشته شده باشد غلیظ الیه بیان بست سوم
 در انکسار استخوان اس قبل از مقصود باید دانست که چون صدمه ضرب یا دیگر اعضا میرسد از آن نقصان و جلد
 و لحم و عظام می آید اما هرگاه صدمه ضرب بدماغ میرسد از آن سوای نقصان مذکور ضرر بعضی نیست که دماغ است
 و اندر کون استخوانها پیدا شد میرسد اما اینکه از رسیدن صدمه بدماغ کدام حالت پیدا میشود و از آن
 کدام کدام افت حادث میگردد پس بد آنکه ممکنست که چون بدماغ صدمه ضرب رسد از آن یکی از حالات ثلثه
 یا همه آنها حادث شوند اول کان کشش یعنی ترعزع و داغ دوم کام پر کشش یعنی انقباض دماغ سوم
 سری بر آگ زدن یعنی متاد می شدن و داغ اما کان کشش پس ان نیست که صدمه خارجی بدماغ
 رسد خواه ضرب یا سقوط و از آن دماغ بجای خود متحرک شود و از تحریک آن در فعال داغ نقصان یا اطلاق
 پیدا گردد و دوران خون در آن کم شود و از آن ضعف پیدا گردد و علامات چونکه درجات صدمات گوناگونند
 اند از آن علامات هم متعدد پیدا میشوند پس اگر صدمه قلیل رسد از آن دوران سر و قدری بدجواسی
 ظاهر شده بعد مدت قلیل این عوارض بر طرف شده باز مضروب بر حالت اصلی صحت خودی آید و گاهی دوران
 سر هم نمیشود بلکه قدری بدجواسی پیدا شده رفع میگردد و گاهی از رسیدن صدمه بر سر طاقت بدنی کم میشود و
 انسان که ایستاده بود می نشیند و چنان میدانم که پیش چشمانش سیاهی پیدا شده غشی طاری میگردد و لیکن
 بعد مدت قلیل این حالت هم رفع میگردد و اگر صدمه کثیر بر سر رسد از آن فوراً مضروب بر زمین می افتد و
 بیوش گردد و جلد بدن سرد و زرد میشود زیرا که خون اندرون بدن می رود و حرکت بدنی مفقود میگردد و اگر
 از مریض کسی سوال کند جواب منید بدینکه هرگاه با و از غلیظ پرشد در آن وقت مثل نام که در وقت قتل باشد

بیان بست دوم در انکسار اصابع

بیان بست سوم در انکسار اصابع

از او از عظیم قدری مشتبه شده چشم و امین و باز بند میسازد و منقبض و دقیق بود و حرکت دل بسیار ضعیف
میباشد و اکثر مردم یک چشم ضعیف و گاهی از حال صحت کبیر هم میباشد و بول و براز اگر در پنجالت بی اراده جاری
میشوند و در همه اعضا استرخا ظاهر گردد و قوت عضلات باطل یا قلیل میگردد و از آن ظاهر میشود که از ترشح و دفع
قوت بدنی کم شده یا قریب فقدان است و این اول درجه کان کشن است که در آن گویا آثار حالت کلاسیس پدید میآید
و آن از دوسه دقیقه تا دوسه ساعت می ماند و بعد آن درجه ثانیه این حالت پیدا میشود و این طور که پیشتر فرمودیم
رفته آهسته آهسته قدری عود میکند و در منقبض قدری قوت پیدا میکند و در وقت جلد زایل شده در آن حرارت حادث
میشود و اکثر بعد این حال قوی می آید و از حرکت قوی در پنج حرکت قلبی پادیه میگردد و چه از اذیت پرده شکم که در قی کردن
میشود دل پادیه حرکت میکند و از آن در دماغ خون زیاد میرود و چنانکه پیشتر آن کم شدن دوران خون در دماغ
ضعف پیدا شده بود و همچنین اینک از تبادله رفتن خون از دماغ قوی میشود و لیکن اگر صدمه بسیار قوی باشد نسبت
به پیدا شدن درجه ثانیه کان کشن می آید بلکه در درجه اولی آن از بند شدن حرکت قلب منقبض بزرگ میشود و انجام رسیده
صدمه بدماغ اینست که اگر قلیل باشد بعد مدت قلیل صحت میشود و اگر بسیار قوی بود از آن فوراً مرض بزرگ میسرود
و در میان صحت و موت دفعه در جات کثیر اند مثل اینکه دوسه روز در سردی و در دماغ علامت ضعیف و جوش
شده بر طرف شوند یا تمام عمر بحالت ضعیف دماغ مبتلا ماند و حاشی چنان بود که از اوئی موثر خاصه از امور
فلسافیه مثل غیظ و غضب یا قزع و خوف زیاد متاثر شود و لیکن کسیکه باین حالت مبتلا گردد بعد دوسه سال
از پیدا شدن درم دماغ بزرگ میشود و گاهی بعد رسیدن صدمه ضرب در قوت حافظه فرقی می آید و باین
غالب گردد و گاهی آنچه علم که پیش از رسیدن صدمه محفوظ می داشت از خاطر میرود و نسبتاً منسیا میگردد و گاهی بعد از
صدمه در حکم نقصان پیدا میشود و از آن نکته در زبان حادث میگردد و گاهی بصارت کم یا باطل میشود
و این وقتی است که ضرب بر مقدم دماغ رسد و هم گاهی وقت رسیدن ضرب بر مقدم دماغ جفن علی مستخری شود
بر جفن اسفل می نشیند و از آن چشم مفتوح گردد و گاهی در قوت سامه نقصان پیدا شود و گاهی آوازهای شیرین
غیر موجوده در خارج سموع میشوند و این را از قبیل نشوش فعلی دماغ باید دانست و گاهی مرض صرع پیدا میشود
و گاهی بعد رسیدن صدمه بدماغ قوت باه زایل گردد و این امر وقتی که ضرب بر موخر راس رسد پیدا میشود و
ایضا درین وقت گاهی حرکت قلب هم کم میگردد و بسبب متضرر شدن شخاع از اذیت دماغ با بجز باید دانست
که آنچه علامات و انجانات از رسیدن صدمه بدماغ نوشته شده اند گاهی از صدمه قلیل هم پیدا میشوند باین طور
که اول از آن علامات کم پیدا میشوند لیکن بعد آن بر و ایام آنچه از نقصانات دماغ امور حادث میشوند و نوشته
شدند موجود میشوند و از خطر ناک میگردد و خوف بزرگ است ظاهر گردد و گاهی صدمه کثیر بدماغ میرسد لیکن باین که در

تقصان در دماغ باقی نماند و افعال ماع محفوظ از آفت بماند و بعد از معیت مریض پیدا میشود و لهذا بقراط نوشته که از سبب غلیظ ماع بی پروا نشوند و از صدمه قوی کثیر آن نماند نباشند و مومذین قول آنست که چون گردون دخانی اتفاقا با هم منطبق میکنند یعنی سرکله می زند از آن کسانی که بر آن نشسته اند همان بخرک میشوند که مغز استخوان ایشان هم از آن بخرکت می آید لیکن بعد از آن فوراً که مضر ظاهر میشود و همه از گردون فرو آمده بخانه با و بمقامات مقصود خود میروند و بخوبی همه کار خود را انجام میسر میسازند لیکن بعد چند ماه در مرض فالج یا سرسام مبتلا شده و هلاک میشوند اما لعل گاهی بعد رسیدن صدمه و زوال هر دو درجه کان کشتن در پنج گام پیشتر شروع میشود و آن انماز دماغ است که گفتیم اینست که گاهی صدمه بر سر میرسد و از صدمه قوی غایب میگردد استخوان دماغ شکسته بزد دماغ ملحق شده بر آن می نشینند و گاهی در آن وی آید و از آن در دماغ زخم هم پیدا میشود و از صدمه مذکور که بواسطت استخوان بر دماغ میسر در دماغ متورع و متحرک هم پیدا میشود و گاهی از شکستن استخوان خون از استخوان شکسته جاری شده و در میان عظم منکسر و دماغ مجتمع میشود و از ثقل آن دماغ متغیر میگردد و گاهی ضرب بر سر میرسد و از آن در استخوان اکسار قطع نمیشود و لیکن از اثر صدمه ضرب قدری ام غلیظ از استخوان راس جدا گشته و از آن در میان استخوان غشای مذکور بیرون پیدا شده خون بتدریج در آن مجتمع میگردد و پس از ثقل آن غشای مذکور را اینجا بر دماغ می نشیند از آن دماغ متغیر میگردد و گاهی از رسیدن ضرب بالای دماغ استخوان نمی شکند بلکه از آن ورم در غشای ام غلیظ موسوم به جُوراً بیشتر یا در استخوان مضر و علی حاد میشود و من بعد از این ورم هم پیدا میشود و استخوان بیرون میگردد و دریم از ورم مذکور خارج شده در میان استخوان غشای مذکور مجتمع میگردد و از ثقل آن غشای مذکور بر دماغ می نشیند و از آن دماغ متغیر میگردد و گاهی ریم در میان ام غلیظ و ام رفیق بسبب پیدا شدن ورم در غشای مذکور گردد و درین وقت ممکن است که این اجتماع مده در میان غشای مذکورین بالای دماغ و هم اندرون دماغ هر جا که باشد پیدا شود زیرا که در غشای مذکور دماغ هم اندرون آن رفته اند پس هر جا ممکن است که ورم در آنها پیدا شده ریم افتد و درین صورت انماز از خارج و داخل دماغ هر دو پیدا میشود و گاهی از در آمدن اجسام غریبه غیر زنجیره مثل گلوله تفنگ یا قطعه آهن یا از چوب دستی که در دماغ داخل شوند هم دماغ متغیر میشود و علامات هر گاه دماغ متغیر شود و سبب آن خفیفه قلیل باشد از آن مریض قدری بهبودی می یابد اما نام یا سکران و چون آواز بلند از آن سوال کنند قدری متنبه شده مثل کسی که در خواب ثقیل بود قدری بجا میسرید اما هر گاه انماز زیاده باشد بهبودی فقط پیدا میگردد پس آواز کسی میشود و نه جواب میدهد و اعضا مستحی میشوند مثل فالج و تحریک اعضا ممکن نباشد هر عضو آنرا که برداشته از دست بگذارد بر زمین بی اختیار می افتد و متفلسف است میگرد و آواز غلیظ پیدا میشود زیرا که چون امات مستحی گردد و مریض هوا را از راه بینی و دهان میکشد پس وقت رفتن هوا در گلو دریه امات متحرک میشود و از آن گواهی غلیظ پیدا میگردد و اینها چون هوای مستشق را بسوی خارج دفع کنند

و منشعب سازد و میباشد و با قلق بود که بار بار از یک پهلو بر پهلو می‌دکند و منقلب میشود و لیکن بر هیئت استقلاتی آید برین
 هیئت او را خمپیدن مکن نباشد و جلد بدن سرد بود و گاهی ادراک برودت هم میکند و سیاه در آنه مقیاس الحرات
 از مرتبه اعتدال کم میگردد و منقبض قوی و ضعیف و بطبی بود و حتی که در یک دقیقه زیاده از هفتاد بار قوه میکند و بول و
 براثر اختیار مریض میشود و گاهی بطور ندرت احتباس بول هم پیدا گردد و دایما مریض میبوش می ماند و کدام امر
 نمی فهمد لیکن چون با و از عظیم از و سوال امری کنند و خواهند که بهوش آید از چنین ابر و چشم و غیره بدین می توان
 خود را ظاهر بسیار از و اگر کسی دست و پای آنرا حرکت دهد یا خواهر که راست و متعنه سازد فوراً از یک پهلو بر پهلو می‌دکند
 منتقل میشود چنانکه کسی متعنه شده از کسی از یک پهلو بر پهلو می‌دکند و دیگر در عالم خواب ثقیل منقلب میشود یا از حرکت دست
 یا پا جواب میدهد که او را تنگ نه سازند و چونکه این علامات که علامت تا ذی و انقباض طبع اند درین حالت یافته میشود
 لهذا این حالت را با سم سری برال ازی پیشین که معنی بی آرمی و تا ذی است نام کردند تسمیه الملزوم با سم لازمه انجمام
 این حالت آنست که گاهی در همین حالت یک هفته یا دو سه هفته مانده صحت یابد اما قبل حصول صحت اول مریض تب و
 آهسته آهسته قوی و مریض میشود من بعد در آنه مقیاس الحرات حرارت بدن زیاده شده تا حد اعتدال میرسد
 و بعد از انقباض و تشنج که در اعضا بوده آهسته آهسته کم گردد و مریض است و بار بار از میسازد و بر هیئت استقلاتی آید با جلد
 اعراض که بر تا ذی دماغ دال بود مریض میشود و حالت دی منشیا که قسمی از جنون و بی عقلی است که بسبب ضعف دماغ
 میشود و وجود میباشد و بعد از این حالت کسی بقدر خود قوت و دماغ آهسته آهسته قوت میگیرد و دو کسی کم عقل میماند و
 کسی همیشه در بی عقلی و سفاکت عمر بسر میکند و گاهی بعد از دال علامات افوت دماغ و رم فزین در دماغ پیدا میشود و
 و آن مریض را که میگرد و دو کسی را بعد از فالج کسی را صرع پیدا میشود و اینها با آنکه این حالات ثلثه که مذکور شد فوراً با و
 از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط پیدا میشوند اما اینکه ازین حالات کدام کدام مریض پیدا میشود پس بدانکه گاهی بعد
 از این حالات ورم حاد و گاهی ورم مزمن حادث میشود و گاهی بعد از ورم مزمن ورم حاد پیدا میشود و ما ورم حاد پس
 بدانکه آن بعد و سه روز از رسیدن صدمه ضرب بر دماغ پیدا میشود و بعد از آنکه مریض بهوش آمده باشد چنانکه بعد
 حالت موسوم به کان کشن اکثر مریض بهوش می آید و حال خود را بیان میکند اما بعد کام پیشین یا بعد سرال ازی پیشین
 پیشین این دو حالت مریض در عالم بهوشی میماند و در بیان حال ورم حاد در دماغ پیدا میشود لیکن هرگاه بعد حالت کان کشن
 و بهوش آمدن مریض ورم پیدا میشود درین وقت مریض آنچه علامات و حالات را بیان کند و دیده میشود و از آنجمله
 یکی آنست که تشنجه در دماغ پیدا میاید و آن از همه پیشتر شروع و ظاهر میشود و ازین دروسی شدید بود و دست
 آن آنگاه تا زیاده میگرد و بر جلد راس گری زیاده محسوس میشود و هر دو طرف عظیم که بر خلق دیده میشوند که از آن
 خون بدماغ میرود حرکت و ضربان آنها قوی و شدید میشود و بجهت آنکه خون در دماغ درین وقت زیاده میشود

و در این حالت مریض در عالم بهوشی میماند و در بیان حال ورم حاد در دماغ پیدا میشود لیکن هرگاه بعد حالت کان کشن و بهوش آمدن مریض ورم پیدا میشود درین وقت مریض آنچه علامات و حالات را بیان کند و دیده میشود و از آنجمله یکی آنست که تشنجه در دماغ پیدا میاید و آن از همه پیشتر شروع و ظاهر میشود و ازین دروسی شدید بود و دست آن آنگاه تا زیاده میگرد و بر جلد راس گری زیاده محسوس میشود و هر دو طرف عظیم که بر خلق دیده میشوند که از آن خون بدماغ میرود حرکت و ضربان آنها قوی و شدید میشود و بجهت آنکه خون در دماغ درین وقت زیاده میشود

گرد این استخوان مرده در استخوان زنده و هم در ام غلیظه جایگاه گرد این استخوان با عظم زنده متصل است پیدا شود و در مکن
 است که ریم در میان ام رقیق و با پیوسته و داغ پیدا شود و این اکثر در کسیکه بسیار ضعیف باشد و در مکن راس و در مکن راس مبتلا
 شده بمر و خاصه مرض با نسیا یعنی آمینت ریم یا خون درشته باشد یافته بشود سوم مکن است که در نفس مانع ریم بگردد
 و آن اکثر در مقام رسیدن مغز یافته میشود و گاهی در جرت مخالف مغز و علیه که بمقابل محل اتصال باشد یافته میشود
 و آن نیست که گاهی آفت ضرب بر مقدم داغ میرسد و صدمه آن تا استخوان مؤخر راس منتهی میشود و جایگاه
 صدمه منتهی شده معنی مؤخر داغ استخوان همانجا منکسر میشود پس موافق همین وصول صدمه گاهی ریم در محل ضرب
 و نفس مانع یافته میشود و گاهی در جانب مقابل مخالف محل آفت است ریم و نفس مانع یافته میشود بطوریکه در مکن راس
 و بسبب ریم و نفس مانع خواهد بود جایگاه بران خاصه ضربه رسیده یا در جایگاه صدمه ضرب از محل مغز و علیه انجا منتهی و در اصل
 شده باشد چنانکه گاهی در جانب مخالف که بمقابل محل مغز و علیه بود انکسار واقع میشود این امر پیدا میگردد و اینست
 که بسبب رسیدن صدمه ضرب و ازیت آن ورم حاد و داغ پیدا میشود و در مکن ریم متولد میگردد و اینها
 گاهی از در آمدن سهم غریب در داغ منکسر گاهی انقباض یا پیکان تیر یا ریزه استخوان شکسته هم ورم حاد پیدا میشود العلامات
 اول علامات ورم حاد که مذکور شده موجود بود و هرگاه ریم در آن پیدا شود اول رازره می آید چنانکه در تب نایبی آید بعد
 آن اگر مریض قدری تشنه باشد و بعد از این رازره بهبودی شود و گاهی معنی بهبودی داغی بران غالب میگردد و فایده جهت همان
 محل اول ریم در نصف بدن پیدا میشود یعنی اگر ریم در حصه جانب چپین داغ باشد فایده در جانب بسیار بدن میشود و بالعکس
 علامات ورم حاد داغ همیشه موجود میباشد اما هرگاه ریم در میان استخوان راس و غشای ام غلیظه بسبب جذب
 آن از استخوان حادث نشود بی آنکه زخم از ضرب آمده باشد درین وقت بمقابل محل مغز ریم در جلد راس هم ورم حاد و این پیدا شود
 که چون آنرا از سر انگشت نمزکنند و احساس نمایند در انهم نیست ریم یافته میشود زیرا که درین وقت از پیدا شدن ریم غافل
 و غشای استخوان اثر هم در جلد راس هم و ریم متکون میگردد و چه در تشریح استخوان راس نوشته شده که عظام راس نمانند
 و در قوی از یرو بالا صلب اند و یک قوی آن که در میان هر دو قوای صلب است لین میباشد و دران عروق کثیره قوت
 و صلب اند برای تغذیه عظام مذکور خون را می آید پس هرگاه ام غلیظه از استخوان راس جدا میگردد و دران ورم
 ریم پیدا میشود و استخوان که از ان جدا شده از نایابی غذای میرد و در انهم ریم پیدا میگردد و پس ازین استخوان مرده
 ریم منقل شده و غشای استخوان مذکور میرسد و انجام میدهد متکون میگردد و در انجا در جلد راس هم ریم می آید و پیوسته
 تا آنکه از انهم غشای استخوان راس که پیوسته دل میشود و بعد از ان این دل که بالای استخوان راس و غشای آن و در جلد
 سر و زنده گاهی منقرض میگردد و از ان ریم سائل میشود و لیکن چونکه استخوان مانع جریات ریم از دل زیر استخوان
 ازین بسبب ریم ام غلیظه ازین ریم می آید بلکه همان قدر ریم که بالای استخوان مذکور در غشای استخوان و در جلد آن

٩٤

5

سید

١٠

مجلس

21

2

•

3

7

11

جاری میشود و حاصل عصب ظهور در مین در جلد راس بمقابل محل تولد ریم و دام غلیظ این است که گفته شده از این علامت مخصوص است بوقتی که از ضرب زخم در جلد راس نیامده باشد لیکن هرگاه از آن زخم در جلد راس هم آمده باشد و معذرت علامت ورم دماغ موجود بودند در آن وقت چون جلد بالای استخوان باقی نمی ماند پس از نقصان جلد راس که استخوان راس مضروب علیه دیده میشود و لذت پیدا شدن ریم درین وقت و رام غلیظ رنگ استخوان راس اینجا گاهی برنگ خاکستری و گاهی بادای و گاهی مائل سیاهی دیده میشود و از آن مجربین میدانند که استخوان راس مرده شده و یقیناً زیر آن ریم در میان استخوان مذکور و دام غلیظ است فتک کما اما هرگاه ریم فیما بین ام رقیق و پای پیتر و دماغ پیدا شده باشد یا نقص دماغ بود در آن وقت که دام علامت خاص نیست که بر محل تولد ریم دلالت کند جز اینکه آنچه عموماً بر پیراشدن ریم دلالت میکنند مثل آمدن لرزه بعد موجود بودن علامات ورم دماغ یا حد و شقاق در جهت مخالف از جانب تولد ریم یا علامات ورم عارض دماغ در اینجا هم دال می باشد اما از آن همین تشخیص موضع تولد مرده نمیشود و از عدم تشخیص موضع تولد ریم نقصانی پیدا نمی شود چنانکه در علاج آن ظاهر خواهد شد و انجام تولد ریم در دماغ و اجزای آن نیست که از آن پانیا پیدا میشود زیرا که در قوی لیم استخوان دماغ چونکه عروق بسیار غلیظ آمده اند پس یاد این عروق هم ورم پیدا شده ریم می افتد و از آن در خون وقت دوران آن می آمیزد و یا که ام عرق ازین عروق شقی میگردد و در آن ریم از استخوان مرده برآمده داخل میشود و علی کلامی همین ریم در خون داخل شده بذریعہ دوران آن در جگر و مفاصل و ریه و هم در جانب معجم دماغ و در دیگر اعضا ممکن است که برسد لیکن زیاده از همه در ریه می آید اما پانیا وقتی پیدا میشود که صدمه قلیل بر دماغ رسیده باشد تا که بعد از آن مریض مدتها زنده ماند و نوبت به پیدا شدن پانیا رسد چنانکه صدمه قوی بر سر چنان رسد که از آن مریض دفعه یار مدت قلیل میرود و در آن وقت نه ریم پیدا میشود و نه از آن پانیا حادث گردد و العلاج بر آنکه هرگاه بعد رسیدن صدمه حالت کان کشن پیدا شده باشد در این وقت مریض را در مکان محفوظ از هوای بار دوازند و در گلیه یا دیگر لباس موئن گرم بپوشند و آب گرم در بوتل انداخته از آن کمید بر بدن سازند هم بر جلد مریض مالش و لک زیاده سازند و اگر برخیل مسحق گرم هم مالش سازند جائز بود تا اینکه گرمی بر جلد پیدا شود و دوران خون اینجا زیاده گردد و چون مریض قدری بهوش آید آب مطبوخ چای که مار با فضل بود قدری بنوشانند تا گرمی در بدن پیدا شود لیکن شراب درین وقت نه دهند اما اگر کان کشن قوی بود که ازین تمایز رفع نشود درین وقت قدری ایونیا کار بناس آب ساده ملکرده یا با شراب یا شراب حار تنها بنوشانند یا بنده زرقه در معار سازند و بعد پیدا شدن حالت ریا کشن اگر آن قلیل بود و قلت و کثرت آن موافق شدت و خفت و قلت و کثرت حالت کان کشن میباشد یعنی اگر کان کشن خفیف است ریا کشن هم خفیف خواهد بود و بالعکس بالعکس چون ریا کشن خفیف باشد مثل اینکه

قدری در سردی و اندک حرارت بر جلد راس محسوس شود درین وقت آب سرد که از برف آنرا سرد کرده باشند یا سرکه همراه آب ساده بر سر نهند و اگر از اینهم دفع نشود مسهل قلیل لوزن از قسم ادویه مسهل که کین اند مثل میگنشا سلفاس یا سفوف جیب که چون بنوشانند و غذای بارد بالفعل که سریع المضغ و لطیف بودند نشانند و با آرام تمام بر پلنگ اندازند تا گاه که پیش قوی بود مثل اینکه حرارت جلد راس و در سرقوی باشد و اختلاط عقل و کدورت حواس بود که از آن خوف اجتماع خون و پیداشدن ورم و دلغ قوی باشد درین وقت اگر مریض قوی بود اول فصد گیرند و خون از پشت او نسل تا دوازده یا شانزده اونس بر آرد و اگر مریض ضعیف یا طفل باشد زو حجب مناسب بر محل مسخ یا خلف اذن یا زیر موقی که چشم چپانند و برف بار یک کوفته در شان گوسفند بر کرده برداغ نهند و مسهل قوی مثل روغن حب السلاطین نوشانند و غذای لطیف سریع المضغ خورانند و با آرام تمام بر پلنگ اندازند پس اگر بعد اینهم کدام عرض مثل درد سر ضعیف یا فساد فکر قلیل بود باقی ماند موافق آن علاج بهم ضعیف فرموده باشد مثل اینکه گاه گاه دوسه زو بر صدر یا خلف اذن یا زیر گوشه چشم چپانند یا حجامت یا شرط خلف راس نهند یا پشت از پیش گس بر جای مناسب نهند و قدری سیاه هم مثل کیل و یا بول قلیل گاه گاه بطوری خوراند که از جوشش دهن پیدانه شود و گاه گاه مسهل هم داده باشند و چون بعد جلد این تدابیر هم نقصان دلغ رفع نگردد عمل ششین با استعمال آرنه و مرصه اکمال احتیاط و آرام دارند و همیشه نگران حال آن باشند که اکثر دفعه این پیش در ورم حار دماغ مبتلا میگردد اما هرگاه کام پریشان بعد رسیدن صدمه ضرب برداغ پیداشد درین وقت تا آن نماند که عامر دماغ چیست بریزه استخوان شکسته است یا کدام جسم غیر طبیعی که در دماغ در آمده یا خون است یا رجم پس آنچه بسبب ریزه استخوان یا کدام جسم غیر طبیعی یا رجم باشد تدبیر آن آینه نوشته خواهد شد انشا الله تعالی اما هرگاه بسبب اجتماع خون باشد درین وقت آن خود خود اکثر عروق مجذب میشود پس علاج عام اینجا کافی است و آن اینست که در مکانیکه روشنی کم باشد مریض را با آرام تمام دارند و موی سرش را بترانند و آب سرد یا سرکه و آب ساده با ناصفه سرد کرده یا برف کوفته در شان گوسفند بر کرده بر سر نهند و بعد آن چون مریض درین حالت بیوش میاند پس مسهل هند از چیزی که مقدار قلیل آن اسهال نماند تا بدو آن در روغن حب السلاطین فصد میشود پس یکد قطره آنرا بهر زبیدی که من یا همراه صمغ عربی محلول آب حل کرده بر اصل زبان نهند تا مریض همراه لعاب دهن آنرا بلع کند یا احتیاطا از روغن بیدارنجیر و روغن تارپین تخمینه نمایند تا اسهال بقوت جاری شود و در سبت و چهار ساعت روز و شب اگر بول حقیقی باشد و بار پذیرد تا ثانی طیر بول را جاری سازند و بعد این تدابیر یعنی مریض قدری غذای آمیخته پس اگر ممکن باشد شراب آب پنجه یا شور بای لحم بنوشانند یا پذیرد از راقه در شکم رسانند پس اگر بعد افتاد ورم شروع شود تدبیر ورم که آینه نوشته خواهد شد بعد از آنکه گاه سری برال آری پیش پیداشد درین وقت مریض را با آرام تمام

بالای پلک و در هر دو موهای سر را تراشیده آب برهن بر سر نه و در مسهل خفیف مثل و تخم بیدار تخم یا سفوف جلیب که پخته
 بمقدار قلیل نوشانند یا از حقه لیمو تنقیه اصفا سازند و اگر خواب نیاید برو یا سید پاشیم تنها از پانزده تا سبب گرین یا هر
 کلوبل یا سیدیت نوشانند و اگر درین حالت در سر گرمی نباشد که از آن خوف حدوث ورم باشد در این وقت بهتر
 از افیون دوی دیگر نیست پس اگر او پهای سدی یوس یا سلوشن مار فیا هر یک جدا جدا از سبب قطره تا قحط
 بنوشانند و هرگاه ورم شروع شود علاج آن نمایند اما هرگاه ورم حاد یعنی اکیوت افضل میشتن باشد درین وقت
 اول موهای سر را تراشیده برف کوفته و در میان کوفته بپزند و بر تمام سر نهند من بعد اگر مرض قوی باشد فصد گرفته
 خون حسب حاجت بر آرند تا اینکه قدری شست و شوی پیدا گردد و بعد آن هرگاه باز ورم نبض قوت زیاده پیدا شود
 باز فصد گیرند و خون بر آرند و ملک مر و تنیه فصد قوت دوران خون است پس هرگاه دوران خون قوی گردد و خواه بعد
 چند ساعت یا بعد چند روز وقت گرفتن فصد همان خواهد بود پس اگر بعد چند ساعت محتاج فصد تانی شوند نیز فصد
 اول را کشاده دست را حرکت دهند تا دم اول شفیع شده خون جاری گردد و اگر بسبب پیداشدن ورم خون ازین
 نرم برینا یا بر عرق دیگر را کشایند و خون بر آرند و اگر در بعضی طفل یا ضعیف باشد زود بقدر مناسب بر سر نهند یا خاف
 اوقین یا زنگنه چشمه که بر سر نهند و بعد آن سهل دهند تا اسهال قیق شود پس اگر مرض لائق نوشانیدن مسهل باشد
 از دوی سه سه یا پنج انگلیس اند نوشانند یا کیلو ط از دوی تا پانزده گرین تنها نوشانند یا کیلو ط و چهار گرین همراه سفوف
 جلیب که پخته نوشانند تا اسهال بخوبی شود و لیکن سلفیت آف میگنشی درین حال از سه سلات دیگر بهتر است و اگر مرض
 نبود لائق نوشیدن مسهل نباشد عوض مسهل از حقه یا تنقیه نمایند و استعمال سلفیت آف میگنشی در حقه هم مفید است
 و بعد فراغ از اسهال کیلو ط یا با قدری افیون خالص بنوشانند یا دلیل مالند تا که از راه جلد در خون داخل شود و
 کیلو ط را چندان خون اند که قریب به شش درین حالت پیدا کند و غذا قلیل المقدار سه مرتبه مثل شوربای لحم یا شیر
 بهر آب ساده بنوشانند اما دوا که در علمای ما معتقد است ورم دفع نشود به حاجت بسوی تنذیه که دوا میشود و در کمره که
 مرض را با آرام تمام دارند و معنی آرام تمام آنست که جمیع حواس و اعضا از فعل خود باز مانند مثل اینکه سمع از شنیدن
 آوازها و بصر از دیدن اشیاء و تشامه از بویدن روایح حاره و زبان از چشیدن مزوقات حاده و از کلام آشنایان
 به شوند و اعضای بدن جمله از حرکات بدنیه و دماغ از حرکات نفسانیه باز مانند و همیشه گاه مسهل داده باشند تا که
 صاف مانند هرگاه ورم حاد درین پهنی که را یک یا سبب اکیوت یعنی حاد و زهرین گردد و آن بعد در مدت و زمان بر جلد و
 ورم حاد میشود در آن آنچه علاج ورم حاد نوشته شده از آن قوی مثل فصد و مسهل قوی را استعمال نمودن که یک مسهل
 مستعمل که در میان قوی و ضعیف باشد یا بعد از این بود نوشانند یا باشند تا قبض شکم نه ماند و کیلو ط بمقدار قلیل یا بیشتر
 و نوشانند تا اثر شود و درین ناید اما بکمی از شیر غلیظ که از آن جوشتش درین پیدا شود بلکه اگر آثار آن در رشتن با ج

فکر را که

اینگاه

بیشتر

مگر

بسر

بجای

مادر

که در

داد

در

در

در

طاهر شود مقدار یک لیول را کم کنند یا مطلقا چند روز نشانیدن آن ترک کنند و بعد نوشانی در یک لیول ایو و دایره برآید
یا بروی پاش قلیل المقدار به راه قشوع عشبیه نوشتانند و مویهای مریض را تراشیده و پیشتر از پیش گس بریا فوخ نهند
و گاهی بر تمام سر پیشتر مذکور را با این ترتیب می نهند که اول بریا فوخ بعد بر جانب چپین پس از آن در جانب یسار و کام
بعد آن بر موی خراس می نهند که از استمالی آن نفع کثیر حاصل میشود و گاهی عوض آن گل سپین را بر گردن استمال
میکنند لیکن باید که آبکه پیشتر پیش گس و زخم سپین را آن قدر جاری دارد که جل شکایت های دماغیه دفع شوند و در حال
غذای اصل مقوی مثل گوشت بز و شیر و نان گندم نوشاند لیکن با غذای عاده ندهند اما هرگاه ریم در دماغ پیدا شود و در
نفس دماغ یا در میان ام رقیق و یا پیشتر از این باشد درین وقت هیچ علاجش نیست زیرا که درین وقت محل تولد مده معلوم
نمیشود و اگر معلوم هم شود در آن زمان هم اخراج آن ممکن نیست زیرا که اگر در میان ام رقیق و دماغ یا پاپیه میتر و پاپ
درین وقت بر همه دماغ منبسط میباشد و لیاقت سائل جاری شدن ندارد و اگر در نفس دماغ باشد پس در آن
محبوس خواهد بود و علاوه بر این اخراج ریم درین وقت محتاج میباشد بسوی پیدا کردن ثقبه در ام غلیظه و ام
رقیق و پاپیه میتر و در نفس دماغ و آن یعنی همکاست است لهذا علاج آن محال است اما هرگاه ریم در میان استخوان
راس و ام غلیظه باشد محل تولد آن و ریم بلند راس که بر محل مقابل آن باشد یا از متفرق شدن آن استخوان مضروب علیه اگر جلد بر آن
نباشد معلوم میشود درین وقت علاجش آنست که از آنکه متفرقین که منشا ریم در استخوان راس است که بر محل تولد
ریم است قطع کنند و قطعه را از جایش برآند و ریم خارج شود اما این علاج را وقتی بعمل آرند که آنچه علاقه
تولد ریم پیشتر نوشته شده اند بخوبی بران دلالت کرده باشند پس اگر بعد قطع کردن استخوان ریم ظاهر نشود بلکه جگر
دید شود که قریب ثقبه استخوان باشد درین وقت بتامل و غور ملاحظه فرمایند که آیا حرکت انبساطی و انقباضی که در
دماغ میباشد ازین غشا محسوس میشود یا نه اگر محسوس نشود و انقباض شود که اینجا در میان دماغ و این غشا چیزی دیگر
متوسط نیست و اگر حرکت دماغی محسوس نشود باید دانست که اینجا پر غشای مذکور ریم هست که بسبب آن حرکت ضربانی
دماغ محسوس نمیشود درین وقت از سر نشتر و غشای مذکور قدری ثقبه پیدا کنند تا ریم از آن خارج شود که گاهی ازین
هم مریض نده می ماند و هرگاه بعد پیدا شدن ریم در دماغ پانیا پیدا شده باشد در این وقت آنچه در علاج پانیا
نوشته شده بعمل آرند و مزید بر آن آنست که در این پانیا آنچه استخوان منگه مضروب علیه که فاسد و متعفن شده است
آنرا ضرر و بر آن سبب پانیا دفع گردد اما هرگاه در اسکا کپ یعنی آنچه جلد و کم که بالای استخوان راس است از ضرب کوفت
ورض و اذیت حاصل شود و از آن خون از عروق منفجره جاری شده در لحم یا در میان لحم و استخوان راس مجتمع گردد
و در اینجا گاهی صورت سله و موی که آنرا هیماوگا گویند در آن خون جمع میباشد پیدا میشود خصوصا در اطفال اما
در کبار پس اگر در ریم در لحم و غلظه جلد و هم تغییر رنگ جلد پیدا میشود و درین حالت اکثر سبب آنکه اینجا

در این وقت که ریم در دماغ یا در میان ام رقیق و دماغ یا پاپیه میتر و پاپ درین وقت بر همه دماغ منبسط میباشد و لیاقت سائل جاری شدن ندارد و اگر در نفس دماغ باشد پس در آن محبوس خواهد بود و علاوه بر این اخراج ریم درین وقت محتاج میباشد بسوی پیدا کردن ثقبه در ام غلیظه و ام رقیق و پاپیه میتر و در نفس دماغ و آن یعنی همکاست است لهذا علاج آن محال است اما هرگاه ریم در میان استخوان راس و ام غلیظه باشد محل تولد آن و ریم بلند راس که بر محل مقابل آن باشد یا از متفرق شدن آن استخوان مضروب علیه اگر جلد بر آن نباشد معلوم میشود درین وقت علاجش آنست که از آنکه متفرقین که منشا ریم در استخوان راس است که بر محل تولد ریم است قطع کنند و قطعه را از جایش برآند و ریم خارج شود اما این علاج را وقتی بعمل آرند که آنچه علاقه تولد ریم پیشتر نوشته شده اند بخوبی بران دلالت کرده باشند پس اگر بعد قطع کردن استخوان ریم ظاهر نشود بلکه جگر دید شود که قریب ثقبه استخوان باشد درین وقت بتامل و غور ملاحظه فرمایند که آیا حرکت انبساطی و انقباضی که در دماغ میباشد ازین غشا محسوس میشود یا نه اگر محسوس نشود و انقباض شود که اینجا در میان دماغ و این غشا چیزی دیگر متوسط نیست و اگر حرکت دماغی محسوس نشود باید دانست که اینجا پر غشای مذکور ریم هست که بسبب آن حرکت ضربانی دماغ محسوس نمیشود درین وقت از سر نشتر و غشای مذکور قدری ثقبه پیدا کنند تا ریم از آن خارج شود که گاهی ازین هم مریض نده می ماند و هرگاه بعد پیدا شدن ریم در دماغ پانیا پیدا شده باشد در این وقت آنچه در علاج پانیا نوشته شده بعمل آرند و مزید بر آن آنست که در این پانیا آنچه استخوان منگه مضروب علیه که فاسد و متعفن شده است آنرا ضرر و بر آن سبب پانیا دفع گردد اما هرگاه در اسکا کپ یعنی آنچه جلد و کم که بالای استخوان راس است از ضرب کوفت و رض و اذیت حاصل شود و از آن خون از عروق منفجره جاری شده در لحم یا در میان لحم و استخوان راس مجتمع گردد و در اینجا گاهی صورت سله و موی که آنرا هیماوگا گویند در آن خون جمع میباشد پیدا میشود خصوصا در اطفال اما در کبار پس اگر در ریم در لحم و غلظه جلد و هم تغییر رنگ جلد پیدا میشود و درین حالت اکثر سبب آنکه اینجا

نه و زنده که در آن خوف پیدا شدن اری سبلس است و ایضا باید دانست که هر قسم زخم که اینها پیدا شود در هر حال اسکالپ را در آن قطع نکنند چنانکه در جرح اعضاء دیگر براسه قطع کردن آن امر کرده میشود زیرا که اینجا از کثرت خون این لحم اگر چه بسیار قلیل تا عظم متصل مانده باشد لیکن در چند ایام مندل و ملتحم میگردد و ایضا باید دانست که از زخم قلیل اسکالپ هم بی پروا و مطمئن نه شوند زیرا که گاهی از زخم قلیل آنهم اری سبلس پیدا میشود و بهم گاهی زخم قلیل میباشند لیکن صدمه آن استخوان غشی و نفس و بلغم میرسد بلکه در آن مریض را آرام تمام دارد و مسهل قلیل داده شکم را صاف کرده و هضم و شیره و غذای بسیار قلیل بکند و باشد انتظار ظهور کدام انجام از انجانات زخم این مقام نمایند پس اگر زخم بسیار صغیر بود اکثر احوال و بعثت هیچ میگرد و گاهی بعد از اری سبلس پیدا میشود و گاهی بسبب آن در میان اسکالپ و استخوان دماغ ریم را میگرد و مخصوصا هرگاه اسکالپ در مقدار زنده از استخوان جدا شده باشد زیرا که درین وقت در میان این لحم و جلد جدا شده و استخوان را سیم پیدا میشود و گاهی ازین زخم ورم در غشی و نفس دماغ پیدا میگردد و گاهی بظاهر ضرب قلیل میرسد لیکن از آن هم کدای انجام ازین انجانات پیدا میشود پس اگر اری سبلس پیدا شود و آنچه در علاج اری سبلس در ذیل حیات نوشته شد بعد از آنکه هرگاه ریم پیدا میشود درین وقت اکثر استقباه واقع میگردد در اینکه آیا اری سبلس است یا ریم متولد گشته و فرق بینما این وجه توان کرد که وقت پیدا شدن اری سبلس سرخی از کناره های زخم شروع گشته منقبط گردد و وقت پیدا شدن ریم ورم از کناره های زخم دور میباشند و هم در تولد ریم سرخی از کناره های زخم نمیشود و ایضا باید دانست که هرگاه اسکالپ از استخوان جدا میگردد و دستکار کناره های زخم را با هم کرده از ثابزه دوخته پارچه اسکنون آلوده بر آن نهاده و بی نهایت کناره های زخم با هم شده ملتحم میشوند لیکن اینجا اسکالپ که سوای محل کناره های زخم هم از استخوان جدا شده بود و در آن گاهی ریم پیدا میشود و مادام که این ریم را بر نیارند اسکالپ جدا شده از استخوان با استخوان متصل و ملتحم نمیشود و درین ضرورت که در محل زخم جای که از دیگر مواضع متورم تر است تر باشد ثقبه پیدا کرده ریم را بر آن زدند من بعد درین ثقبه قتیله نهند تا آنچه ریم پیدا شود آنهم ازین ثقبه بخوبی خارج گردد و در کدام جا محقق مجبور نباشد بالای ریم که در آن ریم است فاء صغیر نهاده بر چند تا از عمر کردن رفاده ریم در جای خود نماند و جاری گشته خارج گردد و هرگاه اسکالپ تمام و کمال از استخوان جدا شده باشد درین وقت پارچه نازک در روغن کنجی صاف تنها یا قدری کافور در آن حل کرده تر کرده بر تمام نهند تا آنچه غشای جدید که از بخین فایبرن از غشای استخوان راسخ از اطراف زخم اینجا آهسته آهسته پیدا میشود آنرا محفوظ از رسیدن آفات خارجی در آن و باید دانست که این غشای جدید که اینجا از انصباب فایبرن پیدا شود در وقت در آن همه کمال میرسد و لایق کای میگردد پس این تدبیر را هم تا مدت دراز عمل آرند لیکن در روغن کاربو لک است و پارچه را تر کرده در آن حال بر سر نهاده و الا غشای جدید که پیدا میشود ضایع و مفقود خواهد شد و همیشه بکران حال مریض باشد که در کمال

نمایان تفرق زاری سبلس در تولد ریم

وقت که دام علامت از علامات امراض دماغیه پیدا میشود و همگی علامات درم دماغ و غیره امراض را با ایند غورا
 مشغول علامت این مرض شود چنانکه بجای خود نوشته شده اما هرگاه استخوان راس شکسته پس با پودر است
 که چون صدمه بر سر می رسد پس صدمه قلیل است مثل غمز کردن شی ثقیل فامز یا صدمه ضرب قلیل و استخوان این باشد
 چنانکه در عهد طفولیت بود در این وقت گاهی استخوان مذکور منقرض شده بسوی باطن می کشود و از آن بر دماغ اثر می رسد
 العلاج اگر غمز قلیل بود که از آن کدام اذیت نه پیدا شده باشد درین وقت احتیاج علاج کمتر میشود زیرا که خود
 این استخوان خم شده و آهسته آهسته راست میگردد اگر انماز مودی بایجاد اذیت دماغ شده باشد درین وقت
 قطعه از چرم صمغی یا غیر آن گرفته خوب ملائم ساخته بر استخوان راس نهاده بکمر کنند تا از کانه سر پیچیده بعد چسبیدن
 آنرا بسوی بالا بکشند تا همراه آن استخوان خم شده راست گردد و بلند شود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب در
 استخوان راس هم کان چوشت یعنی غمز و خراش کوفت حادث میشود و آن بسته و چه خطرناک است اول اینکه از آن
 گاهی نوسه بیرون استخوان راس می رسد و از قوی میج آید جدا میگردد و گاهی هر سه قوی استخوان یعنی تمام
 استخوان مرده و فاسد شده از محل خود بر می آید و دام غلیظ از خارج شدن آن دیده و ظاهر میشود و دوم آنکه
 گاهی از مردن استخوان ریم در میان استخوان مرده دام غلیظ پیدا میشود سوم آنکه ازین آفت ریم در قوی ثانی آن
 که یعنی در میان هر دو قوی سخت آنست پیدا شده در خون امیزد و از آن پائین می رسد اگر دو علامت آنست که پودر
 همراه آن در اسکالپ هم زخم باشد علاج زخم مذکور کرده پس بپزند که حال استخوان چه میشود شاید که همراه زخم اسکالپ زخم
 استخوان هم میج شود و اگر استخوان مرده باشد زخم اسکالپ هم همراه آن صحت نمی یابد لیکن درین وقت احتیاج وصال
 در علاج ضرورت زیرا که اگر تمام استخوان مرده باشد پس درین صورت اکثر آنچه مرده است ریزه ریزه میشود
 خارج میگردد و آنچه از مردن محفوظ است آن غشای استخوان تازه پیدا شده از آن استخوان مذکور بر دماغ می
 می آید و نشانی آنجا از نقصان استخوان فقط باقی ماند و همراه آن زخم اسکالپ هم میج میگردد و اگر علامت استخوان مرده
 شده باشد درین وقت هم گاهی استخوان مرده بقدریکه مرده شده ریزه ریزه گشته همراه ریم خارج میشود و اینجا
 نقبه پیدا میگردد که از آن دم غلیظ دیده میشود لیکن بعد چند روز غشای استخوان تازه پیدا شده بر این نقبه
 آمده سائر میگردد و بالای آن لحم و جلد پیدا میشود و زخم اسکالپ میج میگردد و لیکن اینجا گوی و غوری پیدا شده
 باقی می ماند که در آن نیست بود و غشای استخوان اینجا در حس لمس میشود و اما هرگاه در اینجا از مردن استخوان
 ریم در میان استخوان مرده دام غلیظ پیدا شده باشد و همراه آن علامات انماز دماغ از نقل ریم موجود باشند
 درین وقت تدبیر اخراج مده مذکور که پیشتر نوشته شده پذیرفته نشاء مدور فرایند و بعد آن علاج زخم اسکالپ
 نمایند و مرص را با آرام تمام بر لنگ دارند و اگر درین وقت پائین پیدا شده باشد طالت با محاسن مطلقا نامیدین

اگر ثابت شود که ریم در استخوان است درین وقت استخوان نمک در بیرون آرند اما هرگاه انکسار در استخوان راس در باشد
و آن همیشه اینجا از صدمه خارجی حادث میگردد و در کشیدن عضلات یا از حرکت دماغ نمیشود چنانکه در اعضای دیگر گاهی
انکسار عظم از کشیدن عضلات هم پیدا میگردد و بالجه انکسار استخوان راس هم برین وجه میشود یکی آنکه استخوان در محل خود
ماند و شق گردد و یا شکسته و قطعه که بر شود دوم آنکه ریزه ریزه شده بعضی ریزه های آن از جای خود حرکت کرده در
دماغ در آیند یا بر آن نشسته آنرا غم کنند و از آن دماغ متغیر شود درین هر دو قسم انکسار گاهی تنها انکسار واقع
میشود یعنی زخم در جلد نیاید و گاهی همراه آن زخم هم در جلد هم حاصل میشود و این چهار قسم شد و تقسیم دیگر اینست که
گاهی انکسار در محل مضروب علیه و یا وقتی آید و گاهی در جانب مقابل محل مضروب علیه انکسار واقع میشود مثلاً اگر
ضرب بر مقدم دماغ میرسد صدمه آن تا مؤخر دماغ منتهی میشود و جای که صدمه ضرب منتهی گشته انکسار اینجا پیدا میگردد
مثلاً ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمه آن تا مؤخر دماغ منتهی میگردد و جای که صدمه منتهی شده انکسار عظم اینجا پیدا میشود
و اینجای از بن فرانس کونگاک ترکوفی نامند بالجه هرگاه تنها انکسار استخوان حادث میشود پس آن گاهی بر محل مضروب علیه و
گاهی در جانب مخالف که مقابل آنست پیدا میگردد چنانکه گاهی ضرب بر استخوان مقدم دماغ واقع میشود و استخوان مؤخر راس
شکسته میگردد و اما هرگاه صدمه بر استخوان یا فوخ میرسد از آن گاهی استخوان قاعده دماغ که از جانب تحت جهت مخالف
و هم مقابل آنست و بر آن دماغ قائم میباشد شکسته میشود و هم باید دانست که این استخوان قاعده دماغ بسطی بر طرفین
میشود یکی آنکه صدمه بر یا فوخ رسد و از آن انکسار بدو صورت پیدا میشود یکی آنکه صدمه بر یا فوخ رسد و از صدمه
آن استخوان قاعده دماغ بشکند بدو شکستن استخوان یا فوخ دوم آنکه از صدمه ضرب استخوان یا فوخ بشکند و شکستن
آن تا استخوان قاعده دماغ رسد و از آن قاعده دماغ هم شکسته گردد و دوم آنکه کسی بر قاعده خود را بالا بزند و صدمه و ازیت
بونی از تحت بسوی بالا تا این استخوان منتهی گردد و از آن این استخوان شکسته شود لیکن انکسار استخوان قاعده دماغ هرگاه
بسبب صدمه بینی که از بالا بسوی زیرین از روی قدم کسی آمده باشد پیدا شود همیشه از زخم جلد و لحم بالای استخوان
دماغ خالی میباشد و گاهی انکسار این استخوان هرگاه از صدمه یا فوخ پیدا شود هم خالی از زخم اسکا میباشد العلامات
بدانکه هرگاه صدمه بر یا فوخ رسد و از آن انکسار در استخوان یا فوخ آید و معذک استخوان مذکور دو قطعه شود و بجای خود
ماند لیکن زخم بر جلد نیامده باشد درین وقت که درم علامت نیست که بر آن دلالت کند بلکه مجربین و علمای اہم گاهی درینجا بسبب
که بعد رسیدن ضرب بر محل مضروب علیه پیدا میشود اشتباه واقع میشود درین که استخوان شکسته است یا نه چه هرگاه در وسط
و درم از سر انگشت احسان بکین لیت در اینجا پیدا میشود و چون بر اطراف ورم انگشت می آید صلابت محسوس میگردد
ازین جهت شبهه پیدا میشود در اینکه بر محل لیت استخوان شکسته است و چون که بعد رسیدن ضرب حالت کان کشن یا
کام پریشین پیدا میشود از آن زیاد تر شبهه انکسار عظم پیدا میگردد و گویا استخوان از شکستن محفوظ بود و هرگاه زخم هم در اسکا

همراه آنکسار استخوان یا قوخی آمده باشد درین وقت دانستن آن سهل است چنانچه سر نخین یا از سر میل نام است که آنرا در تمام
داخل کرده تا محل آنکسار رسانیده در آنجا اصطکاک و در شکاک موضع آنکه از خطی که از آنکسار استخوان پیروی میشود در آنجا
سازند اگر چه درین وقت دیدن خود استخوان شکسته بچشم هم ممکن است اما لیکن باید دانست که گاهی از دور و در حقیقتی
دماغ که از اتصال عظام پیوسته اند از اشتباه پیدا میشود که خط آنکسار است یا خط درز حقیقی استخوان دماغ و درین وقت
فرق بین اینها این طور کرد و شود که در دماغ همیشه از خون خالی میباشد و در درز آنکسار استخوان قریب خون میباشد
اما هرگاه آنکسار در استخوان قاعده دماغ آمده باشد درین وقت گاهی که ام علامت بران دال نمیشد بلکه عظام از
موجود بودن حالت کام پیشین یا دیگر اتصال دماغ که بعد رسیدن صدمه قریب پیدا میشود و در استخوان نیز ضربه میماند
که قاعده دماغ شکسته شده اما اکثر این است که بعد شکستن قاعده دماغ خون یا آب خالص از گوش جاری میشود و باید دانست
که این آب همان آب است که در بطون دماغ و زیر غشای نخاع همیشه میماند و سیلان آب از گوش قیاسی است بر آن
شکستن استخوان قاعده دماغ زیرا که خون از گوش گاهی بسبب صدمه شکست اسفل هم می آید اما آب بدو از آنکسار
استخوان قاعده دماغ نمی آید زیرا که بدون آنکسار استخوان و اشتقاق پرده گوش چگونه این آب را شکست است که برین
آید لیکن هرگاه خون از گوش با دفع و ضربان خارج شود آنرا از علامات آنکسار استخوان قاعده دماغ باید فهمید اما هرگاه استخوان
قاعده دماغ قریب غلظت مناسبتی شکسته شود خون از زیر غضن و از زیر کسب چنانچه در آن غضن هم جاری میشود لیکن باید دانست
که این علامات خروج دم ازین اعضا و قوتی لایق اعتماد اند که همراه رسیدن صدمه قریب بر دماغ که دم صدمه بر گوش و چشم
و بینی نه رسیده باشد و الا ممکن است که بسبب رسیدن صدمه خارجی باین اعضا هم خون از آنها جاری شود و اینها بعد
شکستن استخوان قاعده دماغ اکثری دموی می آید زیرا که بعد شکستن استخوان مذکور خون از پس کام قطره قطره کرده
در حلق میچکد و از امراض بعدی شدن آن در حلق بسبب بلع در عالم میوهشی در معده می اندازد و چون اذنان معده
ممتلی گردد آنرا به قی در میگرداند و ملاش آنست که چون آنکسار غضن استخوان یا قوخی آمده باشد دران بعد زوال
عالت کان کتن موهای سر را برشته و برت کوفته و در شان کوفته بر کرده و بر سر غضن نهند و مسهل قوی دهند و بعد
گرفته خون سبب حاجت بر آرند و در مکان بار دم رض را با آرام کام بر شکست دارند و اگر همراه آنکسار استخوان یا قوخی
از خم در اسکالپ هم آمده باشد درین وقت آنچه برای زخم اسکالپ نوشته شده بود آنرا بر دماغ استخوان قاعده دماغ
شکسته باشد در آنجا نیز تدبیر آنکسار غضن استخوان یا قوخی نوشته شده بود و باید دانست که اکثر آنکسار ازین استخوان
مضرب است و این دماغ در حالت کام پیشین شکسته شود و گاهی از آنجاست که هم میاید و گاهی از آنجاست که نه میاید و از این جهت
بسیار حالت صفت دماغ و اعراض علامات و رموز مناسبتی است که در این حال باید دانست و در این حال در غضن چنانچه پیشین نوشته شد
باید که علاج و رموز مناسبتی نوشته شده است و آنرا حسب مناسبت حال بیمار و اما هرگاه استخوان کان شکسته شود و بر سر برده شود

و سیلان آب از گوش بعد شکستن استخوان قاعده دماغ

و این حالت

و این حالت را از صدقه سخت مثل سید که در تنگ حلقه میشود و آن بسته طریق پیکر را اول آنکه توی ذره ای استخوان راس
 ریزه ریزه شده در توی این آن در آید لیکن توی سخت داخلی آن از آنکس محفوظ ماند و دوم آنکه توی ثالث داخلی آن ریزه
 شود بسبب کونک ترک و توی اول و ثانی از آنکس محفوظ ماند سوم آنکه هر سه توی استخوان کاسه سر ریزه ریزه
 شوند و در صورت اولی که اتم وقت به مانع غیر سد جز اینکه توی خارجی استخوان می شکند اما چون توی ثالث داخلی استخوان
 بشکند از آن به ام غلیظ و دماغ ضرر می رسد و این قسم زیاد خطرناک است زیرا که از سلا متی توی اول و ثانی در استخوان
 آنکسار توی ثالث دشوار میشود و از نقصان دماغ و علامات نفوذ دماغ عقلا استخراج کردیم میگویند که شاید توی ثالث
 استخوان شکسته شده باشد و علاج آنهم دشوار است زیرا که بدون قطع کردن استخوان ریزه های آن که در ام غلیظ و دماغ
 در آمده اند خارج نمیشوند لیکن هرگاه هر سه توی آن ریزه ریزه شوند درین وقت دانستن آن سهل است اگر زخم باشد
 و اگر زخم در جلد همراه آن نیامده باشد درین وقت تشخیص آنهم وقت و زخم میشود و هرگاه هیچ یک از این سه توی
 اندرون می روند اینجا قدری غور پیدا میشود پس هرگاه انگشت انجمنی نهد در محل غور نیست و بر اطراف آن صلابت
 دیده میشود و از آن گمان کرده میشود که شاید بسبب ضرب ورم در اطراف پیدا شده و در استخوان اینجا آنکسار نیامده
 و فرق باین نحو ممکن است که در صورت آنکسار بر محل آنکسار استخوان اختلاف در اجزای شکسته و آن در ارتفاع و افت
 خواهد بود و در صورت عدم آنکسار این اختلاف پیدا نمیشود و باید دانست که قسم اول آنکسار استخوان راس اکثر محل این
 دو بر و بر پیشانی از صدقه قوی مثل صدقه پای اسپ پدید میشود زیرا که اینجا استخوان بسیار غلیظ و ضخیم است و توی متوسط است
 غلیظ است و اینها باید دانست که گاهی همراه آنکسار استخوان راس هرگاه زخم در اسکالپ آید و ضعیف باشد پس از کثرت
 سیلان دم از آن گاهی تشخیص آنکسار دشوار میگردد اما از وجود علامات نفوذ دماغ میگویند که استخوان شکسته است
 و دماغ را غمز میکند و درین وقت برای صحت تشخیص باید که زخم اسکالپ را زیاد سازند تا کیفیت آنکسار واضح گردد
 و علاج آسان شود و گاهی استخوان دماغ ریزه ریزه شده ام غلیظ و دماغ را غمز میکند و لیکن کدام علامت شکسته استخوان
 و انفاز دماغ موجودی باشد خصوصاً در اطفال درین وقت باید که تا ظهور حالت کام پریش در توی زخم اسکالپ تامل کرد
 و تجمل سازند و علاج هرگاه توی خارجی استخوان راس ریزه ریزه شده در توی متوسط داخلی شده باشد هیچ علاج
 نکنند مگر هرگاه از مردن ریزه های مذکور که در توی ثانی داخل شده بودند ورم و دمل پیدا شود آن زمان در اسکالپ زخم
 پیدا کرده اخراج زخم نمایند تا همراه آن ریزه های مذکور هم خارج شوند و هرگاه توی داخلی استخوان راس ریزه ریزه شده
 در ام غلیظ و دماغ داخل شده باشد و از آن علامات انفاز ورم و دماغ پیدا شود در این صورت در اسکالپ زخم
 پیدا کرده استخوان مذکور را از منفذ دماغ خارج کرده ریزه های شکسته را بر آب زنده هرگاه جمله توی استخوان راس شکسته
 باشد و زخم در اسکالپ وسیع باشد از یک طرف خروج خون را از آنکه مشهور است بر آب زنده و سکون بای ثباته تمام است

در وقت آنکه استخوان راس شکسته است

آن بعد دو سه ماه رفع میگردد و سپس نیست که عصب سحر از اندرون عظام که در گوش اند بر می آید و چون صد مرتبه بر سر میسند
از آن در عظام مذکوره ورم پیدا میشود و از آن این عصب منقرض شده قوتش را نمی آید و بعد از طریقی پیدا میشود و چون
ورم استخوان رفع گردد باز قوتش در آن می آید و بعضی محتمل می باشد و گاهی از صد مرتبه ضرب در اعصاب حرکت مقله چشم و در
اعصاب حرکت چشم هم نقصان می یابد و بعضی اگر در حرکت چشم نقصان پیدا میشود از آن چنین معلوم می شود که بر حین غسل
می نشیند و درین وقت چشم منفتح نگردد و اگر در عصب حرکت مقله نقصان پیدا شود چشم در موضع حول حادث گردد
و ایضا باید دانست که نقصان کثیر از این ضرب عصب از وجع چشم که تیراگاه شکست کم می رسد و اگر رسد در موضع را
هلاک می شود و اما اگر صدمه قلیل باشد از آن حرکت قلب کم میشود و در صدمه فساد پیدا می گردد که از آن تهنوع شود و قی
می آید انجام نقصان دلغ و تشویه آن هرگاه قریب نخاع بر محل ستن میوه گاشک و فرنگک نقصان رسد از آن
دفعه مریض هلاک میشود و اگر در محل دیگر نقصان و تفرق پیدا شود از چهار خون بر دماغ در حالت کان کشن اگر بعد
آن حالت ریا کشن پیدا نشود و به چند ساعت مریض هلاک میگردد و اگر حالت ریا کشن پیدا نشود بعد از آن در حالت
کام پیشین به چند ساعت یا بعد چند روز مریض می میرد و اگر ازین حالت نجات یابد بعد پیدا شدن ورم در
چند روز می میرد یا بعد چند ماه از قلیح پا از امراض دیگر که بعد از آن میشوند هلاک میگردد و گاهی بعد از این حالات هم سحر
میشود و زنده می ماند و اگر زنده ماند عقل آن قدری نقصان باقی می ماند و هرگاه در اسکالپ استخوان دماغ خود
خسته یا آن در نفس دماغ یک یا تفرق اتصال پیدا شود از آن گاهی دماغ بیرون می آید و این خروج دماغ گاهی بعد
چند روز از وقوع تفرق و گاهی بعد چند هفته و بعضی می شود و در آن دماغ را از جای خود بلیغ و اگر بزرگی بهتر باشد
میگویند علامات هرگاه دماغ بیرون آید اول شبیه پیدا میشود که اگر درست یا خون نهم برآمده و لیکر این شبیه را
باین نحو رفع کنند که اگر دماغ است پس بالای آن قدری خون بود لیکن در آن حرکت حرکت بانی میباشد که آن محسوس
میگردد و از آن بالیقین دانسته میشود که دماغ است و درین وقت علامات دیگر کم میباشد لیکن علامات
حالت سری برال بری تشن ضروریافته میشود و ورم حار بر روی پیدا می گردد و از آن مریض بحالت هلاک شود
و ناگاهی از علل جنوم و در عروق طوقیست از آن محسوس می شود حاصل میشود و بعد از آن که تمام نقصان در عقل و جسم در حس
و حرکت باقی نمی ماند اما علاج خاص آن کم است لیکن باید که در علامات مامل کرده علاج کنند مثلاً اگر در
کان کشن یا کام پیشین باشد علاج آن آنچه نوشته شده تا این بعد آن تدبیر مانع از حدوث ورم بماند و اگر کام
جسم طبعی مثل زهر استخوان در دماغ داخل شده باشد بشرط امکان آنرا بیرون آرند و اگر کام جسم غیر طبعی مثل
گلرنگ و تفنگ و غیره در دماغ داخل شده باشد و محل ماندن آن ظاهر معلوم باشد بشرط امکان آنرا بیرون آرند و اگر
موضع ماندن آن معلوم نباشد در پی اخراج آن نشوند که گاهی بعد از داخل شدن آن در کافه سر تمام مریض

و بیان احوال نقصان دماغ و تشن

خون قلیل بر دماغ مجتمع شده باشد گاهی علامات سری بران از پیشین همراه علامات کام پریشین موجود میباشد و این
وقت که در دماغ تفرق اتصال آمده باشد دیده میشود و اگر در بعضی کتب گفته اند مانند علامات سرسام و سکتة جمیع یا قیمة
لیکن گاهی این علامات از نوشیدن شراب هم پیدا میشوند و از آن شباهت تشخیص واقع میشود که علامات تفرق اتصال
دماغ اند یا علامات زیاده نوشیدن شراب اند لیکن اگر از شراب بوده باشد بعد از گذشتن مدت چهار پنج ساعت
مریض بهوش می آید و هیچ میگردد بخلاف علامات تفرق اتصال دماغ که گاهی از زیاده نوشیدن افیون هم حالت
مشابه بکسب پیدا میشود و در این وقت تفرق کرده میشود و با یکدیگر در حالت زیاده خوردن افیون مردک بکم منفر میگردد
انجام اجتماع خون و انجماد آن بالای دماغ آنست که چون زیاده خون بر دماغ مجتمع گردد که از آن دماغ زیاده منفر شود از آن
مریض فوراً یا بعد مدت قلیل هلاک میگردد و اگر خون قلیل المقدار از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شود پس اگر آنست که این
خون خود در عروق منخرب میگردد و بعد آن از آن نشانی باقی نمی ماند لیکن گاهی از آن فالج پیدا میشود و گاهی خون قلیل
هم که از عروق برآمده در مجتمع میگردد از آن سرسام حار پیدا شده مریض هلاک میشود و گاهی از آن ورم مزمن بپوشد
بعد آن که امراض خاص یا که امراض خاص منجر میگردند علاج خاص آن کم است لیکن در اینجا چند مقصود
و علاج و بطور اول آنکه آنچه خون از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شده آن در عروق منخرب گردد و دوم آنکه ورم مزمن
پیدا نشود و سوم آنکه هرگاه به پیشین که خون چندان جمع شده که از نقل آن بپیشینی دماغ منفر شده مریض هلاک خواهد شد
درین وقت تدبیر اخراج آن از دماغ ضرورت تا از هلاکت محفوظ ماند لیکن اینهم در هر جا ممکن نیست بلکه هرگاه
از شش شدن شریان زیر استخوان کانسسه سرخون در میان استخوان و ام غلیظ مجتمع گردد تدبیر اخراج
آن سزاوارست و اگر زیر ام غلیظ یا در نفس دماغ مجتمع شود علاج ست با کجاء هرگاه ضرب بر کانسسه
رسته بالای جلد نشان ضرب موجود باشد و بعد آن بهوشی پیدا شود و پس از آن باز مریض بهوش آید
و بعد آن باز بهوشی ثانی پیدا گردد و در سیوشی ثانی در جانب مخالف جهت مضروب علیه فالج
پیدا شود درین صورت مناسب آنست که در جایی که نشان ضرب است آن مشهور به ترافین
انداخته استخوان مضروب علیه را قطع کرده خون منجمد را بیرون آرند و بعد بر آوردن
خون منجمد آنچه خون رقیق که در آن خواص بود جارس و خارج شده حالت انقباض دماغ بطور
خواهد شد و اگر نشان ضرب بر جلد نباشد درین صورت در میان ابرو و گوش در استخوان
راس جاسکه که بتدریج از مفصل استخوان کاس اعلی بلند است زخم راست در عرض
و طول اسکالپ داده درینجا اسکالپ را منقلب ساخته استخوان سدر را از زیر آن کشاده
ترافین را بر استخوان رسانیده استخوان مذکور را قطع کنند زیرا که اینجا کشت خون منجمد یافت میشود

بسیار بیکه شاخ که بر شریان اینجا است و بعد بر آوردن خون بجهت اسکا لپ را بر او منقطع ساخته علاج زخم نمایند چنانکه نوشته شد
و گاهی با وجود یافتن این علامات هم در محل مغزوب علمیه بعد قطع استخوان خون نمی یافته نمیشود و در جای دیگر از محل مغزوب
رسیده بسبیل کونک تر که بریم یافته میشود دندان که در معالجین متاخرین از داکتران محل تر فاشین را با احتمال نمی آید بلکه عوض
آن تدبیر مانع ورم و غلظت کناننده ورم در عروق بجل نمی آید باینکه مسهل میوه شاند و دوی اسهال را تراشیده برفت یا آب
سرد یا سرد و آب ساده سرد بر سر می نمایند و فصد بگیرند و آنچه علامات که بعد اینحال پیدا میشودند علاج آن میکنند بسیار
یست و چهارم در آنکه فقرات عنق و طره و غیره بدان چنانکه از آنکه استخوان راس آفات دماغیه
پیدا میشوند همچنین از شکستن فقرات مذکوره آفات نخاعیه پیدا میشوند پس هرگاه صدمه قوی بر کدام فقره از فقرات
و ظهر میرسد و آن نخاع متحرک گردد و حالت کان کشن پیدا میشود یعنی از آن بر طاهر بدن سردی و آثار آن ظاهر میشود
و بعد آن گاهی ریا کشن یعنی آثار حرارت ظاهر شده کام پیشین یعنی انفاز دماغ پیدا میشود و علامات و عوارض آن موجود
گردد و گاهی نفس میشن یعنی ورم حار پیدا میشود و گاهی این حالات ثلثه از رسیدن صدمه قلیل هم که همراه آن کدام فقره
منکسر میشود پیدا میشوند لیکن هرگاه کدام فقره منکسر گردد و از جای خود حرکت کند درین وقت هر سه حالت با هم بر پیدا میشوند
زیرا که اگر بعد شکستن فقره منکسر از جای خود قدری حرکت کرده رنج شده باشد از آن انفاز نخاع پیدا میشود و اگر بعد شکستن
از جای خود زیاد گردد و غشای نخاع هم شق میشود و در جرم نخاع هم خراش یا شق یا انقطاع پیدا میگردد و در آن
ورم یا بالامت میشود و در هر حال کان کشن از بهر دو حالت یعنی انفاز یا ورم نخاع پیشتر پیدا میشود با هم هرگاه بعد رسیدن
صدمه به فقرات کان کشن پیدا شود سبب آن متحرک شدن نخاع میباشد از رسیدن صدمه و صدمه فقرات
به وجهی میرسد که آنکه بلا واسطه صدمه بفقرات رسد چنانکه کسی مثل چوب و غیره بر آن زند یا کسی از اسب
بر روی پشت خود بر زمین افتد دوم آنکه بطور کونک تر که صدمه عام بدن بر فقرات و نخاع منتهی گردد چنانکه نزدیک رسیدن
صدمه گردن غالی یا وقت افتادن از بالا خانه و غیره هرگاه بر روی قدم یا بر سر کسی میفتد دیده میشود و علامات
هرگاه بلا واسطه صدمه بر نخاع میرسد پس باعتبار مواضع خاص که بر آن صدمه رسد علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً
اگر صدمه قوی بر فقرات عنق که قریب اصل نخاع و مبدی نوک کاشتک و فزنیگ اندر رسد از آن فوراً بعضی فلج
میشود و اگر صدمه قلیل اینجا رسد از آن علامات از میت نوک کاشتک و فزنیگ پیدا میشوند مثل تنگی حرکت قلب
و ضعیف میگردد و قوی آید و فواق پیدا میشود و در تنفس شواری ظاهر گردد و گاهی چنان معلوم میشود که گویا از
پرده شکم کسی در خارج رسیده است زیرا که چون پرده شکم از او میتن میگرداند آن تا خارج جلد ظاهر میشود
و گاهی در غلظت عنق تشنج پیدا میشود و گاهی در جلد گردن و شانه و سینه زیادتی حس گاهی کمی پیدا میشود و چون
صدمه قوی بر فقره هشتم و نهم میرسد درین وقت استرخا میبرد و دست و بی حس در جلد آنها پیدا میگردد

و گاهی در جای ازان زیادتی حس و در جای دیگر بی حسی حادث میشود و چون صدمه قوی بر فقرات ظهر و کمر رسد
از ان گاهی هر دو با ستری و بی حس میشوند و گاهی حس باقی ماند و حرکت منقوض شود و گاهی در یک پا استرخا و در پای دیگر
بی حسی پیدا میشود با کمال درین نقصان که از رسیدن صدمه بر فقرات ظهر و کمر در جلیین پیدا میشود و هم در جات اند
اول آنست که در جلیین ضعف پیدا شود و آخرین ست که هر دو ستری و بی حس شوند و در میان این هر دو درجه
در جات کثیره پیدا میشوند و گاهی همراه این حالت بول و برانژی اختیار جاری میشوند و گاهی بول تنهایی از روده
می آید و برانژی از روده دفع میشود و گاهی بالعکس بول با اختیار می آید و برانژی اختیار خارج گردد و لیکن هر حال
درین حالت قضیب ستری می ماند متشنج و ایستاده نمیشود آری هرگاه نخاع شق میگردد درین وقت البته قضیب
متشنج و ایستاده دیده میشود و چنانکه از اذیت و ملق هرگاه حالت کان کشن پیدا میشود همراه آن حرارت بدن
کم میگردد و همچنین هرگاه از اذیت نخاع حالت کان کشن پیدا شود در آن در عضو که ضعف یا استرخا پیدا شود و با
حرارت بدن کم میشود و چون این مرض را لباس عاری پوشانند از ان عرق در جانب صحیح می آید و در جانب بلع
عرق نمی آید زیرا که از بی حسی حرارت خارجی که از لباس پیدا شده در بدن مؤثر نمیشود و انجام این حالت یکی آنست
که آنچه علامت است و افش که پیدا شده بود در جمل دفع شوند و صحت شود و دوم آنکه علامات کان کشن رفع شده بعد آن تا
کام بر پیشین پیدا گردد سوم آنکه بعد رفع شدن کان کشن قدری اذیت و ضعف و بی آرامی باقی ماند و بعد آن
درم مزمن در نخاع پیدا شود اما هرگاه صدمه به نخاع پذیرد و نیز منزع و متحرک شدن تمام بدن یا عضو خاص بلع
که بگفت ترکور رسد درین وقت گاهی که لام علامت خاص نقصان و فقر نخاع ظاهر نمیشود و جز اینکه علامات تضرر
بدن یا عضو خاص موجود باشند لیکن اکثر آنست که بعد رسیدن صدمه متحرک که باین نحو رسد اکثر ضعف در اعضای بدن
و خاصه در جلیین یافته میشود اما هرگاه کسی از بالا خانه بر روی قدم افتد و از ان استخوان ساق یا فخذ بشکند
درین صورت صدمه افتادن بر نخاع کمتر میرسد و اگر در افتادن استخوان جلیین محفوظ از انکسار ماند پس بگویند که ترکور
صدمه بر نخاع زیاده میرسد اما هرگاه بعد رسیدن صدمه به نخاع حالت کام بر پیشین یعنی انقراض نخاع پیدا شود آن
گاهی بعد کان کشن بعد غرق کردن خون که از رسیدن صدمه بر نخاع و شق شدن عروق برآمده در میان استخوان فقرات و غشای
غلیظه نخاع یا در میان غشای غلیظه و نخاع یا در نفس نخاع مجتمع شده نخاع را از نقل و مقدار خود مفرکند و پیدا میشود و گاهی
بفور رسیدن صدمه قوی بلا واسطه بر نخاع رسد سبب مفر کردن استخوان فقره منکسر پیدا میشود و گاهی بعد از
درم مزمن در نخاع هرگاه آب انسان جدا گشته در میان غشای غلیظه و نخاع مجتمع شده مفرکند پیدا میشود و اما
بدانکه علامات انقراض موافق سبب و درجه انقراض مختلف میشوند پس اگر بعد کان کشن از برآمدن خون از عرق این
حالت پیدا شود درین وقت علامات آهسته آهسته پیدا میشوند مثلاً ضعف حرکت در جلیین نقصان حس از آن

پیدا شده و متراکم میگردد و لیکن اگر اجتماع خون در میان استخوان فقره و غشای غلیظه نخاع شود پس اگر در جانب خارجی
که بسوی پشت است و انقباض قلیل واقع شود و زیاد نقصان با عصاب حس میرسد و اگر در جانب داخلی که بسوی بطن است
اجتماع خون و انقباض زیاد گردد با عصاب در جلیین زیاد نقصان میرسد و اگر در میان غشای غلیظه و نخاع ریخته جمع شود
درین صورت خون بتدریج در این موضع گردنخاع در هر جانب آن برابر جمع میشود و آهسته آهسته این اجتماع و انقباض
از محل سپردن صدمه تا مبدی نخاع ممکن است که منتهی گردد و اندک ازان اول حس و حرکت در جلیین باطل شده و بعد اشته
آن در اعضا نیکه بالای که اندک پیدا میشود پس ازان بقدر مستغرق شدن نخاع در جمله اعضای بدن سوای راس استخوان
ظاهر میگردد و فالج در هر دو جانب بدن پیدا میشود و هرگاه خون در نفس نخاع ریخته مجتمع گردد پس بحسب موضع و مقدار
خون علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر خون بسیار باشد درین صورت در عضو خاص که در آن عصب حس از محل وقوع
آمده حس کم میگردد و اگر مقدار خون زیاد باشد که ازان بر نفس نخاع غمر زیاد شود ازان در هر دو جانب بدن فالج
مادش میگردد و با لجه بر حسب که نخاع مستغرق شود و ازان در حرکت در جلیین ضعف و نقصان پیدا شود درین وقت
در جریان بول و براز هم فرق از چیزی طبیعی پیدا میگردد و مثلاً هر دو به بی اختیاری جاری میشوند یا متعین میگردد
و باختیاری آیند یا بر از باختیاری آید و بول متعین بود و باختیاری مرخص نمی آید انجام انقباض نخاع نیست که اگر
خون کم برآمده باشد هر جا که بود ممکن است که جذب گردد و ازان صحت تامه حاصل شود و بعد آن که دام نکایتی
نماند یا بعد حصول صحت قدری ضعف در بدن باقی میماند خاصه هرگاه در نفس نخاع شق واقع شده باشد یا بعد
جذب شدن قدری از خون مذکور در عروق در نخاع ورم پیدا شود و اگر خون کثیر از عروق برآمده باشد ازان نخاع
بیکار و ضعف میگردد و گاهی در آن قوت نمی آید و هرگاه خون کثیر چندان برآمده در میان غشای غلیظه و نخاع جمع شود که مانند
نخاع آهسته آهسته این خون درین غلاف برسد و بسبب آن که این غلاف نازک است و قوی نیست بنابرین که در ازان فالج در هر دو جانب
بدن پیدا میشود و ازان در مرض می میرد و همچنین هرگاه بسبب غمر کردن استخوان فقره منکسر نخاع مستغرق میشود درین صورت
هم بحسب قوت و ضعف سبب علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر غمر قلیل است ازان ضعف در جلیین پیدا میشود و اگر غمر قوی
در جلیین سترغابی می حادث گردد و بول و برازی باختیاری آیند و چون بعد ورم مزمن کام برش پیدا میشود درین وقت
آن آهسته آهسته و بعد ورم مدت دوازده روز رسیدن صدمه بر نخاع و بعد حدوث ورم مزمن ظاهر میگردد و اما ورم که بعد
رسیدن صدمه بر نخاع حادث میشود پس گاهی بعد کان کشن و گاهی بعد کام برش هرگاه صدمه قوی رسیده باشد و گاهی
خود بعد رسیدن صدمه خفیف هم بر نخاع حادث میشود بی آنکه قبل آن کان کشن یا کام برش یافته شود و علامات آنکه
علامات ورم با اعتبار سبب آن مختلف میشوند مثلاً هرگاه صدمه بلا واسطه بر نخاع رسد یا بسبب کوبک ترکوبان منتهی گردد
یا سبب متحرک شدن جگر بدن نخاع هم متحرک شده ورم پیدا گردد و علامات حدوث ورم مختلف پیدا میشوند پس هرگاه ورم

نخاع از رسیدن صدمه بالا و اسطه بر نخاع پیدا شود و در این وقت آنچه وضع که از صدمه پیدا شده بود در محل موقوف زایل نگردد
 اگر چه از پخت جلد و لحم بعد از چند روز زایل میگردد بلکه در در محل استخوان زیاد شود و چون انگشت را بر استخوان می کشند نهاده غرض
 کنند در در محل مضر و بالای استخوان زیاد محسوس میشود و هم سوای محل مضر و بالای در فقرات دیگر پشت درو
 پیدا میشود و مریض را ممکن نیست که بسوی قدام گون شود یا بسوی بعین و بسا که گردن را حرکت دهد بلکه از تمام بدن بجای
 که توجه آنست و موقوف بود و حرکت میکند و در در و در جلیس هم پیدا میشود و این در و گاهی بوزنی یک شلخ عصب مثل خط خفیه
 تا قدم میرود و گاهی در تمام بدن در هر جا عام میباشد و گاهی در جلد جل جنیاده و زانی کم میگردد و چون مرض ترقی کند زیاده
 گردد تشنج در جلیس گاه گاه پیدا میشود و گاهی عضلات در جلد می شوند و این علامت وقتی که درم در نفس نخاع پیدا
 شده از ان در نخاع نیست حادث گرد یافته میشود و چون درم در نفس نخاع پیدا شود پس گاهی آبستر که بسته
 استزاید شده تا دماغ میرسد و چون تا دماغ کو یک میرسد درین وقت علامات که از ظاهر میشوند در ان مریض را که
 گردد و هر که ازین مرضی تا حالت پیدا شدن تشنج میرسد از موت که خلاص میگردد این یک انجام این مرض است بخاتم دیگر آن است
 که بعد درم استر خادرم درو پیدا میشود و درین حالت دو سه ماه یا یکدو سال زنده مانده از مرض دیگر مثل درم قنانه
 یا ورم کرده یا ورم ریه یا سل یا ضعف و کمزوری که بسبب حدوث زخمها در محل معصوم و رک و بالای سرین از
 زیاده ماندن بر لنگ پیدا میگردد و حادث میشود میسر و انجام سوم آنست که درم نخاع دفع شود و بعد آن قدر
 ضعف در جلیس باقی ماند و بسبب آن مریض اعرج گردد و یا قدم را کشیده راه رود و انجام چهارم آنست که بعد از
 درم نخاع که درم شکایت باقی ماند و مریض چنانکه قبل سیدن صدمه بوده صحیح و قوی گردد و این انجام پنجمی
 ویده میشود اما هر گاه بسبب متحرک شدن جمله بدن چنانکه وقت افتادن از بالای بام بر زمین یا از رسیدن
 صدمه گردن و دغانی بدن عموما حرکت می آید یا بسبب لنگ تر که صدمه بر نخاع رسد و از ان دران حرکت
 پیدا شده درم حادث شود پس درین وقت اول در فقرات نه از مرکز گردن و نه از گون شدن و در پیدا میشود لیکن
 و در بدن قوی و قدرت محسوس میگردد و زیرا که از متحرک شدن نخاع آنچه قوت عصبیه که از ان در عضلات می آمدنی آید
 در بدن قوت بدنی و نفسانی هر دو کم میشوند و بعد از چند هفته یا چند ماه یا یکسال ضعف قوی بدنی و نفسانی زیاده شود
 و در فقرات ظاهر با جوار و پیدا شود و جایگاه عصب نخاعی است و از سبب عصب تا آخر ان در درستی میگردد و
 بسبب آن در بدن در جلیس هم با جوار محسوس میشود و جس زیاد یا کم دران یافته شود و قوت نفسانی زیاده
 میکند و در فقرات ظاهر تشنج پیدا میشود که بسبب آن غلیظ را گون شدن بسوی قدام یا متوجه شدن بسوی بعین
 از نصف بدن بالای که ممکن نشود و بعد آن علامات نقصان دماغ پیدا میشوند و وقت خفتن حالت کانون شدن
 پیدا گردد و در هر اس منسه ظاهر هم نقصان ظاهر شود مثل اینکه از چشم کم بیند یا بطول بینی و از گوش کم بشنود

قطعه برف کوفته در شانه کوفته بر کرده بر محل متورم نهادن مفید است که بزرگوار با جمع و قبض و عصب متورم معین بر از آنکه
اجتماع خون از عروق میشود و برای درم نافع میگردد و بعد آن با از اولی چنانچه در زودنها و در مجامع با شرط در هر یک
تقره با کوف و نوشانی در سسل قوی مفید میشود و بعد این در ایام مریم سیاه بر محل درم مالت و لا کار میزدن از دم بالی کوفت
چون آن نوشانی تا قریب پیدایش این جوشن این رسد بعد آن ایو و اسید بناس محلول با آب را هر روز نقوس عشیبه یا شانه بنوشاند
و چون درم دفع شود با تمام و صفت تنها در عصب با در اعصاب یک اعصاب بخانی در آن آمده باشد باقی بماند باشد در وقت
استرکینا و مرکبات کچله نوشانی در هم آهن و مرکبات آن خزانند و در وقت بکری ای نوشانی لیکر اگر از درم نیست در خلع
پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از قود و صفت و کشیده شدن اعصاب است و در این وقت ترنهار است و اگر کمال
و استرکینا و مرکبات آن نه نمایند که درین وقت از نوشانی آن حضرت پیدا میشود و چون در وقت این حد رسد
در آن از پنج و دو فائده حاصل میشود یعنی خلع صحیح میگرد و اگر مناسب است که درین وقت علامت تند رفتی نمایند
مثلا اینکه اغذیه حیده خوراند و مقویات مثل بارک و کینین یا نه را که سید بنوشاند و جهت تقویت اعصاب بخا عیشی
که قسمی از نمک است که آنرا از نمک سمندر درست میسازند و بعد دو سه اونس در سه چهار گیلان آب ساده ملک کرده درین آب
مریض را تا کمر بنشانند با این آب را در قلع لوله دارد انداخته از بلندی بر محل با کوفه از راه لوله آن فلول سازند بطوریکه
از صدمه بخنجر آب رنج قدری اذیت پیدا شود که از آن نفخ کثیر حاصل میشود و آنچه اعضا مثل جلین و غیره که سبب آن
ضعیف و لغزشیده باشند بر آنها مالش نماید سازند که از دلک و عضلات گرم می پیداشد خون کثیر آید و از آن قوی
این اعضا با کمال و جبرنده ضعف بر طرف گردد و قوت ترکیب را قبول کنند و هم بزرگوار بر قوت تقویت جلین و عصب
نمانند و اگر بول مجبوس باشد و سبب و چهار ساعت روز و شب و سه بار با دخال فلول را جاری کرده باشند تا از عیشی
بر طرف نگردد و همیشه نگران حال بعضی باشند که تا از ماندن بالای بستر نه با بر محل درک و عصب پیدا نشوند و او پی مقوه
چنانکه در علاج تدریجی میدهند نوشانی و هرگاه تفرق اتصال در جرم مغز پیدا شود و آن گاهی از سیدن گلوله تفکک بر
تقرات یا از زوایات کدام مرید مثل نان چکیان تیر و فقرات و نخاع حادث میگردد و گاهی از تنگستن که شدن فقرات
هم در نخاع تفرق اتصال پیدا میشود و درین وقت گاهی در اتصال آن تفرق تمام میشود یعنی قطعات جدا میگردد و گاهی
بعضی آن جدا و بعضی دیگر متصل بماند و در هر دو صورت علامات مختلف یافته میشوند و مثلا هرگاه نخاع مطلقا از اتصال
تمام جدا شود درین وقت آنچه اعصاب حس و حرکت که از جای قطوع رسته در هر عضو که رفته باشند آن عضو مستقری میگردد و در حرکت
آن باطل میشود و حرارت اعضای سترخیز از حرارت اصلی بدن کم میگردد و حتی که وقت امتحان در آن مقیاس حرارت سیاه از
هشتاد و دو و درجه زیاد و نیرود و چون بر اعصاب معلوم دست نهاده احساس کنند نسبت اعضای دیگر با در محسوس شود
بسیب اینکه دوران خون در آنها کم میگردد و این اعضا غذای خود را کم میگیرند و اعضا این اعضا این اعضا میشوند و گاهی

در وقت این حد رسد در آن از پنج و دو فائده حاصل میشود یعنی خلع صحیح میگرد و اگر مناسب است که درین وقت علامت تند رفتی نمایند مثلا اینکه اغذیه حیده خوراند و مقویات مثل بارک و کینین یا نه را که سید بنوشاند و جهت تقویت اعصاب بخا عیشی که قسمی از نمک است که آنرا از نمک سمندر درست میسازند و بعد دو سه اونس در سه چهار گیلان آب ساده ملک کرده درین آب مریض را تا کمر بنشانند با این آب را در قلع لوله دارد انداخته از بلندی بر محل با کوفه از راه لوله آن فلول سازند بطوریکه از صدمه بخنجر آب رنج قدری اذیت پیدا شود که از آن نفخ کثیر حاصل میشود و آنچه اعضا مثل جلین و غیره که سبب آن ضعیف و لغزشیده باشند بر آنها مالش نماید سازند که از دلک و عضلات گرم می پیداشد خون کثیر آید و از آن قوی این اعضا با کمال و جبرنده ضعف بر طرف گردد و قوت ترکیب را قبول کنند و هم بزرگوار بر قوت تقویت جلین و عصب نمانند و اگر بول مجبوس باشد و سبب و چهار ساعت روز و شب و سه بار با دخال فلول را جاری کرده باشند تا از عیشی بر طرف نگردد و همیشه نگران حال بعضی باشند که تا از ماندن بالای بستر نه با بر محل درک و عصب پیدا نشوند و او پی مقوه چنانکه در علاج تدریجی میدهند نوشانی و هرگاه تفرق اتصال در جرم مغز پیدا شود و آن گاهی از سیدن گلوله تفکک بر تقرات یا از زوایات کدام مرید مثل نان چکیان تیر و فقرات و نخاع حادث میگردد و گاهی از تنگستن که شدن فقرات هم در نخاع تفرق اتصال پیدا میشود و درین وقت گاهی در اتصال آن تفرق تمام میشود یعنی قطعات جدا میگردد و گاهی بعضی آن جدا و بعضی دیگر متصل بماند و در هر دو صورت علامات مختلف یافته میشوند و مثلا هرگاه نخاع مطلقا از اتصال تمام جدا شود درین وقت آنچه اعصاب حس و حرکت که از جای قطوع رسته در هر عضو که رفته باشند آن عضو مستقری میگردد و در حرکت آن باطل میشود و حرارت اعضای سترخیز از حرارت اصلی بدن کم میگردد و حتی که وقت امتحان در آن مقیاس حرارت سیاه از هشتاد و دو و درجه زیاد و نیرود و چون بر اعصاب معلوم دست نهاده احساس کنند نسبت اعضای دیگر با در محسوس شود بسبب اینکه دوران خون در آنها کم میگردد و این اعضا غذای خود را کم میگیرند و اعضا این اعضا این اعضا میشوند و گاهی

بعضی نخاع منقطع و متفرق و بعضی آن متصل باقی ماند و درین وقت در اعضائی که در آنها اعصاب حس و حرکت از آن جدا
 اختلاف و حس و حرکت پیدا میشود باین گونه که در بعضی مقامات عضو واحد مثل جلین قوت حرکت کم بود و در بعضی
 مقامات آن حس کم باشد یا مطلقاً مفقود بود و در بعضی مقامات دیگر حس و حرکت هر دو مثل حالت صحت میباشند و در ابتدا
 حرارت درین اعضا زیاد میشود و گاهی در تمام بدن از پیدایش آن ورم در نخاع حرارت زیاد میگردد لیکن بعد چندی
 یا چند روز این حرارت کم میشود و بالجمله در هر دو حالت یعنی هرگاه نخاع بالتمام منقطع شود یا بعضی آن متصل
 مانند علامت عام نخاع آن است که در جلین استرخا پیدا میشود و هم هر دو پاشنک و لاغر میشوند و بالای جلد آنها
 خشکی پیدا گردد و از آن سبب جدا میگردد و چنانکه در وقت وصل زجله پیدا میشود پس اگر درین حالت مریض تا زمان دراز
 زنده ماند جلد بدن آن لاغر و خشک گشته حالت کالسیا پیدا شده در آن مریض هلاک میشود و الاضیا باعتبار موانع خاص
 نخاع هم علامات مختلف میشود مثل اینکه هرگاه بر اثر نخاع زخم رسد از آن جلین متخری میشوند و بر معای تقسیم و ثبات
 هم اثر استرخا ظاهر میشود باینگونه که بر اثر و ریح بی اراده جاری میشوند و هم سلس البول یا احتباس البول پیدا میشود و درین
 که نخاع قطع یا شق شده باشد تضییع در ابتدای مرض استاده میماند انجام این تفرق اتصال آنست که از یکا تا یک و پاره
 ممکن است که مریض زنده ماند و در آخرین مدت و هم کرده یا ورم مثانه یا حالت کالسیا پیدا شده در آن مریض هلاک شود
 و هرگاه تفرق اتصال در نخاع بین انگلیسین پیدا شود درین وقت استرخا در عضلات سر شیف و فکیر پیدا میشود و دیگر علامات
 تفرق اتصال نخاع که ذکر شد در هم موجود میباشند و هم هر دو آن مریض را ممکن نبود که عطسه یا سرفه او را آید زیرا که از استرخا
 عضلات سر شیف اتیان این حرکات ممکن نباشد و هم در تنفس دشواری ظاهر میشود و انجام این تفرق اتصال نخاع آنست
 که مریض همیشه در آن میمیرد لیکن ممکن است که تا سه هفته زنده ماند و بعد آن هلاک شود خواه از پیدایش آن حالت آنست که کالسیا
 که آنرا در عری احتناق حرارت غریزی میگویند و آن زنده رسیدن بود و در ریه خون پیدا میشود و اگر از آن نه میرد از
 ورم ریه هلاک میشود یا پارسفت کان چیست شش پیدایش از آن در ریه آب ریخته میشود و از آن هلاک میگردد
 و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره ششم و هفتم از فقرات عنق پیدا شود درین وقت علاوه علامات مذکوره و تفرق
 سابق در هر دو دست هم استرخا پیدا میشود و عضلات بغل و سینه هم متخری میشوند و بجز پاره شکم عضو دیگر معین بر
 تنفس نیاند و سبب محفوظ ماندن پاره شکم از استرخا اینست که فرینک عصب که محرک پاره شکم است تا زخم اینجا
 از قطع محفوظ میماند و درین حالت مریض یا ده از چهل و شش ساعت زنده میماند و ازین تفرق اتصال در حالت
 آس فکسیا که احتناق حرارت غریزی است و از عدم رسیدن هوا در ریه و فاسد شدن خون پیدا میشود مبتلا شده
 هلاک میگردد و درین حالت قریب موت رنگ روی غلیل باطل بیابای و لهما نیلگون میشوند و چنان قدری سرخ و
 با خطا میباشند و وجه متنفخ و متورم میباشند زیرا که از پارسفت کان چیست شش و وجه آس از عروق جدا شده در لیس

و اگر کسی که در این
 ساعت یا بیشتر دراز
 سبب اینست که
 با دم درم غرق بود
 و از آن سبب بدن او
 اعصاب منقسم
 که در آن اعصاب
 از عمل تفرق اتصال
 نخاع است
 زیاد است
 و چون از دم تپان
 خون بجا نماند
 که در شش یا ریه
 متوقف میماند
 و آن را کالسیا
 گویند و اگر از آن
 پارسفت کان چیست
 فقط " است

مغشای خانه دار و وجه ریخته و مجتمع شده و روم وجه پیدا میکند و بعد ظهور این علامات مریض جان بحق تسلیم میکند
 و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره دوم و سوم از فقره خف که قریب سید نخاع است پیدا شود پس هرگاه
 این موضع عصب فرینک از نخاع برآمده است و آنهم همراه این تفرق اتصال متعین است و این نیز میشود و لهذا در تفرق
 پرده شکم هم که از تحریک فرینک متحرک میشود مستحکم میگردد پس درین حالت فوراً مریض ملامت میشود و علاج
 کدام علاج خاص برای تفرق اتصال نخاع نیست لیکن بحسب علامات هر ذیت و کلفت که ظاهر شود برای
 رفع شدن آن کوشش فرمایند و زیاده اتهام در احوال مریض باید نمود که اگر تمسک باشد بویست و چهار ساعت در روز
 سه چهار بار بادخال قانا طیر از اجاری سازند و اگر جاری باشد ظرف را از محل بول چنان متصل کنند که بول در ظرف نماند
 و بستر و لباس آن از تری بول محفوظ ماند تا زمانه بار و رک و سرین پیدا نشوند و با اگر سرد باشند بزبان بنه مخلوج بچند و با
 کدام روغن مناسب دست پا را آلوده بر پای مریض مالش سازند تا اینجا گری پیدا شده خون در آن آید و عضلات
 و غیره اعضا یکدیگر در پاهاستند از نیامدن غذا خشک و لاغر نشوند و ازین تدریج اگر نخاع تمام منقطع نشده باشد بعد
 صحت افاده قوت عصبیه نماید با کار خود خواهند داد و الا اگر از نیامدن خون پا خشک و لاغر گشته بیکار شده باشند
 بعد صحت نخاع و افاده قوت عصبیه هم کار خود خواهند داد و از آن همیشه مریض مخلوج خواهد ماند و اگر در مثانه و روم
 پیدا شده باشد علاج آن نماند تا از روم آن دم کرده پیدا شده مریض بزودی هلاک نشود و برای بستر مریض بهتر
 آنست که بستر هوای پامالی که در ولایت ساخته میشود و بسیار سازند باقی علاج شدتست نماند اما یکبار افاده عصبیه
 خواهند و بر کدام مریض اسوار کرده و در هوای صاف گردانند و دو پیّه مقویّه و منزال بید نشانند و ایضا باید
 دانست که گاهی در فقره خف و ظهر بسبب رسیدن صدمات حالتی پیدا میشود که در آن فقرات مذکوره از کشیدن اطمینان
 و عضلات در جای خود حرکت کرده بجانبی مائل و فایض با باز میشوند و این را در لغت انگریزی انجیر ازین بکسر الف سکون
 سین هم که و کسری وای هم که و کسری و سکون یا یی ثناته تخانی و نون میگویند و در عربی و فی و دین
 و در هندی منونج آلامینامه و زیاده ظهور این حالت در فقرات گردن و کمر که اینجا حرکت زیاده است می شود
 الا سباب افتادن از اسب یا از مکان بلند بر روی سر که از این عضلات عرق واریط کشیده و کج و منحرف میشوند
 یا رسیدن صدمات حرکت گردن و تخانی و گاهی برداشتن شی ثقیل و هم مصارعت و گاهی از او بختن گلو در سنج موسوم
 به بهت و له و گاهی از او بختن گلو در سن هرگاه کسی باراده خود گشتی گردن خود را در حلقه رس انداخته کشیده باشد
 و دیگری پیش از مردن آن رسیده ملقه را قطع کرده در علامت مدد در محل مأوف زیاده میباشد و اگر چه مریض در
 آرام بود لیکن این درد و آزار هم زیاده میباشد اما اگر قدری حرکت کند از آن درد مذکور شدت میکند و بهین سبب
 مریض را تحریک خلق مکن باشد و همیشه کردن خود را با استقامت میپارد و اگر ضرورت متوجه شدن بجای شود

از تمام بدن با نسو میگردد و چون سر پاش پوز بازده خود اقال اس و بشتن از یک پهلوی دیگر ممکن نبود بلکه یا سر را
از دستهای خود یا از دست دیگری از باطن و پشت انتقال بر پهلوی دیگر میکنند و هم در عضلات اینجا و در پهلوی و چون
در فقرات مکرر و بعضی متعصب میمانند و گاهی نشستن و حرکت از نصف بدن کردن ممکن نباشد پس اگر ضرورت نکون نشستن
میشود و از خود پای خود را بر زمین نهاده و پشت و قوت و شستن و بشتن از یک پهلوی از تمام بدن خود میگردد و اگر صدقه قوی
رسیده باشد پس گاهی حالت کان کشن هم پیدا میشود و انجام اینها است که اگر در دو سه هفته از دست و در دست
شده صحت نامه حاصل میشود و در گاهی تا دو سه ماه یا بیشتر و در پاتی میماند و بعد از آن صحت میشود و گاهی اینجا بهین قد قوت
بانی میماند که بسبب آن هرگاه که اندام حرکت قوی میکند یا در وقت بروز و بی کلام جانب نشسته و میشود یا دیگر در و در پیچید
و گاهی در دم در رابطه و عضلات فقرات مذکوره را و فواید پیدا شده ناشی از نخاع و در نفس خفای هم نشستی دیگر و در آن و از آن و از آن
تو زخم شل و پدید میآید و انجام آن انجام و هم نخاع میشود و گاهی از پهلوی نشستن و هم در رابطه و عضلات عصبیکه از نخاع
در دم بر می آید و فقرات و از آن در عضله که از این عصب که حرکت پیدا میکند و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
زوال در دم در رابطه و عضلات از آن میگرد و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
پیدا میشود و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
انکسار و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
از صدمه که گاهی از فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
و از فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
بجاست از آن هم شده منکسر گردند و گاهی از در آمدن و غوطه دادن در آب قلیل از جانب فقرات عرق و طبع منکسر شود
و گاهی از فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
انکسار در آنها پیدا میشود و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات و در فقرات
شدن فقرات انکسار پیدا شود پس اکثر فقرات عرق و کمر که آنجا حرکت زیاده است این انکسار حادث میشود
و باید دانست که فقرات انکسار بسته و چه میشود اول اینکه آنچه آنها که مثل بر پهلوی فقرات اند انکسار حادث
شود و دوم آنکه در خراشات یعنی خارهای که پشت فقرات میباشد آنرا شناس گویند انکسار باید و آنها
حیرانده بسوی اخل نه روند و در این هر دو صورت خوف نقصان زیاد نیست اما اگر خارها شکسته
و درون روده چنانکه نخاع را منکسر کنند درین وقت البته شتر زیاد پیدا میشود و سوم آنکه در نفس فقره انکسار
و آن از وسط خود جدا شده و قوت کم گردد و در وقت و در وقت که قطعات آن در ارتفاع و انحنای مختلف
میشود و بسبب آن فقرات و انعطاف و در نخاع پیدا شود و آن هر دو روی اند العلامات چونکه صورت

انکسار متعلق است لهذا علامت آن هم غلظت بوند یکین عمودا چون فقره منکسر گردد و در محل انکسار پیدا میشود و این
 در وقتیکه مریض در آرام ماند هم موجود میباشد و نزدیک تر کردن و حرکت نمودن زیاد میشود و هرگاه فقره بالاتر
 منکسر شده چه اگر در وقت طبع انکسار آن ارتفاع و انقباض و پدید میشود باین صورت که قطعه که بالاست بلند و قطعه
 که زیرین است خفیفتر دیده میشود لیکن هرگاه استخوان منکسر بجای خود مانده البته تشخیص دشوار می شود زیرا که در هر یک
 که بالای فقرات است سست تر میشود پس اگر جای که فقرات است شکسته جدا شده باشد درین وقت انقباض ارتفاع در
 فقرات پدید می آید و پدید میشود و در محل انکسار فرق مشاهد گردد و نقصان ظاهر منکسر ظاهر شود پس اگر انقباض
 شکسته با فقره منکسر غلیض داخل شده باشد در اینجا غور و انقباض پیدا خواهد شد پس اگر همراه انکسار فقره کدام
 نقصان در نخاع پیدا شده باشد درین وقت انچه علامت و فی که فقرات آید و بیشتر نوشته شده اند و وجود میباشد
 و اگر در هر یک فقره نقصان یا انکسار آمده باشد انچه علامت کام پیشین و انقباض مریض و شوق نشود و بیشتر نوشته شده اند
 و درین وقت عود و پیشوند انجام انکسار فقرات نیست که چون انکسار در فقرات یعنی خارهای بالای فقرات یا در
 فقرات آن که در آن نخاع میماند یا از آن اکثر مریض بلکه پیشود و لیکن بعد از مدت و در صورت میباید و بعد از مدت هم
 در بعضی فقرات انکسار باقی میماند اما اگر در محل انکسار تا غشای نخاع رسد از آن هم نقصان پیدا میشود و گاهی
 اگر استخوان فقره شکسته اند و در وقت نخاع را غر کرده باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فانی شده برودی که انکسار
 و هرگاه انکسار در میان فقره دوم و سوم پیدا شده که اینجا از منکسر قریب است درین وقت مریض فانی بلکه پیشود
 الحاحی که ام علاج خاص نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود و بجا نماندن نیست چه در آن
 خوف است که ازین بهر انچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد انهم منقطع میگردد و لیکن انچه در علاج کان کشن نخاع
 و هم در تفرق اتصال آن نوشته شده آنرا اینجا با استعمال آورند و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و اگر
 آن از غرقه منکسر نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شش کرده استخوان مذکور را به پینه اگر لایق بر آوردن
 باشد استخوان مذکور از کفین گرفته بر آورند و الا از آن زمان بر آورند و عمل انکسار قدری استخوان را تراشیده و درین زخم را
 وسیع کرده و سینه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انما از نخاع رفع شود لیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن و شکار است
 بشرط نافع آمدن آن در تجربه هر جا که خواهد با استعمال آرد فستق کما فصل چهارم در انقباض
 استخوان و آنرا بفت انگیزی و من لوی کشین بکسر دال و سکون بین مملو و ضم لام و سکون و او و سکون
 و سکون یا می نهان استخوانی دفع شین بجه و سکون نون گویند و آن عبارت است از اینکه یک استخوان مفصل از موضع
 طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جار قریب آن باشد برود و این فصل ششم است بر چند بیان بیان عمل
 آنکه کدام استخوان منقطع میشود و پس بدانکه هر فصل که در آن حرکت است در آن انقباض پیدا میشود و مفصل شکسته

در وقتیکه مریض در آرام ماند هم موجود میباشد و نزدیک تر کردن و حرکت نمودن زیاد میشود و هرگاه فقره بالاتر منکسر شده چه اگر در وقت طبع انکسار آن ارتفاع و انقباض و پدید میشود باین صورت که قطعه که بالاست بلند و قطعه که زیرین است خفیفتر دیده میشود لیکن هرگاه استخوان منکسر بجای خود مانده البته تشخیص دشوار می شود زیرا که در هر یک که بالای فقرات است سست تر میشود پس اگر جای که فقرات است شکسته جدا شده باشد درین وقت انقباض ارتفاع در فقرات پدید می آید و پدید میشود و در محل انکسار فرق مشاهد گردد و نقصان ظاهر منکسر ظاهر شود پس اگر انقباض شکسته با فقره منکسر غلیض داخل شده باشد در اینجا غور و انقباض پیدا خواهد شد پس اگر همراه انکسار فقره کدام نقصان در نخاع پیدا شده باشد درین وقت انچه علامت و فی که فقرات آید و بیشتر نوشته شده اند و وجود میباشد و اگر در هر یک فقره نقصان یا انکسار آمده باشد انچه علامت کام پیشین و انقباض مریض و شوق نشود و بیشتر نوشته شده اند و درین وقت عود و پیشوند انجام انکسار فقرات نیست که چون انکسار در فقرات یعنی خارهای بالای فقرات یا در فقرات آن که در آن نخاع میماند یا از آن اکثر مریض بلکه پیشود و لیکن بعد از مدت و در صورت میباید و بعد از مدت هم در بعضی فقرات انکسار باقی میماند اما اگر در محل انکسار تا غشای نخاع رسد از آن هم نقصان پیدا میشود و گاهی اگر استخوان فقره شکسته اند و در وقت نخاع را غر کرده باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فانی شده برودی که انکسار و هرگاه انکسار در میان فقره دوم و سوم پیدا شده که اینجا از منکسر قریب است درین وقت مریض فانی بلکه پیشود الحاحی که ام علاج خاص نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود و بجا نماندن نیست چه در آن خوف است که ازین بهر انچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد انهم منقطع میگردد و لیکن انچه در علاج کان کشن نخاع و هم در تفرق اتصال آن نوشته شده آنرا اینجا با استعمال آورند و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و اگر آن از غرقه منکسر نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شش کرده استخوان مذکور را به پینه اگر لایق بر آوردن باشد استخوان مذکور از کفین گرفته بر آورند و الا از آن زمان بر آورند و عمل انکسار قدری استخوان را تراشیده و درین زخم را وسیع کرده و سینه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انما از نخاع رفع شود لیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن و شکار است بشرط نافع آمدن آن در تجربه هر جا که خواهد با استعمال آرد فستق کما فصل چهارم در انقباض استخوان و آنرا بفت انگیزی و من لوی کشین بکسر دال و سکون بین مملو و ضم لام و سکون و او و سکون و سکون یا می نهان استخوانی دفع شین بجه و سکون نون گویند و آن عبارت است از اینکه یک استخوان مفصل از موضع طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جار قریب آن باشد برود و این فصل ششم است بر چند بیان بیان عمل آنکه کدام استخوان منقطع میشود و پس بدانکه هر فصل که در آن حرکت است در آن انقباض پیدا میشود و مفصل شکسته

در چهار قسم اول آنکه سرای دو استخوان همسایه که با هم در سطح خارجی یکی با سطح خارجی دیگری بچسبند و این در میان هر دو قدری حرکت بطور حرکت را در دست پیدا شود و از این طریقه شد و در این فصل در میان عظم ترقوه و عظم سینه جای که هر دو ملاقی شده اند یافته میشود و از این جهت اگر نری گلابد بک جای که یک طرف قاع و فتح لام و سکون الف و کسری ای شانه تختانی و دال همراهی و سکون نون و کاف فارسی و فتح جیم و سکون الف و کسری ای شانه تختانی و سکون نون و تالی شانه قو قانی هندی یعنی مفصل همسایه دوم آنکه سرای استخوان در دست پیدا شود و در فقره سر استخوان دیگر که مقعر و دایره باشد داخل بود چنانکه در مفصل و رک و مفصل شانه است و در این را بغت اگر نری بال اندک شکست جای نیست یعنی مفصلیکه از داخل شدن شی در درشتی مقعر پیدا شود و عظم پنج جای نیست کسری ای هوز و سکون نون و جیم فارسی و آن نیست که از آن حرکت انبساطی و انقباضی عضو ممکن میشود و چنانکه در مفصل مرفق و کعبه و دیگر مفصل عظمی را نام است چهارم پیوسته شانه جای که کسری ای هوز فارسی و سکون یای شانه تختانی و فتح و او و تالی شانه قو قانی هندی و آن نیست که در آن سر استخوان در استخوان در طول خود حرکت بجانبین و بسیار میکند چنانکه استخوان زنده اعلی حرکت میکنند پس در اینجا قسم مفصل خلایع واقع میشود و اینها بر آنکه چون مفصل از جای خود حرکت میکنند پس گاهی اتمام یک استخوان از محل طبیعی خود چنان بیرون می آید که مطلقا تقابل مینماید باقی ماند و این قسم خلایع اکثر قسم اول و دوم و چهارم مفصل پیدا میشود و این را در دس گوشتش کام میگویند یعنی جدا شدن مفصل اتمام کردن مطلقا تقابل باقی ماند میگویند و اگر اتمام جدا نشده باشد بلکه قدری مینماید تقابل باقی باشد آنرا بغت اگر نری ان کام میگویند یا پار شل یعنی خلایع اتمام گویند و خلایع اتمام اکثر در قسم ثالث مفصل زیاد و دیده میشود و اینها اگر خلایع تمام یا اتمام تنها بود یعنی همراه آن در لحم ظاهر جلده جسم نه پیدا شده باشد اگر چه در داخل زخم بود زیرا که در خلایع مفصل در ریه و عضلات داخله همیشه نقصان و تفرق اتصال پیدا میشود لیکن چون در خارج نباشد اندک آنرا سیمیل دس گوشتش میگویند و اگر همراه خلایع زخم تا لحم و جلده ظاهر هم رسیده باشد آنرا دس گوشتش میگویند و اینها منبسط و هرگاه خلایع بسبب حرکت عضلات بدن پیدا شده باشد آنرا اینچنین میگویند یعنی خلایع که خود بخود از بسبب بدن پیدا شود مانند هرگاه خلایع از بطن مادر و فطری بود آنرا کائنات میگویند یعنی خلایع فطری و مولودی گویند و اکثر سبب آن نقصان تولد عظم در اصل خلقت میباشد که بر مقدار طبیعی خود نرسیده و مفصل نرسود و هرگاه خلایع بسبب مرض که در مفصل حادث شود چنانکه در درم مفصل در یک میشود آنرا پا نولاجیکل یعنی خلایع که بسبب مرض پیدا شود نام میکنند و سبب اسباب همه خلایع یکی از جانب مفصل بود چنانکه در بال اندک شکست جای نیست

صلوات
در این فصل
در میان
عظم ترقوه
و عظم سینه
جای که هر دو
ملاقی شده
اند یافته
میشود و از
این جهت
اگر نری
گلابد بک
جای که یک
طرف قاع
و فتح لام
و سکون الف
و کسری ای
شانه تختانی
و دال همراهی
و سکون نون
و کاف فارسی
و فتح جیم
و سکون الف
و کسری ای
شانه تختانی
و سکون نون
و تالی شانه
قو قانی هندی
یعنی مفصل
همسایه دوم
آنکه سرای
استخوان در
دست پیدا
شود و در فقره
سر استخوان
دیگر که مقعر
و دایره باشد
داخل بود
چنانکه در
مفصل و رک و
مفصل شانه
است و در این
را بغت اگر
نری بال اندک
شکست جای
نیست یعنی
مفصلیکه از
داخل شدن
شی در درشتی
مقعر پیدا
شود و عظم
پنج جای
نیست کسری
ای هوز و
سکون نون و
جیم فارسی
و آن نیست
که از آن
حرکت انبساطی
و انقباضی
عضو ممکن
میشود و
چنانکه در
مفصل مرفق
و کعبه و
دیگر مفصل
عظمی را
نام است
چهارم
پیوسته
شانه
جای که
کسری ای
هوز فارسی
و سکون
یای شانه
تختانی و
فتح و او
و تالی
شانه قو
قانی هندی
و آن نیست
که در آن
سر استخوان
در استخوان
در طول
خود حرکت
بجانبین و
بسیار
میکند
چنانکه
استخوان
زنده اعلی
حرکت
میکند پس
در اینجا
قسم
مفصل
خلایع
واقع
میشود
و اینها
بر آنکه
چون
مفصل
از جای
خود
حرکت
میکند
پس
گاهی
اتمام
یک
استخوان
از محل
طبیعی
خود
چنان
بیرون
می آید
که
مطلقا
تقابل
مینماید
باقی
ماند و
این
قسم
خلایع
اکثر
قسم
اول و
دوم و
چهارم
مفصل
پیدا
میشود
و این
را در
دس
گوشتش
کام
میگویند
یعنی
جدا
شدن
مفصل
اتمام
کردن
مطلقا
تقابل
باقی
ماند
میگویند
و اگر
اتمام
جدا
نشده
باشد
بلکه
قدری
مینماید
تقابل
باقی
باشد
آنرا
بغت
اگر
نری
ان
کام
میگویند
یا
پار
شل
یعنی
خلایع
اتمام
گویند
و خلایع
اتمام
اکثر
در
قسم
ثالث
مفصل
زیاده
و دیده
میشود
و اینها
اگر
خلایع
تمام
یا
اتمام
تنها
بود
یعنی
همراه
آن
در
لحم
ظاهر
جلده
جسم
نه
پیدا
شده
باشد
اگر
چه
در
داخل
زخم
بود
زیرا
که
در
خلایع
مفصل
در
ریه
و
عضلات
داخله
همیشه
نقصان
و
تفرق
اتصال
پیدا
میشود
لیکن
چون
در
خارج
نباشد
اندک
آنرا
سیمیل
دس
گوشتش
میگویند
و اگر
همراه
خلایع
زخم
تا
لحم
و
جلده
ظاهر
هم
رسیده
باشد
آنرا
دس
گوشتش
میگویند
و اینها
منبسط
و
هرگاه
خلایع
بسبب
حرکت
عضلات
بدن
پیدا
شده
باشد
آنرا
اینچنین
میگویند
یعنی
خلایع
که
خود
بخود
از
سبب
بدن
پیدا
شود
مانند
هرگاه
خلایع
از
بطن
مادر
و
فطری
بود
آنرا
کائنات
میگویند
یعنی
خلایع
فطری
و
مولودی
گویند
و اکثر
سبب
آن
نقصان
تولد
عظم
در
اصل
خلقت
میباشد
که
بر
مقدار
طبیعی
خود
نرسیده
و
مفصل
نرسود
و هرگاه
خلایع
بسبب
مرض
که
در
مفصل
حادث
شود
چنانکه
در
درم
مفصل
در
یک
میشود
آنرا
پانولاجیکل
یعنی
خلایع
که
بسبب
مرض
پیدا
شود
نام
میکند
و سبب
اسباب
همه
خلایع
یکی
از
جانب
مفصل
بود
چنانکه
در
بال
اندک
شکست
جای
نیست

بجای
نرسیده

و عضلات میگرد و در مفصل در هم پیدا شده از آن فایزین رگینه استخوان جدید و هم خرطیه را بطی تازده
 پیوسته میشود و چون این امور حادث شد بعد آن آوردن استخوان منخلج بموضع طبیعی آن ممکن نمیشود و اینها
 بعد در مدت دراز بر انحراف نقره مفصل که در آن استخوان منخلج میباشد مدام گشته در انجا استوار پیدا میگرد و بسبب
 آن اگر استخوان منخلج را باز بجایش آورند جای ماندن میسر نمیشود و از آن بابتی سبب در آن انحراف حادث گردد
 العلاج علاج عام برای منخلج انقسام انحراف است که اول برای دو امر است تمام بلغم کندگی برای بند کردن کشش
 عضلات تا از آن استخوان منخلج لائق آمدن بموضع طبیعی خود گردد و از آن دور نشود و دوم آنچه بعد انحراف استخوان از رباط
 را بطی بیرون کشی و پیوسته کردن آن دیوارهای خرطیه مذکور از باز آمدن استخوان مذکور در خود مانع شوند و کمک
 عضلاتی که در آنها تفرق اتصال شده مانع از رجوع کردن استخوان در موضع طبیعی آن میشوند بدین منبر ارتباط و عضلات
 دو کت که کشش عضلات به وسبب همیشه و یک آنکه چون از انحراف جدا گشت و خلیج درین استخوان در عضلات
 بروقت حرکت در می شود و از آن عضلات برای محفوظ ماندن خود از دور شدن و کشش میشوند تا بسبب تقلص قوت کشش آنها حرکت
 استخوان مذکور نمیشود و دوم آنکه چون در تکرار برای استراحت و عظیم در موضع طبیعی آن عضوی را که در آن انحراف حادث
 شده می کشند درین وقت خود در موضع باقی میماند و عضو مذکور را برای محفوظ ماندن از در کشش در جانب مخالف جدید
 و تکرار بزرگ می کشند و بسبب آن عضلات منخلج می کشند و پس در عضلات از اختیار میزنند هم پی اختیار آن
 کشش و حرکت پیدا میشود و آن مانع از آمدن استخوان منخلج در موضع طبیعی آن میگردد و مانند برای منخلج کشش
 بود یا نبردن کلار قاع یا ایسر یا لکه دوی که بیوش ساز و مفید است و برای دفع کردن همانند رباط و عضلات مرارت
 استخوان را از داخل کشش در موضع طبیعی آن عضوی را که در آن انحراف است از پیشین پس آن در هر دو جانب
 بکشند زیرا که مفصل مرکب از دو استخوان است و مادام که هر دو مقابل نشوند استخوان منخلج در نقره خود چگونه داخل خواهد شد
 لهذا استخوان منخلج را از جانبی که کشش و استخوان دیگر که در محل خود است از جانبی که کشش ندارد و مقابل میگردد
 و خرطیه را بطی منخلج نشود و پیوسته بگذارند تا در موضع طبیعی خود داخل شود و چون استخوان منخلج در موضع طبیعی خود داخل
 میشود درین وقت او از دست برداشته و دست راستی که با آن از دست راست و مفصل قیام نامی که با آن از دست راست و مفصل قیام نامی که با آن
 درین وقت طلوع منخلج طول طبیعی آن میگردد و نقصانیکه از انحراف و طول آن پید شده بود داخل میگردد و دوم
 حرکت کردن بسوی هر جانب چنانکه قبل انحراف بوده ازین عضو ممکن میشود و اینها باید دانست که اگر چه قدا عضو
 منخلج را بزرگ آلت و حمل برای استراحت استخوان منخلج در موضع طبیعی آن یکانشیدند لیکن بهتر است که در تکرار عضو
 مذکور را از دست بکشند و آوردن استخوان را در موضع طبیعی آن از راهی که ازین راه از آن برآمده دور رفته بود و بوقت
 انگریزی آن بپوشیدن نشستن مهم و سکون الفت و فون و کسر الف و سکون بای موصوفه فارسی و ضم یای نشانه استخوان

در این وقت که استخوان منخلج را از دست بکشند و آوردن استخوان را در موضع طبیعی آن از راهی که ازین راه از آن برآمده دور رفته بود و بوقت انگریزی آن بپوشیدن نشستن مهم و سکون الفت و فون و کسر الف و سکون بای موصوفه فارسی و ضم یای نشانه استخوان

طرف فک آمده باشد ترا گشت یک دست را در دهن انداخته تا در آن آخر جانب ما و فک را سائیده و کمر کنند و بسوس
 تحت آوند و از دست دیگر فتن را گرفته بسوی بالا بلند کنند تا استخوان بجای خود آید و بعد داخل شدن استخوان
 مذکور در نقره خود بر آن بندش کرده دهند و مریض را از خوردن و غلیظه و کلام کردن منع کنند و وقت ضرورت
 کدام شئی شقی مثل سبخی یا شیر بنوشانند و هرگاه اختلال غیر تمام در آن پیدا شده باشد و آن از استخوانی رباط
 و ضعف عضلات حادث میشود درین وقت ادویه مقویه مثل مرکبات آهن بعد داخل شدن استخوان کامل فل
 در موضع طبیعی خود نشانند و آب سرد بر محل قوع اختلال ریخته تا در آن با قوت آید و اخذیه جبهه مقویه خواهند
 اما اگر درین وقت از ادیت حرکت استخوان درم بر محل مفصل پیدا شود بیشتر از پیش گس بر آن نهند که از آن برای
 از آن درم و غیره فایده کثیر حاصل میشود و هرگاه از استخوانی رابطه در کسی اختلال غیر تمام فک اسفل یا بار و اکثری
 شده باشد درین وقت بهر آوند استخوان مذکور در موضع طبیعی بندش باین نحو سازند که کسب غلیظه چربی که در آن
 دور رباط استکی باشند و دست سانه بجهت فتن بیاورند و غلیظه مذکور کنند و یک رباط را بالا یکی و یک رباط را بر
 مریض بندند تا بسبب بستن رباط بالای سر استخوان فک اسفل از خروج خود از موضع طبیعی ممنوع شود و رباطی که عین
 است از مایل شدن فک اسفل بسوی قدام مانع گردد و بهمان سو هم در اختلال ترقوه چونکه در مفصل آن حرکت فک
 و هم رابطه آن قوی و غلیظه و عرقانی نداشته در جانب داخل آن که زیر گردن و متصل سین است اختلال کم واقع میشود
 و اگر صد مرتبه بر یک رسد و از آن پس پیل کوکب ترکو صد مرتبه مذکور شود لایق استخوان شنی گردد و در آن انکسار واقع
 میشود و اختلال یک این استخوان در اینجانب بسبب صورت متخلع میگردد و یکی آنکه از مفصل خود بر آمده بر استخوان پینه
 رود دوم آنکه در قدام عنق زیر عضله آن آید سوم آنکه بعد اختلال در جانب داخل اندرون پینه رود و بگویند
 و صورت اول پینه است و از افتادن ریزین از جانب شانه یا از رسیدن صد مرتبه مرفق و قنیک آن برداشته و دست
 باشد و هم هرگاه کسی وقت مصارعه شانه کسی را گرفته بسوی پشت کشد و علامت این اختلال آنست که منکب بسوی
 سین مایل میشود زیرا که عرض از خلقت ترقوه اینست که تا سین را وسیع و منسط دارد و هرگاه آن در محل خود نماند سین
 منقبض و ضعیف میگردد و عرض آن کم میگردد و بر استخوان پینه از ارتفاع از بر آمدن ستر قوه در اینجا محسوس میشود و علامت
 آنست که اول شانه را بسوی پشت کشند پس این استخوان مقابل نقره خود شود بعد باز دور از دست گرفته بلند
 کنند که از آن این استخوان در موضع خود میرود و چونکه از شکستن رباطات آن وقت اختلال حافظ آن
 باقی نمانده اند ایضا متراد باز بسبب اختلال حادث میشود و این را باید که بعد رفتن آن در موضع طبیعی
 رفاده غلیظه بر آن نهاده از رباط طویل بطوری بپندند که صورت عدد هشت که بخط انگریزی نوشته میشود پدید آید
 و این بندش فکر است اینست که در اینجانب متخلع شده و در جهت قدام عنق پسر عضله عریضه

فک اسفل را با قوت آید و اخذیه جبهه مقویه خواهند
 اما اگر درین وقت از ادیت حرکت استخوان درم بر محل مفصل پیدا شود بیشتر از پیش گس بر آن نهند که از آن برای
 از آن درم و غیره فایده کثیر حاصل میشود و هرگاه از استخوانی رابطه در کسی اختلال غیر تمام فک اسفل یا بار و اکثری
 شده باشد درین وقت بهر آوند استخوان مذکور در موضع طبیعی بندش باین نحو سازند که کسب غلیظه چربی که در آن
 دور رباط استکی باشند و دست سانه بجهت فتن بیاورند و غلیظه مذکور کنند و یک رباط را بالا یکی و یک رباط را بر
 مریض بندند تا بسبب بستن رباط بالای سر استخوان فک اسفل از خروج خود از موضع طبیعی ممنوع شود و رباطی که عین
 است از مایل شدن فک اسفل بسوی قدام مانع گردد و بهمان سو هم در اختلال ترقوه چونکه در مفصل آن حرکت فک
 و هم رابطه آن قوی و غلیظه و عرقانی نداشته در جانب داخل آن که زیر گردن و متصل سین است اختلال کم واقع میشود
 و اگر صد مرتبه بر یک رسد و از آن پس پیل کوکب ترکو صد مرتبه مذکور شود لایق استخوان شنی گردد و در آن انکسار واقع
 میشود و اختلال یک این استخوان در اینجانب بسبب صورت متخلع میگردد و یکی آنکه از مفصل خود بر آمده بر استخوان پینه
 رود دوم آنکه در قدام عنق زیر عضله آن آید سوم آنکه بعد اختلال در جانب داخل اندرون پینه رود و بگویند
 و صورت اول پینه است و از افتادن ریزین از جانب شانه یا از رسیدن صد مرتبه مرفق و قنیک آن برداشته و دست
 باشد و هم هرگاه کسی وقت مصارعه شانه کسی را گرفته بسوی پشت کشد و علامت این اختلال آنست که منکب بسوی
 سین مایل میشود زیرا که عرض از خلقت ترقوه اینست که تا سین را وسیع و منسط دارد و هرگاه آن در محل خود نماند سین
 منقبض و ضعیف میگردد و عرض آن کم میگردد و بر استخوان پینه از ارتفاع از بر آمدن ستر قوه در اینجا محسوس میشود و علامت
 آنست که اول شانه را بسوی پشت کشند پس این استخوان مقابل نقره خود شود بعد باز دور از دست گرفته بلند
 کنند که از آن این استخوان در موضع خود میرود و چونکه از شکستن رباطات آن وقت اختلال حافظ آن
 باقی نمانده اند ایضا متراد باز بسبب اختلال حادث میشود و این را باید که بعد رفتن آن در موضع طبیعی
 رفاده غلیظه بر آن نهاده از رباط طویل بطوری بپندند که صورت عدد هشت که بخط انگریزی نوشته میشود پدید آید
 و این بندش فکر است اینست که در اینجانب متخلع شده و در جهت قدام عنق پسر عضله عریضه

تخلع

در طول گردن است و از سترقه شروع شده تا پس گوش می رسد و در پیش قصبه هم دیده می شود و انرا بلنت اگر نری
استر نو استار یک مسکن نامند روده و این صورت تا نیمی بسیار کم دیده می شود و آن وقتی حادث میگردد که صدمه
بنا مزقوی بالای منکب بطوری رسد که از آن منکب بجانب تحت و نیمه جانبی و نیمه در جانب خلف دفعه غیر
شود و علامات اول عرض سینه کم و استخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد میباید که گرد و ترقوه از جای خود منخلع
شده در گردن پیش قصبه ریه دیده میشود و از آن بر قصبه هم اثر انگاز می رسد خصوصاً وقتیکه مرض بسوی قدام
نگون شود و علاجه اش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن باز و گره لیت را داخل مرض نموده تا
بسیب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاده شده ترقوه در موضع طبیعی خود رود و بعد آن عصب را بر پهلوی
بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی اهل
در جانب خلف خود فرو رفته باشد در اینجا سبب آن رسیدن صدمه قوی میباشد که بلا واسطه با ستقامت برین
استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غیظ و غضب بر کسی مشت میزند و هم از رسیدن لگله اسب یا گردیدن پای
گردون بر سینه کسی هم هرگاه کسی بزور وقت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد یا میشود
و علامتش اینست که شانه بسوی سینه مال میشود و سر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عودن آن رنج
گوی پی را میگرد و چون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز آن بر قصبه ریه و مری معده و بر سینه
عظیم که خون را بسوی دماغ میرود و هم بالای وریه یک خون دماغ را بسوی دل می آید و میرسد و از آن دفع
و از رادشواری پیدا شده بیوشی چنانکه در سکنه پیدایش و اینجا هم ظاهر میگردد علاجه اش آنست که داخل گره ملاط
نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عصب را بر پهلوی بندند تا سترقه در موضع طبیعی آن داخل شود و بعد یک
رفاده که غلیظ بن انگبین نهاده بجهت موم بگل آفت این بدن چنان بندند که هر دو شانه راست مانند سینه
منبسط ماند و از آن ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود سهولت منخلع میگردد و بر جای
خود نمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده میرود و از آن غمز بر قصبه و مری معده و شریان عظیم و پیر می رسد
و آفات مذکوره پیدا میشوند و چون این حالت که پیدا شود درین وقت چاه از آن نباشد که عبور شده سترقه را
قطع میکنند تا از اذیت غمز ایشی حاصل شود و هرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد و این اختلاع اکثر واقع میشود
زیرا که ترقوه منکب قلیل العمق است لهذا از آن سترقه سهولت بر می آید بالجمله این اختلاع بدو صورت حادث میشود
یکی آنکه سترقه منخلع شده بالای منکب میرود و دوم آنکه بعد اختلاع زیر منکب فرو میرود و سبب این هر دو اختلاع
افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدمه قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر
استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن اینجا زیاده دیده میشود و چون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بود

در طول گردن است و از سترقه شروع شده تا پس گوش می رسد و در پیش قصبه هم دیده می شود و انرا بلنت اگر نری
استر نو استار یک مسکن نامند روده و این صورت تا نیمی بسیار کم دیده می شود و آن وقتی حادث میگردد که صدمه
بنا مزقوی بالای منکب بطوری رسد که از آن منکب بجانب تحت و نیمه جانبی و نیمه در جانب خلف دفعه غیر
شود و علامات اول عرض سینه کم و استخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد میباید که گرد و ترقوه از جای خود منخلع
شده در گردن پیش قصبه ریه دیده میشود و از آن بر قصبه هم اثر انگاز می رسد خصوصاً وقتیکه مرض بسوی قدام
نگون شود و علاجه اش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن باز و گره لیت را داخل مرض نموده تا
بسیب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاده شده ترقوه در موضع طبیعی خود رود و بعد آن عصب را بر پهلوی
بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی اهل
در جانب خلف خود فرو رفته باشد در اینجا سبب آن رسیدن صدمه قوی میباشد که بلا واسطه با ستقامت برین
استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غیظ و غضب بر کسی مشت میزند و هم از رسیدن لگله اسب یا گردیدن پای
گردون بر سینه کسی هم هرگاه کسی بزور وقت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد یا میشود
و علامتش اینست که شانه بسوی سینه مال میشود و سر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عودن آن رنج
گوی پی را میگرد و چون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز آن بر قصبه ریه و مری معده و بر سینه
عظیم که خون را بسوی دماغ میرود و هم بالای وریه یک خون دماغ را بسوی دل می آید و میرسد و از آن دفع
و از رادشواری پیدا شده بیوشی چنانکه در سکنه پیدایش و اینجا هم ظاهر میگردد علاجه اش آنست که داخل گره ملاط
نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عصب را بر پهلوی بندند تا سترقه در موضع طبیعی آن داخل شود و بعد یک
رفاده که غلیظ بن انگبین نهاده بجهت موم بگل آفت این بدن چنان بندند که هر دو شانه راست مانند سینه
منبسط ماند و از آن ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود سهولت منخلع میگردد و بر جای
خود نمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده میرود و از آن غمز بر قصبه و مری معده و شریان عظیم و پیر می رسد
و آفات مذکوره پیدا میشوند و چون این حالت که پیدا شود درین وقت چاه از آن نباشد که عبور شده سترقه را
قطع میکنند تا از اذیت غمز ایشی حاصل شود و هرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد و این اختلاع اکثر واقع میشود
زیرا که ترقوه منکب قلیل العمق است لهذا از آن سترقه سهولت بر می آید بالجمله این اختلاع بدو صورت حادث میشود
یکی آنکه سترقه منخلع شده بالای منکب میرود و دوم آنکه بعد اختلاع زیر منکب فرو میرود و سبب این هر دو اختلاع
افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدمه قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر
استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن اینجا زیاده دیده میشود و چون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بود

و شانه بدستاری این کرده میشود و علامتش آنست که آنچه در آنکس از ترقوه نوشته شده اینجا هم با استعمال آن در وجهی که
 اینجا هم بعد اختلاص این استخوان از موضع خود سهولت بر می آید و این یکبار بعد از آن در محل خود رفته بر آن نهاده
 بر بندد و گاهی از پنج بند بر این استخوان در موضع طبیعی خود می ماند لیکن از آن که نام نقصان در حرکات است ظاهر میشود
 جز اینکه بلند کردن شانه البته دشوار است و قوت کشی بسیار هم در اختلاص مشکب یعنی
 دو طرف شانه و مفصل آن مرکب است از سه عظم و سه استخوان کتف و این مفصل را از یک کتف جانیست که
 در آن حرکات زیاده پیدا میشود و در باطن آن مسترخنی خلق کرده شده تا در آن حرکات سهولت پیدا شوند و از دیدن
 معلوم میشود که ترقه آن قلیل العظمی است و این اسباب در آن اختلاص زیاده حادث میشود خصوصاً در مزولین
 لیکن بدو سبب محفوظ از اختلاص میباشد اول اینکه عضله آن که بر این مفصل آمده بسیار قویست و آن وقت
 این مفصل میکند دوم آنکه عظم کتف بجای خود حرکت میکند پس هرگاه که نام صدمه بسبب کوفت ترکوبران میرسد و آن
 تا استخوان کتف منتهی میگردد و در آن از رسیدن صدمه در جای خود حرکت میشود و بسبب آن این مفصل از جوی
 صدمه محفوظ از اختلاص میماند و از علامت اختلاص آن عموماً یکی آنست که در هیئت مشکب تغییر ظاهر میشود و اینکه استقامت
 آن زایل شده غور و گو در اینجا پیدا میشود دوم آنکه سر استخوان کتف زیاده بر آمده و بلند دیده میشود ششم آنکه
 در عضلات که بالای شانه اند کشش زیاده محسوس میشود چهارم آنکه سر استخوان عضد در موضع طبیعی خود نباشد
 بلکه بجای دیگر که غیر موضع طبیعی آنست یافته میشود پنجم آنکه در اینجا سختی پیدا شده حرکت دست بند دیگر در ششم در
 بر دو این مفصل محسوس میگردد و اختلاص آن بر چهار صورت است که دو صورت از آن کثیر الوقوع اند و دو صورت
 نادر الوجود اما کثیر الوقوع پس اول آن نیست که سر استخوان عضد از مفصل خود بر آمده بطرف سینه یا بر طرف
 و زیر زانده استخوان کتف که در عین آنرا انتقال الغراب گویند بیاید و این را بلغت انگریزی سبب کارا کائید
 نامت یعنی زیر کارا کائید چه سبب یعنی زیر سبب و کارا کائید ترجمه منقار الغراب است و دوم آنست که استخوان
 عضد از ترقه خود بر آمده بر زیر آید و آنرا بلغت انگریزی سبب کلینز آئید یعنی زیر ترقه خود آئیده گویند و باید دانست
 که از صورت کثیر الوقوع که صورت اولی است این صورت ثانیه قلیل الوقوع است اما صورت ثالثه آنست که سر استخوان
 عضد از مفصل خود بر آمده بر استخوان ترقه رود و این را بلغت انگریزی سبب کلانوک یوکر یعنی زیر استخوان ترقه
 نامند زیرا که کلانوک یوکر اسم ترقه است و صورت رابعه آنست که راس عظم عضد از مفصل بر آمده بالای استخوان
 کتف زیر کناره بلند آن که بطور خار بلند است رود و آنرا سبب اسپینش یعنی زیر خار استخوان کتف نامند و صورت
 ثالثه و رابعه نادر الوجود اند و در قسم اول آن ضرر عضلات و رباطات کم میرسد و در صورت ثانیه باقیه آفت این اعضا
 زیاده میرسد و در اعصاب هم انفاز کشش زیاده پیدا میشود و اسباب اکثر آن افادون بر روی دست هرگاه هر دو بر یک
 باشد

تدوین در امراض

بجای

پای بر مرفق هرگاه از پهلو و قریب باشد رگ را کشید باید پیش و دو هرگاه صد مایل از جانب مرفق باشد که مریض استخوان این عضله بسوی مرفق
روست است پس پیش و چون وقت افتادن دستها کشاده و دراز باشد سر استخوان این عضله از فقره برآمده
بزرگ آید و دست کلین آید پیدا میشود و هرگاه در حالت برخاسته و بدن بدون مرفق کسی بر روی آن افتد استخوان
عضله بزرگ تر قوه میسر و سبب کلان و یک یول پیدا میشود اما اینکه در اختلاص مفصل انگسار آن فرق چیست پس بدانکه
انگسار چیست شانه بر پشت طبعی می ماند بخلاف اختلاص که در آن تیره در پشت شانه پیدا میشود و هم در انگسار استخوان بجا
خود یافته میشود و در انگسار چون قطعات منگنه استخوان را بمقابل یکدیگر آورده حرکت دهند و از اصل کاک جسم طبع
پیدا میشود و علاج بدانکه برای این اختلاص تیره میگردانند و میگویند اول اینکه دست کار مریض را بر بزرگ انگشت
دست متعلق مریض را در دست خود گرفته به خادم خود دهد که او از پهلو و در کرده بکشد و دست کار پاسب خود را داخل مریض
نماده و میگردانند تا فقره مفصل بلند شود و از کشیدن دست مریض استخوان عضله مقابل فقره خود را از آن دست کار دست مریض را
در دست خود گرفته بسوی خود کشد و از پای خود داخل انگشت نماید تا بالا رود و سر استخوان در فقره داخل شود و چون استخوان
در فقره داخل شود و از فقره بیرون شود و دوم آنکه دست مریض را بر ای کشید و دست خادم ده که از طرف پهلو او را در دست
و در شکار از نو خود را داخل مریض نموده و میگردانند و این هر دو تیره جای که استخوان بسوی صدر یا بالای کتف یا زیر قوه رفته باشد تیره
میشوند و اگرگاه استخوان عضله از فقره برآمده و تیره خود آورده باشد درین وقت باید که در شکار دست مریض گرفته و در جاز
و حتی بکشد و دست را از سر بلند سازد و بالای شانه میگردانند که بزرگ آید تا سر استخوان عضله در فقره خود داخل شود و بعد از آن استخوان
نکود و مریض طبعی دست بیمار را گرفته بر پهلو نموده برین دست حرکت دست نکود و بگوید یک باطن از مرفق برآورده تا گلو
معه بیمار رسانیده که در دهن دست بسوی تحت مال شود و تا او بنشیند برین بوال از زانو و بعد مریض در فقره دست کشاده در حلقه
که در گلوئی اندازند و از انگشت انگشتی انگشتان را مندا و تیره دیگر باز در انداخته حرکت پیدا شود و بعد از کشیدن مریض را با یکدیگر
خود حرکت نکند بلکه بجزئی که بیکه آهسته آهسته دست مریض گرفته حرکت دهد و بر آن لکن یا به استعمال آهسته آهسته تیره
در آن حرکت پیدا شود و اگر در ابتدا ای امر در هر محل مفصل پیدا شود و آنچه برای من و درم نماید نوشته شده اند مثل اینکه سبیل من
و آب سرد ساده یا سرکه و آب سرد و بر آن ریزند و زوچسپانند و او تیره را و مع بر آن نهند با استعمال آهسته آهسته و
اینها باید دانست که گاهی اختلاص بکشد که میباید از زخم و گاهی از انگسار عظم عضله پس اگر باز زخم باشد و درین زخم
عصب و شریان قطع نشده باشد درین وقت استخوان را اول بجایش آرند بعد علاج زخم نمایند و اگر عصب
و شریان درین زخم قطع شده باشند و خوف فساد عضو بود درین وقت پیش از ظهور فساد عضو این عضو را قطع
کنند و درین رد کردن استخوان بجایش نتواند که از آن فایده نیست و هرگاه همراه اختلاص انگسار هم آمده باشد درین وقت
اول تیره انگسار را بل آرد من بعد بلا انتظار متصل شدن استخوان تیره را از اختلاص بعلل آورده استخوان را در موضع

آن در نه جگای انحراف منکسر بطن مادی پیدا میشود و حال این مریض که در شریک دیده شده از آن ظاهر گشته که فقره مفصل
 درین کس نباشد و استخوان عظم کتف رسیده دیده میشود و قدری عمق در استخوان کتف در جای جدید که غیر
 مفصل است پیدا میشود لیکن این دست همیشه از دست صحیح قهقریه ضعیف میباشد و آن لا علاج است اما هرگاه انحراف
 در این مفصل قبل تمام شدن نمو پیدا شود باز استخوان نشانه در آن بجای خود نیاید درین وقت دست منحل از دست صحیح
 همیشه قهقریه ضعیف میباشد و جمله حرکات از دست مذکور صادر میشوند لیکن برداشتن آن بسوی بالا ممکن نباشد و
 اینهم لا علاج است و اگر بعد تمامی نمو این انحراف پیدا شود و محض قهقریه دست منور و لا غری در آن حادث میشود و چنان
 قبل انحراف از آن حرکات صادر میشوند بعد نمو صادر میشوند و علائق آنست که چون مریض اندرون وقت سه ماه بعد انحراف
 پیش در شکار آید درین وقت او را بایک اول مریض اکلار نام بویانیده بهیوش سازد و بعد به کمال احتیاط امتحان کند
 زیرا که عضلات رقیق و ضعیف شده اند از آن خود شکستن عضلات میشود و لهذا اول سر استخوان عظم را زنده حرکت
 تا آنچه را با جدید پیدا شده شکسته گردد و از آن این استخوان منحل بجای خود مستخرج گردد و پس هرگاه در امتحان استخوان
 استخوان مذکور یقیناً ثابت شود آن زمان آنرا بجای موقع طبیعی آن آید و باید دانست که بعد انحراف سه ماه است
 قویست از سه ماه تا شش ماه امید ضعیف است لیکن تا آن مدت هم کمال احتیاط بعد امتحان حال استخوان و عضلات
 تدبیر آوردن استخوان منحل در موضع طبیعی آن را در زیر کفایده این تدبیر تا این مدت است که اگر استخوان بجای خود
 نیاید از آن فایده دیگر حاصل میشود و آن اینست که بسبب متحرک شدن این استخوان از تکیهات جای که حرکات
 دست بسبب صاف میشود اما بعد انحراف فرس از کشیدن استخوان برای رسانیدن آن در موضع طبیعی پس
 چند ضرر و نقصان پیدا میشود یکی آنکه گاهی سر استخوان مذکور شکسته از استخوان وقت کشیدن آن جدا میگردد و پس
 اگر چنین ظاهر شود آنرا بجایش گذارد و تدبیر را بکند که دوم آنکه گاهی در انشای این تدبیر از نهادن پا در بغل و از غیر
 کردن آن استخوان ضلع منکسر میشود و خصوصاً در سن پیکر پس هرگاه این امر حادث شود تدبیر انحراف را بکند که تدبیر
 ضلع که نوشته شده بعمل آرند سوم آنکه گاهی از تدبیر بعد انحراف الفرس خون از رگهای که درین تدبیر شکسته میشوند
 برآمده در بغل مجتمع شده ورم ایجاد میکند لیکن این ورم اکثر خود زائل میشود و گاهی برای ازاله آن بسوی
 نهادن پا در تکراره در آب سرد یا در سرکه و آب سرد ورم محتاج میشوند لیکن هرگاه وقت کشیدن دست
 برای آوردن استخوان منحل در موضع آن شرمان یا ورم عظیم قطع گردد درین وقت آفت عظیم پیدا شده اند
 اینو درم حادث میگردد و چون نوبت بانجا رسد علاج اینو زرم کرده شود و ایضاً باید دانست که در کتاب قانون
 بوعلی است که استخوان منکسر را سه منکسر است هم گاهی از موضع خود زائل میشود و حق در آن اینست که این استخوان
 ضعیف هم کیشاخ عظم کتف است که آنرا بافت انگریزی اگر زمین یعنی سر استخوان نشانه نامند و آن منحل میگردد

فکر و فنی قهقریه
 نشانه از فنی قهقریه
 تم و فنی قهقریه
 انحراف استخوان از جای طبیعی
 آن فنی قهقریه
 نوبت دوم آنکه
 انحراف استخوان از جای طبیعی
 نشانه از فنی قهقریه
 فنی قهقریه
 از فنی قهقریه
 دست که بعد انحراف
 چند ضرر و نقصان
 باطل است از آنکه
 منور میشود از آن
 دست مذکور
 عضلات خوب
 نوبت دوم
 از آن فنی قهقریه
 پیدا می شود
 و منکسر

نویسنده

بلکه شکست نشود تا آنکه بپایان نرسد و در انحراف مرفق که از بلوغت انگریزی و البو جانپشت نامند و این مفصل کم است
از سه استخوان که یکی از آن استخوان عضد و دوزند دست انداختنی زند اسفل علی وقت انحراف گاهی هر دو زند
متخلع میشوند و گاهی یکی بجای خود مانده و دیگری متخلع گردد و چون هر دو متخلع شوند آن را بلوغت انگریزی
دو شکستن آف البو جانپشت گویند و چون یکی متخلع شود با سیم متخلع نام کرده میشود مثلاً اگر زند کبری که زند اسفل
متخلع گردد آنرا دس شکستن آف البو جانپشت گویند و اگر زند اسفل متخلع شود آنرا دس شکستن آف البو جانپشت گویند و اگر
همه این انحراف انکسار هم در سر کوچک زند اسفل که از بلوغت انگریزی که آنایث یعنی مقدار انحراف گویند پدید
آید و گاهی انحراف بلا انکسار حادث میشود و السبب از افتادن بر زمین بر روی کف دست مخصوصاً با این بهیئت مرفق
قدری کج هم بوده باشد و هم از رسیدن صدمه که میواسطه بر این مفصل رسد انحراف در آن پیدا میشود
و انحراف در این مفصل سببه طریق حادث میشود و اول آنکه زند از جای خود متخلع شده در جهت خلف استخوان عضد
رود دوم آنکه بعد انحراف در جانب قدام عظم عضد پیش آن یعنی روبروی استخوان مذکور آید و اینهم قلیل الوقوع
است بسبب اینکه عضلات در اینجا متخلع را از آمدن و حرکت کردن منع میکنند سوم آنکه بعد
انحراف در جانب وحشی یا انسی است و دوم این را از انکم پولت و دس شکستن یعنی انحراف غیر تمام میگویند و آن کمتر
دیده میشود زیرا که درین جوانب سرهای استخوان بسیار اندامند از حرکت کردن استخوان متخلع مذکور منع میشوند
بالجمله درین مفصل انحراف کم دیده میشود و اما اگر حادث شود پس ضرورت که در تشخیص آن اتهام ملخ کرده شود زیرا که
چون انحراف درم برودی زیاد پیدا میشود پس از انهم تشخیص دشوار میگردد و هم بسبب کثرت سرهای استخوان که
اینجا یافته شده اند در تشخیص تعیین سر استخوان متخلع وقت والتباس واقع میشود که آیا سر استخوان صحیح است
یا سر استخوان متخلع است لهذا ضرورت که درین وقت دست مریض را با دست صحیح مقابله کرده به بیند تا فرق
ظاهر شود و العلامات چون انحراف درین مفصل پیدا شود در یک جانب این دست متخلع و در جانب دیگر
آن تقصیر پیدا نمیکرد و در دست متخلع حرکت کم صادر میشود خصوصاً هرگاه سر کوچک استخوان زند اسفل از انکسار
سالم بود چه درین وقت آن ملخ از حرکت میشود و اما هرگاه درین استخوان هم انکسار آمده باشد پس بالعکس اول
درین وقت از تحریک شخص دیگر درین دست حرکت زیاد پیدا میشود و هم با کثرت حرکت آواز اصطکاک
قطعات استخوان متکسری آید و اگر هر دو استخوان متخلع شده باشند دست نصیر میگردد و اگر زند اسفل متخلع
شده در جهت پیش استخوان عضد آمده باشد و پشت متخلع طولی میگردد و اگر در جانب وحشی یا انسی دست رود
درین وقت مقدار طول دست متخلع موافق مساوی دست صحیح میباشد لیکن استخوان از جای خود برآمده
دیده میشود و اما هرگاه زند اسفل متخلع گردد و دوزند اسفل بجای خود مانده که از دس شکستن آف البو جانپشت که درین وقت

سر استخوان منخل بسوی جهت خلف استخوان عضد میرود و برآمدگی مقدار آن از جلد ظاهر میشود و زنده است
بجای خود محسوس میگردد و تحریک در جانب وحشی دست و قطع در جانب اعلی آن ظاهر میگردد و دست
منبط و راست نمیشود و هرگاه زنده اعلی منخل گردد و انحراف در آن بسوی طرفی واقع میشود و یکی آنکه استخوان
نکود بعد انحراف در جانب انسی بدن مائل شده قریب جلد رسد و آن اکثر دیده میشود و دوم آنکه بعد انحراف
این استخوان قدری بالا رفته بمقابل استخوان عضد در جهت قدام آن قرار گیرد و این انحراف هم گاه دیده میشود و سوم
آنکه بعد انحراف بسوی جهت خلف استخوان عضد رود و این کمتر دیده میشود پس هرگاه در جانب انسی آید استخوان
منخل قریب جلد در جانب انسی ساعد قریب مفصل دیده میشود و دست قریب راست شدن رسیده بر یک جهت
میان دو جهت مذکور این است که در آن زنده اعلی در جهت علو و زنده اسفل در جهت اسفل باشد و ساعد دست متقلب
بسوی جانب انسی و وحشی نمیشود و اگر ساعد را بسوی عضد جمع کنند و مائل سازند زاویه قائمه در جهت داخل محل
مفصل پیدا میشود و زنده از آن قریب عضد می آید و اگر مریض خواهد که از این استخوان را تا مفصل منقلب سازد میگوید
مکن نمیشود و اگر در جهت خلف عضد این استخوان بعد انحراف رود یا پیش استخوان عضد در جهت قدام آید معرفت
آن از نهادن انال بر آن سهولت میسر میشود زیرا که درین وقت سر آن قریب جلد میباشد از غمز کردن بخوبی
محسوس میشود و گاهی هر دو زنده منخل میشوند و بعد انحراف زنده اعلی بسوی بالا در جهت قدام استخوان عضد میرود و
زنده اسفل بسوی خلف استخوان نکود میرسد چنانکه این امر گاهی وقت افتادن از گردن آهی هرگاه دست برین
بطوری آید که از آن و بی هم پیدا شود و شاید دیگر درین وقت علامات انحراف هر یک وجود مییابد و علاج چون
زندیت باز نداشتن آنها منخل شده باشد درین وقت بهتر است که دستکار دست مریض را از محل ساعد دست
بهر دو دست خود بگیرد و زانوی خود را در جانب انسی و داخل مفصل مریض نهاد و عمر کند و ساعد را بکشد تا هر دو استخوان
زنده از اسفل بمقابل فقره خود آید آن زمان ساعد را باز و متصل سازد تا استخوان منخل بجای خود آید بعد آن
برای منع کردن حرکت ساعد را با سینه متصل ساخته به بند و هرگاه زنده اعلی منخل شده باشد درین وقت دو کس
دست منخل مریض را بگیرند باین نحو که یکی از هر دو دست باز و بسوی بالا کشد و دیگری ساعد را
بر زور بسوی تحت بکشد تا استخوان منخل بمقابل فقره درین وقت تراگشت دست چپ خود را بر سر زنده اعلی محکم
نهادد و عمر کند و اگر دست راست منخل شده باشد تراگشت دست راست خود را بر سر زنده اعلی دست راست نهادد
عمر کند و ساعد منخل را گرفته بسوی خود اقبوت بکشد تا استخوان منخل نکود در محل خود داخل شود بعد آن چیره بر آن
نهادد بر بند دست راست تا هر دو زنده منخل شده باشد درین وقت بعد از آن زندین در موضع طبیعی آنها
بر سر زنده اعلی نهادد و بر بند تا از غمز آن استخوان نکود بجای خود ماند و برای حفظ زنده اسفل دست نکود را بیکم

و بیان جهت انحراف

نموده بخوبی به بند که دست کشاده بسوی زمین اند و ایضا باید دانست که اکثر بعد از اختلاص این مفصل و هم
بعد از خل شدن استخوانهای مذکوره در موضع طبیعی خود باورم بار و و گاهی درم جاره هم زیاده پیدا میشود پس اگر
ورم خارج پیدا شود درین وقت سهل از دو میسر که ممکن باشند به بند و اگر بعد آن ضرورت دانی شود و از
هم بر آن چسبانند و پاره آب سرد یا سرکه و آب سرد تر کرده یا قطعه برف بر ورم نهند تا ورم دفع شود و اگر
باز تمام دارد و چون ورم زایل شود و بعد آن اینجا بختی باقی ماند درین وقت از شخص غیره فرمایند که آهسته آهسته
دست مریض را حرکت دهد و انگشتان از دو و طول آب سرد از مسافت بلند بر این بختی بخوابد از مشک پاره آب باشد
یا از بسوی پاره آب بود مفید میباشد میان ششم و اختلاص مفصل ریح درین مفصل اختلاص بسیار
قوت باط آن که میشود و چون تخلیه گردد و تمام ریح از زمین جدا میشود و اکثر همراه اختلاص آن انگشتان هم جدا میشوند
السبب سبب اختلاص آن بعینه سبب انگشتان است لیکن اختلاص درین مفصل بر دو صورت پیدا میشود یکی آنکه
از زمین بالای عظام ریح روند و هم آنکه عظام ریح بالای زمین آیند و علائش آنست که دست مریض را
و دستکار از یک دست خود بکشد و از دست دیگر خود عظام متخلیه را بجای طبیعی آنها داخل سازد و بعد از
چوبه را گرفته در هر دو جانب داخل و خارج دست نموده بر بند و گاهی بسبب افتادن برشی و شکستگی
از جانب دست افتد استخوان ریح از جای خود برآمده بسوی جلد میفتد و این را هم اختلاص میگویند
و علائش هم چنین است که از یک دست خود و دستکار دست مریض را بکشد و از دست دیگر استخوانهای متخلیه را
غیر مذکوره در جای طبیعی آنها رساند پس بر آن چوبه نموده بر بند و دست را بارام در حلقه دارد و میان ششم
و اختلاص عظام مشط دست این عظام هم از افتادن برشی صلب یا از کشیدن دست هرگاه
کسی از بزرگتر که متخلیه میشود مخصوصا استخوانی که مقابل زانوست دست است زیاده تخلیه میگردد و نهاده
و قیقه بند و قیقه گرد و لیکن درین وقت همراه اختلاص غیم هم پیدا میشود و علائش هم آنست که دست را
کشیده استخوان متخلیه را در موضع طبیعی آن آورده چوبه بر آن نموده بر بند و اگر زخم هم آمده باشد علائش هم
نوشته شده نمایند میان ششم و اختلاص عظام اصابع که با عظام مشط دست متصل اند و
هم از افتادن از جانب دست برشی صلب حادث میشود و خصوصاً در زانوست دست اختلاص زیاده ای آید
اختلاص علائش آنست که شکل آن تغییر میگرد و چه در حال صحت و چه در حالت داخل آن و متحد با در جانب غایبی
آن میباشد و از اختلاص امر بالعکس پیدا میشود و علاج این اختلاص در زمان قدیم دشوار بوده بسبب
احتمال حقیقت اختلاص چه در اختلاص آن استخوان تراگشت از طریق رباطی آن که بالای مفصل است و شش کرده
خارج میشود و هم آنچه افتاده است که بر دوستان هستند و میان حلقه آنها این استخوان داخل شده و چوبه

بجانب اول در اختلاص عظام اصابع
که از بزرگتر است متصل اند

و ما دام که از آنها بیرون نیاید در محل خود نرسد پس از برای دفع کردن این ممانعت دخول عظیم بهتر است که اول
 زنگشت را بسوی خلف کشند چندان که در میان این استخوان اصبع مخرج و استخوان مشط که مقابل آنست را قایل
 پیدا شود و چون باین حد رسد درین وقت آنرا چندان بزور و قوت بکشند که بمقابل مفصل خود آید بعد از بسوی عقب
 بکشند و هم سازند تا در مفصل خود داخل شود و بعد دخول چسبیده بر آن نهاده بر بندند این علاج اختلاص استخوان را گشت
 و در اختلاص عظام اصابع دیگر انقیاد دشواری نیست بلکه دران اصبع مخرج را بسبیل استقامت کشیدن کافی میشود
 که از آن در مفصل خود داخل میگردد و گاهی در سلامیات توسط هم اختلاص پیدا میشود و درین وقت آنها را با استقامت
 کشیده بکشند تا در موضع طبیعی خود داخل شود پس در جانب کف دست چسبیده نهاده بر بندند و در سلامیات
 اخیر که برکناره اصابع واقع اند اختلاص نمیشود و قوت کشیدن در میان اینهم در اختلاص استخوان عینه که بلغت
 آنکری موسوم به پشوتنس است و آن استخوان پلوس است و میان ترکب این استخوان از استخوانهای هفتگانه انگشت
 آن گذشت با جمله اختلاص درین استخوان در دو جا حادث میشود یکی در محلی که استخوانها بر دو استخوان و در آن متصل
 اند و آن موضع پیش منانه است دیگر جای که استخوان عصب استخوانهای پلوس متصل شده و آن موضع محاذی مقابل
 قمار پشت است که تا مقدر رسیده السبب سبب آن رسیدن صدره ضرب و سقوط یا رسیدن صدره افتادن
 است که از آمدن در میان و قوسیم ثقیل پیدا میشود و با جمله اینهم اسباب آنکسار آن مذکور شد و بعضی اسباب
 اختلاص اند و علل جوش هاست که در آنکسار این استخوان نوشته شده زیرا که اکثر اختلاص آن آنکسار هم پیدا
 میشود و قوت کشیدن در میان و در اختلاص عصب و آن در جائیکه در آخر خود دقیق شده و آنرا
 متعارف میگویند و مفصل در آنکسار مذکور شده مخرج میشود و اختلاص حقیقی در آن نمی آید لیکن بسوی داخل
 خارج مایل میشود اما بسوی داخل پس بسبب افتادن بر جسم مصلب از جانب پشت و مقعر میلان میکند و اما
 میلان آن بسوی خارج پس گاهی وقت ولادت از زیاده زور کردن زن وقت زاییدن حادث میشود و علل جوش
 همان است که در آنکسار آن نوشته شد یعنی اگر بسوی داخل مائل شده باشد انگشت در داخل کرده آنرا بجایش
 آرند اما اکثر بعد از آن در موسم بهر کسی باینکه رویش از این استخوان است پیدا میشود و تا دیر باقی میماند پس اگر
 چنان شود آنچه علل جوش در ذیل آنکسار آن نوشته شده بعمل آرند اگر بسوی خارج مائل شده باشد درین وقت
 هم یک انگشت دست در برابر انداخته در معادار بند از انگشت دست دیگر بر آن گذارند و بسوی انگشتی که دست
 آنرا مایل سازند تا بر موضع طبیعی خود آید من بعد مرض را با رام بر لنگ دارند و اهتمام نمایند که همیشه طبع این ماند
 تا وقت اجابت بران نرسد و میان اینهم در اختلاص مفصل و در آن عبارت است از اینکه استخوان
 فخذ از تفرقه خود که در استخوان در یک است برآید و این اختلاص بر چهار صورت واقع میشود یکی آنکه زان را در استخوان

نیم نهم در اختلاص استخوان عامه

نیم نهم در اختلاص عظام اصابع

جانب شفاویه و انذار کاهنده

فخذ از فقره خود برآمده بسوی لاد جانب خلف در عضلات سرین رود و دوم آنکه بعد برآمدن از فقره مذکور به پس سرین در جانب وحشی و در مقابل و موازی فقره خود مانده از آن پشته نشود و بالا نه رود سوم آنکه بعد از انحلال بجانب داخل بسوی سرین رود و چهارم آنکه بعد از انحلال بسوی جانب انسی در اریه رویی در عضلات جانب انسی و قریب جلد اریه می آید و این صورت چهارم قلیل الوجود است و سبب صورت او یا اکثر افتادن بر زمین میباشد در حالتیکه بالقیل و البسط خود گرفته سرنگون کرده راه رفته باشد چه درین حال زیاد صدقه سقوط بر خنجر می رسد و از آن انحلال بر این صورت پیدا میشود و گاهی از افتادن بر روی و قتی که کمر کج و کون بسوی قدام باشد هم این صورت پیدا میگردد و چه درین وقت هم صدقه بالذات بر خنجر می رسد العلامات هرگاه انحلال این فصل بر این صورت پیدا شود پای علیل به نسبت پای صحیح قصه میگردد و زیرا که عظم فخذ از رفتن خود بسوی بالا قصه میگردد و پس عقب یعنی پاشنا از زمین بلند میشود و سرنال قدم را در زمین بر زمین نهاده دارد و هم پای علیل بجانب انسی بدن بسوی پای صحیح مائل بود و راست کردن و نسبت ساختن پای علیل با گردانیدن آن بجانب وحشی بدن از مرض ممکن نباشد و ایضا آنچه متوجه بر محل مرکب و حال صحت محسوس میشود درین وقت بعد و گذشته این متوجه بالای سرین در جانب خلف یافته میشود و از همین علامت تفرق در میان انحلال و انکسار این استخوان کرده میشود چه در انکسار محض این متوجه پای خود محسوس میشود و علامت اینست که اول مریض را بپویانیدن کار قدام بیوش سازند بعد ساقی را اگر گرفته با فخذ بسوی ابلون مائل کرده متصل سازند تا اینکه ساق پا بر فخذ نشیند و متصل گردد بعد رگه را گرفته فخذ را بجانب انسی مائل سازند تا سرفخذ بمقابل فقره خود آید بعد آن ساقی را اگر گرفته فخذ و ساق پای علیل را بسوی جانب وحشی مائل ساخته راست سازند تا سرفخذ در فقره خود قرار شود بعد آن آنچه تدبیر عام انحلال نوشته شده عمل آرند تا هرگاه سرفخذ از فقره برآمده در جانب وحشی بمقابل فقره خود پس سرین رفته باشد درین وقت هم سبب آن همان بود که در صورت اولی نوشته شده لیکن علامتش اینست که پای علیل به نسبت پای صحیح قدری قصه بود و بسوی جانب انسی مائل باشد لیکن آنچه تدبیر اول بالای سرین محسوس میشود این محسوس میگردد زیرا که درین صورت استخوان فخذ در ثقبه که اندرون استخوان پلوس موجود است و از آن عصب کبیر بیرون آمده بسوی رطل می آید داخل میشود پس باین سبب برآمدگی آن محسوس نگردد و علامتش اینست که بعد بپویانیدن کار قدام اول پای مریض را بجانب انسی زیاد مائل سازند تا سرفخذ استخوان فخذ از ثقبه مذکور بیرون آید بعد آنچه در صورت اولی تدبیر علی نوشته شده عمل آرند تا هرگاه سرفخذ استخوان فخذ از فقره خود برآمده بر زمین آمده باشد درین وقت سبب آن افتادن مریض بر زمین میباشد بخوبی که هر دو پا از اتصال خود جدا شوند و هر دو جانب وحشی کشاده و از خود هادور شده باشند العلامات پای علیل مداز میگردد و قدم قدری بجانب وحشی مائل میباشد و مریض بسوی قدم نگون شده قیام میکند راست نمیشود زیرا که چون سرفخذ در عضلات شکم محسوس میشود

علامت فائده در میان انحلال و انکسار

از ان عضلات مذکوره منفر و منفر میشود و پس اگر راست شده قیام کند این تمد و انفراد عضلات زیاد شده از پست میسراند و
 ایضا آنچه آگاهی بر عمل و رک در عالم صحت دیده میشود درین صورت معدوم میگردد و بجای آن غور و فرو رفتگی اینچاه و س
 میگردد و علاجهش اینست که چون وقت خوابانیدن علیل بر بستر رکب آن ایستاده و دراز نماید اندک اول خود را از آبگش
 ملاقی ساخته بعد به قدری بجانب وحشی مائل سازد تا سر استخوان از جای نیکو است بیرون آید بعد پای و ریش را نرم دارد
 بسوی جانب انی بدن چندان مائل نکند که سر کپه تا زمین رسد و چون استخوان شل و محل خود آید تندی که در انحلال عام
 نوشته شده مایل آید اما هرگاه بعد انحلال راس فخذ در جانب داخل بدن بسوی اسیه قریب جلد آید بیشتر است که است
 که چون پای انسان در قرار گوی می افتد و درین وقت برای محفوظ ماندن خود از سقوط و بار بدن خود را بسوی پشت
 میکشد و حرکت بقوت میزند و از آن خریطه را بطی که بر مفصل و رک است شش ه راس فخذ از فقره خود بیرون آید این
 صورت چهارم از صور اربعه انحلال و رک حادث میشود و اینست که هرگاه انسان پای خود را از هم جدا کرده و در وقت
 و کشاده ایستاده باشد و درین وقت کدام مدمه ضرب از پست بر فخذ یا بر سر رسد از انهم این صورت چهارم
 پیدا میشود و علاقهش اینست که بفور و و ث این انحلال پای و ریش از سجی بقدر یک از پست بر فخذ و دو قدم بسوی
 جانب وحشی مائل بود و سر استخوان فخذ را بریده دیده میشود و از آن در اسیه تو محسوس میگردد و علاقهش اینست که اول
 پای و ریش را بکشد بعد فخذ را بسوی شکم برزد و تا شکم رساند بعد رکب را در دست گرفته خم داده و فخذ و پا را بسوی
 جانب انی برزد تا سر فخذ فقره خود داخل شود و در آن وقت شکم میان دو اند و هم در انحلال راس فخذ
 که آنرا فلک الکریم و هندی چینی کی هژی گویند و آن بعد انحلال یا بجانب وحشی یا بسوی جانب انی یا بسوی بالا
 حرکت کرده پیرو و یا بعد انحلال از طرف پهلو خود بجای که برده و با نخا ایستاده میشود و لیکن بجانب زیرین است
 ساق نمی آید زیرا که از جانب فخذ عضلات بر آن آمده متصل اند از آن گشته اند اندک هرگاه و تران منقطع شود آنرا بسوی بالا
 میکشد و چون که از جانب ساق کدام عضله بان متصل شده اند بسوی ساق نمی آید پس هرگاه از جانب انی صدمه
 و غمزدان میرسد بسوی جانب وحشی پیرو و چون از جانب وحشی صدمه بر آن آید بسوی جانب انی بعد انحلال نمی آید
 و هرگاه و تران که در جانب ساق منقطع میشود از کشش عضلات فخذ بالا پیرو و چون صدمه از جانب انی است
 رسد و برکناره آن از طرف وحشی غمزدان درین صورت بجای خود پیرو ایستاده میشود و علاقهش اینست که از پست بر فخذ
 وحشی بدن بعد انحلال پیرو و خصوصاً در کسانی که پاهای شان کج و کشین بسوی جانب انی مائل و با هم متصل شده
 این انحلال اکثر بسوالت واقع میشود و هم بعد انحلال آن از فاع رکب کم میگردد و در پاهای استخوان مذکور در
 غور و اندکی فروخته محسوس میشود و استخوان مذکور در جانب وحشی رکب یافته میشود و مفصل که بر ریش دیده میشود و
 علاقهش اینست که اول کار را بر پست متعلق داشته فخذ را با شکم علیل متصل سازد بعد ساق پا را هم بلند سازد

بماند و در اندک انحلال مفصل راس فخذ

تا در عضلات فخذ استرخا پیدا شود آن زمان استخوان مذکور را از امانت دست بجایش رسانند و هرگاه در جای
 انسی آمده باشد علامات سابق موجود بود لیکن این استخوان در جانب انسی دیده میشود و علاجهش بعینه علاج مذکور
 یعنی بعد مسترخی ساختن عضلات فخذ استخوان مذکور را بجای خود نشاند و هرگاه بسوی بالا رود و درین وقت علامتش
 اینست که بجای این استخوان ارتفاع که دیده میشود نباشد بلکه فضای صاف مثل میدان دیده میشود و استخوان
 مذکور بالا بر استخوان فخذ یافته میشود و درین وقت در و درم اینجا پیاده میباشند زیرا که استخوان مذکور از جای خود
 زیاده حرکت کرده و در رفته پیر درین وقت آنچه در علاج آنست که از آن تدابیر نوشته شده اند آنها را با استعمال آنند
 و هرگاه بر پهلوی خود ایستاده شده باشد و درین وقت بر سر کعبه ارتفاع زیاده میشود و در پهلوی آن تورم محسوس
 میگردد و ساق بسوی فخذ متحرک نمیشود و علاجهش گاهی بسیار دشوار میگردد و استخوان بجای خود نمی آید و غشای خود
 پیچیده میشود و غشای مذکور از آن بر جای خود مانع میشود پس درین وقت مریض را بجا نیندازند که کار فام
 اول بهبودی ساخته بعد ساق را قدری بجانب تحت آورده بجانب چین و بسیار حرکت دهند تا از آن غشا
 مذکور شل شود و التوای آن زایل شده استخوان بجای خود آید بیان سیزدهم و اختلاص مفصل کعبه
 و آن طویل الوقوع است زیرا که این استخوان یعنی سر قصبه کبری ساق بسیار عرضست و در باط و غشای ریشه دارد که
 بالای آنست بسیار قویست و اینها این اختلاص همیشه تا تمام میباشند یعنی سر استخوان قصبه کبری ساق پا
 تمام و کمال از مفصل خود بر نمی آید بسبب زیادتی عرض خود و الا ممکن نیست که جلد بالای آن سالم و محفوظ از انشقاق
 ماند اما بعد اختلاص مذکور این استخوان گاهی بجانب وحشی و گاهی بجانب انسی و گاهی بجانب خلف زیر کعبه
 و گاهی در جانب قدام مائل میشود و می آید السبب سبب آن اکثر افتادن از بالا خانه یا مکان بلند زمین
 از سر زمین میباشد و گاهی بسبب چیدن از بالای گردن کپی و غیره در وقت روانی آن هرگاه کسی
 از آن جمیده بر زمین آید هم این اختلاص پیدا میشود و علامات اکثر این استخوان در اختلاص خود بجانب وحشی
 میرود لیکن خواه بجانب وحشی رود یا بجانب انسی هر سو که میرود اختلاص ارتفاع و در جانب مقابل آن انحنافض
 محسوس میشود مثلاً اگر بجانب وحشی رود در جانب وحشی که بر ارتفاع و در جانب انسی آن خور و انحنافض دیده
 میشود و عضلات فخذ مسترخیم محسوس میشوند و علاجهش آنست که بعد مستقی و استن علیل فخذ را با شکم آن ضم کنند
 بعد ساق را راست کرده اگر استخوان بجانب وحشی رفته باشد ساق را بسوی جانب انسی مائل سازند و اگر
 بجانب انسی رفته باشد بسوی وحشی مائل سازند تا سر قصبه کبری بجای خود آید و اگر بسوی خلف رفته باشد درین
 علاجه اینست که غور و انحنافض در جهت قدام و ارتفاع در جانب خلف که دیده میشود و پای علیل در طول خود
 از پای صحیح کم بگرداند و علاجهش آنست که اول فخذ را به خادی سپرده امر فرمایند که با شکم ملصق دارد و بخادم دیگر حکم

بنا بر تفرق و اتصال

کنند که ساقی پارسوی قدم بکشد تا سرفقه کبری بر تامل مفصل خود آید و درین وقت شکاف از جانب خلفه غمز کرده استخوان
 مذکور را در مفصل آن داخل سازد و اگر در جانب قدام این استخوان آمده باشد علامتش آنست که استخوان را در تفرق و تفرق
 میشود و قدری بالای آن غمز و انقباض پیدا میکند و در سر استخوان نخاعی جانب خلفه زیر کبیره دیده میشود و هم چون
 از غمز کردن سر استخوان نخاعی شریان غلیظی که خون را در رگهای آن آورده و در یک کبیره که خون پارسوی قلب میبرد و عصب کبیر
 که حس می آید متغیر میشوند از آنها شریان عظیم دوران خون در ساق با بند میشود و خون بی آید و از آن ساق پا
 لا غرمیگردد و از آنها و در یک کبیره نخاعی که در ساق پا هست بالا نیاید و از آن رنگ ساق پا باطل بسیاری میگردد
 و از آنها عصب حس از ساق پا داخل میشود و علامتش همانست که پیشه نوشته شده لیکن در اینجا بعد قابل ملاحظه
 استخوان مذکور را در مفصل آن استخوان مذکور را از جانب قدام غمز کرده و بجایش میسرمانند فتق استخوان
 چهارم در اختلاص غمز و وقت که کبیره در مفصل کبیره برسد و سرفقه کبری بکشد یک عصب و وقت است
 هم صورت لالی و آن هر دو مثل ساق پا را بر این و از ج میباشند که سبب از جبهه خود و وقت انقباض
 رگهای همراه سرفقه کبیره میباشند و این هر دو عصب و ساق پا را در میان مفصل ساق پا میکنند و این هر دو عصب
 هم با خود با رباط مربوط اند پس گاهی وقتی در وقت غمز چون بالغ غمز خود شود از آن رباط اینها گسسته میشوند و سرفقه
 مذکور از جای خود حرکت کرده بیرون می آید و با جلد پیوسته که از بالای کبیره در ساق کمر می شود و درین وقت
 در دو اوجیت زیاده پیدا میشود و راه رفتن ممکن نباشد و از شدت این مرض بر زمین می افتد و پای خود را بجهت
 بر زمین میبرد که سر تامل قدم بر زمین نهاده و با شیار از زمین برداشته و کبیره را قدری نگون کوه میبرد و از اوجیت
 آن سرفقه و پیش یعنی ورم غشای آبدار این مفصل پیدا میشود و سبب آن آب از آن جدا شده در مفصل مذکور مجتمع
 میگردد و فی الحقیقت این اختلاص در کبیره تمام حقیقتی پیدا میگردد و همیشه این اختلاص در غمز و جانب انشی است
 میشود و علامتش آنست که مریض استلقی داشته ساق پا را با فنی قریب سازند و بیمار را بسوی دیگر متوجه کنند تا با خبر
 گردد و عضلات مسترخ می شوند پس باینکه مریض بی خبر گردد و فوراً ساق پا را راست سازند و وقت راست کردن ساق پا
 بسوی جانب انشی میل و حرکت دهند تا غمز و ساق پا را بر جای خود آید و بعد آن علاج ورم غشای آبدار نماید
 چنانکه بجای خود مذکور است و چون که بعد از شدن این ورم اکثر ضعف درین مفصل باقی میماند زیرا که رباط و غشیه
 اینجا بسبب علل مذکور مسترخ و ضعیف میشوند و لهذا وقت غمزیدن پا اکثر دران این اختلاص پیدا میکند و لهذا
 ضرورت است که بعد حصول صحت از ورم کلاه را بر پی که برای این کار ساخته میشود در مفصل کبیره بپوشانیده باشد تا بسبب
 آن قدری رباط قوی شوند و محفوظ از آفت مانند بیان پانزدهم در اختلاص قصبه کبری ساق و اینها را
 است حتی که مضغین کتب هم حکایت می کند و فکر که درین اختلاص مبتلا شده باشند نوشته اند با کمال این اختلاص از رسیدن

بیان چهارم در اختلاص غمز و وقت کبیر

بیان پانزدهم در اختلاص قصبه کبری ساق

صدقه قوی هرگاه بخاطر راست بر سر این قصبه برسد پدید می آید پس اگر این اختلاص حادث شود در آن اول ساق را
 با نخ قوی سازه تا عضلات مسترخی شوند من بعد استخوان مذکور را اگر بسبب کشیدن عضله کبیر فنی که بر آن
 آمده است بجای خود نیاید بر حالش نگذارند که از این اختلاص در رفتار نقضی پیدا نمی شود آری در همین
 البته در آن دشواری و ازیت پیدا میشود و این نقص ضرر بسیار کم است از اینکه در عضله مذکور را قطع کرده
 آنرا بجایش نهد بیان شانزدهم در اختلاص رنج قدم و این مثل مرکب است از هر دو سرفقه باین ساق
 و استخوان کعب و استخوان کعب در میان هر دو سرفقه کبری و صغری ساق میماند از این سبب در اختلاص
 این مفصل استخوان کعب در جهت قدم و خلف بدون شکستن شدن هر دو سرفقه بشیر حرکت میکنند اما حرکت
 آن در جانب وحشی و انسی پس بدون شکستن سر پای قصبه ممکن نیست پس اگر سرفقه صغری شکسته شود
 استخوان مذکور بجانب وحشی می رود و آن اکثریت و اگر سرفقه کبری بشکند در جانب انسی می آید و این باد
 و نشاد است زیرا که سرفقه کبری بسیار سخت و قوی است لهذا در این اختلاص اکثر استخوان کعب در جانب وحشی می رود
 بسبب زیاده شکستن سرفقه صغری قو و علا متش این است که بجای سرفقه صغری که بلند است انخفض و غور دیده
 میشود و قدم بجانب انسی مایل می باشد و اگر در اختلاص بجانب انسی رود اگر چنانچه درست لیکن درین صورت اختلاص
 بجای سرفقه کبری که در جانب انسی رنج قدم است غور و انخفض دیده میشود و قدم بسوی جانب وحشی
 مایل می باشد و در هر دو صورت علاج اینست که اول ساق را با نخ متصل سازند تا عضلات مسترخی شوند
 بعد یک خادم را امر کنند که ساق را از جانب کبری مضبوط بگیرد و به خادم دیگر حکم دهند که قدم را گرفته بخار
 بسوی خود کشد تا استخوان کعب مقابل مفصل خود آید از زبان دستکار آنرا بجایش رسانند و ایضا رفتن این
 استخوان درین اختلاص بسوی قدام اقل است اما گاه گاه بسوی خلف می رود لیکن اگر بسوی قدام گیرد درین
 صورت طول قدم دراز میگردد و پاشنا هم دراز میشود و یکسبب آمدن سر پای قصبین بر پاشنا عقب کشیده
 میشود و در هر دو صورت خواه بجانب قدام رود یا بجانب خلف آید علاجش آنست که مذکور شد یعنی ساق را
 یکی گیرد و قدم را دیگری و بعد تقابل مفصل کعب استخوان متخلع را بجایش راند اما گاهی درین اختلاص اگر از بویان
 اکلار فام عضلات قدم مسترخی نشوند حاجت بسوی قطع کردن و تر عظیم قوی که بر عقب است و آنرا بلنت انگریر
 شین و اکلین یعنی وتر قوی گویند داعی میشود بیان هفت دهم در اختلاص عظم کعب از استخوان ساق
 و پاشنا و عظم ذوقی و چونکه این استخوان کعب با رسته استخوانهای مذکور به بند بر باطات مربوط و مضبوط
 لهذا هرگاه صدقه قوی بر سر آن قدم یا از جانب عظم عقب میرسد از آن رابطه مذکور که رابط آن هستند شکسته
 میشوند و از آن عظم کعب از جای خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف می رسد لیکن بجانب وحشی یا انسی نمی آید

بجای سرفقه کبری که در جانب انسی رنج قدم است غور و انخفض دیده میشود و قدم بسوی جانب وحشی مایل می باشد و در هر دو صورت علاج اینست که اول ساق را با نخ متصل سازند تا عضلات مسترخی شوند بعد یک خادم را امر کنند که ساق را از جانب کبری مضبوط بگیرد و به خادم دیگر حکم دهند که قدم را گرفته بخار بسوی خود کشد تا استخوان کعب مقابل مفصل خود آید از زبان دستکار آنرا بجایش رسانند و ایضا رفتن این استخوان درین اختلاص بسوی قدام اقل است اما گاه گاه بسوی خلف می رود لیکن اگر بسوی قدام گیرد درین صورت طول قدم دراز میگردد و پاشنا هم دراز میشود و یکسبب آمدن سر پای قصبین بر پاشنا عقب کشیده میشود و در هر دو صورت خواه بجانب قدام رود یا بجانب خلف آید علاجش آنست که مذکور شد یعنی ساق را یکی گیرد و قدم را دیگری و بعد تقابل مفصل کعب استخوان متخلع را بجایش راند اما گاهی درین اختلاص اگر از بویان اکلار فام عضلات قدم مسترخی نشوند حاجت بسوی قطع کردن و تر عظیم قوی که بر عقب است و آنرا بلنت انگریر شین و اکلین یعنی وتر قوی گویند داعی میشود بیان هفت دهم در اختلاص عظم کعب از استخوان ساق و پاشنا و عظم ذوقی و چونکه این استخوان کعب با رسته استخوانهای مذکور به بند بر باطات مربوط و مضبوط لهذا هرگاه صدقه قوی بر سر آن قدم یا از جانب عظم عقب میرسد از آن رابطه مذکور که رابط آن هستند شکسته میشوند و از آن عظم کعب از جای خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف می رسد لیکن بجانب وحشی یا انسی نمی آید

و فرق درین اختلاط در آنست که در اول استخوان کعب بجای خود میماند و سرهای
 قصبه که بر روی و منبری از آن جدا شده و پیشتر بر روی و منبری است که معلوم میشود که این استخوان در جانب قدیم
 یا خلفه زیاد و شده چه اگر سرهای قصبه باین بجای نماند و سرهای استخوان کعب در جهت قدیم زیاد دیده میشود و
 اگر بجای قدیم است این استخوان از جانب خلفه زیاد و گشته و این استخوان ساق و عظم کعب بجای
 خود میماند و استخوان کعب خود حرکت نکند و در قیام و حرکت میماند و اگر چه نادر الوقوع است لیکن
 در بعضی اوقات این اختلاط غیر تام بود و چون در جهت قدیم آید زیر جلد مشط قدیم مثل سلمه دیده میشود و چون بسوی
 خلفه رود همیشه بطور اختلاط غیر تام بود و اگر چه در ترقوی که بر عقب است از خروج تام آن مانع میشود اما درین صورت
 نیز یکسری و در مثل سلمه دیده میشود و العلاج چون اختلاط غیر تام باشد خصوصاً هرگاه بسوی قدیم آمده باشد
 درین وقت تدبیر سهل است چه درین وقت لایق اینست که اول ساق را با نخ متصل ساخته عضلات را منبری
 کرده و عقب و ساق را بکشند و از بالای این استخوان عمر کرده آنرا بجا پیش آورند اما اگر ازین تدبیر استخوان کعب بجای
 نیاید از قطع کردن شش و اقلش یعنی و ترقوی که بر پشت است عضلات بخوبی منبری میشوند و بعد از آن استخوان مذکور
 بجای خود بسوالت می آید درین وقت آنرا قطع کنند لیکن قطع آن باین طریق بهتر است که سر کار در او در جلد بالای تر
 مذکور بخوبی داخل کنند که سر کار در جانب دیگر جلد بر نیاید پس اندرون جلد و تر مذکور را قطع سازند و بعد قطع کردن از
 همین جنبه که کار در او در جلد رسانیده بودند آنرا بر آنرا زخم در خارج قلیل پیدا شود و یکجا باث در دو موضع جلد هم
 پیدا نشود لیکن اگر اختلاط تام شده باشد درین وقت تدبیر دشوار است زیرا که درین صورت عضلات ساق که عظم
 عقب آمده اند استخوان مذکور را چندان بسوی خود میکشند که استخوان مذکور با استخوان ساق متصل شده مثل متصل
 جدید میگردد و چونکه استخوان کعب غلیظ است لهذا ضرورت است که برای داخل کردنش در مفصل ساق را از عظم عقب چندان
 کشیده و در سازه تا وسعت دخول آن پیدا شود و آن لایق است و گاهی این استخوان بعد اختلاط تام زیر
 جلد آمده چندان بر جلد و غشای ریشه دارد و غیره اثر غریزی میماند که سبب آن غذا باین اعضا و هم باین استخوان
 نمیرسد و از آن این اعضا و هم عظم کعب مرده میشوند و بعد مردن آنها زخم اینجا پیدا میگردد که سبب آن نوبت
 به بر آوردن این استخوان میرسد و از آن آرام حاصل میشود و گاهی این استخوان کعب در سرهای قصبه
 بجای خود میماند لیکن آنچه را باطله این استخوان را با عظم عقب و عظم دورتی می بندد شکسته گردد و از آن دانسته
 میشود که اختلاط در مفصل استخوان کعب و دورتی در آمده و علاجش آنست که اول تدبیر آمدن مفصل مذکور
 جایش نمایند و اگر نیاید از قطع کردن ترقوی موافق هدایت سابق هر دو استخوانهای عقب و دورتی را بجای آنها
 آورند باین نحیه در اختلاط بقیه عظام قدیم از آنجمله اینست که گاهی در دیگر عظام رسته قدیم که سوای

باین نحیه در اختلاط بقیه عظام قدیم

استخوان

استخوان عقب و کعب و ذوقی اندکم انحراف واقع میشود و علاجهش آنست که قدم علیل را اگر در وقتیکه بکشد و عظام منظم
 میگردند بر محل آنها آرد و از آنجمله عظام منظم قدم اند که در آنها هم گاهی بندرت انحراف واقع میشود زیرا که حرکت درین
 بسیار کم است و پیشتر نوشته شده که در مفصل شیار حرکت انحراف زیاده میشود و در مفصل قلیل حرکت کم عادت میشود
 و علاجهش هم همین است که بعد از انحراف قدم را بکشد و عظام منظم را بنزد کردن در جای آنها آرد و از آنجمله انحراف عظام
 اناصل قدم است که گاهی در آنها هم انحراف واقع میشود و تدبیرش همان است که در انحراف عظام اناصل دست نوشته شد
 لیکن چونکه انحراف عظام منفرجه قدم واقع نمیشود و اگر بعد از قوی اندک با انحراف این عظام گاهی زخم هم حادث میشود
 پس اگر زخم پیدا شود و لائق علاج باشد علاج کنند و اگر لائق علاج نباشد درین صورت
 باسی منظم را قطع نمایند تا گنجرین پیدا نشود و الا از سوت عضو علیل هم زنده خواهد ماند میان نوزدهم و در انحراف عظام
 فقره عنق و پشت و کمر بداند چون درین عظام حرکت قلیل است و هم با آنها قوی هستند و عضلات که از آن قلیل اند
 غلیظ و مستحکم اند از این اسباب باشد و در آنها انحراف کمتر واقع میشود اما اگر حادث گردد و پس اکثر همراه آن انگار
 هم میباشد و عظام از آن بسبب شناخته و در باید دانست و اینها انحراف در آنها نامی افتد بلکه بسبب میلان بود و از
 جای خود حرکت قلیل میکنند و اینها باید دانست که انحراف فقره که آن انگار در عظام مذکوره نیامده باشد در عظام
 فقره عنق و کمر ممکن است زیرا که درین مواضع از جانب بین و یسار دیگر عظام نا استخوان فقره متصل نشده اند که
 بدون شکستین آنها حرکت عظام فقره که جهت ممکن نباشد اما در عظام فقره پشت پس چونکه در هر دو جانب آنها
 استخوانهای پهلو متصل اند از این جهت که انحراف آنها ضرورتی که انگار موجود بود چه بدون شکستین استخوانهای ضلع
 ممکن نیست که فقره پشت در جانب بین یا یسار بیاید بخلاف فقره عنق و کمر که بر پهلوهای آنها عظام متصل نشود
 لهذا در آن هر دو انحراف مجروران انگار ممکن است که یافته شود و در فقره پشت و مجروران عظام شکست کلک باید دانست که
 اگر چه انحراف در همه فقرات ممکن است لیکن در فقره اول و ثانیه از فقره که تر واقع میشود و لقوت الی باطینها و اگر ایضا حادث
 شود پس بهر آن بسیار قوی و شدید میباشد مثل اینکه خناق کرده شود یا کسی دستی زیر زنج و دست دیگری بر طفل
 نهاده آن را بر دارد و از زمین بلند کند و از آن این فقرات شکست شوند اما در انحراف این فقرات فقره اول
 بلکه میشود اما در میان فقره خامس و سابع از فقره عنق البته انحراف اکثر پیدا میشود و سبب آنهم صدمه قوی میباشد مثل
 اینکه کسی بر فیل سوار باشد و زیر محراب عمارت اتفاقاً فیل آنرا بر دود و سر خود برای حفظ خود نیرانند لیکن زیر محراب سر
 و گردن منفرجه شوند و از اسب یا از مکان بلند بر روی زمین افتد یا نادانسته در آب قلیل بار آورده شناوری از درو بخیا لیکه
 آب زیاده است و فقره خود را از جانب سر اندازد و از آن سر گردن را ضرب سقوط رسد پس باین اسباب در فقره خامس
 سادس انحراف می آید لیکن چون درین هر دو فقره انحراف راه باید فقرات دیگر عنق که بالای این فقرات دیر آنها هستند

بنابینان در انحراف عظام فقره عنق و پشت

و اینها باید دانست که گاهی نیز مقدار قلیل اگر نوشانید و شود تاثیر آن بعد چند روز با بجمه در مدت معتد ظاهر میشود
 مثلاً اگر مقدار قلیل از نارطریات بکمک نهفته و نهفته مکرر کسی را خوراند بعد مدت معتد به تاثیر پاک آن ظاهر میشود
 و اگر یک یا مقدار کثیر آن بنوشانند اثر پاک از آن بزودی ظهور نماید لیکن گاهی از زیاده خوراندن نه هر یکبار اثر
 آن مانده و نجات هم حاصل نمیکرد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود و از آنکه در بدن نفوذ کند و شکر و پس
 بسبب آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن اثر آن اینی حاصل میشود همچنین اگر زهر
 همراه آب یا دیگر مایعات رقیق حل کرده بنوشانند تاثیر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حبس با بجمه و صوت
 غلیظ بودن آن خورانیده شود بعد مدتی که در آن دوسه سبب حرارت ماحدی که اخته لطیفه رقیق شود تاثیر
 ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کار بوک آب یا
 یا سید و سیانک آب یا سلفورک آب یا سید باشد یعنی در هوا منفصل شده سیاحت رفتن در سیاه و رو باین راه بهتر
 آمیختن با خون و داخل شدن در بدن در نشانه باشد تاثیر آن سریع بود و اینها چون زهر را بر بدن علامت مازنی نام
 نمایند یا مانند فعل آن نسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هرگاه در عروق انداخته شود تا در خون میانبر دور
 دوران آن انداخته در جمل بدن رسد و نفوذ کند تاثیر آن سریع میشود و لهذا قاعده تاثیر سم بنا بر تحلیله بر این موقوف
 کرده اند که هرگاه زهر را بر جلد بدن مالند و نهند تاثیر آن بعد مرور زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسد و
 شود فعل آن به نسبت استعمال قوی که مضاد او طماننا بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای اندامها
 یا غشای کبد یا شکم رسیده شود به نسبت ساینده آن در معده هم زمان ظهور تاثیر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در جلد
 بدن انداخته در زمان ظهور اثر آن به نسبت رسانیدنش در غشای آبدار هم سریع بود و اگر در عروق انداخته زهر
 آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف یا سیاه یا لعاب دهن سگ و پورانه چنان است که
 اگر اینها را در معده رسانند بزودی بقتل میشوند زیرا که آنها با رطوبات معده و از حرارت با هم نمزیدند و منحل شده
 خود قاتی میگردد و چون آن بجز حرکت کیمیائی که در معده میشود مستحیل میگردد و اگر از خارج جلد بدن
 و زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً بقتل می انجامد زیرا که ازین ممر مستقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
 خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده هلاک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم به نسبت استعداد
 ابدان بهر سبب اینست بدانکه از استعداد ابدان تمام تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
 امور چند مختلف میشود و گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی عادت خوردن افیون کسی عادت خوردن هم الفامیکند
 و ازین اعتیاد زهر مذکور در پیش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با هر مزاج و بدن میباشد
 هم تاثیر سموم در بدن مختلف میشود چنانکه کسی را از سبیل خاص اسهال زیاد میشود و کسی را اگر در معده

مثل بود الخ بجمه
 بان نشانی
 آنچه بنوشانند از آنکه در بدن نفوذ کند و شکر و پس
 بسبب آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن اثر آن اینی حاصل میشود همچنین اگر زهر
 همراه آب یا دیگر مایعات رقیق حل کرده بنوشانند تاثیر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حبس با بجمه و صوت
 غلیظ بودن آن خورانیده شود بعد مدتی که در آن دوسه سبب حرارت ماحدی که اخته لطیفه رقیق شود تاثیر
 ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کار بوک آب یا
 یا سید و سیانک آب یا سلفورک آب یا سید باشد یعنی در هوا منفصل شده سیاحت رفتن در سیاه و رو باین راه بهتر
 آمیختن با خون و داخل شدن در بدن در نشانه باشد تاثیر آن سریع بود و اینها چون زهر را بر بدن علامت مازنی نام
 نمایند یا مانند فعل آن نسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هرگاه در عروق انداخته شود تا در خون میانبر دور
 دوران آن انداخته در جمل بدن رسد و نفوذ کند تاثیر آن سریع میشود و لهذا قاعده تاثیر سم بنا بر تحلیله بر این موقوف
 کرده اند که هرگاه زهر را بر جلد بدن مالند و نهند تاثیر آن بعد مرور زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسد و
 شود فعل آن به نسبت استعمال قوی که مضاد او طماننا بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای اندامها
 یا غشای کبد یا شکم رسیده شود به نسبت ساینده آن در معده هم زمان ظهور تاثیر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در جلد
 بدن انداخته در زمان ظهور اثر آن به نسبت رسانیدنش در غشای آبدار هم سریع بود و اگر در عروق انداخته زهر
 آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف یا سیاه یا لعاب دهن سگ و پورانه چنان است که
 اگر اینها را در معده رسانند بزودی بقتل میشوند زیرا که آنها با رطوبات معده و از حرارت با هم نمزیدند و منحل شده
 خود قاتی میگردد و چون آن بجز حرکت کیمیائی که در معده میشود مستحیل میگردد و اگر از خارج جلد بدن
 و زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً بقتل می انجامد زیرا که ازین ممر مستقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
 خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده هلاک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم به نسبت استعداد
 ابدان بهر سبب اینست بدانکه از استعداد ابدان تمام تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
 امور چند مختلف میشود و گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی عادت خوردن افیون کسی عادت خوردن هم الفامیکند
 و ازین اعتیاد زهر مذکور در پیش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با هر مزاج و بدن میباشد
 هم تاثیر سموم در بدن مختلف میشود چنانکه کسی را از سبیل خاص اسهال زیاد میشود و کسی را اگر در معده

از این خصوصیت قطری های منجمد و کسی از خوردن کم و مضرت نمیشود و کسی را از خوردن بسیار باطل نیست و در این بین پیشه
 و کسی را بدون خوردن مقدار اندک از سیاق جوشتش در این نمیشود و کسی را از خوردن این نمیشود و کسی را از خوردن این
 نمیشود و با بطور افیون خورده در نوم شیر و خنودگی مبتلا میگردد و کسی را از خوردن افیون اسهال جاری نمیشود و این
 بود که قبض و تشنج و سلسلات قانیه بوده باشد پس این کس هرگاه افیون بخورد و از آن تشنج رفع میگردد اسهال پیدا
 نمیشود و از این قبیل است اختلاف هر که از انهم بدن زیاده و کم تاثیر میشود و تاثیر هر بطور مختلف ظاهر میگردد و مثالش اینست
 که سم افیون در سن طفولیت کم موثر میشود و در سن شباب زیاده و بزرگسالان کم تاثیر میگردد و همچنین از خوردن این کیماول در اطفال
 بیشتر در سن کسری پیدا میشود و در شبان بزرگی ظاهر میگردد و گاهی است که در بدنی بسبب امراضی هم مختلف میگردد و در بعضی
 تاثیر سموم هم در آن مختلف میشود چنانکه در ثانیس فیوریا تا شفا فیوریا که در هر مرض که ضعف و کمزوری زیاده پیدا
 میشود در آن شراب و ادویه منع شده و دیگر هم مقدار از ایندینو نشانند و از آن بزرگ قوی و بطور قوت زیاده نمیشود و بخلاف
 آن اگر ایقده شراب صمغ را نوشاند بیوش خواهد شد و درین وقت بیشتر نیست که از غوطه ضعف تاثیر آن کم ظاهر
 میشود چنانکه هرگاه شراب را قبل از شستن نصف روز نوشاند تاثیر قوی از آن ظاهر میشود و اگر قریب شام که بدلتان اگر کمتر
 کار و باز بقیه شده باشد نوشاند کم تاثیر میکند که در دوسیم طمین افیون قلیل را با انگور دهی تلیس که از انهم بهتر
 تا نیم نیم اولش بعد یک ساعت مینوشاند و از آن کدام ضرر پیدا نمیشود بخلاف آن اگر این مقدار از زهر فکور
 را در عالم صحت در بدنی ازین شدن حرکت قلب شارب آن بزرگ خواهد شد همچنین در بایا افیون را از پنج گری تا آنکه
 گری بنوشاند و گاهی تا پهل گری هم داده اند لیکن از آن مرضی پاک نمیشود و کاک در امراض عصبیه مثل کزاز
 و هاییدر و فویا ادویه مخدعه و آرام رساننده و خواب آور را مثل هاییدریت کلورل و برو ماسیدیتام مقدار زیاد
 بار بار میدهند و از آن کدام ضرر ظاهر نمیشود و الا یضاً باید دانست که گاهی بسبب نوم و قیظ هم تاثیر زهر مختلف میگردد
 مثلاً اگر کسی زهر خورده بخواب رود در بدنش تاثیر زهر در زمان کثیر ظاهر خواهد شد زیرا که دوران خون در حال نوم
 بطی میباشد و ازین سبب زهر از معده بسوی خون کمتر میرود و در حال قیظ امر بالعکس است و هم باید دانست که گاهی فعل
 یک قسم زهر مخالف فعل قسم دیگر میباشد و درین وقت از خوردن این قسم ثانی تاثیر زهر قسم اول که پیشتر خوراندیده شد
 کم میگردد چنانکه از خوردن افیون که زهر خورده است و ازیت و حس را کم میکند تاثیر زهر ازیت پیدا کند که
 سم الفاست کم میشود و فتک که فصل ثالث در بیان انواع سموم بد آنکه تویق و تقسیم سموم گاهی بسبب
 حقایق جسمیه آنکارده نمیشود چنانکه میگویند انواع سموم سه اند نباتی و حیوانی و معدنی و گاهی بسبب افعال آنها
 تقسیم و تویق کرده میشود و این بهتر است با کلمه جمله سموم یعنی جنس سم باعتبار افعال خود بر سه نوع منقسم میشود
 اول از حیث بکسر الف و رای مملکه مسوره مشدده و سکون یا ی تختانی مشاة و فتح تایی هندی و سکون نون یا

ن کس از خوردن سیاق اسهال نمیشود بلکه در نوم نیز خنودگی پیدا کرد

فصل ثالث در بیان انواع سموم

هندی تالی که معنی موزی و زیاده کننده حس است دوم نار کاکب یعنی نون و سکون الف و رای جمله فتح کاف و سکون آ
 و کسرتای هندی و سکون کاف که معنی کم کننده حس و مخد رست سوم نار کاکب اوری شمش که فتح نون و سکون الف و
 رای جمله فتح کاف و سکون الف و کسرتای هندی و سکون کاف و فتح الف و سکون واو و کسرتای هندی و سکون
 شده و سکون پای شانه شتانی فتح تالی هندی و سکون نون و تالی هندی یعنی بواج مولد از فیت و کم کننده حس است
 فصل چهارم در بیان نوع اول و آن شش است بر چند بیان بیان اول در ذکر اقسام نوع اول و علامات
 و معالجات آن بطور عام اما فیض اول که از این شش یعنی مولد از فیت است پس آن چو نگه ورم و اذیت بر محل و در وقت
 پیدا میکند اما با هم آری شش که معنی موزی است نام کرده شد و آنهم بر شش قسم است قسم اول که اول آری شش یعنی ناکش
 بر محل خاص که بر آن دارد میشود و آنرا بلوغت انگیزی که نوزف یعنی کاف و رای جمله و سکون واو و کسرتای هندی و سکون
 فایضی اکال هم نامند و از طلا کردن آن بر جلد ورم و زخم پیدا میشود و آن شامل است از منرال سیسکه سلفیورک و سیسکه
 و غیره و از طلا کردن سلفیورک ایستد بر جلد زخم پیدا میشود و اشیای الکلی یعنی کها مثل کاشک پاشش
 و کاشک سوخته و این قبیل از قسم دوم سبیل از می شش و آن دوائی و چیزی است که از آن تمام ورم پیدا میشود
 مودی بوجاحت میگرد و آن شامل است جمله ادویه مسهله قویه را خواصه نباتی باشد مثل روغن حب السله و این چنین
 پیدا میشود و قویا و غیره یا بعد از بود مثل میکش سلفاس چه از آن زیاده و بی در پی خوراندن آنها ورم مده و اعضاء
 پیدا میشود و قسم سوم چیزی است که بعد ورم و در بدن بر عضو خاص می نشیند و پنا که اگر است و ساینه در هم اذیت پیدا
 میکنند و ایو وین بر یکس می بین اعضا اذیت میرساند و زار است در گرده و نشانه از اینها میرساند و قسم الفار زیاده
 بر اما موثر میشود و اسرب بر عضلات دست موثر گردد و اما شال آن دو سه مخصوص با اعضای خاص میارند و همه
 آنها از این قسم اند علامات عموما هرگاه این نوع سم خورده میشود و آنچه علامات پیدا میشوند بی ازان درد و قوت
 و ضیق است که در گلو پیدا شود و سبب آن از دراد و شوار میگرد و ورم آنکه بمقابل معده یعنی بجای معده که محل
 ورود دوا و زهر است در و عا دنا میشود و چون بر محل در و غمز میکنند این درد زیاده میگرد و قسم آنکه علس سبب
 شدت میکند چهارم متوع عارض شود و بعد از آن قوی آید و بعد از آن قوی در در تمام شکم عام میگرد و پنجم آنکه بعد از
 اسهال جاری میشود و وقت آمدن اسهال در معای مستقیم و بر محل قویا پیدا میگرد و در آنرا بلوغت انگیزی
 رن از مزبکسرای هندی و سکون نون و کسرتای هندی و سکون ذای هج و فتح نیم سکون زای جمله تالی گوید و سبب آن
 مریض میداند که باز اسهال می آید و باین امید و انتظار زور و قوت خود را برای آید و اسهال صفت میکند لیکن برای آید
 و آخر بجای آن قدری خون و مخاط خارج میشود و ششم آنکه بل بر شوار و دارد گرده یا مثانه می آید و این علامات
 گاهی بشدت بوز و گاهی بخفت اما اگر بشدت بوز از آن حالت و سومه به کلا پس بزودی پیدا میشود و اگر خفیف

محل و معالجات آن بطور عام اما فیض اول که از این شش یعنی مولد از فیت است پس آن چو نگه ورم و اذیت بر محل و در وقت پیدا میکند اما با هم آری شش که معنی موزی است نام کرده شد و آنهم بر شش قسم است قسم اول که اول آری شش یعنی ناکش بر محل خاص که بر آن دارد میشود و آنرا بلوغت انگیزی که نوزف یعنی کاف و رای جمله و سکون واو و کسرتای هندی و سکون فایضی اکال هم نامند و از طلا کردن آن بر جلد ورم و زخم پیدا میشود و آن شامل است از منرال سیسکه سلفیورک و سیسکه و غیره و از طلا کردن سلفیورک ایستد بر جلد زخم پیدا میشود و اشیای الکلی یعنی کها مثل کاشک پاشش و کاشک سوخته و این قبیل از قسم دوم سبیل از می شش و آن دوائی و چیزی است که از آن تمام ورم پیدا میشود مودی بوجاحت میگرد و آن شامل است جمله ادویه مسهله قویه را خواصه نباتی باشد مثل روغن حب السله و این چنین پیدا میشود و قویا و غیره یا بعد از بود مثل میکش سلفاس چه از آن زیاده و بی در پی خوراندن آنها ورم مده و اعضاء پیدا میشود و قسم سوم چیزی است که بعد ورم و در بدن بر عضو خاص می نشیند و پنا که اگر است و ساینه در هم اذیت پیدا میکنند و ایو وین بر یکس می بین اعضا اذیت میرساند و زار است در گرده و نشانه از اینها میرساند و قسم الفار زیاده بر اما موثر میشود و اسرب بر عضلات دست موثر گردد و اما شال آن دو سه مخصوص با اعضای خاص میارند و همه آنها از این قسم اند علامات عموما هرگاه این نوع سم خورده میشود و آنچه علامات پیدا میشوند بی ازان درد و قوت و ضیق است که در گلو پیدا شود و سبب آن از دراد و شوار میگرد و ورم آنکه بمقابل معده یعنی بجای معده که محل ورود دوا و زهر است در و عا دنا میشود و چون بر محل در و غمز میکنند این درد زیاده میگرد و قسم آنکه علس سبب شدت میکند چهارم متوع عارض شود و بعد از آن قوی آید و بعد از آن قوی در در تمام شکم عام میگرد و پنجم آنکه بعد از اسهال جاری میشود و وقت آمدن اسهال در معای مستقیم و بر محل قویا پیدا میگرد و در آنرا بلوغت انگیزی رن از مزبکسرای هندی و سکون نون و کسرتای هندی و سکون ذای هج و فتح نیم سکون زای جمله تالی گوید و سبب آن مریض میداند که باز اسهال می آید و باین امید و انتظار زور و قوت خود را برای آید و اسهال صفت میکند لیکن برای آید و آخر بجای آن قدری خون و مخاط خارج میشود و ششم آنکه بل بر شوار و دارد گرده یا مثانه می آید و این علامات گاهی بشدت بوز و گاهی بخفت اما اگر بشدت بوز از آن حالت و سومه به کلا پس بزودی پیدا میشود و اگر خفیف

باشند از آن محلی در می موسوم بانضمام پیوسته ای که در دهن اگر دای اکال مثل سعال الفار و غیره نوره شده باشد
در این خون هم در تنی و اسهال خارج میشود و این مرض یا در حالت کلا پس که ضعف حرارت و قوت مستی پس از آن
از دیار شنج یا بسبب ازیت و شدت در درخت رفته رفته ضعیف شده و باز سنج آتیکم میکند و باز از نایابی فدا که بسبب
خفوق و در درخت گلو خورده میشود و بهر حال چون این هم خورده و پیوسته و قشرب که کرده شود و قوت شست و اثر آب بنشیند و در هم در
اعضای باطن آن یافته میشود و اینکه میگویند سعال در غده و غیره غلیظ و سنج میباشد و هم اکثر بالای آن بطن غلیظ فاش
میشود و گاهی این که در اعضای باطن آن بود چنان قوی میباشد که بجا گیرند و اینی فساد و موت عضو میشود و اگر
قسم اکال خورده باشد زخم هم در میگویند سعال و مری معده و امعاء یافته میشود و چون زخم در مری افتد
حادث شود خون هم درین جاها مری و مری و دیده میشود و گاهی درین حال ثقبه در نفس معده یا امعاء مشاهده میشود که
بسیار آن غذا در معده و امعاء قرار گیرد و از آنجا خارج شده و دشواری آید در شکم می افتد و اسهال نمودار علی بن سينا
که هرگاه ناپدید شود که کسی ازین نوع اول نام چیزی خورده است اقول از امتیازات آن که گویا که انما یا غزل سحوق یا
نکات آب ساده که حکم کرده نوشته اند و اگر ازین چیز پیوسته شود آب گرم تمام آن را از آن نماند و فی کفایت اگر
قی ناپدید از شکم است بسیار یا از سرش مری یا که تریج کل کام دفع غریب کنند تا قی آسانی آمده زهر همراه آب مشروب
در تنی خارج شود و معده از آن صاف و خالی گردد و اگر شکم تنگ باشد که بکبر الف و سکون شیرین چه و کسترای مری
رفع میم و سکون کاف و رفع بای معده فارسی اول و سکون نون و بای معده فارسی ثانی شمی از زرقه کردن در کت
که از آن معده زای شود و صاف میکند موجود باشد سر آرد در معده داخل کرده از آب ساده بنویسد آن معده را
مگر بنشیند تا از زهر مشروب صاف شود لیکن هرگاه زخم در مری و کام و مری معده یا در معده بود چنانکه از نوشتن
او و پیوسته آگاه مثل سلفیورک ایستد درین مواضع زخم پیدا میشود درین وقت سرکه مذکور را در معده داخل نه سازند
و الا خوف است که در محل زخم که در معده است از سر زرقه ثقبه پیدا خواهد شد با لجه بعد بر آوردن قی و صاف کردن معده
از زهر اشپای رقیق و زهره مسکه مثل شیر و آب یا روغن کنجد یا روغن کتان همراه آب ساده آمیخته یا العجبه مثل
عقاب اسفول یا آب صمغ عربی یا آب کثیرا مگر بنشیند تا ازیت میگویند معده رفع شود و بعد اطمینان از
ان راجع سوزان را هم سالی میگویند معده مسهل خفیف نوشتند تا آنچه در امعاء رسیده باشد بنویسد اسهال از آنها
هم خارج شود و برای این کار روغن بیدارنجیر همراه شیر از مسهلات دیگر بهتر است باقی بعد آن آنچه ادویه که از قسم رفع
هم زهر فاضل اند و برای دفع مضار هر دو همراه آن مذکور میشود تا آنها را بر محل مناسب و مخصوص برد و با استمال
آنها و باید دانست که ادویه داغ تاثیر هم را بهر بی فاد زهر بگوید و اگر از قسم ادویه مفرد بود مثل زهر مرده و جوار
و اگر از قسم مرکبات بود مثل تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مشر و طوس آنرا با سیم تریاق مخصوص و موسوم بنویسد

و گاهی تر باقی را بر مرکب و مفرد هر دو اطلاق میکنند و زبان انگلیزی از آنست که صورت و فعل آن نهاد صورت و فعل
 زهر باشد زنی و دوش افتخ الف و سکون نون و کسرتای هندی و سکون یای مثانه تخانی و ضمیم ال هندی و سکون
 و او قنای هندی نامند بیان دوم و ذکر اقسام منرال ایست و علامات و عمل علاج آن خصوصاً
 بدانکه از اقسام منرال ایست سلفیورک ایست و نایتریک ایست و بیوریک ایست و زیاده در کار زهر نشتی می آید زیرا که
 این هشت چو که در کار غیر علاج بدان هم منتهی اند لهذا اهل صناعت پس از وی و کاری و غیره از بلا اصلاح
 خریدنی نمایند و ازین سبب بعضی اهل صناعت میگویند و بوی احتیاطان آنرا بکسی که از آن رقابت و دشمنی
 میدارند میدهند و دیگر اقسام آن مثل فاسفیورک ایست و غیره پس چون بکار اهل صناعت دیگر که غیر طبیبان
 نمی آیند اندک هر کس را میسر میشود و هم که شد و اکتفا می کند و فروخته میشود و ازین سبب هم تاثیرات بسیار
 میباشد بالخصوص از اقسام گفته مذکور هم سلفیورک ایست و زیاده بکار زهر دهنندگان می آید و در ولایت بعضی این را در وقت
 خفتن در دهن کسی که اراده قتل کردن آن دارند می اندازند و گاهی در دوی مشروب به بعضی بطور خفا می نوشانند و
 گاهی در گوش خفته می اندازند تا زهر پیدا شده بپاک گردد و گاهی بر روی زنی که از آن دشمنی داشته باشند می پاشند
 تا زهر پیدا شده حسن آن بر باد رود و گاهی در وینه زن بطور زرافه میرسانند و علامت منرال ایست و رنگی است که
 چون آنرا بر پارچه سیاه اندازند سیاهی آن بر طرف شده قدری سرخی بجای آن پیدا میگردد و چنانکه از افساد و
 انگری پارچه جایکه افتاده آنجا نهنه ضایع میگردد و همچنین از افتادن قطرات آن پارچه بوسیده و ناقص میشود و اگر کافر
 بیابنی را که از آن امتحان بول میکند در منرال ایست انداخته بپزند و به بینند رنگ آن سرخ میشود و هر پارچه را
 که در منرال ایست اندازند رنگ آن متغیر میگردد و علامات چون منرال ایست بکسی نوشانیده میشود فوراً اثر
 و سوزش باد و در دهن و هلق و معده آن پیدا میگردد و بعد از آن خاصه در معده شارب سم مذکور در شدیدا و
 میشود و بعد از آن شبکی کشیده آمده هواز معده خارج میگردد و عقب آن شروع شروع ته تی می آید و در آن اجزای
 سیاه رنگ یا قدری سرخی مال سیاهی که آن اجزای دموی اند که از زخمی شدن بواسطه سوزش می آید همراه
 قی خارج میشود و گاهی همراه آن باغ غلیظ هم میباشد و گاهی اجزای میو کسیرین و گاهی خود میو کسیرین معده
 یا خلق بر می آید و از درد و شوا میشود و گاهی مطلقاً مکن نبود که چیزی را بلع کند و بخورد و رنگی زیاده میباشد و بعضی
 پیدا گردد و بول قلیل می آید یا مطلقاً نمی آید و چون برای تیزی نشیند بر زنی آید لیکن در حای تقیم و در پیچید
 اذیت که در آنگری آنرا از مز میگویند و بگوید که شد پیدا میشود و کاک بول هم نمی آید لیکن بر فم مشام در دهن
 بول اذیت محسوس میشود و بعضی ضعیف میگردد و در حالت مشابه بکاک پس پیدا گردد و در آن خراط و جود و خون مردن از مشهور
 روی غلیل ظاهر میباشد و در تنفس هم دشواری پیدا میشود و چون خواب که نفس کشیدن نموده که نفس کشیدن

بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایست و علامات و عمل علاج آن خصوصاً

و با استعمال آن یزد و الا از جراحت تقصیر در جرم معده پیدا خواهد شد و اگر بعد خوردن زہر مذکور و انگسار و نفوس
 و قوت آن ورم کم نشود و معده پیدا شدہ باشد درین وقت حسب مناسبت و قوت مریض فصد بگیرند و زہر
 ورم ہم چسباند و برای دفع کردن قیض شکم از شیر تازہ و آب سادہ یا از آب مطبوخ برنج یا از آشجوی رقیق و روغن
 قند و ہند پس اگر زہرین تلمیز زہر خوردہ از ضرر سہم نجات یافتہ نہ ماند بعد و سہر و زہر از خوردن سہم سہل از زہر
 پیدا بخیر محلول یا شیر تازہ و ہند تا آنچه فضول از قیض شکم در مای مغار و کباب جمع شدہ اند آنہا خارج شود و اذ
 بر طریقت شدہ صحت حاصل گردد و وقت آن کہ بیان سہوم در بیان سہوم کہ از قسم انگلی یعنی کھاراند و کھار
 بر سہ نوع است پٹاس و سوڈا و ایونیٹا و انسداد آنہا کثیر اند لیکن آنچه از آنہا بکار زہری آید شش و و
 ہستند کاسک پٹاس و پٹاس کاربناس و کاسک سوڈا و سوڈا کاربناس و کاسک ایونیٹا و ایونیٹا کاربناس
 پس اگر شش و و از انواع انگلی مثل منرال سید انگل لحم و پیدا کنندہ زخم اند لیکن جائیکہ اینہا بر جلد نہادہ شود
 یا بخاموثر میشود و از آنجا بمقام دیگر کہ از آن دور باشد اثر آنہا نمیرسد (الہامات چون چیزی ازین سہوم خوردہ شود
 اقل در دہن از آن سوزش پیدا گردد و بعد از آن در حلق و مری سہم و معده ہم حرق عادت میشود و بعد از
 یسیر بطور حرق در دہن پیدا و در معده پیدا میگردد و چون از خارج بر محل در معده انگشت نہادہ نمیکند و در
 زیادہ محسوس میشود و بعد از آن تنوع پیدا شدہ فی می آید و در آن بطنم غلیظ و مخاط با خون بر می آید و ہم در تنی غشای
 بیرونی میوکس میبین معده کہ از لغت انگریزی الی میلیم بکسر الف بای وحدہ فارسی و سکون بای شادہ تخانی
 و کسرین حملہ و سکون بای شادہ تخانی و کسر لام و فتح بای شادہ تخانی و سکون میگویند بر می آید و در کمر و جاور شدہ
 مثل در دق قلب پیدا میشود و ہم در شکم نفخ و زیا فی مقدار و تہد و پیدا شدہ و چون در معاک عبارت از نفخ زہر است
 پیدا شود و بعد در و اما اسہال عارض گردد و دست کہ می آید در آن مخاطہ غلیظ با خون خارج شود و از زرد
 و سفیدی بود و در آواز ہم غلط و جثہ پیدا میشود زیرا کہ ورم درین وقت از مری معده تا قصبہ منتهی میشود
 و از آن آفات در قصبہ ہم پیدا میشوند و چون این مرض میرود گاہی در حالت کلاپس می میرود گاہی از شدت سہم
 و تشنگی کہ از خوردن غذا بسبب ورم و زخم حلق و مری معده پیدا میشود یا بعد صحت از زخم چون در مری
 انقلاب اجتماع پیدا میشود و بسبب آن از صیق مجری خوردن غذا ممکن نباشد و از آن رشتہ و ضعیف شدہ ہا کہ نشدہ
 و این حالت را لغت انگریزی استار ویشن بکسر الف و سکون سیدین حملہ و فتح بای شادہ تخانی و سکون الف
 و برای حملہ و کسر او و سکون بای شادہ تخانی و فتح شین و سکون فین بگویند لیکن درین وقت مریض سہم
 درانہ بہر خوردن سہم می میرد و چون بعد درین تشریح آن کردہ می بینند در میوکس میبین حلق و مری مخاطہ
 دیدہ میشود و ہم در معده ورم و در میوکس میبین آن ہم خراش یافتہ میشود و گاہی زخم ہم موجود میباشد

و اگر شش و و از انواع انگلی مثل منرال سید انگل لحم و پیدا کنندہ زخم اند لیکن جائیکہ اینہا بر جلد نہادہ شود یا بخاموثر میشود و از آنجا بمقام دیگر کہ از آن دور باشد اثر آنہا نمیرسد (الہامات چون چیزی ازین سہوم خوردہ شود اقل در دہن از آن سوزش پیدا گردد و بعد از آن در حلق و مری سہم و معده ہم حرق عادت میشود و بعد از یسیر بطور حرق در دہن پیدا و در معده پیدا میگردد و چون از خارج بر محل در معده انگشت نہادہ نمیکند و در زیادہ محسوس میشود و بعد از آن تنوع پیدا شدہ فی می آید و در آن بطنم غلیظ و مخاط با خون بر می آید و ہم در تنی غشای بیرونی میوکس میبین معده کہ از لغت انگریزی الی میلیم بکسر الف بای وحدہ فارسی و سکون بای شادہ تخانی و کسرین حملہ و سکون بای شادہ تخانی و کسر لام و فتح بای شادہ تخانی و سکون میگویند بر می آید و در کمر و جاور شدہ مثل در دق قلب پیدا میشود و ہم در شکم نفخ و زیا فی مقدار و تہد و پیدا شدہ و چون در معاک عبارت از نفخ زہر است پیدا شود و بعد در و اما اسہال عارض گردد و دست کہ می آید در آن مخاطہ غلیظ با خون خارج شود و از زرد و سفیدی بود و در آواز ہم غلط و جثہ پیدا میشود زیرا کہ ورم درین وقت از مری معده تا قصبہ منتهی میشود و از آن آفات در قصبہ ہم پیدا میشوند و چون این مرض میرود گاہی در حالت کلاپس می میرود گاہی از شدت سہم و تشنگی کہ از خوردن غذا بسبب ورم و زخم حلق و مری معده پیدا میشود یا بعد صحت از زخم چون در مری انقلاب اجتماع پیدا میشود و بسبب آن از صیق مجری خوردن غذا ممکن نباشد و از آن رشتہ و ضعیف شدہ ہا کہ نشدہ و این حالت را لغت انگریزی استار ویشن بکسر الف و سکون سیدین حملہ و فتح بای شادہ تخانی و سکون الف و برای حملہ و کسر او و سکون بای شادہ تخانی و فتح شین و سکون فین بگویند لیکن درین وقت مریض سہم درانہ بہر خوردن سہم می میرد و چون بعد درین تشریح آن کردہ می بینند در میوکس میبین حلق و مری مخاطہ دیدہ میشود و ہم در معده ورم و در میوکس میبین آن ہم خراش یافتہ میشود و گاہی زخم ہم موجود میباشد

و هم در میوکس همین معده نقطه های سیاه از خون مرده که از عروق منقار برآمده می میرد صبا بجا یافته میشوند و گاهی
 بر قطعه کبیره از میوکس همین معده رنگ سیاه محسوس میشود و گاهی در میوکس همین قصبه ریه هم قریب پنجه ورم و
 نقطه های سیاه مثل میوکس همین معده یافته میشوند و هرگاه بسبب شدت گرمی و ایالی غدای میبرد در معده
 میوکس همین معده میباشند و بجای آن غشای متخلخل و قوی بر این چنانکه بعد صحت از نهالی عضای
 میزدنی بر محل جرمات دیده میشود معلوم میگردد و لیکن در قسم هم گاهی قصبه در معده نه دیده شده العلاج باید که
 بعد نوشیدن هم مذکور اول پنجه علاج عام برای هموم نوشته شده آنرا بجل آرد تا از هر خارج نشود لیکن در پنجه
 هم تشنگی پس را در معده زنده دارد داخل سازند و بعد فراغ از علاج عام پنجه فاو زهر هم مذکور است آنرا که زنده نشان
 و بهترین هم در اینجا سکر است پس باید که آنرا آب ساده آمیخته بس که در صورت زنده بگردن نشاند آب
 ساده همراه آن زیاده آمیزند و الا او خود بسبب حرارت و کثرت حموضت خود گاهی خراش معده و اسهال
 میکند یا آب لیموی کندی آب ساده بقدری آمیخته که ترشی آن مرغوب باشد بنوشانند و بار بار این تریاقات آنرا
 بنوشانند تا در اعراض خفت ظاهر شود و بعد طو خفت اعراض آب صبیح عربی را همراه که ام حموضت آمیخته بنوشند
 ایضا در وعظ مغز بادام شیرین یا روغن کنجد هر آنچه که میسر شود بقدر مناسبت بار بار همراه آب ساده آمیخته
 بنوشانند و حموضت قلیل مثل آب نارنگی یا آب انار میخوش همراه آب ساده بنوشانند و اگر ورم حار در معده
 پیدا شده باشد موافق هدایت علاج ورم حار علاجش سازند و چون در معده شدت کند افیون خوراندند
 و اگر افیون در معده قرار نگیرد و همراه قی دفع شود آب حل کرده بنزله زرا قه در معده سازند و اگر ضعف و
 کمزوری بالجملة علامات کلا پس پذیرا شوند درین وقت ادویه حرارت افزا که عبارت از منشآت حرارت غریزی
 مثل وین شراب یا امیونیا کارناس برای مجتنب شراب در آب حل کرده در معده سازند از راه معده ندهند که آنهم
 اصلی است چنانکه پیشتر نوشته شده بیان چهارم و ذکر قسم دوم از نوع اول که موسوم به
 سمبل اری قنطاریست و آنهم منقسم به شش قسم اول و جیل اریکس و او قنیم مسوره و پای ساکنه
 خفیفه و فتح تایی هندسه و پای موحده و سکون لام که بخشنه ترشی یا اریکس نباتی است دوم الکلائین سالت
 و الکلائین اریکس سالت و الکلائین سالت بفتح الف و سکون لام و فتح کاف و لام و سکون الف و کسر هیره
 و سکون نون و فتح سین همله و سکون الف و لام و تایی شناه فوقانی هند که آن چیزی را گویند که از آمیخته
 اصلی یعنی شکی که از مثل پیاس بای کارناس با شمی حامض مثل لیکر اریکس حادث میشود که آن ناسر پیاس است
 و الکلائین اریکس سالت بفتح الف و سکون لام و فتح کاف و لام و سکون الف و کسر هیره و سکون نون
 و کسر الف و سکون رای همله و تایی شناه فوقانی و پای هوز فتح سین همله و سکون الف و هم سکون لام و تایی پنجه

در این کتاب در بیان انواع و اقسام سیاه و کبیره و نحوه علاج آنها و همچنین در بیان امراض دیگر که در این کتاب مذکور است و در بیان خواص و مضرات دوائی که در این کتاب مذکور است و در بیان علامات و اشیای که در این کتاب مذکور است و در بیان...

در آن که آن خون منجم است در منزل الیست و الکلی و او کساک الیست هر سه متحد است و از آن آنرا از علامات مشترکه دانسته میشود اما فرق اینست که در منزل الیست زخم در حلق و مری معده و معده میباشند و اینچنانهم در اعضای باطنه مذکوره نمیشد اما علاج اول آنچیز در علاج عام هم نوشته شده با استعمال آنرا و بعد از آن قیویا یعنی کبریا میسر است با ساد و ملک و هر قدر که ممکن باشد بنوشانند همچنین نوشانیدن آب آکیم در اینجا مانع است لیکن دو یک در آن حکما است ز نهار در اینجا و در اینجا چه از آنجست الکلی با الیست آنچیز الکلی سوت پیدا خواهد شد در آنهم نه میباشند پس استعمال آن منجر خواهد شد و هم در اینجا اشکاک میپایاد و معده هرگز داخل نه سازد و الا از ادخال آن در میکس میسرین معده تشنج پیدا شده در دوا دیت معده حادث خواهد شد اما قسم دوم که الکلاثن سالت و الکلاثن از نهم سالت انیس با سالت آنچیز از الکلاثن با سالت نهری آنی چهار چیز اند اما سالت یعنی الکلاثن از نهم سالت بکار نهری و سالت یعنی سلفیوریت یا سالت و کلوراید سویم یعنی نمک طعام و اما آنچیز از الکلاثن از نهم سالت بکار نهری پس آن سه چیز اند اول سلفت اکوینا یعنی زاج که آنرا بر لب نشیند و دوم بر لب سالت که آن نام اقسام است که مثل آکیم باشد و آن را رنگ سازد آن بکار رنگ سازی می آید سوم کلوراید افلائم اما از الکلاثن سالت که اثر نهری است پس از مقدار اقلیل آن که خورد شود مثلاً از دست گرین تا نیم اونس آنرا و علامات نهر نوشی در اکثر اشخاص که نهری میشوند لیکن هرگاه یک دو اونس نوشیده شود آن زمان البته علامات نهر نوشی پیدا میشوند لیکن بنشیند آن بقدر مذکور اکثر سبب وقوع سهو و غلطی میشود باین طور که بجای سلفیت آف سوڈا یا سلفیت آف میگنیشیا هوا داده میشود و بعد خوردن آن باین مقدار علامات عام که بر سه قسم اول نوشته شده اند پیدا میشوند و هم علامت از آن علامات خاصه آن که بول الدم و ضعف قلب زائد است پیدا میشوند زیرا که آن قلب زیاده تر میشود که آنرا غمزمیکنند و از آن ضعف دل حادث میگردد و علاجتش همانست که در علاج عام نوشته شده اما سلفیت پاشش پس آکیم اونس منجر نمیشود و اگر یک نیم یا دو اونس از آن نوشانند البته اذیت و درد در معده و احما پیدا میکنند و علامات عامه نهر قسم دوم ظاهر میشوند و علاجتش طلع عامست اما سلفیت پاشش که آنرا راب کیمیا جگر کبریت می نامند و آن به نسبت دیگر کربات کبریت بسیار بهر قوی است که نیم گرین آنرا در دیگ کبیده اند و اگر آنرا به مقدار زائد بنوشند یا پانزده گرین بنوشانند بعد خوردنش علامات عام که برای نهر قسم دوم نوشته شده اند حادث میشوند و هم علامات خاصه آن پیدا میشوند که آن کوفتن یعنی تشنج اعضاست مثل تشنجی که در معده حادث میشود و هم بهر قوی طاری میگردد و هوای که اندوهن بر می آید و در آن عفونت مثل عفونت هوای کبریتی که از بقیه مقتضی آید می آید و همچنین آنچیزی و اسهال که در آن می آید از آن هم بوی عفون مذکوره می آید و مدت این هم چندان قوی است که گریست که بعد خوردن آن تا گذشتن ربع ساعت بخوبی مریض هلاک شود و علاجتش آنست که اول علاج عام نموده آنرا از

و خوردن این اقسام ادویه آنچه میگویند میسرین را لین و بلاکم سازد مثل آشپزی و آب کشیده و آب کشیده و هرگاه در این اقسام
پیدا شود موافق هدایت علاج ورم غار غلاخشی فرمایند و چون حالت کلاپس ضعف قوت و حرارت بدنی پیدا شود ادویه
مفتوحه و حرارت مثل دیونیا کار بناس یا شراب برانژی و غیره بنوشانند و هرگاه اذیت مثل در تشنج عضلات
پیدا شود ادویه که انام رسانند دماغ و اعضا را از تشنج فیون و کمکات آن و برو مائید با سیمین بنوشانند تا سیمین این
اقسام تشنگانه که کمال ریختنی هم معوی میوه ای است پس اقسام آنهم کثیر اند یکی از آن زراچ است که آنرا بلوت اگر بریزد
کنند و گریزند و در آن به سیمین و سوسم پخته اند و دیگر است که در آن گلی است که در آن صاف آن تخم میباشند و آنرا در علاج
بطور ادویه ای بطوریکه از سه قطره تا پنج قطره بنوشانند و گاهی بطور قضا در آنرا سیمین با سیمین آلوده بر جلد بدن می نهند و گاهی از آن لکنتی
درست کرده در امراض بر جلد طلا میسازند و این هر دو قسم استعمال برای پیدا کردن آبله میباشد اما مردان خدا نارس
پس گاهی هم مذکور را بطور سفوف و زمانی بطوریکه شکر برای اطفال و گاهی برای پیدا کردن شصت جماع در نوجوان میدهند
و گاهی در پالان نسوان هر دو برای تخفیه و مضحکه میدهند تا شرب آنرا بار بار بول آید و بر این مکه شود و حد استعمال آن در
علاج تاده قطره شکر و پنج شش گریه سفوف است و چون زیاده از آن مثل اینکه بست یا سلی یا پهل قطره یا یکدم
شکر آنرا بنوشانند و همچنین سفوف آنرا از مقدار تقریر زیاده دهند از آن علامات زهر نوبی پیدا میشود و پس بعد نوشیدن
تقدیر آن فته حرق و خنق در گلو پیدا شده بعد آن در معده هم سوزش حادث میشود و بعد از آن در میگویند میسرین
جمله شکم و معاین سوزش عام میگردد و تب مادی آید و در حلق و درخت خشکی پیدا شده تشنگی غالب میشود و اینهم کثیر تشنگی
با خون دق و اسهال بر می آید زیرا که از آن آبله در معده و امعاء پیدا شد و قوی بالای میگویند میسرین معده و امعاء را
بلغم از آن زدوده شده خارج میگردد و بعد از آن در گرده هم در پیدا میشود و از آن تا نشان این در دنتی میگردد و در دنتی
در معده میشود و بول کثرت پیدا و خارج میشود و اما آنچه خارج میشود خون آلوده و شقی طاهر شود یعنی قضیب از اذیت
ایستاده میشود و ورم خصیه هم ظاهر میگردد و در بعضی با کمال کرب و قلق میباشد و تنفس بدستوری میگردد و در شش زیاد
ثقل می یابد زیرا که میگویند میسرین ریه هم متورم میشود و چونکه این زهر بر میگویند میسرین نه ای اعضای بدن زیاده مؤثر میشود
از آن در میگویند میسرین چشم هم سوزنی پیدا میشود و سیلان دموع ظاهر گردد و علاج تا حال که امام قادر بر این هم ظاهر
نشده لیکن این قدر در تجربه ثابت است که کافور اذیت های این هم را کم میکند پس بعد خوردن آن آب کافور زیاده بنوشانند
و هم بعد خوردن آن قی زیاده کنند چنانکه در هدایت علاج نامهم نوشته شده اما آشامک پنپ را در معده داخل نسازند
که اینجا هم در میگویند میسرین معده زخم پیدا میشود و در حالت زخم استعمال آن جائز نیست و بعد از آن کنا نیه بی غن
بیدر خیر مقدار زیاد بنوشانند و آب گرم ساده یا آب مطبوخ کتان یا آبی که در آن صمغ عربی مخلول بود نیم گرم بار بار
در امعاء و مثانه بزرگ حقنه و زرافه قاتا پیری رسانند تا بسبب آن اذیت میگویند میسرین این اعضا بر طرف گردد و اگر

تنگی و پیانی ایفون محمولان بجهت قوری همراه این آبها تشریک کنند زیاده مضیق شود و هرگاه بعد از این تدبیر هم در درامه باقی باشد
 ماریا از یک گری تا نیم گرین بپسند در معانه و قد و او را از این امر آفات دیگر از مثل سردی و بعضی اقسام سنگ شکم و سوم به بام که آن
 صورت ماریا باشد و روغن بر آن کشیده و در بعضی اقسام که فاسد بر آن نبوده و بر آن فاسد علامت از هر نوشی پیدا نشود و ماریا
 سولی علامت مذکور بعد خوردن کم نشود خصوصاً جلد بدن شور مثل شور شری مدور و غرض کسیر با غار شش سوزش پیدا نشود
 (العلاج) علامت نیست که در علاج علامت نشود و سوزش از آن خود میوه نماند که در آن عفت نشود و شعله شده باشد و بعد از خوردن
 شود و خصوصاً کم نشود و اقسام دیگر سنگ که در آنها عفت نبوده و در کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست
 به کم تا علامت از هر نوشی مثل علامت برضه بانی اند قسمتی و اسهال حالت کلا پس از این نشود و دیگر کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست
 بعد از این که مریض از آن عفت نبوده و در کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست
 عافیت نشود و باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست
 که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست
 که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست
 این نوع است پس هرگاه این نوع از طرف برآمده و در هر ای کانی فخر و از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 وقت به سینه نشسته و از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 از دست نشسته و از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 در سینه نشسته و از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 و عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست باید به بیاض و از خوردن کس که عفت نیست
 در حلق و بوی
 فادیه و نیاید فایده بیان هم در ذکر قسم ثالث نوع اول هم که عفت نیست و در دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 میگویند مریضی عفت نیست و از خوردن آن عفت نیست و علامت علامت از هر نوشی علامت علامت از هر نوشی علامت علامت از هر نوشی
 اولی سوزش کباب است و در این ایضا و از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 مرکبات آن نیم سیاه که از این نوع از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 و فقه و این سینه که در کس که از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 اما فادیه و نیاید فایده بیان هم در ذکر قسم ثالث نوع اول هم که عفت نیست و در دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 میگویند مریضی عفت نیست و از خوردن آن عفت نیست و علامت علامت از هر نوشی علامت علامت از هر نوشی
 اولی سوزش کباب است و در این ایضا و از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 مرکبات آن نیم سیاه که از این نوع از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 و فقه و این سینه که در کس که از دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 اما فادیه و نیاید فایده بیان هم در ذکر قسم ثالث نوع اول هم که عفت نیست و در دست نشسته و به سینه نشسته و از این نوع در حلق و بوی
 میگویند مریضی عفت نیست و از خوردن آن عفت نیست و علامت علامت از هر نوشی علامت علامت از هر نوشی

بجای کس که عفت نیست و از خوردن آن عفت نیست و علامت علامت از هر نوشی علامت علامت از هر نوشی

علامات پدید میآیند و در سیکس میسرین چشم و بینی سرخی و کفایت از کام ظاهر میگردد و در وجه ورم و متغیخ ظاهر میشود و
تشنگی زیاد و پود و در تنفس دشواری پیدا گردد و نبض سرشت و ضعیف میماند و یکس بر سر علامت اخیر که از دیار و
و دشواری تنفس و سخت نبض است هرگاه مقدار زیاد از این پود را میگیرد یکبار نوشیده شود و پدید میآید
و اگر کم مقدار آن تا مدت دراز خورده شود درین وقت علاوه بر علامت عامه زهر طبعش قلب و ارتعاش و ارتعاش اعضا
پدید میشود و در حال ضعیف و در سوان او و در پستان شان میگردند و در ریهات در اعضا مثل لجام بن زبانه پدید
میشوند و گاهی تشنج و قنیه پدید آمده استاده میشود و گاهی جگر که میبرد و متورم میگردد و الحاح اول علاج عام کرده
بعده سوخته کار بناس از نیکو رام تا یکد رام در دهان او نشاند و آب ساده حل کرده بار بار از آن بقدر مناسب
نوشانند و در ارتعاش آب ساده کثیر مقدار بخوبی حل سازند که دقیق مانده پس کفر قدری قدری بجای آب مشروب کرد
نوشانند و هرگاه مقدار کثیر از سم مذکور یکبار خورده شده باشد درین وقت نیز آب میوه بنام پنبه معده را از آن جدا
میشوند و قند کثیر از آن سبک و مرکبات آن پس بر آنکه از عموم معده این سم قوی تر است و در کار زهر قوی نیاید
باستعمال آب کچنه و صندل و الیکه چون این در او علاج امراض انسانی و هم در کار رنگ سازی و غیره صناعات
مستعمل میگردد و ازین جهت زیاده فروخته میشود و در میان سیاهی بافته میشود و دوم آنکه رنگ خاص و بوی خوش
قوی دارد و ازین بسبب آنکه اکثر شیا سمل میشود و با لجام اکثر دوسه گرین آنهم شربایری غیر معتاد با کل آن
قابل مسکات شود در حال معده اما هرگاه در معده غذا باشد درین وقت مقدار زیاد آن مؤثر برای قتل میشود
چنانکه گاه دیده شده که از نیم او تن تا یکیم او تن نوشانیده شد و بسبب اینکه در معده غذا بود از آن که کم
ضرر ظاهر نشد بلکه چون بعد آن قی فوراً شروع شد همراه غذا تمام و کمال خارج گردید و شارب آن از بلاکت محفوظ
ماند و علامات چون سم الفار خورده شود قریب و روکیاعت بر آن اول در مقابل معده محسوس گردد و در این
از غیر کردن زیاده میشود و بعد قی می آید و از آمدن قی در مذکور تمام شکم عام میگردد و در ورم در شکم ظاهر میشود
و از مس کردن بدست در شکم زیاده میشود و چنانکه در ورم غشای آبدار میشود و بعد اسهال با منقبض و زرد گردد
و وقت بول کردن در راه کرده و مثانه در ورم و شرب محسوس میشود و گاهی قبل از آمدن قی گاهی بعد آمدن قی
ضیق و تنگی در خلق پیدا میشود و بسبب ورم که در کله مادت میشود و تشنگی غلیظ غالب میگردد و در چشم ورم بر سر
و در سر و خفقان پیدا میشود و نبض ضعیف و سرخ میگردد و در تنفس در در سعال مثل ذات الحجب بسبب ورم
غشای پورا پیدا میشود و قنای و اضطراب و ضعف زائد در بدن ظاهر گردد و در عضلات بدن تشنج و ازیت
عموماً خاصه در عضلات ساقی باز یاده حادث میشود و هم ارتعاش و ارتعاش در اعضا پیدا گردد و اکثر شارب
و شارب آن اکثر در حالت کلا پس مبتلا شده مثل صاحب میضه و ابائی میبرد و گاهی به بیوشی جان تحسین

در شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 هر گاه بخواهند تاقلیل مقدار آب نسبت دوا اینجا بنا بر آنست که تا دوا قلیلا باشد و بسبب غلظت خود زهر قوی تر از آب سرد
 اگر شفته بر او خود قوی خارج سازد و باید دانست که از این دو تیره مذکوره یکی در قیاس و دیگری در حکمت و حکمتی است از دوا و
 دیگر افضل و نفع است و طریقی است که در آنست که هر گاه کسی هم مذکور خورده باشد در آن وقت قوی تر از آب سرد
 میگردد و سلفا س که آب دوا در آب سارده خلط کرده در آن لا کثیر می باشد از این چندین بیان از آنست که در آب سرد
 از این جهت است که در شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 آب دیگر در آن از اخته خوب حرکت دهند تا با میز و صاف شود بعد از آن از تحریک باز دارند تا شفا شود و در
 و بعد از شفا شدن آن آب را هم در کوره دوا می مذکور را در حالیکه طلب باشد با آب صاف دیگر از آنست که
 در این قدر یاد دارند که تریاق هم آثار آنجا دویست و شصت شده اند و شفا را از چندین جهت شفا می کنند که تا از شفا
 مقصود از یاد از مقدار یک سهم آثار خورده است که در بدن ماند بانی آنچه از امراض از قسم و رسم دارد و بگوید که بعد از شفا
 پیدا میشود اگر چه در شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 بهشتگاه مذکور که از شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 که از آن سر سر سازند بر می آید و چون آب کیمیای اجزای آنرا جدا میکنند از آن کبریت هم بر می آید و از آن است
 میشود که در شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 جدا ساخته در علاج مرضی بطور دوا با استعمال می آید و از آن سر دوا ساخته میشود و تا از شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 و بس پس پودر و ازین بهر شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 آن فی نفسه زهر قوی است دوم آنکه در آب دوش آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 پودر و ازین بهر شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 استفاد خاص مزاجی آثارش نوشی ظاهر میشود و یکی اکثر آنست که از خوراندن شش کرین آن آثار زهر قوی
 پیدا میشوند و یکدوم آن بالضرورت قاتل است اگر در بدن ماند اما در امراضیه مثل ورم پس گاهی دود و کرین آن
 بعد چهار پنج ساعت میخوراند و لیکن از آن که در امراضیه قوت مرض پیدا می شود و تا از شفا و افا و انکسار آب سارده یا بحساب تمام او ای مذکور در دوا دوش آب سارده خلط کرده هر قدر که ممکن شود و بعد از آن
 مرهم یا ضماد بر جلد بدن نهند از آنهم بعد و خول آن در خون آثار زهر قوی پیدا میشوند با لجه اگر آنرا یکبار بمقدار
 کثیر نوشانند از آن علامات قویه ظهور می آید و اگر قلیل قلیل از آن آمدت دارند و نشاند از آن علامات
 خفیفه بطور مری و کرانیک حادث میشوند لیکن چون که از خوراندن آن مقدار زیاد که کثرتی غالب است زهر
 مذکور همراه آن خارج میگردد و لهذا اکثر کسیکه آنرا باراده قتل نفس می دهد بمقدار قلیل تا مدت دراز میخوراند و بعد از آن

چون شیرالمقدار خورائیده میشود اول بغیر خوردن آن ذائقه فکرات مثل آهن و مس در دهن پیدا میکند و همراه آن حرارت و سوزش در دهن حلق حادث میشود و هم ضیق و درد در گلو حادث گردد و چنانکه از زخم حقیقت در در گلو میشود و بعد آن تهوع شروع شده و جاری میگردد و در معده درد پیدا شود و در شکم غام می شود و چون از خارج نمیکنند این درد زیاد میشود و بعد آن بر روی بدن سیسره مال بکمال قوت و شدت جاری شده حالت کلاپس پیدا میشود و درین حالت مریض نمیرد و گاهی پیش از حالت کلاپس علامات تشنج عصب مثل تشنج و گرازا یا بیهوشی پیدا شده بعد آن کلاپس حادث شده و در مریض بلاک میگردد و گاهی بعد خوردن مقدار از آن در لریز بیهوشی پیدا میشود و گاهی از زیاده خوردن تا در اینک قی و تهوع تا یک ساعت یا دو ساعت عارض نمیشود و از خورائیدن مقدار قلیل فوری می یابد یا گاهی مقدار قلیل از آن نامت درازنوشانیده شود پس از آن تهوع پیش می آید و استعمال هم جاری میشود و ضعف کمزوری و لاغر می در بدن حادث شده روز بروز این اثرات ضعف زیاد میگردد تا اینکه مریض بهر علاج اهل علاج عام یعنی آنکه بعد از تر یاق آنرا بنوشانند و عده تر یاق آن تنگتر شود است که از دوسه تا یک اونس آنرا در آب ساده که از دواوش تا چهار اونس باشد حل کرده بار بار بعد برقی بنوشانند و اگر موجود نباشد یا نوشته اند از مجتنبین غمزه و سقوف پاک با مطبوخ پاک را از چهار ناشش اونس یک یک بار که بنوشانند و اگر آنهم موجود نباشد پس هر دوائی که در آن بان پاک باشد مثل کته سفید یا بازوی سبز از آن مطبوخ درست ساخته بنوشانند و در علامات کرانیک مزمن حقیقت بگویند و دافیه دیگر مقدار قلیل بنوشانند و نامت دراز بدهند و بعد زوال علامات زهر نوشی علاج تقویت بدن و تنبیتی تا چند وقت که آنرا کام خا مس از سموم بنفشه گانه مذکوره که مزین است و از بلغت انگلش مرکب می باشد لایق باشد از جرم و نفار سی سیاب گویند و آن مادام که خالص و مفرد ماند و دوسم نیست اما هرگاه با دوسم آمیزند تا اوکساید گریه یا با کلورین آمیخته شود پس اگر کچمه سیاب و کچمه کلورین هر دو مساوی الیوت مرکب کرده شوند از آن کول پیدا میشود و اگر سیاب کچمه و کلورین دوحصه در ترکیب باشد از آن رسکپو حادث میشود که آنرا بای کلوراید آت مرکب می گویند و درین صورت سمیت دان پیدا میشود و با کچمه مرکبات آن کشیر اند لیکن اینچنان کار او به و اهل صناعت می آیند چندان اول آنها کلوراید است که آنرا کیلوت خوانند و دوسم بای کلوراید یعنی گاز زورف سبب کم اثر است و آن جوهر رسکپور است که از رسکپور بر آورده میشود و هرگاه عمل کیمیائی کلورین و اکسیژن غیره اجسام را از آن جدا سازند شوم ایونیا کلوراید است که آنرا با انگیزی و اینجمله برقی سیاب هم گویند چهارم رسکپور اکساید یعنی اکساید ارمه که اکسایدیم رویم یعنی سرخ گویند گاهی بدین سیاب هم گویند پنجم رسکپور که آنرا برقی بنفشه و بلغت انگلش سبب از گویند و این همه آنچه بکار زهر نوشی می آید

بای کلوراید

بای کلمه را پیدا آن مرکبوری است یعنی رسیده که زکات آن سفید است و در همه حال میگرد و در همه مقادیر
 قلیل آن چنانکه است حتی که سته گریب آن در اطفال و در یاده اند آن در چال و کباب تا آنکه است و در بعضی
 آنها بار ده قیل نفس بخوراند و گاهی مقدار کثیر آن در بعضی وقتها اتفاقاً خورد و پیش و پس از آنکه
 کثیر خود هم از معده خارج میشود و خوردن از آنکه است و معده را میماند و از آنکه است و هرگاه مقدار کثیر از آن رده شود
 بعد مدت بسیار بخورد و نشی بد مزگی و ذائقه فزاینده در دهن پیدا میشود و در گلو و مری و معده تشنگی و سوزش
 محسوس گردد و بعد آن در معده درد پیدا میشود که از عجز کردن این در و زیاد میگردد و در بعضی وقتها
 جاری و در قی بغم و صفر خارج میشوند و گاهی خون هم مخلوط با آن می آید و پس از آن در دهن و گاه شکم مثل
 در ورم فشاری آید و عام میگردد و در همه انتفاخ شکم پیدا میشود و اسهال یا در ورم و نفوس و زحیری آید که از آن
 در مقدار ذیت زیاد محسوس میشود و بول بقلیت و دشواری می آید و گاهی معده را بول در گرو پیدا میشود و
 گاهی تب شدید و آثار حرارت مثل سرخی و چپ پیدا میشود و اگر آنکه است که بعد اسهال آثار حالت کلا پس که ضد
 آثار حرارت اند و بر قلت حرارت و کثرت ضعف دلائل میکنند و در وقت میشود و گاهی علامات تضرعصاب
 مثل تشنج عضلات یا ارتعاش که آنرا کانولشن گویند پیدا میشوند و اگر این در بعضی وقتها روز بعد خوردن کرم
 اندک زنده ماند قلاع یعنی پوشش دهن پیدا میکند و در همه ریشه در اندام آن ظاهر میشود و بسبب کمزوری
 و ضعف نخاع و دماغ العلاج اول علاج عام بل کرده بعد از آنکه علامت از بنوشانند و در فیه بعضی درخ را جمله آب ساقه
 حل کرده مکر بنوشانند یا شیر از آرد گندم برآورد و همراه آب ساده حل کرده بنوشانند یا آب را با هم عقی کرده بنوشانند
 آنرا از ده گریب تا پانزده گریب همراه آب صمغ عربی غلیظ یا القوام حل کرده بنوشانند همچنین صمغ حل را با هم سائیده منقوش
 آنرا از پنج گریب تا ده گریب آب صمغ عربی حل کرده بار بار بعد هر قی بنوشانند و باید دانست که از این تریاقات
 سفیده بینه مرغ از همه افع و افضل است و هم همراه آب ساده خوب مخلوط میشود پس آنرا آب ساده خوب حل کرده مکر
 بنوشانند و اگر موجود نباشد یا سموم بکدام سبب بر خوردن آن راضی نشود چنانکه منهد اکثر بنوشانند در بعضی وقتها
 شیر تازه آب آبنجه هر قدر که بنوشد مکر بنوشانند و اگر اینهم موجود نباشد آرد گندم آب ساده حل کرده مکر بنوشانند
 و اگر قلاع پیدا شود در بعضی را در مکانی که هوا بیش سرد باشد دارند و سهل خفیف بنوشانند و بعد از آن کاشن با آب
 زیاد بنوشانند و شب یا بی یا کاک طعام یا بر زور با هم در آب ساده حل کرده از آن غرغره سازند و همچنین اینج و گلاب
 پیدا شود از علاج عام سم دیده نمائید و بعد زوال اعراض سم علاج تندستی نمایند اما سم سانس
 از سموم شگانه ند که که اسر است و آنرا لغت انگیزی میگویند و فایده بسیار میماند و آن خود هم ضعیف است و کار
 در بنوشی کم می آید لیکن اتفاقاً از مرکبات آن گاهی کلا در نوشن یعنی لکه پنبانی یا استیش و خلوت یا کلبا استیش

سلفیو که ایستد از کلوٹ نوشتن بسیار مفیدست و بهترین او پی درین وقت ایوژا نیل پلاس است که از پنج گزین
 ناده گزین آنرا روزانه سه بار برض نوشتنند و از زیاده مقدار آن اینجا خوف پیدا شدن علل است که هم نمکند زیرا که
 اینجا ایوژا نیل با اسرب آمیخته پنبه ایوژا نیل شده به سبوت در اول خارج میشود و تاثیر آن از آن در بدن ازین حال
 نمیشود باقی علاج تقویت و تکمیل صحت نمایند باین که مریض از مکانی که در آن اسرب بود بجا آورده در هوای صاف
 برود اما هم مفعول از سبوت نهنگانه مذکوره که مس است و آنرا کوپر یا گزینی مینامند پس آن خود در بهر نیست
 و نه بد و ضعیف آنرا کوپنی میخوانند لیکن هرگاه از ترکیب اجزای دیگر او کسایید آف کوپر یا کربن کوپر یا سلفیو
 یا اسپیتیکه کوپر میشود و آن زمان در آن سمیت حادث میشود و ازین مرکبات از پی سلفیو آف کوپر یعنی تو تیا
 ویشیث کوپر و آن رنگاراست که از نهادن کشیای رطبه در ظروف مس غیر قلعیدار پیدا میشود بکار دوی
 می آید و گاهی اتفاقا کسی آنرا بخورد و خواه باین طور که آنچه از نهادن آن غذیه در ظرف مسی تا صاف پیدا
 شده بود همراه غذا در معده میرود و کمک اگر اچار یا سرکه در ظرف مسی نهند و آنهم اسپیتیکه کوپر پیدا میشود و رفته رفته
 همراه غذا در بدن رفته رفته جمع میشود و چون در بدن زیاده جمع گردد و تاثیر آن ظاهر میشود لیکن درین وقت علامات
 آن گرانیک میباشد و خواه کسی بطور خود کشی بخورد و درین وقت علامات عاده پیدا میشود و علامات هرگاه
 حادث و اکیوٹ باشند بعد خوردن زهر مذکور از باز زده دقیقه تا مور نصف ساعت در شکم مثل حر و قوسنج
 پیدا میشود و همراه آن نوع بود و بعد از آن قوی آید و صایح ج فی القی بزرگ نیلجی یا سبوت رنگ تو تیا میباشد
 و بعد از آن اسهال جاری میشود و در عضله ساقی پاشنج بقوت حادث میشود و در بدن تشنج عام مثل کالوشن ظاهر
 میگردد و گاهی گزین پیدا میشود و زمانی بهیوشی بر مریض طاری گردد و گاهی در این حال برفقان هم حادث میشود
 زیرا که مس بزرگ زیاده موثر میگردد و علامات بعد علاج عام و علامات عاده بتریاقت خاصه آن نوشتنند
 و بهترین آن سفیده بقیه مرغ یا سفید زهری است که از سائیدن باقی صفایح آن حاصل میشود پس ازین دو دوا آنچه
 میسر شود آنرا آب مسغ عربی حل کرده مقدار کثیر از آن نوشتنند و سفیده بقیه افضلست از آن پس اگر بعد
 نوشتنیدن مقدار زیاد آنهم قوی نمودناید برای اعانت آب گرم نوشتنند و قوی کنند تا بزرگمت قوی معین شود
 و اگر ازین قوی نیاید و ای مذکور را بار بار نوشتنند و بعد بهر بار انگلیک پنبه را در معده داخل کرده از آب سرد خوب
 معده را بشویند باقی آنچه شکایت پیدا شود بعد از جوش بپزداند مثلا اگر در زیاده بود اقیون خوراندند و اگر
 قبض آید باشد مسهل مخرج صفر نوشتنند و اگر تشنج پیدا شود دوییه یا فیه تشنج مثل بروما نیل نوشتنند و اگر
 علامات خفیفه بطور گرانیک باشند پس دل به تمام در دفع سبب نایل بشود مثلا اگر از خوردن غذیه که در ظرف
 مسی تا صاف بوده باشد پیدا شده باشد تا کمپ کنند که بر ظروف مسی که در آن غذیه میماند طبعی کرده شود

و غذای فاسد را از خوراندن منع کنند و روزانه مقدار قلیل از سفید پیچیده یا از سفوف آهن مذکور با آب
صنعت عربی حل کرده بنوشانند تا آنکه از شش و کبد و از معده نیابت که چند چیز مثل سبب و لبن و غیره چنانکه
پیشتر مذکور شد پس بدانکه اول آن است که اگر از آب است که اگر نیازی از نک میگویند خود زهر نیست لیکن از مرکبات
آن زنگ سلفاس و زنگ کلو را بپزد البته از موم اند و چون زنگ سلفاس است زنگ از سلفیت آن میگیس یا سلفاس
از زهریت مقدار دایره از آن گاهی از موم خود یا از موم و دوا سازان نوشیده میشود و از آن علامات زهر نوشی
هم مودی پیدا میشوند و گاهی در بعضی اراضی برای قیام کنان میرد چون سلفیت آن زنگ را بست گیر و نشانند
از آنهم قی که لایه علامات زهر نوشی است با علامت خفیه دیگری آید لیکن از آمدن قی سمیت آن زائل میگردد و گاهی
در بعضی عصبیت بست گیرین روزانه سه بار هر یک از دوا و سه هفته این دوا نوشانیده میشود لیکن بسبب غلبه
خصوصیت مزاج عرضی که در حال مرض پیدا میشود علامات زهر نوشی ظاهر میگردد و بالجملة چون مقدار از اندازان
نوشیده شود از آن اول در دهن ذائق تلخ و خشکی در دهان و خلق پیدا میشود و تشنگی غالب میگردد و قی می آید و بعد آن
اسهال جاری میشود و علاج اول علاج عام نماید و از آمدن قی خود این دوا از معده خارج میشود و من بعد یاق
فواصل از بنوشانند و از آن چنان که کار بهاس است که یکبار هم آنرا در دهان و سبب آب ساده حل کرده بعد از آن بر
اول بنوشانند و بعد از آن شیر با آب ساده حل کرده بنوشانند یا سفید پیچیده با آب ساده حل کرده با آب ساده
آنچه ادویه که در آنجا است یعنی قوت قابضه مقویه است مثل چای و مازوی سبز و بارک آنها را با آب ساده
آمیخته بعد خوردن بست بنوشانند قاتل سمیت است باقی آنچه شکایات که پاشوند و باقی مانند تدارک آنها
از علاج عام نماید اما مرکب تالی آن که کبر را بپزد و زنگ است و از آن آب حل کرده برای از آن عفونت و بدبو
جراحات و غیره با استعمال می آید و چون آب حل ساخته در پوتیل داشته باشند و کسی آنرا آب ساده دانسته بنوشد
از آن علامات زهر نوشی هم مودی و مولد جراثیم مثل علامات خوردن سم الفار یا رسیکور پیدا میشوند و علامت
همان است که در علاج سلفیت آن زنگ نوشته شده و تالی آنها این است که از ایلنت انگیزی است و گویند
و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن است که کلو را بپزد و از آن پیچیده پیر کلو را بپزد و هر روز هر اندک سلوشن آن
هر روز و ولایت بکار رنگ ریزان می آید که از آن رنگ بر جامه نیچته میگردد و چون کسی ازین سلوشن بنوشد
از آن علامات زهر نوشی هم مودی پیدا میشوند و علامت همان است که در علاج عام مذکور شد و سوم از آن
نقره است که آنرا بافت انگش سلور و در لغت لاشن از جملهم گویند و آنهم خود سم نیست اما از مرکبات آن
نامش سلور که کاسک نقره است البته زهر است و از آن در لغت لاشن از جملهم گویند و آنهم اتفاقا و بعد
داخل میشود مثل اینکه که ام دستکار اصل آنرا بر زخم گوی کسی میخورد که مندوز از غفلت قطعه آن نیکسته و بعد

رو و پس بعد از آن علامات زهرنوشی هم رخ نم کند و حادث میشود و علامتش آنست که بعد علاج عام تمام
 حاصل نشود که نکست در آب حل کرده بار بار بنوشانند و فی کنا نند و اگر این آب گرم بود بهتر است تا معین
 بر آمدن قی شود و چهارم از آن صدید است که آنرا بفارسی آهن و با نگریزی فیرم گویند و آنهم خوردن هر نیست
 لیکن از مرکبات آن سلفت آن آیزن و کلر را نیت آفت آیزن که شکو استیل است هر دو قوی اند که از زیاده
 نوشیدن آنها علامات زهرنوشی پدید می شود و شکو استیل در علاج مرضی بطور ادویه نوشانی میشود و
 بالجملة چون مقدار از آن نوشیده شود علامات زهرنوشی پیدا شوند درین وقت باید که از علاج عام
 تدارک نمایند چنانکه از آن سبب است و آنهم خوردن هر نیست لیکن از مرکبات آن که سبب ناسراس است که آن را
 سبب ترس ناسراس و سبب ناسراس هم گویند و چون که بطور سفوف میباشد لکن اگر ای سبب آنرا یعنی نفی
 نامه بالجملة گاهی چون بطور ندرت کسی آنرا آرد گندم دانسته زیاده بخورد از آن علامات خوردن زهرنوشی
 پیدا میشود و چون کسی آنرا از نیم اونس تا یک دواونس بخورد هلاک میگردد و علاجش عام است
 ششم از آن که زخم است که کار رنگریزان و رنگسازان می آید و آنهم خوردن هر نیست لیکن از مرکبات آن که کروت پکا
 که از آن رنگ نارنجی ساخته میشود البته زهر است و در ادویه مرضی برای پیدا کردن زخم در جلد یا برای قطع کردن
 بطور پلاس فیوزا استعمال می آرند و بذریعه خوراندن حیوانات تجربه ثابت شد که اگر کم دهند تنها ازیت
 پیدا میکند و اگر زیاده خوراند زخم هم از آن حادث میشود پس اگر ازیت محض پیدا کرده باشد علاج ازیت
 کنند و اگر زخم هم پیدا کرده باشد علاج زخم چنانکه در علاج رسکپور و سم الفار نوشته شده نامیست
 فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع تلخه سم و آنهم مثل است بر چند بیان بیان اول
 و تعریف و اقسام آن بدانکه نارنگی تلخه نون و سکون الفه رای مسموم فتح کاف و سکون الف و کسرا میخانه
 فزقانی هندی و سکون کاف و تلخه است یعنی کم کنند حسن خود و موم و مرغی عضلات و آن عام است ازینکه
 پنجم غلیظ باشد مثل افیون و کاهو یا سیاق قستی بود مثل پاشید و سیانک اسید و غیره و افراد آن هم چندند
 بالاستقصا اول آنها افیون و پاشید و سیانک اسید و آلکالوئید و اسید و کلار قام و لاک چو کاشی کاهو و سم و آنها
 اشیای هستند که در آن اجزای هوا سبب از سوختن زغال پیدا شده باشند و آنهم چند اند اول آنها آنست که
 در آن اجزای هوای باکسیجن باشد مثل کار باک اسید یا کار باک اسید زیرا که در آنها اجزای هوای اند
 که از سوختن زغال پیدا شده اند و دوم آنچه در آن اجزای هوای کبریتی همراه پاشید و سیانک اسید و آلکالوئید
 و آنرا اسفیری تد پاشید و سیانک اسید و آلکالوئید است که از متعفن شدن میوه پیدا میشود و سوم چیزیست
 که در آن هوای زغال پاشید و سیانک اسید و آلکالوئید و سیانک اسید و آلکالوئید است که از زمین پاشید

آن امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ فیض مجسم در بیان نوع و وصف آثار انوار غنی و ثمر

بیان دوم در علامات و معالجات آن عموماً

در چاه کهنه و هم در معدن زغال پیدا میشود و ماده مالیر است و اینها باید دانست که سیم این سیمانی موسوم به نازک است که بیشتر
 و بالذات برواغ و نخاع مؤثر میشود و بعضی از آن بر دل و سیم و سیمانی که سیمانی و هم علامت علامت علامت
 علامات است چون این قسم نیز خورده شود و خواهد بود که در کشتی یا در ریه خوراندن کی پس عموماً آنچه از آن پیدا میشود
 اول و آن سرست و نقل است و هم در دست و پا و در دوا و از یاد گوش مسوم میشود و بصارت ضعیف میشود
 که بخوبی فریاد را در آن نمیکند بعد از قسم و غش و در طاری میشود و عقل مثل دیگر و در کورت و خواص پیدا میشود
 که هیچ چیز را بخوبی نمی فهمد و بعد از آن بهیوشی عارض میشود و در جاست بهیوشی کثیر اند و گاهی بعد بهیوشی بزیان
 و گاهی بعد از آن فالج و گاهی بعد بهیوشی شش عام از اذیت و ماغ و گاهی از اذیت نخاع شش خاص موسوم
 بکبر از اذیت میشود و اینها باید دانست که ششها این قسم نیز بسیار و شوار است زیرا که آن اکثر ملتبس به مرض میشود
 لهذا در بیان جزئیات فرق هم خورده و مرین بیان کرده خواهد شد و نشانها را بعد از اینها باید دانست که فرق در
 علامات هم مودی که قسم اول است و در علامات است که این قسم ثانی است از است که قی و اسهال در قسم اول
 از ابتدای خوردن آن پیدا میشوند زیرا که آن اول بر معده و امعاء و مثانه مؤثر میشود پس قی و اسهال از آن
 جاری و حادث میشوند و در قسم ثانی که این علامات در آخر یعنی قریب مردن یا قریب صحت و زوال علامات تهرن
 یافته میشوند مثلاً درین قسم ثانی هرگاه از فالج قریب مردن مرین عضله مدوره مقعد مسترخ میشود از زمان اسهال
 جاری میگردد و همچنین قریب صحت چون کسی زیاده شراب یا افیون زاید خورده باشد پس هرگاه نشه آن کم
 میشود در طبع مالش پیدا شده قی می آید یا کجاست موسوم هم قسم اول این علامات از اول یافته میشوند و در قسم
 ثانی در آخر میگردند و اینها چون بعد مردن این مرین تشریح جسد آن کرده می بیند در معده و امعاء
 اجتماع خون یا زخم یافته میشود و چنانکه در موسوم هم نوع اول میباشد بلکه در او را داغیه و در سائیس داغ
 که آنهم جاری خون و غیره و در اندامها و خاصه با کجاست در داغ و نخاع خون مجتمع یافته میشود و هم
 در بطون داغ یا زخم غشای رقیق که موسوم است به غشای خشک یعنی آب زیاده مجتمع میباشد و گاهی خون از ریه
 خارج شده بر داغ یافته میشود و غالباً این است که هرگاه فالج در آن پیدا میشود از منفر شدن داغ زیر خون
 و بهیوشی یا زیر آب بطون داغ و غیره پیدا شده باشد علامت اول علامت عام نماند از آوردن قی چنانکه
 در علاج عام نوع اول نوشته شده خواهد از نوشانی آب گرم یا از دادن آب کوا یا از خوراندن
 سلفیت آن رنگ یا از نوشانی آب و نمک یا از ترکیب انگشت زیر کام و اگر از غشای بخوبی نیاید
 آشک پنبه را در معده و داخل کرده معده را صاف کنند تا بهر از آن خارج شود و بعد از آن بار بار
 آب سرد بر بدن مرین بقوت باشند که از آن بار بار متاوی و متنبه شود و مرین را از خوابیدن منع کنند

در میگویند میسرین در بان پیدا شده حرکت قلب سریع میگردد و نبض بزرودی حرکت میکند و فعل اس و در دست خفوف
 و زیاد فسنج از مردن خود پیدا میشود لیکن گاهی این علامات که مذکور شدند در بعضی امراض قلب که
 از آن مریض میبرد هم یافته میشوند مانند ایما بین مسموم بسم مذکور و مریض امراض قلیه تفرقه ضرور است و برای
 رفع کردن این اشتباه ضرور است که رایحه هوای نفس مریض و هم هوای مکانی را که در آن مریض هم مذکور است
 باشد بویند اگر از آنها بوی هایژروس یا ناک ایستاید یقیناً بدانند که سم مذکور را نوشیده و اگر بوی مذکور
 نیاید مریض قلی خواهد بود العلاج اگر مقدار کثیر آن خورده باشد لا علاج است و در آن مهلت تدبیر میسر
 نمیشود و اگر از آن کم خورده باشد و علاج در حال حیات مریض سرش رسد درین وقت باید که اول آب شکر زرد
 و قوت بر رو و سینه مریض باشد تا بسبب آن قدری مریض بهوش آمده نفس کشد و بعد آن ایونیا کار بناس را
 بویانند تا قوت تنفس پیدا شود بعد سلوشن کلورائید افلام یا سلوشن کلورائید آف سودا را بر قطع اسفنج
 پاشیده بویانند و قریب بینی مریض دراز نگذارند و میخفتن کلورین یا هایژروس یا ناک ایستاید و کلورک ایستاید
 که میور یا ناک ایستاید است و آن زهر نیست پیدا شود یا سلوشن ایونیا و سلوشن کلورائید افلام هر دو را
 با هم آمیخته بر پاچه اسفنج انداخته پیش بینی مریض دارند و بار بار مثل غریق دستهای آنرا مالند و باند باز بر
 پهلو و سینه آن ضم سازند تا هوای خارجی در ریه آن رسد و بر بدن دنگ قوی سازند و پوشاک گرم بپوشانند
 تا جلد بدن گرم شود پس اگر مریض قابل زینتن است بعد از این تدبیر قدری دهن آن کشاده میشود و درین وقت
 فوراً قی کنانند بهر چه ممکن شود تا زهر خارج گردد و از حرکت پرده شکم که وقت قی کردن قوی و زیاد میشود
 حرکت قلب زیاد گردد و اگر قی نیاید بذر یخ استمک پنپ معده را صاف و خالی از زهر فرمایند و
 سلوشن کلورائید افلام که بسیار سبک باشد مکرر در معده اندازند و باز بذر یخ استمک پنپ بر آرند
 باقی آنچه اعراض و علامات که پیدا شوند باقی مانند سیر از اله هر یک فرمایند با پنچ در جای هر یک نوشته اند
 ایضا باید دانست که اگر چه هایژروس یا ناک ایستاید سم لا علاج است بسبب قوت و سرعت تاثیر خود
 لیکن اگر چنان قلیل نوشیده شود که مهلت علاج میسر شود پس یک طریقه علاجش اینهم است که اول
 فوراً نیم درام سلف آف زنک همراه آب گرم بنوشانند و بعد آن دوا ایستمک دهنند و انفع از آنها اینجا
 ایونیا کار بناس و سهکی شراب است که از اینها مقدار کامل فراوانی هر دو را با هم کرده بنوشانند و آن انفع
 است و اگر اثر و بیاض صتم حقه گرین آب حل کرده بذر یخ زرافه سوزنی زهر جلد رسانند مفید تر است
 قندک کز بیان پنجم در ذکر الکوهسل الکول اینی اسپریت آف وین که معنی آن وین است پس آنهم
 قسمتی از اسپریت که از غلیان شکر و نبات مثل ایسرای دیگر پیدا میشود هرگاه در آن غلیان از خمیر شده بنوشند

قوله علاج در حال
 میاست مریض بنشیند
 علاج با پنچ
 ایضا در مصلحت عام
 اول که زنده نماند و باز
 اگر در پنچ بنشیند
 و مریض با پنچ بنشیند
 و بذر یخ بپوشانند
 مهلت علاج خانه است
 مهلت تدبیر از افلام
 حرارت و تقویت قوت
 اول بجز علاج
 عام مقصود کرده اند

از اینها اینجا
 انفع

گشتن پیدا شود و جمله اقسام شراب مثل براندی و سکی و جن شراب و روم شراب و پورت وین و شیر شراب
و غیره از آن ساخته میشوند و آن اصل همه شرابهاست و آن از نبات و قند و شکر و قند سیاه و غیره
انچه از جنس شکر اند پیدا میشود و آنچه از نوشیدن هر سه شراب فرحت و قوت اولاد و استرخاش اعضا
در آخر امر پیدا میشود از تاثیر الکل میباشد و آن در براندی و سکی شراب زیاده است لهذا اینها را
بدون مزوج نمودن با آب نمی نوشند و در شیر شراب و در شراب پاک و هم در کلارٹ که قسمی از
شراب سرنج است الکل قلیل میباشد لهذا جائز است که این اقسام را با مزج آب هم بنوشند
و الکل خود نیز نیست بلکه اگر از یک اونس تا یک نیم اونس آنرا در بست و چهار ساعت شب و روز پنج شش
حصه آن آب پیاده مزوج کرده بنوشند بجز فائده تغذیه بدن کدام ضرر از آن ظاهر نمیشود اما وقتیکه مقدار
زیاد از آن بنوشند البته معده و کبد را ضرر میرسانند بجز فائده اذیت رسانی میگویند همین آنها و هم در
معده و کبد و گرده اجتماع خون پیدا میکند زیرا که غشای حروق را ضعیف گردانیده آنها را
سرخ میسازد پس از آنها خون ریخته ها عضای مذکوره و در جلد بدن مجتمع شده باعث پیداشدن سرنخی
در جلد میشود و علامات هر گاه یکبار از دو اذنه تا بست و چهار اونس از براندی سکی کسی بنوشد بعد از وقت
از شراب آن گرمی در معده پدید آید اول فرحت قلب ظاهر میشود بعد آن دوران راس که در وقت سوا
پیدا شده در بصارت فرق پیدا کرد و حتی که گاهی یک چسبند و چیز می بیند بعد از کلام لکنت و غلظت لسان
پیدا میشود پس از آن قوت رفتار و قیام زائل شده بی اختیاری در راه رفتن و لغزش پایا ظاهر می شود و این
ضرر از اذیت خلط پیدا میگردد و آخر بر زمین می افتد و بعد سقوط قیام از آن و قمار کن نمیشود تا اینکه قوت کلام
و سلامتی حواس مطلقا زائل شده عاجز از تکلم و حرکت بر زمین افتاده میماند و بر چهره شراب آن سرنخی و در جلد
بشیره و جبرآمدگی ظاهر میشود و میگویند سرنج و تقیه معتدیه و سیخ میگردد و از دیدن شعاع و روشنی
مجموع نمیشود و نفس آهسته آهسته میگردد و وقت نقس آواز غلیظ قلیل پیدا میشود و بر لبهای آن رنگ
نیلنجی دیده میشود پس درین حال اگر پنج چهار ساعت بخواب رود ممکن است که بعد از آن صبح گردد یا اینکه
درین حالت بماند و از آن شراب از معده خارج شده بهوش آید یا دوسه ساعت در همین حالت بمباد
مانده بعد و حالت کلا پس پیدا شده همیرد و گاهی دیده شده که شراب آن از رسیدن شاک که بفرست
شین معجم و سکون الف و کاف معنی صدمه و اذیت عصبانی است فوراً هلاک میشود لیکن آنچه ازین
علامات پیشتر نوشته اند تا نیلگون شدن رنگ لبها اینها گاهی در کام پیشین که بعد رسیدن صدمه ضرب
و سقوط بر سر میشود هم یافته میشوند و ازین جهت مسموم از آن مشتبه میگردد اما هرگاه حالت کلا پس از آن

پیدا میشود و آنکه شسته میشود از کان کشن که آنهم بعد رسیدن صدمه ضرب و سقوط راس حادث میشود
و هم گاهی این حالت در بلاد بارده از رسیدن برودت زائده بدن پیدا میشود با کجمله چون اشتباه واقع
شود درین که مریض از شراب بهیوش شده یا از حالت کام پیش پاگان کشن یا از زیاده رسیدن سردی
به بدن درین وقت از بوی شراب که از دهن و بدن مریض می آید تفرقه توان کرد لیکن گاهی تفرقه بسیار
دشواری میشود خصوصاً هرگاه کسی قدری از شراب نوشیده و بر سر آن صدمه ضرب و سقوط هم رسیده باشد اما
بعد مردن شراب خوار چون وقت تشریح اعضای باطنه آنرا می بینند در معده آن بالای مویکت بین
سرخ و گاهی سیاهی هم مثل رنگ ککارت شراب یافته میشود لیکن این اثر ازیت درنجای خاص در معده و ککارت
زیر و بالای معده هم می باشد در حمله اعصاب عام نبود چنانکه از نوشیدن زهر سوزی نوع اول مثل رسکپور
و سم افار و جمیع احتشاجات خون پا زخم یافته میشود و علائش علاج عام است و بعد از آن اگر اجتماع
خون در دماغ باقی ماند زویر صد غلیج حسب مناسب بچسباند یا فصد گیرند و اگر نفس سوار می پدید شود
دستهای مریض را بار بار بالای سر آن برده و باز بر پهلوی و سینه آن آرند مثل تدبیر غرق تا هوای خارجی بهوت
در ریه داخل شود و اگر ازینهم فائده تام حاصل نشود یک سر نخجیر برقی بر محل نخاع در دیگر قریب معده بمقابل
آن نهاده حرکت دهند و صد مشت برقی رسانند تا بسبب آن در نخاع و فرینک عصب قوت حاصل شود
و از آن ریه کار خود را بخوبی ادا کند و هرگاه شراب را کسی زیاده و نامدت دراز نوشیده باشد و از ازیت
امراض پیدا شده باشند بطور مرمین و کرانیک مثلاً از ازیت معده تی و از ازیت اسهال و از ازیت کبد
برقان و از ازیت گرده ایلیمین یوریا یا زوپا پطرس از ازیت دماغ ڈیبریم می کش پیدا شده باشد و این
حالت را الکول از زمینا مند درین وقت علائش است که اول نوشیدن شراب را ترک کنند بعد مرمین
پیدا شده باشد علائش با نچه در ذیل هر یک مذکور شده نمایند گفتار بیان ششم و ذکر ایسر
آیا ایسر آنهم چند قسم است نائیک ایسر و ایستیک ایسر و سلفیورک ایسر و حمله اقسام آن هرگاه الکول را با نخی
مثل نائیک ایسر یا ایستیک ایسر یا سلفیورک ایسر آمیخته بطور عرق کشید نمایند حاصل میشود و چون مطبق
ایسر بگویند مراد از آن ایسر می باشد و آن شراب و ششما در دویه مرضی و غیره استعمال میشود و هرگاه
آنرا بویا نند تاثیر آن به نسبت شرب آن است اسرع مدت ظاهر میشود زیرا که در بویا نیدن اجزای آن
بذره ها در ریه رفته حباب تر در خون داخل میشوند بخلاف نوشیدن آن چه در صورت شیدن مادام که از
معده جذب شده در خون نمیرود و علائش آن ظاهر نمیشوند و از پانزده قطره تا سی قطره بطور دو اونیوشانند
میشود و اگر ازین مقدار زیاده تا یک دو ذراع نوشانند از آن فرحت و قوت قلب و آثار استعاش حاصل است

پیدا میشوند و اگر ازان هم زیاد نشاند علامات زهر نوشی زهر نازک کاک یعنی سم مخدر پیدا میشوند
 و چون تا نیم اولس ازان بویانند اکثر اینست که بر روی و لبهای مریض سیاهی و بر جلد آن سردی پیدا
 میشود و ثقبه غنیه و بیج میگردد و از دیدن روشنی نمیشود و سوا او چشم بالا رفته بیاض آن نمایان گردد
 و جلد عضلات بدن مسترخی میشوند و مریض چنان بیوش میشود که اگر کدام عضو از قطع کنند ازان
 متاد می نمیشود و بعد شپارش شدن هیچ یاد ندارد پس اگر بعد رسیدن باین حد بویانیدن آنرا ترک کنند
 بعد ازان سیر بیوش می آید لیکن اگر بعد این حالت هم ده دوازده دقیقه دیگر آنرا بویانند مریض لاک
 میشود و بعضی را ممکن نباشد که ایسر بویانند پس در بعضی مریض از بوییدن آن غیظ و غضب و هیزان
 کشید پیدا میشود و کسی را از بوییدن آن در تنی و حلق و ریه چندان اذیت پیدا میشود که سرفه کثیر مفضل
 ازان می آید و کسی را از بوییدن ایسر شروع می پیدا میشود لیکن اکثر این علامت قریب شپارش شدن
 مریض بویوشی پیدا میشود و چون که بوی ایسر از دهن مریض از مکان آن که در آن آنرا می بویانند زیاد
 می آید ازین مکرر استباه با کدام مریض در بیوشی آن واقع نمیشود و لهذا حاجت به بیان تفرد اینجا نیست
 العلاج آنچه در علاج الکول نوشته شده وقت ضرورت اینجا هم آنرا استعمال کنند بسان مضمضم
 در نوکر کلار فام اما کلار فام و پنجم عرق است که بطور کشیدن از کلار فام و الکول آب
 ساده حاصل میشود و بطور ادویه آنهم همین اسپریت کلار فام در علاج مریض استعمال میشوند و خود کلار فام
 از دو سه قطره تا پنج قطره همراه آب ساده نوشیده میشود و اسپریت کلار فام از نیم گرم تا یک گرم همراه
 آب ساده داده می آید و چون که کلار فام مقدار زیاد نشاند نمیشود و اگر کسی زیاد ازان آنرا بنوشد
 فوراً ازان می آید پس انداخته با آنرا کمتر کار زهر نوشی می آید اما ناخواه کسی خود بطور خود کشی بویید یا بطور سهو
 یا عمد کسی آنرا بکسی زیاد بویاند اکثر وقت نفس مستعمل میشود و علامات آنچه علامات بعد از زیاد بوییدن
 یا نوشیدن ایسر پیدا میشوند بعد استعمال کلار فام هم یافته میشوند لیکن اینجا علامات لقوت و درایع
 مدت ظاهر میشوند یعنی استرخای عضلات بدن و بیوشی هر دو اینجا زیاد میباشد و باید دانست که در
 تاثیر این بر تنج حد اند درجه اولی اینست که بعد بویانیدن آن علامات فرحت و استعاش حرارت پدید
 و درجه ثانی اینست که علامات سکروبات پیدا شوند و درجه ثالثه آنست که نوم غالب گردد لیکن همراه آن
 متنبه و هشیاره هم گردد و ثقبه غنیه درین درجه ضعیف میگردد و درجه چهارم آن نوم غرق است که همراه آن
 بیاری و تنبه ممکن نباشد و درین حالت بی حسی غالب میشود اما قدری سختی و صلابت و عضلات اعضا
 میماند و درجه پنجم درجه بیوشی مخصوص است که همراه آن جلد اعضای بدن مسترخی و کالیت میشوند و ثقبه غنیه

فکر در جات تا
 کلار فام بیج
 اندک بویانند کلار فام
 بیج و در بوییدن
 مریض نمیشود و علامت اینست
 که آن بیوشی پدید
 می آید و کسی را از بوییدن
 ایسر شروع می پیدا
 میشود و بعضی را از
 بوییدن آن غیظ و
 غضب و هیزان
 کشید پیدا میشود
 و کسی را از بوییدن
 آن در تنی و حلق
 و ریه چندان اذیت
 پیدا میشود که
 سرفه کثیر مفضل
 ازان می آید و
 کسی را از بوییدن
 ایسر شروع می
 پیدا میشود لیکن
 اکثر این علامت
 قریب شپارش
 شدن مریض
 بویوشی پیدا
 میشود و چون
 که بوی ایسر
 از دهن مریض
 از مکان آن
 که در آن آنرا
 می بویانند
 زیاد می آید
 ازین مکرر
 استباه با
 کدام مریض
 در بیوشی
 آن واقع
 نمیشود و
 لهذا حاجت
 به بیان
 تفرد اینجا
 نیست
 العلاج
 آنچه در
 علاج الکول
 نوشته شده
 وقت ضرورت
 اینجا هم
 آنرا بسان
 مضمضم در
 نوکر کلار
 فام اما
 کلار فام و
 پنجم عرق
 است که
 بطور کشیدن
 از کلار فام
 و الکول آب
 ساده حاصل
 میشود و
 بطور ادویه
 آنهم همین
 اسپریت
 کلار فام
 در علاج
 مریض
 استعمال
 میشوند و
 خود کلار
 فام از دو
 سه قطره
 تا پنج
 قطره
 همراه
 آب ساده
 نوشیده
 میشود و
 اسپریت
 کلار فام
 از نیم
 گرم تا
 یک گرم
 همراه
 آب ساده
 داده
 می آید و
 چون که
 کلار فام
 مقدار
 زیاد
 نشاند
 نمیشود
 و اگر
 کسی
 زیاد
 ازان
 آنرا
 بنوشد
 فوراً
 ازان
 می آید
 پس
 انداخته
 با آنرا
 کمتر
 کار
 زهر
 نوشی
 می آید
 اما
 ناخواه
 کسی
 خود
 بطور
 خود
 کشی
 بویید
 یا
 بطور
 سهو
 یا
 عمد
 کسی
 آنرا
 بکسی
 زیاد
 بویاند
 اکثر
 وقت
 نفس
 مستعمل
 میشود
 و
 علامات
 آنچه
 علامات
 بعد
 از
 زیاد
 بوییدن
 یا
 نوشیدن
 ایسر
 پیدا
 میشوند
 بعد
 استعمال
 کلار
 فام
 هم
 یافته
 میشوند
 لیکن
 اینجا
 علامات
 لقوت
 و
 درایع
 مدت
 ظاهر
 میشوند
 یعنی
 استرخای
 عضلات
 بدن
 و
 بیوشی
 هر
 دو
 اینجا
 زیاد
 میباشد
 و
 باید
 دانست
 که
 در
 تاثیر
 این
 بر
 تنج
 حد
 اند
 در
 جه
 اولی
 اینست
 که
 بعد
 بویانیدن
 آن
 علامات
 فرحت
 و
 استعاش
 حرارت
 پدید
 و
 درجه
 ثانی
 اینست
 که
 علامات
 سکروبات
 پیدا
 شوند
 و
 درجه
 ثالثه
 آنست
 که
 نوم
 غالب
 گردد
 لیکن
 همراه
 آن
 متنبه
 و
 هشیاره
 هم
 گردد
 و
 ثقبه
 غنیه
 درین
 درجه
 ضعیف
 میگردد
 و
 درجه
 چهارم
 آن
 نوم
 غرق
 است
 که
 همراه
 آن
 بیاری
 و
 تنبه
 ممکن
 نباشد
 و
 درین
 حالت
 بی
 حسی
 غالب
 میشود
 اما
 قدری
 سختی
 و
 صلابت
 و
 عضلات
 اعضا
 میماند
 و
 درجه
 پنجم
 درجه
 بیوشی
 مخصوص
 است
 که
 همراه
 آن
 جلد
 اعضای
 بدن
 مسترخی
 و
 کالیت
 میشوند
 و
 ثقبه
 غنیه

در بویانیدن

لیکن هرگاه کسی بطور اراده خود کشی یا سہوا یا عمدآ بارادہ قتل غیر مکران خواجگا کسی غافل روشن کرده نهد البتہ حکم است کہ شخص خواہید از ان ہلاک شود العلماء است ہر گاہ کار بانک ایستہ بسیار قوی و بر صرافت خود باشد چنانکہ در چاہ کمندہ میباشند پس ہر گاہ در ان انسان داخل میشود و قوادر گلویش تشنج ضیق پیدا میشود و اگر بزودی از ان در ہوای صاف تیار نہ در مدت سہ چہار دقیقہ ہلاک میشود و اگر کار بانک ایستہ با ہوای صاف خارجی آمیختہ باشد درین وقت از ان علامات قومی و فیض موافق قلت و کثرت ہوای خارجی پیدا میشوند لیکن اگر ہوا زیادہ باشد و کار بانک ایستہ کم بود درین وقت اول در پیشانی و موخیراں انفاز محسوس میشود و بعد غین نڈ ظاہر میگردد و در سرد و عام میشود و بعد آن دوران پیدا شدہ در گوش آواز با تابیہ مثل دوی محسوس میشود بعدہ بصارت ضعیف شدہ نوم غالب میگردد و تنفس سریع میشود و خفقا غلبہ پیدا شدہ تنوع و عثمان و اکثر فی ہم حادث میشود و بعدہ بیہوشی طاری گردد و در بیہوشی آواز غلطی از گلوئی آید و درین وقت در وجہ عوض برآمدگی انحراف و بر زنگ بشرہ عوض سرخی سفیدی و سیاهی غالب میشود و بعد آن سکتہ پیدا شدہ مریض ہلاک میگردد و گاہی قبل سکتہ ہدیان و گاہی تشنج عام و زمانی کہ از ان تشنج خاص اعضا است رقبہ است پیدا میشود و بعد آن سکتہ ظاہر شدہ علیل ہلاک میشود و العلاج قوہ امراض ادر ہوای صاف ثقل کنانند و آب سرد و روجہ و سینہ مریض بزور قوت پاشند و اگر بر چہرہ علیل برآمدگی و سرخی زیادہ باشد فصد گیرند و بستہای آنرا بار بار بلند کنند و باز بر پلو و سلیتہ آن آرند چنانکہ در تہ سیر غرق نوشتہ شدہ تا ہوای خارجی در سینہ آن داخل شود و اگر از نیمہ کار یزنیاید از نیمہ برقی تقویت بخاع و قریک عصب نمایند چنانکہ بیشتر در علاج عموم این قسم نوشتہ شدہ تارہ بخونی کار خود دہد و اگر ہوای او سبب کہ ساختم میشود و وجود بود آنرا بویا تذکرہ از ان بزودی فائدہ حاصل میشود و بریدن دلاک قوی سازند و پوٹاک حار پوٹا شدہ و اگر کسی ارادہ داخل شدن در چاہ کمندہ داشتہ باشد او را باید کہ اول قتیلہ را روشن کردہ در چاہ مذکور اندازد و اگر آنجا کار بانک ایستہ خواہد بود قتیلہ منطفی خواہد شد یا روشنی آن کم خواہد شد و در بحالت باید کہ قبل فرو بردن آن آبک خشک یا آبک محلول آب را در طرزی کردہ و چوہ کوکیش باید در باز نال انظر فی کردہ در ان کشیدہ بل ویز بعد تشنج آن چاہ مذکور داخل شود و اگر کسی چاہ کمندہ داخل شدہ یا افتادہ مردہ باشد در وقت ہم از او خال قتیلہ روشن اول امتحان چاہ مذکور نماید بعدہ دیگری را امر فرماید کہ در ان داخل شدہ مردہ را بیرون آورد پس اگر در امتحان مذکور ثابت شود کہ در چاہ مذکور کار بانک ایستہ است پس بیرون تلث صاف کردن آن دیگری را در ان داخل شدن نہیست و اگر در سکا سنے مردہ ان کشیدہ شدہ باشد یا زیادہ زغال روشن شدہ باشد در آنهم اول تہ سیر ہوای صاف

آنرا هم قوه از جایگاه در آن سم مذکور بود برآورده در مکانی که هوایش صاف باشد بدارند و آنچه تدبیر که در علاج
گاشتک فیروزه شده آنها را حسب مناسب با استعمال آرد و چنانکه این هوا پیدا شده باشد مثل
میل المار کثیف یا مطبخ یا مکان و هم گوی و ظرفی که در آن آب و فضول که نیست جمع میشوند آنها را از آب سیاه
و گل سیاه که در آن مجتمع بود خوب صاف سازند و اگر عوض گوی خام یا ظرفی مذکور عوض نخبه دست سازند
و همچنین میل المار یا از گجاری نخبه سازند که تا هر روز از آب صاف خوب بشسته شود بهتر است و لیکن
هر روز صاف هم کرده باشند از آفت این زهر محفوظ خواهند ماند و اگر انتظام نخبه کردن ممکن نباشد کار را در افلاک
در میل المار و ظرف آب و گل سیاه کثیف اندازند تا زهر مذکور بسبب آن فانی شود و اگر اول کار را در افلاک
را در آن اندازند و بعد آن صاف کنند بهتر بود و چه درین صورت صاف کنند تا زهر هم از صاف آن محفوظ خواهد
ماند و کس که میان یازدهم و دوازدهم کار گیرد یا سیصد و پنجاه کار را بر آید یا سیصد و پنجاه
آنهم هوای است که از امتحان زغال یعنی کاربن با هایدروجن هرگاه بعمل گیمیا بیامیزند پیدا میشود و گاهی
خود هم در کان زغال سنگی پیدا میشود و آنچه از آن هوای را میسازند که بطور چراغ روشن میشود و در بازار
و خانه های شهر آنرا کول گیس و گاهی آتش گیس نام میسازند یعنی هوای زمین نمناک و این هوا چون با هوا
کثیر ملاقی ماند بخوبی روشن میشود و وقت روشن شدن آن آب و کار بانک اید پیدا میشوند و اگر با هوای
قلیل ملاقی گردد بزودی شعل شود مثل باروت یا برق و از اشتعال آن زمین شوق میگردد و کسی در آن وقت در کار
زغال که در آن میگردد و جنب نیست که شعل شدن آن بختی زیر زمین کمی از دسباب زلزله بوده باشد لیکن
کول گیس که در معدن خود باشد مثل کار بانک اید و سلفرید هایدروجن زهر قوی نیست و از این
کسی که آنرا در معدن میکند از بوی آن آنها هلاک نمیشود بلکه چون شعل گردد از صدمه آن نمیرد و اگر بعد
رسیدن صدمه اشتعال و آواز قوی آن تمام زنده ماند از کار بانک اید که بعد آن همانند آواز مس و شدن
راه رسیدن هوای خارجی که از شوق شدن زمین و پند شدن راه هوای صاف از افتادن سنگ و خاک
بر روی راه هوا حاصل میشود هلاک میگردد اما آنچه از آن برای روشن کردن بطور چراغ هوا ساخته میشود در آن
البته زهر قوی میباشد زیرا که در آن کار بانک اید و سلفرید هایدروجن هم بود پس اگر در مکانی که خوابگاه یا
محرری آنرا گشاده دهند و روشن نکنند تا بذر یو روشن شدن فانی گردد کسی مکان مذکور را نیکو کرده بخوابد
خواه عمدا یا سهوا و هوای مذکور در آن زیاده از مجری خود خارج شده مجتمع گردد از آن علامات از بختی
پیدا میشوند و خواب کننده متضرر یا هلاک میگردد و علامات چون کسی در مکان مذکور محبوس هوای مطهر
گشاده خوابگاه بعد چند مدت بیدار میشود و در آن راس و حرارت مزاج و خشکی دهن و خشیان را

بیدار بخت را مقدر از آنکه مثل یک دو اونس همراه شیر تازه که خوب گرم باشند و در مقدار داده اونس
تا نیم آنرا بود و حل کرده بنوشانند و هرگاه از این نوع ثالث چیزی را که بطور الکالید باشد یعنی جوهر سیم
بود مثل سکر کنیا یا اثره یا نوشه باشد درین وقت زغال حیوانی را که در مقدار از نیم اونس تا یک
اونس بود همراه آب ساده که یک آنرا باشد حل کرده بار بار از آن بنوشانند و بار بار بر ریه اشکامپ
معهده ماصات یا زنده چون جوف معده از هر حالی که در لیکن در میوکس میبرن معده و غیره اعضا
سمی فرو رفته موجود باشند برای آوردن آنها از جوف معده او میگوید قاعده عامه در امثال این کتاب ایست
که از ده گرین تا بست گرین مقدار شش و چهار پنج اونس آب ساده حل کرده بنوشانند یا سلو شش آیو دین
که از پانزده تا بست قطره بود و اگر پانزده تا شش که از پنج گرین تا ده گرین باشد هر دو را در چهار پنج اونس
آب ساده حل کرده بنوشانند تا اجزای می مذکوره از جرم معده خارج شده در جوف آن آید بعد از
زغال حیوانی را با آب ساده مثل وزن سابق حل کرده بنوشانند و از اشکامپ صاف نمایند و اگر
مان نک ایستد و موجود نباشد عوض آن بازوی سیم یا کینو یا کتیه سفید یا مطبوخ چای یا خوب قوی نماید یا
نوشانند باقی اگر غشی پیدا شده باشد آب سوزن و وسیله مریض باشد و اگر حالت کلا پس عادت شده باشد
او میگوید معده حرارت عمل میونیا بویاند و بنوشانند و اگر سبات و بیهوشتی عارض شده باشد آنچه تدبیر
در علاج ایفون خورده نوشته شده اند آنها را بعمل آرند و اگر جمیع خون و در مغ یا در معده بوده باشد
یا در م حار درین اعضا پیدا شده باشد حسب مناسب زویر آنها چنانند یا فصد بگیرند وقت که
بیان دوم در ذکر آن بطور فهرست پس بدانکه اول آنها سکر کنیا است و هم آنچه از آن
این جوهر پیدا میشود و آنرا لغت انگریزی نکس و امیکا و عبری اواراتی و فارسی و هندی کهاگویند دوم
بلاد و ناسوم یا سانس چهارم جوز مائل پنجم کافور ششم کاکینو سلس نکس هفتم مغز خسته بلبله که از لغت
عرب بلبلج گویند هشتم فطر و کما که هم نکس لغت لائن و آنرا انجن بن گویند لغت انگلیش و مراد از آن
مسکرات چند اند مثل برگ قنب و گانجه و چرس و آنچه او میگوید مرکب مثل معا جین بنشیه و غیره که از آن سازند
و هم کینو ناسه یعنی بیش یا دهم دی تیلوس دوازدهم تنباکو سیزدهم بملک یعنی شوکران چهاردهم اگر کاف
و متوالی که دو و پنج موته و غیره پانزدهم سولیم یعنی غلب الشلب خند شانزدهم روغن تارپین و کریا سول
بیان سوم در سکر کنیا و آن جوهر ذراتی است که مثل کینن از بارک بر آورده میشود و اواراتی در علاج
امراض زیاده مستعمل میگردد و بکار زهر نوبی در انسان کمتر استعمال آورده میشود زیرا که مقدار قاتل آنهم
شیرست و بسبب تلخی آن خورنده آگاه شده منجورند لیکن اسکر کنیا را در ولایت انگلستان بدو وضعان

بیان دوم در ذکر آن بطور فهرست

بیان سوم در سکر کنیا

تشنجه تشنه اسهال هم جاری میشود و گاهی با اسهال خون هم می آید و گاهی در گرده هم در و پیدا میشود و به سبب
اجتماع خون و ورم و بول متعین میگردد و گاهی کم و گاهی زیاد با خون می آید و هم دانه های سرخ کو چک بر جلد بدن
بر می آید چنانکه در اسکار لپتا یا دیکلیوفیر یعنی تب سرخ بر می آید و علائج آنچو در علاج عام نوشته شده بل آنکه
بیان چشم در بانی سانس و این را بهر پنج روز زبان قریب جوان خراسانی و در راه علاج علم فلاح است
بانی سانس معجز یعنی سیاه منیا مندر و زبان انگشتر یعنی تبی ضرر رسان و بهمان گویند زیرا که هر یک
ای هوزو سکون یای فناء تشنجه و خون یعنی جلیج است و این بکسری می رسد و سکون خون یعنی ضرر و نقصان
و جلیج اجزای شجر آنهم نه هر اند و درخت آنهم از زمره سولان ایسی است و اینهم بطور اکسیر اکسیر و تکیه در علاج
مرضی مستعمل است و اصل هم آنرا هم بطور جوهر از درخت آن مثل جوهر لاد و نابل کیانی بر می آرند لیکن
آن در هوا می خشکد و لایقی میگردد و بسبب لطافت خود و بانی می ماند و لهذا لایق استعمال در علاج مرضی
منیاست با تجسده هر گاه از اکسیر اکسیر آن زیاد از شش گرین و از بکسیر آن زیاد از نیم اونس نوشته اند از آن
علامات نه نشانی پیدا میشوند و در بعضی هلاک میشود و علامات اگر چند آن زیاد از مقدار یک اکران نشانه
که جلد قلع نفس نزد درین وقت قریب آثار حرارت ظاهر میشوند مثل آنکه رنگار و سرخ و غرض از این
وقتی میگردد و در سر اول قلع پیدا شده و بعد از آن دوران در اس حادث میشود و پس از آن در جلد بدن
و عرشه پیدا شده خواب زیاد می آید و ثقبه عنیه و سبب میگردد و هر چیز را بر و صورت می بیند مثل تحول
و غلیان و بی پیدا میشود و بعد از چند ساعت این علامات بتدریج زایل میشوند و ضعف باقی می ماند
و اگر چند آن حوزده شود که از آن مرضی هلاک شود درین وقت این علامات بقوت و شدت یافته میشوند
و سواي آن ندان و اختلال عقل و بیوشی هم حادث میشود و گاهی دیوانگی پیدا میشود و بعد از آن
کلا پس عارض میگردد و مثل آنکه بدن سرد میشود و عرق باردی آید و تشنجه عام هم پیدا میگردد و درین تشنجه
گاهی تمدد بدن مصدر و رقبه مثل کرازا پیدا میشود و گاهی با تشنجه عام در اعضا ارتداد هم پیدا میشود و بعضی
مختلف و ضعیف بود و در نفس ضعیف و عسر پیدا میگردد و درین زهر استر خای جمیع اعضا با ضرر
یافته میشود و گاهی در کاک بدن و لسه هم پیدا میگردد و گاهی دانه های سرخ کو چک بر جلد بدن هم ظاهر
میشوند چنانکه بعد خوردن بلادونا سرخی بر بدن پیدا میشود و درین حالت بقدر زیاد خورده و تشنجه
زهر بعد چند ساعت یا بعد چند روز مرضی هلاک میگردد و علائج علاج همان است که در علاج عام
نوشته شده فستق که در بیان تشنجه و رجو زماثل که از ازلت لاشن دهنشوره زشت میگویند و
اقسام آن متعدد اند و آن هم از زمره سولان ایسی است و جمیع اجزای درخت آن مثل برگ و شاخ

تشنجه تشنه اسهال هم جاری میشود و گاهی با اسهال خون هم می آید و گاهی در گرده هم در و پیدا میشود و به سبب
اجتماع خون و ورم و بول متعین میگردد و گاهی کم و گاهی زیاد با خون می آید و هم دانه های سرخ کو چک بر جلد بدن
بر می آید چنانکه در اسکار لپتا یا دیکلیوفیر یعنی تب سرخ بر می آید و علائج آنچو در علاج عام نوشته شده بل آنکه
بیان چشم در بانی سانس و این را بهر پنج روز زبان قریب جوان خراسانی و در راه علاج علم فلاح است
بانی سانس معجز یعنی سیاه منیا مندر و زبان انگشتر یعنی تبی ضرر رسان و بهمان گویند زیرا که هر یک
ای هوزو سکون یای فناء تشنجه و خون یعنی جلیج است و این بکسری می رسد و سکون خون یعنی ضرر و نقصان
و جلیج اجزای شجر آنهم نه هر اند و درخت آنهم از زمره سولان ایسی است و اینهم بطور اکسیر اکسیر و تکیه در علاج
مرضی مستعمل است و اصل هم آنرا هم بطور جوهر از درخت آن مثل جوهر لاد و نابل کیانی بر می آرند لیکن
آن در هوا می خشکد و لایقی میگردد و بسبب لطافت خود و بانی می ماند و لهذا لایق استعمال در علاج مرضی
منیاست با تجسده هر گاه از اکسیر اکسیر آن زیاد از شش گرین و از بکسیر آن زیاد از نیم اونس نوشته اند از آن
علامات نه نشانی پیدا میشوند و در بعضی هلاک میشود و علامات اگر چند آن زیاد از مقدار یک اکران نشانه
که جلد قلع نفس نزد درین وقت قریب آثار حرارت ظاهر میشوند مثل آنکه رنگار و سرخ و غرض از این
وقتی میگردد و در سر اول قلع پیدا شده و بعد از آن دوران در اس حادث میشود و پس از آن در جلد بدن
و عرشه پیدا شده خواب زیاد می آید و ثقبه عنیه و سبب میگردد و هر چیز را بر و صورت می بیند مثل تحول
و غلیان و بی پیدا میشود و بعد از چند ساعت این علامات بتدریج زایل میشوند و ضعف باقی می ماند
و اگر چند آن حوزده شود که از آن مرضی هلاک شود درین وقت این علامات بقوت و شدت یافته میشوند
و سواي آن ندان و اختلال عقل و بیوشی هم حادث میشود و گاهی دیوانگی پیدا میشود و بعد از آن
کلا پس عارض میگردد و مثل آنکه بدن سرد میشود و عرق باردی آید و تشنجه عام هم پیدا میگردد و درین تشنجه
گاهی تمدد بدن مصدر و رقبه مثل کرازا پیدا میشود و گاهی با تشنجه عام در اعضا ارتداد هم پیدا میشود و بعضی
مختلف و ضعیف بود و در نفس ضعیف و عسر پیدا میگردد و درین زهر استر خای جمیع اعضا با ضرر
یافته میشود و گاهی در کاک بدن و لسه هم پیدا میگردد و گاهی دانه های سرخ کو چک بر جلد بدن هم ظاهر
میشوند چنانکه بعد خوردن بلادونا سرخی بر بدن پیدا میشود و درین حالت بقدر زیاد خورده و تشنجه
زهر بعد چند ساعت یا بعد چند روز مرضی هلاک میگردد و علائج علاج همان است که در علاج عام
نوشته شده فستق که در بیان تشنجه و رجو زماثل که از ازلت لاشن دهنشوره زشت میگویند و
اقسام آن متعدد اند و آن هم از زمره سولان ایسی است و جمیع اجزای درخت آن مثل برگ و شاخ

و تخر و تخم و اصل زهر اند لیکن تخم آن از همه اقوی است و مثر آن مشابه با خروث و تخم آن قدری مانگ بزر روی و شکل
و هیئت قریب شکل گرده اند یکجانب و از جانب دیگر قدری سر آن حاد و بر دور آن کناره های دیر میباشند
و بادانه مرجع سرخ دانه آن مشابه میباشد لیکن فرق اینست که دانه مرجع سرخ از هر دو جانب خود مستدیر بر
شکل گرده میباشد و دانه جوزمان یک سر آن مدور و یک سر آن حاد و قدری غلیظ بود بخلاف دانه مرجع
سرخ که آن رقیق میباشد با کلمه در علاج امراض اکثر اکثرا از رنگ گرین تا دوسه گرین بتدریج افزوده
مینوشانند و برگ آترا هم بر او جلع می بیند و در قلیان مثل تنباکو دخان آنرا میکشند و در استهنا و غیره
و تخم آن هم در اوقیه سعالیه و محبوبه استعمال میشود و در کتب انگریزیه مرقوم است که طفلی از خوردن شانزده عدد
از تخم آن هلاک شده و از خوردن دو عدد از تخم آن انسان هلاک میشود و در کتب عربیه طیبیه قریب مثل
قانون بوعلی مرقوم است که گاهی از خوردن یک مثقال آن در جان روز انسان هلاک میشود و کم از نیم درجه
هلاک نمیکند مگر شخص ضعیف را و بدو صندان آنرا باراده قتل گاهی با آرد گندم و گاهی با شیر خوی و گاهی با شراب
و گاهی با طعمه خجسته میخورانند و گاهی تخم آنرا در قلیان با تنباکوی کشیدنی آمیخته میدهند و اگر کشیدنی
دخان قوی آن بهوشی پیدا میشود و علامات آنچه علامات بعد نوشتن بلاذ و ناوهای سانس نوشته شده اند
اینجا هم پیدا میشوند مگر بقوت و شدت العلاجات آنچه در علاج عام نوع سوم نوشته شده کافی است و مشهور است
که بعدتی کنانیدن از نوشتن همین دماست و دوش درین زهر فائده نایم حاصل میشود بیان مفهستم
در کافور که آنرا کینفر گویند و آن از دخت کلان که از زهره دخت سافرج و دارچینی است پیدا میشود و گاهی
از شاخ دخت مذکور بطور تصعیه آنرا میگیرند و گاهی از جوی که در تنه دخت آن بود و در آن کافور پیدا شده
مجموع میگردد و بری آید و این قسم کافور را از ملک سکاگرا می آرند بالجمعا قسم آن در علاج استعمال اند
تا پنج گرین بخورانند و در زهر نوشی استعمال نیست اما زیاده نوشیدن آن هم قاتل است و مقدار قاتل آن
در کتب انگریزی نه دیده شده اما تجربه ایست ثابت است که چون چهل گرین از آن بنوشند از آن علامات قوی
بالجمله زهر نوشی پیدا میشوند و علامات چون از مقدار ماکول زیاده نوشیده میشود در اعضای بدن ضعیف
و کمزوری و دوران سر و خیرگی و ضعف و قوت با صره و احتمال عقل عادت میشود و علاوه از آن
سکریه پاشنده بدیان قوی و حالت مشابه بحالت مانیا که جنون یا غیظ و غضب است عارض میگردد و اگر
در بدن زیاده شده مثل محلی بدن گرم و رنگ چهره سرخ و تشنه غنیمه و سبب میگردد و بعد خوردن آن
بوی کافور از بهوای دهن و از عرق بدن و از بول بر می آید و مادام که جمله کافور از بدن بیرون نیاید بوی آن
قطع نمیشود و العلاجات آنچه در علاج عام این نوع نوشته شده بکار آن و با خوردن قی و اسهال معده را از آن

طی آن تخم در کافور

سازند که بعد آن خود جمله علامات رفع میشوند بیان هشتم در کالکولوس و آن خوردن خستی است که آنرا به زبان انگریزی آنامز ناگالکولوس گویند و آن بر کوه های هندوستان هم مثل ملیبار و پندری که آنسو هست پیدا میشود و نهال این نبات از زمره و نوع درخت یک پر آوا و درخت کلنبا است و بیاره میباشد همچو درخت کدو و خمر نره که بالای درختان کبار میرود و می پیچد و تخم آن در ورقه های از کسنه کلان و بالای آن پوست مانده است بوی که بر آن فرو نهاده ای که کباب میباشد و چون آنرا از جانب عمیق قطع کنند صورت بلال کامل در آن دیده میشود لهذا آنرا بلغت انگریزی مون سید میگویند یعنی تخم بلالی زیرا که مون یعنی بلال سید یعنی تخم است و تخم کدو خالی از رایحه است اما ذائقه آن بسیار تلخ است و آنرا از زبان فارسی مرگ ماهی پنهانند که کار علاج امراض هم می آید باین نحو که از آن مرهم درست ساخته برای قتل کردن مل و غیره حیوانات که در جلد انسان پیدا میشوند و هم در اکیس سیاق و فیوس و غیره بر جلد بدن ضاها با استعمال می آرند و مثل کینین از آن جوهر هم می آرند و آنرا پیتنگر و گیسین میگویند و آن سم قوی است و از آنهم مرهم درست ساخته در امراض جلد پیراس بر سر می مالند و در بعضی از مواضع مثل بینی و گرو و اند و غیره شراب کشان تخم مذکور در شراب می اندازند تا مسکه آن قوی گردد و اینها هر دو مضمان در سارقان مثل قلع طارقی آنرا در شراب آینه میزنند تا نشانه زائده پیدا شود و شارب آن بهیوش گردد و در ولایت انگلستان هم گاهی در شراب بهیوش سرگاه ضعیف العمل بود و فروشنده گان آن هم مذکور و در آن می اندازند تا مسکه قوی پیدا شود و در جابا میادان ماهی برای صید ماهی آنرا با استعمال می آرند باین نحو که چند دانه آنرا ساید و با گرد خمیر کرده آینه میزنند تا آب می اندازند و از خوردن آن همکب بهیوش شده بالای آب می آید و چنان بهیوش میگردد که صیاد آنرا از دست خود میگرداند و چون سمیت آن در بدن ماهی موثر میشود و از خوردن آن ضرر و نقصان در بدن انسان پیدا میشود لهذا باید که آنچه همکب اندر ریخته آن شکار کرده شود آنرا در خوردن آن در کار نه نوشی انسان کثر متعل می شود و چه تاثیر آن بر بدن انسان ضعیف است و در بدن سمک قوی است اما هرگاه زیاده خورده شود از آن اعراض علامات هم نوشی پیدا میشوند و علامات بعد خوردن آن در عده در ضا ضرر و اذیت پیدا شده قی و اسهال جاری میشود و بعد از آن سکر و بهیوشی و نهایت حادث گردد و در عالم بهیوش آواز کلام کف زگان را می شنود و معنی کلام را می فهمد لیکن قدرت بر دادن جواب ندارد و بسبب شرفای ضلالت اختیار بر بدن علامات علامت علاج عام است بیان نهم در مفر خستیه بلبل که آنرا بلغت عربی بلبل گویند و آن هم ضعیف است که بی ایگان گاهی آنرا مثل مغز اخرو و ک میخورند لیکن اگر تاسی عدد خورده شود و از آن علامات پیدا میشوند و علامات اول سکر حادث میشود و بعد قی می آید و از آن نشانه مذکور کم و زایل میشود و اگر خود قی نیاید و بهیوشی و سیات مفرط مبتلا میماند و چون باز قی کنند نشانه بر طرف شده و در آن

نیم
در کالکولوس

باید
باید

راس باقی میماند و بتدریج ذائل گردد و علائش علاج عام است فتنه کمر بنیان دهم و قطر و کما در بین و
 اقسام فطر را بعلت لاشن ثنالی و بعلت انگشت مشرق میگویند و اقسام آن متعدد اند بعضی از آن روی همگام
 و بعضی صالح ماکول و تفرقه در صالح و روی آن فی الواقع دشوار است لیکن آنچه از تجربه مجربین ثابت و ظاهر شده
 آنست که آنچه از اقسام آن شده بالکل بود یا بالای آن قشر بود یا بر آن در غما باشند یا نیم آن بخت بود و هم
 آنچه که در نیم آن آب زیاد باشد و آنچه از زمین یا انبوه برآمده باشد و هم آنچه در جای نازک و سایه و آب پدید
 آمده باشد همچنین آنچه در لخته آن تلخ یا غصص بود و از خوردن آن در حلق سوزش پیدا شود یا در آن پل
 حاد باشد یا رنگ آن سیاه بود و روی میباشند و اکثر کثرش است صاحب بهاد که در علم و علاج جزیه کل بود
 نوشته اند که آنچه از اقسام آن بارانچه قوی و حاد بود و ذائقه آن غصص باشد یعنی بد و کثرت میباشد
 و یک استخوان برای دندان چودت و در ذات فطر آنست که نفوذ را بآن در طری انداخته بخوشانند اگر از خوشبخت
 همراه آن رنگ فقره سیاه گردد یا بد آنست که روی است و اگر سفید ماند قسم جمید ماکول خواهد بود و اکثر قسم ماکول آن
 سفید رنگ یا بادانی بود نیم آن لعین و نازک میباشد و هم آنچه در مزاج و میسر آنها و در زمین خشک آنها از
 زمین چای آید و پدید آید لیکن قسم ماکول آنهم در بعضی اشخاص از خصوصیت مزاجی شخصی منقسم میشود و فساد و فتنه میکند
 و اینها باید دانست که در فطر دی اکلا ماکول قسم یعنی جوهر خاص است که آنرا فنجن گویند و آن قسم است با کمال آثاری که
 بعد خوردن آن پیدا میشود گاهی علامت نازک است یعنی هم نمیدانند و گاهی آثار آری است یعنی زهر مودی
 ظاهر میشوند و اکثر هر دو با هم یافته میشوند لیکن اکثر بعد خوردن آن اگر فورا علامت پیدا شوند علامات نازک است
 مثل سحر و دوران سرو و کوری عضلات چنانکه در سکاری بود میباشد و اگر بعد هر دو مدت بعد بعد
 خوردن آن علامات پیدا شوند علامات آری است میباشد مثل در معده و غشیان و غیره و گاهی بعد
 خوردن آن هیچ علامت ظاهر نمیشود تا اینکه شش ساعت یا چهارده ساعت یا سی ساعت بگذرد و بعد آن
 اول علامات آری است یعنی هم مودی پیدا میشوند و بعد آن در آخر علامات نازک است یعنی هم مخدر ظاهر میشوند
 الحاصل در ظهور علامات آن اختلاف میباشد چنانکه مذکور شد علامات هرگاه بعد گذشتن چند دقیقه بخور
 آن علامات ظاهر شوند اول زهره سحر پیدا میشود و بعد در ری سخری ظاهر شده بعضی سریع میگردد و ثقیله عین
 وسیع میشود و دوران راس عارض میگردد و قطر خیره و بصارت ضعیف میشود و زبان معلوم گردد که گویا در میان
 راسی و مری پرده انداخته اند و بعد در دو سه ساعت بر ظهور این علامات غشیان و قوی اسهال پیدا میشود
 و شکم منتفخ میگردد پس اگر از غشیان قوی زهره کور از معده خارج نشود علامات نازک قوی میشوند و نه زبان
 حادث شده حالت کلا پس پیدا میگردد و اگر بعد خوردن آن چند ساعت گذشته علامات پیدا شوند اول علامات

دری نیست یعنی هم بودی مثل غشای و فی و در و معده و منصف و اسهال عارض شده بعد آن علامت ضرر عصب
 مثل دوران راس تشوش بصر و سکرو نه بان عارض میگردد و علاج اولی کنانند با نخ میسروشود و بعد
 آن اسهال نماید از روغن بید بخیر تا معده و امعاء از هر پاک شوند و بعد آن آنچه عرض باقی ماند به بران علامت
 عام چون در وقت کتک در بیان یازدهم در کیشن لاند که اگر از ابلخت انگلیس نخین و بصری قنب گویند
 نبات مشهور است و آنهم نرواده میباشد و سه چیز از آن در کار اسکار مستعمل میشوند اول برگ آن دوم
 گانچ و آن سوم ماده و رخت قنب است هرگاه وقت گل کردن آنرا خشک ساخته نگاه داشته باشد و از آنم
 بجای تنباکو نهاده میکشد شوم چرس و آنهم مثل قنب یعنی رال است که بر برگهای درخت قنب مجتمع میشود و از آن
 در دود مثل موم ساخته در قلیان میکشد و در علاج امراض اکثر اکث و تنگی آن در ولایت انگلستان
 و شهره برگ آن و سفوف آن و نیز عظم آنرا مفردا و یا ادویه دیگر آمیخته در هند با استعمال می آرند و اکثر
 آن تا یکس نیم گرم و یا آنستعمل میشود و اگر زیاده از آن قهرمانند علامات زهر نوشی پیدا میشود و چون
 از بست قطره تا یکدسام استعمل است اما اگر از آن زیاده دهند علامات بطور علامات زهر نوشی پیدا میشود
 و در بعضی کتب طب یونانی نوشته اند که زیاده از یکدسام از آن کشیده است علامات هرگاه از مقدار
 مشروب قدری زیاده خورده شود اول تاثیر آن بر دماغ ظاهر میشود یعنی سگری پیدا شده اول بعضی
 کلام ناپایدار میگردد و از ادنی سبب زیاده می خندد و بعد در تمام بدن حس گم گشته خواب غالب
 میگردد و شراب آنرا چنان معلوم میشود که سر آن بالا میرود و چون پای خود بر زمین نهاده میداند که پا
 من بر زمین نمی رسد و گاهی درین حالت تشنج موسوم به کاتا لپسی که یعنی آنرا اخذه و در که می نامند
 حادث میشود اما اگر از مقدار مشروب زیاده تر خورده شود درین وقت اول غشای و فی تشنگی زیاده پیش
 نبض ضعیف و خفیف میگردد و تشنج در دوران سر و قلب حس بدن و سردی جلد تمام جسم زیاده عارض میشود
 و گاهی درین حال صداع و تهیان پیدا میگردد و اگر نه بان زیاده ماند بعد آن اکثر انبیا حاد میشود و این
 مانی گاهی بعد نوشیدن آن چند ساعت و گاهی تا هشت یا ده روز باقی میماند و علاج آنچیز در علاج
 تمام نوشته شده با استعمال آن در بیان دوازدهم در اکیونانت که بخت لاند که آنرا اکیونانت هم گویند
 یعنی پیش صحرایی و غیره میگویند زیرا که فکر کس یعنی صحراست و اینم نبات مشهور است و جلد اجزای و رخت
 آن با سمیت میباشد و چون بچ آن را بر زبان نهند از آن حالت خرابی چنانکه از گردیدن مورچه پدید آید
 حادث میگردد و مستعمل از آن در علاج امراض بطور تنگی و اکثر اکث و در همه است و هم جوهر آن که موسوم
 به اکیونانت است در علاج امراض مستعمل است و آن از جمله سموم اقوی است یکدسام از اصل و همچنین از

بیان دوم و کفایت

بیان دوازدهم

شکر این و چهار گرین از اکثر آن و عشر حبه گرین از جوهر آن قائل اند و اگر ازین مقدار قدر سه
کم کرده هم خورده شود علامت بالکله ازان پیدا میشوند و بعد از آن گاهی از بیک ساعت تا دو سه ساعت
مرغش بالا می شود و زیاده از نسبت و چهار ساعت زنده می ماند و علامت اول بعد خوردن آن بی حسی
و خرد و سوزش در دهن و خلق و معده پیدا میشود و بعد از آن غشیان وقتی عارض میگردد و همراه آن در معده
پیدا میشود و از غمز کردن این درد زیاده میگرد و بعد از بی حسی و خرد در جلد بدن عام شده پس بدن
کم میگرد و دوران راس پیدا شده در نظر کدورت حادث میشود که مرغش پیدا کند که گوشتش چشم
پرده افتاده و گاهی سیاهی پیش چشم محسوس میگردد و گاهی در گوش آوازی گوناگون غیر موجود در
نمایند سموع میشود و گاهی کری و بطلان سمع حادث میگردد و اول نقبه عنقیه از اذیت و مانع تنگی شود
و در آغوش میگرد و بسبب سترخی شدن عضلات و اعصاب چشم و کف از دهن مرغش می آید و تنگی
در خلق پیدا شده از درد شوار و متغیر میگردد و همچنین در نفس ضیق و عسر ظاهر میشود و قوت کلام نیز ازل
میکردد و با بجا آمدن بدن ثقل محسوس میشود و عضلات بدن ضعیف پیدا شده در تمام عارض میشود
و تنفس تنبیه و ضعیف شده حالت کلا پس ظاهر میگردد و در همین حالت میباید علاج اول فوراً زیاده فی
غریبه و از آنجمله پنبه معده را صاف و خالی سازند باین نحو که زغال حیوانی در آب حل کرده بار بار بخورند
و قی بار بار کنند بعد برای اخراج آنچه از آن در امعاء و رفته اول سفوف زغال حیوانی نوشانیده
بعد آن روغن سید انجیر نوشانیده امعاء از هر صاف و خالی سازند بعد آن نهشت حرارت مثل
مطبوخ کافی و شراب براندازی ایونیکار بناس همراه آب ساده بنوشانند و بر قاع نظر زیاده ناش
سازند و بر دست و پا با دلك قوی نمایند و موزیات جلد را مثل روغن تارپین یا لینی منت ایونیا
تقابل دل معده مانند و اگر کم در بوتل پر کرده ازان بر جانب یمن و یسار بدن کمید سازند تا سه
بدن که موزی ست کم کرده اگر تشنج موسوم به آخند پیدا شده باشد در ید موسوم به جگلا وین را که از دماغ
پس گوش در گردن فرو داده کشاده خون بیرون آرند و هرگاه ضیق نفس زیاده شود برای ازاله
آن تدبیر خلق بعمل آرند و تا بر تقویت فرنیک حسب سر زنجیر برقی را بر مقابل دل و معده نهاده
حرکت دهند و صدمه آن رسانند و کتک بکوبند و سیزدهم در دوجی شلیس و آن وقت لائن
بعضی سر انگشت یعنی سلامیه اولی است و بلقت انگشت فاکس کوف کونی و فاکس یعنی ثعلب و کف
یعنی غلاف است یعنی غلاف انگشت ثعلب و تسمیه آن باین اهم بنا بر آنست که اگر دستان را که بالای
دست می پوشند از محل سلامیه اولی انگشت سبابه و غیره از مراض قطع کنند و بترانند و شهاب بگل آن بپوشند

تسمیه انگشت سبابه

پس هرگاه گل آن مثل غلاف انگشت بوده اند از بهر فائس گشت موسوم شد و این نبات در ولایت گلستان
و هر سال پیدا میشود و باز خشک شده فانی میگردد و جلد اجزای آن مثل برگ و شلخ و گل و پنجه است
و اصل سم در آن الکترول خاص یعنی جوهر است که آنرا ژوچی یلین گویند است و آن زهر قوی است که کبک
از بهر آن با صفت معتدله و مشروب برگ ژوچی یلین برابر در تاثیر میباشد و چونکه نبات مذکور در
ولایت مذکور تازه دستیاب میشود انداختن آن برگ آن بقدری ساخته و هم آنرا سفوفامینو شاند و قوت
آن تا یکسال باقی میماند و لیکن چونکه برگ آن بزودی فاسد میگردد و در دست انداختن آن نیز
از پنجه قطره تاکاپ در اتم تدبیر بخار علاج امراض او شایسته میشود و در بعضی امراض مثل اسهال
و هم در بعضی امراض قلبیه از آن زیاد هم میدهند لیکن این دو ادوی استعمال اکثر قریب رفته و در بدن
جمع گشته که باز تاثیر نمی خورد و ظاهر میگردد که آنرا با یکم احتیاط بنوشانند و همچنین در
بر دوی ای قوی این احتیاط را ملحوظ دارند و آن باین نحو میشود که هرگاه این دو را با یکدیگر بنوشانند
روزانه دو سه بار آنرا بنهند و مقدار شربت آنرا زیاد از یک روز نه دهند تا هر روز در بعضی شربت
حاضر شده احوال خود را گویند و خود را بنهند و بهین سبب تا حال مقدار از هر ملک آن ثابت نشده چو کسی را
از نوشیدن مقدار قلیل آنهم علامات زهر نوشی خود را پیدا میشوند و کسی را بعد استعمال آن تا مدت دراز
علامت مذکوره ظاهر میشوند اما علامت هرگاه بعد نوشیدن آن که مقدار قلیل اما مدت دراز بنوشیده باشند
علامت پیدا شوند پس اول قتیان حادث میشود بعد خشکی دهان و تشنگی مفرط و سقوط اشتهای طعام و بعد
حادث میگردد و بعد آن دوران در ضربان صدغین و قاق و بیخوابی مفرط و گرمی جلد بدن و عرق
جاری شده ضعف بدن و دماغ و کمزوری عضلات و اعصاب و بطور نبض پیدا میشود و گاهی اسهال
و گاهی سیلان لعاب دهن و گاهی بول کثیر و گاهی ندریان و گاهی تشوش و بصارت پیدا میگردد که بسبب
آن صور غیر موجوده را می بیند و گاهی تشنج عام مثل صرع و گاهی بیوشی مثل مسکوت پیدا میشود و هرگاه
یکبار مقدار زیادی آن مثل یک اونس یا زیاد از آن بنشیند آن را کسی بار آورده قتل بنوشد درین وقت فوراً
قوی آید و اسهال جاری گردد و در قونجی در شکم و صداع و دوران سر و ارتعاش و ضعف و نظر پیدا
میشود و در بعضی چنان میدانند که گویا پرده پیش چشم آن در میان مریات انداخته اند که بسبب آن صورت
صاف معلوم نمیشود و گاهی مطلقاً بیند و گویند و ثقیب عنیه و سبب میشود و از دیدن اصنوا و اشعه باز
جمع گشته ضعیفتر میگردد و نبض ضعیف و بطی و مختلف میشود و بعد این علامات باز عتیان پیدا شده و
کلا پس مثل سردی جلد و عرق بار و غیره حادث میگردد و اگر درین حالت مریض را نهشیا کرد و قدری

از جایش بر دارند و حرکت دهند فوراً غشی پیدا کرده می میرد یا در همین حالت کلا پس جان بحق تسلیم میکند
 و این علامت که نوشته شده همیشه بعد خوردن آن هرگاه یکبار مقدار زائد نوشیده باشد پیدایشوند اما گاه
 علاوه از آن قلع پیدا میشود و گاهی احتباس بول عارض میگردد و سبب اینکه بول در گوده پیدا نمیشود
 و گاهی تشنج تمام در بدن حادث میشود پس اگر بعد ظهور علامات مذکوره علاج کرده نشود و از علاج مریض
 منتفع گردد بعد است یا است و چهار ساعت انحطاط در علامات مذکوره پیدا شده حرکت قلب بر مریض
 خودی آید و دست میشود و اکثر اینست که در دست ساعت مریض بپاک میشود علاج اول علاج عام نمایند
 و بعد تصفیه صده و امعاء آنچه در او بپاک در آن ثان تک است ایستاده باشد مثل لازوی سبز یا پای خنثی و غیره
 آنها را بنوشانند و در جای خنثی سوائی آن تک است ایستاده چیزی دیگر هم هست که سبب آن اغاش حرارت اصلی
 پدید میآید و نشانه قلب سبب آن پیدا میگردد و در این جهت اینجا زاده نافع میشود و بعد آن آنچه در علاج
 نبش تدابیر برای اغاش حرارت و تقویت اعصاب و قلب و طبع نوشته شده اند آنها را اکابر بزرگ بایان
 چهار و هفتم در تنبک که از ادویه علاج فلاح است اگر نیمی تنبک و نیمی گونید و آن هم از مسدود
 سولان ایسی است و درخت لاثن تنبک و نامزد آن در مقام تنبک گویند و از آنجا در بلاد دیگر
 رسیده و در درخت آن دو چیز می میباشد یکی اکلاط یعنی جوهری که سیال است مثل جوهر ملک یعنی
 شوکران و آترانی گویند نامزد دو هم روغنی که مثل کافور میخورد و از تنبک و کینفر یعنی کافوری که
 از تنبک گویند پیدا میشود و این هر دو چیز در تنبک اجزای درخت مذکور یعنی در برگ و شاخ و گل
 و گل و تخم آن یافته میشوند و در نقوع و طبع و دخان آنها این هر دو یافته میشوند و هرگاه جوهر آن
 که هم قوی است در خون داخل میشود و بعد کامل که کافی برای قتل باشد نوشانیده میشود مثل
 باسند و سیانک ایستاده در بدن تاثیر خود ظاهر میکند و قتل میرساند چه فوراً و چه در مدتی که گاه
 و گاهی تنبک را ضعیف و مسترخ میسازد و از استرخای آن حرکت قلب بند شده و شارب آن میسوزد
 و روغن آن هم بر دماغ موثر میشود لیکن تاثیر آن خلط جوهر آنست چه جوهر آن مرغی اعصاب است
 و روغن آن از ادیت رسائی خود در دماغ و اعصاب و حرکت عضلات بدن را مثل اشکینا زاده میکند
 حتی که گاهی را نوشانیده امتحان کرده شد که بعد مردن هم وقت تشریح دل آن متحرک بوده و تنبک و بیشتر
 در ادویه مرغی مثل بوده مثلاً در قونج و قشغ اسحاقنه از آن میدادند لیکن چون از استعمال آن مکرر ضرر
 در تجربه ظاهر شد و هم کار فام بهر آن برای رفع تشنج پیدا گشته استعمال آن متروک گردید اما تا مال
 بطریق قایان کشی و همراه قبول و غیره آنرا میکشند و میخورند و هم عطوسا با استعمال می آرند و گاهی عوارض بکار

تنبک

اطفال زنا را از خود با را بخوراندین سحوت آن قتل میکنند اما مقدار قاتل آن تا حال ثابت و معین نشده لیکن بقدر دیده شده که شخصی بنظر ام بگ خشک آنرا خورده بپاک شده و زنی را سر و دام تنباکوی خشک در سبب او قتل کرده بوشانیده صاف نموده بطور حقنه دادند و آن بعد کی ساعت انداخته حال آن بپاک شد و چون هر آن که میوسوم به نای کوئینا است و سم قوی است از سبب پاره کردن خروان آن بپاک خواهد شد و بالکل هرگاه کسی اتفاق تنباکو بخورد یا کسی بار آورده قتل آنرا بوشاند درین وقت سمیت آن زیاده و قوی و اکسوت میباشد و چون کسی مدتها رفته رفته آنرا بنوشد و با استعمال آرد و از آن سمیت جمع شده ظاهر کرد و ضعیف و کرا نیک قلیل علامات سم آن و قوی که قوی و اکسوت بود اول غشیان پیدا شده تی می آید بعد دوران را س و تشنج عام در بدن پیدا میشود و عقب آن بیوشی مثل مسکوت عارض میگردد و پس از آن حالت کالپس پیدا شده و بعضی میبرد و اینهمه حالات در یک ساعت حادث میشوند و همچنین اگر نمیشود باکل و شربت آن آنرا کم از مقدار قاتل بنوشد از آنهم علامات پیدا میشود مثل آنکه بعد استعمال آن نشسته قلیل پیدایش میبرد و در دوران سر پیدا شده حالت قریب غشی میسرید و بعد از آن غشیان پیدا میگردد و بعد از آن تی می آید و بعضی با ضعیف می شود و پس اگر شخص مذکور تی زیاده کند یا بعد از این حالت در آرام به خسپه عقب آن علامات مذکوره زایل میشوند و در بعضی اشخاص اثر ضرر آن تا یک دور و در بدن باقی میماند و هرگاه زهر آن قلیل و بطور کراتیک باشد و در معده و الاکل و الشرب علامات پیدایش در اول بدنی و ضعف معده و تری و هوا در معده زیاده پیدا میشود و گاهی از آن در معده تشنج و در هم حادث میگردد و وقت شب خواب نمی آید هرگاه بخوابد رویای کثیر در حال خفتن می بیند و در دماغ و نخاع و اعصاب و عضلات ضعف و نقصان پیدا میشود و بعد از آن در وقت که سم آن کرا نیک باشد تنباکو بر دماغ و نخاع و اعصاب و در معده و بر دوران خون و بر عضلات بدن هم موثر میشود و بیان تاثیر آن بر معده مذکور شد اما چون بر دماغ و نخاع و غیره موثر میشود حس در جلد بدن زیاده شده عارش و مکه در آن پیدا میشود و در باطن بدین و قدیم و بر سر خشکی و حرارت زیاده محسوس میگردد و هم خزن و ورم و خوف و غیره اعراض الخولیا حادث میشوند و از تاثیر آن بر دوران خون گاهی خفقان و گاهی اختلاف در قعات نبض و اکثر ضعف قلب پیدا میشود حتی که باین علامت یعنی نبض مختلف ضعیف زیاده مستعد بخوردن آن شناخته میشود و در ولایت این نبض را نبض تنباکو میگویند و از تاثیر آن بر عضلات ضعف بدن و خست لاج و عضلات ضعیف بدن و رسته در اندام و گاهی تشنج کالپس یعنی آنزده و گاهی تشنج عضلات فلکین و گاهی صرخ هم پیدا میشود و گاهی از نوشیدن و کشیدن آن ورم مزمن در ملاق و در غده های حلق در خیره اند پیدا میشود و در عبارت تشوش حادث شده وقت

مطلقاً و آن گاهی در گندم و گاهی در جو و گاهی در چغندر و گاهی در لوبان که قسمی از حبی است و گاهی در برنج و گاهی در کدو و یافته میشود خصوصاً هرگاه باران زیاده بارد و زمین خشک باشد درین وقت مرض مذکور در بنور
 نباتات پیدا میشود و آن تکثیر خاص است که گاهی در جرم بزرگ و گاهی بالای آن پدید میشود و سبب آن
 بر زمین در مزاج و تافیه خاص خود مبتدل میگردد و در ارگست آفتارای صورت تخم مذکور هم از صورت اصلی خود
 متغیر میشود مثلاً انگلیس که و طویل شده بر صورت خار پایی مرغ میگردد و لهذا دولت انگلستان آنرا شیر و زری گویند
 چپاشیر و زنی خار است و ارگست آفتارای از ولایت انگلستان می آید و در علاج انسان مستعمل میشود و
 کود و هم غله ایست که دها قین میزند و ستان آنرا میخورند و ارگست بالای تخم آن پیدا میشود و لهذا هرگاه آنرا
 خوب شکسته بخورند از ضرر آن محفوظند و مانند چارز را در دهان مرض مذکور زایل میشود و اما هرگاه بدو شستن
 پنجه یا غیر پنجه میخورند از آن تخم نشود و اما مانند زهر فوشی پیدا میشود و قسمی از ارگست در ملک پنجاب در تخم
 پیدا میشود که آنرا لیسر گویند و گاهی در تخم باجره ها و شمشیر پیدا میشود و آنرا کندیول مینامند و در ولایت انگلستان
 ارگست در گندم هم پیدا میشود و در سهند و سمنان می شود و زیرا که وقت پیدا شدن گندم در ولایت باران
 زیاده می بارد و در سهند و سمنان کمتر بارش میشود و آنرا نسبت و از آنرا پس آن گاهی هرگاه گندم بر که با پیدا
 میشود و یکبار چند سپاهیان بلطن گو کار میباشند بخوردن آن همراه آرد و گندم علامات هم نشانی پیدا کرد و بعد
 اعلالامات برگاه ارگست آفتارای مقدار در اندکی بار خورده شود و از آن اول علامات از ضرر اعصاب
 پیدا میشوند مثل دوران سر و نشسته و ضعف و جلیین و اختلال عقل بیوشی و تشنج عام که با ارتعاد اعضا و
 و از آنرا نشانی میگردد و بعد بطور این علامات همراه آن غشیان وقتی واسهال بهم که علامات زهر موزی اند
 پیدا میشوند و اگر ارگست آفتارای را قلیل قلیل تا زمان در دهان بخورند از آن ضرر خلع حادث شده اولی از
 گمر که قسمی از روایتی است و آنرا کتبی گویند و نامزد پیدا شده بعد از این در دانه های جلیین می رسد و بعد آن
 ضعف در جلیین پیدا شده تا حد استرخای جلیین منتهی میگردد و بعد آن که بکمر من یعنی ضاد و موت
 عضو در پای مرض پیدا میشود و علامتش هلاج عام است اما هرگاه علامات آن بطور کراتیک پیدا شده باشد
 درین وقت اول زهر استهال آنرا ترک کنند بانی آنچه علامات ظاهر شود علامت عام تدارک آن نمایند
 بیان هفتادم در سولونیم و آن اهم عام است برای هر نباتی که از زهره سولان ایسی باشد لیکن
 خاص مراد از آن اینجا غلبه الشعاب مخدر است که در آن رنگ سیاه میباشند و آن هم ضعیف است لیکن
 اگر زیاده خورد شود از آن غشیان وقتی و عطش و قویج پیدا میشود و هم از آن ضرر با عصاب رسیده و تشنج
 وسیع میگردد و خواب زیاده می آید و مرض بیوشی میگردد و در عالم بیوشی مثل سکوت آواز غلطی پیدا میشود

بنات نیستیم در سولونیم

و گاهی تشنج اعضای خاص که موسوم به کزاز است هم از آن حادث میشود و علامتش هم علاج عام است
 و بعد آن هر عرض که پیدا شود تدارک آن نمایند و در آن کس که بیان هجدهم در روغن تارپین
 و کر یا سوٹ آماروغن تارپین و آن آب درختی است که از قطع کردن و شکافتن پوست تنه و شاخ
 آن سال و جاری میشود و درخت مذکور از زمره بخت و بختی قطع بای موحده فارسی و سکون بای شانه
 سخانی و لونش درخت دیو دار و درخت موسوم به چیرست با بکله در روغن و آب مذکور و و چیز میباشند
 که قیقه و دوم روغن و چون آب مذکور با آب ساده آمیخته بطور عرق میکنند و این کثیفه از آن
 جدا شده نه نشین میگرد و در روغن مذکور همراه آب صاف برمی آید و این را روغن تارپین میگویند آن
 و اگر اثر ارض مستعمل میشود و خانه برای قتل دیدان و دفع ریا و بنا بر اسهال گاهی بطور مستعمل شرب
 میباشند و گاهی در خفگی اعماز و زخم اونس تا سه اونس هم مقدار آن برای این منفعت مستعمل
 میشود و در کار زهر نوشی کسی آنرا با استعمال فی آرد لیکن اتفاقا هرگاه مقدار از آن خواه باراده علاج
 یا غیر آن نوشیده شود از آن علامات زهر نوشی پیدا میشود مخصوصا در اطفال و حد مقدار قاتل آن
 تا بیست نیست لیکن از نوشاندن دو درام آن سگس را دیده شد که در سه دقیقه هلاک شد و آنچه بعد
 نوشاندن آن در کلب مذکور علامت پیدا شد بعضی از آن علامات سحر کار کلب یعنی مخد بود
 و بعضی از آن علامات اری نیت یعنی هم موی بودند با بکله چون علامات زهر نوشی از نوشیدن آن پیدا
 میشود و اول غشیان غالب میشود و بعد گاهی قی هم می آید و بهیچ کثیر از معده بذر بیهشتا زیاده خارج
 میشود و بعد آن اسهال جاری میگردد و دوران سر و کسی را سگر عارض میگردد و بول کم پیدا میشود
 و کمی آید و آنچه بول می آید در آن بوی گل موسوم به بولکنت می آید و بعد آن گاهی مرض بهوش میگردد
 و گاهی تشنج عام که با ارتعاش اعضا باشد پیدا میکند لیکن ظهور این علامات بطور شاذ و اقل است و اکثر
 همین است که بعد نشین آن قی و اسهال جاری شده زهر مذکور خارج میگردد اما کر یا سوٹ و شمشیر آن
 باین هم بنابر آنست که آن مانع و حافظ لحم از نقص و فساد است چه گریا یعنی لحم و سوٹ یعنی حافظات
 یعنی حافظ لحم از عقوت و آنهم از قطران بطور عرق کشیده حاصل کرده میشود و بوی آن بسیار قوی میباشد
 و مثل بوی دغان بود و آنهم در علاج هر صفتی برای دفع بد بوی و بند کردن قی و هم در امراض مله
 زیاد و مستعمل میشود و در دوران هرگاه با نقبه دندان باشد نهادن پنبه آلوده از کر یا سوٹ در نقبه
 مذکور مسکن قوی و جع آنست و علاج بی عدیل است لیکن کسی آنرا در زهر نوشی نمیدارد اما دو درام آنرا
 یکبار خورد و در مدت سی و شش ساعت بعد خوردن آن هلاک شد علامات چون زیاده خوردن

در روغن تارپین و کر یا سوٹ

کہ آنرا بفارسی غسک و ہندی کھٹل گویند بیدانکہ مطبوخ بک نیاکوی خشک کہ بسیار غلیظ و قوی باشد
 جائیکہ غسک مجتمع بوند بر آنہا طلا سازند و بیزند کہ ازان حیوان مذکور ہلاک میشود ایضاً ہر تال مطبوخ
 دو اونس و صابون سفید چار اونس کا فور خالص نیم اونس رکشفا سڈ اسپرٹ ایک چمچہ چای خوری
 آب سادہ فقہر یکہ اذہ آمیختن آن دو بقوام صفا و آید آمیختہ بعدہ ہمہ را خوب بسایند تا یکذات شود
 پس از ہر مرغ در درزیکہ غسک مجتمع باشند پکڑہ دہند ایضاً اسپرٹ رکشفا سڈ یک پنت یعنی ہاٹش
 کا فور دو اونس روغن تارین چار اونس ریکور صاف انگریزی یک اونس ہمہ را با ہم آمیختہ خوب ہلکہ
 از ہر مرغ یا از قلم موئین بر محل سکونت غسک طلا سازند ایضاً روغن گل کہ ازان سراج روشن
 میسازند از قلم موئین بر محل سکونت و اختلاص غسک طلا سازند ایضاً روغن کار بولک از قلم موئین
 جائیکہ غسک پوشیدہ و مجتمع باشند پکڑہ دہند ہم گرنہا طلا سازند ایضاً مستہی نقل کردہ کہ کا فور اور
 ضرر بہتہ در صفت مکان بخوی کہ در وسط پلنگ و یک دو فٹ ازان بلند باشد میاویزند تا از راجہ آن
 غسک ہرب کنند بیان ششم در طرد زباب کہ آنرا گس میگویند ہر گاہ گس در خانہ ناز یادہ شود
 بکیرہ فیوٹن کو اشیا موافق نسخہ فارم کو پیاست اونس و شکر سرخ چار اونس و فلفل سیاہ سودہ دو
 اونس ہمہ را خوب با ہم ہلکہ در ظرفی گذاشتہ یا کاغذ را بان آلودہ در مکان گذارند تا گس ہر آنستہ
 بخورد بعد خوردن آن جگہ کس بعالہ سکر مبتلا شدہ خواہند مرد ایضاً سفوف فلفل سیاہ نیم فاشق از
 فاشق چای خوری و شکر سرخ یک فاشق ازان و سر شیریک فاشق کلان کہ ازان شور با مینو شند
 گرفتہ ہمہ را خوب با ہم یکذات ساختہ در ظرفی نہادہ در مکان مذکور گذارند تا گسہای خانہ بران مجتمع شدہ
 بخورند و بعد خوردن ہلاک شوند ایضاً مطبوخ چاسے قسم ہیز رنگ کہ خوب قوی باشد بکیرہ زہرازا
 شکر سرخ خوب شیرین کردہ در ظرف نہادہ در مکان گذارند تا از انگسہا تشریب کردہ ہلاک شوند
 بیان ہفتم در طرد ارضہ کہ آنرا بہندی و یک گویند بیدانکہ ہر گاہ و مکانی ارضہ
 زیادہ شود و باشیائے مکانی ضرر رساند و رین وقت اول از ہمہ حیوانات کہ قاتل و شمن ارضہ اند
 مثل ہدہ یا تیر را پرورش ساختہ بگذارند تا آنرا بخورد من بعد برای قتل کردن آن عمدہ این بہت
 کہ آرسنک کہ آنرا ہولی شک و سم الفار ہم گویند چہرہ آہک و آب سادہ ہلکہ برد و دیوار و زمین مکان مذکور
 طلا سازند ایضاً روغن کار بولک باروغن کر سیت با ہم آمیختہ بالای زمین و دیوار مکان مذکور ہالند
 ایضاً گول تار کہ روغن سیاہ رنگ بار ایچہ حادہ بر زمین مکان بالند و از طلا کردن این روغن
 زمین و دیوار مکان ہر قسم مار کہ دران خانہ بود از مکان مذکور ہرب کردہ بیرون میرود و آنچہ ارضہ کہ زمین

بیان ششم در طرد زباب کہ آنرا گس میگویند

مکان مذکور باشد نیز سیر و ازان هر یک میکند فتکات

خاتمه الکتاب

وقد وقع الفراغ من تصنيف هذا الكتاب لعيا ب تسويد يوم الاربعاء العاشر
 من شهر ربيع الثاني من عام التاسع والتسعين بعد الف المائتين من الهجرة
 واسئل الله ان يجعله نافعا للاخوان شافيا للاسقام بحرمة محمد وآله الكرام
 عليهم آلاف التحية والسلام من الملك العالم واليسر الله على اتمامه
 وانا افضل على الضوئي الخاطب يشفي الله بهادر غفر عنه

خاتمة الطب

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله المعصومين أما بعد فقد تيسر لي ان اتمم
 مرصع ان امراض جسماني را مرزده طب افزا که درین ایام صحت انجام بفضل حکیم مطلق و لطیف شافی بر حق کتاب نمایاب و ذخیره
 الاجواب در فن طب که اشرف الفنون است و بهین جهت علم بدان را بر علم ابدان تفوق داده اند که تا صحت بدنی که درستی حواس خمس
 و قوت اعضا و رئیس شعبه ازان است نصیب طالب علم دین نخواهد شد تحصیلش چگونه صورت خواهد داشت همی به جامع تحقیقا
 شفاییه و افادات کاشفیه از مصنفات برگزیده اعصار و تشکیه طبیبان نامدار و ملک الفضل از نظام زبده العلماء الکرام
 المحقق النخیری و الاوحد الشهیر - الادیب البارع الجلیل و العالم الکامل البصیر - ارسلوا فطرت قلاطون حکمت رسند الالمباراس الکما
 جناب شفاه الدوله ذکار الملک حکیم سید افضل علیخان بهادر وزیر جنگ - الحق جناب مصنف صاحب مدوح و تصنیف
 این کتاب الاجواب طرز نوی را اختیار فرموده اند که از بدو زمان الی یومنا از این منصفه شده و جلوه گر گشته مولایش تا حال بحین

صورت نه بسته - اعتراف کاری کرده اند که جهان علم طب را در قالب یونانی و دکتری نهاده اند - ماهر که مبلغ علمش طب یونانی و دکتری
 قرار هم نموده و گوی سبقت از کمالان هر دو فن را برده به جبر مصنف مدد روح از ممکن علم تا این هم بوجود نرسیده - و همانانی که توسیع
 نظرش چنین باشد و این را است پاشش چشم فلک هم ندیده - آنچه شده علی احسانه که همچو کتاب شکر است در طبع فیض مجمع مشهور و یک
 دور جناب منشئی نیز ناگشور از ازل بالفرج و التور و واقع لکن جمله حضرت گنج حسب فرمایش و تیسر مصنف عالی مقام باده فرود
 شد و این مطالب را بامداد و الا - در کتب تهری حاصلی طبع پوششید و مقبول انام و حاجت رواست خاص و عام گردید

جامعہ اسلامیہ افغانستان

صورة ما كتبه العالم الجليل والفاضل لتبيل عروة العلماء
الكاملين قدوة الفضلاء والمجتهدين الذي هو عماد الاسلام
وحجة الله على العالمين بحمل العقول بديق افكاره وانا ربه شحات العقول
بكواكب نظائره مقصود الفصول والاجناس عن تحديد انواع علمه
واوضيحه فامض شكال شكال التحير بمنطوق بيانه ومفهوميته
مرجعه كافه البشر والعقل الخاди العشرة الامام ابن الامام ابن
الامام واليهام ابن اليهام الاوسع الاوحد كهت العلماء
جناب السيد علي محمد ما دام شمس افادته باوثة

فتی علی بن ابی طالب

۱۵۱۲

والله اعلم

الحمد لله الذي لم ينل احدًا افرًا صمدًا ؛ ولم يتخذ في عباده صاحبة ولا ولدًا ؛
 وصلى الله على سيد المرسلين ؛ وخاتم النبيين ؛ محمد ؛ وصلى على الطاهرين ؛ الطاهرين ؛
 فحبذا ما افاده السيد السند ؛ الوحيد الا وحده ؛ الذي له الجيد ؛ الذي له الجيد ؛ الجيد ؛
 البيب ؛ الحبيب ؛ النقيب ؛ الاديب ؛ الاسير ؛ الفائز من قدام الكمال ؛ بالمعلو والقيس ؛
 الجبر النقيب ؛ الناقد البصير ؛ المستعمل على اسرار الحكمة ؛ والتوفيق ؛ سائدا الطلاقة
 والذلاقة ؛ بالاستحقاق ؛ ملك الاطباء ورؤس الحكما ؛ عيون الانسان وانوار العيون ؛ الطبيب

العلامة ذو الرياستين في الذي ورث العداقة فياله من وارثا واستا هل ان يدنا بالمعلم
 الثالث في حبيب النواب شفاء الدولة المحكم الحاج الخاطب من السلطان
 بتاج الاطبا سيادت بناء شفاء الدولة ذكاء الملك حكيم سيد
 افضل على خان بهادر مدير جنك ادام الله اقباله ووايد ما غار حاج
 او جلس وانجد من مصنف مرثيق ومولف اتيق وكتاب دقيق وجامع شفا في
 ويجمع في بحاني في حقوق على اشارات لطيفة واما فاضلات منفيه وافادات سديده وافاضات
 جديده وقوانين مفيدة وفيها سر واكل غله وشفاء من كل علة وخبايا نكات في زوايا الكلام
 كانتا بهر مقصودات في الخيام وودقائق اسرار غالية الاثمان كانتا حور حسان في لوطي شهن
 النور قبله ولا حبان وتحريرات رشيقة وحقيقة بان تحظ بالنور على نحو الحول ومن
 عجائب خصائص هذا الكتاب المنطوي على العجب العجائب بان مصنفه البارع الاحمدي في الجهد
 اللذي في جمع في بين النظامين في فسرهم البحرين ومنهج المشرلين في اوله ما نظام طب قد ماء
 حكماء يونان حيث ترتيب كتابه هذا على ترتيب كتب الطب العربية اليونانية ولا تحزن نظام
 طب حكماء يورب الاواخر الذين فاقوا الاوائل باضافات حكيمهم التي واهر حيث التزم في بيان تشريح
 الاعضاء وذكر الامراض باسبابها واحكامها وعلاماتها وانواع معالجاتها موافقة المتأخرين
 من اطباء يورب اخذله من اقوال رجاله المعروفين وعقيدته اسرار الموثوقين بل في ريسهم
 بطليموس زهراته واسقليدوس اوانه بقراط عصره في سقد اطد دهره في سراج الحكماء
 تاج الاطبا اسحق اخذقة النمن **الدأ كك كليمين** صاحب بهادر
 وله مقامات في العداقة عالية ومدارج في مكازم الاخلاق سامقة سامية ورجحانها
 ما جرى بين وبينه ومنحه اني بعد ما تراقت للبلوغ والرشدا مشغلي الاشغال العلمية
 والعملية عن الاشتغال بالتربية الجسمانية والبدنية فاجتذيت مذمة مدنيته
 وازمنة بعيدة بالاكل بالليل مرة وكذا الشرب بها مرارا ثم الامساك عنهما
 نهارا وكابدت في الهوان بعد المرانظما حتى في نهرا القبط والضيف فضلا عن الشتاء
 حتى انه كفى الحش وميت بالمرض الويل في وظننت والظن لا يفي من الحق بشيئا
 ان سيفه رب على طيل الريحيل فلا جرم استسلمت على قاتلت اطباء البلد
 فلم اجد الى الشفاء سبيلا ولا على النباه دليلا حتى شاورني القيس فكنى صاحب الجرمين

باستعلاج الصاحب المنوه بذكره انفاً وذهب في اليه في وقص القصص بالافرنجية عليه
 فلاقتة و تخيلات من شدة ناقة دية و كمال صداقته و رثا لقرن بالمعنى واعراضه من ماله
 و عودني بالحليب ثم الفنداء حتى تيسر له الفداء و فضلا عن آو و فدرت طاي
 من الصنف و لا ضحلال و فسرط الهزال و الحصى و فتش الدم و السعال و و ستر
 نشطت من عقاب و ربهما اسد اليحيى مال على ششنته القيم و ديدنهم المشهور و
 بالفت فيه فاستشفعت القيس المذكور و اصرت اصراراً و لم يزد الا انكارا
 فلم يقبل مني درهماً ولا ديناراً و قال اني اعلمك راعياً الى كمالك و راعياً عن مالك من
 مالك و استعيا اركاب ما الرأ امرأاً من ان اخذ من اهل الفضل اجراً و معرفة
 مني بما قاس في استكمال فنو نهم مثل ما عانيت في استكمال في فلابتاع و اغف عني
 وهذا مما استحال عادة صدور عشر من اعشار من غير من ابناء النمان وله من امثال
 ذلك حكايات شهيرة و مكاسم اسلاف كثيرة و اسداء خيرات و فيرة و امثال هذا
 فليعمل العاملون و لاسيما الحكام القاهرون و بما انتداه الوقاس يوم
 وفات قصيدة رجله لواءاً على شفير قبرها و لنعم ما انتداه شمس
 و اذا وليت امور قوم مستر فاعلم بانك عنهم مسئول و اذا جعلت الى القبول
 جنانة فاعلم بانك بعد ها محمول و يا صاحب القبر المنقش سطوة و لمسه من
 تحتة مقلول و الحمد لله او كما و اخيراً و باطناً و ظاهراً

حرره بيمينه الزهراء الدائرة في خادام خدام الشريعة الطيبة

الطاهرة على بن محمد سلطان العلماء اولى كتابه به في آخر

صورة ما كتبه العالم العامل والفاضل الحكام مل قدوة
 الامام جده الاماثل المعقود تولى عليه الاماثل اغرا المناقب الفضائل المحل
 بالكمال السنية والفضائل الغر البهية البارع النبيل السيد
 التحليل نخبه الاحكام السحاب الهامر البحر الزاخر النجم الزاهر هيد
 المصموم جليل الشيم منزل البهر مثيل الدائم مغرس الفخر مطلع الافاق
 اسوة بجهان الشاهير زبدة الصيارفة النجاري اسل لنبله تاجر الادباء
 جناب السيد محمد مهدي مد ظله العالی
 مات تاجر النهر الیالی مقرباً علی هذا الكتاب وزيته بالاسهاب

والا ذهابه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان * وميزه من بين اصناف الحيوان * بلطفه الكامل
 وجزيل الاحسان * حيث عمل الكلام البليغ وقصير البيان * وارشده الى كتاب علم الادب
 الموصل الى الجنان * القائل بالرضوان * وعلمه الايدان * الدار طواشحا وصاحب المورثة
 لاثنين * فبهيانه * ما اعجب شانه * اذ جعل له صورة ذات ادوات وقوى * وعظام
 وشوى * وجوارح واعضاء * واحشاء * واشلاء * وامعاء * واحشاء * براه في ظلمات
 الاحرام * بتحيث تحييره ذروا الاحلام * رباه جنينا وارضعا * ورزقه وليدا وياقنا *
 منعه راسا باذخا * وانفا شامخا * واذنا واعية * وحناناً ناطقاً * ولساناً لافظاً * وانفا سا
 مرة ذة * وضلعاً منضدة * وصدرًا واسعاً * وانزلاً رايها * وكرمتين كالفرقدين * و
 يدين * حبساً طنين * الى ما يريد * وقلبا يغذوه العر يد * يفرق بين حمير وقال * وقيل

وقال : وحامض وحال : وما غنى وسال : وشر وسال : وصرح وكال : هو الذي
 قد جمع فيه اخلاقا متباينة : وواحد اذا امتعادية من سائل وجامد : ومتوقد : و
 خاسد : ووحار : بارح : وواقف : وشارح : وكدير : وصاف : وراسب : وطاف : ويحث
 قد نفذت دون عذاتها كمال الحامض : وقصرت عن انصاح عنها السنة القائلين :
 فتبارك الله احسن الخالقين : والحمد لله رب العالمين : والصلوة على رسوله الذي ارسله
 شفاه لكل علة : ورواه لكل غلة : لبيبا بالاحكام : طيبا للاسقام : حبيبا للامم
 صادعا بالحلل والحرام : قاطعا اسباب الشك : وراما الاوهام : مزيجا للشبهات : يحذرا
 بالايان مشهورا باحاسن السمات : ورواه فاعلم الصفات : مجتونا بطينة الكرم : مزينا
 للجهاد الاقدم : واله الدين قد شيد الفوائد الدين : ونحو اسبل اليقين : صلوة نراك في
 ما هب الصبا : وفاح زهر الهمى : واشتاق الصب الى الحبيب : وافترق المريض الى الطبيب
 وبعث فان الطبيب : اللب : حليف العلم والادب : اسوة حذاف الطيأب : طيب
 الاطاهر والاطائب : ابن الاكرم من الذين ليس فيهم اشائب : ليلين العربية دميت الحان
 والمعمد المحول في العشاء : العصائب : رفيع الهممة : جميل الشيم : المنعم المسكن : المتجد
 المعظم : الماظم كالدم : التي تهيأها الاية صرم : او طود شاعر لا يتعلم : القدر الشهد
 الهمام النحرير : البارع الاوسع : الحلال : النافذ المنقب القاضل : اغرامنا قيت في الفضائل :
 زبدة الامجاد نخبه الامثال : قدر في السماء العلوم : فاصبح في امثاله كالشمس يدي الفجر
 ذا الحساب الفاخر : والاصل الطاهر : النجم الزاهر : العاكف السائر : متمتع الاكفاء : المنقطع عن
 القرناء : راس البها بذة الحكماء : ويا فوخ النقادين الكبراء : اصدق من القطا : وانطق
 من البحر : اذ اني ما زق التدقيق حتى الويليس : فان منه فينا غورس : وارسطا ليس :
 وافلاطون وسولون وطاليس : اوبديون وبيثاقوس وراقطيس : وبقراط زهرانه : وسقراط اوان
 انما البرعة : وشيخ الصناعة : نادرة عصرة : وبقعة دهر : الفطر للسرا كيش العلى الشان :
السيد افضل عليان الخاطب بشي **عالم** **الله** **اسبح الله عليه**
 منه وطوله : وحربه ووقاه : وبلغه الى ما يتناهى بشا رى تقاعد عصية من الخلان :
 عن التجارب المتجددة في الزمان : واقفا هم في كل شأن : وما نزل لانا حكماء يونان : و
 كثرهم على الكتب القديمة : واعراضهم عن طيب الفرج : والكان نفع من الدائمة : وصرحهم

على أقصاه من مقالات الماضين وإقالة عثراتهم وخفض البصر عن هفواتهم وسكبوا قسرة
 وإكباب على إصلاح فسادهم ووقدح شرارهم واستطراف تلادهم وإماتتهم ما أماتوا
 وأحياءهم ما أحيوا فانهم يمشون ضالين تهر ونادهم وشاردهم ويصرون محارهم وباردهم
 قد لبسوا أشعارهم ووثارهم ومحاسن حقائقهم وذمارهم وثمر الجنب المتوق بالسهل
 من بق الجدل ذيل وشهر سيف طبعه الذي لا يغب عن الصقال وازرع على تنفيق هذا الطب
 الجديد الجرب وانضى إليه كرايب الفحص الطلب لا تلاكراى تجارهم إلى العلوبانية واقرب
 فجر على آثار النصب ذيل النسيان وخنجر إلى منافقة محقق الجلبان وكلفت بأسفار عقائل
 تحقيقاتهم ورام ان ينزح ظلم البراقع عن سنا وجنات تدقيقاتهم فنضى بحجب ذلك الفن وكشف
 استارهم وخاض غمارهم وورد بجارهم وسيد لغزهم واستسقى مدادهم ونزل دارة جهمهم
 بجارهم واجتنب ثمارهم قلما تضلع شعبا من افاديقهم وفرغ عن انتقاده وتوفيقه بالفتن
 الدائرة على طب اليونانيين ونبت طرهم ما استسوى شمالا وانض ما نفقوا باليمين بصنف
 والف ورتبهم ورصف ونقف وانشأ فاعرب واسهب فاعجب وراملا وحسب
 ووشى وحبر بكتبا مسهيا مع التحقيقات الشفائية والافادات الكيمينية
 وهو على من التبر سحرا وعلى من الدر قدرا واسنى من كل سفر غنرا واطيب من
 المسك طيبا ونشرا بالبر على منواله وما سمحت فرجة بمثاله قد اقام فيه اودهما
 وداد عجمدهما ونقد متعاضاتهما بولاء مدين متخالفاتهما بالط الباطل وباء بالحق
 وطس الى واحيل الحى والصدق بفرق بين منهما وورهما ونفخ في ضرهما فخر فيه
 سرشد الطب ولحب لقمه وانار علمه وشقا نسجه وضع فيه الدقائق على طرف النعام
 بحيث عجزت عن مداشحه الاقلام ورفع شجوبه وانزال شجوبه واحسن اسلوبه ووقع
 حيوبه واماط لثامه واذهب جرمه بالانقذ من الداء العضال وانتطه بالحق
 قدر شارقه وومض بارقه وصلب عوده وحلى عقوده اللهم بارك هذا القصيف والتحقيق
 واجعلنا تسديدك اهدى ذاك واسن رفيق به واسفر عونا الى الجهد لله رات العالمين

ترجمة المصنف دام الله ايامه

هذا السيد الفاضل على بن السيد الكلبى الفقيه يادى وقاد الله شمس الحاضر والبادى وهوت
 السادات الرضوية الفاضلين بالسعادات الاجدية وكان اباؤه الجهابذة من الذين كنت

بيدهم مقاليد المدفن المقدس لابي الحسن الرضا؛ صلوات الله وسلامه عليه ما هبت الصبا
 وقد كانوا غزاة المناقب الشئلى؛ مسترسلين باقارب الفضائل؛ وبعضهم اشرف على لاسرنا الهندية
 وقد فاز بالمراتب الجلية؛ عند السلطان محمد شاه دهلوى؛ ومنهم السيد يحيى محملى
 بنادر الذى حاله فى تاريخ الهند مذكورة؛ ومنهم الحكيم النواب علوي خان حبيب الله الماسا
 كانا من جدوده الجلة؛ وهو مشاهير ذوالجاسن الجلية؛ لان ازالته حليف الله قدس في
 العلوم الشرعية؛ والفنون الحكمية والطبية؛ حتى صار من الجهابذة النخارين؛ ولا عظم
 المشاهدة فريدا في اوانه؛ فاثقا على اقاربه؛ وكان عند السلطان السلطان بن السلطان
 واجد على شاه خلد الله ملكه عمرة معالجيه واسوة خواصه وقد تشرف بتشرىفاة السابعة
 ونعمائه المتواليه السابعة؛ وقد خوطب بخطاب تاج الاطباء خلاصة
 الحكماء سيادت ينارة شفاء الدوله ذكاء الملوك
 الحكيم السيد افضل على خان مديني جنات
 من حضرته وقد صنف كتابا عديدة؛ من شقيقة سديده؛ فمنها شرح المواظف الكليميه
 صنفه للسلطان ومنها چشمه حيات ذكر فيها اسباب طول العمر وعلاماته من علم
 القيافة وتدبيراته ومنها اجنه الواقية لسهام الهيضة الوباية بين فيه حقيقة الوبا
 وكيفية علاجها حسب الطب القديم والجديد ومنها الرسالة الرائقة في تدبير الفرق
 ومنها الرسالة وهي مشتملة على مسائل مقدمة المعرفة من علم الطب من احكام الامراض
 ما يؤول الى الضميمة والعطب ومنها الرسالة العربية في استخراج المزاج المركب من الادوية
 ومنها القول الثابت وهو شرح الابيات التي للحقوقي الطوسي رحمه الله في اثبات والجب وجد تعالى
 ومنها الكتاب الجليل في ذكر شهادة الامام الذي هو القريب عليه السلام ومنها تبصرة الاطباء
 في العقائد والاعمال ومنها الرسالة المنظومة الموسومة ببداير كامل الهندية في ترجمتها
 الظهير ومنها انارة البصائر وكشف الستائر في علم الكلام على طريق علماء الشيعة
 ومنها طبق الحكمة وهو مشتمل على بيان الاغذية المفردة والمركبة ومنها الذكرة الشفائية
 فيها بيان الادوية المفردة والمركبة على نمط المتأخرين ومنها فحصر الادوية ذكر فيه
 الادوية المفردة بالانجليزية ومنها تلخيص البيان في بيان الادوية التي قد استعملت في طب الهولندا
 ومنها جامع الاصول فيه بيان كليات المسائل الطب الجديرة والتداوي

بانت شفاهاً وفادرات كالمزهر

قطعة التاريخ كاتمام الكتاب مما جادت به فرجة الطبيب السيب
 سريرة السادة الانجاء قدوة الاذكياء الاحياء السميع العرف الاعلى
 والحاصل الجليل الذي عاين البارع الناقد الحكيم جناب السيد
 ابي ابراهيم كانت مرايض كماله ناضرة وسحب فاداته هامة

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>عليكم بهذا الكتاب المسمى حكيمة حيدر خبير وما في الغزيرة مثل الشجر قريع الدمود فسريرا له خلق مثل روض في وقاء الا له خطوط الليالي فهذا طبيب ضريب السحاب من الكتب تلك نجوم خربت بدايع منيع وعيلق نفيس حقيلة اسفار هوسكلها</p>	<p>وصنفه السهم السباح وماوى الصفا لك والمفزع انفوت الاعادى به مجذع شجوب الكروب به ينع عيون الوفود يهسا تنزع وابقاء ماهبت النعزع وهذا كتاب لا موضع وذلك كالشمس اذ تطلع كبر الشنا معجب اسرع فلما سمعت لان تطبع</p>
<p>ففت بتاريخه سرعا</p>	
<p>شفاية ذلك الجسام</p>	
<p>سنة</p>	

قطعہ تاریخ ختم کتاب ہذا مصنفہ تقدس آب جلالت انتساب
سلانہ الاطیاب عمدۃ العلماء العالمین کشف الفضلاء الکاملین الالہی
اللہ و عی جناب مولانا مولوی سید مظہر علی صاحب قبلہ دام ظلہ العالی
مادامت النہض و اللہابی

کہ از سادات آن رفعت آب است شفاء الدولہ ہم اورا خطاب است کلب قفل حفظا کُن باب است مؤلف آن ہمین عالی جناب است کہ بیشک این کتاب از انتخاب است کتالیش بے بدیل لاجواب است ۹۹ ۱۲ ہجری	مہ اوج حکم افضل علی خان سیح عصر و لقمہ ان زمانہ عجب نسخہ رقم کردہ است گویا افاداتی کہ بودہ کامرینی پئے تاریخ آن چون فکر کردم خروگفت کہ از روی طلبا بت
---	--

قطعہ تاریخ سید بہادر حسین صاحب مرحوم مخلص بفلک

چہ درین عمدہ مشقت بکشید قدر دان کرد شنایش چون پید بعلیلان ز رحمت بخشید زندہ مانند رخ اولاد سعید	مبذاجہد شفاء الدولہ علم طلب پاک شد از نقص بدہر تا ابدان بدینا این فیض صدوسی سال سلامت بچسان
سال انعام فلک گفت بہن نشدہ تالیف کتاب بے چوہید	

قطعہ تاریخ انتہام کتاب جامع شفاۃ و افادات کبریٰ از تاریخ افکار مولوی

گدا حسین صاحب التخصیص کدرا رئیس مجدر رسد شاکر و خاندان
جناب محلی القاب مولوی سید علی صاحب پناه اظمه العالی

<p>باده یار و بنشین حسن و جمال بنا در محفل خیال افسر و شمع مینا در آرزو باد بهیشتی ام بجایا آن می که در دو عالم کفیش کند رسوا ای راحت دل من و دے غیرت میجا بنشین چو در کنارم گردد دلجم تو انا میخوار و باد و خوارم با من بده ز صها آن من بده که باشد جان بخش و روح افزا دردش بود نمادی از بهر درد اعضا آن من بده که از دے دل را کنم مداوا خون را کند مصفی مانند جوشن سودا دار و شود زلالش امراض لا دورا دار و شود مرض را غنم میبرد ز دلسا هست آنکه مینساید در دهر کار عین یکتا در سیادت از نسل آل طابا وست شفا که دارد شد اسم با من باز و فیض ماست مرنا توان توانا در رفت ست قدرش بالا از اوج خضدا عکس عیان ز رویش را لیس منیا میجا آری بملک دار و دے مشل و همتا تکمیل علم طبش از نسخه اش هویدا</p>	<p>ای ساقی من بر لطفی بکن خدارا بنگر بزار مسلم تا که بهر عالم ستم زبوس باد و پر کن بیوی باد تو هم بنشین بچشم ما هم کشم دما و دم و پیر نشست مسکن آرام جان و صالمت در دهنسان که دارم من نا توان و زارم سبب باد و بقیه دارم سرگشته خمارم آن من بده که نبود در دهر از خسارش آن من بده که دل را قوت دهد زلالش آن من بده که باشد در دهر می خواص میجون کفیش کند ز واسطه امراض اندرونی گرد پی صد اعظم دردش بجای صندل هر چند باد و تو آرام جان زار است لاکن درین زمانه در کشورم طبیب بی افضل علی ست بامش باخان و هم بهادر لفظ شفا و دوات مشهور و خطایش روشن ز مهر نامش علم و عمل غلامش کان علوم صدرش نیک سپهر پریش رحم ست نام خویش دارا شفا ست کوشش دافع بود مرض را تا شیر سایه او بیار و نا توان را بخشد شفای کامل</p>
---	--

<p>از نور علم حکمت قلب و دانش منور در چار سو بسالم آوازه علومش یونانیان بحکمت بودند گر چه کامل نکرده کار هیشک تقراط و هم فلاطون اعمال آن همه را کرد از دلیل ثابت تصنیف کرد اکنون در علم طب کتابی بنگیزین کتابش ثابت شد از دلائل گوئی که از سیر فواید و حکمت این نسخ کرد پس تاثیر آب حیوان در روح این کتابش در وصف این کمالش تاریخ اختتامش بی روی محمد بالق</p>	<p>لقمان عصا در احوالی چو هست زیبا بالای بام گردون مستراح او میجا انکمال علمش گم کرد نام آنها سقراط و هم ارسطو هم بوعلی سینا در علم طب انگلش چون شد و حیدر کیتا شبه نقص علم سابق از دیدنش هویدا در بعضی از مسائل بدنی دلیل دعوی گوئی که علم طب را اصلاح کرد گویا اسباب صحت جان زین نسخه شد مهیا انیدم گدا تو بشنو آید چه صوت باله گوئی که مینماید این نسخ کار عسلی</p>
--	--

از بنی سارستم هرگاه حرف اول
در سال عیسوی بهم تاریخ گشت پیدا

قطعه تاریخ بصورت خاتمه الطبع از طب فراد حقیر بی توقیر عاصی پریا
خبر شروه و ترقی خواه مطبع کاتب کتاب نه اسلیمان زمانفتون لکهنو

<p>حمید پروردگار در شکر است بر نیکی و عمل او و دو سلام بعد از که درم این رقم حالات کاندین و هر داد نامه را شد بفضل کریم نام آور چونکه بد از ازل علم هست مصلحت فیض در زمین و زمان</p>	<p>که بختم کتاب صورت بست از خدای کریم و السلام فیض فیاض رافع الدرجات هر کس یافت حسن کایه را در جهان مستی نو کشور یافت از حق مراتب سروت معدن جود و منبع احسان</p>
--	--

با سخا و مروت و اخلاق
 جوهری چو اهرم مروان
 العبد من بی نظیر دوران است
 عمر و اقبال تا ابد باشد
 از رو ابطل که داشتند ظهور
 که تصانیف معدن اخلاق
 عالم و فاضل و حکیم و حید
 الملک شفا و دوله جناب
 با اقبال تاج گشته لقب
 سید افضل علی خطابی خان
 وزیر و زکاء ملک القاب
 چون بکثرت شدند تصنیفات
 خواہش طبع کرد چون هر کس
 طبع شد جامع شفا ایتم
 چه کتا بے که نے نظیر و ندیم
 بل بحدی که حبلہ او بندند
 چون خطاب حکیم شد ثانی
 زائل و محو ساز هر اظلام
 دفع اغلاط و کلام سق
 هست علم صحیح نام این
 چونکه منظور شد مصنف را
 طبع را سال هجده صد و
 این سن عیسوی پیش هجری
 بی بدل جامع شفا ایتم

دشمن بے مروت و اتفاق
 عزت انسانی هر شریف زمان
 قدر و ان کمال داران است
 دل مفتون زحق بے خواہد
 طبع و الاشک کرد این منظور
 منظر خلق و منبع اشفاق
 افضل و اکرم و زمانه دید
 از سیادت پناه نیز خطاب
 پیش سلطان حاصل این منصب
 وزیر جنگ در دوران
 حکمت و علم آن بعین شباب
 و بطبع رسید این حالات
 بست صورت طبع طبع بس
 و افادات کا مرئی
 که شود یک نگاه دیده حکیم
 یک نگاهش حکیم میسازند
 این کتابش مسیح لائمان
 هست بیشک مزیل هر اوصاف
 رخ یونانیان است انجباری
 جان تصحیح این کلام این
 که شود زین مسیح نشو و نما
 باز هشتاد و شش زماہ است
 نماید ازین جوہر خواہد
 و افادات کا مرئی

CALL No. { 415 } (S) ACC. NO. 13342
 AUTHOR Qasid-e-Jadid
 TITLE Faisla-e-Jadid

415		(S) 13342	
Faisla-e-Jadid		Qasid-e-Jadid	
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

